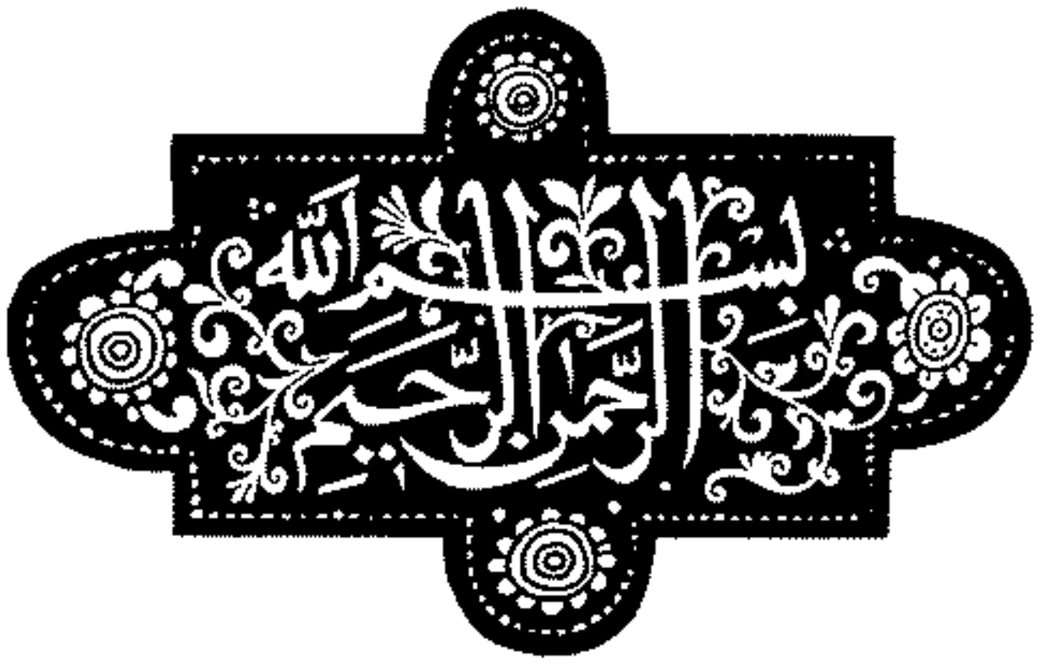
اللهم عجل لولیک الفرج



مجموعه بیانات و اشارات

آیت الله بهجت قدس سره

پیرامون حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف


بسم الله الرحمن الرحيم

شناسنامهٔ کتاب

گردآوری و تحقیق: مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی بهجت ﷺ

نظارت علمی: جمعی از شاگردان آیت‌الله بهجت ﷺ

چاپ سوم: تابستان ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۵ - ۶۹ - ۶۹۴۷ - ۶۲۲ - ۹۷۸

نشانی: قم، خیابان ارم، کوچه ۱۶، پلاک ۲۷، طبقه دوم

تلفن: ۳۷۸۳۳۳۷۱ _ ۰۲۵

پایگاه اینترنتی: www.Bahjat.ir - رایانامه: info@Bahjat.ir

مرکز پخش: انتشارات واژه‌پرداز اندیشه

شماره تماس: ۰۹۱۲۷۹۷۴۷۵۰ - ۰۲۵۳۷۸۴۱۲۲۳

عنوان و نام پدیدآور: حضرت حجت ﷺ: مجموعه بیانات و اشارات حضرت آیت‌الله‌العظمی بهجت ﷺ درباره حضرت ولی‌عصر ﷺ / گردآوری و تحقیق مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی بهجت ﷺ / نظارت علمی جمعی از شاگردان حضرت آیت‌الله‌العظمی بهجت ﷺ.

موضوع: بهجت، محمدتقی، ۱۲۹۴ - ۱۳۸۸. - دیدگاه درباره امام زمان ﷺ / Bahjat, Mohammad Taqi - Views on Imam Zaman

موضوع: محمدبن‌حسن ﷺ، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. / Muhammad ibn Hasan, Imam XII

موضوع: مهدویت - انتظار / Mahdism - "Waiting

شناسه افزوده: مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی بهجت ﷺ

رده بندی کنگره: BP۲۲۴/۴ / رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲ / شماره کتابشناسی ملی: ۸۷۸۵۶۱۲

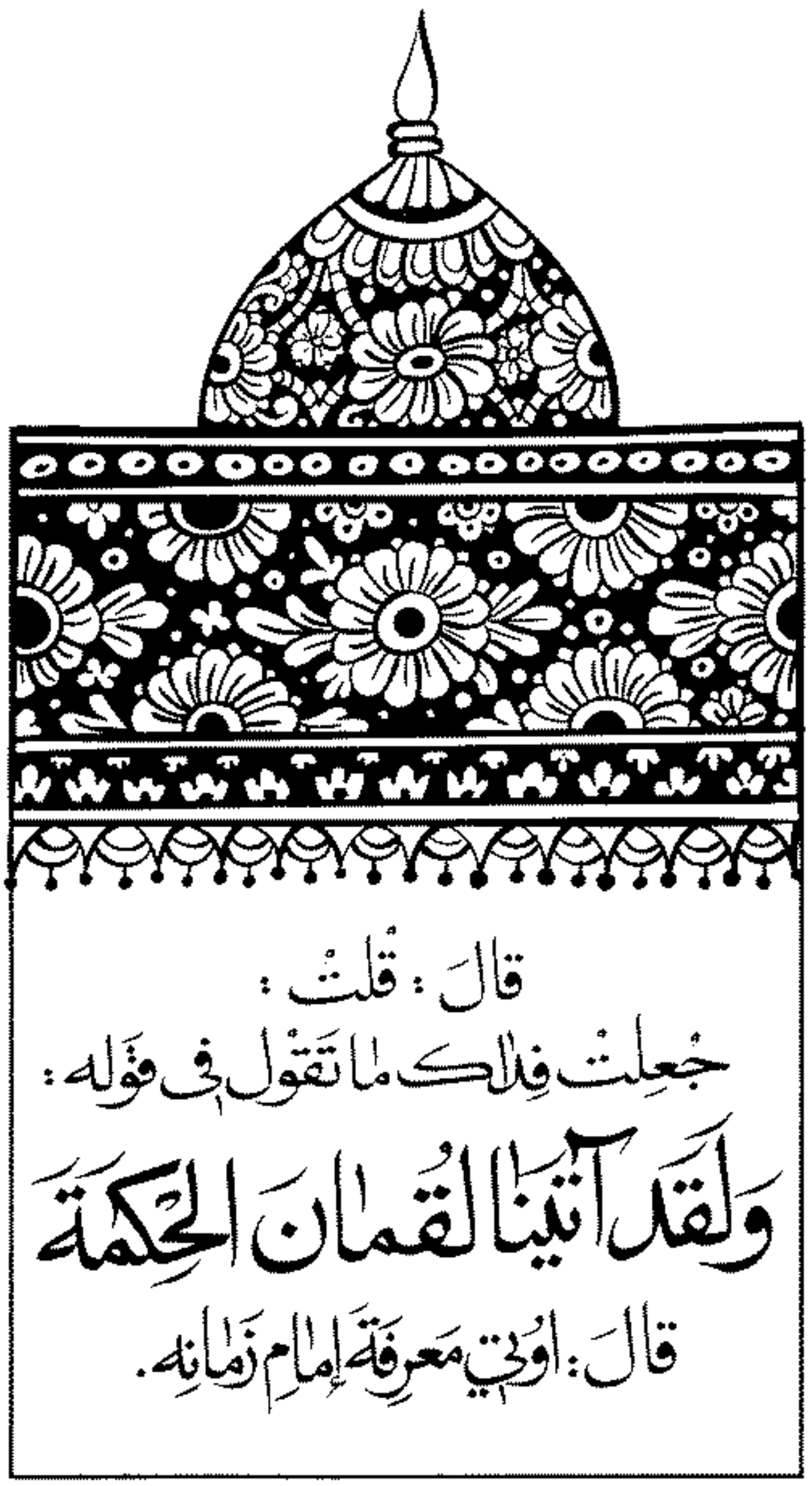
مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی بهجت ﷺ



مجموعہ بیانات واشاراتِ آیت اللہ بہجت قدس سرہ

پیرامون حضرتِ ولی عصر

عجل اللہ تعالیٰ فرجہ الشریف



علی بن نضر می گوید از امام صادق ﷺ پرسیدم:
درباره آیه «ما به لقمان حکمت دادیم» چه می گوید؟
فرمودند: به او شناخت امام زمانش داده شده بود.

تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۱

تقدیم به:

حضرت فاطمه علیها السلام

وپدرش وهمسرش وفرزندانش

وسری که در او ودیعه گذاشته شده است

حضرت بقیة الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف

وتقدیم به عروسش

حضرت نرجس علیها السلام

فهرست مطالب

- مقدمه: دل نوشته‌ای برای جرعه نوش کتاب ۲۹
- گلستان اول: راه وصال ۳۷
  - الگویی برای دوستی با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۹
  - پیوند و دوستی با حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۴۷
    - الف: بُعد اعتقادی ۴۸
      1. مراتب معرفت ۵۰
         - اعتقاد به وجوب اطاعت از امام ۵۱
         - اعتقاد به عصمت امام ۵۲
         - یقین به عنایات امام ۵۳
         - حاضر و ناظر دیدن امام ۵۵
      2. تسلیم، ثمره معرفت ۵۸
    - ب: بُعد عملی ۶۱
      1. ترک گناهان و عمل به واجبات ۶۱
      2. دعا و عبادت ۶۵
         - دعا و تضرّع برای تعجیل فرج ۶۷
         - عشق ورزی به اماکن منسوب به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۶۹
      3. عمل به وظائف اجتماعی ۷۱
         - کشاندن دل‌ها به سوی حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۷۱
         - توصیه هایی به اهل علم ۷۲

❁ بررسی برخی از شایعات منتسب به آیت‌الله بهجت ﷺ ۷۶

❁ **گلستان دوم: دسته‌گل‌های نرگسی ۸۵**

❁ **گلشن اول: امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و اشاراتی برهانی ۸۷**

• ایمان؛ حقیقت اسلام ۸۷

• لازمه اعتقاد به توحید ۸۸

• چون که صد آمد، نود هم پیش ماست ۸۸

• از توحید تا توحید ۸۹

• حدیث ثقلین دلیل قطعی بر وجود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۹۰

• شیعه منقطع نیست ۹۵

• امامت بقای نبوت ۹۵

• تا قرآن هست امام علیه‌السلام هم هست ۹۸

• قرآن و عترت ملازم یکدیگرند ۹۹

• از دلایل لزوم وجود حجت خدا علیه‌السلام در هر عصر ۱۰۰

• دوازده امام علیهم‌السلام اوصیاء پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به اذعان مخالفین ۱۰۰

• اقرار علمای اهل سنّت به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۱۰۲

• معنای انتظار فرج ۱۰۲

• پاسخ به اشکال علمای اهل سنّت ۱۰۳

• عجب از آن‌ها! ۱۰۷

❁ **گلشن دوم: شمه‌ای از ویژگی‌های امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۱۰۸**

• مقام و منزلت ائمه اطهار علیهم‌السلام ۱۰۸

• چون ستاره‌ای درخشان می‌درخشد ۱۰۹

• امامت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از معجزات شیعه ۱۱۰

• او از ما دور نیست ۱۱۰

• چشم بینای خدا ۱۱۰

• امام حاضر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۱۱۰

• آیینه تمام عالم ۱۱۱

• مقدّرات برامام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عرضه می‌شود ۱۱۲
• ارائه اعمال به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۱۱۳
• نظارت دقیق براعمال بندگان ۱۱۴
• قبل ازرسیدن نورمی‌بیند ۱۱۵
• هیچ چیزبراومخفی نیست ۱۱۶
• هدایتگری همچون امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف! ۱۱۷
• حضورحضرت حجت واصحاب کساء علیهم‌السلام درمجالس ۱۱۷
• واسطه فیض ۱۱۷
• دستگیری تارسیدن به مقصود ۱۱۸
• پناهگاه‌حقیقی ۱۱۸
• برای کسی که اورا حاضربیند، غایب نیست! ۱۱۹
• همچون اسم أعظم ۱۱۹
• اوخیلی به ما نزدیک است! ۱۲۰
• ازهمه حاضرتر... ..... ۱۲۰
• مجاری اموربه دست اوست ۱۲۱
• ترسان به خاطرگناهان ما! ۱۲۱
• خداوند چه صبری به او داده است! ۱۲۲
• اووارث انبیاء است ۱۲۲
• چهره‌ای جوان ۱۲۳
❁ **گلشن سوم: دوران غیبت (محرومیّت‌ها، فرصت‌ها و موهبت‌ها)** ۱۲۴
• شدیدترین‌مصیبت ۱۲۴
• آماده کردن شیعه برای دوران غیبت ۱۲۵
• گدازنده‌تراز غم سیّدالشهدا علیه‌السلام ۱۲۵
• اندوه امام صادق علیه‌السلام از غیبت ۱۲۷
• ازحکمت‌های غیبت ۱۲۸
• راه آن‌ها، راه نیست! ۱۲۸

• فقدان نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله، غیبت وصی علیه‌السلام ۱۲۹
• روایات به منزله استمرار نبوت در عصر غیبت ۱۲۹
• در دوران غیبت، راه سعادت بسته نیست ۱۲۹
• کرامتی برای ثابت قدمان در دوران غیبت ۱۳۰
• امکان رسیدن به مقامات اولیا در عصر غیبت ۱۳۰
• برتری عبادت در زمان غیبت از زمان حضور ۱۳۲
• دوران محرومیّت بشر ۱۳۳
• ما را از عالِم مطلق محروم کرده‌اند ۱۳۴
• محرومیّت از احکام شرع ۱۳۵
• بی‌بهره ماندن از منبع علم و حکمت ۱۳۵
• سختی کار برای علما در دوران غیبت ۱۳۶
• عبادت در زمان غیبت، ناشی از قوت ایمان است ۱۳۷
• لزوم پای بندی به روایات ۱۳۷
• محرومیّت حتی از شناخت اوّل ماه ۱۳۹
• رابطه خصوصی با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف؛ تنها راه دوران غیبت ۱۳۹
• غیبتی با وقت نامعلوم ۱۳۹
• طولانی شدن دوره غیبت و تزلزل ایمان مردم ۱۴۰
• دشمنی با شیعیان در دوران غیبت ۱۴۱
• لزوم دعا در سختی های آخرالزمان ۱۴۳
• غصه های امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای ابتلائات شیعیان ۱۴۴
• خداوند چه قلبی به او داده است! ۱۴۵
• امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از دوستانش غافل نیست ۱۴۵
• خیال می‌کنید ما از حال شما مطلع نیستیم؟! ۱۴۶
• دستگیری امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت ۱۴۹
• عنایت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت ۱۵۰

گلشن چهارم: نیابت در دوران غیبت ۱۵۱

• نواب اربعه؛ واسطه اجابت توسلات ۱۵۱
• کرامات نواب اربعه ۱۵۲
• مقامات نواب خاص ۱۵۲
• نایب مطلق ۱۵۳
• رواج تشیّع با تقیّه توسط نواب خاص ۱۵۴
• حکمت انحصار نواب خاص در چهار نفر ۱۵۶
• حفظ دستگاه نیابت ۱۵۷
• بقای حضرت رسول ﷺ تا آخر غیبت صغری ۱۵۷
• امّا الحوادث الواقعه ۱۵۸
• منظور از روات حدیث ۱۵۹
• مراجعه به راویان احادیث، مرتبه‌ای از حضور ۱۶۰
• اختیارات فقیه ۱۶۲
• اجرای احکام شرعی در عصر غیبت ۱۶۳
• ارشاد و یاری امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۱۶۴
• به او امر شده بود رساله بنویسد ۱۶۵
• توسل به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای تعیین مرجع ۱۶۵
• از او می‌توانی تقلید کنی ۱۶۷
• در مصالح اسلام صرف کن! ۱۶۷
گلشن پنجم: موانع دیدار و ظهور امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۱۶۹
• از حکمت‌های غیبت ۱۶۹
• علت غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خود ماییم! ۱۷۱
• اگر بیاید، می‌خواهیم او را بکشیم! ۱۷۲
• زیر سمّ اسبان! ۱۷۲
• چهارصد میلیون یاور! ۱۷۲
• ما او را خانه‌نشین کرده‌ایم! ۱۷۳
• ما نمی‌خواهیم اهل بیت علیهم‌السلام بر ما حکومت کنند! ۱۷۳

• عمل نکردن به وظیفه؛ سبب زندانی شدن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۱۷۶
• ترک واجبات و ارتکاب محرّمات؛ حجاب دیدار از امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۱۷۶
• خود را درست کن، ما به سراغت می‌آییم! ۱۷۶
❁ گلشن ششم: انتظار و وظایف منتظران ۱۷۸
• «بندگی خدا»؛ نقشه راه منتظر واقعی ۱۷۸
• با بندگی خدا، رابطه را با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حفظ کنیم ۱۷۹
• انتظار حقیقی، در بندگی خداست ۱۸۰
• واسطه خدا عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دوست داشته و تحت هدایت او باشیم ۱۸۰
• امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را حاضر فرض کنیم ۱۸۱
• به دفتر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عمل کنیم ۱۸۱
• در هر حب و بغض، تابع امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشیم ۱۸۱
• دل را با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یکدل کنیم ۱۸۲
• نانت در روغن است اگر... ..... ۱۸۲
• در دل ما مسجد دارد؛ از آن حفاظت کنیم ۱۸۲
• حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به دل‌هایی نیاز دارد که... ..... ۱۸۳
• اشخاصی را می‌خواهند که تنها برای آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشند ۱۸۳
• عهدمان را با او نشکنیم! ۱۸۳
• ترک گناه؛ زمینه سازی برای ظهور ۱۸۳
• با ترک معصیت، منتظر امر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشیم ۱۸۳
• از گناهان توبه کنیم ۱۸۴
• توبه و ترک گناه؛ مهم‌ترین مقدمه انتظار فرج ۱۸۴
• برای ظهور آماده و مهیا باشیم ۱۸۵
• تنها انتظار فرج کافی نیست! ۱۸۶
• فقط خشنودی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مبنای اعمال ما باشد ۱۸۶
• به وظیفه عمل کنیم، نتیجه با اوست ۱۸۶
• به قطعیات مذهب عمل کنیم ۱۸۷

مجموعه بیانات و اشارات آیت‌الله مهدوی‌کنی دام‌ظله پیرامون حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

• معتقد فقط به عقاید امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشیم ۱۸۷
• تمسّک به ریسمان الهی ۱۸۸
• آنی وکمتر از آنی غفلت نکنیم! ۱۸۸
• اوّل خود را اصلاح کنیم، سپس در اصلاح دیگران بکوشیم ۱۸۹
• تنها راه، اصلاح خودمان است ۱۹۲
• رابطه خود را با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قوی کنیم ۱۹۵
• از خودمان بترسیم، از خودمان اغوا نشویم! ۱۹۶
• حفظ ایمان ولو با هجرت ۱۹۷
• با خواندن روایات در محضر اهل بیت علیهم‌السلام باشیم ۱۹۷
• احیای ذخایر شیعی، ضرورت عصر غیبت است ۱۹۸
• کارگزار ائمه علیهم‌السلام باشیم ۲۰۱
• نوکرهای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باید به وظیفه خود عمل کنند ۲۰۲
• تبلیغ و ترویج دین، از مقاصد حتمیه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۲۰۲
• تعلیم و تبلیغ برای مذهب حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۲۰۳
• به قدر توان در هدایت دیگران بکوشیم ۲۰۳
• در ترویج مذاق او کوتاهی نکنیم ۲۰۴
• از مرام امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دفاع کنیم ۲۰۴
• قلّت اهل حق، نباید ما را دلسرد کند ۲۰۵
• اشتراکات با ادیان دیگر را حفظ کنیم ۲۰۵
• تنها راه نجات در عصر غیبت را ترک نکنیم ۲۰۷
• تقیّه طریقه زمان غیبت است؛ به آن پایبند باشیم! ۲۰۹
• این امر سرانجام نمی‌یابد؛ به تقیّه ملتزم باشیم! ۲۰۹
• با شناخت نقشه کفار، به تکلیف عمل کنیم ۲۱۱
• فریب نقشه های کفار را نخوریم و مجذوب آن ها نشویم! ۲۱۲
• تشیع با تخریب قبور ائمه ریشه کن نمی‌شود! ۲۱۳
• این طور نباشد که او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف گریان باشد و ما خندان! ۲۱۶

• مرید مصلحتی نباشیم! ۲۱۶
• خدا نکند با کارهایمان فرج را دور کنیم! ۲۱۷
• مگر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از کارهای ما خبر ندارد؟! ۲۱۸
• جواب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را چه می‌دهی؟ ۲۱۸
• چرا از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شرم نمی‌کنیم؟! ۲۱۹
• انتظار فرج با اذیت دوستان حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سازگار نیست! ۲۱۹
• هم منتظر او هستی و هم می‌خواهی او را بکشی؟! ۲۱۹
• توبه نمی‌کنیم، چون خود را بد نمی‌دانیم! ۲۲۰
• وای برما اگر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بگوید: این شخص را نمی‌شناسیم! ۲۲۰

گلشن هفتم: دعا در زمان غیبت ۲۲۲

• دعا برای او، دعا برای همه بشریت است ۲۲۲
• محبوب‌ترین عمل نزد حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۲۲۲
• فضیلت دعا برای فرج ۲۲۳
• نظر عنایت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به کسی که دعا کند ۲۲۴
• حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای کسی که دعا کند، غایب نیست ۲۲۴
• تأکید حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به دعای فرج ۲۲۴
• با دعا می‌توان ظهور را جلو انداخت ۲۲۵
• حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف طرفدار کسی است که... ..... ۲۲۵
• فقط شیعه شهید است، چون برای فرج دعا می‌کنند ۲۲۵
• با دعا، غرق در نور باشیم ۲۲۶
• بالاترین سلاح ۲۲۶
• دعا؛ سلاح مؤمن ۲۲۶
• دعا برای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف؛ راه خلاصی از گرفتاری‌ها ۲۲۷
• دعای فرج؛ دوای دردهای ما ۲۲۷
• دعای فرج؛ نشانه پایداری ایمان ۲۲۸
• آیا بدون دعای فرج، می‌توانیم برای خود حیاتی قائل باشیم؟ ۲۲۹

- مهربان‌تر از پدر و مادر به دعا کننده ۲۲۹
- برای من دعا کنید! ۲۲۹
- گرچه یاران فارغند از یاد من / از من ایشان را هزاران یاد باد ۲۳۰
- بخواهید تا بخواهیم! ۲۳۰
- دعا کنید بَداء نشود! ۲۳۱
- لزوم دعا پیش از بلا ۲۳۱
- توبه از گناهان؛ شرط استجابت دعا ۲۳۲
- دعای فرج؛ مهم‌ترین حاجت در حج ۲۳۲
- بالاترین و مهم‌ترین دعا در اعتکاف ۲۳۳
- به جمکران برویم و دعا کنیم ۲۳۳
- به خود حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف متوسل شویم ۲۳۳
- دعای غریق ۲۳۳
- دعا برای ثبات در دین ۲۳۵
- خواندن این دعا در زمان غیبت سِرّی دارد! ۲۳۶
- اهمیت دعا برای ثبات ایمان و عقیده ۲۳۷
- دعا با آماده‌سازی ۲۳۷
- یک دعای دیگر هم بکنید! ۲۳۷
- دعای تعجیل فرج؛ مصلحت دنیا و آخرت ۲۳۸
- دعا برای تعجیل فرج همراه با عافیت ۲۳۸
- کارد به استخوان رسیده! ۲۳۹
- دیگر برای شیعه طاقت نمانده! ۲۳۹
- نجات بشر فقط یک راه دارد... ..... ۲۴۰
- اوّل حاجت او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، سپس حاجت‌های شخصی ۲۴۰
- گرفتاری او گرفتاری همه بشر؛ فرج او فرج همه بشر ۲۴۱
- دعا با سوز دل و اشک چشم باشد ۲۴۲
- چگونه برای تعجیل فرج دعا کنیم؟ ۲۴۳

• دعای حقیقی بسیار اندک است! ۲۴۴
• غفلت از دعا برای مهم‌ترین حاجت ۲۴۴
• دعا برای فراگیری عدالت ۲۴۵
• گلایه امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از دوستان ۲۴۶
• آنچه به دست ماست ۲۴۶
• ابتلائات، مقدمه تضرّعات است ۲۴۶
• دعای فرج برای رفع گرفتاری‌های شخصی ۲۴۷
• ضرورت دعا برای رفع گرفتاری شیعیان ۲۴۸
• برای آن‌ها کار کنیم ۲۴۸
• ظهور آن حضرت برای مؤمنین فرج و گشایش خواهد بود ۲۴۹
• نزدیک‌ترین دوست حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کسی است که... ..... ۲۵۰

گلشن هشتم: آخرالزمان ۲۵۱

• سخت‌تر از نگه داشتن آتش در دست ۲۵۱
• دنیادوستی در آخرالزمان ۲۵۱
• وظیفه ما در فتنه‌های آخرالزمان ۲۵۲
• تهدیدی عجیب! ۲۵۳
• معنای «مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً» ۲۵۴
• «مُلِئَتْ ظُلْماً» یعنی حتی کفار هم باید ظلم را احساس کنند! ۲۵۴
• فطانت در آخرالزمان ۲۵۴
• معنای پرشدن زمین از ظلم و جور ۲۵۶
• از علائم ظهور: پرشدن همه زمین از ظلم ۲۵۷
• پرشدن از ظلم، نه از کفر ۲۵۷
• برای تحقق ظهور، مجاز به نشر ظلم نیستیم! ۲۵۷
• از علائم ظهور: زیاد شدن دروغ! ۲۵۸
• شر و فساد روز به روز بالاتر می‌رود! ۲۵۸
• از علائم ظهور: آزمون ایمان دل‌ها ۲۵۸

شهید بهشتی و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

• اوّل عقل را می‌گیرند، سپس دین را! ۲۵۹
• بی‌دینی به بهانه آزادی! ۲۶۰
• از اسلام فقط نام آن می‌ماند! ۲۶۰
• حذف قرآن! ۲۶۱
• هرطایفه‌ای لغتی دارند! ۲۶۱
• عنایت ویژه به ثابت‌قدمان ۲۶۱
۞ گلشن نهم: ظهور و مقارنات آن ۲۶۳
• نیاز همه به حاکم عادل ۲۶۳
• علائم غیرحتمیه ۲۶۴
• از علائم ظهور: قساوت دل‌ها ۲۶۴
• از علائم ظهور: بی‌تفاوتی به اهل ایمان و سختی دل‌ها ۲۶۴
• از علائم ظهور: طلاکاری مساجد ۲۶۵
• از علائم ظهور: مباهات به زینت مساجد! ۲۶۷
• از علائم ظهور: بروز مدعیان دروغین ۲۶۷
• از علائم ظهور: فتنه‌هایی همانند شب ظلمانی ۲۶۸
• از علائم ظهور: کشتن افراد براساس نام ۲۶۹
• از علائم ظهور: ابتلای اهل ایمان به ظلم ظالمان ۲۶۹
• شدّت ظلم و جور مراتب دارد ۲۶۹
• خودمان سبب همه اینها شده‌ایم ۲۷۱
• مصادیقی از ظلم و جور ۲۷۱
• از علائم ظهور: سفیانی از حتمیّات است ۲۷۱
• شورش سفیانی به بهانه خون‌خواهی عثمان ۲۷۳
• سفیانی به نام می‌کشد! ۲۷۳
• فتنه سفیانی سراسری است! ۲۷۴
• آماده و ثابت‌قدم بودن برای زمان ابتلائات سفیانی ۲۷۴
• باید منتظرفرج باشیم با مقدّمات آن! ۲۷۵

• ظهور قبل از سفیانی نخواهد بود ۲۷۶
• از علائم ظهور: هرچه نزدیک‌تر، بلاها بیشتر! ۲۷۶
• با ظهور، کشتار تمام می‌شود ۲۷۶
• پایان کار سفیانی ۲۷۷
• اگر بگویند: حضرت فردا ظهور می‌کند، هیچ استبعاد ندارد ۲۷۹
• علم امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به زمان ظهور ۲۷۹
• علم امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به زمان ظهور، بالله است ۲۷۹
• از کرامات شیعه: شبهه غیرمحصوره بودن وقت ظهور ۲۸۱
• شیرینی ضروری ۲۸۳
• ندای امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در هنگام ظهور ۲۸۳
• نام اصحاب حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را گفت! ۲۸۴
• اقتدای حضرت عیسی علیه‌السلام به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۲۸۵
• اولین اقدامات امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در حکومت ۲۸۶
• اهل شقاوت به خاطر آن دو، ایمان باطنی نمی‌آورند! ۲۸۷
• در وقت ظهور، برخی قلباً ایمان نمی‌آورند! ۲۸۷
• بعد از ظهور: غلبه اسلام برادیان ۲۸۸
• بعد از ظهور: مساجد سرجایشان باقی است ۲۸۸
• بعد از ظهور: انتفاعِ به همین روایات باقیست ۲۸۸
• بعد از ظهور: حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرآن را تعلیم می‌دهد ۲۸۹
• بعد از ظهور: هرکسی در هرجا با او سخن می‌گوید ۲۸۹
• بعد از ظهور: اهل بلاد همدیگر را می‌بینند ۲۹۰
• بعد از ظهور: زمان دارایی محض است ۲۹۱
• بعد از ظهور: یک روز حکومت او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، سال‌ها می‌ارزد! ۲۹۱
❁ **گلشن دهم: اماکن و مساجد منتسب به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف** ۲۹۲
• عنایت خاص حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به اماکن منسوبه ۲۹۲
• کرامات مسجد سهله ۲۹۲

• اقبال به مسجد سهله به جهت ظهور کرامات ۲۹۲
• سهله ایران ۲۹۳
• کرامتی درباره مسجد جمکران ۲۹۶
• آثار تشرّف به جمکران ۲۹۸
• دیدار امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در مسجد جمکران ۳۰۰
• برآورده شدن حوائج در مسجد جمکران ۳۰۱
• بهترین معرّف این مکان، خودش است ۳۰۲
• بقعه‌ای از بقاع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۰۳
• مقام امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در مسجد سهله ۳۰۳
• مقام امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در وادی السّلام ۳۰۴
• تشرّف در مقام امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نجف ۳۰۵
• مقام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در کربلا ۳۰۷
• ادعیه مساجد و مقامات، به نحو تعدد مطلوب است ۳۰۷
• حضور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در منا و عرفات و... ..... ۳۰۷
• انتظار مبشّرات داریم ۳۰۸
• در سرداب مقدس به این فتوا ملهم شدم ۳۰۸
• تشرّف در سرداب سامرّا ۳۰۸

❁ گلشن یازدهم: تشرّفات به محضر امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۱۰

• وصول، اختیاری است! ۳۱۰
• ضرورت تحصیل فرج شخصی ۳۱۱
• مایه خجلت ما است! ۳۱۲
• خدا کند راست گو باشیم! ۳۱۲
• راهی برای ارتباط همیشگی... ..... ۳۱۳
• آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از ظالمان غایب است! ۳۱۴
• حاجت گرفتن از امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، نوعی از تشرّف است ۳۱۵
• منظور از روایت تکذیب مشاهده ۳۱۵

• تشرّف و تثبیت عقاید ۳۱۶
• هدف صحیح از تشرّف ۳۱۶
• معرفت به مقام معصومین علیهم السلام بالاتر از صرف دیدار ۳۱۶
• شما خودتان را اصلاح کنید ما خدمت شما می‌رسیم! ۳۱۷
• تقصیر از ماست! ۳۱۸
• تشنگان را جرعه وصال می‌دهد ۳۱۹
• دیدار امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در سن واقعی ۳۲۰
• زیارت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در منزل آن حضرت ۳۲۰
• تمجید امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از کتب شهید اوّل و ثانی ۳۲۱
• امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و «النهایة» شیخ طوسی ۳۲۳
• اهمیت مفاتیح الشرائع ۳۲۳
• از نور چشمم بپرس! ۳۲۳
• امدادهای حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف برای اثبات حقّانیّت مذهب ۳۲۴
• الکلب ابن الکلب! ۳۲۴
• تشرّفات سیّد مهدی قزوینی رحمه الله ۳۲۵
• حواله امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برای اعتلای مذهب ۳۲۷
• اهتمام امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به امور شیعه ۳۲۸
• خط و امضای امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ۳۲۸
• حواله های حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف... ..... ۳۲۸
• ما که چنین پناه‌گاهی داریم، چه احتیاجی به دیگران داریم؟! ۳۲۹
• عنایت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به طلاب ۳۳۱
• آیا ما از حال شما مطلع نیستیم؟ ۳۳۲
• عنایت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به سادات ۳۳۴
• عملی مورد پسند حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف ۳۳۶
• چقدر تفاوت است بین این و آن! ۳۳۶
• دو سؤال مهم از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان تشرّف ۳۳۶

• چرا تنها به ملاقات قانع می‌شوند؟! ۳۳۸
• نماز اول وقت را فراموش مکن! ۳۳۸
• برای این کار باید جدی بود! ۳۳۹
• هیچ کدام برای من نیامده اند! ۳۴۰
• با اسرار خدا مبارزه نکن! ۳۴۰
• از دست دوست... ..... ۳۴۲
• غایب از خواص نیست، از دیگران غایب است! ۳۴۳
• به دل سوختگان ما بگویید برای من دعا کنند! ۳۴۴
• عطر او تمام فضای مسجد جمکران پر کرده بود! ۳۴۵
• تشرّف در حرم امام رضا علیه‌السلام ۳۴۵
• راح المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف! ۳۴۶
• پرسشی از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۴۸
• ما از فضول معاش تناول نمی‌کنیم! ۳۴۸
• ارزش عبادت به کیفیت است، نه به کمیت ۳۴۸
• محرومیّت از دیدار حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اختیاری است! ۳۴۹
• فرج عمومی و فرج خاص ۳۴۹
• باز هم تأخیر افتاد! ۳۵۰
• دوستان ما ناراحت نیستند! ۳۵۱
• گذر از کنار کوه ایمان... ..... ۳۵۱
• شما هم ممکن است او را دیده باشید! ۳۵۲
• با نگاه هایش چه کارها می‌کند! ۳۵۲
• بهتر از تشرف! ۳۵۳
• راهی برای درک حضرت ۳۵۳
• جایگزین تشرّف ۳۵۴
• از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام ۳۵۵
• تماشای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۵۵

• نگاه به مصحف و بازشدن چشم به روی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۵۶
• آیا قرآن هم غائب شده است؟! ۳۵۷
• وقت دلتنگی ۳۵۷
❁ گلشن دوازدهم: پرسش‌ها و پاسخ‌ها ۳۵۸
• ۱ ﴾ حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و ارشادی برهانی ۳۵۸
• ۲ ﴾ معرفی الگوی کامل ۳۵۹
• ۳ ﴾ راه رسیدن به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۶۰
• ۴ ﴾ امکان مشاهده حضرت حجت علیه‌السلام ۳۶۰
• ۵ ﴾ امکان تشرّف در زمان غیبت ۳۶۰
• ۶ ﴾ باب لقاء باز است ۳۶۱
• ۷ ﴾ همه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را می‌بینند! ۳۶۲
• ۸ ﴾ اجماع تشرّفی ۳۶۲
• ۹ ﴾ بالاترین مقرّب به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۶۲
• ۱۰ ﴾ رضایت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۶۳
• ۱۱ ﴾ راه نزدیک‌تر به رضای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۶۳
• ۱۲ ﴾ مقصود از فرج شخصی ۳۶۳
• ۱۳ ﴾ نذر زیارت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۶۴
• ۱۴ ﴾ دستوری برای تشرّف ۳۶۵
• ۱۵ ﴾ ختمی برای ملاقات ۳۶۵
• ۱۶ ﴾ راه دیدار حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۶۶
• ۱۷ ﴾ «من رآنی فقد رآنی» ۳۶۶
• ۱۸ ﴾ بهترین شیوه ارتباط با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۶۷
• ۱۹ ﴾ راه ارتباط با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۶۸
• ۲۰ ﴾ تقویت ارتباط با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۶۸
• ۲۱ ﴾ توسل به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۶۸
• ۲۲ ﴾ کوبیدن درب خانه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۶۸

• ۲۳ ﴾بهترین شهادت در عصر ظهور است ۳۶۹
• ۲۴ ﴾مهریّه قرار دادن ختم قرآن برای سلامت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۷۰
• ۲۵ ﴾راهی برای تحقّق ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۷۰
• ۲۶ ﴾وفای به عهد؛ شرط دیدار امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۷۱
• ۲۷ ﴾ایستادن پس از شنیدن نام حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۷۱
• ۲۸ ﴾نوشتن نام شریف حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۷۲
• ۲۹ ﴾دعای ندبه ۳۷۲
• ۳۰ ﴾توسل به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پیش از نماز ۳۷۲
• ۳۱ ﴾واسطه قبولی عبادات ۳۷۲
• ۳۲ ﴾ریا برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف! ۳۷۳
• ۳۳ ﴾ملاک تشخیص مکاشفات واقعی ۳۷۳
• ۳۴ ﴾تبعیّت از شرع؛ علامتِ صدق ۳۷۳
• ۳۵ ﴾معامله با مدّعین ۳۷۴
• ۳۶ ﴾منزل امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۷۵
• ۳۷ ﴾ثابت بودن انتساب جمکران ۳۷۵
• ۳۸ ﴾حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همیشه همه جا هست ۳۷۸
• ۳۹ ﴾زمان رفتن به مسجد جمکران ۳۷۸
• ۴۰ ﴾تشرّف به جمکران در شب چهارشنبه ۳۷۹
• ۴۱ ﴾هرجا خدا هست، او هم با خداست ۳۷۹
• ۴۲ ﴾بقعه‌ای همچون بقعه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۷۹
• ۴۳ ﴾چهل شب چهارشنبه ۳۷۹
• ۴۴ ﴾چهل تشرّف به مسجد جمکران برای دیدار ۳۸۰
• ۴۵ ﴾قصد مسافرت به جمکران به مدت چهل هفته ۳۸۰
• ۴۶ ﴾چگونگی عمل به نذر زنان برای رفتن به جمکران در ایّام حیض ۳۸۰
• ۴۷ ﴾نذر زن برای چهل شب رفتن به جمکران بدون اجازه همسر ۳۸۰
• ۴۸ ﴾نذر مالی زن برای جمکران بدون اذن همسر ۳۸۱

• ۴۹ ﴾تداخل نماز امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با نافله صبح ۳۸۱
• ۵۰ ﴾شک در عدد «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» در نماز امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۸۱
• ۵۱ ﴾مکان جزیره خضرا ۳۸۱
• ۵۲ ﴾قلب مؤمن؛ جزیره خضرا ۳۸۲
• ۵۳ ﴾زیارت ناحیه مقدسه ۳۸۲
• ۵۴ ﴾خون گریه کردن امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بر سیّدالشهدا علیه‌السلام ۳۸۳
• ۵۵ ﴾السّلام علیك یا شریك القرآن ۳۸۳
• ۵۶ ﴾مصیبت در دین ۳۸۳
• ۵۷ ﴾سرّ نهان ۳۸۴
• ۵۸ ﴾انتظار فرج ۳۸۴
• ۵۹ ﴾تأثیر دعای فرج در امر ظهور ۳۸۵
• ۶۰ ﴾خواندن دعای فرج ۳۸۵
• ۶۱ ﴾مقصود از دعای فرج ۳۸۵
• ۶۲ ﴾دعا برای فرج در صلوات تشهد ۳۸۶
• ۶۳ ﴾علم امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به وقت ظهور ۳۸۶
• ۶۴ ﴾خبری از فرج ۳۸۷
• ۶۵ ﴾علامات ظهور ۳۸۷
• ۶۶ ﴾اگر طالب حضورید، چرا...؟ ۳۸۷
• ۶۷ ﴾هنوز وقت ما نشده است! ۳۸۸
• ۶۸ ﴾تکذیب یک شایعه ۳۸۸
• ۶۹ ﴾ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزا! ۳۸۸
• ۷۰ ﴾علائم حتمی ظهور ۳۹۰
• ۷۱ ﴾دجّال؛ شخص یا فرهنگ؟! ۳۹۱
• ۷۲ ﴾آخرالزمان چه زمانی است؟ ۳۹۱
• ۷۳ ﴾لزوم احتیاط در فتنه های آخرالزمان ۳۹۱
• ۷۴ ﴾راه نجات از فتنه های آخرالزمان ۳۹۲

• ۷۵ ﴾محفوظ ماندن از شرور آخرالزمان ۳۹۲
• ۷۶ ﴾منظور از خروج با شمشیر در روایات ظهور ۳۹۲
• ۷۷ ﴾پراکنده شدن اصحاب حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۹۳
• ۷۸ ﴾حکم بیمه اموال به نام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۹۳
• ۷۹ ﴾صرف وجوه پرداخت شده برای حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۳۹۳
• ۸۰ ﴾نصیحتی جامع ۳۹۳
❁ گلستان سوم: توتیای دیدگان ۳۹۵
❁ تشرف و مراتب آن ۳۹۷
• الف: تشرف حقیقی ۳۹۸
امکان رؤیت و وقوع آن ۳۹۸
مراتب تشرّف حقیقی ۴۰۲
مهم‌ترین شرط حصول تشرّف ۴۰۴
کتمان تشرّفات ۴۰۷
نحوه مواجهه با تشرّفات دیگران ۴۰۹
مدعیان ملاقات یا ارتباط ۴۱۱
• ب: تشرفات حکمی ۴۱۲
زیارت مشاهد مشرفه ۴۱۷
نظر به آیات قرآن ۴۱۸
انس با سخنان اهل بیت علیهم‌السلام ۴۱۹
❁ برگی از دفتر اسرار مگو... ..... ۴۲۱
• تشرّفی بی‌نظیر ۴۲۴
• یک سر از کوی خرابات برندت به بهشت ۴۲۷
• خلیفة الامام الحجه عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۴۳۰
• مطیعاً لأمر مولاه ۴۳۴
• حواریان امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در جایگاه راستین ۴۳۷
• میقات عاشقان ۴۳۹
• ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز/ وگرنه عاشق و معشوق راز دارانند ۴۴۱

• بالاتر از تشرّف ۴۴۴
• محرم اسرار دل ۴۵۳
• جای پای دوست ۴۵۸
• دلت به وصلِ گل ای بلبل صبا خوش باد! ۴۶۲
• جوشش عشق ۴۶۵
• در خانه اگر کس است، یک حرف بس است ۴۶۸

❁ گلستان چهارم: ملحقات؛ سخنی با خردمندان ۴۷۵

❁ مطلب نخست؛ آیا اعتقاد به مهدویّت از باورهای اختصاصی شیعیان است؟ ۴۸۰

❁ مطلب دوم؛ آیا مسأله غیبت و ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه مستحدث است؟ ۴۸۶

❁ مطلب سوم؛ آیا آیات قرآن می‌تواند سرآغاز و سرمنشأ عقیده مهدویّت نزد مسلمانان محسوب شود؟ ... ۴۹۷

❁ مطلب چهارم؛ آیا پذیرش امامت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در کودکی، امری معقول و قابل اثبات است؟ ۵۰۵

❁ مطلب پنجم؛ آیا ممکن است یک انسان، به اندازه امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، عمر طولانی داشته باشد؟ ۵۱۹

❁ مطلب ششم؛ مردم چگونه از امامی که غایب است و او را نمی‌بینند، بهره‌مند می‌شوند؟ ۵۲۷

❁ مطلب هفتم؛ آیا امکان تشرف و ملاقات امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، در زمان غیبت کبری وجود دارد؟ ۵۳۹

❁ مطلب هشتم؛ تعیین وقت ظهور ۵۵۱

• الف: توقیت ۵۵۱
۱. نهی از توقیت ۵۵۲
۲. مبانی نهی از توقیت ۵۵۴
۳. تبیین روایات توقیت ۵۵۸
۴. آمادگی برای ظهور ۵۶۶

• ب: تقریب ۵۷۱
۱. تفاوت تقریب با توقیت ۵۷۱
۲. امیدواری در عین دوراندیشی ۵۷۲
۳. معانی نزدیک بودن فرج و بشارت‌دهی بزرگان ۵۷۶

❁ مطلب نهم؛ گمنامی بهتر است! ۵۸۰

❁ مطلب دهم؛ انوار الاهی ۵۸۷
❁ مطلب یازدهم؛ در محضر حجت ۵۹۱
❁ مطلب دوازدهم؛ احتجاج به ثقلین ۵۹۶
❁ مطلب سیزدهم؛ از واضحات شیعه ۶۰۲
❁ مطلب چهاردهم؛ حروف مقطعه ۶۰۹
❁ مطلب پانزدهم؛ دوازده نور ۶۱۵
❁ مطلب شانزدهم؛ انتظار فرج ۶۲۳
❁ مطلب هفدهم؛ تنها انتظار فرج کافی نیست! ۶۲۵
❁ مطلب هجدهم؛ علائم و نشانه های ظهور ۶۳۴
❁ مطلب نوزدهم؛ علم امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به زمان ظهور ۶۳۸
❁ مطلب بیستم؛ «من رآنی فقد رآنی» ۶۵۹
❁ کتاب‌نامه ۶۶۳
❁ نمایه‌ها ۶۷۵

مُقَدِّمه

دل نوشته‌ای برای جرعه نوش کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

«بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»[1] خدا را سپاس که ما را در امت نگین پیامبران و ستاره پرفروغ امامان قرار داد. پیامبر اولوالعزمی چون حضرت موسی علیه‌السلام آرزو می‌نمود در میان یاران پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار گیرد، اما یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خود به برادران آن حضرت در زمان غیبت غبطه می‌خورند. همان‌هایی که با انتظار کشیدن و التماس دیدار امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قلبشان را چنان زیبا و نورانی می‌کنند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شوق دیدارشان را داشته باشد و دوبار بفرماید: «اللهمَّ لَقِّنی إخوانی؛ خدایا مرا به دیدار برادرانم برسان». چه نعمتی بزرگ‌تر از این‌که قلب نازنین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اشتیاق دیدار شخصی را داشته باشد؟ چه اکسیری است اشتیاق دیدار امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را داشتن. به راستی که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در ظهور و غیبت برای آفریده‌های الهی خیر محض است.

برادران آخرالزمانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چراغ‌های دوران غیبت هستند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به نیکی آن‌ها را می‌شناسد، زیرا خداوند یکایکشان را به او معرفی نموده است. امید است ما نیز به توفیق الهی بتوانیم این چراغ‌های هدایت را بشناسیم تا همچون آن‌ها از فتنه‌های پرگرد و غبار دوران غیبت نجات یابیم. اما نور این چراغ‌ها یکسان نیست و بهره‌ای که از خورشید عالم تاب هستی، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌برند برابر نیست و به همین میزان، اهمیت شناخت این چراغ‌های هدایت نیز متفاوت است.

---

۱. هود، ۸۶.

کمال حقیقی و سعادت نهایی انسان در گرو معرفت خداوند است و معرفت‌الله، جز از طریق معرفت جانشین و خلیفه او روی زمین ممکن نیست. اما ظلمی که ستمگران این امت در حق نمایندگان خداوند و اسباب پیوند زمین و آسمان روا داشتند ما را از حضور ظاهری آخرین ذخیره الهی محروم ساخت. اکنون برای شناخت امام‌مان راهی جز پی‌جویی آثار او نداریم، همان‌طور که در زمان امام صادق علیه‌السلام، آنان که در شهرهای بسیار دور بودند اخبار حضرت را از یاران نزدیک‌تر می‌گرفتند. این کتاب برگرفته از انوار تابناک یکی از پرنورترین چراغ‌های هدایت در زمان غیبت، آیت‌الله شیخ محمد تقی بهجت دام‌ظله است، امید است مطالعه آن و عمل به آموزه‌هایش، گامی باشد در جهت شناخت حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و قدم زدن در مسیر ایشان. ان‌شاءالله!

آیت‌الله بهجت دام‌ظله به حق مصداق «علمای دعوت کننده به قائم آل محمد عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف» است که به فرموده امام هادی علیه‌السلام اگر در زمان غیبت حضور نداشتند دام‌های ابلیس و یارانش مردم را گرفتار می‌ساخت و دین آن‌ها را سلب می‌نمود. عالمانی که دل‌های شیعیان را از فتنه‌های دوران غیبت حفظ می‌کنند همان‌طور که ناخدا، سواران کشتی را از امواج خروشان دریا حفظ می‌کند.[1] آیت‌الله بهجت دام‌ظله از مصادیق تامّ و تمام «راویان حدیث» است که در توقیع شریف امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حجت برای شیعیان قرار داده شده‌اند و امر شده‌ایم به آن‌ها رجوع کنیم[2].

ایشان از زمان کودکی در مسیر کسب رضای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قدم گذاشت و خداوند نیز به پاس تلاش صادقانه‌اش نزدیک‌ترین راه را به او نشان داد و در قرابت با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به بالاترین درجات نائل شد، تا جایی که به وصال محبوب دست یافت و در معرفت و محبت به امام خویش گوی سبقت را ربود. چنان‌که برای برخی از خواص فرموده بود، بیش از چهل، پنجاه مرتبه خدمت حضرت شرفیاب شد.

استاد ایشان آیت‌الله قاضی اعلی‌الله مقامه در همان جوانی درباره ایشان فرموده بود: «او

---

۱. الاحتجاج علی أهل اللّجاج، ج۱، ص۱۸.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص۴۸۴.

ترقیات فوق العاده‌ای داشته است»[1]. ترقیاتی که شیخ عباس قوچانی رحمه‌الله درباره آن چنین نقل می‌کند: «از آیت‌الله بهجت مدظله به‌دست آوردم که خدا بیش از بیست مقام به ایشان داده است؛ ولی چه کنم که عهد دارم به کسی نگویم». حاج آقا مصطفی خمینی رحمه‌الله به نقل از مرحوم امام مدظله می‌فرمود: «جناب آقای بهجت دارای مقامات معنوی بسیار ممتازی هستند. ایشان دارای موت اختیاری است. یعنی قدرت این را دارد که هروقت بخواهد روح را از بدن جدا و به اصطلاح خلع کند و باز مراجعت کند.».

آقای قوچانی رحمه‌الله در همین رابطه می‌فرمود: «خدمت آقای قاضی اعلی‌الله مقامه بودم که نامه‌ای از آقای بهجت مدظله برای ایشان آمد. در آن نامه آقای بهجت پرسیده بود: اگر کسی یک یا سه شبانه‌روز با خَلع روح، در محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد، حکم نماز و روزه او چیست؟ آقای قاضی مدظله فرمود: این سؤال را می‌دانم که مربوط به خود ایشان (یعنی آیت‌الله بهجت) است». بی‌دلیل نبود که آیت‌الله بهاء‌الدینی مدظله می‌فرمود: «ایشان ثروتمندترین مرد دنیا ـ از نظر معنوی ـ هستند.»

یکی دیگر از مقامات ایشان این بود که افرادی که به محضر امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرف می‌شدند را می‌شناخت، بدون آن‌که از قبل آن‌ها را دیده باشد. ایشان در جلسه‌ای خصوصی و به اصرار یکی از بزرگان در این‌باره فرموده بود: «یکی از عنایاتی که به بنده شده، این است که اگر برای کسی تشرفی حاصل شده، ولو یک بار در عمرش باشد، او را می‌شناسم».

ایشان با مراقبت بر نفس خویش و مواظبت بر عمل برطبق رضای امام خود، به این درجات نائل گردید و امین حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در پاسداری از دین مردم گشت و راهنمای آن‌ها به سوی دروازه شهر علم شد و با عبور از «منیت» به مقام «مِنّا» رسید.

هر عاشق شیدایی که دیدار امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را انتظار می‌کشد، مشتاق شنیدن سخنان و حکایات چنین کسی است که توفیق تشرف به محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را یافته و از دریای معارف او جرعه‌ها چشیده است. شخصیت کم‌نظیری که در پرتو عنایات اهل‌بیت علیهم‌السلام پرورش یافت و به کمالات بی‌نظیری دست یافت که فراتر از دایره ادراک و تصور ما است.

---

۱. اشاره به نامه حضرت آیت‌الله سید علی قاضی مدظله.

مهمترین کرامت ایشان که محور همه مقامات ایشان است بندگی و اطاعت محض از دستورات الهی بود. او تسلیم امام زمان خود بود و کتاب زندگی‌اش را با حضور در محضر ایشان نگاشته بود. کتابی که سطربه سطرآن دلدادگی و شیدایی و بندگی است. اگرچه جزاوراق اندکی از آن برای ما آشکار نشد، اما همین مقدار مغتنم است و خواندنش برای شیفتگان امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف راهگشا است.

کتاب حاضر ثمره بیش از بیست سال فعالیت و تلاش جهادی دست اندرکاران و پژوهشگران مرکزتنظیم و نشرآثار حضرت آیت‌الله بهجت در جمع‌آوری فرمایشات آن فقیه عارف و حدود سه سال کار مستمر جهت تحقیق و تتبع و تدوین نهایی آن تحت اشراف شاگردان ایشان و بیت معظم‌له است.

در ابتدا سخنان معظم‌له از آرشیو صوتی و تصویری به شکل متنی پیاده شد. سپس دسته‌بندی و تطبیق و تحقیق و مراجعه به منابع اصلی و پژوهش در زمینه‌هایی که به غنای علمی بحث کمک می‌نمود، در دستور کار قرار گرفت. علاوه بر این، با استفاده از یادداشت‌هایی که از شاگردان و اطرافیان حضرت آیت‌الله العظمی بهجت از جلسات درس خارج فقه و اصول به یادگار مانده است در تکمیل مطالب استفاده گردید. از میان این آثار، به طور ویژه از کتاب در محضرحضرت آیت‌الله بهجت، نوشته حجت الاسلام والمسلمین رخشاد استفاده شده است.

در ادامه برای رفع ابهام ناشی از گزیده‌گویی معظم له و ارائه توضیحات بیشتر در تبیین مطالب، از پاورقی‌های تحقیقی و مقالات پژوهشی در فصل ملحقات کتاب استفاده شده است. محققان این مرکز با بررسی ده‌ها کتاب روایی از منابع شیعه و اهل‌سنت و کتب تخصصی در زمینه مهدویت، سعی داشته‌اند تا حد امکان، منابع و اسناد بیانات آیت‌الله بهجت را تخریج و مستند نمایند، و مسیر تحقیق و پژوهش را برای علاقه‌مندان هموار سازند.

این کتاب حاوی عصاره‌ای از زندگانی عالمی بزرگ و عارفی پارسا و تنها چکیده‌ای از نود سال تحصیل علم و جهاد اکبر و تشبیت اخلاص و نزول توفیق الهی است. بنابراین بدیهی است آنچه در آن منعکس شده، تنها بخش کوچکی از این ثمرات گران بهاست.

به طور کلی این کتاب مشتمل بر چهار گلستان است. در گلستان اول پایه های اساسی الگوی فکری و سیره عملی آیت‌الله بهجت ﷺ درباره چگونگی ارتباط با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بیان می‌شود. این فصل از کتاب در دو بخش پایه‌های اعتقادی و عملی ارتباط با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تنظیم شده است، و بیانگر دیدگاه معظم له در این دو ساحت است.

گلستان دوم که بیشترین حجم کتاب را به خود اختصاص داده است، دربردارنده بیانات گران بهای آیت‌الله بهجت ﷺ پیرامون امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. این گلستان با توجه به گستردگی موضوعات در ۱۲ گلشن دسته بندی و تنظیم شده است. لازم به ذکر است که سخنان معظم له در این بخش مطالبی است که به صورت شفاهی و در ضمن درس خارج فقه و اصول بیان شده است. از این رو ایشان بنایی بر استدلال های تفصیلی و بیانات توضیحی نداشته‌اند. همچنین مخاطب ایشان طلاب درس خارج فقه و اصول بوده‌اند که نسبت به اشارات و مبانی موجود در کلام معظم له واقف بوده‌اند. از سوی دیگر رعایت امانت در نقل و حفظ لحن صمیمی ایشان سبب شد اسلوب گفتاری کلام ایشان حفظ شود و در صورت لزوم توضیحاتی در پرانتز و کروشه به کلام ایشان اضافه گردد. این شیوه اگرچه بر شیرینی و روانی سخنان افزوده است اما تا حدودی آن را از ساختار نوشتاری دور می‌کند.

این نکته بیش از همه در گلشن دوازدهم نمودار می‌شود که شامل پرسش‌ها و پاسخ‌های شفاهی طلاب در پایان جلسه درس از ایشان است. پاسخ‌های ایشان در این بخش، از دو جهت خلاصه و گاه به صورت اشاره و تلمیح است. اول آنکه روش ایشان در اختصارگویی بوده است، و دوم آنکه بیشتر این سؤالات مربوط به دهه پایانی زندگی این عالم وارسته است. ایامی که بیش از نود سال از عمر شریف ایشان سپری شده و به صورت طبیعی در پایان جلسه ضعف و خستگی بر ایشان عارض می‌شد. ازاین رو برای فهم بهتر مطالب ایشان، توضیحات نسبتاً مفصلی در پانوشت و در برخی موارد در بخش ملحقات کتاب، افزوده شده است.

علاوه براین، یکی از روش‌های معظم له این بود که حکایات مهم را در مجالس مختلف تکرار می‌کردند. لذا در این نوشتار، ضمن پرهیز از تکرار، گاه یک حکایت در چند جا بیان

شده است. چراکه هریک از نقل‌ها دارای نکات منحصر به فردی است که در کنار هم تصویر جامعی از موضوع را به مخاطب ارائه می‌دهند. ضمن آنکه نشان دهنده اهتمام ویژه ایشان به آن موضوع نیز می‌باشد.

گلستان سوم به تشرفات آیت‌الله بهجت ﷺ محضر حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اختصاص یافته است. حکایاتی اندک از تشرفات متعددی که از گوشه و کنار پرده ضخیم کتمان او بیرون زده و نشان دهنده ثمره مجاهدت‌های این عالم ربانی در طول عمر خویش در راستای رضای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. این تشرفات حکایت از رابطه‌ای عمیق میان او و حبیبش دارد، که یک عمر سعی در کتمان آن داشت. خواندن این بخش هر عاشق شیدایی را برای دیدار یار حقیقی تشنه‌تر می‌کند و آتش عشقش را شعله ورتر می‌سازد.

بخش چهارم کتاب همچنان که اشاره شد، به توضیح و تبیین پاره‌ای از موضوعات و مفاهیم طرح شده در فرمایشات آن عالم ربانی اختصاص دارد که با تلاش پژوهشگران این مرکز و با درنظر گرفتن مبانی و منظومه فکری حضرت آیت‌الله بهجت، مقالاتی علمی پژوهشی جهت علاقه‌مندان به مباحث مهدویت تنظیم و تدوین گردیده است. همچنین در این بخش سؤالات و شبهاتی که ممکن است خواننده را به دلیل فقدان دانش کافی پیرامون آن، دچار تزلزل یا توقف نماید، مطرح شده و با استناد به منابع حدیثی تشیع و اهل‌سنت به آن‌ها پاسخ داده شده است.

ذکر این نکته لازم است که برای اطمینان بیشتر از درستی محتوای متن‌ها و پاورقی‌ها، این مطالب در مراحل مختلف کار به تأیید گروه ناظران شامل جمعی از فضلای شاگردان آیت‌الله بهجت ـ که سال‌های سال در خدمت ایشان و مورد اعتماد معظم‌له بوده‌اند ـ و نیز فرزند گرامی ایشان حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی آقای بهجت که همواره همراهی و ارشادات ایشان سبب دلگرمی دوستان و اتقان امور بوده رسیده و در این مسیر اصلاحات لازم صورت گرفته است.

در پایان ضمن تشکر از همه عزیزانی که در جمع‌آوری و تدوین اطلاعات اولیه تا تأیید و تحقیق متون و نگارش و ویرایش بخش‌های گوناگون کتاب و ترجمه متون ما را یاری کردند و با تمسک و احترام به سیره آن فقیه عارف و با گمنامی و اخلاص وصف ناشدنی، درج اسامی ایشان ممکن نشد، سپاسگزاری می‌نماییم.

همچنین درود و رحمت می‌فرستیم بر علمای بزرگی که در این کتاب از آثارشان استفاده شده است. همان‌ها که با تلاش‌های بی‌وقفه و خالصانه در دوران غیبت آثار ماندگار و گران بهایی را در اختیار ما قرار داده اند و در نگارش این کتاب از خوان و مائده آن‌ها نیز بهره جستیم. امید آنکه این تلاش، مقبول افتد و دعای خیر آن امام همام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف روشنی بخش و مایه برکت آن باشد.

به ثمر نشستن این اثر در طلیعه قرن جدید را به فال نیک می‌گیریم. امید آنکه بتوانیم سلوک و سیره این عبد خدا را سرلوحه زندگی قرار دهیم و در پرتو آن با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عهدی جدید ببندیم و به سهم خود در تعجیل فرج اثرگذار باشیم. از خداوند منان می خواهیم همان طور که این کتاب، به نام مبارک ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نورانی و مبارک گردیده است، نامه اعمالمان را نیز با اکسیر رضایت آن دردانه هستی درخشان سازد. «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»[1].

۱۵ شعبان المعظم ۱۴۴۳هـ ق

سالروز ولادت حضرت حجت، امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

---

۱. یوسف، ۸۸.



گلستان اوّل

راه وصال

دورنمایی از منظومه دیدگاه و رفتار مهدویِ

حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ

الگویی برای دوستی با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

«اَلْإِمامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلِّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعالَمِ، وَ هِيَ فِي الْأُفُقِ بِحَيْثُ لاتَنالُهَا الْأَيْدِي وَ الْأَبصارُ، اَلْإِمامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَ السِّرَاجُ الزَّاهِرُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ النَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَاهِبِ الدُّجَى وَ أَجْوَازِ الْبُلْدَانِ وَ الْقِفَارِ وَ لُجَجِ الْبِحَارِ، اَلْإِمامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَإِ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى، اَلْإِمامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ الْحَارُّ لِمَنِ اصْطَلَى بِهِ وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ، اَلْإِمامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَ الْغَدِيرُ وَ الرَّوْضَةُ، اَلْإِمامُ الْأَنِيسُ الرَّفِيقُ وَ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَ الْأَخُ الشَّقِيقُ وَ الْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِ»[1] (امام علیه‌السلام، مانند خورشید فروزان است که نورش عالم را فرامی‌گیرد و خودش در افق (اعلا) قرار دارد؛ به‌گونه‌ای که دست‌ها و دیدگان به آن نرسد. امام، ماه تابان و چراغ روشن و نور درخشان و ستاره راهنما در تاریکی‌های شدید، و راه گذر از شهرها و کویرها و گرداب‌های دریاها است. امام، آب گوارای زمان تشنگی و راهنمای هدایت و نجات‌بخش از هلاکت است. امام، آتش روشن بر بلندی‌ها (برای هدایت گم‌شدگان) و گرما بخش برای هر کس که از آن گرما

---

۱. کافی، ج۱، ص۲۰۰.

بخواهد، و راهنمای پرتگاه‌هایی است که هرکه از او جدا شود، تباه می‌شود. امام، ابر باران‌زا و باران پرآب و خورشید تابان و آسمان سایه‌افکن و زمین گسترده و چشمه جوشان و رودخانه و باغ خرم است. امام، همدمی همراه و پدری دلسوز و برادری هم‌نفس و مادری نیکوکار برای فرزند خردسالش و پناهگاه بندگان در بلاهای بزرگ است).

امام علیه‌السلام، نه تنها پدری دلسوز برای تمام بندگان خداوند است، بلکه بی‌تردید مهربان‌تر و مهرورزتر از مادری پرمهر و عطوفت نسبت به طفل خردسالش برای آن‌هاست. خداوند متعال، این وجود مقدس را از نور خود آفرید و برای علم خود برگزید و برای غیب خود پسندید و برای سرّ خود اختیار نمود: «اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ وَ ارْتَضَاكُمْ لِغَيْبِهِ وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ»[1]. همان‌گونه که خداوند متعال، امامان را برای سرّ و غیب خود برگزیده، برای هر امامی نیز از میان شیعیانش عده‌ای را شایسته این مقام کرده است که از اصحاب سرّ و خاصان و مقرّبان باشند؛ همان‌ها که در اثر توفیق الهی و تهذیب نفس، بیش از دیگران در طاعت و پیروی از امام خود موفق‌اند.

از این‌رو، امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید هریک از امامان، حواریونی دارند که همواره در کنار امام خود بوده و بر عهد خود کاملاً وفادار مانده‌اند و آن‌ها اوّلین شیعیانی هستند که وارد بهشت می‌شوند و از مقربان درگاه الهی بوده و گوی سبقت را از بقیه شیعیان ربوده‌اند:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ حَوَارِيُّ مُحَمَّد بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِينَ لَمْ يَنْقُضُوا الْعَهْدَ وَ مَضَوْا عَلَيْهِ، فَيَقُومُ سَلْمَانُ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُوذَرٍّ الْغِفَارِيُّ، قَالَ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّ مُحَمَّد بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ فَيَقُومُ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ الْخُزَاعِيُّ وَ مُحَمَّد بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَ مِيثَمُ بْنُ يَحْيَى التَّمَّارُ مَوْلَى بَنِي أَسَدٍ وَ أُوَيْسُ الْقَرَنِيُّ، قَالَ ثُمَّ يُنَادِي الْمُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيُّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّد رَسُولِ اللَّهِ، فَيَقُومُ سُفْيَانُ بْنُ أَبِي لَيْلَى الْهَمْدَانِيُّ وَ حُذَيْفَةُ بْنُ أَسِيدٍ الْغِفَارِيُّ، قَالَ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيُّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَيَقُومُ كُلُّ مَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَهُ وَ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ، قَالَ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيُّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَيَقُومُ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ وَ يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَ أَبُوخَالِدٍ الْكَابُلِيُّ وَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، ثُمَّ

---

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيُّ مُحَمَّد بْنِ عَلِيٍّ وَ حَوَارِيُّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد، فَيَقُومُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ شَرِيكٍ الْعَامِرِيُّ وَ زُرَارَةُ بْنُ أَعْيَنَ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيُّ وَ مُحَمَّد بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيُّ وَ لَيْثُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَ عَامِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جُذَاعَةَ وَ حُجْرُ بْنُ زَائِدَةَ وَ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ، ثُمَّ يُنَادَى سَائِرُ الشِّيعَةِ مَعَ سَائِرِ الْأَئِمَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَهَؤُلَاءِ أَوَّلُ الشِّيعَةِ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْفِرْدَوْسَ، وَ هَؤُلَاءِ أَوَّلُ السَّابِقِينَ وَ أَوَّلُ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوَّلُ الْمَحبورينَ»[1] (امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: در روز رستاخیز منادی ندا می‌دهد: حواریون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کجایند؛ آنانی که پیمان خود را نشکستند و با همان پیمان از دنیا رفتند؟ سلمان، مقداد و ابوذر برمی‌خیزند. سپس منادی ندا می‌دهد: حواریون علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام وصیّ محمّد بن عبدالله، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کجایند؟ عمرو بن حمق خزاعی، محمّد بن ابی‌بکر، میثم تمّار و اویس قرنی از جای برمی‌خیزند. دوباره منادی ندا می‌دهد: حواریون حسن بن علی علیهماالسلام و پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کجایند؟ سفیان بن ابی‌لیلی همدانی و حذیفه بن اسید غفاری برمی‌خیزند. سپس ندا می‌دهد: حواریون حسین بن علی علیهماالسلام کجایند؟ همه کسانی که همراه ایشان شهید شدند و از یاری ایشان جا نماندند، برمی‌خیزند. آن‌گاه منادی ندا می‌دهد: حواریون علی بن حسین علیهماالسلام کجایند؟ جبیربن مطعم، یحیی بن امّ‌طویل، ابوخالد کابلی و سعید بن مسیّب برمی‌خیزند. سپس ندا داده می‌شود: حواریون محمّد بن علی علیهماالسلام و جعفر بن محمّد علیهماالسلام کجایند؟ عبدالله بن شریک عامری، زرارة بن أعین، برید بن معاویه عجلی، محمّد بن مسلم، ابوبصیر، لیث بن بختری مرادی، عبدالله بن ابی‌یعفور، عامر بن عبدالله بن جذاعه، حجربن زایده و حمران بن أعین برمی‌خیزند. سپس دیگر شیعیان را با ائمه دیگر ندا می‌دهند، و اینان اوّلین شیعیانی هستند که وارد بهشت می‌شوند. و اینان نخستین پیشگامان، نخستین مقرّبان و نخستین خلعت‌پوشان بهشت هستند).

آری؛ هر امامی، وسایل عظیم و گسترده‌ای در هدایت بندگان دارد که شناخت آن برای ما ممکن نیست، و اگر اهل‌بیت علیهم‌السلام خود بر ما منّت نمی‌نهادند و ابعادی از این نظام هدایتی را به ما معرفی نمی‌کردند، راهی برای شناخت این چراغ‌های هدایت نداشتیم. اما

---

۱. اختصاص، ص۶۱.

به اجمال، از بیانات خود اهل‌بیت علیهم‌السلام آگاه شده‌ایم که هر امام، اوتاد[1] و ابواب و حواریون و نقبائی دارد که هریک مأموریّت و نقش ویژه‌ای در دستگاه هدایتی امام دارند؛ اگرچه ممکن است به کنه مقام و صفتی که نزد امام زمان خویش داشته‌اند، نزد مردم معروف نباشند.

اگر تمام عالم هستی را به خیمه‌ای تشبیه کنیم، امام هر عصر ستون آن خیمه و رکن اساسی نگه داشتن آن است، که نه‌تنها «بِيُمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى»[2] (به یمن وجود او، همه مخلوقات روزی بگیرند)، بلکه «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْماً وَاحِداً بِلَا إِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»[3] (اگر زمین یک روز بدون امام بماند، اهلش را فرو می‌برد)؛ و این خیمه، اوتادی[4] دارد که خیمه را تثبیت می‌نمایند. اوتاد مانند میخ، زمین و اهل آن را محافظت می‌کنند. همان‌گونه که سلمان و ابوذر از اوتاد زمان خود بودند، در دیگر اعصار نیز اوتادی وجود داشتند که خواص و حواریون امامان زمان خود بودند. برای مثال، امام صادق علیه‌السلام در روایتی چهار نفر از اصحاب خاصّ خود را از اوتاد زمین و علم و پرچم‌های دین در زمان خود می‌شمارند:

«أَوْتَادُ الْأَرْضِ وَأَعْلَامُ الدِّينِ أَرْبَعَةٌ: محمّد بْنُ مُسْلِمٍ وَبُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَلَيْثُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَزُرَارَةُ بْنُ أَعْيَنَ»[5] (میخ‌های زمین و پرچم‌های دین، چهار نفرند: محمّد بن مسلم، برید بن معاویه، لیث بن البختری مرادی و زرارة بن اعین).

ائمه اطهار علیهم‌السلام، وجود این اوتاد و صلحا و بعضاً حتی اسامی آن‌ها را در برخی از روایات شریفه به ما معرفی کرده‌اند، تا الگویی نیکو برای طی کردن منازل مولی‌مداری و معرفت امام باشند، و با استمداد گرفتن از علوم و معارف آن‌ها، روز به روز خودمان را به ائمه اطهار علیهم‌السلام نزدیک‌تر کنیم و در نتیجه، به مبدأ اعلی و خداوند متعال مقرّب‌تر شویم.

---

۱. علاوه بر منابع شیعه، در منابع اهل سنت نیز به وجود اوتاد و نقباء اذعان شده است.
۲. زاد المعاد، دعای عدیله کبیر.
۳. دلائل الإمامة، ص۴۳۶.
۴. برای مثال، آیت‌الله بهجت رحمه‌الله از آیت‌الله سیّد مرتضی کشمیری رحمه‌الله تعبیر به اوتاد می‌کردند.
۵. رجال کشی، ص۲۳۸.

این سنت الهی، در مورد امام حاضر حی و ولیّ عصر و عزیز دهر، حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، نیز همچون پدران بزرگوارش علیهم‌السلام جاری است، بلکه در زمان غیبت که انسان‌ها از دسترسی ظاهری و عمومی به امام محروم هستند، ضرورت وجود چنین اعلام و اوتادی به مراتب آشکارتر می‌شود. آری؛ حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز اولیا، حواریون، رجال، خواص و مقرّبانی ـ چه در غیبت صغری و چه در غیبت کبری ـ داشته است. این بزرگان، آن‌چنان مقام و منزلت والایی دارند که در دعای امّ‌داود، امام صادق علیه‌السلام بر آن‌ها صلوات می‌فرستد:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَبْدَالِ وَ الْأَوْتَادِ وَ السُّيَّاحِ وَ الْعُبَّادِ وَ الْمُخْلِصِينَ وَ الزُّهَّادِ وَ أَهْلِ الْجِدِّ وَ الِاجْتِهَادِ»[1] (خدایا! بر ابدال و اوتاد و روزه‌داران و عبادت‌کنندگان و مخلصان و پارسایان و اهل کوشش و تلاش درود فرست).

از جمله این اوتاد و مناره‌های هدایت، نوّاب اربعه هستند که در زمان غیبت صغری، واسطه بین مردم و امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بودند؛ و در عظمت آن‌ها همین بس که در زیارتنامه‌شان می‌خوانیم:

«يَا حُجَّةَ الْمَوْلَى وَ بِكَ إِلَيْهِمْ تَوَجُّهِي وَ بِهِمْ إِلَى اللَّهِ تَوَسُّلِي»[2] (ای حجت مولا! به وسیله تو به ائمه علیهم‌السلام روی می‌آورم و به وسیله آن‌ها به خدا توسل می‌جویم).

این جمله، نشان می‌دهد که عظمت و جلالت نوّاب اربعه، چنان بلند مرتبه است که نه‌تنها در زمان حیاتشان باب و واسطه امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بودند، بلکه بعد از مماتشان نیز به واسطه آن‌ها و جایگاه عظیم معنویشان به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تقرّب جسته می‌شود.

در عصر غیبت کبری نیز بزرگانی مثل سیّد بن طاوس در هر برهه‌ای بوده‌اند که خداوند متعال به واسطه وفای آن‌ها به امام عصرشان ـ هرچند در غیبت ظاهری بوده است ـ و عدم نقض عهد با حضرتش، مقامات عالیه و درجات سامیه‌ای به آن‌ها موهبت نموده است. البته این مقام، نه‌تنها با عوارض و حوادثی مثل موت از بین نمی‌رود، بلکه بعد از ممات

---

۱. مرحوم کفعمی در کتاب مصباح خویش، وقتی به این قسمت دعا می‌رسد، در خصوص ابدال و اوتاد چنین می‌گوید: همانا زمین هرگز از «قطب» خالی نمی‌شود و چهار نفراز «اوتاد»، چهل نفراز «ابدال»، هفتاد نفراز «نجباء» و سیصدوشصت نفراز «صلحاء» همواره برروی زمین هستند.

۲. تهذیب الأحکام، ج۶، ص۱۱۸.

ارتقا نیز می‌یابد، و این قاعده برای همه اولیاء الله محفوظ است.

افزون بر مطالب فوق، در روایت شریف امام سجاد علیه‌السلام در هنگام شرح مراتب معرفت، پس از معرفت توحید و امامت، معرفت ابواب و ارکان و نقبا و نجبا مطرح می‌شود که این دلیلی بر ارزش شناخت اولیاء الله است. امام سجاد علیه‌السلام خطاب به جابر جعفی می‌فرماید:

«يَا جَابِرُ أَ وَ تَدْرِي مَا الْمَعْرِفَةُ؟ الْمَعْرِفَةُ إِثْبَاتُ التَّوْحِيدِ أَوَّلًا، ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْمَعَانِي ثَانِياً، ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَبْوَابِ ثَالِثاً، ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَنَامِ رَابِعاً، ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَرْكَانِ خَامِساً، ثُمَّ مَعْرِفَةُ النُّقَبَاءِ سَادِساً، ثُمَّ مَعْرِفَةُ النُّجَبَاءِ سَابِعاً ... أَمَّا الْمَعَانِي فَنَحْنُ مَعَانِيهِ وَ مَظَاهِرُهُ فِيكُمْ اخْتَرَعَنَا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَ فَوَّضَ إِلَيْنَا أُمُورَ عِبَادِهِ...»[1] (ای جابر! آیا می‌دانی معرفت چیست؟ معرفت این است که ابتدا توحید را اثبات کنی، سپس معانی را بشناسی، آن‌گاه به ابواب معرفت دست پیدا کنی، سپس خلق را بشناسی، بعد به شناخت ارکان بپردازی، سپس نقباء و بعد نجباء را بشناسی... اما معانی، خود ماییم که معانی خداوند و مظاهر او در میان شما هستیم. خداوند، ما را از نور ذات خود خلق کرد و امور بندگانش را به ما واگذار نمود...).

همان‌گونه که گذشت، ویژگی اصلی حواریون ائمه اطهار علیهم‌السلام در همه اعصار و قرون، عدم نقض عهد با امام زمانشان و رعایت کامل تقوای الهی است؛ همان شرطی که خدای متعال برای بندگان قرار داده است:

«أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»[2] (به پیمان خود با من وفا کنید، تا من هم به پیمان خود با شما وفا کنم و فقط از من بترسید).

درست است که چشم ما بر اثر گناهان از دیدن روی وجه‌الله، حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، محروم است و گوش ما به واسطه معاصی، از شنیدن طنین دلکش آن امام همام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بی‌نصیب است؛ اما خدا را شکر، و بسیار شکر، که بر ما منّت نهاد و در این عصر ظلمانی غیبت، ما را به یکی از اولیای مقرّب و امنای صالح خویش رهنمون گرداند.

---

۱. الهدایة الکبری، ص۲۲۹؛ مناقب علوی، ص۱۲۵؛ بحار الأنوار، ج۲۶، ص۱۳.

۲. بقره، ۴۰.

عبد صالح الهی و مطیع محض امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره، هرگز عهد خویش را با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نقض نکرد و به شهادت مقامات عالیه‌اش ـ که بر اهلش پوشیده نبود ـ و به اذعان علمای عظام ربّانی، از مقرّبان ساحت مقدس امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و همچنین از فائزان به تشرّفات نفیسه بود. از این‌رو، مطالعه سیره عملی که این ولیّ صالح خدا در تعامل با مولایش حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف داشت و نحوه تحکیم و راسخ کردن این دلدادگی در طاعت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، اهمیت مضاعف می‌یابد و الگوی نیکو و راهنمای عملی برای مؤمنان خواهد بود. و از آنجا که بضاعت ما در شناخت ظاهری اولیای الهی و سیره‌شان ـ تا چه رسد به کنه باطنی و سیرشان ـ مزجات (ناچیز) است، ناگزیر فقط به مهم‌ترین مؤلفه‌های رفتاری این ولیّ خدا و ولیّ ولیّش عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اشاره می‌شود.

اصیل‌ترین جنبه زندگانی حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره، امام‌محوری و مولی‌مداری عاشقانه و برخاسته از شوق و رغبت قلبی ایشان بود. بی‌تردید، سخن گفتن از شخصیت این فقیه عارف، بدون ذکر ظهور و بروز عشق و محبت وافر ایشان به حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، سخنی ناقص و ابتر است. البته بدیهی است که دلدادگی تام ایشان به این امام عزیز عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، مستلزم بلوغ آن مقامات عالیه و کمالات راقیه بوده، و هر کسی این‌گونه تمام و کمال دل به ولیّ خدا بدهد، مستحق چنین مواهب و موائدی می‌شود؛ چرا که مواهب الهی مختص کسانی است که توحید حقیقی را از طریقی طلب می‌کنند که خود ذات مقدس احدیّت تعیین و تبیین کرده است و به حکم «مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بَدَأَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ»[1] (هر که خدا را خواست، با شما آغاز نمود و هر که به وحدانیّت خدا اذعان کرد، از شما پذیرفت و هر که قصد او نمود، به شما توجه کرد)، راه رسیدن به توحید، تنها از طریق معصومین علیهم‌السلام میسّر است.

مگر سلمان فارسی که از ده درجه ایمان، تمام مراتب دهگانه آن را پیمود[2] و به منزلت «سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»[3] رسید و سلمان محمّدی[4] نام گرفت، جز از طریق امام محوری

---

۱. فقره‌ای از زیارت جامعه کبیره.
۲. بحار الأنوار، ج۶۹، ص۱۶۶.
۳. همان، ج۶۵، ص۵۵.
۴. أمالی طوسی، ص۱۳۳، ح۲۱۴.

عاشقانه نسبت به امام زمان خویش، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به این مقامات و درجات دست یافت؟ و آیا حبیب بن مظاهر که حبیب خداوند متعال است،[1] راهی به جز طاعت و شیدایی امام زمانش حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام پیمود؟ و آیا آیت‌الله بهجت رحمه‌الله از راهی جز «عبد» بودن برای امام زمانش حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، بهجت حجت شد؟ همو که قلب سلیمش، جزیره خضرا و محل تجلی حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود.

از این‌رو، در این گلستان به اختصار به برخی از ابعاد عملی مولی‌مداری این اسوه نیکوی زمان پرداخته می‌شود؛ هرچند کنه آن پوشیده است و امکان درک عمیق آن نیست؛ مگر برای برخی از خواص که خود به طی این مقامات توفیق یافته و این‌گونه‌اند:

«أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ»[2] (آن‌ها از گوگرد سرخ که بسیار کمیاب است، نادرترند).

---

۱. اشاره به فقره‌ای از زیارت وارث که خطاب به اصحاب سیّدالشهدا علیه‌السلام عرضه می‌شود: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَوْلِياءَ اللّهِ وَأَحِبَّائَهُ؛ سلام بر شما ای اولیای خدا و حبیبان او».

۲. کافی، ج۲، ص۲۴۲.

پیوند و دوستی با حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

از مهم‌ترین نعمت‌هایی که خداوند به مردمان این عصر موهبت نموده، هم عصری با خاتم‌الأوصیاء، حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است که امتیازات ویژه‌ای را برای آن‌ها به ارمغان آورده است. و لذا مهم‌ترین موضوعی که انسان مؤمن در این زمانه باید پیگیری کند ایجاد پیوند قلبی با آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. آری هر مؤمن مشتاقی با تمام وجود خواهان ارتباط با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، چون او چشمه جوشان زندگی است و انسان‌ها بدون ارتباط با او، همانند مردگان و بدن‌های بی‌جان هستند؛ و جای بسی شگفتی است که انسان‌ها می‌خواهند عطش و تشنگی خود را به وسیله غیرآب رفع کنند!

حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله تأکید فراوانی بر لزوم ارتباط با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف داشت و خود، تمام اعمال خویش را با رضای حضرت تطبیق می‌داد و تمام حرکات و سکنات و برنامه‌های روزانه‌اش در جهت جلب رضای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود. ارتباط با حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یعنی تقرّب جستن به ایشان به واسطه اعمالی که مورد رضا و موجب سرور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

در مورد نحوه ایجاد ارتباط و تقویت آن با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، سؤالات زیادی از محضر آیت‌الله بهجت رحمه‌الله پرسیده می‌شد و ایشان در این باره توصیه‌هایی را می‌فرمودند، که انجام آن عموم بیان میسر بود و ایشان عملی را مورد تأکید و ترغیب قرار می‌دادند که بیشتر موجب

تقرب به حضرت باشد و خود اهل‌بیت علیهم‌السلام و حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز بیشتر بر آن‌ها تأکید نموده باشند. از خصوصیات بارز حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره این بود که در جمیع کلیات و جزئیات ملازم واقعی و عملی ثقلین بودند. به طوریکه پاسخ ایشان در هر مسأله‌ای منطبق (برگرفته) با آیات و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام بود. برای مثال، ایشان در مسأله ارتباط با حضرت بر این عبارت شریف که از امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف صادر شده است، زیاد تأکید می‌کرد:

«أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُم»[1] (برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که فرج و گشایش شما در آن است).

این جمله را شاید همه شنیده و به اعتنا از کنار آن گذشته باشند، اما ایشان با توجه به این فرمایشات، آن را محور عملی رفتار خود قرار می‌داد و با تمام وجود به آن عمل می‌کرد. برای همین است که ایشان مراتب ترقّی را خیلی زود طی نمود.

برای رسیدن به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و خدا، هیچ راهی نزدیک‌تر از راهی نیست که خود اهل‌بیت علیهم‌السلام ترسیم نموده‌اند؛ هرچند به ظاهر ساده پنداشته شود.

آیت‌الله بهجت گاهی کارهای بسیار ساده‌ای انجام می‌داد که علت آن معلوم نبود، اما بعدها در گوشه‌ای از کتب فقهی و روایی دلیلی بر استحباب آن کار پیدا می‌شد. ایشان در تک‌تک اعمال انطباق با اراده و رضای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ملاک قرار می‌داد. این در حالی است که برخی از افراد، وصول به این مقامات را با ریاضت‌های خاص و سخت جست‌وجو می‌کنند.

تقویت این پیوند، بر اساس آیات و روایت دارای دو جنبه اعتقادی و عملی است.

الف: بُعد اعتقادی

حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره همواره تأکید داشت که اوّلین قدم برای ارتباط با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تحصیل معرفت نسبت به آن حضرت و تقویت لحظه به لحظه این معرفت است. انسان در نخستین گام، باید امام زمان خویش را بشناسد. البته معرفت امام، مراتب

---

۱. کمال الدین، ج۲، ص۴۸۵.

و درجات گوناگونی دارد. درجات اوّلیّه این شناخت، دامان انسان را از مرگ جاهلی پاک می‌کند[۱] و درجات بالاتر آن، اکسیری است که لقمان را زیبنده صفت حکمت می‌سازد،[۲] بلکه سلمان را برتر از لقمان می‌کند؛[۳] آن هم لقمانی که خلافت الهی بر او عرضه شد.[۴]

---

۱. «سُئِلَ أَبُومحمّد الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَاتَخْلُوامِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ، فَقِيلَ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ قَالَ ابْنِي محمّد هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ راوی می‌گوید که از امام حسن عسکری عليه السلام در حضور من پرسیده شد: آیا این دو روایت که از پدرانتان برای ما نقل شده، صحیح است که زمین تا روز قیامت از حجت خدا خالی نمی‌شود و هر کس بدون شناخت امام زمانش بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است؟ حضرت عليه السلام فرمود: این دو روایت حق هستند؛ همان‌طور که روز حق است. به حضرت عرضه داشتند: پس چه کسی حجت خدا و امام بعد از شما است؟ حضرت عليه السلام فرمود: فرزندم محمّد؛ او امام و حجت بعد از من است و هر کس بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است»؛ کفایة الأثر، ص۲۹۶.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَوْلُهُ «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» قَالَ أُوتِيَ مَعْرِفَةَ إِمَامِ زَمَانِهِ؛ راوی می‌گوید از امام صادق عليه السلام پرسیدم: فدای شما بشوم؛ این آیه قرآن که می‌فرماید "ما به لقمان حکمت دادیم"، مقصودش چیست؟ حضرت فرمود: به او معرفت امام زمانش را دادند»؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۱۶۱.

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً» فَقَالَ هِيَ طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْرِفَةُ الْإِمَامِ؛ ابوبصیر می‌گوید که از امام صادق عليه السلام درباره این سخن خدای متعال سؤال کردم: "و به هر کس حکمت برسد، خیر کثیری به او رسیده است"؛ حضرت فرمود: این (حکمت)، همان اطاعت از خدا و معرفت به امام است»؛ محاسن برقی، ج۱، ص۱۴۸.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: سَلْمَانُ خَيْرٌ مِنْ لُقْمَانَ؛ امام صادق عليه السلام می‌فرماید: سلمان برتر از لقمان است»؛ بصائر الدرجات ج۱ ص۱۸.

۴. در روایت است که امام صادق عليه السلام پس از بیان مقامات و فضایل حضرت لقمان عليه السلام، درباره حکمت او عليه السلام می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَرَ طَوَائِفَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ـ حِينَ انْتَصَفَ النَّهَارُ وَهَدَأَتِ الْعُيُونُ بِالْقَائِلَةِ ـ فَنَادَوُا لُقْمَانَ حَيْثُ يَسْمَعُ وَلَايَرَاهُمْ فَقَالُوا: يَا لُقْمَانُ هَلْ لَكَ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ تَحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ؟ فَقَالَ لُقْمَانُ: إِنْ أَمَرَنِيَ اللَّهُ بِذَلِكَ فَالسَّمْعَ وَالطَّاعَةَ لِأَنَّهُ إِنْ فَعَلَ بِي ذَلِكَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ وَعَلَّمَنِي وَعَصَمَنِي وَإِنْ هُوَ خَيَّرَنِي قَبِلْتُ الْعَافِيَةَ... قَالَ: فَلَمَّا أُوتِيَ الْحُكْمَ بِالْخِلَافَةِ وَلَمْ يَقْبَلْهَا أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ دَاوُدَ بِالْخِلَافَةِ فَقَبِلَهَا وَلَمْ يَشْتَرِطْ فِيهَا بِشَرْطِ لُقْمَانَ فَأَعْطَاهُ اللَّهُ الْخِلَافَةَ فِي الْأَرْضِ؛ همانا خدای تبارک و تعالی در نیمه شب و هنگامی که چشم‌ها به خواب رفته بود، به گروهی از ملائکه دستور داد که نزد لقمان رفتند؛ به نحوی که صدای آن‌ها را می‌شنید، ولی آن‌ها را نمی‌دید. سپس ملائکه ندا دادند: ای لقمان! آیا می‌خواهی خداوند تو را نماینده خود برروی زمین قرار دهد، تا بین مردم حکمرانی کنی؟ لقمان گفت: اگر خداوند به من دستور دهد، حتماً اطاعت می‌کنم، چون وقتی او خودش به من دستور دهد، مرا یاری خواهد کرد و به من آموزش ←

خدای متعال درخواست هدایت یافتن به امام زمان علیه‌السلام را با گفتن عبارت «اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیم» روزانه ده بار بر بندگان واجب کرده است.[1] صراطِ معرفتِ امام، تنها راهی است که انسان را به معرفت و عبودیّت خدای عزوجل می‌رساند.[2]

۱. مراتب معرفت

چنان‌که گذشت معرفت به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دارای مراتب متعددی است. در این بخش به طور مختصر اشاره‌ای به این مراتب می‌شود.

• اعتقاد به وجوب اطاعت از امام

کمترین میزان معرفت امام علیه‌السلام که بر هر انسانی واجب است، اعتقاد به مفترض الطّاعه بودن آن حضرت است. حضرت آیت‌الله بهجت مدظله در این باره می‌فرماید:

> «درباره [صدق حداقل مراتب] معرفت و اعتقاد به امام علیه‌السلام أَدْنَی الْمَعرِفَه کافی است. و آن، این است که فقط معتقد باشیم که او امام مُفْتَرَضُ الطّاعَة و وصیّ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، ولو اسم او ـ و این‌که مثلاً او همان کسی است که با معاویه و یا با مروان و طلحه جنگید ـ را ندانیم. همچنین دانستن ترتیب آن‌ها و این‌که امام چندم است، لازم نیست.[3] خدا کند آنچه را که از ما می‌خواهند،

← خواهد داد و مرا از خطا مصون خواهد نمود؛ اما اگر مرا مخیّر بگذارد، عافیت را ترجیح می‌دهم... پس هنگامی که حکمرانی و خلافت به لقمان داده شد و او قبول نکرد، خدای متعال به ملائکه دستور داد و آن‌ها حضرت داود را به خلافت فراخواندند و او پذیرفت و شرط لقمان را قرار نداد، پس خداوند خلافت روی زمین را به داود داد»؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۱۶۳.

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام فی قوله: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» قَالَ الطَّرِيقَ وَ مَعْرِفَةَ الْإِمَام؛ امام صادق علیه‌السلام درباره آیه "اهدنا الصّراط المستقیم" فرمود: یعنی راه و معرفت امام»؛ تفسیر قمی، ج۱، ص۲۸.

۲. «عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ علیه‌السلام يَقُولُ إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْت؛ جابر می‌گوید که از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: تنها کسی خدای عزوجل را می‌شناسد و او را عبادت می‌کند که هم خدا و هم امام او از میان ما اهل‌بیت را بشناسد»؛ کافی، ج۱، ص۱۸۱.

۳. این سخن برگرفته از روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام است. روایات متعددی به این مطلب اشاره دارد برای این‌که فردی از دوستان و موالیان اهل‌بیت علیهم‌السلام محسوب شود کافی است اعتقاد و باور قلبی داشته باشد که در هر زمان امامی از فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود دارد و دوستی و پیروی از او و بیزاری جستن از دشمنانش ←

انجام دهیم، و آنچه را که می‌خواهند انجام ندهیم، انجام ندهیم!»

البته این مرتبه از معرفت که ذکر شد، پایین‌ترین درجه واجب و لازم در معرفت امام علیه‌السلام است، که امکان تحقّق آن برای هر شخص غیر مستضعفی در هر جای عالم و به هر زبان و لغتی وجود دارد، و هیچ عذری برای کسی در دست نیافتن به این مرتبه از شناخت، باقی نمی‌گذارد.

معرفت امام علیه‌السلام حد اعلایی نیز دارد، که وقتی از حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله در این باره سؤال شد، ایشان با زیرکی تمام فرمود:

«باید از سلمان و امثال سلمان پرسید!»

البته در میان این دو مرتبه، مراتب فراوانی هست که هر کس به‌قدر همت و ظرفیّت خویش، به آن‌ها خواهد رسید.

اعتقاد به مفترض‌الطّاعه بودن امام، بدین معنی است که خداوند سبحان از روی شفقت و عطوفت به بندگان، اطاعت از امام علیه‌السلام را در تمام امور بر آن‌ها واجب کرده و اطاعت از ایشان، اطاعت از خداوند متعال است؛ چرا که خداوند آن‌ها را از هر خطا و گناهی مصون و معصوم و مطهّر داشته است. بنابراین، تمام اوامر و نواهی ایشان، مطابق مصالح و مفاسد و منافع و مضارّ بندگان است و از رضایت و حکمت الهی فاصله نمی‌گیرد. البته این اطاعت و انقیاد، زمانی شیرین و دلنشین می‌شود که انسان یقین داشته باشد بالاترین مصلحت و نفعش در دل سپردن به امر امام معصوم علیه‌السلام خواهد بود؛ همان

← واجب است، حتی اگر نام امام زمان خود را نداند و یا ترتیب او در میان امامان را مطلع نباشد. برای مثال روایت عیسی بن عبدالله را می‌توان یاد کرد. وی نزد امام صادق علیه‌السلام می‌رود و می‌پرسد: اگر من امام زمان خود را نشناسم و ندانم که او کجاست، چه کنم؟ امام علیه‌السلام به او پاسخ می‌دهند: «تَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَلَّى مَنْ بَقِيَ مِنْ حُجَجِكَ مِنْ وُلْدِ الْإِمَامِ الْمَاضِي فَإِنَّ ذَلِكَ يُجْزِيكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ [در این صورت با خود] این چنین بگو: خدایا من پیرو آن حجت باقی‌مانده تو هستم که از فرزندان امام سابق است. اگر چنین بگویی همین برای تو کافی است»؛ (کافی، ج۱، ص۳۰۹) البته بدیهی است این حد از معرفت تنها حد نصاب معرفت است که برای این‌که فرد شیعه و تابع امام خود محسوب شود لازم است و الّا مراتب معرفت امام بسیار بیشتر از این است و هر مؤمنی باید تلاش کند که پیوسته معرفتش به امام خود را عمیق‌تر و کامل‌تر کند همان طور که سلمان و مقدادها چنین راهی را پیمودند و به مراتب عالی سعادت دست یافتند.

که پدری دلسوز و رفیقی شفیق برای انسان است.

• اعتقاد به عصمت امام

چنان‌که بیان شد پشتوانه وجوب اطاعت از امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف **عصمت** اوست. از این‌رو، اعتقاد راسخ به عصمت امام علیه‌السلام از جمله ارکان اصیل ایمان حقیقی است. امام علیه‌السلام هم از خطیئه معصوم و مصون است و هم از خطا. خطیئه به معنای معصیت و گناه است، اما خطا شامل هرگونه اشتباه کلی و جزئی ولو غیر عامدانه می‌شود. عصمت از خطیئه برای بندگانی که همیشه از نفس خویش مراقبت می‌کنند امکان پذیر است، اما عصمت از خطا جز برای امامان میسّر نیست. حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره درباره عصمت از گناه می‌فرماید:

«الْعِصْمَةُ شَرْطُ الْمَنْصَبِ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الأوصياء علیهم السَّلامُ فَهِيَ وَاجِبَةٌ فِيهِم لاَ أَنَّها مُمْتَنِعَةٌ فِي غَيْرِهِم» (عصمت، شرط منصب انبیا و اوصیا علیهم‌السلام است، پس در مورد آن‌ها لازم است که دارای صفت عصمت باشند، نه این‌که در مورد غیر آن‌ها، محال است که این صفت تحقّق یابد).

درست است که «عصمت از خطیئه»، برای منصب نبوّت و وصایت واجب است، اما این بدان معنی نیست که مختص به آن منصب باشد؛ چرا که در این صورت فلسفه تکلیف به ترک معصیت خدشه‌دار می‌شود. بنابراین، عصمت از خطیئه برای غیر معصوم نیز ممکن است؛ چنان‌که برخی از بزرگان بوده‌اند که توفیق ترک خطیئه و گناه داشته و عالماً و عامداً معصیت خداوند متعال را نکرده‌اند. اما عصمت از خطا و اشتباه، منحصر به مقام شامخ معصومین علیهم‌السلام است و غیر معصومین حتی اگر حائز مقام عصمت از خطیئه باشند، از خطا و اشتباه مصونیّت ندارند. آیت‌الله بهجت قدس‌سره در این‌باره می‌فرماید:

«معصوم علیه‌السلام اهل خطا و خطیئه نیست، ولی غیر معصوم هرچند از علمای بزرگ و جلیل‌القدر باشد، خالی از خطا نیست.»

با آگاهی از این مطلب که امام علیه‌السلام، مصون از هرگونه گناه و اشتباه است و تمام افعال و اقوال و اوامرش عین صواب و مصلحت و حکمت است، انسان با اشتیاق قلبی و اراده باطنی و با تمام وجود، دل به خواست او می‌دهد؛ چرا که می‌داند نه‌تنها نجات اخروی،

بلکه حتی اقبال دنیوی‌اش در پرتو دل دادن به امر امام علیه‌السلام است.

و چه زیباست این‌گونه دل سپردن به امام علیه‌السلام؛ همچنان که «عبدالله بن ابی‌یعفور» به امام زمان خود، امام صادق علیه‌السلام عرض کرد:

«وَ اللَّهِ لَوْ فَلَقْتَ رُمَّانَةً بِنِصْفَيْنِ، فَقُلْتَ هَذَا حَرَامٌ وَ هَذَا حَلَالٌ، لَشَهِدْتُ أَنَّ الَّذِي قُلْتَ حَلَالٌ حَلَالٌ وَ أَنَّ الَّذِي قُلْتَ حَرَامٌ حَرَامٌ» (سوگند به خدا! اگر اناری را از وسط دو نیم کنی و بفرمایی که نصف آن حلال و نصف دیگرش حرام است، مطمئناً گواهی خواهم داد که نیمی را حلال شمردی، حلال است و نیمه دیگر را که حرام شمردی، حرام است [و هیچ‌گونه چون و چرا نخواهم کرد]).[1]

• یقین به عنایات امام

از جمله مراتب معرفت به امام، این است که یقین داشته باشد در زمان غیبت، عنایات و افاضات حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دائماً شامل حال انسان‌ها می‌شود؛ همچون خورشید پشت ابر که اهل زمین را بهره‌مند می‌کند.[2] مرتبه پایین این افاضات برای هر انسانی، این است که اگر زمین یک روز بدون امامی از اهل‌بیت علیهم‌السلام بماند، اهلش را در خود فرو می‌برد[3] اما مراتب بالاتر آن، اختصاص به اهل ایمان دارد و تشرفات متعددی که در طول تاریخ غیبت نقل شده، گواه آن است.

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله تأکید فراوان داشت که با وجود محدودیت‌های ایام غیبت و عدم بروز ظاهری و عمومی در جامعه، عنایات آن حضرت به آنچه بیان شد، محدود نمی‌شود و حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در هر ساعت از شبانه روز، مشکلات مؤمنان را در سراسر عالم رسیدگی و حوایج آن‌ها را برطرف می‌کند و از استغاثه‌کنندگان دستگیری می‌نماید.

---

۱. اختیار معرفة الرجال، ص۲۴۹.

۲. «قَالَ سُلَيْمَانُ فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ علیه‌السلام فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَايِبِ الْمَسْتُورِ قَالَ كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ؛ سلیمان می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: مردم چگونه از داشتن حجت غایب و پنهان سود می‌برند؟ حضرت فرمود: همان‌گونه که وقتی ابر خورشید را پنهان می‌کند، مردم از خورشید سود می‌برند»؛ کمال الدین، ج۱، ص۲۰۷.

۳. دلائل الامامة، ص۴۳۶.

معظّم‌له همواره این نعمت‌ها را یادآوری می‌نمود و اهل ایمان را به استفاده از آن ترغیب می‌کرد. ایشان می‌فرمود:

«چقدر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مهربان است به کسانی که اسمش را می‌برند و صدایش می‌زنند و از او استغاثه می‌کنند. از پدر و مادر هم به آن‌ها مهربان‌تر است!»

همچنین می‌فرمود:

«آیا حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که از دست دشمن‌ها در پشت پرده‌ی غیبت است، از دوستانش هم غافل است که هرچه بر سرشان آمد، آمد؟ ... خدا می‌داند آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تا به حال چه کرده و چه می‌کند!»

علاوه بر آنچه بیان شد، ایشان گاهی با لبخندی پرمعنا می‌فرمود:

«بعضی وقت‌ها انسان می‌بیند یک حال خوشی دارد؛ حالت نورانی دارد! نمی‌داند علتش چیست. هرچه فکر می‌کند، هیچ علتی پیدا نمی‌کند. نه کار خاصی کرده، نه نماز خاصی خوانده؛ هیچ کاری نکرده است! نمی‌داند در کوچه‌ای، جایی، رد می‌شده و فقط به نحو گذرا حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از کنارش رد شده است. این نورانیّت و حال خوش، به همین جهت در این شخص ایجاد شده است.»

سپس فرمودند:

«آخر می‌شود انسان از کنار کوه ایمان رد شود و در او تأثیر نگذارد؟!»

آنچه گفته شد، حداقل مراتب عنایت ایشان به محبّانی است که هنوز اهلیّت لقاء را در خود ایجاد نکرده‌اند. اما صالحانی که به تهذیب و اصلاح نفس همت گمارده‌اند و عاشقانه مترصّد لقاء آن عزیز غایب هستند، به عنایاتی به‌مراتب بالاتر و جلی‌تر همچون زیارت ایشان در رؤیای صادقه یا تشرّف به محضر مبارک آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در بیداری مستفیض می‌شوند.

• حاضرو ناظردیدن امام

مراتب اعتقاد و معرفت به امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که تا اینجا ذکر شد گام‌های نخستی است که بدون طی‌کردن آن رسیدن به کمالات بالاتر ممکن نیست، اما باید دانست که گام‌های معرفت به امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بسیار فراتر از آن چیزی است که ذکر شد. گام بعدی این است که انسان به حاضرو ناظربودن امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یقین داشته باشد.

یکی از اساسی‌ترین و بارزترین ویژگی‌های آیت‌الله بهجت قدس‌سره ـ که ریشه سایر صفات و ملکات و رفتارهای ایشان بود ـ، این بود که در همه حالات و لحظات، امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را حاضرو ناظر می‌دید و فعل و ترک خود را با رضای ایشان تنظیم می‌کرد. ایشان نه تنها خود را در محضر حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌دید، بلکه واقعاً در محضر ایشان بود؛ و البته کسی که از سنین کودکی و قبل از بلوغ خود را در محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دیده و معصیت را با اختیار ترک کرده، شایسته است که در محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بودن برای او از مرتبه علم حصولی به مرتبه علم حضوری رسیده باشد.

بدیهی است کسی که خود را در محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ببیند، نمی‌تواند برخلاف رضای ایشان عمل کند و دیگر نیاز به هیچ وعظ و نصیحتی ندارد، و این احساس حضور، بالاترین واعظ و هادی اوست. از این رو، مهم‌ترین مراقبه نفسانی که مؤمن باید انجام دهد، همین است که این احساس حضور را دائماً به خود یادآوری کند، تا آنجا که ملکه او شود؛ یعنی از یک اعتقاد محض فراتر رود و تبدیل به یک صفت راسخ در تمام شئون نفس گردد.

هنگامی که عبد به این مرتبه از عبودیّت رسید، سزاوارتر است که مولایش از او دستگیری کند و حجاب‌ها را از جلوی چشمانش بردارد و او را در جایگاه صدق در جوار خود قرار دهد[1]. بنابراین، بر تمام مؤمنان لازم است که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و اهل‌بیت علیهم‌السلام را که چشم بینای خدا و گوش شنوای او هستند، حاضرو ناظر بر اعمال خود ببینند؛ چنان‌که در روایت زیر به شیعیان دستور داده شده است:

«لَئِنْ تَرَوْنَ أَنَّهُ لَيْسَ لَنَا مَعَكُمْ أَعْيُنٌ نَاظِرَةٌ أَوْ أَسْمَاعٌ سَامِعَةٌ لَبِئْسَ مَا رَأَيْتُمْ وَ

---

۱. «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ؛ در قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانایند.» (قمر، ۵۵).

اللَّهِ لايَخْفَى عَلَيْنَا شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِكُمْ فَاحْضُرُونَا جَمِيلًا وَعَوِّدُوا أَنْفُسَكُمُ الْخَيْرَ وَ كُونُوا مِنْ أَهْلِهِ تُعْرَفُونَ بِهِ فَإِنِّي بِهَذَا آمُرُ وُلْدِي وَ شِيعَتِي»[1] (اگر گمان می‌کنید که برای ما چشمانی نظارتگر و گوش‌هایی شنوا همراه شما نیست، چه بد گمانی دارید. به خدا قسم! هیچ چیزی از اعمال شما بر ما مخفی نمی‌شود؛ پس ما را به نیکی حاضر بدانید و خود را بر کار خیر عادت دهید و از اهل خیر باشید، تا به آن شناخته شوید. همانا من فرزندانم و شیعیانم را به این کارها دستور می‌دهم).

بر همین اساس، حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ با تمام وجود و بر اساس آنچه خود به آن رسیده بود، می‌فرمود:

«[آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] الْمُحْجوبِ عَنْ أَعْيُنِ الظّالِمينَ (مخفی از چشم‌های ظالمان) است، [اما] کسانی که نه ظالم‌اند، و نه رفیق ظالم هستند، و نه با ظالمان معاشرند، و نه در خانه و نه در محله ظالمان هستند، این‌ها اصلاً از وجود شریفش محجوب نیستند!»

آری؛ حضرت از چشمان ستمگران محجوب و غایب است، اما این غیبت تنها از چشمان آن‌ها است، وگرنه امام بر همه اعمال و حتی نیّات آن‌ها اشراف کامل دارد. اما این ارتباط نسبت به اهل ایمان دو سویه است؛ یعنی نه‌تنها حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، به اذن الهی، بر اعمال و نیّاتشان مطلع است و به آن‌ها نظر خاص دارد، ضمن اینکه آن‌ها نیز معتقد و متوجه به این حضور هستند و همواره خود را در محضر امام خویش می‌بینند.

آیت‌الله بهجت ﷺ، نه‌تنها خود را در محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌دید، بلکه به مناسبت‌های مختلف، دیگران را نیز متوجه این مطلب می‌نمود. روزی یکی از وعاظ بالای منبر مشغول وعظ و خطابه بود، و در بخشی از صحبت خود با حال شکسته و رقت قلب گفت: «ای کاش می‌شد بدانیم که حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کجا تشریف دارند!» و سپس گریست. بعد از این‌که ایشان از منبر پایین آمد، آیت‌الله بهجت ﷺ فرمود:

«یعنی می‌دانی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کجا تشریف ندارند؟!»

---

۱. الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۵۹۶.

ایشان همواره متذکر می‌شد امام «عَيْنُ اللَّهِ النَّاظِرَةُ وَ أُذُنُهُ الْوَاعِيَةُ»[1] (چشم بینای خدا و گوش شنوای الهی) است بطوریکه این حرف‌هایی را که ما با هم می‌زنیم، این کلام تا از دهان من به گوش شما برسد، لحظاتی زمان می‌برد، اما قبل از رسیدن به گوش شما، به گوش حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌رسد و ایشان آن را می‌شنود. همچنین وقتی شما حرفی می‌زنید، قبل از این‌که به گوش شنونده برسد، حضرت آن را می‌شنود، بلکه قبل از این‌که از دهان گوینده به دو گوش خود گوینده برسد، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آن را می‌داند و زودتر می‌شنود.

همچنین می‌فرمود:

«چقدر فرق است بین کسی که او را عَينُ اللهِ النَّاظِرَة (چشم بینای خدا)، و این مجلس ما را در محضر او می‌داند، و یقین دارد که حدود و اندازه همه کلمات و... نزد آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از واضحات است، و کسی که چنین فکر نمی‌کند!»

«امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، عَيْنُ اللهِ النَّاظِرَةُ وَ أُذُنُهُ السَّامِعَةُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ وَ يَدُهُ الْمَبْسُوطَة (چشم بینا، گوش شنوا، زبان گویا و دست گشاده خداوند) است و از اقوال، افعال، افکار و نیّات ما اطلاع دارد؛ مع ذلک گویا ما ائمه علیهم‌السلام و به خصوص امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را حاضر و ناظر نمی‌دانیم، بلکه گویا ـ مانند عامّه ـ اصلاً زنده نمی‌دانیم و به‌کلی از آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف غافل هستیم!»

ایشان بسیار گوشزد می‌کرد که اساساً مخفی کردن اعمال خود از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، امکان‌پذیر نیست، و می‌فرمود:

«اگر مثلاً پرده‌ای هم دور عمل خود بکشیم، فایده ندارد و دید امام علیه‌السلام نافذتر است و در برابر چشمان واقع‌بین او مانع و حائل ایجاد نمی‌کند. همچنین در رؤیت امام علیه‌السلام مقابله و محاذات (رویارویی) شرط نیست، بلکه هر جا که نشسته، بر اَرَضین سفلی و سماوات سبع و مافیهِنّ و مابینهنّ (زمین‌های پایین‌تر و آسمان‌های هفتگانه و آنچه درون آن‌ها و میان آن‌هاست) اشراف دارد.»

---

۱. ائمه اطهار علیهم‌السلام چشم بینای خدا و گوش شنوای او هستند؛ نک: الامامة و التبصرة من الحيرة، ص۱۳۲؛ التوحید صدوق، ص۱۶۷؛ المزار الکبیر، ص۲۱۷؛ بصائر الدرجات، ج۱، ص۶۱؛ جمال الاسبوع، ص۳۷.

برهمین اساس، ایشان هشدار می‌داد:

«آیا نباید توجه داشته باشیم که ما رئیسی داریم که بر احوال ما ناظر است؟! وای بر حال ما! اگر در کارهایمان او را ناظر نبینیم، و یا او را در همه جا ناظر ندانیم!»

همچنین در پاسخ به شخصی که درباره سفر حج از ایشان رهنمود و توصیه‌ای درخواست کرده بود، فرمود:

«راهنمایی از امام زمان علیه‌السلام بخواهید. او حاضر است؛ به‌گونه‌ای که گویا در حضور ایشان هستید.»

حاضر و ناظر دیدن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در همه زمان‌ها و مکان‌ها و عمل نمودن متناسب با آن حضور، از واضحات و مسلّمات در سلوک ایشان بود. و همین مواظبت عملی بر این عقیده ـ که برگرفته از مسلّمات معارف عقلی و نقلی است ـ ایشان را به آن مراتب عالی رساند. و یکی از مهم‌ترین توصیه‌های معظّم‌له برای تشرّف به محضر قدسی امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، مراقبت و مواظبت بر این احساس حضور و آماده دیدار بودن است.[1]

۲. تسلیم، ثمره معرفت

آنگاه که معرفت به امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و مقام او در دل مؤمن راسخ و مستحکم شود عشقی عمیق از آن پدید می‌آید که با تمام وجود تسلیم امر امام می‌شود. مؤمن واقعی، آن‌چنان

---

۱. یکی از اهل علم بعد از بازگشت از سفر تبلیغی، به محضر حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله مشرّف شد. او نقل می‌کند که معظّم‌له سخنانی به این مضمون به من فرمود: «خانواده‌تان از شما توقع سوغات دارند؛ سوغاتی هم لازم است. ما هم از شما توقع سوغات داریم، اما نه سوغاتی مادی، چون به نظر ما دنیا ارزشی ندارد؛ ما سوغاتی معنوی از شما می‌خواهیم. شما برای ما مبشّرات بیاورید. خبر از ارتباطات باطنی بیاورید!» او می‌گوید به ایشان عرض کردم راهش را به ما بیاموزید، تا توفیق ارتباط باطنی حاصل شود. معظّم‌له رحمه‌الله در پاسخ بنده فرمود: «راهش این است که بدانید حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خیلی به شما نزدیک است! آن مقدار که این حرفی که الان من دارم به شما می‌گویم، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف زودتر از آن‌که شما بشنوید، می‌شنود؛ و فرمایشی که شما می‌فرمایید، قبل از این‌که من بشنوم، آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌شنود. توجه به این قرب و اشراف داشته باشید، ارتباط حاصل می‌شود!»

دل‌سپرده و سرسپرده امام خویش است که حتی اگر امام معصوم علیه‌السلام امری کند که در ظاهر کاملاً خلاف مصلحت بنماید، با یقین و آرامش قلبی و با رغبت، به امتثال امر ایشان دل و جان می‌دهد و چون و چرا نمی‌کند، زیرا ایمان دارد که امام علیه‌السلام او را به بهترین و حکیمانه‌ترین عمل فرا خوانده است. نمونه چنین اطاعت عاشقانه‌ای را می‌توان در «هارون مکی» یافت.

روزی یکی از یاران خراسانی امام صادق علیه‌السلام به نام «سهل بن حسن» خراسانی خدمت ایشان رسید، سلام کرد و نشست. سپس عرض کرد: یابن‌رسول‌الله! شما رئوف و مهربان هستید، چرا از حق خود دفاع نمی‌کنید؟ چه چیزی مانع این امر است؟ در صورتی که بیش از صدهزار شیعه شمشیرزن دارید!

حضرت علیه‌السلام ابتدا به او فرمود: ای مرد خراسانی! بنشین. سپس امر کرد که تنور را روشن کنند. وقتی تنور برافروخته شد، حضرت علیه‌السلام رو به مرد خراسانی فرمود: بلند شو و داخل تنور شو! مرد خراسانی که ترسیده بود، عرض کرد: یابن‌رسول‌الله! مرا با آتش نسوزان! از من درگذر! ... حضرت علیه‌السلام فرمود: تو را بخشیدم!

در این هنگام، یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام به نام «هارون مکی» وارد شد؛ در حالی که کفش خود را با انگشت گرفته بود، خدمت آن حضرت رسید و سلام کرد. امام علیه‌السلام جواب سلام او را داد و فرمود: نعلین را از دست خود بینداز و برو داخل تنور! هارون مکی، نعلین را انداخت و داخل تنور شد.

حضرت علیه‌السلام شروع به صحبت با مرد خراسانی درباره خراسان کرد؛ چنان‌که گویی خود شاهد و حاضر در آنجا است. سپس به او فرمود: ای خراسانی! برو و داخل تنور را نگاه کن! او به سوی تنور رفت و دید هارون مکی چهارزانو در تنور نشسته است.

امام علیه‌السلام از مرد خراسانی پرسید: از این‌گونه (یاوران) در خراسان چند نفر پیدا می‌شود؟ مرد خراسانی عرض کرد: به خدا قسم! یك نفر هم نیست! امام علیه‌السلام فرمود: ما در زمانی که پنج نفر یاور این‌چنینی نداشته باشیم، قیام نخواهیم کرد. ما خودمان وقت مناسب را بهتر می‌دانیم![1]

---

۱. مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج۴، ص۲۳۷.

آری؛ مؤمن واقعی، حتی اگر امام علیه‌السلام به او دستور دهد که وارد آتش شو، با آرامش قلبی به دستور ایشان عمل می‌کند؛ چرا که می‌داند به محض ورود، آتش برای او گلستان می‌شود. اصحاب خاص حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام این‌گونه بودند. آن‌ها گرچه به‌ظاهر مجروح می‌شدند و آسیب می‌دیدند، اما در روایت است که اصلاً درد شمشیرها را نمی‌چشیدند و عاشقانه در راه معشوق دلربای خود و امام زمانشان جان می‌دادند.[1] این در حالی است که امام علیه‌السلام امر خویش را از آن‌ها برداشته بود و همچون «هارون مکی» از سوی امام زمان خود، به این عمل امر نشده بودند، اما ایمان آن‌ها به‌قدری راسخ و مستحکم شده بود که خود به سوی اراده امام زمان خویش می‌شتافتند.

حضرت آیت‌الله بهجت مدظله نیز نسبت به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چنین پیوند عاشقانه و عارفانه‌ای داشت و در تمام جزئیات و کلیات و در هر لحظه از زندگی، اعمال خود را، از روی عشق و شوق و رغبت، با رضایت و خواست حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف منطبق می‌نمود؛ و همواره تأکید می‌کرد که در انجام هر کار یا ترک آن، باید ابتدا آن را با رضای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف منطبق نماییم. ایشان می‌فرمود:

«چقدر سخت است، اگر برای ما این امر ملکه نشود که در هر کاری که می‌خواهیم اقدام کنیم و انجام دهیم، ابتدا رضایت و عدم رضایت او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در نظر نگیریم و رضایت و خشنودی او را جلب ننماییم!»

---

۱. در روایت از امام باقر علیه‌السلام آمده است: «قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّكَ سَتُسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَهِيَ أَرْضٌ قَدِ الْتَقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَأَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَهِيَ أَرْضٌ تُدْعَى عَمُورَا وَإِنَّكَ تُسْتَشْهَدُ بِهَا وَيُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَتَلَا «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ» تَكُونُ الْحَرْبُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ بَرْداً وَسَلَاماً؛ امام حسین علیه‌السلام قبل از شهادت، به یاران خود فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من گفت: ای پسرم! تو به عراق کشانده خواهی شد و آن سرزمینی است که پیامبران و اوصیای پیامبران آنجا را دیدار کرده‌اند و آن سرزمینی است که عمورا خوانده می‌شود و تو در آنجا به شهادت می‌رسی و همراه توعده‌ای از یارانت به شهادت می‌رسند که درد شمشیر و نیزه‌ها را حس نمی‌کنند. و سپس این آیه را تلاوت نمود: "گفتیم ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش"، جنگ نیز بر تو و اصحابت سرد و سلامت خواهد بود»؛ الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۸۴۸.

ب: بُعد عملی

از بحث‌های قبلی دریافتیم که گام نخست در رابطه با امام علیه‌السلام، بعد اعتقادی و شناخت و معرفت به مقام و منزلت و جایگاه ایشان است. پس از آن‌که امام علیه‌السلام را با وصف عصمت و مفترض‌الطّاعه بودن شناختیم، گام بعدی در این مسیر، عمل به خواست و دستورات ایشان است، تا بتوانیم از صمیم قلب و عاشقانه به آن حضرت تقرب جوییم.

حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله می‌فرمودند:

> در هر واقعه و در هر حرکت و سکون، مشکل اصلی، تشخیص تکلیف است و بعد مشکل‌تر از آن، عمل به آن تکلیف.

۱. ترک گناهان و عمل به واجبات

در روش تربیتی آیت‌الله بهجت رحمه‌الله مهم‌ترین وظیفه مؤمن، توبه از گناهان و التزام به ترک محرمات و انجام واجبات شرعیه است که خود منجی و هادی فرد به سوی سائر وظایف می‌باشد. ایشان می‌فرمودند: همه چیز به این مطلب نیازمند است، اما این مطلب به چیزی نیاز ندارد. برای مثال، کسی که زمامداری یک مسئولیت اجتماعی را بر عهده بگیرد، در حالی که خود اصلاح نفس نکرده است، و یا فردی که به زبان دائماً برای تعجیل فرج دعا می‌کند، در حالی که با انجام محرمات و ترک واجبات، عملاً باعث تأخیر در فرج می‌شود؛ چنین اشخاصی نه تنها به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و رضای او نمی‌رسند، بلکه در حال دورتر شدن از این مطلوب هستند. همچنین ایشان توبه از گناهان را از مهم‌ترین اسباب آماده شدن هر شخص برای ظهور می‌دانست. و صد البته مهم‌ترین این واجبات شرعی، اعتقاد به جمیع معتقدات حَقّه است که بدون آن، سایر اعمال و وظایف نیز بی‌ارزش خواهد بود. معظّم‌له به ترک معصیت در اعتقادات و اعمال بسیار تأکید داشت.

• راه شناخت وظایف دینی

سؤالی که در اینجا پدید می‌آید، این است که: چگونه وظیفه خود را بشناسیم و اوامر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را تشخیص دهیم؟ این سؤال، در عصر غیبت پررنگ‌تر و جدی‌تر

می‌شود، چون در زمانی که دسترسی ظاهری به امام زمان خویش نداریم، چگونه می‌توانیم وظیفه خود را در مقابل خواست ایشان بشناسیم؟

پاسخ آیت‌الله بهجت به این سؤال، عمل به دفترشرع و دفترامام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود؛ دفتری که در آن دستورات و اوامر حضرت ذکر شده است؛ یعنی رساله عملیه صحیحه و انجام واجبات و ترک محرمات. ایشان بسیار تأکید می‌کرد که انسان رساله عملیه صحیحه را بگیرد، مطالعه کند و طبق آن عمل نماید. این‌گونه، او به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نزدیک می‌شود و رضای ایشان را تحصیل می‌کند. ایشان می‌فرمودند:

«در زمان غیبت، ما باید به همین رساله‌های عملیه صحیحه عمل کنیم.
حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به عمل به همین از ما راضی است.»

آری؛ رضای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در شناخت حلال و حرام خدا و انجام واجبات و ترک محرمات است. اگر کسی واقعاً کسب رضای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را مد نظر داشته باشد، به همین مقدار می‌تواند بالاترین درجات رضایت ایشان را به دست آورد. کسی که همین اوامر واضح و مسلّم حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را امتثال نمی‌کند، نمی‌تواند ادعا نماید که طالب اوامر و دستورالعمل‌های خاص و یار تنوری شدن است، بلکه آشکار می‌شود که ادعایی واهی دارد و هر چند ظاهراً می‌خواهد، اما واقعاً نمی‌خواهد!

شیوه آیت‌الله بهجت قدس‌سره این بود که پس از معرفت به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و اعتقاد قلبی به ایشان، باید نسبت به شناخت دستورات و اوامر حضرت مبادرت کرد. به همین منظور از همان کودکی و سال‌ها پیش از بلوغ شرعی به شناخت احکام دینی مبادرت نمود و پای در مسیر فقاهت و اجتهاد نهاد. سپس به آنچه می‌آموخت پیوسته عمل می‌نمود، و آن احکام را به دیگران نیز می‌آموخت. این چنین از ابتدای سیر خود تا انتهای عمر شریف‌شان، همواره در مسیر شناخت و رعایت اوامر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حرکت نمود و به واسطه عمل کردن به همین دستورالعمل به آن مقامات عالیه و آن درجه از قرب نائل شد. البته بدیهی است شناخت دین از راه اجتهاد برای همه امکان‌پذیر نیست. این گونه افراد باید از راه تقلید و عمل به رساله عملیه، در راستای رضای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف گام بردارند. حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره می‌فرماید:

«راه‌های ارتباط با خدا، طاعت خدا و طاعت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، و تشخیص آن با تطبیق عمل به دفتر شرع است؛ یعنی رساله عملیه صحیحه.»

همان‌گونه که حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره تأکید داشت، مؤمنان باید رساله عملیه صحیحه را مبنای عمل قرار دهند. پس صرف چاپ و انتشار رساله، مجوز عمل به آن نمی‌شود. لازم است که مؤمن، با حال توسل به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ـ و با این قصد که می‌خواهم آنچه را که مرضی شما است، انجام دهم و اعمال خود را با دفتر شرعی که شما می‌پسندید، تطبیق دهم ـ با دقت، تحقیق نماید، تا مجتهد جامع‌الشرایط و جایزالتقلید را بیابد و سپس رساله او را مطالعه و به آن عمل کند. در این صورت چنین شخصی در محضر خدای متعال نسبت به اطاعت از امام زمان خویش، مأجور است و ان‌شاءالله امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از او خرسند می‌شود. و در لغزش‌ها او را حفظ می‌کند و به سوی رضای الهی و بهترین مصلحت و سعادت رهنمون می‌گردد؛ چنان‌که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در پیامی به حضرت آیت‌الله سیّد ابوالحسن اصفهانی قدس‌سره که سعی در اطاعت از ایشان داشت، فرمود: «نَحْنُ نَنْصُرُكَ».[1]

• مراقبت دائم

عمل به واجبات و ترک محرمات نیاز به مراقبت پیوسته دارد، و بدون مراقبت دائمی امکان‌پذیر نیست. آیت‌الله بهجت قدس‌سره تأکید زیادی داشت که برای حفظ ارتباط با حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باید انسان مراقبت دائم داشته باشد تا میزان و درجه این ارتباط قلبی را بداند و تغییرات آن را حس کند. ایشان می‌فرمود: کسانی که به فکر قلب خود هستند، بالا و پایین رفتن آن را می‌فهمند. درجه اتصال و ارتباط قلبی، مثل درجات دماسنج است. البته میزان دقت دماسنج‌ها متفاوت است؛ برخی تنها اختلاف یک درجه را نشان داده و برخی از آن‌ها حتی اختلاف یک صدم درجه را نیز نشان می‌دهند. میزان ارتباط قلبی

---

۱. در توقیع شریفی خطاب به سیّد ابوالحسن اصفهانی چنین می‌رسد: «اُرْخُصْ نَفْسَكَ وَ اجْعَلْ مَجْلِسَكَ فِي اَلدِّهْلِيزِ وَ اقْضِ حَوَائِجَ اَلنَّاسِ نَحْنُ نَنْصُرُكَ؛ خودت را نرم بنما (در دسترس همه قرار بده)، و محل نشستن خویش را دهلیز خانه انتخاب کن، و حاجت‌های مردم را برآور، که ما یاری‌ات می‌کنیم»؛ واسطه ابلاغ این توقیع مبارک، عالم با ورع شیخ محمّد کوفی رحمه‌الله بوده است.

انسان با امام زمان علیه‌السلام نیز دارای درجات دقیقی است و شدت و ضعف دارد. هرقدر انسان مراقبه قلبی بیشتری داشته باشد، دماسنج قلبش دقیق‌تر خواهد شد و کم و زیاد شدن این درجات را سریع‌تر و دقیق‌تر حس خواهد کرد.

کسی که مراقبت دائم داشته باشد، به محض این‌که ارتباطش ضعیف شود، خدای متعال به او الهام می‌کند که ارتباط قلبی‌اش پایین آمده است. اما اگر کسی اصلاً به فکر این امور نباشد، متوجه افت و خیزهای قلبی‌اش نمی‌شود؛ مگر این‌که انفجار نوری عظیمی یا انحطاط بسیار فاحشی در قلبش روی دهد.

• وظیفه در فتنه‌های آخرالزمان

در احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام، هشدارهای اکیدی نسبت به فتنه‌های آخرالزمان داده شده است. از این‌رو بر مؤمنان واجب است که با هوشیاری کامل، بدانند در مقابل این فتنه‌ها چه وظیفه‌ای دارند. به فرموده حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله، قاعده اوّلیه در مواجهه با فتنه‌ها، لزوم احتیاط عملی و توقّف نظری است. این راه‌حل، برای هر کسی ممکن و همچنین عمده‌ترین سلاح برای اهل ایمان است. ایشان می‌فرمود انسان باید در موارد شبهه که نمی‌داند وظیفه‌اش چیست، توقّف کند، تا خدا وظیفه‌اش را برایش روشن نماید و نیز در قبال وقایع و رویدادهای تازه و حادث، همان‌گونه عمل کند که در گذشته عمل می‌نمودند: «تَمَسَّكُوا بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ».[1]

---

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا بَقِيتُمْ دَهْراً مِنْ عُمُرِكُمْ لَاتَعْرِفُونَ إِمَامَكُمْ؟ قِيلَ لَهُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟ قَالَ: تَمَسَّكُوا بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكُمْ؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: شما را چه می‌شود اگر باقی بمانید تا زمانی از عمرتان که امامتان را نمی‌شناسید؟ گفته شد: در چنین شرایطی چگونه عمل کنیم؟ فرمود: به همان دستور اول ما تمسک کنید، تا این‌که (امر جدید ما) بر شما آشکار شود».

«عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَأَبِي عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام فَقَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صِرْتُمْ فِي حَالٍ لَاتَرَوْنَ فِيهَا إِمَامَ هُدًى وَلَا عَلَماً يُرَى وَلَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا دُعَاءَ الْغَرِيقِ! فَقَالَ لَهُ أَبِي: إِذَا وَقَعَ هَذَا لَيْلًا فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟ فَقَالَ: أَمَّا أَنْتَ فَلَاتُدْرِكُهُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَتَمَسَّكُوا بِمَا فِي أَيْدِيكُمْ حَتَّى يَتَّضِحَ لَكُمُ الْأَمْرُ؛ عبدالله بن سنان می‌گوید من و پدرم بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدیم. حضرت فرمود: شما را چه می‌شود اگر به حالی منتقل شدید که نه امام هدایتی را می‌بینید و نه پرچمی دیده می‌شود و کسی از آن حال نجات نمی‌یابد، مگر این‌که دعای غرق‌شدگان را بخواند! پدرم عرض کرد: اگر چنین شب ظلمانی بر ما واقع شد، چگونه عمل کنیم؟ ←

آیت‌الله بهجت همچنین تأکید داشت که با توجه به شدت فتنه‌های آخرالزمان و این‌که عده زیادی از ایمان خارج می‌شوند و سختی‌ها و ابتلائات شدیدی متوجه مؤمنان خواهد شد، همواره باید دعا کنیم که حصول فرج برای ما توأم با عافیت بوده و انسان از حیث حفظ ایمان و جمیع لوازمش تا آخر کار، در عافیت مطلق باشد.

۲. دعا و عبادت

• برتری عبادت در زمان غیبت

یکی از سؤالاتی که مطرح می‌شود، این است که: در زمان غیبت، با وجود محروم بودن از فیض حضور ظاهری امام معصوم علیه‌السلام، آیا می‌توان همانند اصحاب ائمه اطهار علیهم‌السلام، به بالاترین مقاماتی که برای انسان غیر معصوم متصوّر است، دست یافت؟

ابتدا به نظر می‌رسد که دیگر کسی نمی‌تواند به آن درجات عالی که اصحاب سِرّ و حواریون ائمه اطهار علیهم‌السلام رسیدند، دست یابد. در حال فقدان نبیّ و غیبت ولیّ و کمبود نفرات، با وجود فراگیر شدن فتنه‌های آخرالزمان و چیره شدن اسباب گمراهی و حزب شیطان و ظهور فساد در زمین، چگونه می‌توان راه نور و هدایت را در پیش گرفت؟ اگر چنین امکانی عقلاً نیز فراهم باشد، «قلیلی از آخرین» می‌توانند به پای «ثلة من الاوّلین» برسند.

اما چنین نیست خدای متعال در اجر و پاداش و منزلتی که بر بندگان خویش ارزانی

← حضرت علیه‌السلام فرمود: البته تو آن زمان را درک نخواهی کرد، اما اگر چنین شرایطی پیش آمد، به آن (احادیثی) که در دست دارید، تمسک کنید تا این‌که مطلب بر شما آشکار شود».

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُصِيبُهُمْ فِيهَا سَبْطَةٌ يَأْرِزُ الْعِلْمُ فِيهَا كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ نَجْمٌ. قُلْتُ: فَمَا السَّبْطَةُ؟ قَالَ: الْفَتْرَةُ. قُلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: كُونُوا عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يُطْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ نَجْمَكُمْ؛ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: بر مردم زمانی خواهد آمد که در آن برهه (سبطه)، علم پنهان می‌شود؛ همان‌طور که مار در لانه خود پنهان می‌گردد؛ در چنین زمانی ناگهان ستاره‌ای بر آن‌ها طلوع خواهد کرد. راوی میپرسد: مقصود از برهه (سبطه) چیست؟ حضرت فرمود: فاصله میان دو مرحله. راوی می‌گوید: در میان این دو مرحله، چگونه عمل کنیم؟ حضرت فرمود: بر همان رویه‌ای که هستید، باقی بمانید تا این‌که ستاره‌تان طلوع کند»؛ کمال الدین، ج۲، صص۳۴۸-۳۴۹.

می‌دارد، تنها عمل آن‌ها را در نظر نمی‌گیرد، بلکه شرایطی که فرد در آن قرار دارد را نیز ملاحظه می‌کند. از این‌روست که ایمان به پیامبر اکرم ﷺ برای مؤمنانی که ایشان را ندیده‌اند و ایمان آورده‌اند، ارزشی به مراتب بیشتر از دیگران دارد در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «طُوبَى لِمَنْ رَآنِي وَآمَنَ بِي طُوبَى ثُمَّ طُوبَى يَقُولُهَا سَبْعاً لِمَنْ لَمْ يَرَنِي وَآمَنَ بِي» (مرحبا به حال کسی که مرا دید و به من ایمان آورد و مرحبا و مرحبا... (تا هفت بار) به حال کسی که مرا ندید و به من ایمان آورد).

بنابراین حدیث، ایمان کسی که پیامبر را ندیده و ایمان آورده، هفت برابر بیشتر از ایمان اصحاب پیامبر ﷺ شایسته تحسین است.

آیت‌الله بهجت ﷺ نیز با وجود علم به تمام موانعی که در بالا ذکر شد، بر این اعتقاد بود که عبادت در زمان غیبت، افضل از عبادت در زمان حضور است و با تأکید بر این واقعیت، دیگران را از ناامیدی و کسالت در عبادت دور می‌کرد. و می‌فرمود:

> «چه بسا از این‌که فرموده‌اند: "عبادت در غیبت، افضل از عبادت در حال حضور است،" بتوان استفاده کرد که مقامات بالاتری برای ما ممکن است!»

همچنین می‌فرمود:

> «بعضی مانند کودك یتیم بدون سرپرست هستند و به عمد و یا بدون عمد به هر جهت روی می‌آورند؛ البته فی‌الجمله معذور هستند، به دلیل عدم حضور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف. بنابراین، ممکن است به چنین شخصی گفته شود: راست می‌گویی، معذوری! خیلی چیزها را ندیدی و نمی‌دانی، حق داری، چون در زمان غیبت به سر می‌بری و از پدر روحانی و معنوی دستت کوتاه است که نتوانستی سلمان بشوی؛ سلمانی که «عَلِمَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ»[1] (به علم اوّل و آخر آگاه بود) و [از مغیّبات خبر می‌داد و] فرمود: «إِذا أَدْرَكْتُمْ سَيِّدَ شَبابِ آلِ مُحَمَّد، فَكُونُوا أَشَدَّ فَرَحاً بِقِتالِكُمْ مَعَهُ»[2] (وقتی سیّد جوانان آل‌محمّد ﷺ را درک کردید، پس به جهاد همراه او بیشترین خوشحالی را

---

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۲۱ و ج ۲۲، ص ۳۳۹.
۲. همان، ج ۴۴، ص ۳۷۲.

داشته باشید) امّا این را چه می‌کنی که فرمود: «اَلْعِبادَةُ فِي الْغيبَةِ أَفْضَلُ مِنَ الْحُضُور» (عبادت در زمان غیبت، با فضیلت‌تر از زمان حضور است)، و نیز به اصحاب خود می‌فرمود: «أَنْتُمْ أَصْحابي وَ أُولئِكَ إِخْواني، فَواشَوْقاً إِلى إِخْواني، آمَنُوا بِسَوادٍ عَلى بَياضٍ».[1] (شما یاران من هستید و آن‌ها - که در آخرالزمان می‌آیند - برادرانم هستند. چقدر من مشتاقم به دیدار برادرانم. آن‌ها به سیاهه‌هایی بر روی کاغذها ایمان آورده‌اند).»

بنابراین، عبادت و آثار آن در زمان غیبت، نه‌تنها کمتر از زمان حضور نیست، بلکه افضل و مشتمل بر مواهب و موائد مضاعف است.

• دعا و تضرّع برای تعجیل فرج

دعا برای تعجیل فرج، یکی از مهم‌ترین وظایف مؤمن است، و اگر با شرایطش باشد ـ که همان ترک معاصی و انجام واجبات و توبه است ـ در تعجیل فرج تأثیر گذار است.

التزام به این دعا در سیره عبادی آیت‌الله بهجت ﷺ، بسیار مشهود بود؛ به نحوی که به جرأت می‌توان گفت ساعتی از ساعات بیداری ایشان نبود که در آن، برای فرج حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دعا نکرده باشد.

یکی از توصیه‌های آیت‌الله بهجت ﷺ که برای تشنگان وصال بسیار بهجت‌انگیز است، این بود که:

> «حتی اگر با دعا برای ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، به مصالحی فرج عام حاصل نشود، قطعاً برای خود دعا کننده فرج شخصی حاصل می‌گردد.»

البته تنها کسانی که صادقانه به دنبال حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستند، اهمیت این مطلب را درک و آثار آن را تحصیل می‌کنند.

---

۱. ر.ک: من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۲؛ مستدرك الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵ و ج ۷۴، ص ۵۵؛ جامع الأخبار، ص ۱۸۰؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۸؛ مکارم الأخلاق، ص ۴۴۰.

استقامت برایمان، از مهم‌ترین مؤلفه‌های ضروری برای مؤمن است. از این رو اگر کسی بخواهد بداند که با وجود فتنه‌های فراوان در آخرالزمان، آیا همچنان برایمان خود ثابت‌قدم مانده است یا نه، باید ببیند که آیا برای تعجیل فرج حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف، دعا می‌کند یا نه! ایشان در این خصوص می‌فرمودند:

«دعا برای تعجیل فرج، نشان‌دهنده این است که دعا کننده هنوز برایمان خود ثابت و استوار است.»

ایشان ضمن تأکید براین نکته که دعای فرج، خواسته خود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است می‌فرمودند::

«حضرت غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف دارای بالاترین علوم است، و اسم اعظم بیش از همه در نزد خود آن حضرت است؛ با این همه، به هر کس که در خواب یا بیداری به حضورش مشرّف شده، فرموده است: برای من دعا کنید!»

ایشان دعا برای فرج را «نوعی ارتباط روحی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و مرتبه‌ای از فرج» می‌دانست و همچنین آثار و لوازم ایمانی بسیار بلند مرتبه‌ای برای آن برمی‌شمرد. از این رو، غفلت از این نعمت بزرگ، مصداق کفران نعمت است؛ به‌ویژه برای کسی که واقعاً طالب رضای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و شیدای وصال و دیدار ایشان است؛ به‌خصوص با توجه به این همه تأکیداتی که از ناحیه خود حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف به ما رسیده است.

• التزام به دعاهای مربوط به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و عصر غیبت

آیت‌الله بهجت قدس سره از بهترین راه‌های برقراری ارتباط با حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف را توسل و استغاثه به ایشان، خواندن زیارات مأثوره، اهدای صلوات، تشرّف به مراقد مطهره معصومین علیهم السلام و اماکن منسوبه به حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف همچون مسجد سهله و جمکران، و ادای اعمال آن اماکن برمی‌شمردند. ایشان همه روزه پایبند بودند که صبح‌ها به همان طریقی که خود اهل‌بیت علیهم السلام توصیه نموده‌اند با امام زمان خویش عجل الله تعالی فرجه الشریف تجدید پیمان کنند و زیارت مأثوره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از نماز صبح یعنی دعای «اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَان» را بخوانند. ایشان دوستان و اطرافیان را نیز به این دعاها تشویق می‌کردند و

حتی تأکید می‌نمودند آداب و ظرائف این دعاها رعایت شود. مثلاً سفارش می‌کردند پس از خواندن این دعا مطابق روایت، انسان به نشانه بیعت با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دست روی دست خویش بگذارد. ایشان همچنین مقیّد بودند که بعد از نماز عشاء، ساعتی را در اتاق خلوت و تاریک برای توسل به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و زیارت ایشان اختصاص دهند و این‌گونه، شب و روز خود را در محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف طی می‌نمودند.

افزون بر این، معظّم‌له تأکید داشتند که در خلوت‌ها و اوقات تضرّع، دعای «إِلَهِي عَظُمَ الْبَلَاءِ» بسیار خوانده شود. ایشان همچنین به خواندن دعای «اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ» به‌خصوص در هنگام اذان و صلوات ابوالحسن ضرّاب اصفهانی بعد از نماز عصر روز جمعه و برخی ادعیه دیگر توصیه می‌کردند و خود نیز به این دعاها و به‌طور خاص تمام ادعیه وارد شده از ناحیه مقدسه، همچون زیارت رجبیه و دعای «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ...»[1] ملتزم بودند.

• عشق‌ورزی به اماکن منسوب به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

یکی از اعمال مهم در سلوک حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله برای برقراری ارتباط با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و حفظ و ارتقای این ارتباط، رفتن به اماکن منسوب به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و انس گرفتن با آنجا و عمل کردن به اعمال مخصوص آن اماکن بود. بر همین اساس، ایشان وقتی در عراق به تحصیل علوم دینی می‌پرداخت، با وجود مشغله‌های علمی فراوان، از این امر غافل نبود و از اهمّ برنامه‌های عملی ایشان، رفتن مستمر به مسجد مقدس سهله و بیتوته در آنجا بود.[2] همچنین شب‌های طولانی را در آن مکان مقدس به عبادت می‌گذراند.[3]

---

۱. دعایی که از ناحیه مقدسه در اعمال هر روز ماه رجب وارد شده است.

۲. یکی از نزدیکان حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله نقل می‌کند: ایشان وقتی به عتبات عالیات مشرّف شده بود، با این‌که هنوز یک سال به سن بلوغ ایشان باقی مانده بود، بر رفتن به مسجد سهله مواظبت داشت و روزی در یکی از تشرّفاتش به مسجد سهله، دو رکعت نماز مستحبی به‌جا آورد که در رکعت اول سوره بقره و در رکعت دوم سوره آل‌عمران را از حفظ قرائت کرد. ایشان از کودکی این‌گونه عاشق و شیدای عبادت بود و در حالی که هم‌سن و سال‌های او مشغول لهو و لعب بودند، بدون احساس خستگی و با شوق وافر به عبادت می‌پرداخت.

۳. آیت‌الله شیخ عباس هاتف قوچانی می‌فرمود: آیت‌الله بهجت رحمه‌الله بسیار به مسجد سهله می‌رفت و ←

آیت‌الله بهجت بعداً هم که به ایران بازگشت، همان التزام را نسبت به مسجد مبارک جمکران داشت و مورد عنایت خاص بودن آن مکان را از مسلّمات می‌دانست و می‌فرمود: «جمکران، سهله ایران است و خدا می‌داند چه اعاظمی در آنجا چه کرامت‌هایی دیده‌اند».

معظّم‌له به حضور در مسجد جمکران و ادای نمازهای آن بسیار مقیّد بود و دیگران را ـ به‌خصوص کسانی که برای تشرّف به محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از او درخواست دستورالعمل داشتند ـ هم به آن توصیه می‌نمود. هرکسی در قم به محضر ایشان مشرّف می‌شد، تأکید می‌کرد که حتماً به زیارت مسجد جمکران مشرّف شود.

آیت‌الله بهجت برای تعظیم این مکان مقدس و تأکید بر مواظبت بر تشرّف به آنجا، به مناسبت‌های گوناگون و به‌طور مکرر، کراماتی را که در آنجا دیده شده بود، نقل می‌نمود؛ اعم از کراماتی که حین بنای آن مسجد مقدس و کراماتی که حین اصلاح و مرمّت آن مکان شریف، مشاهده و محقّق شده بود. معظّم‌له همچنین بسیاری از مواقع کراماتی را نقل می‌کرد از بزرگانی که به آن مکان مشرّف شده و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در آنجا ملاقات کرده بودند، و تأکید می‌نمود که آن مکان، مورد عنایت خاص امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

ایشان همچون عاشقی شیدا، هر مکانی را که انتساب به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف داشت و رایحه امام علیه‌السلام از آنجا به مشام می‌رسید ـ مانند مقام امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در وادی‌السّلام ـ تعظیم می‌نمود و به زیارت آن مکان شریف می‌رفت؛ حتی خانه‌ای را که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به آنجا پا گذاشته و یا صاحب آن خانه را مفتخر به شرفیابی نموده بود، مورد عنایت و تفقّد قرار می‌داد.

← شب‌ها تا صبح بیتوته می‌نمود. یک شب بسیار تاریک که چراغی هم در مسجد روشن نبود، ایشان در میانه شب، احتیاج به تجدید وضو پیدا می‌کند؛ به‌ناچار باید از مسجد بیرون می‌رفت و در محل وضوخانه که بیرون مسجد و در سمت شرقی آن واقع است، وضو می‌ساخت. ناگهان بر اثر عبور این مسافت در ظلمت محض و تنهایی، مختصر ترسی در او پیدا می‌شود. به مجرد احساس این خوف، یک‌مرتبه نوری همچون چراغ در پیشاپیش ایشان پدیدار می‌گردد و همراهش حرکت می‌کند و ایشان با آن نور خارج شده، تطهیر کرده و وضو می‌گیرد و سپس به جای خود برمی‌گردد و در همه این احوال آن نور در برابرش حرکت می‌کرده است، تا این‌که به محل خود می‌رسد و آن نور از بین می‌رود.

۳. عمل به وظائف اجتماعی

• کشاندن دل‌ها به سوی حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

عارف و فقیه بزرگ، حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ، به بندگی و عشق‌ورزی شخصی خود به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اکتفا نمی‌کرد، و دیگران را هم به این مسیر سعادت راهنمایی می‌نمود. ایشان مطابق دستور پیامبر اکرم ﷺ، علم خویش را به کسانی که شایستگی دریافت گوهر معرفت به امام را داشتند، نشر می‌داد؛[1] به این امید که این‌گونه کسی را هدایت نماید؛ چراکه هدایت دیگران از دنیا و آنچه در آن است، ارزشمندتر است.[2] جز این هم از مقرّبان حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف انتظار نمی‌رود. آن‌ها «کلید درهای هدایت و قفل درهای گمراهی» هستند.[3]

مؤمن واقعی همواره به فکر نفع رساندن به دیگران است. به فرموده پیامبر اکرم ﷺ انسان همان‌گونه که خویشتن را نصیحت و به خیر دعوت می‌کند، باید خیرخواه دیگران نیز باشد.[4] ضرورت این نفع رساندن و هدایت کردن، در عصر غیبت ـ که عوامل گمراهی آشکارتر و عوامل هدایت مخفی‌تر است ـ دوچندان می‌شود.

هدایت کردن انسان‌ها به ایمان و ولایت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، در حقیقت، زنده کردن آن‌هاست؛ چنان‌که گمراه کردن آنان نیز گرفتن جان آن‌هاست. مطابق حدیث امام باقر علیه‌السلام باید گفت حیات و ممات حقیقی انسان در گرو ایمان و کفر اوست، که بسی مهم‌تر از زنده بودن ظاهری است و به حکم آیه قرآن کریم، کسی که یک نفر را از مرگ نجات دهد، گویی تمام انسان‌ها را از مرگ نجات داده است. از این‌رو، هدایت کردن یک انسان، به اندازه

---

۱. نوادر راوندی، ص۱۸.

۲. منیة المرید، ص۱۰۱.

۳. نهج البلاغه، ص۱۱۸.

۴. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِيَنْصَحِ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ كَنَصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ؛ امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: رسول خدا ﷺ فرمود: برای برادرانتان خیرخواهی نمایید؛ همان‌طور که برای خود خیرخواهی می‌کنید»؛ کافی، ج۲، ص۲۰۸.

هدایت کردن همه انسان‌ها ارزش دارد.[1]

مهم‌ترین مصداق هدایت انسان‌ها، راهنمایی آنان به سوی امام آن‌هاست، تا از مرگ جاهلی در امان بمانند. آیت‌الله بهجت ﷺ نیز تمام حرکات و سکناتش در راستای هدایت مردم به امام زمانشان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود. ایشان با زبان و رفتار و نگاه و بلکه با تمام وجود خویش، دیگران را به سوی امامشان و دل سپردن به ایشان دعوت می‌کرد و مصداق عملی این روایت بود که: «جُرُّوا إِلَيْنا كُلَّ مَوَدَّة»[2] (هر محبتی را به سوی ما بکشانید)، بود؛

> «اگر ما نیز به اندازه‌ی توان خود در هدایت مردم تلاش و کوشش کنیم، آیا امکان دارد که مورد عنایت "عينُ اللهِ النّاظِرَة" و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نباشیم؟!»

• توصیه‌هایی به اهل علم

اهتمام به امور مسلمانان از بارزترین صفات مؤمن است، چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «کسی که صبح کند در حالی که به امور مسلمانان اهتمام ندارد مسلمان

---

۱. «عن أبي عبدالله ﷺ قال قلت له قول الله تعالى «مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً» قَالَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى الْهُدَى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا؛ راوی می‌گوید از امام صادق ﷺ درباره این آیه پرسیدم: "هر کس نفسی را بکشد، بدون این‌که او کسی را کشته باشد، مانند این است که همه مردم را کشته است و هر کس او را زنده کند، مانند این است که همه مردم را زنده کرده باشد." حضرت فرمود: کسی که انسانی را از گمراهی به هدایت خارج کند، مانند این است که او را زنده کرده است و کسی که انسانی را از هدایت به گمراهی بکشاند، همانا او را کشته است»؛ کافی، ج۲، ص۲۱۰.

«عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ «وَمَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً» قَالَ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ قُلْتُ فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى قَالَ ذَاكَ تَأْوِيلُهَا الأعظم؛ فضیل بن یسار می‌گوید که به امام باقر ﷺ گفتم: این آیه که "هر کس انسانی را زنده کند، مانند این است که همه مردم را زنده کرده باشد" به چه معناست؟ حضرت فرمود: او را از آتش‌سوزی یا غرق شدن نجات دهد. گفتم: کسی که او را از گمراهی به هدایت خارج کند، چطور؟ حضرت فرمود: این والاترین تأویل آن است»؛ کافی، ج۲، ص۲۱۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۷۲.

نیست»[1]. بدیهی است این وظیفه نسبت به اهل علم و کسانی که طلیعه‌دار ارشاد و فرهنگ‌سازی در جامعه هستند بیشتر و سنگین‌تر است. از این‌رو بخش حاضر به بیان برخی از وظائف اهل علم اختصاص می‌یابد.

مهم‌ترین وظیفه اهل علم اصلاح نفس است، چرا که رسیدن به اهداف اجتماعی مقدس تنها از این مسیر میسّر است. کسی که خود مؤدب به آداب اسلامی نشده و با مذاق اهل‌بیت علیهم‌السلام آشنا نبوده و تهذیب خویش را سرلوحه کارهایش قرار نداده باشد، اگر در جایگاه تأدیب و تدبیر امور مردم قرار گیرد، جز وزر و وبال برای خود عایدی ندارد.[2]

برهمین اساس، معظّم‌له تأکید داشت که:

«اگر ما خودمان را اصلاح کنیم، به‌تدریج همه بشر اصلاح می‌شود.»

فردی که خود، نمادی از عبودیّت و بندگی خدا باشد، با رفتارش دیگران را به سمت حجت خدا می‌کشاند،[3] و کسی که رابطه خود را با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اصلاح نکرده و امضا و تأیید ایشان را نگرفته نمی‌تواند رابطه دیگران را با آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اصلاح کند.

آیت‌الله بهجت معتقد بود آنچه به اعمال و رفتار اهل علم معنا می‌بخشد خواست و رضایت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. ایشان می‌فرمودند: اهل علم همواره باید به‌دنبال این باشند که پای اعمال و خدمات خود، امضاء و مُهر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و تأیید ایشان

---

۱. «عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَنْ أَصْبَحَ لایَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: کسی که صبح کند، در حالی که به مسائل مسلمانان اهتمامی ندارد، خود از مسلمانان نیست»؛ کافی، ج۲، ص۱۶۳.

۲. «قَالَ أمیرالمؤمنین علیه‌السلام: مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِم؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: کسی که خود را رهبر و پیشوای مردم قرار می‌دهد، پس باید ابتدا به آموزش خود بپردازد، قبل از این‌که بخواهد دیگران را آموزش دهد؛ و نیز قبل از آن‌که به زبانش مردم را تربیت کند، باید با رفتارش آن‌ها را تربیت نماید؛ و کسی که آموزگار خود و مربی خود است، بیشتر سزاوار تجلیل است تا کسی که دیگران را آموزش می‌دهد و تربیت می‌کند»؛ نهج‌البلاغه، ص۴۸۰، حکمت ۷۳.

۳. «قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ، وَلاتَكُونُوا دُعَاةً بِأَلْسِنَتِكُم؛ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: مردم را با رفتار خود فرا بخوانید، نه این‌که آن‌ها را با زبانتان فرا بخوانید»؛ قرب الإسناد، ص۷۷.

را بگیرند. به فرموده معظّم‌له، اگر کسی در فکر خدمت به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد، قطعاً آن حضرت نیز به فکر او خواهد بود. توصیه ایشان این بود که اهل علم، وظایف فردی و اجتماعی (همچون تحصیل، مطالعه، تدریس، تألیف، تبلیغ، امامت جماعت و...) خود را در راستای تحصیل رضا و تأیید حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و خدمت به ساحت قدسی ایشان انجام دهند.

از نظر ایشان اشتغال به امور معنوی و عبادات و توسلات، اهمیت کمتری از اشتغال به درس و بحث ـ که بی‌شک از اهمّ واجبات و ضروریات اهل علم است ـ ندارد؛ چرا که اساساً توفیق در مسائل علمی، از مسائل معنوی نشأت می‌گیرد:

> «به تجربه برای من ثابت شده است که اگر کوتاهی در مسائل عبادی [مستحبات] حاصل نشود، [یادگیری] درسی که نیاز به یک ساعت مطالعه دارد، در ده دقیقه انجام می‌شود.»

یکی از مهم‌ترین مسائل عبادی که توجه به آن برای اهل علم ضروری است، توسل به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

توسل در سیره آیت‌الله بهجت معنایی وسیع‌تر از آنچه در ابتدا به نظر می‌رسد، دارد. ایشان نه تنها بخشی از اوقات شبانه‌روز را به مناجات و خواندن ادعیه و زیارت نسبت به آن حضرت اختصاص می‌داد، اشتغال به مسائل علمی برای استنباط احکام و معارف دینی را نیز وسیله تقرب و توسل به آن حضرت می‌دانست.

از این رو کرسی درس ایشان تا آخرین روزهای حیات مبارکشان در ۹۳ سالگی برقرار بود و تعطیل نشد.

گفتنی است که گاهی بعضی از طلاب، وظایف عادی و متعارف طلبگی را ساده و کم‌اهمیت می‌شمارند و رو به کارها و اموری می‌آورند که یا مخالف شئون طلبگی است و یا خارج از حیطه وظایف اصلی اهل علم است. آیت‌الله بهجت رحمه‌الله التزام طلاب به شئون اصلی طلبگی را بسیار مهم و قیمتی می‌شمرد.[1] بنابراین، اهل علم باید همواره به انجام

---

۱. یکی از اساتید حوزه نقل می‌کرد: «در اوایل طلبگی دوستی داشتم که درس‌های حوزه را با هم بحث ←

وظایف خود که مناسب با شئون و نقش‌های متعارف طلبگی است، مشغول باشند و هرگز از این وظایف فروگذار نکنند.

معظّم‌له همچنین توصیه می‌فرمود:

«ما اهل علم در هر حال باید به وظیفه خود عمل کنیم. نوکرهای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عموماً باید عمل به وظیفه کنند... و توسلات را هم داشته باشند.»

← می‌کردیم. یک روز در جلسه مباحثه، به من گفت: من از ماندن در حوزه منصرف شده‌ام؛ می‌خواهم بروم کار کنم، چون اینجا ماندن سودی ندارد! به او گفتم: کجا می‌خواهی بروی و چه کاره می‌خواهی بشوی؟! گفت: یا دبیر می‌شوم، یا کار دیگری پیدا می‌کنم! آن روز بحث ما تمام شد و چندی از این واقعه گذشت. روز جمعه‌ای همراه با او به منزل آیت‌الله بهجت رحمه‌الله رفتیم. به محض نشستن، ایشان فرمود: «**آقا! این «قال الصادق» و «قال الباقر»ها را دست‌کم نگیرید. فکر نکنید اگر رفتید مثلاً دبیر شدید، آنجا خبری هست. نه آقاجان، هرچه هست، همین جاست!**» این سخن، باعث تنبه و بیداری دوست ما شد و از تصمیم خود منصرف شد.»

باید توجه داشت در این خاطره، آیت‌الله بهجت نه در مقام نکوهش شغل معلمی است و نه تذکر ایشان ناظر به روحانیونی است که به عنوان معلم به ایفای نقش طلبگی می‌پردازند. بلکه نظر ایشان صرفاً متوجه طلابی است که توفیق سربازی امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را پیدا کرده‌اند، ولی به خاطر سختی این کار یا بهبود وضعیت معیشت، می‌خواهند طلبگی را رها کرده و شغل دیگری را اختیار نمایند.

بررسی برخی از شایعات منتسب به آیت‌الله بهجت ﷺ

مباحث مربوط به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شیفتگان و تشنگان زیادی دارد و شیعیان این امام همام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چون یعقوبی در پی یوسف همواره به دنبال بشارتی درباره ظهور موفور السرور آخرین ذخیره الهی هستند. اهمیت موضوع ظهور برای منتظران در کنار جایگاه والای آیت‌الله بهجت در بین عموم مسلمانان خصوصا شیعیان، موجب شده بود هر از گاهی نقل قول‌های ناقص و حتی کاذب به صورت شایعه با عنوان بشارت‌های ظهور در جامعه منتشر گردد.

رواج این شایعات دست کم سه علت مهم داشت که از سر ضرورت بیان می‌شود. باشد که موجب هوشیاری بیشتر مؤمنین گردد. جریاناتی خاص به غرض تخریب چهره علمای ربانی طراز اول مذهب عالماً عامداً اقدام به نشر این شایعات می‌کردند. و در جامعه اسلامی پرواضح بود که حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ از افضل و اوثق علماء برجسته محسوب می‌شد به‌خصوص به‌خاطر تقوا و ورع منحصر به فرد ایشان که مقرون با رسوخ در علم بود، به‌نحوی که بسیاری از اصحاب خبره اعلمیت و اورعیت ایشان را شهادت داده بودند. و از این جهت چهره‌ای بسیار محبوب در قلوب مؤمنین داشت که قهراً راهبری دل‌ها را به دنبال داشت. لذا تخریب چهره ایشان ضربه سنگینی به دین و رجال دین و علما وارد می‌کرد. بنابراین جای شگفتی نبود که سازمان‌های اطلاعاتی کفار که سابقه‌ای چند

صدساله در برنامه ریزی‌های دقیق برای چنین اهدافی دارند، ضربه‌زدن به اعتماد عمومی مردم به علماء را در اولویت مأموریت‌های جیره خواران و جاسوس‌های خود قرار دهند. و متأسفانه ما نیز در خواب غفلت به‌سر می‌بریم و گاه با ترویج برخی از همین شایعاتِ به‌ظاهر ساده ناخواسته در مسیری که کفار آن را پی‌ریزی کرده‌اند گام می‌نهیم. وقتی که این‌گونه در جامعه تبلیغ شود که عالم برجسته‌ای مانند حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ در مورد مسأله‌ای چون ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ـ با این درجه از اهمیت نزد مؤمنین ـ وعده‌ای قطعی داده‌اند سپس آن وعده محقق نشود، تو خود پیامدهای منفی این مطلب را دریاب، از سلب اعتماد به علماء و شک و تردید در دیگر بیانات آن‌ها گرفته تا تردید در اصل ظهور و...!

گروه‌های دیگری بودند که با کمال شگفتی از کفار نیستند و کاملاً خودی محسوب می‌شدند بلکه خود را رؤوس برخی جریانات فکری می‌دانند اما به خاطر تعصب بر عقیده و مسلک خویش، خود را در تخریب هرکسی که او را مخالف خود و فکر خود بشمارند محقّ می‌دانند، ولو او شیخ مفید باشد یا سیدبن طاوس یا مقدس اردبیلی یا سید بحرالعلوم یا هر کسی دیگری از اعاظم علماء. اینان گاه به دروغ عالماً و عامداً عبارات کذب و یا وعده‌های محقق نشده را به اعاظم علمای ربانی نسبت می‌دهند. و یا عده‌ای دیگر که در افتراء بستن عالم و عامد نیستند لکن از روی حسد یا بغض و... بدون تفحص از منبع مطالب نقل شده و تأمل در معنای عبارات، شتاب‌زده جمله‌ای را به علماء نسبت می‌دهند و آن را در همه‌جا نشر می‌دهند، و بدین ترتیب علماء ربانی شیعه را در حد پیشگویان مادی‌ای تنزل می‌دهند که پیشگویی‌هایشان گاه محقق می‌شود و گاه دروغ از آب در می‌آید!

گروه سوم توده مردم هستند که از طرفی بی‌عدالتی و ظلم زمانه و اشتیاق به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، شوق شنیدن بشارت‌های امیدبخش را در آن‌ها دوچندان کرده است و از سوی دیگر با خوش‌بینی به ناقلین مطالب بدون فحص و تحقیق و کسب وثاقت آن ناقلین و یا بدون درایت محتوای مطلب و بدون نظر به صدر و ذیل آن و بدون توجه به اصول و مبانی علماء و ردّ متشابهات به محکمات و مفسر قرار دادن محکمات، مطلب و مقصودی را به علماء نسبت می‌دهند ـ و غافل از آثار بسیار منفی چنین اقدامی ـ در

ترویج آن می‌کوشند. گاه نیز شدت شوق باعث می‌شد مخاطبین با توجه به فضای ذهنی خود، از یک جمله ساده برداشتی عجیب بدست آورند. مثلاً یکی از شاگردان معظم‌له نقل می‌کنند که فردی را می‌شناختم که شوق بسیاری برای حصول فرج داشت و دائماً در این فکر بود که ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کی واقع می‌شود، و این سؤال تمام ذهن و دل او را مشغول کرده بود. یک بار نزدیک عید نوروز بود که این فرد با آن حال شیدا و واله خود به من گفت خبر بسیار مهمی برایت دارم، امروز سخن بسیار عجیب و مهمی از حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ شنیدم که نشان می‌دهد در همین ایام عید ظهور محقق خواهد شد! من بسیار تعجب کردم و از او پرسیدم: مگر تو چه شنیده‌ای؟ او گفت بعد از نماز از حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ پرسیدم آیا فردا جلسه درس برقرار است؟ ایشان فرمودند: تا ببینیم اوضاع چطور بشود! من وقتی این عبارت را شنیدم به آن دوستم گفتم: فقط همین؟! او در پاسخ من گفت: آقا دست‌شان را حرکتی دادند و فرمودند تا ببینیم اوضاع چطور شود، یعنی منظور ایشان این بود که فردا خبری هست، یعنی در همین نوروز ظهور محقق می‌شود و دیگر درس برچیده می‌شود! در حالی‌که واقع امر این بود که در تعطیلات نوروز چون معمولاً مهمانان بسیاری برای معظم‌له می‌آمدند و با توجه به این‌که در آن زمان جلسه درس در منزل ایشان برگزار می‌شد، ایشان ناگزیر می‌شدند درس را تعطیل کنند و به پذیرایی از مهمانان بپردازند، لذا معظم‌له فرموده بودند که باید ببینیم شرائط چگونه رقم می‌خورد یعنی آیا شرائط برای برگزاری درس مساعد هست یا نه! حال چنین شخصی با آن حال شیدای خود هر مطلبی را که دریافت می‌کرد خصوصاً اگر از فردی مثل آیت‌الله بهجت ﷺ باشد، سریعاً آن را ناظر به امر فرج می‌دید و طبیعتاً این برداشت خود را با شوق و ذوق در جامعه نشر می‌داد، و مردم هم طبعاً آن را به‌عنوان سخن آیت‌الله بهجت ﷺ تلقی می‌نمودند و یک‌به‌یک و دهان‌به‌دهان آن را برای یکدیگر آن را نقل می‌کردند! از این قبیل افراد اعم از عاشق شیدا و جاهل و مغرض و معاند چه بسیار بودند.

سیره آیت‌الله بهجت در طول دوران حیاتشان به وضوح نشان می‌دهد که ایشان در عین حال که امید به نزدیکی فرج را همواره در دل مؤمنین زنده و آن را تقویت می‌نمود تا خود را برای چنین واقعه عظیمی آماده کنند و به اصلاح خویش بپردازند، پیوسته بیم دوری فرج عام و طولانی شدن زمان غیبت را نیز به آن‌ها گوش‌زد می‌نمود تا شیعیان در فکر تحصیل

فرج شخصی باشند و با رخ ندادن فرج، ایمان‌شان را از دست ندهند. ایشان در یکی از بیانات خود می‌فرمایند:

«در بین علمای نجف، بعضی‌ها که اهل علم جفر و این‌ها بودند، مبعِّد این قضیه (ظهور) بودند و به کسی گفته بودند نه تو می‌بینی، نه فرزند تو، و نه نوه‌ات. درمقابل بعضی‌ها مقرِّب بوده‌اند. شاهد این عدّه، در و دیوار است. هرچیزی یک زبانی دارد. ما زبان در و دیوار را بلد نیستیم! «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (ولکن شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید)».

در بیان دیگری ایشان می‌فرمودند:

«یکی از اساتید اخلاق در نجف بعضی از شاگردانش علم جفر و این جور چیزها داشتند، حتی خبرهایی داده بودند که مطابق با واقع درآمد. در جفر خیلی استاد بودند. ایشان به‌گمانم از بعضی از همین شاگردانش نقل می‌کردند و می‌گفته‌اند: اگر به‌واسطه این علم جفری که دارند، وقتش را به شما بگویند، همه شما پا می‌شوید و بیرون می‌روید و می‌گویید: وای وای، ما هیچ تحملش را نداریم! از این جهت [وقت ظهور را] تعیین نکرده‌اند».

همچنین به صراحت چنین می‌فرمایند:

«امر ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف معلوم نیست چند هزار سال طول خواهد کشید، با این همه، می‌گویند قریب است! خب قیامت هم قریب است، مگر قیامت بعید است؟ «مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ»، «لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً»، «كَذَبَ الْوَقَّاتُون». ما چه می‌دانیم؟ نمی‌شود وقتش را تعیین کرد. خودشان می‌دانند و خداوند متعال. بله شاید بتوان با زمانیات تعیین کرد، مانند خروج سفیانی. قطعاً قبل از خروج سفیانی نخواهد بود و هر کس چنین ادعایی کند غلط است».

همچنین معظم‌له نه‌تنها درک کردن زمان ظهور عام را در مورد خود نفرموده بودند بلکه گاه از ایشان در مجالس خاص بیاناتی صادر می‌شد که برای خواص تلویحاً اشاره داشت به این‌که ایشان زمان ظهور عام را درک نمی‌کنند. مثلاً حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ در جلسه‌ای خصوصی، در مورد انتظار فرج و وظایف مؤمنین در زمان غیبت بیاناتی فرمودند.

سپس با حال بسیار عجیب و غیرقابل وصفی آه کشیدند و با تأثر شدید جمله‌ای را فرمودند که از سوز کلام ایشان قلوب حضار منقلب و مالامال از سوز و گداز شد، طوری که تا مدتی پس از پایان جلسه بی‌اختیار گریه می‌کردند و حال عجیبی بر آن‌ها مستولی گشته بود. ایشان با آن حال خاص و با لحن ویژه و غیرقابل توصیف خود فرمودند:

«... ما این‌ها را گفتیم ... حالا هرکس آن زمان باشد و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را درک نمود ... ـ در این لحظه معظم‌له سرشان را پایین انداختند و مدتی سکوت کردند و سپس فرمودند: ـ سلام برساند، و بگوید که ما به یاد ایشان بودیم، و ما هم منتظر بودیم و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را یاد کردیم»[1].

در تکمیل آنچه پیشتر ذکر شد، حکایتی از سید حسن نصرالله حفظه‌الله در این‌باره نقل می‌شود:

«یکی از دوستان من از ایران پیش من آمد که مورد اعتماد من بود. او به من گفت که حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله فرموده‌اند ظهور در فلان سال است! من از این سخن بسیار شگفت‌زده شدم و به او گفتم تو مطمئن هستی. محال است که حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله تعیین وقت کنند! آیا تو با گوش خودت این سخن را از حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله شنیده‌ای؟ او با تأکید گفت بله خود شنیده‌ام! در اولین سفری که بعد از این قضیه به قم رفتم به

---

۱. البته هیچ جای تعجب نیست کسی که برای دیدار حضرت بقیة‌الله الأعظم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مهم‌ترین حجاب‌ها ـ که همان معاصی و ذنوب است ـ را در نوردیده، این‌گونه عاشقانه توسط دوستان به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سلام برساند، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که خود فرزندش امام باقر علیه‌السلام و نور مبارک وجود ایشان را در عوالم گوناگون غیب و ظاهر، بدون هیچ حجابی همچون خورشید تابان دیده است و مستغنی از هرگونه واسطه ایست، باز از کسی مثل جابربن عبدالله انصاری می‌خواهد که سلامش را به فرزندش برساند، و یا امام هادی علیه‌السلام هنگامی که بیمار شده بودند ـ با این‌که در زمان متوکل زیارت امام حسین علیه‌السلام بسیار خطرناک بود ـ به ابوهاشم جعفری سفارش نمودند که زیر گنبد امام حسین علیه‌السلام برای ایشان دعا کند، حال آنکه برای ابوهاشم عجیب بود که حضرت علیه‌السلام با این‌که خود امام است و حجاب و مانعی ندارد، این‌گونه از او دعا زیر گنبد مطهر امام حسین علیه‌السلام را درخواست می‌کند. از این موارد و امثال آن فهمیده می‌شود که این سلام رساندن به اولیاء الله توسط دیگران، علاوه بر آثار تربیتی و برکات ویژه‌ای که برای واسطه دارد، و فرهنگ‌سازی که برای مخاطبین ایجاد می‌کند، خود فی‌نفسه دارای موضوعیت است، و آثاری در عالم تکوین دارد، که آن آثار بر اهلش پوشیده نیست!

محضر حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ مشرف شدم و از ایشان پرسیدم که مولانا شخصی هست که نقل می‌کند از شما شنیده است که فرموده‌اید ظهور در فلان سال است. البته نام شخص را نیاوردم تا او را تخریب نکنم. آن هنگامی که من این سؤال را از ایشان پرسیدم هنوز یک سال قبل از سال ادعا شده برای ظهور بود. آن لحظه، معظم‌له به شدت ناراحت و خشمگین شدند و من نیز از این‌که چنین سؤالی کردم پشیمان شدم. ایشان بسیار رنجیده خاطر شدند و فرمودند: «استغفرالله. استغفرالله. به خدا پناه می‌بریم. به خدا پناه می‌بریم. من تعیین وقت نمی‌کنم. من چنین سخنی نگفتم. این‌ها به من دروغ نسبت می‌دهند. من هرگز چنین سخنی نگفته‌ام! هر کس برای شما از سوی من نقل کرد که من تعیین وقت نمودم و گفتم ظهور فلان سال است این‌ها همه دروغ است و او را تصدیق نکنید». و این سؤال و جواب قبل از آن سال ادعاء شده بود، نه بعد از آن سال!».

سپس سید حسن نصرالله اضافه می‌نماید که بعدها آن واسطه نقل را دیدم به او گفتم حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ آن مطلب را انکار نمود، درحالی که تو گفتی این مطلب را مستقیماً از خود ایشان شنیده ای! آن شخص در پاسخ من گفت: «من این مطلب را مستقیماً نشنیده بودم اما برای شما بدون واسطه نقل کردم تا اطمینان بیشتری ایجاد کند!».

این‌گونه بود که چنین شایعاتی درباره تعیین زمان ظهور با دروغ‌پردازی بعضی و نقل بدون تحقیق عده‌ای دیگر متأسفانه به شکل گسترده‌ای انتشار می‌یافت!

در میان این شایعات، شایعه دیگری نیز به معظم‌له نسبت داده و بسیار ترویج شد. در این شایعه، این عبارت را به ایشان نسبت دادند: «تا حالا ما به جوانان بشارت می‌دادیم که ظهور را درک می‌کنند، حالا به پیرها هم بشارت می‌دهیم که ظهور را درک می‌کنند!».

این شایعه نیز بسیار متداول شد و در سطح جامعه بسیار گسترش یافت. این درحالی بود که خود ایشان در دفعات متعدد انتساب چنین مطلبی را نفی نموده بودند. در یکی از این موارد، وقتی که از ایشان سؤال می‌شود که آیا چنین مطلبی را فرموده‌اند، ایشان با صراحت فرمودند: «نه»، سپس با کمی تأمل و درنگ فرمودند: «لکن باید این‌گونه باشد که

مؤمن انتظار فرج را داشته باشد چه جوان باشد چه پیر». بار دیگر که صحت انتساب این مطلب به معظم‌له پرسش شد ایشان به گونه‌ای واضح‌تر مطلب را بیان نمودند.

معظم‌له فرمودند: فردی ـ که البته من او را نمی‌شناسم ـ بعد از نماز کنار محراب آمد و گفت که به دیدار حضرت بقیة‌الله الأعظم مشرف شده‌ام و از حضرت پرسیدم که آیا من فرج را درک می‌کنم، حضرت به من فرمودند کسی که از شما پیرتر است درک می‌کند!

چنان‌که ملاحظه می‌شود حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ در این بیان تأکید داشتند که ناقل این مطلب را نمی‌شناختند. ضمن اینکه باید توجه داشت آیت‌الله بهجت ﷺ این مطلب را در دیدار یکی از علما با ایشان و در مجلسی خصوصی در میان مطالبی پیرامون مباحث مهدویت فرموده بودند. به طوریکه افراد حاضر به خوبی واقف به محذوریت توقیت[1] و مغایرت آن با سیره علما و همچنین عالم به بیان و مقصد و منش آیت‌الله بهجت ﷺ و فضا و مقام حاکم بر بیان، و متوجه تأکید معظم‌له بر عدم شناخت ناقل این سخن بوده‌اند. لذا بعدها که این نقل در جامعه منتشر شد و افراد عدیده‌ای به ایشان مراجعه می‌کردند و صحت این سخن را جویا می‌شدند ایشان با ناراحتی می‌فرمودند: «عجب! دیگر نگفتیم بروند از قول ما به دیگران بگویند!».

لذا چنان‌که ملاحظه می‌شود مطلب نقل شده بسیار متفاوت با اصل خود حقیقت است و بر اثر دگرگونی‌های ناقلین متعدد، کاملًا با سخن اصلی که حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ نقل فرموده بودند مغایرت پیدا کرده است.

مانند شایعات قبلی، شایعات دیگری نیز چه در زمان حیات چه بعد از وفات معظم‌له رواج داده شده است. مثلًا بعد از وفات ایشان و هم‌زمان با حوادث یمن شایعه نمودند که حضرت آیت‌الله العظمی بهجت ﷺ فرموده است: «هرگاه اذان شیعه از تلویزیون یمن پخش شود، مترقب ظهور باشید!» لکن کذب بودن و عدم صدور این مطلب از معظم‌له اساسا آن‌قدر واضح و مبرهن است که نیاز به اطاله بحث ندارد. و همچنین شایعه کرده بودند: «روزی ایشان در نماز جماعت غش کردند و از حال رفتند، و وقتی که به حال آمدند از ایشان پرسیدند که چه چیز برای شما پیش آمد؟ و ایشان فرمودند: در نماز که بودم دیدم

---

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر در این باره، مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب اول، صفحه ۵۵۱.

که قاتل امام زمان علیه‌السلام به دنیا آمد!» ساختن چنین خرافات و خزعبلاتی تنها به این منظور است که ایمان مردم را تضعیف و اعتقادات صحیحه آن‌ها را خدشه دار کنند و به جایگاه بی‌نظیر اعاظم علماء شیعه در قلب‌ها ضربه بزنند، بخصوص معظم‌له که به فضل الهی از منزلت ویژه و بی‌بدیلی در قلوب مؤمنین برخوردار است.

آری، در مطالب پیشین کذب بودن شایعاتی که بسیار رایج و مشهور شده بود بیان شد. این شایعات چنان توسط غیر مطلعین منتشر شده بود که اگر کسی افتراء بودن آن را مطرح می‌کرد، خود متهم می‌شد! در توضیحات پیشین با مراجعه به اصل کلام و شواهد و قرائن متعدد، کذب بودن این شایعات معلوم شد. لکن اگر کسی به مبانی و اصول مستحکم ارائه شده در دین ـ که همان اصول حاکم بر منهج علماء ربانی است ـ آشنا باشد، و یا حتی اگر لااقل آشنا به لهجه و لحن روایات معصومین علیهم‌السلام باشد، به محض شنیدن چنین مطالبی خواهد فهمید که چنین مطلبی و به آن شکل نمی‌تواند از عالمی صادر شده باشد که در این مدرسه تربیت یافته است، چه رسد به عالمی که خود یکی از بهترین مربیان این مدرسه است.



گلستان دوم

دسته گلهای نرگسی

مجموعه بیانات و اشارات

حضرت آیت الله العظمی بهجت دام ظله

درباره حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

گلشن اول: امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و اشاراتی برهانی

ایمان؛ حقیقت اسلام

«ایمان» همان «اسلام» است و یک مطلب است؛ اگر نگوییم «اسلام» هم همان «توحید» است. به جهت این‌که تمام انبیاء، مثل یک نبیّ واحد هستند؛ تمام اوصیاء هم مثل یک وصیّ واحد هستند. تمام این‌ها از توحید است، و لذا در اوّل امر، حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «قُولُوا لاإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تُفْلِحُوا»[1] (بگویید خدایی جزالله نیست، تا رستگار شوید)؛ خلاص شد، هیچ چیز دیگری نفرمود. در اوّل امر، یقیناً همین کلمه را فرمود. بعد از مدتی، اظهار کرد که اگر کسی دعوت من را اجابت کند، وزیر من خواهد شد؛ احدی جواب نداد. سه دفعه حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله این مطلب را فرمود، [هر بار] حضرت امیر علیه‌السلام ایستاد و گفت: من حاضرم دعوت شما را اجابت کنم. عمویش ابولهب گفت: «بله دیگر مثل تو و دعوت تو، یک چنین طفلی باید حرف تو را قبول کند. آیا برای این مطلب ما را دعوت کردی؟!».[2] این قدر عمو و برادرزاده تفاوت دارند؛ جهنمی محض و بهشتی محض!

---

۱. بحارالأنوار، ج۱۸، ص۲۰۲.

۲. نک: أمالی طوسی، صص۵۸۲ - ۵۸۳؛ مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام، ج۲، صص۲۴ - ۲۵؛ سعد السعود، صص۱۰۵ - ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج۲، صص۳۱۹ ـ۳۲۱.

این خودش أقوی دلیل است که هرکسی حدیث ثقلین را قبول دارد، باید این مطلب را تماماً قبول داشته باشد که او (امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) از همان زمانی که پدرش امام حسن عسکری علیه‌السلام وفات کرد، موجودِ حیّ است.[1]

لازمه اعتقاد به توحید

اگر حسابش را بکنیم، هر موحّدی باید به خاتمیّت امام دوازدهم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اقرار داشته باشد، و الّا باید اشکال همین‌طور بالا و بالا برود، [تا این‌که] به توحیدش هم باید اشکال کرد. ولذا از اوّل بسم‌الله، دعوت [پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله] به همان توحید بود. بعدها کم‌کم معلوم می‌شود که موحّد این است [که باید نبوّت و وصایت را هم قبول داشته باشد]؛ یعنی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله امرشده است این توحید را به مردم برساند. پس اگر راستگوست، در این‌که خودش رسول است هم راستگوست. اگر دروغگوست، پس در توحیدش اشکال دارید؛ به جهت این‌که ایشان توحید را بین مردم آورد.

مقصود این‌که می‌دانیم اعتقاد به توحیدِ کافی است برای اعتقاد به وصایت آن کسی که الآن تشریف دارد؛ «عَيْنُ اللَّهِ النَّاظِرَةُ وَ أُذُنُهُ الْوَاعِيَةُ».[2] این حرف‌هایی را که ما با هم می‌زنیم، او جلوتر می‌شنود.

چون که صد آمد، نود هم پیش ماست

کسی که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را قبول دارد، تمام عقاید حقّه را قبول دارد؛ چون که صد آمد، نود هم پیش ماست.

---

۱. نه این‌که بعداً متولد و موجود بشود، همچنان که برخی از عامه قائل هستند.

۲. ائمه اطهار علیهم‌السلام چشم بینای خدا و گوش شنوای او هستند و در این زمان، امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف صاحب چنین مقامی است. این معنا در روایات متعدد و با تعابیر گوناگون بیان شده است. برای نمونه، نک: الامامة و التبصرة من الحیرة، ص۱۳۲؛ التوحید (شیخ صدوق)، ص۱۶۷؛ المزار الکبیر، ص۲۱۷؛ بصائر الدرجات، ج۱، ص۶۱؛ جمال الاسبوع، ص۳۷.

در حقیقت مرجع عدم ایمان [به ولایت ائمه علیهم‌السلام] به کفراست[1]؛ به جهت این‌که اگر کسی خدا را قائل باشد و نبوت خاتم‌الأنبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله را قائل باشد، باید مطیع آن‌ها (خداوند و پیامبرش) باشد. و اگربه طور حقیقت فهمید که ایشان وصی تعیین کرده است، و وصی‌اش هم وصی تعیین کرده است تا به آخر، چون مسلمان است نمی‌تواند مخالفت بکند.[2]

عرض کردیم اگر حقیقت مطلب را بخواهیم، همان شهادت اولی (شهادت به توحید) برای وصایت خاتم‌الأوصیاء عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کافی است. چرا؟ به جهت این‌که این‌ها همه سلسله‌ای مترتّب برهم است. اگربه خدا قائلید، پس اطمینان و یقین پیدا کردید به این‌که کسی را فرستاده است و امر و نهی‌ای دارد و... نمی‌توانید [پیامبر او را انکار کنید]، و الّا خدا را قائل نیستید؛ و یا علم خدا، یا حکمت خدا، یا یک چیزی از اوصاف حقیقیهٔ خدا را منکر هستید.

---

۱. دو اصطلاح برای واژه کفر وجود دارد: گاهی در مقابل اسلام به کار می‌رود و گاهی در مقابل ایمان. کفر در مقابل اسلام، کفر فقهی است و به معنای نفی آثار و احکام شرعی مترتّب برمسلمان بودن است، که از آثار مترتّب بر اسلام، می‌توان جواز نکاح، جواز دفن در مقبره مسلمین، ارث بردن و... برشمرد. اما کفر در مقابل ایمان، همان کفر کلامی است و به این معنی، موجب رفع آثار فقهی فوق نمی‌شود؛ چرا که شارع مقدس به جهت تسهیل برای مؤمنان، این آثار را برای همه مسلمانان قرار داده است. از جمله آثار ایمان و کفر به معنای اخیر، تعیین سعادت و شقاوت اخروی خواهد بود. مقصود حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله از جمله فوق این است که تشکیک و یا ایمان نیاوردن به ولایت هریک از ائمه معصومین علیهم‌السلام، در واقع بازگشت آن به ضعف یا عدم اعتقاد به توحید و کفر کلامی است.

۲. شیخ ناصرالدین البانی (متوفی ۱۴۲۰هـ‌ق) -از بزرگان علمای سلفی در علم حدیث و برنده جایزه جهانی ملک فیصل- معتقد است باور به خروج [حضرت] مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ضروری و واجب است (موسوعة الالبانی فی العقیدة، ج۹، ص۷۶). او روایات مربوط به این مسأله را متواتر می‌داند و تصریح می‌کند منکر ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یا کافر است، یا فاسق. او می‌نویسد:

«برای هر فرد آگاه به علم حدیث، آشکار شد که روایات نزول عیسی و خروج حضرت مهدی، روایاتی صحیح است که انکار آن جایز نیست و چنین انکاری فرد انکار کننده را در ورطه دو مفسده قرار می‌دهد، که با هیچ عسلی شیرین نمی‌شود. ورطه اوّل کفر است، زیرا چنین کسی آنچه را که از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به تواتر ثابت شده، آگاهانه انکار کرده است. ورطه دوم فسق است، زیرا چنین کسی با وجود عالم بودن و داشتن توانایی بحث و تحقیق در این زمینه، از این امر واجب دست کشیده است.» (موسوعة الالبانی فی العقیدة، ج۹، ص۲۳۳). برای توضیح بیشتر رجوع شود به گلستان چهارم، پرسش اول، صفحه ۴۷۸.

آیا دیگر در این اختلاف داریم که حضرت رسول ﷺ می‌فرموده است: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تُفْلِحُوا» (بگویید لااله‌الاالله تا رستگار گردید). همین «لاإله‌إلّاالله» همه این‌ها را تولید می‌کند. اگر راستی کسی از اصنام و انداد[1] و حُمات (حمایتگران) این‌ها جدا شد و موحّد شد، مسلِم می‌شود. اگر کسی به راستی مسلِم شد، به خاطر این‌که موحّد است، مؤمن می‌شود؛ و اگر کسی به راستی مؤمن و شیعه شود، با توجه به این‌که نسبت به وصایت وصی و وصی الوصی و همین‌طور تا آخر، نص قطعی هست، [وصایت همه اوصیاء را می‌پذیرد]. و قهراً می‌شود بگوییم اصلاً توحید همه این‌ها را تولید می‌کند [و در بردارد]؛ همه این‌ها پشت سر توحید می‌آید. پس اگر حقیقت را بخواهیم همان شهادت اوّلی (أشهد أن لاإله‌إلّاالله) برای شهادت به وصایت خاتم‌الأوصیاء (حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) کافی است، چون همه این‌ها سلسله‌وار بر یکدیگر مترتّب هستند. بله، بعضی از مردم نسبت به بعضی دیگر اکفر (کافرتر) هستند. اگر کسی بخواهد یکی از اوصیاء را با وجود اعتقاد و یقین به ثبوت وصایت او رد بکند، در واقع هم آن وصی را رد کرده و هم آن کسی را که آن وصی را تعیین کرده، رد کرده است، تا به آخر برسد [که نفی توحید است].

حدیث ثقلین دلیل قطعی بر وجود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

حقیقت اسلام در ایمان[2] است. [با توجه به آیه] «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»[3] (امروز دینتان را برایتان کامل کردم) و «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»[4] و امثال این‌ها گفتیم: در حقیقت عاقل می‌فهمد که نبی، وصی می‌خواهد و وصایت تکویناً بقای نبوت است.[5]

---

۱. اصنام: بت‌ها؛ انداد: همتایان خدا که مشرکان به آنان اعتقاد داشته‌اند.

۲. مقصود از ایمان در اینجا، ایمان به امامت دوازده امام علیهم‌السلام است.

۳. مائده، ۳.

۴. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (ولیّ شما، تنها خداوند است و پیامبر او و آنان که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حالی که در رکوع هستند، زکات می‌دهند)؛ مائده، ۵۵.

۵. با توجه به آیات متعدد قرآن مثل «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» (این کتاب را تنها برای این بر تو نازل کردیم که آنچه در آن اختلاف کرده‌اند را برای مردم تبیین نمایی) (سوره نحل، آیه ۶۴) رسول مأمور تبیین قرآن و رفع اختلاف مردم است، لذا ایشان برای رفع اختلاف پس از خود تا قیامت ←

مثل این‌که جایی دیده نشده که کسی این مطلب را بگوید، لکن حقیقت مطلب این‌طور است که: دلیل بر وجود حضرت بقیة‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، از آن زمانی که متیقّن بود [که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از دیدگان غایب شده و به حسب ظاهربین مردم] نبوده است، تا این زمانی که الآن در آن هستیم، این است که در روایتِ: «إِنِي تارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنَ، كِتابَ اللهِ وَعِتْرَتِي»[1] (من دو چیز گران‌بها در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم)، آمده است: «سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَهُما وَأَنْ لايُفَرِّقَ بَيْنَهُما، فَاسْتَجابَ لِي»[2] (از پروردگارم خواستم که بین آن‌ها جمع کند و میانشان جدایی نیندازد. دعایم مستجاب شد).

«حدیث ثقلین» از ادلهٔ اثبات غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ زیرا در آن حدیث می‌فرماید: «إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا» (قرآن و عترت هرگز از هم جدا نمی‌شوند). یعنی چه حاضر باشند یا غایب. اگر کسی این حدیث را تحقیق و معنای آن را تحصیل کند، مسأله غیبت خیلی برای او واضح خواهد بود؛ زیرا در غیر این صورت، لَزِمَ الإنفكاكُ بينَ القرآنِ و العترة (جدایی بین قرآن و عترت لازم می‌آید).

این روایت با ضمیمه «سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَهُما وَأَنْ لايُفَرِّقَ بَيْنَهُما، فَاسْتَجابَ لِي»، دلیل است بر این‌که هر جا که قرآن هَست، و در هر زمانی که قرآن مأمور به و مرجع است ـ حالا یا صورتاً یا واقعاً، یا تبعیضاً یا تتمیماً[3] ـ آنجا شارح قرآن و وصی پیغمبر هم باید باشد؛

← دعا کرده و این دعا مستجاب شده است و خداوند حجت حی حاضر را مبین قرآن تا روز قیامت قرار داده است.

۱. حدیث ثقلین از احادیث متواتر در نزد شیعه و سنی است و با الفاظی نزدیک به هم، در کتب فریقین نقل شده است. و علامه مجلسی رحمه‌الله بسیاری از این روایات را از منابع شیعه و سنّی در باب هفتم از کتاب الإمامة در بحارالأنوار، (ج۲۳، ص۱۰۴) گردآوری کرده است. برای مطالعه بیشتر در منابع اهل‌سنّت، نک: صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۷۳؛ مسند احمد، ج۳، ص۱۷؛ سنن ترمذی، ج۵، صص۴۷۸ - ۴۷۹؛ مجمع‌الزوائد، ج۹، ص۱۶۳؛ المعجم الصغیر (طبرانی)، ج۱، ص۱۳۱.

۲. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «أُوصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِي، إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ لايُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَعْطَانِي ذَلِكَ؛ شما را به کتاب خدا و اهل‌بیتم سفارش می‌کنم؛ همانا از خداوند خواستم که بین آن دو جدایی نیندازد، تا آن‌ها را در حوض کوثر بر من وارد کند، و خداوند خواسته‌ام را اجابت نمود»؛ کافی، ج۱، ص۲۸۷.

۳. صورتاً یعنی فقط مراجعه صوری به قرآن می‌کنند و چون رجوع به مفسّر حقیقی قرآن ندارند، به حقیقت ←

یعنی بقائاً خود صاحب قرآن باید باشد که «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ»[1] (همانا قرآن را تنها کسی که به او خطاب شده، می‌فهمد)؛ هرزمانی که اسلام و قرآن هست، خدا در همان زمان، قائلِ به اسلام و ولیّ اسلام و شارح قرآن و عامل به اسلام را معیّن کرده و باید وجود داشته باشد. [براساس] «لَايُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا» نمی‌شود قرآن باشد، ولی شارح قرآن نباشد! [اگر قرآن بدون عترت باشد] در گیرودار می‌مانیم که این [حدیث] معنایش چیست و این مطلب چیست!

اگر شارح قرآن، آن‌ها (غیر اهل‌بیت) بودند، [چرا در آیه شریفه] «وَ فاكِهَةً وَ أَبّاً»[2] نمی‌دانستند[3] معنای «اَبّ» چیست؟! آیا این‌ها شارح قرآن بودند؟! مقصود این‌که [فرق است بین] عالِم و غیرعالِم! همین، دلیلِ قطعی است برمطلب (که هروقت قرآن هست، شارح قرآن و وصی هم باید باشد).[4]

[خلیفه دوم] گفت: رجم بکنید. حضرت [امیرالمؤمنین علیه‌السلام] فرمود: کسی حق ندارد

← مراد خدای متعال نمی‌رسند؛ اما حقیقتاً یعنی مانند مراجعه شیعه که با مراجعه به اهل‌بیت علیهم‌السلام که ثقل غیرمفارق قرآن است، مراجعه حقیقی به قرآن دارند. تبعیضاً یا تتمیماً، یعنی این‌که ما چه بعض قرآن را مرجع و مأمور بدانیم و چه کل قرآن را، در هردو صورت، تا روز قیامت به شارح که همان اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند، نیاز داریم، که مصداق آن در زمان حاضر، حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

۱. کافی، ج۸، ص۳۱۲؛ وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۸۵.

۲. عبس، ۳۱.

۳. «رَوَوْا أَنَّ أَبَابَكْرٍ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى «وَ فاكِهَةً وَأَبّاً» فَلَمْ يَعْرِفْ مَعْنَى الْأَبِّ فِي الْقُرْآنِ وَقَالَ: أَيُّ سَمَاءٍ تُظِلُّنِي وَ أَيُّ أَرْضٍ تُقِلُّنِي أَمْ كَيْفَ أَصْنَعُ إِنْ قُلْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا لَا أَعْلَمُ؟! أَمَّا الْفَاكِهَةُ فَنَعْرِفُهَا وَأَمَّا الْأَبُّ فَاللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ؛ نقل کرده‌اند که از ابوبکر درباره معنای آیه «وَ فاكِهَةً وَأَبّاً» سؤال شد. وی معنای «أب» (چراگاه) در قرآن را نمی‌دانست و گفت: کدام آسمان است که برمن سایه افکند و کدامین زمین است که مرا جای دهد، یا چه کنم اگردرباره کتاب خدا سخنی بگویم که بدان علم ندارم؟! اما معنای «فاکهه» (میوه)؛ آن را می‌دانیم، و اما معنای «أبّ»، خداوند بدان آگاه‌تر است»؛ الارشاد، ج۱، ص۲۰۰. جهل به معنای «ابّ» درباره خلیفه دوم نیز روایت شده است؛ نک: بحارالأنوار، ج۳۰، صص۶۹۱-۶۹۳. و این موضوع در منابع اهل‌سنّت نیز آمده است. برای آگاهی بیشتر، نک: المستدرک علی الصحیحین، تفسیر سوره عبس، ج۲، ص۵۱۴؛ تاریخ بغداد، ج۱۱، ص۴۶۵.

۴. برای مطالعه بیشتر در این باره مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب پنجم، صفحه ۵۹۶.

حامل (زن باردار) را تا وضع حمل نکرده، رجم کند.[۱] بالأخره [عُمَر] هفتاد بار این را می‌گوید که: «لَوْلا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ» (اگر علی علیه‌السلام نبود، به یقین عمر هلاک می‌شد!»[۲]

مقصود این‌که روایت ترک ثقلین با آن ضمیمه‌ای که در روایات هست، دلیل قطعی است بر این‌که امام زمان «مُوجُودٌ حَيٌّ إلى زَمانِ ظُهُورِهِ» (امام زمان هم اکنون موجود و زنده است تا زمان ظهورش)، نه این‌که بعداً موجود و متولد می‌شود.[۳]

[برخی از مخالفان اشکال می‌کنند:] از کجا معلوم شد که [حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] متولد شده است؛ یک زنی خبر داده است دیگر! حکیمه علیهاالسلام یک زنی بوده که آمده گفته است: مجلس و اتاق نورانی شد و... . راوی یک زن است.[۴] [در جواب می‌گوییم: اوّلاً آیا] این‌همه مدّت که [امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در میان مردم] بوده است، هیچ‌کس از اصحاب او را ندید و نفهمید؟! [ثانیاً] خود حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام و همه ائمه علیهم‌السلام [ولادت

---

۱. زن بارداری را به اتهام زنا نزد خلیفه دوم بردند. او فرمان داد که زن را سنگسار کنند، ولی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: تو نسبت به آنچه در شکم دارد، چه سلطه‌ای داری که بخواهی او را بکشی؟! نک: مناقب خوارزمی، ص۸۱؛ ینابیع‌الموده، ج۱، ص۲۲۶.

۲. این سخن بارها از زبان خلیفه دوم شنیده شده بود و در منابع شیعه و سنّی ذکر گردیده است، تا آنجا که برخی از محققان، تعداد آن را هفتاد بار شمرده‌اند. نک: تحفة الأبرار، ص۲۱۹؛ کامل بهائی، ص۱۰۸؛ احقاق الحق، ج۳، ص۱۰۲. برای مطالعه بیشتر در منابع اهل‌سنّت، نک: الاستیعاب، ج۳، ص۱۱۰۳؛ فرائد السمطین، ج۱، صص۳۳۷ و ۳۵۷؛ الفصول المهمة، ج۱، ص۲۰۱؛ ینابیع المودة، ج۱، صص۲۱۶ و ۲۲۷. شهید قاضی نورالله شوشتری، تحقیق جامعی در این زمینه انجام داده است؛ نک: احقاق الحق، ج۸، ص۱۸۲.

۳. استدلال مذکور به این صورت است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داد که کتاب خدا و عترت خویش را در میان امت باقی نهاد و نیز خبر داد که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند. و ما مشاهده می‌کنیم که قرآن اکنون در میان ما وجود دارد و با استناد به مفاد روایت مذکور، می‌دانیم که عترت علیهم‌السلام از قرآن جدا نیست. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که اکنون در کنار قرآن، عترت نیز باید حاضر باشد و حضور عترت به وجود فردی از عترت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله محقق می‌شود که موجود و زنده باشد. از این نکته، به وجود امامی از خاندان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پی می‌بریم که همان وجود مبارک امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و اگر فرض کنیم برهه‌ای از زمان هست که قرآن باشد، ولی امام حیّ از عترت نباشد، جدایی قرآن و عترت علیهم‌السلام لازم می‌آید و این خلاف روایت صریح پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است که نه تنها شیعه، بلکه عامه نیز آن را به تواتر نقل کرده‌اند.

۴. نک: کمال‌الدین، ج۲، صص۴۲۶ - ۴۲۸؛ بحارالأنوار، ج۵۱، صص۱۱ - ۱۳.

ایشان را] خبر دادند[1] و [ثالثاً] شیعه الی‌ماشاءالله از وجود مقدسش کرامات دیده‌اند و می‌بینند. ما چه می‌دانیم همین امروز در کجاها چه اغاثه‌هایی برای مستغیث‌ها و چه اجاره‌هایی[2] برای مستجیرها می‌نماید و چه کارهایی هرروز دارد می‌شود!

«الْمُحْتَجَبِ عَنْ أَعْيُنِ الظَّالِمِينَ»[3] (پنهان از چشم ظالمین) است. کسانی که نه ظالم‌اند، و نه رفیق ظالم هستند، و نه با ظالمین معاشرند، و نه در خانه و نه در محله ظالمین هستند، وجود شریف حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از دیده آن‌ها اصلاً محجوب نیست!

[رابعاً] دیدن با چشم موضوعیت ندارد، و طریق است [برای حصول یقین].[4] اگر آدم از پشت پرده صدایی شنید و فهمید و یقین کرد [که در پشت پرده کسی هست، همین حجت است]. [یا اگر کسی] خبرهایی داد و خبرها مطابق با واقع شد، از سابقِ ما خبر داد، و همچنین از لاحقِ ما خبر داد، یقین پیدا می‌کنیم؛ ولو چشمانمان او را نبیند. [خامساً] همین دیدن را هم خیلی از بزرگان علما ادعا کرده‌اند، که اگر ما بگوییم آن‌ها دروغگو بودند، دیگر معلوم است که ما در چه حالی هستیم![5]

---

۱. احادیث بسیار زیادی درباره وجود مبارک امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و غیبت آن حضرت از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و همچنین از ائمه معصومین علیهم‌السلام روایت شده و در کتب عامه به‌وفور ذکر گردیده است؛ چه رسد به کتب شیعه (نک: کفایة‌الأثر). علاوه بر این‌که راوی ولادت مبارک حضرت بقیة‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تنها حضرت حکیمه علیهاالسلام نیست، بسیاری از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام نیز حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در محضر امام عسکری علیه‌السلام زیارت نموده و به این مطلب شهادت داده‌اند. و حتی برخی از عامه و مخالفان در همان زمان ایشان را دیده و آن را نقل کرده‌اند، و روایات بسیاری در این‌باره وارد شده است که جای هرگونه تردید را حتی از عامه رفع می‌کند. برای نمونه، نک: کمال‌الدین، باب ۲۳ و بحارالأنوار، ج۵۱.

۲. اجاره: پناه دادن.

۳. در زیارتنامه امام حسن عسکری علیه‌السلام، امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با این عبارت وصف شده است؛ بحارالأنوار، ج۹۹، ص۶۷.

۴. یعنی دیدن تنها یکی از راه‌های یقین کردن به وجود یک شخص است، نه این‌که یقین کردن به وجود یک شخص، فقط منحصر در دیدن او باشد، بلکه از راه‌های دیگری مثل شنیدن صدا از پشت پرده نیز می‌توان یقین به وجود فرد پیدا کرد.

۵. برای مطالعه بیشتر در این‌باره مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب ششم، صفحه ۶۰۲.

شیعه منقطع نیست

یکی از مزایای شیعه، این است که همین الآن بین خود و خالق، واسطه قائل است و خود را غریب و منقطع نمی‌بیند.

امامت بقای نبوت

این از مِنَن خداست که ما با عبارات معصومین علیهم‌السلام مثل عبارات خود حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله معامله می‌کنیم؛ می‌گوییم: آن کسی که الآن هم تشریف دارد (امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)، به منزله این است که عمر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله تا به حال طولانی است. و [وجود ائمه اطهار علیهم‌السلام یکی پس از دیگری] مثل همان (حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله) است. آیا این هم از کرامت های شیعه حساب نمی‌شود؟ آیا از مفاخر شیعه نیست که می‌گوییم حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده است؟ [ولی سایر فرقه ها می‌گویند] گذشت دیگر؛ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده است یعنی چه؟ خودش بود و همان [روایات منقول از او]. تعدادش هم این قدر است، بشمار!

آقای بروجردی را خدا رحمت کند، می‌فرمود: روایات تکلیف[1] در عامه (اهل سنّت)، بین سیصد و چهارصد روایت است. آقای بروجردی مجازِف (گزافه‌گو) نبود و در تتبّعش ناقص نبود. ما ایشان را می‌شناسیم. اگر بیش از دیگران متتبّع نبود، به طور یقین کمتر نبود. ایشان می‌گفت: بین سیصد و چهارصد روایت است. و لذا ابن‌رشد هم به همین اقرار می‌کند و همین مطلب را بر حجّیّت قیاس![2] دلیل قرار می‌دهد و [به این مضمون] می‌گوید:

---

۱. یعنی روایات ناظر به احکام شرعی.

۲. فقهای عامه در کشف احکام شرعی، علاوه بر کتاب و سنّت، به قیاس متمسّک می‌شوند. قیاس یعنی حکم شرعی را که در احادیث آمده است، به موضوعات دیگری که شبیه آن حدیث هستند، ولی نصّی درباره آن‌ها نداریم، سرایت دهیم. از آنجا که قیاس یک روش ظنّی در کشف احکام شرعی است، حجّیّتش نیاز به دلیل دارد؛ چرا که با صرف ظنّ نمی‌توان واقع را کشف کرد: «إِنَّ الظَّنَّ لاَ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيئاً». اما نه تنها دلیلی بر حجّیّت قیاس وجود ندارد، بلکه ائمه اطهار علیهم‌السلام از عمل به قیاس منع کرده و آن را بدعت در دین شمرده‌اند. البته عامه به دلیل فقر منابع حدیثی که بر اثر منع کتابت حدیث از سوی خلیفه اول و دوم حاصل شد و همچنین محروم ماندن از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام، مجبور به توسل به راه‌های ظنّی همچون قیاس و استحسان شده‌اند.

اگر بگوییم این روایات و بیانات حضرت رسول ﷺ که محدود در وقایع محدوده است، برای شریعت مستمره تا روز قیامت کافی است، معنایش این است که متناهی با لامتناهی مطابق درمی‌آید و تطبیق متناهی با غیرمتناهی است. لازمه این حرف، تطبیق غیرمحدود با محدود است که محال است. محال است چهارتا جای چهارهزارتا باشد. فعلی هذا، باید بگوییم که قیاس براین محدود، ثابت است تا روز قیامت![1]

آیا چنین است؟! قیاس براین محدود ثابت است تا روز قیامت؟! چه کسی ضامن این مطلب است؟! قیاس مبطل دین و ماحق (ازبین برنده) دین است. حالا [فرض] بفرمایید، گفتیم قیاس [حجت است]، حضرت صادق علیه‌السلام الی ماشاءالله برای ابوحنیفه نقض فرمود که اگر قیاس حجت است، چرا این‌طور است؟ [مثلاً فرمود:] مگر صلات أهم از صوم نیست؟ گفت: بله. فرمود: پس چرا حائض تقضی الصّوم و لاتقضی الصّلاة؟[2] گفت: و الله لااَدری! (به خدا نمی‌دانم!). حضرت علیه‌السلام فرمود: مگر بول اشدّ نجاستاً از منی نیست؟ گفت: بله. فرمود: پس چرا بول غَسل (شستن) دارد و منی غُسل دارد؟ حضرت علیه‌السلام الی ماشاءالله حجّیّت قیاس[3] را نقض فرمود. ... و لذا حکایت شده از غزالی -در کدام کتابش هست، نمی‌دانم- که تصریح دارد: «أمّا أبوحنیفة فقد قَلَّبَ الشّریعةَ ظَهراً لِبَطن»[4] (ابوحنیفه، شریعت را به‌کلی زیرورو و وارونه کرد).

---

۱. نک: بدایة‌المجتهد، ج۱، ص۹.

۲. یعنی چرا برزن حائض واجب است که روزه ایام حیض را قضا نماید، ولی واجب نیست که نماز این ایام را قضا کند؟

۳. حضرت امام صادق علیه‌السلام در این روایت، مثال‌های نقضی را برای حجّیّت قیاس می‌فرماید و نشان می‌دهد که این روش، مطابق با واقع نیست. برای مثال، اهمیت نماز از روزه بیشتر است و اگر بخواهیم قیاس کنیم، باید هرجا قضای روزه واجب باشد؛ قضای نماز هم واجب شود، در حالی که می‌دانیم زن حائض، روزه‌اش را باید قضا کند، اما نیاز نیست که نمازش را قضا نماید. مثال دیگر این است که نجاست بول شدیدتر از منی است، پس اگر بخواهیم قیاس کنیم، باید بگوییم وقتی خروج منی موجب غسل می‌شود، پس خروج بول هم به طریق اولی باید موجب غسل باشد؛ در حالی که می‌دانیم فقط موجب وضو است. نک: مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، صص۲۵۲-۲۵۴؛ بحارالأنوار، ج۱۰، صص۲۲۰-۲۲۱.

۴. نک: المنخول، ج۱، ص۶۱۳.

فعلی‌هذا ذکر شد که [وصایت ائمه اطهار علیهم‌السلام و امام عصر علیه‌السلام] بقای حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: این دو (قرآن و عترت) با هم حجت‌اند، ثقلین با هم هستند و «لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوْضَ»[1] (هرگز از هم جدا نشوند تا این‌که در حوض [کوثر] برمن وارد شوند). هرجا قرآن هست، عترت هم با آن هست. این هم یکی از غیب‌گویی‌های روایات حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد شیعه است که «لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوْضَ». یعنی چه؟ غیر از این‌که با هم هستند [معنایی ندارد]. نمی‌شود یک زمانی بیاید که قرآن باشد و عترت نباشد؛ آن هم عترتی که: «لَاتُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْکُمْ»[2] (به ایشان نیاموزید که آن‌ها از شما داناترند) و [عترتی که] «مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُما أَبَداً»[3] (تا زمانی‌که به آن دو چنگ زنید، هیچ‌گاه بعد از چنگ زدن به آنان گمراه نشوید). این‌طور عترتی [با چنین عظمتی]!

فعلی‌هذا این هم از معجزات واضحات تشیّع است که می‌گویند حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده است؛ به کوری چشم هرکسی که نفهمد:

«وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ»[4] (و آن‌که خداوند برای او نور قرار نداده است، نوری نخواهد داشت).

امام صادق علیه‌السلام فرمود: این عصایم، عصای حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله است. ابوحنیفه گفت: عصای حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را بده ببوسم. [امام صادق علیه‌السلام با اشاره به دست خود] فرمود: «هذا مِن بَشَرَةِ رسولِ اللّه» (این از پوست رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است) این را کار نداری، آن را کار داری؟![5]

مقصود این‌که این هم یکی از مِنَن خداست که اگر کسی مُنصف باشد، همین شواهدی که در تشیّع هست، [برای هدایتش] کافی است؛ براهین دیگری برای این مطلب

---

۱. نک: کافی، ج۲، ص۴۱۵؛ کمال‌الدین، ج۱، ص۲۳۴؛ مسند احمد، ج۳، ص۱۴؛ مجمع‌الزوائد، ج۹، ص۱۶۳؛ المعجم الصغیر(طبرانی)، ج۱، ص۱۳۱.
۲. کافی، ج۱، ص۲۸۷.
۳. نک: کافی، ج۲، ص۴۱۵؛ ارشاد، ج۱، ص۲۳۳؛ ینابیع الموده، ج۱، ص۱۲۳.
۴. نور، ۴۰.
۵. شرح الأخبار، ج۳، ص۲۹۹ و نیز نک: مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۲۴۸.

لازم نیست. با این‌که به براهین هم که مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم اصلاً شواهد لازم نیست. همین‌ها کافی است: سوره قدر[1] و... الی ماشاءالله [ادله وجود دارد].

تا قرآن هست امام علیه‌السلام هم هست ...

حدیث ثقلین دلالت بر وجود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دارد و از ادله صریحه اثبات امامت است؛ زیرا در بخشی از آن، از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است:

«سَأَلْتُ اللهَ أَنْ لایفَرِّقَ بَینَهُما حَتّی یرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ فَاسْتَجابَ لی» (از خدا خواسته‌ام که بین آن دو [عترت و قرآن] جدایی نیندازد، تا این‌که در کنار حوض [کوثر] نزد من حاضر شوند، و خداوند این دعای مرا اجابت نمود).[2]

بنابراین، هر وقت قرآن دست این امت باشد، اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز هست. تا آخرالزمان و تا حاکمیت حکومت حقّه، قرآن هست، که فرمود: «لایبْقی مِنَ الْقُرآنِ إِلا رَسْمُهُ» (تا این‌که از قرآن جز نگاشتن آن باقی نمی‌ماند)[3] و تا وقتی که قرآن هست، عامل به قرآن و حامل و

---

۱. در روایات به شیعیان توصیه شده است که با سوره قدر بر مخالفان احتجاج کنند (کافی، ج۱، ص۲۴۹)؛ زیرا در ای. بیان شده که همه ملائکه و روح در شب قدر با «کلّ امر» نازل می‌شوند؛ بنابراین هیچ امری باقی نمی‌ماند، مگر آن‌که آنان در شب قدر آن را همراه دارند. در اینجا سؤال این است که کدام وجود است که در زمین چنین جایگاهی داشته باشد که ملائکه و روح، همه امور عالم را نزد او بیاورند؟ بی‌شک اهل سنّت، پاسخی برای این سؤال ندارند، زیرا آنان پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کسی را با چنین جایگاهی معرفی نمی‌کنند! این در حالی است که شب قدر در هر سال تکرار می‌شود و بنا بر آیات سوره قدر، نزول ملائکه در شب قدر، امری مستمر است و تنها مختص به زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود. بنابراین، تنها شیعه دوازده امامی است که پاسخ این سؤال را می‌داند و امام هر زمانی را به عنوان کامل‌ترین فرد عالم ـ که چنین جایگاهی دارد که ملائکه و روح بر او نازل شوند و همه امور عالم را به او عرضه کنند ـ معرفی می‌نماید و اکنون هم امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را به عنوان صاحب این منصب می‌شناسد. این نحوه استدلال به سوره قدر برای بیان حقانیت تشیّع، در روایتی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان شده است؛ نک: کافی، ج۱، ص۲۴۹.

۲. نک: شواهد التنزیل، ج۱، ص۱۹۱؛ اصول کافی، ج۱، صص۲۰۹ و ۲۸۷.

۳. «سَیأْتی عَلی أُمَّتی [النّاسِ] زمانٌ لایبْقی مِنَ الْقُرآنِ إِلاّ رَسْمُهُ، وَمِنَ الإِسْلامِ إِلاّ اسْمُهُ؛ زمان‌هایی بر امت من خواهد آمد که از قرآن به جز نوشته آن، و از اسلام به جز نام آن باقی نخواهد ماند»؛ نک: کافی، ج۸، ص۳۰۸؛ ثواب الأعمال، ص۲۵۳؛ بحارالأنوار، ج۲، ص۱۰۹ و ج۱۸، ص۱۴۶ و ج۵۲، ص۱۹۰ و ج۱۰۸، صص۲۵ و ۲۵۳.

مُجری و مفسّر و عدیل قرآن هم با او هست. چه حاضر باشد و یا غایب از انظار.

البته ما با در اختیار داشتن این همه ثروت، باز دست گدایی به غربی‌ها[و اجنبی] ـ که [دولت‌هایشان] هیچ انسانیت ندارند و مانند وحوش بلکه پست‌ترند ـ دراز می‌کنیم! در آنجا هر که پول دارتر و ثروتمندتر است و بیشتر در انتخابات پول خرج می‌کند، وارد مجلس می‌شود، و به همین ملاک رئیس مجلس می‌شود، و یا رئیس مجلس را مطیع و تابع خود می‌کند.

قرآن و عترت ملازم یکدیگرند

اکثر متدینینِ روز، نصرانی هستند و به قرآن معتقد نیستند و از قرآن منتفع نمی‌شوند. چه کنیم؟! با وجود نهج‌البلاغه، صحیفه سجادیه و الی ماشاءالله امثالش، اهل سنّت [از آن‌ها منتفع نمی‌شوند، حتی] از قرآن هم منتفع نمی‌شوند. منتفع شدن از قرآن هم شرطش این است که با عترت باشد. یکی از ادله وجود حضرت صاحب‌الزمان عليه‌السلام در روایت ثقلین است که: «سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ لَايُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا فَاستَجَابَ لِي». تا هر وقت که قرآن هست، عترتی هست که مفسر قرآن، عدیل قرآن، و واجب‌الطاعه مثل قرآن باشد و با قرآن کأنّه عینیّت و اتحاد داشته باشد. پس نمی‌شود قرآن باشد و حجت از عترت با آن نباشد.

همین روایت ثقلین، یکی از ادله‌ای است که صاحب‌الزمان عليه‌السلام هست. کسی نمی‌تواند بگوید که قرآن هست و او نیست! هر چه که مشتمل هست بر این ذیل: «سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ لَايُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا» و «تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْن»، هر دو با هم. مگر می‌شود که یکی از دیگری جدا بشود؟ ... اگر کسی یکی را تضییع کرد، هر دو را تضییع کرده است. اگر یکی را از دست انداخت، آن دیگری هم از دست افتاده است. [کسی که عترت را رها کرده است] دروغ می‌گوید که قرآنی است. بنی‌امیّه و بنی‌عباس می‌گفتند: ما قرآنی هستیم! دروغ می‌گفتند. قرآن دو صف گذاشته است: متقی و فاسق، عادل و ظالم، مؤمن و کافر. معلوم است که این صف چه کسانی و آن صف چه کسانی هستند! شما قرآنی هستید؟! شب و روز دارید می‌جنگید!

امیدواریم که خدا توفیق بدهد که قدردان علمای خودمان و محترمین شرعی خودمان

باشیم، و این‌ها را کالعدم نگیریم؛ وگرنه بعد از کارمان پشیمان می‌شویم!

از دلایل لزوم وجود حجت خدا علیه‌السلام در هر عصر

از جمله دلایل لزوم حجت و عالم مطلق در هر عصر، وجود «کهیعص»[1]، «الم»[2] و «الر»[3] در قرآن است. آیا کسی می‌تواند همه این‌ها را بفهمد؟ شاید یکی بگوید «الر»، یعنی «الله الرؤوف». فرض کنید فلان کس روایت کرده که معنایش چنین است. یعنی چه؟ به چه مناسبتی «الله الرؤوف» را برداشته و به جایش «الر» را جایگزین کرده است؟! این خود علامت این است که قرآن مجملاتی دارد که مفصِل و مفسّر و شارحش غیرآدم‌های عادی هستند. این‌ها باید با خود مبدأ وحی بالواسطه یا بلاواسطه اتصال داشته باشند. این یکی از حجج است بر این‌که این رمزهای قرآن، شارح می‌خواهد؛ و شارح این رموز با قرآن هست والّا معنی ندارد که این‌ها را بیاورند. این‌ها را برای چه می‌خواهید؟ برای مردم می‌خواهید؟ او که محتاج به این‌ها نیست، خودش می‌داند دیگر لازم نیست که در قرآن باشد! لذا از حجج این است که قرآن شارح و مفسّری دارد که ملازم با آن است.[4]

دوازده امام علیهم‌السلام اوصیاء پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به اذعان مخالفین

یادم می‌آید که بنده همان وقتی که در نجف بودم، بیست روایت جمع کردم، که رُواتش با هم تداخل ندارند [از نظر سندی] و بدون این‌که هیچ‌کدام از آن‌ها به خود امام علی علیه‌السلام منتهی شود. در [سلسله راویان] آن‌ها ابوبکر هست، عمر هست، عثمان هست؛ همه رجال اهل سنّت هستند که نقل کرده‌اند. روایت از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله است که ائمه اثنی‌عشر علیهم‌السلام را تسمیه نموده و حضرات حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را ذکر کرده است؛ به این مضمون که: «يَكُونُ بَعْدي إثْناعَشَرَ خَليفَةً، تاسِعُ أوْلادِ الْحُسَيْنِ، صاحِبُهُمْ»[5] (پس از من

---

۱. مریم، ۱.

۲. بقره، ۱.

۳. یوسف، ۱.

۴. برای مطالعه بیشتر در این باره مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب هفتم، صفحه ۶۰۹.

۵. از آنجا که تحقیق معظّم‌له مربوط به زمان سکونت ایشان در نجف اشرف است، به دستخط مبارک ←

دوازده جانشین خواهد بود که نهمین فرزند حسین علیه‌السلام صاحبِ ازمیان ایشان خواهد بود).

درواقع، این روایات پیش آن‌ها متواتر است، زیرا تواتر نزد عامه نسبت به شیعه خیلی آسان‌تر ثابت و حاصل می‌شود. حتی اگر کسی از شیعیان بگوید برای اثبات حقانیت شیعه فقط به روایات واضحه از منابع و مصادر اهل‌تسنن تمسّک کرده‌ام، ابداً گزاف نگفته است.[1]

← ایشان دسترسی پیدا نشد، ولی باید گفت در کتب اهل‌سنّت، احادیث زیادی از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد انتصاب امام و جانشین خود موجود است که این روایات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایاتی که به صورت عمومی، خلافت و وصایت ائمه اطهار علیهم‌السلام را مطرح کرده است؛

ب. روایاتی که در آن‌ها اسامی ائمه اطهار علیهم‌السلام یک به یک به صراحت ذکر شده است.

دسته اول، با تعابیری همچون جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله: «دوازده امیر»، «دوازده خلیفه»، «دوازده رجل»، «دوازده نقیب به تعداد نقبای بنی‌اسرائیل»، «دوازده امام» که همگی آن‌ها از قریش هستند، مطرح است؛ برای نمونه نک: صحیح بخاری، ج۱۱، ص۷۰؛ سنن ترمذی، ج۴، ص۲۴۱؛ صحیح مسلم، ج۳، صص۱۴۵۲ـ۱۴۵۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج۵، صص۸۹ و ۹۲.

اما دسته دوم، در کتاب‌هایی مانند کفایة الأثر ابوالقاسم الخزاز، صص ۱۷۷ و ۱۹۴؛ ینابیع المودة قندوزی حنفی، ج۱، ص۲۹۰ و ج۲، ص۳۱۶ و ج۳، ص۲۹۱؛ فرائد السمطین، ج۳، ص۳۹۹ و امثال آن‌ها است.

برای نمونه، به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم. عایشه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌کند که «أَنَّ جَبرَئیل أخبَرَهُ أَنَّ الأُمَّة تَقتُلُ الحُسَینَ وَ یَنتَقِمُ الله مِنهُم بِقائِمِکُم أهلَ البَیتِ فَقالَ: وَ مَن قائِمُنا أهلَ البَیتِ؟ فَقالَ: هُو التّاسِعُ مِن وُلدِ الحُسَینِ؛ جبرئیل به او خبر داد که مردم، حسین علیه‌السلام را خواهند کشت و خداوند با قائم شما اهل‌بیت علیهم‌السلام، از آن‌ها انتقام خواهد گرفت، پس [پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله] گفت: قائم از ما اهل‌بیت کیست؟ [جبرئیل] گفت: او نهمین فرزند حسین علیه‌السلام است»؛ اثبات الهداة، ج۲، ص۱۷۵. عثمان نیز از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است که «الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَاعَشَرَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ امامان بعد از من دوازده نفرند، نه نفر از آنان از نسل حسین علیه‌السلام هستند و مهدی این امت از ماست»؛ کفایة الأثر، ص۹۴. همین روایت در اثبات الهداة (ج۲، ص۱۶۱) هم از عمرو هم از عثمان، نقل شده است. جالب این است که مفسّران و شارحان تفاسیر اهل‌سنّت، در تطبیق این روایات دچار اشتباه و سردرگمی شده و هر کدام به بیراهه‌ای رفته‌اند.

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب هشتم، صفحه ۶۱۵.

اقرار علمای اهل سنّت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

خیلی از علمای اهل سنّت، مخصوصاً عرفای آن‌ها، به خاتم‌الأوصیاء عجل الله تعالی فرجه الشریف اقرار کرده‌اند. حتی صدرالدین قونوی[1] شاگرد محی‌الدین در وصیّت نامه‌اش می‌نویسد: اگر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را درک کردید، معارف را از او بگیرید و از او تجاوز نکنید و حرف کس دیگر را گوش نکنید.[2]

خود محی‌الدین هم می‌گوید: در طواف خانه خدا، محمّد المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیده‌ام.[3]

معنای انتظار فرج

با این‌که روایت «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي انْتِظَارُ الْفَرَجِ»[4] (بهترین اعمال امت من، انتظار فرج

---

۱. ابوالمعالی صدرالدین محمد بن اسحاق قونوی (متوفای ۶۷۳ق) از شخصیت های برجسته اهل سنت در عرفان نظری به‌شمار می‌رود. او شاگرد و فرزند همسر «ابن عربی» و یکی از بهترین شارحان اندیشه های عرفانی او است. از مهمترین تألیفات او می‌توان به کتاب «مفتاح الغیب» در عرفان نظری اشاره کرد.

۲. «فَلاتَقْبَلُوا كَلاماً مِن ذَوْقِ أَحَدٍ اَللَّهُمَّ إِلاَّ مَنْ أَدْرَكَ مِنْهُمُ الْإِمَامَ مُحَمَّداً الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَلْيُبَلِّغْهُ سَلاَمِي وَ لْيَأْخُذْ عَنْهُ مَا يُخْبِرُهُ بِهِ مِنَ اَلْمَعَارِفِ لاَ غَيْرُ؛ هیچ کلامی را از ذوق کسی نپذیرید؛ مگر آن‌کس که امام محمّد المهدی علیه السلام را درک کرده باشد. پس سلام مرا به او برساند و آنچه از معارف را که بدان خبر می‌دهد، از او اخذ کند، و کاری با غیر آن نداشته باشد»؛ شرح الاسماء الحسنی، صدرالدین القونوی، مقدمة المحقق، ص۸۸؛ به نقل از: مقدمه کتاب «الفکوک»، تحقیق محمّد خواجوی.

۳. او در کتاب فتوحات ذکر می‌کند که آن حضرت را دیده و مهر ختم ولایت را نیز در ایشان مشاهده کرده است. نک: الفتوحات المکیة، ج۱، ص۱۸۵ و ج۲، ص۴۹. (فتوحات ۴ جلدی). البته در این نقل، سخن از مشاهده آن حضرت در طواف نیست؛ پس ممکن است نقل مشاهده آن حضرت در حال طواف مربوط به نسخه‌های دیگر کتاب فتوحات باشد؛ به خصوص با توجه به این‌که نسخه‌های مختلفی از فتوحات با عبارات متفاوت وجود دارد؛ همچنان‌که مرحوم نوری رحمه الله به نقل از مرحوم شعرانی به وجود این نسخه‌های متعدد و متفاوت اشاره کرده است؛ نک: النجم الثاقب، ج۱، ص۲۸۴. همچنین ممکن است که مشاهده آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف در طواف مربوط به کتب دیگر ابن عربی باشد.

۴. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي انْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ برترین اعمال امت من، انتظار فرج و گشایش از جانب خداوند عزوجل است»؛ کمال الدین، ج۲، ص۶۴۴؛ و نیز نک: مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۴۲۶؛ بحارالأنوار، ج۵۰، ص۳۱۸ و ج۵۲، ص۱۲۲؛ سنن ترمذی، ج۵، ص۳۸۵؛ مجمع الزوائد، ج۱۰، ص۱۴۷. برای آگاهی بیشتر درباره مصادر این روایت در کتب شیعه و سنّی، نک: معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ ج۱، صص۵۲۹ - ۵۳۳.

است) به نقل عامه هم ثابت است، چگونه ممکن است که حکومت و سیادت رؤسای کشورهای اسلامی، اُولُواالاَمْر باشند؟! اگر چنین است، فرَج، موجود و حاصل است! دیگر انتظار فرج برای چه؟ آیا با وجود این همه فرج، باز هم فرج می‌خواهیم؟! پس «انتظار الفرج» یعنی چه؟![1]

پاسخ به اشکال علمای اهل سنّت

ذهبی[2] می‌گوید: «ما به این‌ها (شیعه) می‌گوییم که نمی‌شود یک کسی این چنین طویل‌العمر باشد. این‌ها به ما نقض می‌کنند و ایراد می‌گیرند: پس چرا خضر طویل‌العمر است؟»

---

۱. برخی از عامه معتقدند هر فردی که بر مسلمانان سلطه پیدا کند، ولو این‌که فاسق و زانی و شراب‌خوار باشد، قهراً حاکم مسلمین خواهد شد و مصداق آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا و اولیاء امرتان اطاعت کنید»(نساء، ۵۹) می‌شود، و اطاعت او بر جمیع مسلمین واجب است؛(نک: التفسیر الکبیر (فخر رازی)، ج۱۰، ص۱۱۳؛ روح المعانی (آلوسی)، ج۳، ص۶۳.) در حالی که شیعه اعتقاد دارد مقصود از اولی‌الامر دوازده امام معصوم علیهم‌السلام هستند، که خدای متعال دستور به اطاعت از آنان داده و آن‌ها را از هر گناه و اشتباهی مصون داشته است.

در روایتی خود عامه نقل کرده‌اند که انتظار فرج، برترین اعمال است. این انتظار فرج برای شیعه، به معنای ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خواهد بود که ولیّ امر غایب است، و با ظهورش دنیا را پر از عدل و قسط می‌نماید و گشایش و فرج برای همگان رخ خواهد داد. اما عامه که همه سلاطین را مصداق ولیّ امر می‌دانند و این همه فرج برای آن‌ها حاصل است، دیگر انتظار فرج برای آن‌ها چه معنایی دارد؟!

برای مطالعه بیشتر در این باره مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب نهم، صفحه ۶۲۳.

۲. شمس الدین ذهبی(۶۷۳ ـ۷۴۸ ق) محدث، رجالی و سیره‌نویس متعصب اهل‌سنت و از شاگردان ابن تیمیه است. از آثار او می‌توان به «میزان الاعتدال» و «سیر اعلم النبلاء» اشاره کرد. تعصب او تا حدی است که برخی از شاگردان او مثل سُبکی درباره او می‌نویسد: «سزاوار نیست شرح حال شافعیان و حنفیان از کلام ذهبی گرفته شود». وی تعصب شدیدی بر ضد راویان مناقب اهل‌بیت علیهم‌السلام دارد. او در توصیف عالمان شیعه مثل شیخ کلینی و شیخ صدوق رحمهما‌الله به چند سطر بسنده می‌کند و خداوند را بر این‌که کتب شیخ مفید را ندیده حمد می‌نماید. این در حالی است که در مدح و ثنای برخی از هم‌کیشان خود از هیچ تعریفی فروگذار نکرده و گاهی تا بیست و پنج صفحه از آن‌ها تمجید می‌کند. از همین رو است که آثار او مورد توجه وهابیت قرار گرفته است.

در روایات ما هم دارد که حجتاً و احتجاجاً خدا آن‌ها (حضرت خضر و سه پیامبر دیگر) را معمّر کرده است تا کسی نتواند بگوید که نمی‌شود کسی معمّر باشد. خضر و الیاس و ادریس و عیسی، همه این‌ها معمّر هستند.[1]

---

۱. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

«وَ أَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ أَعْنِي الْخَضِرَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوَّةٍ قَدَّرَهَا لَهُ وَ لَا لِكِتَابٍ يُنَزِّلُهُ عَلَيْهِ وَ لَا لِشَرِيعَةٍ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَا لِإِمَامَةٍ يُلْزِمُ عِبَادَهُ الِاقْتِدَاءَ بِهَا وَ لَا لِطَاعَةٍ يَفْرِضُهَا لَهُ بَلَى إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يُقَدِّرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يُقَدِّرُ وَ عَلِمَ مَا يَكُونُ مِنْ إِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطُّولِ طَوَّلَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي غَيْرِ سَبَبٍ يُوجِبُ ذَلِكَ إِلَّا لِعِلَّةِ الِاسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمُرِ الْقَائِمِ وَ لِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّة؛ خدای تبارک و تعالی عمر عبد صالح خدا یعنی حضرت خضر علیه السلام را نه برای نبوتی که برایش تقدیر نموده باشد، طولانی کرد و نه برای کتابی که بر او نازل کرده باشد و نه برای شریعتی که با آن شرایع پیامبران قبلی را نسخ کند و نه برای امامتی که تبعیّت از آن بر مردم لازم باشد و نه برای اطاعتی که خدای متعال نسبت به او واجب کرده باشد؛ بلکه خدای متعال در علم پیشین خود، عمری (طولانی) برای قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در روزگار غیبتش مقدر کرده بود و می‌دانست که بندگان، این طول عمر را انکار خواهند کرد؛ در نتیجه عمر آن عبد صالح را طولانی نمود، بدون این‌که دلیلی داشته باشد، جز این‌که با آن بر عمر قائم علیه السلام دلالت کند و حجت غرض‌ورزان و معاندان را دفع نماید، تا مردم نتوانند بر خدا احتجاجی بیاورند.» (نک: کمال‌الدین، ج۲، ص۳۵۷)

گرچه داشتن عمر طولانی، عقلاً امری ممکن است و مستلزم هیچ‌گونه اشکال عقلی و یا تجربی نیست، ولی خدای متعال برای اتمام حجت بر بندگان و رفع استبعاد آنان، آیات و نشانه‌هایی را به جای گذاشته است، تا هرگونه شک و شبهه را در این زمینه برای افراد منصف و حقیقت‌طلب از میان ببرد، و عمر طولانی حضرت خضر علیه السلام هم از جمله این آیات الهی است.

مرحوم میثمی عراقی، صاحب کتاب «دارالسلام» با اشاره به این آیت الهی، مثال زیبایی را ذکر می‌کند و می‌گوید:

«اگر کسی ادعا کند که روی آب راه می‌رود، ممکن است عده‌ای سخن او را انکار نمایند و تا خود این پدیده را مشاهده نکرده باشند، آن را نپذیرند. اما اگر یک بار راه رفتن این فرد بر روی آب را مشاهده کنند و آن‌گاه فرد دیگری ادعا نماید که بر روی آب راه می‌رود، دیگر همچون فرد اول، سخن او را انکار نمی‌کنند و ادعای او را مستبعد نمی‌شمارند؛ خصوصا اگر آنچه از فرد اول مشاهده کرده باشند، عجیب و غریب‌تر از آنچه باشد که دومی ادعا کرده است.» (دارالسلام، ص۱۱۴)

به همین صورت، نظایری که در طول تاریخ برای عمر طولانی افراد مختلف آمده است و خود عامه نیز افراد بسیاری را با عمرهای بسیار طولانی در کتاب‌هایشان نقل نموده‌اند، جای هرگونه شگفتی را از طول عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به طریق اولی برطرف می‌کند؛ خصوصاً عمر طولانی چهار پیامبر الهی؛ خضر علیه السلام، ←

[ذهبی می‌گوید:] «به ما می‌گویند که پس چطور آن‌ها معمّر هستند؟ بابا جان، آخر خضر ضامن تکلیف نیست، [ولی] امام ضامن تکلیف است. اگر [موجود] باشد، باید بیاید نهی از منکر و امر به معروف بکند». می‌گوییم: بله، همچنانی که آن یازده تا [امام] امر به معروف و نهی از منکر کردند و تو و امثال تو و رفقای تو ایمان آوردید، این هم اگر بیاید، شما ایمان می‌آورید دیگر! هر که را توانستند، کشتند؛ هم بنی‌عباس و هم بنی‌امیّه کشتند. ولی می‌گویند بنی‌عباس بدتر کردند؛ به دلیل این‌که بنی‌عباس دو یا سه امام را خودشان حقیقتاً کشته‌اند.[1] بله، آن شاعر هم می‌گوید:

[وَ الله] ما فَعَلَتْ أُمَيَّةُ فيهِمُ　　مِعشارَ ما فَعَلَتْ بَنُوالعَباس[2]

آن‌ها (بنی‌عباس) [حتی امامانی که جلوتر کشته شده بودند را هم] خواستند بکشند، [ولی] دیدند دفن شده‌اند و نمی‌شود کشت، بر قبر آب بستند و از این طور کارها!![3]

[با این حال، ذهبی می‌گوید:] «ضامن تکلیف هستند!» شاید آن کسی که امام است از تو تقلید نکند! حالا با این‌که این‌ها درصدد هستند که [حتی] یک نفر شیعه را بشناسند و بکشند، [ذهبی می‌گوید:] این ضامن تکلیف است [و اگر موجود است، باید بیاید و تکلیفش را انجام دهد!] چون شما فتوا دادی دیگر!

[در جواب ذهبی می‌گوییم اولاً او مأمور الهی است و از همان ناحیه مأموریتش معین می‌شود نه از ناحیه دیگران. ثانیاً] یازده نفر (امامان قبل از حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) ضامن

←عیسی علیه‌السلام، ادریس علیه‌السلام و الیاس علیه‌السلام که پیش از ولادت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف زنده بودند و تا زمان ظهور ایشان زنده خواهند ماند. البته از غیر انبیا علیهم‌السلام هم معمّرین بسیاری بوده‌اند که بیش از هزار سال عمر کردند و در کتب عامه و خاصه ذکر شده است. (برای اطلاع بیشتر، نک: کمال‌الدین، از باب ۴۶ تا ۵۴)

۱. منظور، این است که بدون واسطه کشته‌اند؛ مانند به شهادت رساندن امام رضا علیه‌السلام که بی‌واسطه به دست مأمون عباسی انجام گرفت.

۲. «به خدا سوگند، بنی‌امیّه درباره ایشان یک‌دهم آنچه را که بنی‌عباس انجام دادند، نکردند»؛ اعیان‌الشیعه، ج۱، ص۲۸.

۳. اشاره به رفتار متوکل عباسی است که چون دید قبر مطهر امام حسین علیه‌السلام مورد توجه زائران قرار گرفته است، دستور داد که قبر مطهر را خراب کنند و آن محل را شخم بزنند و در آنجا زراعت کنند و بر آن آب جاری سازند و زائران آن حضرت را عقوبت نمایند. نک: تاریخ طبری، ج۹، ص۱۸۵ (حوادث سال ۲۳۶)؛ تاریخ الاسلام (ذهبی)، ج۱۷، ص۱۸؛ المنتخب (طریحی)، ص۳۳۱.

تکلیف بودند، چه کردید با آن یازده نفر؟ چه کردید که هیچ، [اصلاً] ایمان ندارید به آن یازده نفر که این‌ها وصیّ پیغمبر و خلیفه‌اش هستند، فضلاً از این‌که با این‌ها بیعت بکنید!... [بله به زعم شما] ایشان (حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) اگر باشد، باید بیاید امر به معروف و نهی از منکر بکند [این امتحان کافی نیست که به یک نفر از آن‌ها هم ایمان نیاوردید. یقیناً به این دوازدهم هم ایمان نمی‌آورید. فقط مانده]، تا شماها او را بکشید! تا از همه چیزش راحت بشوید![1]

---

۱. این اشکال، در واقع پیش از ذهبی، از سوی شهرستانی مطرح شده است. او در کتاب معروف «الملل و النحل» آورده است:

«ثُمَّ الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ مُكَلَّفاً بِضَمَانِ جَمَاعَةٍ وَ الإِمَام عِنْدَكُمْ ضَامِنٌ؛ (اشکال دیگر این است که) خضر علیه‌السلام مکلف به ضمانت تکلیف جامعه نیست، ولی امام نزد شما ضامن تکلیف است.»(الملل و النحل، ج۱، ص۱۷۲.)

حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره در جواب به این اشکال می‌فرماید:

اولاً درست است که امامان علیهم‌السلام از طرف خدا ضامن اجرای تکالیف هستند، اما از سوی آن‌ها در اجرای این مهم سرسوزنی کوتاهی نشده است، بلکه این امت اسلامی بوده‌اند که با وجود امام معصوم علیه‌السلام در بین آن‌ها، سراغ ایشان نرفتند، و آن‌ها را مظلومانه رها کردند، بلکه در حبس و تحت نظر داشتن و در کشتن آن‌ها مساعدت و مشارکت کردند؛ حتی وقتی جواختناق بنی‌امیّه نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام تمام شد، امید می‌رفت که امت اسلامی متنبّه شده باشند، و سراغ عترت که احد الثقلین است، برگردند و توبه کنند، و قدر بزرگ‌ترین نعمت الهی را که وجود مبارک امام معصوم علیه‌السلام است، بدانند؛ اما با شروع خلافت عباسی، مظالم نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام به مراتب بدتر شد، و با این‌که بیش از صد سال هنوز امام معصوم علیه‌السلام بین مردم بود، امت از او دفاع نکردند، پس چه عذری در پیشگاه خدای متعال دارند؟ مگر واکنش امت به سال‌های زندانی شدن امام کاظم علیه‌السلام و محصور شدن امامان معصوم علیهم‌السلام در عسکر سامرّا، چه بود تا طلبکار باشند؟

در زمان حاضر نیز همین وضعیت وجود دارد و چیزی تغییر نکرده است. وقتی که حکّام جور و تابعین آن‌ها همواره در صدد کشتن شیعیان هستند؛ همچنان که اکنون هم مشاهده می‌کنیم که افرادی تنها به اتهام شیعه بودن کشته می‌شوند، عقلاً و نقلاً امام علیه‌السلام مأمور به اظهار خود نیست، چون وقتی این افراد با یک شیعه ساده چنین رفتاری می‌کنند، بدیهی است عزم بر فجیع‌ترین جنایت‌ها را علیه امام علیه‌السلام دارند؛ همان‌گونه که آباء طاهرین ایشان علیهم‌السلام را نیز به فجیع‌ترین قتل‌ها به شهادت رساندند.

از این‌رو، زبان حال کسانی که الآن طلبکارانه درخواست ضمانت تکلیف از امام علیه‌السلام دارند، این است که ای ضامن تکلیف! کجا هستی تا تو را پیدا کنیم و بکشیم! این سخن، مانند این است که: در شرایطی که امت از جان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله محافظت نمی‌کند و ایشان برای حفظ جان خویش به غار ثور رفته است، از ←

می‌دانید این حرف‌ها را چه کسانی می‌زنند؟ [شیخ‌الاسلام‌های آن‌ها!] ... اما چه بکنیم، شیخ‌الاسلامند!! ... ببینید چه حرف‌هایی می‌زنند! [آیا] انسان این حرف‌ها را از یک نفرطلبه‌ای که تازه شروع کرده است، توقع دارد بشنود؟! [اما شیخ‌الاسلام آن‌ها این حرف را می‌زند] آن هم شیخ‌الاسلام به آن مهمی!! [بله، برای اثبات حقانیت مطلب] همان کلمات خودشان کافی است و هیچ احتیاجی [به حرف‌های ما] نیست. روایات خودشان هم کافی است و دیگر هیچ احتیاجی به روایات ما نیست!

عجب از آن‌ها!

عجب از کسانی که قائل به امامت ائمه علیهم‌السلام نیستند و با این حال می‌گویند: چرا شما شیعیان به امامت کسانی اعتقاد دارید که برای امر به معروف و نهی از منکر در میان شما حضور پیدا نمی‌کنند؛ می‌گوییم: وقتی ائمه علیهم‌السلام در میان جمعیت بودند، سخنان و بیانات آنان در نزد امامان و پیشوایان سلف شما هیچ اعتباری نداشت! ما از اوّل از شما جدا بودیم، ما قائل به خلیفه بلافصل بودیم و شما به خلیفه مع‌الفصل!

← حضرت تقاضای آشکار شدن و ضمانت تکلیف داشته باشد!

ثانیاً امام معصوم علیه‌السلام که حجت خدای متعال است، تکلیف و مأموریتش را از جانب خدای متعال می‌داند و تابع نظر مأموم خود نیست، وگرنه تو می‌شوی امام و او می‌شود مأموم؛ در حالی که خدای متعال او را امام قرار داده و برتوای ذهبی! واجب نموده که مأموم و تابع او باشی. و این تو نیستی که برای او رساله بنویسی و تکلیف تعیین کنی که وظیفه‌اش در این زمان چیست و یا چگونه باید به مأموریت الهی خود قیام نماید!

گلشن دوم: شمه‌ای از ویژگی‌های امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

مقام و منزلت ائمه اطهار علیهم‌السلام

وای برما اگرهم دنیا و اهل آن از ما روگردان باشند، و هم امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از ما روگرداند و ما را قبول نداشته باشد.

ائمه علیهم‌السلام درباره مقامات خود فرموده‌اند:

«نَحْنُ خُزّانُ عِلْمِ اللّهِ، نَحْنُ تَراجِمَةُ أَمْرِ اللّه، نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ. أَمَرَ اللّه تبارك و تعالی بِطاعَتِنا، وَ نَهی عَنْ مَعْصِيتِنا، نَحْنُ الحُجَّةُ الْبالِغَةُ عَلی مَنْ دُونَ السَّماءِ وَ فَوقَ الأَرْضِ»[1] (ما گنجینه داران علم الهی هستیم، ما مفسر و ترجمان امر خداییم، ما گروهی معصوم(از گناه و اشتباه) هستیم که خداوند تبارک و تعالی به اطاعت از ما فرمان داده و از نافرمانی نسبت به ما نهی کرده است. ماییم حجت رسای خداوند بر تمام آنچه زیر آسمان و بالای زمین قرار دارد).

و نیز[بدین مضامین] فرموده‌اند« إِنَّ اللّه تَعالی خَصَّنا بِنَفْسِهِ، أَقامَنا مَقامَهُ، جَعَلَ طاعَتَنا

---

۱. کافی، ج۱، ص۲۶۹.

طاعَتَهُ وَمَعْصِيتَنا مَعْصِيتَهُ»[1] (خداوند متعال، ما را به خود اختصاص داده و در مقام خود به پا داشته است؛ پیروی از ما را پیروی از خود، و نافرمانی از ما را نافرمانی از خود قرار داده است).

وای بر کسی که این مقامات را برای ائمه علیهم‌السلام قائل نباشد! و وای بر کسی که این مقامات را برای آن‌ها بالذّات بداند، نه بالتّبع و بالغیر و از خدا و به خدا.[2]

چون ستاره‌ای درخشان می‌درخشد

می‌دانیم که مراتبی هست. عصمت هم مراتبی دارد. لذا در خود انبیاء و اوصیاء نیز قائل به تفاضل هستیم. در انبیاء، اولوالعزم داریم. [و باز در میان انبیاء اولوالعزم] خاتم‌الأنبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله داریم که از همه اولوالعزم بالاتر است. بلکه اوصیای خاتم‌الأنبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله بالاتر از انبیاء اولوالعزم علیهم‌السلام هستند، و در میان این اوصیاء علیهم‌السلام نیز، خمسه طیبه علیهم‌السلام را بر غیر خمسه مقدم می‌دانیم. در میان اوصیاء غیر خمسه نیز صاحب وقت ما عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مقدم است؛ در میان آن‌ها «كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» (همچون ستاره‌ای درخشان)[3] است.

---

۱. نک: کافی، ج۱، ص۴۴۰؛ بحارالأنوار، ج۲۵، ص۲۲ و ج۳۳، ص۲۶۸؛ کمال‌الدین، ج۱، ص۲۶۲ و ج۲، ص۳۸۰.

۲. یعنی مقامات ائمه علیهم‌السلام از سوی خدای متعال به آن‌ها اعطا شده است و آن‌ها مستقل از خداوند متعال و با قدرت خود صاحب چنین مقاماتی نیستند، بلکه به قدرت و فضل الهی است که حائز آن مقامات شده‌اند.

۳. این تعبیر در روایات متعددی آمده است. برای نمونه، شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا علیه‌السلام از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره واقعه معراج خود به آسمان‌ها می‌فرماید: «لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ ... فَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمحمّد بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ محمّد وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمحمّد بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ محمّد وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ؛ وقتی به آسمان عروج داده شدم ... انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی علیهم‌السلام و حجة بن الحسن قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را که در وسط آن‌ها همچون ستاره‌ای درخشان بود، دیدم»؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج۱، ص۵۸. برای مشاهده روایات مشابه، نک: تفسیر فرات کوفی، ص۷۵؛ کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر، صص۷۳ و ۱۳۸؛ کمال‌الدین، ج۱، ص۲۵۲؛ مقتضب الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر، صص۱۱ و ۲۴ و ۲۷؛ الغیبة طوسی، ص۱۴۸؛ مائة منقبة من مناقب امیرالمؤمنین والأئمة علیهم‌السلام، ص۳۹.

امامت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از معجزات شیعه

امامت کودک در پنج سالگی از معجزات شیعه است!

او از ما دور نیست

قربان مقاماتش (حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)، مَثَل او مَثَل غیب الغیوب است. او از ما دور نیست: «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»[1] (او با شماست، هرجا که باشید) ولو قعر جهنم باشید. ما خود را از او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دور می‌کنیم!

چشم بینای خدا

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بندگانی هستند که علم و صوابشان (درستی) مُطَّرِد (فراگیر) است؛ یعنی با داشتن مقام عصمت، نه خطا می‌کنند و نه خطیئه.[2]

امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف «عَيْنُ اللَّهِ النَّاظِرَةُ وَ أُذُنُهُ السَّامِعَةُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ وَ يَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ» (چشم بینا، گوش شنوا، زبان گویا و دست گشاده خداوند) است و از اقوال، افعال، افکار و نیات ما اطلاع دارد؛ مع ذلک گویا ما ائمه علیهم‌السلام و به خصوص امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را حاضر و ناظر نمی‌دانیم، بلکه گویا ـ مانند عامه ـ اصلاً زنده نمی‌دانیم و به‌کلی از آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف غافل هستیم!

امام حاضر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

تا به حال حدود هزار و چند صد سال از غیبت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌گذرد؛ این‌که بعد چه خواهد شد، نمی‌دانیم. همین‌قدر می‌دانیم که انسان باید او را حاضر و ناظر بداند؛ «عَيْنُ اللهِ النّاظِرَةُ، أُذُنُهُ الْواعِيَة» (چشم بینای خدا و گوش شنوای او). اگر می‌دانیم که «أُذُنُهُ الْواعِيَة» است و اگر می‌دانیم که او «عَيْنُ اللهِ النّاظِرَةُ» است، [پس باید یقین داشته باشیم

---

۱. حدید، ۴.

۲. مقصود از خطا، اشتباهی است که بنده نادانسته و بدون قصد مخالفت با خدای متعال مرتکب آن می‌شود، اما مقصود از خطیئه، گناهی است که بنده آگاهانه انجام می‌دهد.

که] این حرف‌هایی را که ما می‌زنیم، او جلوتر از شنونده‌های ما می‌شنود. در مجالس حاضر می‌شود[1] و تمام مطالب را می‌داند؛ حتی مثلاً این را که از چه کسی تقلید کنند، جواب می‌دهد. [مثلاً از ایشان سؤال شده که] فلان شخص در علمیّت چطور است؟ [فرموده:] بد نیست. [می‌پرسد:] آن دیگری چطور است؟ ...[2] الی ماشاءالله در این تشرّفات از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف [چنین مطالبی] نقل شده است... حالا این حرف‌ها هم نباشد [مهم نیست]، این‌ها مؤیّدات قطعیّات شیعه است[3] [بر طبق این قطعیّات می‌دانیم که] آن‌ها در مجالس ما حاضر هستند؛ به حضوری اقوی از حضور حاضرین، حاضر هستند؛[4] اسرع از شنیدن دیگران می‌شنوند؛ بهتر از دیدن دیگران می‌بینند. آن‌وقت ما این‌ها را کالعدم حساب بکنیم، مثل همان‌هایی که از اصل منکر هستند!

آیینه تمام عالم

گویا بنا بر این است که در عمل، خدا نادیده گرفته شود؛ با این‌که در روایت «کافی» دارد که: عمودی از نور برای امام علیه‌السلام است که اعمال بندگان در هر شهری را در آن می‌بیند[5] و یا

---

۱. امام صادق علیه‌السلام در توصیف امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌فرماید: «يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ فُرُشَهُمْ وَ لايَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ نَفْسَهُ؛ [صاحب این امر] بین مردم رفت‌وآمد می‌کند و در بازارهای آنان راه می‌رود و بر فرش‌هایشان قدم می‌نهد و مردم او را نمی‌شناسند، تا آن زمان که خداوند به او اذن دهد که او خودش را به آنان معرفی نماید»؛ الغیبة نعمانی، ص۱۶۴.

۲. اشاره به یکی از تشرّفات که در آن ملاقات، حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در پاسخ به سؤال آن شخص درباره علمیّت یکی از مراجع وقت نجف فرمود: «علمیّتش هم بد نیست!»

۳. یعنی این‌گونه تشرّفات و مکاشفات، تنها دلیل ما برای اعتقاد به حضور اهل‌بیت و امام عصر علیهم‌السلام در مجالس نیست، بلکه افزون بر دلایلی قطعی که در این زمینه داریم، این‌ها مؤیّداتی برای آن است.

۴. یعنی همه آثاری که بر حضور یک فرد در یک مجلس مترتّب می‌شود، در مراتب بسیار قوی‌تر و بالاتر بر حضور اهل‌بیت علیهم‌السلام مترتّب است؛ پس حضور آن‌ها از حضور تمام حاضران پررنگ‌تر و قوی‌تر است؛ گرچه ما آن‌ها را نبینیم.

۵. در این باره روایات متعددی نقل شده و از جمله در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «فَإِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ يُبْصِرُ بِهِ مَا يَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلْدَةٍ؛ چون امر امامت به امام علیه‌السلام رسد، خدا در هر شهری برایش عمودی از نور برافرازد که به وسیله آن، اعمال اهل هر شهر را بنگرد»؛ کافی، ج۱، ص۳۸۷.

مَلَکی برای او خبر می‌آورد.[۱] همچنین «روح‌القدس» مؤیِّد او و با اوست، غیر از آن روحی که هر سال یک بار در شب قدر بر او نازل می‌شود.[۲]

بنابراین، اگر مثلاً پرده‌ای هم دور عمل خود بکشیم، فایده ندارد و دید امام علیه‌السلام نافذتر است و در برابر چشمان واقع‌بین او مانع و حائل ایجاد نمی‌کند. همچنین در رؤیت امام علیه‌السلام، مقابله و محاذات (همسویی) شرط نیست، بلکه هر جا که نشسته، بر اَرَضین سفلی و سماوات سبع و ما فیهِنّ و ما بینهنّ (زمین‌های پایین‌تر و آسمان‌های هفتگانه و آنچه درون آن‌ها و میان آن‌هاست) اشراف دارد.[۳]

خداوند متعال می‌فرماید: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً»[۴] (در حال کودکی، حکم را به او عطا کردیم) و نیز می‌فرماید: «قالَ إِنِّي عَبْدُاللهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً»[۵] ([حضرت عیسی علیه‌السلام در گهواره] گفت: من بنده خدایم، خداوند به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است).

اگر مسأله امام‌شناسی بالا رود، خداشناسی هم بالا می‌رود؛ زیرا چه آیتی بالاتر از امام؟! امام علیه‌السلام آیینه‌ای است که حقیقت تمام عالم را نشان می‌دهد.

مقدّرات بر امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عرضه می‌شود

همین امور مختلف که در روزهای هفته واقع خواهد شد، شب‌های جمعه بر امام

---

۱. نک: بصائر الدرجات، ج۱، ص۹۵.

۲. نک: بصائر الدرجات، ج۱، صص۱۹ و ۴۵۱؛ بحار الأنوار، ج۹۴، ص۵.

۳. علم امام علیه‌السلام به علم الهی متّصل است؛ از این رو، به اذن خدا، امام علیه‌السلام به همه آنچه در گذشته رخ داده یا در حال و آینده رخ می‌دهد، آگاهی دارد و از همه عالم هستی باخبر است.

برای نمونه، از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَحْتَجَّ بِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ خداوند جلیل‌تر و بزرگ‌تر از آن است که بنده‌ای از بندگانش را [امام و] حجت قرار دهد، آن‌گاه چیزی از اخبار آسمان و زمین را بر او بپوشاند»؛ بحار الأنوار، ج۲۶، ص۱۱۰. علامه مجلسی، روایات مربوط به علم امام علیه‌السلام را با نظمی مناسب تبویب نموده و در چند باب آورده است. برای آگاهی بیشتر، نک: بحار الأنوار، ابواب علومهم علیهم‌السلام، ج۲۶، ص۱۸.

۴. مریم، ۱۲.

۵. مریم، ۳۰.

زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عرضه می‌شود و امضا می‌شود، امضاهای آن‌ها علیهم‌السلام داخل در امر است. نظیر لیلة‌القدر که حوادث سال بر ولی و امام و اکمل اهل عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عرضه می‌شود.[1] همین مطالب هم در شب جمعه برای او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هست؛[2] یعنی امور اتفاقیه و مخصوصه بین دو جمعه، نه امور مشترکه در طول سال.

ارائه اعمال به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

خدا می‌داند در دفتر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف جزء چه کسانی هستیم! کسی که اعمال بندگان در هر هفته، دو روز (روز دوشنبه و پنجشنبه) به او عرضه می‌شود.[3] همین‌قدر می‌دانیم آن‌طوری که باید باشیم، نیستیم!

---

۱. در این‌باره روایات متعددی نقل شده است؛ از جمله از داوود بن فرقد روایت شده است که از امام صادق علیه‌السلام درباره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» سؤال کردم. امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «نَزَلَ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ مِنْ مَوْتٍ أَوْ مَوْلُودٍ ... إِلَى مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ. إِنَّ النَّاسَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فِي صَلَاةٍ وَ دُعَاءٍ وَ مَسْأَلَةٍ وَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فِي شُغْلٍ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ إِلَيْهِ بِأُمُورِ السَّنَةِ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى طُلُوعِهَا مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ لَهُ إِلَى أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ؛ در شب قدر، آنچه از ابتدای سال تا آخر سال رخ می‌دهد، از مرگ یا ولادت، به سوی کسی که امید است که باشد، نازل می‌شود. مردم در آن شب در نماز و دعا و درخواست هستند و صاحب این امر (یعنی صاحب امر امامت) در کار است. ملائکه امور سال را بر او نازل می‌کنند؛ از غروب خورشید تا طلوع آن و درباره هر امری. آن شب، سلامت است تا طلوع فجر»؛ بصائر الدرجات، ج۱، ص۲۲۰.

۲. ابوبحیی صنعانی می‌گوید که امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «إِنَّ لَنَا فِي لَيَالِي الْجُمُعَةِ لَشَأْناً مِنَ الشَّأْنِ؛ ما در شب‌های جمعه شأن و امر مهمی داریم». عرض کردم: فدایت شوم! آن امر چیست؟ فرمود: «يُؤْذَنُ لِأَرْوَاحِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَوْتَى وَ أَرْوَاحِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَوْتَى وَ رُوحِ الْوَصِيِّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى تُوَافِيَ عَرْشَ رَبِّهَا فَتَطُوفُ بِهِ أُسْبُوعاً وَ تُصَلِّي عِنْدَ كُلِّ قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ تُرَدُّ إِلَى الْأَبْدَانِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا فَتُصْبِحُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ قَدْ مُلِئُوا سُرُوراً وَ يُصْبِحُ الْوَصِيُّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ وَ قَدْ زِيدَ فِي عِلْمِهِ مِثْلُ جَمِّ الْغَفِيرِ؛ [در این شب] به ارواح انبیا و اوصیای درگذشته و وصی پیش رویتان اجازه می‌دهند که به آسمان عروج کنند، تا به عرش پروردگارشان برسند و هفت بار گرد آن طواف کنند و نزد هر یک از پایه‌های عرش دو رکعت نماز گزارند؛ آن‌گاه به بدن‌هایی که در آن بوده‌اند، باز می‌گردند. پس انبیا و اوصیا صبح می‌کنند؛ در حالی که سرشار از مسرّتی [وصف‌ناشدنی] شده‌اند، و امامی که پیش رویتان است، صبح می‌کند؛ در حالی که بر علمش بی‌شمار افزوده شده است»؛ کافی، ج۱، ص۲۵۳.

۳. نک: بحارالأنوار، ج۵، ص۳۲۹ و ج۲۳، ص۳۳۵.

نظارت دقیق بر اعمال بندگان

آیا نباید توجه داشته باشیم که ما رئیسی داریم که بر احوال ما ناظر است؟! وای بر حال ما! اگر در کارهایمان او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ناظر نبینیم، و یا او را در همه جا ناظر ندانیم!

گناهان شخصی که در خلوت انجام می‌گیرد و ربطی به امور اجتماعی ندارد، استحقاق جهنم را دارد، إِلّا بِتَوبَةٍ مُناسَبَةٍ لِلْحالِ (مگر این‌که بعد از آن توبه‌ای متناسب با آن گناه، انجام گیرد)؛ [با این حال] عواقب گناهان اجتماعی که موجب تغییرات در جامعه و اختلال نظام و انحلال آن، و یا تحریم حلال و ترک واجب و یا مصادره اموال، هتک حرمت و قتل نفوس زکیّه و ریختن خون مسلمانان و حکم به ناحق و... می‌شود، چگونه خواهد بود؟

با وجود اعتقاد به داشتن رئیسی که «عَینُ اللهِ النّاظِرة» (چشم بینای خدا) است، آیا می‌توانیم از نظر الهی فرار کنیم و یا خود را پنهان کنیم؟! و هرکاری را که خواستیم، انجام دهیم؟! چه پاسخی خواهیم داد؟

همه ادوات و ابزار را از خود او می‌گیریم و به نفع دشمن به کار می‌گیریم و آلت دست کفار و اجانب می‌شویم و به آن‌ها کمک می‌کنیم! چقدر سخت است، اگر برای ما این امر ملکه نشود که در هر کاری که می‌خواهیم اقدام کنیم و انجام دهیم، ابتدا رضایت و عدم رضایت او را در نظر نگیریم و رضایت و خشنودی او را جلب ننماییم! البته رضایت و سخط او در هر امری معلوم است و ظاهراً منتهی به واضحات می‌شود، و در غیر واضحات و موارد مشکوک باید احتیاط کنیم.

در همین اواخر اتفاق افتاده که شخصی در تقلید و تعیین مرجع شایسته شک و تردید داشت، در خواب چهره شخص مورد نظر را به او معرفی کردند. به نجف رفت و پس از مدتی جست‌وجو او را پیدا کرد.

البته هرکدام از این نقل‌ها قابل تکذیب است، ولی از مجموع این قضایا معلوم می‌شود که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، متوجه و مراقب ماست و نمی‌توان گفت از احوال ما مطلع نیست و ما هرکار و یا هرچه را خواستیم، می‌توانیم آزادانه انجام دهیم.

قبل از رسیدن نور می‌بیند

روایت دارد که امام زمان صلوات‌الله‌علیه که ظهور نمود، می‌فرماید: «ألا یا أهل العالم». پنج ندا به اهل عالم می‌کند. [ندای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] بدون هیچ دستگاه و اختراعی به همه می‌رسد، به هر کسی به لغت(زبان) خودش به او می‌رسد. در عالم، نه در این پنج قاره یا مثلاً چهار اقلیم. نه خیر، این [پیغام‌های بشری] محدود هستند و آن هم با دستگاه [ترجمه می‌شود و به آن‌ها می‌رسد]. اما ندای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف غیر محدود است و بدون دستگاه [به اهل عالم می‌رسد که می‌فرماید:] «[ألا یا أهل العالم أنا الإمام القائم] ألا یا أهل العالم أنا الصَمصام المنتقم. ألا یا أهل العالم إنّ جدّي الحسین قتلوه عطشاناً. ألا یا أهل العالم إنّ جدّي الحسین علیه‌السّلام طرحوه عریاناً. ألا یا أهل العالم إنّ جدّي الحسین علیه‌السّلام سحقوه عدواناً».[1]

به هر کسی به لغت خودش می‌رسد. این، فرق بین اعجاز است و بین آن کارهایی که با آن اسبابْ چینی، درست می‌شود. و این خود نیز از علامات امامت واقعیه است که به منزله نبوت می‌باشد. این اعجاز است، بلکه بالاتر از همه این‌ها؛ ما کجا به معرفت مقامات آن‌ها می‌رسیم؟ چگونه می‌توانیم [به معرفت مقامات آن‌ها برسیم]؟ «عین الله النّاظره و أذنه الواعیه».

این کلامی را که به شخصی که نزدیک خودم است، می‌گویم و او می‌شنود، قبل از این‌که او بشنود، «أذن الله السّامعه» (گوش شنوای خداوند)، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف جلوتر می‌شنود. حرف من با جلیس(همنشین) خودم را او زودتر از جلیس من می‌شنود، و

---

۱. «إذا ظَهَرَ القائِمُ قامَ بَینَ الرُّکنِ وَ المَقامِ وَ یُنادي بِنِداءاتٍ خمسةٍ: الاوَّلُ: ألا یا أهلَ العالَمِ أنَا الإمامُ القَائِمُ، الثّاني: ألا یا أهلَ العالَمِ أنَا الصَّمصَامُ المُنتَقِمُ، الثّالِثُ: ألا یا أهلَ العَالَمِ إنَّ جَدِّيَ الحُسینَ قَتَلُوهُ عَطشاناً، الرّابِعُ: ألا یا أهلَ العَالَمِ إنّ جَدِّيَ الحُسینَ طَرَحُوه عُریاناً، الخامِسُ: ألا یا أهلَ العَالَمِ إنّ جَدِّيَ الحُسینَ سَحَقُوه عُدواناً؛ زمانی که حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور می‌کند، [کنار کعبه] بین رکن و مقام می‌ایستد و پنج ندا می‌دهد: آگاه باشید ای جهانیان! منم امام قائم. آگاه باشید ای اهل عالم! منم شمشیر انتقام‌گیرنده. آگاه باشید ای اهل عالم! جدّ من حسین علیه‌السلام را تشنه‌کام کشتند. آگاه باشید ای اهل عالم! جدّ من حسین علیه‌السلام را برهنه روی خاک افکندند. آگاه باشید ای جهانیان! جدّ من حسین علیه‌السلام را از روی کینه‌توزی پایمال کردند»؛ إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ج۲، ص۲۳۳.

همچنین زودتر از این‌که من کلام جلیسم را بشنوم [حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌شنود]. همچنین در دیدن‌ها، برقی (نوری) که مثلاً هست، [سرعت و زمان رسیدنش] اندازه‌ای و حدی دارد [تا این‌که دیدن تحقق یابد]، اما [دیدن] او دیگر محدود نیست، اگر کسی از [طریق] این مطالب معرفت پیدا کند، می‌فهمد مسأله ظهور امام علیه‌السلام و غیبت امام علیه‌السلام این‌گونه است که ما او را نمی‌بینیم، او ما را می‌بیند؛ ما کلامش را نمی‌شنویم، او کلام ما را می‌شنود.

هیچ چیز بر او مخفی نیست

برای امام علیه‌السلام هیچ چیز مخفی نیست. او همیشه می‌داند که مثلاً در فلان جا گنجی وجود دارد و چگونه گنجی است و در کجا چیزهای نفیس و گرانبها وجود دارد. برای امام علیه‌السلام که سهل است؛ از همین علمای بزرگ ما عجایب و غرایبی نقل شده است که انسان را متحیر می‌کند. مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی رحمه‌الله، داخل مسجد متوکل عباسی ملعون شده و می‌گوید: «اینجا را حفر نمایید!» حفر کردند و دیدند که سنگ‌های گرانبهای مرمر عجیب و غریبی در آنجا دفن شده است. آن‌ها را آوردند و در حرم امامین عسکریین علیهماالسلام قرار دادند و تمام حرم را با آن سنگ‌ها فرش کردند. چه کسی می‌دانست که آن سنگ‌های گران قیمت، در آنجا مدفون است؟!

شنیده‌ام ـ البته باید تحقیق کرد آیا در روایات چنین چیزی وجود دارد یا نه، چون در دعایی [خطاب به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام] آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَى وَلَدَيْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى ضَجِيعَيْكَ آدَمَ وَ نُوحٍ وَ عَلَى جَارَيْكَ هُودٍ وَ صَالِحٍ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»[1] ـ می‌گویند سیّد بحرالعلوم رحمه‌الله، یک جایی را [در وادی السلام] نشان داد و فرمود: «اینجا را حفر کنید!». حفر کردند و دیدند یک لوحی پیدا شد که روی آن نوشته شده بود «هذا قَبْرُ هُودٍ وَ صالِحٍ». قبر هود و پهلوی آن هم قبر صالح. تا به حال هم همان گونه معمور (آباد) است.

مقام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که در نجف است احتمال دارد همین گونه باشد که یکی از علما آن را تعیین کرده باشد که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اینجا تشریف آورده‌اند.

---

۱. زاد المعاد، ص۴۸۶.

هدایتگری همچون امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف!

مگر ممکن است انسان در هدایت مردم به اندازه توانایی، مانند حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد و مورد عنایت و نظر او که «عَینُ اللهِ النّاظِرَة» (چشم بینای خدا) است، نباشد؟!

وای به حال کسی که چنین تشخیص بدهد که مراعات و معاونت (یاری) ظالم و یا دفاع از ظلم برای او خیر است! ای‌کاش «لَیس» بودن و هیچ بودن عالم امکان را درک می‌کردیم، و برای هیچ این‌قدر ارزش و اعتبار قائل نمی‌شدیم، و بر سر هیچ این‌همه با هم نزاع نمی‌کردیم!

حضور حضرت حجت و اصحاب کساء علیهم‌السلام در مجالس

خیلی دیده شده و گفته‌اند که حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در مجالس توسل یا حدیث کساء حاضر دیده‌اند، هرچند جد بزرگوارش پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بلکه حضرات امیر و فاطمه زهرا و حَسَنَین علیهم‌السلام هم حاضر بوده‌اند؛ زیرا اهل کساء از آن حضرت افضل‌اند، ولی فضیلتی و خصیصه‌ای برای آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است که برای آن‌ها نبود و آن طول عمر، و اشراق و افاضه به[سبب] اوست.

واسطه فیض

کجا رفتند آن‌هایی که «یُذَکِّرُکُمُ اللّهَ رُؤیَتُهُ»[1] (دیدارش شما را به یاد خدا می‌آورد) بودند؟! می‌گویند: ماهی تا در آب است، قدردان نیست!

امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف واسطه بین خالق و مخلوق است، رَشَحاتی به این و مقداری به آن و

---

۱. اشاره به این روایت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است که فرمود: «قَالَتِ الْحَوَارِیُّونَ لِعِیسَی: یَا رُوحَ اللّهِ، مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ یُذَکِّرُکُمُ اللّهَ رُؤْیَتُهُ وَیَزِیدُ فِي عِلْمِکُمْ مَنْطِقُهُ وَیُرَغِّبُکُمْ فِي الآخِرَةِ عَمَلُهُ؛ حواریون به عیسی علیه‌السلام گفتند: ای روح الله! با چه کسی همنشین شویم؟ فرمود: کسی که دیدار او شما را به یاد خدا اندازد و سخن گفتن او بر علمتان بیفزاید و عملش شما را به آخرت تشویق کند»؛ کافی، ج۱، ص۳۹؛ و نیز نک: مصباح الشریعة، ص۱۶۱؛ بحارالأنوار، ج۱، ص۲۰۳.

قطراتی به دیگران می‌دهد. اگر هزار نفر هم از او استفاضه کنند[1] و یا بیشتر، دست خالی بر نمی‌گردند. اگر ما خیلی همّت داشته باشیم، فقط می‌توانیم به مردم بگوییم: راه این است و چاه این؛ و راه کمال و زوال، و صعود و سقوط این است، مبادا گم شوید.

دستگیری تا رسیدن به مقصود

ابتدای حرکت انسان در مسیر کمال و معرفت، استعداد است که می‌تواند از هیچ به همه‌چیز برسد، و طرف و مقصد او خداست. ربوبیّت خدا هم اقتضا می‌کند که در مسیرِ حرکتِ تکاملی انسان تا سرمنزل مقصود، به او کمک و از او دستگیری کند. در دعای ابوحمزه آمده است: «مِنْ أَيْنَ لِيَ الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلَا يُوجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ»[2] (پروردگارا! از کجا خیر به من برسد، در حالی که خیر جز از نزد تو سرچشمه نمی‌گیرد).

حافظ، ولی، رهبر و همراه راه ما خداست؛ چنان‌که خود می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»[3] (خداوند سرپرست مؤمنان است و آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد)؛ یعنی از ظلماتِ سرگردانی به سوی نور رهسپار می‌کند.

ما در دریای زندگی در معرض غرق شدن هستیم، دستگیری ولیّ خدا لازم است تا سالم به مقصد برسیم، باید به ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف استغاثه کنیم که مسیر را روشن سازد و ما را تا مقصد همراه خود ببرد.

پناهگاه حقیقی

اگر اهل ایمان پناهگاه حقیقی خود (امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) را بشناسند و به او پناه ببرند، آیا امکان دارد که از آن ناحیه مورد عنایت واقع نشوند؟!

---

۱. استفاضه کردن: طلب بهره و فیض کردن.

۲. اقبال الأعمال، ج۱، ص۶۷؛ مفاتیح الجنان، باب دوم، فصل سوم، اعمال سحرهای ماه رمضان، دعای ابوحمزه ثمالی.

۳. بقره، ۲۵۷.

برای کسی که او را حاضر ببیند، غایب نیست!

علی‌ایّ‌حال، غیبتِ مطلقه نیست. برای کسانی که او را حاضر می‌بینند، و در هر دم هر چه از او بخواهند، مستجاب می‌بینند، غیبت نیست! بلی؛ عدل عمومی که شرط آن یک هیأت اجتماعیه حکومتیه است، بالوجدان وجود ندارد.

علاوه بر این‌که روایاتی وارد شده است که عمودی از نور بین او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و مؤمنین هست، که از آن استفاده می‌شود تطلّع او بر مؤمنین، غیر از تطلّع او بر همه عالم است. حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نظر خاصی به آن‌ها دارد. انسان اگر این را باور داشته باشد، دیگر خیلی فرق می‌کند و خیلی کارها را نمی‌کند. بعضی خیال می‌کنند چون غایب است، دیگر فریادرسی ندارد، [و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] کاری نمی‌کند. پدران او که وفات کرده‌اند، چطور حاجات مردم و زائرین و متوسلین را می‌دهند؟ او که حیّ است، نعوذ بالله نمی‌تواند بدهد؟! بعضی گمان می‌کنند در زمان غیبت، او همچون حالت خواب ـ مثل اصحاب کهف ـ است!

همچون اسم أعظم

پسر سیّد مرتضی کشمیری که می‌گویند پدرش درباره او گفته بود: «إنّ ابنی هذا له شأن ولکنی لاادرکه» (این فرزندم صاحب شأنی [معنوی] است، اما من زمان او را درک نمی‌کنم). این پسر ایشان گفته بود: گفتن «یا صَاحِبَ الزَّمانِ أَغِثْنِي، یا صَاحِبَ الزَّمانِ أَدْرِکْنِي»[1] کار اسم أعظم می‌کند.

---

۱. بی‌شک نام مبارک آن بزرگوار عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برخداوند متعال عزیز است، و از آن همان برآید که از اسم أعظم باری‌تعالی؛ چرا که وجود طاهرش کلمه خداوند است و اسم شریف او. در این مجال، حکایتی نقل می‌شود تا دل‌ها جلا یابد و در رخاء و شداید، مخلصانه تربه آن عالی جناب در درگاه الهی متوسل شود. شیخ جلیل محدث نوری نقل می‌کند:

«صالح ورع متّقی متتبّع، مرحوم حاجی ملا باقر بهبهانی، مجاور نجف اشرف مشافهتاً (شفاهی) نقل کرد و نیز در کتاب دمعة الساکبة، در ضمن احوال حضرت حجّت علیه‌السلام مرقوم داشته که از معجزات آن جناب که خود مشاهده کردم، این است که فرزندم علی‌محمّد که اولاد ذکورم منحصر بود در او، مریض شد و روز به روز در تزاید (افزایش) بود و بر حزن و اندوه من می‌افزود؛ تا آن که برای مردم یأس حاصل شد از مرض او، و علما و سادات برای او طلب شفا می‌کردند در مظانّ دعا، تا آن که شب یازدهم مرض او شد. مرضش سخت و حالش سنگین شد، و اضطرابش زیاده و التهابش شدید. پس راه چاره بر من بسته شد و ملتجی شدم به حضرت قائم علیه‌السلام. پس از نزد او با قلق و اضطراب بیرون رفتم و بر بام خانه بالا رفتم، و بی‌قرارانه به ←

او خیلی به ما نزدیک است!

باید اعتقاد داشته باشیم که عنایت و امداد حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در وقایع و حوادث و گرفتاری‌ها نسبت به شیعیان شامل است، و آن حضرت امام مُفترضُ الطّاعة[1] و حیّ است و قطعاً ظهور خواهد نمود و او «عَیْنُ اللهِ النَّاظِرَةُ»[2] و بر احوال ما مطلع است.

ما کسانی را دیده‌ایم که گویی در گشایش و گرفتاری‌ها با آن حضرت مخابره و تلگراف داشتند؛ هر چه می‌گفتند و یا از آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌خواستند، همان می‌شد! شخصی پیاده و خسته در بیابان بود، سه مرتبه گفت: یا امام زمان، یک مالی (مَرکبِ سواری) بفرست. فوراً چرخ و ارابه‌ای پیدا شد و او را سوار نمود و به مقصد رساند!

آن حضرت خیلی به ما نزدیک است، ولی ما او را نمی‌بینیم و دور می‌پنداریم!

از همه حاضرتر...

قاطع هستیم به این‌که [امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] در عین این‌که غایب است، خیلی از کارهای حاضرها را هم به جا می‌آورد. بله، تابع اذن خداست؛ البته [که] اماته و احیاء[3] باید به اراده خدا باشد. هر مریضی را بگوییم، شفا می‌یابد؟ نمی‌توانیم. هر دعایی مستجاب می‌شود؟ نمی‌دانیم. مصلحت یک اداره دیگری دارد. مریض‌ها و متوسلین به او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را الی‌ماشاءالله شفا داده است؛ به‌طوری که خودشان می‌فهمیدند [که از سوی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است].

← آن جناب متوسّل شدم، و با ذلّت و مسکنت می‌گفتم: «یا صاحب‌الزمان أغثنی، یا صاحب‌الزمان أدرکنی» و خود را به خاک عجز و مذلت مالیدم و فرود آمدم و بر او داخل شدم و پیش روی او نشستم، دیدم نفسش ساکن و حواسش به‌جا و عرق او را گرفته. پس خدای را بر این نعمت عظمی شکر کردم»؛ النجم الثاقب، ج۲، ص۷۸۰.

۱. مفترض الطّاعة، یعنی آن‌کس که اطاعت از او واجب است.

۲. نک: الإمامة و التبصرة من الحیرة، ص۱۳۲؛ التوحید (شیخ صدوق)، ص۱۶۷؛ المزار الکبیر، ص۲۱۷؛ بصائر الدرجات، ج۱، ص۶۱؛ جمال الأسبوع، ص۳۷.

۳. اماته: میراندن؛ احیاء: زنده کردن.

مجاری امور به دست اوست

پارسال شخصی در مشهد کنار من آمد و گفت: دیشب در حرم امام رضا علیه‌السلام پنج کرامت از حضرت مشاهده کردم. همچنین عجیب این‌که امسال شنیدم، دو نفر که هر دو عرب و از معاودین[1] مقیم مشهد [بودند] و به بیماری سخت مبتلا بودند، جداگانه برای شفا و قضای حاجت خویش به امام رضا علیه‌السلام متوسل شده‌اند. هر دو گفتند: همان شبِ توسل، در خواب حضرت معصومه علیهاالسلام را دیدیم که فرمود: «حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: حاجت شما برآورده شده است» و به یکی از آن‌ها که کنارِ سرش به عمل جراحی احتیاج داشته، فرمود: «دیگر احتیاج به عمل نداری»، و به دیگری فرمود: «خیلی گریه کردی، زیاد گریه نکنید؛ زیرا حضرت از گریه شما زوار و دوستان، متأذّی و متأثّر می‌شود!».[2]

از اینجا استفاده می‌شود که حضرت رضا و حضرت معصومه علیهماالسلام با هم اتحاد و اتصال دارند، بلکه همه نور واحدند؛ لذا انسان به هرکدام که متوسل شود، از دیگری جواب می‌گیرد؛ البته مصحّحی در کار هست؛[3] همچنان که از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله حاجت خواسته‌اند و ایشان به حضرت امیر علیه‌السلام و آن حضرت به امام حسن تا امام زمان علیهم‌السلام حواله داده‌اند؛ زیرا مجرای امور در این زمان، آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

ترسان به خاطر گناهان ما!

در زیارت حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وارد شده است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُهَذَّبُ الْخَائِفُ»[4] (سلام بر تو ای پاک بیمناک!)

---

۱. کسانی که اصالتاً ایرانی بودند، ولی سالیانی طولانی، عراق را وطن خود قرار داده و مقیم عراق بودند و صدام ملعون آن‌ها را از عراق بیرون راند.

۲. آنچه در روایات مورد تأکید و ترغیب واقع شده، الحاح و اصرار در اصل دعا کردن و توسل و استمرار طلب در عین حال تسلیم بودن است، نه همچون کودکی که با داد و فریاد و گریه‌های دلخراش، می‌خواهد آنچه را که به صلاحش نیست، به هرقیمتی از مادر خود بگیرد. بنابراین، آنچه مطلوب است، دعا با تضرع توأم با تسلیم است؛ یعنی معتقد باشیم که آنچه خواسته‌ایم، اگر به صلاح ما باشد، حتماً به ما عنایت می‌کنند.

۳. یعنی اگر معصومی شخصی را در موضوعی به معصوم دیگر ارجاع دهد، یک رمز و سرّی دارد، و از روی حکمت است.

۴. جمال الأسبوع، ص۳۷؛ مفاتیح الجنان، باب اول، فصل پنجم، زیارت حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در روز جمعه، ص۵۹.

با این‌که اگر انسان خائن باشد، باید خائف باشد، و شخص مُهذّب و بی‌گناه و پاک از کسی بیم ندارد، ولی آن حضرت با آن حریم پاک، از اظهار خود خائف است. بنابراین، از گناه ما و به خاطر اعمال ما است که آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هزار سال در بیابان‌ها[1] دربه‌در و خائف است.

خداوند چه صبری به او داده است!

با کمال دوستی ما نسبت به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور او نه به حرف بنده است و نه به حرف شما. به حضرت امیر علیه‌السلام هم پیشنهاد کردند با معاویه بسازا اگر بنا بود به حرف آن‌ها گوش کند، از همان اوّل گوش می‌کرد. به ایشان گفتند: با او بسازید؛ بعد که حکومت شما مستقر شد؛ با او بجنگید. ولی حضرت علیه‌السلام به حرف آن‌ها گوش نکرد.[2]

خدا به حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چه صبری داده که هزار سال است می‌بیند بر سر مسلمان‌ها چه بلاهایی می‌آید و چه بلاهایی خود مسلمانان بر سرهم می‌آورند، و همه را تحمل می‌کند!

او وارث انبیاء است

زهری پیش عبدالملک[3] بود؛ نامه آمد که در همین جایی که ما به مقاتله گرفته‌ایم، یک قصری پیدا شده است؛ می‌گویند قصر سلیمان بن داود است. هرچه سعی می‌کنیم، نمی‌توانیم داخل این قصر شویم. داخل شدن به این [قصر] هیچ راهی ندارد. [زهری] گفت: بله، علی بن الحسین علیهماالسلام به من فرموده که سلیمان بن‌داود علیهماالسلام یک قصری

---

۱. نک: کمال‌الدین، ج۲، ص۴۴۷.

۲. نقل است که مغیرة بن شعبه پس از استقرار خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نزد آن حضرت رفت و به ایشان پیشنهاد داد که کارگزاران عثمان و به‌ویژه معاویه را ابقا کند، تا آن‌که حکومت آن حضرت مستحکم شود و بعد آنان را عزل نماید. امام علیه‌السلام فرمود: «لاأُدَاهِنُ فِي دِينِي وَ لاأُعطِي الدَّنِيَةَ فِي أَمرِي؛ در دین خود سستی نمی‌کنم و پستی را در امور خویش راه نمی‌دهم.» پس از این، ابن‌عباس نیز پیشنهاد سازشکاری با معاویه را مطرح کرد، ولی باز هم امیرالمؤمنین علیه‌السلام نپذیرفت و فرمود: «لاأُعطِيه إلّا السَّيف؛ جز شمشیر بر او نگمارم»؛ نک: الفصول المهمة، ج۱، صص۳۵۸ـ۳۶۰؛ تاریخ طبری، ج۳، صص۱۹۷ـ۱۹۸.

۳. پنجمین خلیفه از خلفای اموی.

درست کرده‌است که کسی نمی‌تواند داخل آن قصربشود، غیراز پسرما مهدی علیه‌السلام که از اولاد ماست.

[عبدالملک] گفت: کذبتَ وکذب علی بن الحسین، المَهْدي مِنّا؛ (تودروغ گفتی و علی بن حسین دروغ گفت، مهدی از ماست). گفت: بابا! من که حرفی ندارم، من که از خودم نقل نکردم، می‌گویم علی بن‌الحسین [فرمود و او هم که] اینجا حاضراست؛ برو از او سؤال بکن. من دارم روایت می‌کنم و از خودم که نمی‌گویم. نمی‌دانست که این خبیث چه می‌خواهد بگوید. [عبدالملک] گفت: ما لی و لابن أبی تراب؟! (من با پسرابوتراب چه کار دارم!) من بروم به او بگویم تو چه می‌گویی؟ ما لی و لابن أبی‌تراب؟![1] فهمید که این، صحبت عداوت و[نزاع] در حکومت است و چیزدیگری نیست.[2]

چهره‌ای جوان

در روایت آمده است که: وقتی حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور می‌کند، در سن چهل سالگی به نظرمی‌آید.[3]

---

۱. نک: مقتضب الأثر، صص۴۳ـ۴۵؛ بحارالأنوار، ج۵۱، صص۱۶۴ـ۱۶۶.

۲. یعنی تکذیب روایت امام سجاد علیه‌السلام و این‌که امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از اهل‌بیت علیهم‌السلام است، به دلیل حب حکومت و ریاست است نه جهل به جایگاه امام سجاد علیه‌السلام و روایت ایشان.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام أَنَّهُ قالَ: لَو قَامَ المَهدِيُّ لَأَنكَرَهُ النَّاسُ، لِأَنَّهُ يَرجِعُ إِلَيهِم شَابّاً مُوَفَّقاً، وَ إِنَّ مِن أَعظَمِ البَلِيَّةِ أَن يَخرُجَ إِلَيهِم صَاحِبُهُم شَابّاً وَهُم يَحسَبُونَهُ شَيخاً كَبِيراً؛ امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید: اگر حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قیام کند، مردم او را انکار خواهند کرد، زیرا در حالی به سوی آن‌ها باز می‌گردد که جوانی پویا است و از بزرگ‌ترین بلاها این است که امام آن‌ها به سوی ایشان برمی‌گردد؛ در حالی که جوان است و آنان گمان می‌کنند که او پیری فرتوت است»؛ عقد الدرر فی أخبار المنتظر، ص۴۲.

همچنین ابوصلت هروی نقل می‌کند: «قُلْتُ لِلرِّضَا علیه‌السلام مَا عَلَامَاتُ الْقَائِمِ مِنْكُمْ إِذَا خَرَجَ قَالَ عَلَامَتُهُ أَنْ يَكُونَ شَيْخَ السِّنِّ شَابَّ الْمَنْظَرِ حَتَّى إِنَّ النَّاظِرَ إِلَيْهِ لَيَحْسَبُهُ ابْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ دُونَها وَإِنَّ مِنْ عَلَامَاتِهِ أَنْ لَايَهْرَمَ بِمُرُورِ الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَأْتِيَهُ أَجَلُهُ؛ به امام رضا علیه‌السلام گفتم: علامات ظهور قائم شما چیست؟ فرمود: نشانه‌اش این است که در سنّ پیری است، ولی ظاهر جوانی دارد؛ به گونه‌ای که بیننده می‌پندارد چهل ساله و یا کمتر از آن است و نشانه دیگرش آن است که به گذشت شب و روز پیر نشود، تا آن‌که اجلش فرا رسد»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۶۵۲.

گلشن سوم: دوران غیبت

(محرومیّت‌ها، فرصت‌ها و موهبت‌ها)

شدیدترین مصیبت

فکر می‌کنم که مصیبت امام حسن عسکری علیه‌السلام از مصائب آباء مطهرینش، خیلی خیلی شدیدتر بود؛ به جهت این‌که دید و رسید به آنچه که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده بود که: غیبت می‌کند و بعد که زمین از ظلم و جور پر بشود، ظهور می‌کند. دید که وقتش شده است. چقدر این مطلب بر او سخت بود. [امام عسکری علیه‌السلام به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وصیّت نمود که:] یا سیّد أهل بیته، در بلاد نمان و به بیابان‌ها برو، جایی نمان که تو را ببینند و بشناسند و بکشند.[1] همین کار را هم کرد. و علی هذا بحسب ظاهر؛ راه منحصر به

---

۱. از ابراهیم بن مهزیار در ضمن تشرّفی که به خدمت حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف داشته، روایت شده است که آن حضرت به او فرمود: «إِنَّ أَبِي عليه‌السلام عَهِدَ إِلَيَّ أَنْ لاأُوَطِّنَ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَخْفَاهَا وَ أَقْصَاهَا إِسْرَاراً لِأَمْرِي وَ تَخْصِيناً لِمَحَلِّي لِمَكَايِدِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَ الْمَرَدَةِ مِنْ أَحْدَاثِ الْأُمَمِ الضَّوَالِّ فَنَبَذَنِي إِلَى عَالِيَةِ الرِّمَالِ وَ جُبْتُ صَرَائِمَ الْأَرْضِ يُنْظِرُنِي الْغَايَةَ الَّتِي عِنْدَهَا يَحُلُّ الْأَمْرُ وَ يَنْجَلِي الْهَلَع ... وَ اعْلَمْ يَا أَبَا إِسْحَاقَ أَنَّهُ قَالَ عليه‌السلام: فَعَلَيْكَ يَا بُنَيَّ بِلُزُومِ خَوَافِي الْأَرْضِ وَ تَتَبُّعِ أَقَاصِيهَا فَإِنَّ لِكُلِّ وَلِيٍّ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَدُوّاً مُقَارِعاً وَ ضِدّاً مُنَازِعاً؛ (همانا پدرم علیه‌السلام با من عهد نمود که جایی از زمین را وطن خویش قرار ندهم، مگر مخفی‌ترین و دورترین قسمت آن را، به منظور کتمان امرم و حفظ مکانم؛ برای آن‌که مکانم از مکرهای گمراهان و یاغیانِ امت‌های تازه به دوران رسیده و گمراه محفوظ بماند؛ پس مرا به تل‌های بلند ریگزار روان ساخت و زمین‌های دور افتاده را پیمودم. پایانی در انتظار ←

ظهور حضرت است، در حکومت حقه، و در حکومت عادله و این هم وقتش با خداست.

آماده کردن شیعه برای دوران غیبت

حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام خیلی سعی بر این داشت که مردم را برای غیبت آماده کند؛ حتی گاهی [بین خود و مراجعین] پرده می‌انداخت [تا مردم به ندیدن امام علیه‌السلام عادت کنند]. خود غیبت صغری هم همین جهت آماده‌سازی را دارد. باید شیعه برای این زمان سخت آماده شود. تعبیر ظهور اصغر هم ممکن است تعبیر از مقدمات ظهور تا استقرار آن باشد.

در بین علمای نجف، بعضی‌ها که اهل علم جفر و این‌ها بودند، مبعِّد این قضیه (ظهور) بودند و به کسی گفته بودند: نه تو می‌بینی، نه فرزند تو، و نه نوه تو و نه...! در مقابل، بعضی‌ها مقرِّب بوده‌اند. شاهد این عده، در و دیوار است. هر چیزی یک زبانی دارد. ما زبان در و دیوار را بلد نیستیم! «وَلَكِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»[1] (و لکن شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید).

گدازنده‌تر از غم سیّدالشهدا علیه‌السلام

وقتی تأمّل می‌کنیم، می‌بینیم همه قضایای امام حسین علیه‌السلام در یک روز واقع شد، و وقتی مردم کوفه و بصره از قضیه شهادت آن حضرت مطلع شدند، ناراحت شدند و خدا می‌داند که اهل ایمان از ابتلای آن حضرت و شهادت و اسارت اهل‌بیت علیهم‌السلام چقدر ناراحت بودند؛ به حدی که گویا باورشان نمی‌شد! در طول این مدت، دل اهل ایمان خون بود. اما ما بیش از هزار سال است که گرفتاریم و حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف گرفتار است و دشمن‌ها نمی‌گذارند بیاید و او را حبس کرده‌اند. آیا حبسی از این بالاتر که نتواند خود را در هیچ آبادی نشان دهد و خود را معرفی کند؟!

← من است، که در آن گره از کار گشوده شود و اندوه و بی‌تابی برطرف گردد ... و بدان ای ابواسحاق! برتو باد به ملازمت پنهانی‌های زمین و جست‌وجوی جاهای دورافتاده آن، که هریک از اولیای خدای عزوجل، دشمنی کوبنده و ضدّی ستیزنده دارد»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۴۴۷.

۱. اسراء، ۴۴.

در این مافوق هزار سال که آن حضرت در زندان است، خدا می‌داند که قلوب اهل ایمان چقدر خون است! آیا شایسته است که حضرت غایب ﷺ در مصائب و گرفتاری، شبیه قضیه حسین بن علی ﷺ به این مدت طولانی گرفتار باشد، و ما برقصیم و شادی کنیم؟![1]

۱. دو سنخ شادی کردن وجود دارد. یک نوع شادی آن است که انسان در این دنیای فانی از تهِ دل بخندد و سَرخوش و سرمست باشد. این‌گونه شادی و فرح، از اقبال و توجه به دنیا و خوش‌گذرانی و دل‌مشغولی به متاع قلیل دنیا و غفلت از حساب و کتاب قیامت و دار باقی برآمده و شادی مذموم است.

از این‌رو، مؤمن که به فانی بودن دنیا توجه دارد و از یاد خدا و آخرت غافل نیست، چنین شادی و فرحی ندارد؛ همچنان‌که خدای متعال در عین حال که می‌فرماید انسان‌ها نصیب دنیوی خویش را فراموش نکنند، آنان را از روی آوردن به فرح و سرمستی که آن‌ها را از روز قیامت غافل می‌کند، برحذر می‌دارد:

«لاتَفْرَحْ إِنَّ اللّهَ لایُحِبُّ الْفَرِحِینَ، وَابْتَغِ فِیمَا آتَاکَ اللّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لاتَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیَا؛ شادِ سرمست نباش، زیرا خدا شادمانان سرمست را دوست ندارد. و با آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و نیز بهره‌ات را از دنیا فراموش نکن.»(قصص، ۷۶ـ۷۷.)

اما نوع دیگر شادی، آن است که انسان در اعیاد و موالید اهل‌بیت ﷺ به سبب شادی آن‌ها، شاد باشد؛ چنان‌که در وصف مؤمنان آمده است: «یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا؛ برای شادی ما شاد می‌شوند»(الخصال، ج۲، ص۶۳۵) و یا از روی انجام وظیفه با دیگران شوخی کند و بخندد؛ چنان‌که امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید:

«الْمُؤْمِنُ هُوَ الْکَیِّسُ الْفَطِنُ بِشْرُهُ فِی وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِی قَلْبِهِ؛ مؤمن، زیرک باهوش است؛ گشاده‌رویی‌اش در چهره او و حزنش در قلبش است»؛(کافی، ج۲، ص۲۲۶) و یا ادخال سرور در قلوب مؤمنان کند و یا آن روز که گناهی نکرده و موفق به بندگی خداوند شده است، شاد و خوشحال باشد. این نوع شادی، ممدوح بوده و در واقع برآمده از ایمان قلبی است.

مقصود از رقصیدن و شادی نمودن در عبارت حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ، شادی نوع اول است. ایشان در مورد این نوع شادی می‌فرمود:

«هروقت دیدیم قلبمان خوشحال است، بدانیم کارش خراب است!»

از مجموع آنچه بیان شد، مقصود حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ واضح می‌شود.

از این‌رو، سزاوار است انسان همچنان که امور زندگانی خود را اداره می‌نماید و از نصیب دنیایی خود غافل نیست، نه‌تنها این امور او را از یاد حضرت ﷺ غافل نکند و قلبش به یاد امام زمان ﷺ زنده باشد، بلکه اساس و محور امور زندگی‌اش سیر در مسیر رضای ایشان و امتثال امرایشان باشد و پویایی زندگی‌اش از یاد حضرت ﷺ و طاعت ایشان سرچشمه گیرد.

اندوه امام صادق علیه‌السلام از غیبت

حضرت صادق علیه‌السلام مثل این‌که ناله می‌کند، گریه می‌کند و چه‌ها می‌کند [و به این مضمون می‌فرماید:] غیبتُك أحزنتني! (غیبت تو مرا اندوهگین ساخت).[1] این چه غیبتی خواهد بود؟! بعضی روایت‌ها دارد: «حَتَّى يَرْجِعَ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ».[2] چه عرض کنیم که چه خواهد بود! باید تسلیم باشیم. اصل غیبت را اگر تسلیم هستیم، باید مقدار و آمد (سرآمد) غیبت را هم تسلیم باشیم. [مردم] کشته می‌شوند و... سفیانی می‌آید به نام می‌کشد! هر که اسمش محمّد یا علی یا فاطمه یا... باشد؛ از بنی‌هاشم باشد یا از بنی‌عباس، از هرکدام که باشد، می‌گیرد و می‌کشد.[3] بعد می‌آیند و می‌گویند بابا! پدر ما

---

۱. از سدیر صیرفی روایت شده است که به همراه مفضل‌بن‌عمر و ابوبصیر و ابان به خدمت امام جعفر صادق علیه‌السلام رسیدیم؛ حضرت را دیدیم که بر خاک نشسته بود و عبای خیبری طوق داری از جنس مو، بدون گریبان و با آستین کوتاه در برداشت و مانند مادر فرزند مرده شیدای جگرسوخته گریه می‌کرد... و می‌فرمود: «سَيِّدِي غَيْبَتُكَ نَفَتْ رُقَادِي وَ ضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَ ابْتَزَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي سَيِّدِي غَيْبَتُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ؛ آقای من! غیبت تو، خواب را از چشمم ربوده و زمین فراخ را بر من تنگ کرده و آسایش قلب مرا از من گرفته است. ای آقای من! غیبت تو، مرا به مصیبت‌های دردناک ابد پیوند داده است»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۳۵۲.

۲. احمد بن اسحاق در دیداری که با امام حسن عسکری علیه‌السلام داشت، از آن حضرت پرسید: آیا غیبت فرزند شما طولانی می‌شود؟ امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «إِي وَرَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ وَ لَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَهْدَهُ لِوَلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ؛ بله، به پروردگارم سوگند! تا آن‌که بیشتر کسانی که قائل به (وجود) او هستند، از این امر (امامت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) برمی‌گردند و باقی نمی‌ماند، مگر کسی که خدا عزوجل از او برای ولایت ما پیمان گرفته است و ایمان را در قلبش نوشته و او را با روحی از جانب خود، تأیید کرده باشد»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۳۸۵.

۳. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده است: «وَ لَا يَزَالُ السُّفْيَانِيُّ يَقْتُلُ كُلَّ مَنِ اسْمُهُ محمّد وَ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ فَاطِمَةُ وَ جَعْفَرٌ وَ مُوسَى وَ زَيْنَبُ وَ خَدِيجَةُ وَ رُقَيَّةُ بُغْضاً وَ حَنَقاً لِآلِ محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله ثُمَّ يَبْعَثُ فِي جَمِيعِ الْبُلْدَانِ فَيُجْمَعُ لَهُ الْأَطْفَالُ وَ يُغْلِي لَهُمُ الزَّيْتَ، فَيَقُولُ لَهُ الْأَطْفَالُ: إِنْ كَانَ آبَاؤُنَا عَصَوْكَ نَحْنُ فَمَا ذَنْبُنَا؟ فَيَأْخُذُ كُلَّ مَنِ اسْمُهُ عَلَى مَا ذُكِرَتْ فَيُغْلِيهِمْ فِي الزَّيْتِ، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى كُوفَانِكُمْ هَذِهِ فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الدَّوَامَةُ فَيَفْعَلُ بِالرِّجَالِ كَمَا يَفْعَلُ بِالْأَطْفَالِ وَ يَصْلُبُ عَلَى بَابِهَا كُلَّ مَنِ اسْمُهُ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَنْهَبُهَا فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ يَقْتُلُ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ وَ يَصْلُبُ عَلَى مَسْجِدِهَا كُلَّ مَنِ اسْمُهُ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُغْلِي دِمَاؤُهُمْ كَمَا غَلَى دَمُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فَإِذَا رَأَى ذَلِكَ الْأَمْرَ أَيْقَنَ بِالْهَلَاكِ فَيُوَلِّي هَارِباً وَ يَرْجِعُ مُنْهَزِماً إِلَى الشَّامِ؛ و سفیانی، بی‌وقفه هر کس را که نامش محمّد و علی و حسن و حسین و فاطمه و جعفر و موسی و زینب و خدیجه و رقیه است، از روی بغض و کینه‌ای که به خاندان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد، می‌کشد. ←

اسم ما را گذاشته، ما که گناهی نکرده‌ایم. او می‌گوید: خیلی خب، فلان اسم و فلان اسم را نکشید، بقیه را بکشید! تمام حرف‌ها بر سر سفیانی است که وقتی بیاید، چه کارهایی را در آن مدت کم ـ مدتش خیلی هم نیست ـ انجام می‌دهد، اما خدا می‌داند که چه می‌کند! حتی روایت دارد که امام صادق علیه‌السلام نامه ابومسلم خراسانی را بدون این‌که بخواند، جلوی همان نامه‌آور، انداخت توی چراغ، و سوزاند. [و فرمود:] کجا شده قضیه سفیانی؟ تا قضیه سفیانی نشود، این کار شدنی نیست!

از حکمت‌های غیبت

امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای حفظ کیان اسلام غایب شده است، نه برای شخص خودش!

راه آن‌ها، راه نیست!

کأنّ در زمان غیبت باید در صدد فهم صحیح یک معنای منفی بود و آن این‌که این راهی که اوّلی و دومی رفتند، برای دنیا و آخرت ضرر است، و خلاصه راه این نیست. این جانب نفی، و اما جانب اثبات این‌که پس اکنون راه چیست؟ یتبیّن إن‌شاءالله بالتّأمّل في ما مرّ! (با تأمل در آنچه گفته شد، معلوم می‌گردد!)

← سپس [کسانی را] به همه شهرها می‌فرستد، تا اطفال را برای او جمع‌آوری کنند و روغن جوشان برای آن‌ها آماده می‌شود. کودکان به او می‌گویند: اگر پدران ما از تو سرپیچی کردند، گناه ما چیست؟ پس هر کس را که نامش مطابق نام‌های گفته‌شده باشد، در روغن جوشان می‌اندازد. بعد به طرف کوفه شما می‌رود و در آن می‌چرخد؛ چنان‌که فرفره می‌چرخد (یعنی همه‌جا را می‌گردد) و با مردان همان کاری را می‌کند که با کودکان کرد و هر کس را نامش حسن و حسین است، بر در شهر به دار می‌آویزد. سپس به مدینه می‌رود و در سه روز آن را غارت می‌کند و بسیاری از مردم را در آنجا می‌کشد و هر کس را که نامش حسن و حسین است، در مسجد به دار می‌آویزد. در این هنگام است که خون کشتگان به جوش می‌آید؛ چنان‌که خون یحیی بن زکریا به جوش آمد. هنگامی که این صحنه را ببینند، نسبت به هلاکت خود یقین پیدا می‌کند و با ترس رو برمی‌گرداند و شکست‌خورده به شام باز می‌گردد»؛ الزام الناصب، ج۲، ص۱۶۳ و نیز نک: فرائد فوائد الفکر، ص۳۲۰.

فقدان نبی ﷺ، غیبت وصی علیه‌السلام

یک زمانی بود که نبوت آزاد بود [و ممکن بود که خداوند فردی را به پیامبری برگزیند] اما بعد، [نبوت] ختم شد [ولی همچنان دسترسی به نبیّ و وصیّ او باقی بود]، و تکمیل آن [ختم نبوت]، با مسأله غیبت شد [که نه تنها دیگر دسترسی به شخص نبیّ نیست، بلکه دسترسی به وصیّ او هم نیز نیست]. باید انسان پشت پرده را نگاه کند و ببیند حرکت به کدام طرف است![1]

روایات به منزله استمرار نبوت در عصر غیبت

کسیکه تا زمان غیبت کبری نبوت را باقی می‌داند، به جهت این‌که بقاء ائمه علیهم‌السلام که کلماتشان حجت است، مثل بقاء خود نبیّ ﷺ است. منتهی، اگر نبیّ بود، وحی در این زمان متجدد می‌شد؛ اما حالا که نبیّ نیست، وحی‌هایی که به وصیّ خودش القاء کرده بود، هرکدام سروقتش ظاهر می‌شود. و این به منزله این است که تا زمان غیبت کبری نبیّ هست.

در دوران غیبت، راه سعادت بسته نیست

گفته می‌شود که پیغمبر اکرم ﷺ رحلت کرده، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم غایب است و کسی به آن حضرت دسترسی ندارد که به فریاد او برسد. بنابراین، ما مستضعف و محروم

---

۱. یعنی اضافه بر مصیبت رفتن نبوت، از حضور ظاهری امام علیه‌السلام نیز محروم شدیم، اما با وجود تمام مصائبی که از فقدان نبی و غیبت وصی داریم، اگر قلب‌های ما اهل تقوا باشد، ولو این‌که غیبت است و از وسائط فیض مستور هستیم، اما قلب پشت پرده را متوجه می‌شود. از این رو، در فتنه‌ها و بلاها، قلب باتقوا پشت پرده را به تناسب فطانتش، یا می‌بیند یا حدس می‌زند و راه درست را تشخیص می‌دهد.

سیّد مقدس ابن طاوس به فرزند خود چنین وصیّت می‌کند: «إِنْ عَامَلْتَ اَللَّهَ جلّ جَلَالُهُ بِالصِّدْقِ وَ اَلتَّحْقِيقِ جَعَلَ قَلْبَكَ مِرْآةً تَنْظُرُ بِهَا مَا يُرِيدُهُ هُوَ جَلَّ جَلَالُهُ مِنَ اَلْعُلُومِ مِنْ وَرَاءِ سِتْرٍ رَقِيقٍ فَفِي أَخْبَارِ صَاحِبِ اَلْمِلَّةِ اَلْمُؤْمِنُ مَنْ يَنْظُرُ بِنُورِ اَللَّهِ؛ اگر با خداوند با صداقت و حقیقت تعامل کردی، قلب تو را آینه‌ای قرار می‌دهد که با آن، علومی را که او می‌خواهد، از پس پرده‌ای نازک می‌بینی. در روایات رسول خدا و صاحب امت ﷺ آمده است: مؤمن کسی است که به نور خداوند می‌بیند»؛ کشف المحجة لثمرة المهجة، ص۱۹۳.

از سعادت و بیچاره‌ایم! آیا این‌گونه است؟ خیر، این‌گونه نیست؛ زیرا عقل و شرع برای ما ثابت می‌کند که یک فرد متدین و عاقل، می‌تواند شئون دینی خود را اداره کند؛ زیرا دفتر دین و دستورات شرعیه در اختیار ماست. اگر[هم] ندانست و نتوانست، باید ـ به حکم عقل و عقلا ـ از دیگران که می‌دانند، سؤال کند و از راه عقل و دیانت، صحت و سقم جواب را تشخیص دهد، چون عاقل است و در هر جا که راه برای او روشن نشد، احتیاط برای او طریق نجات است. پس هیچ‌گاه راه سعادت برای انسان بسته نیست.

کرامتی برای ثابت‌قدمان در دوران غیبت

چه نعمت بزرگی را از ما گرفتند، و چه گناه عظیمی را مرتکب شدند که بین ما و وصیّ پیغمبر ﷺ که از انبیای سَلَف افضل است، جدایی انداختند! اگرچه عبادت در زمان غیبت، افضل از عبادت در زمان ظهور است[1] و این خود کرامتی از سوی خدا است که شامل حال افرادی که در زمان غیبت ثابت‌قدم هستند، کرده است.

امکان رسیدن به مقامات اولیا در عصر غیبت

مگر همه سلمان یا ابوذر رضی‌الله‌عنهما می‌شوند که با وجود تمام بلاها، صبر کردند و یا مثل

---

۱. «عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام: الْعِبَادَةُ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ أَفْضَلُ أَمِ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ مَعَ الْإِمَامِ الظَّاهِرِ مِنْكُمْ؟ فَقَالَ: يَا عَمَّارُ الصَّدَقَةُ وَ اللَّهِ فِي السِّرِّ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ، وَ كَذَلِكَ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ أَفْضَلُ لِخَوْفِكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْهُدْنَةِ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ الْإِمَامِ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ لَيْسَ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ وَ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ مَعَ الْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ؛ عمار ساباطی می‌گوید: به امام صادق عليه‌السلام عرض کردم: عبادت همراه امام پنهان از خاندان شما، در دولت باطل برتر است، یا عبادت در زمان ظهور حق و دولت حق همراه امام ظاهر از خاندان شما؟ فرمود: ای عمار! به خدا سوگند! صدقه پنهانی در دولت باطل برتر از صدقه آشکار است. همچنین عبادت پنهانی شما همراه با امام غایبتان در دولت باطل نیز برتر است از کسی که خدا عزوجل را در هنگام ظهور حق همراه با امام ظاهر در دولت حق عبادت می‌کند، برای ترسی که در دولت باطل و هنگام صلح از دشمن خود دارید. و عبادت همراه با خوف و در دولت باطل، مانند عبادت همراه با امنیت در دولت حق نیست»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۶۴۶؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۲۷.

عمار که حتی حاضر به کشته شدن گردید؟[1] درب مقاماتی که آنان بدان رسیدند، بسته شده است. تمام دنیا و مافیها ارزش یک نماز شب سلمان را ندارد! روی پوست گوسفندی می‌نشست و مصلای عجیب و غریبی داشت. در روایتی اثاثیه و لوازم منزلش را برشمرده: یک پوست، یک کیسه آرد و...؛ ولی باز گریه می‌کرده که فردا [ی قیامت] بارش سنگین است.[2] سلمان چه مقامی داشت، و ضد او، یعنی معاویه چه مقامی؟!

البته چه بسا از این‌که فرموده‌اند: «عبادت در غیبت، افضل از عبادت در حال حضور است»،[3] بتوان استفاده کرد که مقامات بالاتری برای ما ممکن است! مقصودم این است که اگر ما در زمان حضرت رسول ﷺ بودیم و می‌دیدیم که در اطراف آن حضرت، امثال سلمان هستند که دارای مقاماتی هستند، چقدر به آن مقامات عالیه تشویق می‌شدیم، ولی کسی که آن‌ها را نمی‌بیند، از تحصیل آن معذور است؛ زیرا تردید برای او حاصل می‌شود که آیا این‌گونه مقامات برای او حاصل می‌شود یا خیر.

اما ما نیز از کرامات علما، عجایب و غرایبی دیده‌ایم که نمی‌شود بیان کرد و تعجب می‌کردیم که چرا دیگران می‌بینند و اسمش را هم نمی‌آورند! ولی نمی‌دانم چرا باز نسبت به تحصیل آن مقامات بی‌تفاوت هستیم!

---

۱. عمار بن یاسر، از اصحاب عالی‌قدر رسول خدا ﷺ و از یاران باوفای امیرالمؤمنین ؑ که در جنگ صفین، در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

۲. «وَ رُوِيَ أَنَّ سَعْدَ بْنَ أَبِي‌وَقَّاصٍ دَخَلَ عَلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ يَعُودُهُ فَبَكَى سَلْمَانُ فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَاعَبْدِاللَّهِ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ عَنْكَ رَاضٍ وَ تَرِدُ الْحَوْضَ عَلَيْهِ. فَقَالَ سَلْمَانُ: أَمَا أَنَا لاأَبْكِي جَزَعاً مِنَ الْمَوْتِ وَ لاحِرْصاً عَلَى الدُّنْيَا وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَهِدَ إِلَيْنَا فَقَالَ لِتَكُنْ بُلْغَةُ أَحَدِكُمْ كَزَادِ الرَّاكِبِ وَ حَوْلِي هَذِهِ الْأَسَاوِدُ وَإِنَّمَا حَوْلَهُ إِجَّانَةٌ وَ جَفْنَةٌ وَ مِطْهَرَةٌ؛ روایت شده است که سعد بن ابی‌وقاص برای عیادت بر سلمان فارسی وارد شد. پس سلمان گریست و سعد به او گفت: چه چیز تو را به گریه انداخت ای اباعبدالله؟! رسول خدا ﷺ وفات نمود؛ در حالی که از تو راضی بود و تو در حوض [کوثر] بر او وارد می‌شوی. سلمان فرمود: بدان که من به سبب بی‌تابی از مرگ و طمع بر دنیا گریه نمی‌کنم، بلکه [گریه‌ام از آن روست که] رسول خدا ﷺ با ما عهد نمود و فرمود: «توشه هریک از شما همچون توشه یک مسافر باشد» و حال آن‌که اطراف من این وسایل موجود است. و اطرافش تنها لگنی بود و دیگچه و آفتابه‌ای»؛ روضة الواعظین، ج۲، ص۴۹۰؛ بحارالأنوار، ج۲۲، ص۳۸۱.

۳. نک: کمال‌الدین، ج۲، ص۶۴۶؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۲۷.

برتری عبادت در زمان غیبت از زمان حضور

وای بر ما از آن روزی که قرآن یا عترت را از ما بگیرند. گرفتن هر کدام، گرفتن دیگری هم هست؛ زیرا این دو از هم جدا نمی‌شوند؛ «لَنْ یفْتَرِقا» نه در خارج و نه در اعتقاد «حَتّی یرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ» (تا این‌که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند). تنها کسانی از حوض خواهند نوشید که با قرآن و عترت با هم باشند، عده‌ای هستند که همیشه موفقند، ولی بعضی مانند کودک یتیم بدون سرپرست هستند و به عمد و یا بدون عمد به هر جهت روی می‌آورند؛ البته فی‌الجمله معذور هستند، به دلیل عدم حضور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف. بنابراین، ممکن است به چنین شخصی گفته شود: راست می‌گویی، معذوری؛ خیلی چیزها را ندیدی و نمی‌دانی. حق داری، چون در زمان غیبت به‌سر می‌بری و از پدر روحانی و معنوی دستت کوتاه است که نتوانستی سلمان بشوی؛ سلمانی که «عَلِمَ عِلْمَ الأَوَلِ وَالأَخِرِ»[1] (به علم اوّل و آخر آگاه بود) [و از مغیبات خبر می‌داد] و فرمود که:

«إذا أَدْرَکْتُمْ سَیِّدَ شَبابِ آلِ‌محمّد، فَکونُوا أَشَدَّ فَرَحاً بِقِتالِکمْ مَعَهُ»[2] (وقتی زمان سرور جوانان آل‌محمّد ـ امام حسین علیه‌السلام ـ را درک کردید، به جنگ کردن در رکاب او، بیشتر شادمان شوید).

اما این را چه می‌کنی که [بدین مضمون] فرمود: «اَلْعِبادَةُ فِي الْغیبَةِ أَفْضَلُ مِنَ الْحُضُورِ»[3] (عبادت در زمان غیبت، از [عبادت در] زمان حضور افضل است)؟! و نیز به اصحاب

---

۱. روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در فضیلت حضرت سلمان رضی‌الله‌عنه وارد شده، که با عبارات گوناگون نقل گردیده است؛ از جمله: «عِلمَ العلمَ الأوّلِ و العلمَ الآخِر؛ علم اوّل و آخر را دانست»؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص۶۴؛ «أدرکَ علمَ الأوّلِ و الآخِر؛ علم اوّل و آخر را درک کرد»؛ المسترشد، ص۶۵۴؛ و نیز نک: بحارالأنوار، ج۲۲، ص۳۵۰.

۲. «عن زهیر بن القین قال: ... فَقَالَ لَنَا سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللَّهُ أَفَرِحْتُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ وَأَصَبْتُمْ مِنَ الْغَنَائِمِ؟ فَقُلْنَا نَعَمْ! فَقَالَ: إِذَا أَدْرَکْتُمْ سَیِّدَ شَبَابِ آلِ محمّد فَکونُوا أَشَدَّ فَرَحاً بِقِتَالِکُمْ مَعَهُ مِمَّا أَصَبْتُمُ الْیَوْمَ مِنَ الْغَنَائِمِ؛ از زهیربن‌قین رضی‌الله‌عنه نقل شده است که سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه پس از یکی از نبردهای فاتحانه لشکر اسلام چنین فرمود: آیا از فتحی که خدا نصیبتان کرد و غنایمی که به‌دست آوردید، شاد شدید؟ گفتیم: بله. سپس فرمود: هنگامی‌که سیّد جوانان آل‌محمّد را درک نمودید، برای جنگ در رکابش بیشتر از این غنایمی که امروز به‌دست آوردید، شاد باشید»؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۷۲.

۳. نک: کمال‌الدین، ج۲، ص۶۴۶؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۲۷.

خود می‌فرمود: «أَنْتُمْ أَصْحابي وَ أُولئِك إِخْواني، فَواشَوْقا إِلى إِخْواني» و «آمَنُوا بِسَوادٍ عَلى بَياضٍ»[1] (شما اصحاب من هستید و آنان برادران من هستند. چقدر به دیدار برادرانم مشتاقم! آنان به سیاهی‌ای برروی سفیدی[2] ایمان آوردند) کنایه از این‌که در زمانی که مرا ندیده‌اند، به من ایمان آورده‌اند.

دوران محرومیّت بشر

با این‌که به ما نه وحی می‌شود و نه الهام، اما به آن واسطه‌ای که به او وحی و الهام می‌شود، توجه نمی‌کنیم؛ در حالی که در تمام گرفتاری‌ها ـ اعم از معنوی و صوری، دنیوی و اخروی ـ می‌توان به آن واسطه فیض (امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) رجوع کرد. اگر مردم سیم تلگرافشان[3] با واسطه فیض قطع شود، مثل زمان عدم دسترسی به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله،

---

۱. مضمون دو روایت از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است. روایت اول به این صورت وارد شده است: «... هَاهْ شَوْقاً إِلَى إِخْوَانِي مِنْ بَعْدِي فَقَالَ ابوذَرٍ: يا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْنَا إِخْوَانَک؟ قَالَ: لا أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانِي يجِيئُونَ مِنْ بَعْدِي شَأْنُهُمْ شَأْنُ الْأَنْبِياء؛ آه! چقدر مشتاق برادرانم هستم که پس از من‌اند. ابوذر عرض کرد: ای رسول خدا! آیا ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: نه، شما اصحاب من هستید و برادران من پس از من می‌آیند، که شأن آنان، شأن انبیاست»؛ التحصین، ص۲۳؛ و نیز نک: بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۳۲.
روایت دوم نیز به این صورت نقل شده است: «أَعْجَبُ النَّاسِ إِيمَاناً وَ أَعْظَمُهُمْ يقِيناً قَوْمٌ يكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حُجِبَ عَنْهُمُ الْحُجَّةُ فَآمَنُوا بِسَوَادٍ عَلَى بَياض؛ شگفت‌ترین مردم از جهت ایمان و بزرگ‌ترینشان از نظر یقین، گروهی هستند که در آخرالزمان زندگی می‌کنند؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را درک نکرده‌اند و حجت خدا از آن‌ها پنهان است؛ پس به (نوشته‌هایی) سیاه بر (اوراقی) سفید ایمان می‌آورند»؛ بحارالأنوار، ج۷۴، ص۵۶؛ و نیز نک: مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص۳۰۰.

۲. مقصود از سیاهی برروی سفیدی، نوشته‌های روی کاغذ است. این بیان، تمجیدی است از مؤمنانی که بدون دیدن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و تنها به واسطه روایاتی که از آن حضرت خوانده و شنیده‌اند، به ایمان و یقین رسیده‌اند.

۳. همان‌طور که دو نفر دور از هم که یکدیگر را نمی‌بینند، می‌توانند با وسایل ارتباطی مثل تلفن و تلگراف و... با هم ارتباط برقرار کنند و نظر همدیگر را جویا شوند، انسان در زمان غیبت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌تواند به مقامی برسد که با آن حضرت ارتباط برقرار نماید و مسائل خود را به ایشان عرضه کند؛ چنان‌که در طول تاریخ غیبت کبری، بسیاری از علما بوده‌اند که در معضلات و سرگردانی‌ها، به امام زمان علیه‌السلام متوسل می‌شدند و جواب را آناً از ناحیه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دریافت می‌کردند. همچنین در روایت است که در زمان ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، هنگامی که اصحاب ایشان در امری مردد می‌شوند، به کف دست خویش نگاه می‌کنند و جواب خود را می‌یابند.

دوران محرومیّت بشر خواهد بود.

ما را از عالِم مطلق محروم کرده‌اند

پیامبر ﷺ در آن روایت فرمود: أن تفعل کذا (این کار را بکند)، ان تفعل کذا، ان تفعل کذا، تا چهل تا، یا سنن یا تکالیف یا مجموع سنن و تکالیف، تا چهل حدیث را جمع می‌کند در یک حدیث. در یک مجلس، چهل حدیث را این‌جور می‌فرماید. شما ببینید در یک حدیث، اربعون حدیثا را جمع کرده است. چقدر محرومیّت برای ما آورده شده است از این‌که ما باید چهل روز سر یک مسأله گیر باشیم و طول بدهیم! شنیده‌ام و یادم می‌آید که بعضی‌ها در یک ماه، تقریباً شانزده روز سر یک مسأله مباحثه کرده‌اند و آخرش هم مثل این‌که با احتیاط خارج شده‌اند.

این‌ها از چیست؟ از این است که [دست] عالِم مطلق ـ عالِم به حقایق شریعه که دیگر نگوید نمی‌دانم، دیگر نگوید آیا هست یا آیا نیست، و نگوید احتیاط در مسأله ـ را بسته‌اند. [آن آقا] رساله نوشته است، محقق است حسابی، اما آخرش می‌گوید: «المسألة غیر خالیة عن شائبة اشکال» (مسأله از شائبه اشکال خالی نیست). بیچاره چه بکند، نمی‌تواند، راه ندارد!

چه می‌شد اگر ما یک کسی را داشتیم که ما را تعلیم می‌کرد و ما می‌توانستیم در زمان کمی عالم بشویم و برویم دیگران را تعلیم بکنیم و مشغول عمل به معلوماتمان بشویم؛ و علاوه بر استفاده‌های علمی و تعلیمی، استفاده‌های عملی داشته باشیم. چه می‌شد؟ چه ضرری داشت به کاسه‌کوزه‌های سلاطین و رؤسا؟! از خوف این‌که مبادا روزی یک هجومی بشود و ملک از دستشان برود، [ائمه علیهم‌السلام را] آورده‌اند نزدیک خودشان، در شهر خودشان. آن‌ها را در عسکر، به سربازخانه آورده‌اند. مع‌ذلک مگر از اذیت دست می‌کشند؟ مگر از فکر کشتن آن‌ها منصرف می‌شوند؟ «یَطْعُنُ فِي دَوْلَتِي!»[1] شما او را آوردی در خانه خودت، باز

---

۱. اشاره به جمله‌ای است که متوکل عباسی درباره امام هادی علیه‌السلام گفت. متوکل اخباری شنیده بود مبنی بر این‌که امام هادی علیه‌السلام حکومت او را بر باطل می‌داند و لذا بسیار برافروخته و عصبانی شد و قسم خورد که ایشان را به قتل می‌رساند: «وَاللَّهِ لَأَقْتُلَنَّ هَذَا... الَّذِي يَدَّعِي الْكَذِبَ وَيَطْعُنُ فِي دَوْلَتِي؛ به خدا سوگند! ←

هم از او دست برنمی‌داری؟! قبری جلویش کندند که بله، این جای شماست!

محرومیّت از احکام شرع

زراره در یک روز در یک مجلس هشت حکم و مسأله درباره وضو از محضر امام [باقر علیه‌السلام] یاد گرفت.[1] اما در زمان غیبت و حیلولت[2] میان مردم و معصوم علیه‌السلام، برخی از بزرگان که درس خارج می‌گفت، شانزده روز از ایام تحصیلی را که با محاسبه تعطیلی‌ها یک ماه می‌شد، برای یک مسئله طول داد، و آخرش با احتیاط از مسئله خارج شد و نتوانست حکم واقعی آن را به دست آورد و فتوا بدهد؛ زیرا نمی‌شود بدون ظفر (دست یافتن) به دلیل شرعی از مسئله خارج شد و بدون دلیل فتوا صادر نمود.

آری؛ با حیلولت و فاصله انداختن میان مردم و امام علیه‌السلام، نگذاشتند حتی مسأله [شرعی] یاد بگیریم، تا چه رسد به عمل به مسائل. چقدر خیانت است! از مسأله‌گویی اهل‌بیت علیهم‌السلام هم ترسیدند که مردم بفهمند مخالفان باطلند! لذا منصور ملعون گفت: «وَاللّهِ، لأقدمَنَّ عَلَيهِمْ تَيماً و عَدِياً»[3] (به خدا سوگند! تَیم و عَدی را بر آنان ـ علویان و اهل‌بیت علیهم‌السلام ـ مقدم خواهم داشت).

بی‌بهره ماندن از منبع علم و حکمت

چقدر ما را محروم کرده‌اند! اگر ما در محضر معصوم علیه‌السلام ـ آن کسی که واسطه بین ما و خداست ـ بودیم، در یک مجلس می‌توانستیم چند کتاب فقهی استفاده کنیم و مجالس

ـ او را خواهم کشت ... که ادعای دروغ می‌کند و به دولت من طعنه می‌زند»؛ سپس متوکل دستور به قتل امام هادی علیه‌السلام داد، اما حضرت علیه‌السلام به اذن الهی و با اعجاز، مکر آن ملعون را دفع کرد. برای تفصیل این حکایت، نک: الثاقب فی المناقب، ص۵۵۶؛ الخرائج و الجرائح، ج۱، ص۴۱۸.

۱. شاید مقصود، روایت زراره از امام باقر علیه‌السلام باشد. آن حضرت در این روایت، روش وضو گرفتن و تعدادی از احکام مربوط به وضو را به او تعلیم فرمود. نک: کافی، ج۳، ص۶۳.

۲. حیلولت: حائل و حجاب شدن میان دو چیز.

۳. «لَأَرْفَعَنَّ عَلَيْهِمْ بَنِي تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ؛ حتماً فرزندان تیم و عدی را بر آنان برتری خواهم داد»؛ منهاج الکرامة (علامه حلی)، ص۶۹؛ الصراط المستقیم، ج۳، ص۲۰۴. مقصود از تیم و عدی، قبیله‌های خلیفه اول و دوم است.

بعد برای چیزهای دیگرباشد؛ چه برسد به این‌که در یک فرع، این‌قدر معطل شویم! چقدر محرومیّت است برای ما که برای فهم یک مسأله چهل روز درس را طول می‌دهیم؟!

چه می‌شد اگر کسی[1] را داشتیم که عالم به حقایق و شریعت بود و فیض حضور او را نیز داشتیم تا در زمان کم، احکام را به ما تعلیم می‌کرد و نمی‌گفت: «نمی‌دانم» و یا این‌که: «آیا چنین است و یا نیست»، و احتیاط کنید! و به جای این‌همه سرگردانی و حیرت و صرف وقت در تحصیل و تعلیم، به عمل می‌پرداختیم و مشغول عمل می‌شدیم، و به معرفت خدا که برای او آفریده شده‌ایم، دست می‌یافتیم. کاری کردیم که خود را از منابع فیض و رحمت و چشمه‌های نور و حکمت محروم ساختیم و از روز اوّل تا به حال، عترت را کنار گذاشتیم و نخواستیم از آن‌ها پیروی کنیم و در راه آن‌ها باشیم! خودمان برسر خودمان چه آورده‌ایم! راه استفاده را از بین برده‌ایم!

سختی کار برای علما در دوران غیبت

ببینید با این‌که بالاترین افعال الهیه در عصر غیبت، روحانیّت و مرجعیّت و تدریس و قضا و افتاست، چقدر خطر در آن است! لذا غیر از حفظ خدا، هیچ چاره و مَناصی (پناهگاه) نیست؛ هرچند در روایت آمده است: «الْمَصَائِبُ بِالسَّوِيَّةِ مَقْسُومَةٌ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ»[2] (گرفتاری‌ها و ابتلائات به صورت مساوی و یکسان میان مردم تقسیم شده است)، ولی با این کارها کاسه صبر در ابتلائات پُر می‌شود، و شاید کار این‌ها (فقهای عظام در زمان غیبت) از کار انبیا علیهم‌السلام ـ غیر از انبیای اولوالعزم علیهم‌السلام ـ مشکل‌تر باشد؛ زیرا آن‌ها با وحی و تأیید ملائکه پیش می‌رفتند یا توقف می‌کردند؛ اما این‌ها باید به حکم واقعی، ظنّ معتبر پیدا کنند و گاهی هم از دلیل لفظی خبری نیست و با اصول عملیّه باید حکم ظاهری را پیدا و بعد پیاده و بدان عمل کنند؛ لذا می‌توان گفت: کار این‌ها بسیار مشکل و جهل در این‌ها زیاد است؛ برخلافِ انبیا علیهم‌السلام که از جهل و خطیئه پاک و منزه بودند.

دیگر این‌که شیطان طمع دارد که عالَمی را به وسیله یکی از این‌ها خراب و فاسد کند،

---

۱. مقصود، امام معصوم علیه‌السلام است.

۲. تحف العقول، ص۲۱۴؛ بحارالأنوار، ج۷۹، ص۱۳۴.

ولی انبیا علیهم‌السلام از هر جهت پاک و مصون و معصوم بودند؛ چنان‌که نقل شده است ابلیس نزد حضرت یحیی علیه‌السلام مجسم شد و به ایشان گفت: به تو پنج موعظه می‌کنم. اوّل و دوم و سوم و چهارم را گفت؛ واقعاً موعظه‌های بسیار خوبی بودند. در اینجا حضرت یحیی علیه‌السلام فرمود: دیگر بس است؛ زیرا می‌دانم در پنجمین موعظه خراب می‌کنی. برو پی کارت! و ابلیس راهش را گرفت و رفت. ولی کار علما و فقها مشکل است.

***

آیا اگر غیر آنچه که [علمای سابق] فهمیده‌اند، فهمیدیم، اشکالی پیدا می‌شود؟ شاید بعد از ما هم یک عده‌ای پیدا بشوند که با سابقین مخالف بشوند. معلوم نیست [دوران غیبت] چقدر طول می‌کشد. فعلی‌هذا ما نباید استنباط و استخراج متأخرین را حجت قرار دهیم. آن‌ها ولو فرض کنید در میانشان معصوم از خطیئه خیلی پیدا شده است ـ علمای بزرگوار، الی ماشاءالله، حتی متأخرینشان ـ اما معصوم از خطأ بودن را در غیر همان‌هایی که صاحب منصب[1] هستند، نمی‌توانیم یقین پیدا کنیم؛ چه [منصب] نبوت و چه وصایت.

عبادت در زمان غیبت، ناشی از قوت ایمان است

عبادت در غیبت، افضل از عبادت در حضور است. بعید نیست که علت آن این باشد که انسان در زمان حضور، امام علیه‌السلام را می‌بیند و ایمان می‌آورد، ولی در زمان غیبت، ندیده ایمان می‌آورد و عمل می‌کند، که این ناشی از قوت ایمان اوست.

لزوم پای‌بندی به روایات

اگر به آن واسطه (امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) دسترسی داشتیم، در احکام فقهیه احتیاج به نظر نداشتیم، اما اکنون که به ایشان دسترسی نداریم، در همین تعلیمات و تعلمات حوزوی مطالبی است که نهایت ندارد. با این وجود، با همین چیزهایی که در دسترس ماست و با آن وسائط، به آن مطالب عالیه می‌رسیم. البته نه این‌که به واسطه این علوم، غبیّ (جاهل

---

۱. مقصود، انبیا و ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند.

أَرادَ مِنْكُمْ أَنْ يُصَلِّيَ فَلْيُصَلِّ».[1]

در مورد دیگر، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام لباس خود را در حالی که بربالای منبر نشسته بود، تکان می‌داد. علت آن را سؤال کردند؛ گفت: حضرت علیه‌السلام پیراهن دیگری ندارد، همین پیراهن را شسته و پوشیده، لذا تکان می‌دهد تا خشک شود.[2]

حلوای آن حضرت این بود که خرما را در ماست می‌زد و می‌خورد[3] و خوراکش، نان جو خشک بود،[4] و در تقسیم بیت‌المال مانند دیگران به صورت مساوی برمی‌داشت.

ما نمی‌خواهیم این‌گونه افراد حاکم ما باشند! ما مثل معاویه را می‌خواهیم که به یکی از

---

۱. در روایات، از نماز خواندن در زمین شوره‌زار در روایات نهی شده است (نک: وسائل‌الشیعه، ج۵، صص۱۵۰ـ۱۵۲). زمانی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از سرزمین بابل عبور می‌کرد، در آنجا فرمود که این سرزمین ملعون است و عذاب الهی در آن نازل شده و برای هیچ پیامبر و وصی پیامبری جایز نیست که در آن نماز بخواند. سپس فرمود: «مَن أَرادَ مِنكُمْ أَنْ يصَلّيَ فَلْيصَلِّ»؛ هر کس از شما می‌خواهد [در اینجا] نماز بخواند، بخواند. اما خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن زمین نماز نخواند. نک: من لایحضره الفقیه، ج۱، ص۲۰۴؛ بحارالأنوار، ج۴۱، ص۱۶۸.

۲. از ابواسحاق سبیعی نقل کرده‌اند: «كُنْتُ عَلَى عُنُقِ أَبِي يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام يَخْطُبُ وَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِكُمِّهِ فَقُلْتُ: يَا أَبَهْ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ يَجِدُ الْحَرَّ؟ فَقَالَ لِي: لايَجِدُ حَرّاً وَلا بَرْداً وَلَكِنَّهُ غَسَلَ قَمِيصَهُ وَهُوَ رَطْبٌ وَلا لَهُ غَيْرُهُ فَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِهِ؛ روز جمعه بر دوش پدرم سوار بودم و امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام خطبه می‌خواند و خود را با آستینش باد می‌زد. گفتم: ای پدر! امیرالمؤمنین احساس گرما می‌کند؟ گفت: نه احساس گرما می‌کند و نه احساس سرما، بلکه پیراهنش را شسته و مرطوب است و پیراهن دیگری ندارد؛ بنابراین آن را تکان می‌دهد [تا خشک شود]»؛ الغارات، ج۱، ص۶۲؛ بحارالأنوار، ج۳۴، ص۳۵۲.

۳. امام باقر علیه‌السلام فرمود: «إِنَّمَا حَلْوَاهُ التَّمْرُ وَ اللَّبَنُ؛ حلوای (خوردنی شیرین) آن حضرت فقط خرما و ماست بود؛ بحارالأنوار، ج۳۴، ص۳۵۴. حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله گاهی توضیح می‌داد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام خرما را قدری در ماست قرار می‌داد، تا این‌که ماست به خرما نفوذ می‌کرد و ماست نیز رنگ خرما را به خود می‌گرفت.

۴. امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: «كَانَ علیه‌السلام لَيُطْعِمُ خُبْزَ الْبُرِّ وَاللَّحْمَ وَيَنْصَرِفُ إِلَى مَنْزِلِهِ وَيَأْكُلُ خُبْزَ الشَّعِيرِ وَالزَّيْتَ وَالْخَلَّ؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مردم نان گندم و گوشت می‌داد و به خانه‌اش برمی‌گشت و نان جو و روغن و سرکه می‌خورد». همچنین از سوید بن غَفَله روایت شده است که روزی بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شدم؛ سپس نان آن حضرت را این‌گونه توصیف می‌کند: «وَفِي يَدِهِ رَغِيفٌ تُرَى قُشَارُ الشَّعِيرِ عَلَى وَجْهِهِ وَهُوَ يَكْسِرُهُ وَيَسْتَعِينُ أَحْيَاناً بِرُكْبَتِهِ؛ و در دستش قرص نانی بود که پوسته جو بر آن نمایان بود. آن را می‌شکست، و گاه هم از زانوانش [برای شکستن نان] کمک می‌گرفت»؛ الغارات، ج۱، ص۵۷.

«نَجا فِي الفِتَنِ مَن دَعا بِالفَرَجِ».[1] (در فتنه‌ها کسی نجات می‌یابد که برای فرج دعا کند).

محرومیّت حتی از شناخت اوّل ماه

نوشته‌اند: شخصی در کربلا، بالاسر حرم حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام می‌خواست نماز بخواند، و نمی‌دانست که آیا شب اوّل ماه رجب و شب زیارتی سیّدالشهدا علیه‌السلام است، یا خیر؛ لذا سؤال می‌کند که: أَللَّيلَةُ لَيلَةُ أَوَّلِ الشَّهرِ؟ (آیا امشب، شب اوّل ماه است یا خیر؟) آقای دیگری که می‌خواست مشغول نماز بشود، جواب داد: نَعَمْ، اللَّيلَةُ لَيلَةُ الزيارَةِ (بله، امشب شب زیارت است). و مقصود او این بود که بله شب اوّل ماه است. خدا می‌داند که اگر حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در میان ما حاضر بود، از چه جهاتی حتی برای شناخت اوّل ماه و یا تاریخ اعیاد و وفیات ائمه اطهار علیهم‌السلام و... مستغنی بودیم!

رابطه خصوصی با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف: تنها راه دوران غیبت

خیلی بلاها برسر ما آمده است. از روز اوّل [این بلاها بوده] و هنوز هم رو به شدت است. اما چه باید بکنیم؟ آیا نباید یک رابطه خصوصی هم با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف داشته باشیم؟ حالا که این درب آهنین [بین ما و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] فاصله است، چه کاری برای رفع این بلاها مؤثراست؟ چیزی که هست، این توسلات به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، نماز حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و سایر منسوبات به ایشان، قطعاً مؤثراست؛ نباید انسان [این توسلات را] فراموش کند.

غیبتی با وقت نامعلوم

امیدواریم خداوند برای یک مشت شیعه مظلوم، صاحبشان را برساند؛ زیرا در عالم چنین سابقه نداشته و ندارد که رئیس و رهبری از مریدان و لشکرش این قدر غیبت طولانی داشته باشد. چه باید گفت؟! معلوم نیست تا کی! در تمام امت های گذشته غیبت مقدر

---

۱. امام عسکری علیه‌السلام به احمد بن اسحاق فرمود: «وَاللَّهِ لَيَغِيبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَفَّقَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ؛ به خدا سوگند! غایب می‌شود، غیبتی که هیچ‌کس در آن از هلاکت در امان نخواهد بود؛ جز کسی که خداوند او را بر اعتقاد به امامت او استوار ساخته و در دعا و طلب تعجیل فرجش موفق نموده است»؛ کمال الدین، ج۲، ص۳۸۴.

شده است، ولی در هیچ امتی چنین غیبتی با وقت نامعلوم و غیرمقدر اتفاق نیفتاده است!

• ما مسلمان‌ها امتحان خود را با پیغمبر ﷺ و یازده امام علیهم‌السلام در زمان حضورشان پس داده‌ایم، اگر این یکی هم ظاهر می‌شد، لابد به قربانش می‌رفتیم! کسانی که در زمان ائمه علیهم‌السلام به بنی‌امیّه و بنی‌العباس گرایش داشتند، مگر دیوانه بودند؟! آن‌ها از میان دو راه دین و دنیا، دنیا و ضد آخرت را اختیار می‌کردند، و هنوز مناصب (پُست‌ها و مقام‌ها) آن‌ها برای ما عرضه نشده، تا امتحان خود را پس بدهیم!

طولانی شدن دوره غیبت و تزلزل ایمان مردم

[علمایی که قائل شده بودند که سهم امام علیه‌السلام از خمس را باید در نزد عادلی ودیعه گذاشت و گویا گمان داشتند که آن حضرت به‌زودی خروج می‌کند][1] مگر آن روایت را ندیدند که حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید: [غیبت به قدری طولانی می‌شود که مردم] می‌گویند: «مَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَقَدِ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ».[2]

---

۱. این مطلب، اشاره به یکی از اقوالی دارد که در الحدائق الناضرة، ج۱۲، ص۴۵۲ آمده است.

۲. گویا اشاره به روایاتی دارد که درباره طولانی شدن دوره غیبت و تزلزل ایمان مردم است؛ چنان‌که از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالتَّنْوِيهَ، أَمَا وَاللَّهِ لَيَغِيبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِيناً مِنْ دَهْرِكُمْ، وَلَتُمَحَّصُنَّ حَتَّى يُقَالَ: "مَاتَ أَوْ هَلَكَ، بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ"، وَلَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَتُكْفَأُنَّ كَمَا تُكْفَأُ السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ، وَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ، وَكَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْه؛ از مشهور ساختن (آن حضرت و عمل کردن برخلاف تقیّه) بپرهیزید. به خدا قسم! امام شما سالیانی از روزگارتان را در غیبت به سر می‌برد و شما (از ناپاکی‌ها) خالص شوید، تا آنجا که گفته شود: «او مُرد یا آن‌که هلاک شد؛ به کدام موضع رفت؟» و قطعاً چشمان مؤمنان بر او خواهد گریست و منقلب و دگرگون خواهید شد؛ چنان‌که کشتی‌ها در امواج دریا دگرگون می‌شوند، و کسی نجات نخواهد یافت، مگر آن‌کس که خدا میثاق او را (پیش از این) گرفته و ایمان را در قلبش نوشته و او را به روحی از جانب خویش مؤیّد گردانیده باشد»؛ الامامة والتبصرة، ص۱۲۵.

بنابراین، در دعاهای گوناگون سفارش شده است که: مؤمنان از خدا درخواست ثبات در ایمان کنند؛ چنان‌که در دعای منقول از امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه چنین آمده است: «فَصَبِّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَلَا أَكْشِفَ عَمَّا سَتَرْتَهُ وَلَا أَبْحَثَ عَمَّا كَتَمْتَهُ وَلَا أُنَازِعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَلَا أَقُولَ لِمَ وَ كَيْفَ وَمَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَقَدِ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ؛ پس مرا بر این امر شکیبایی ده، تا آنجا که جلو ←

حتی شاید هم روایتی دارد ـ اما سندش چطور است، یادم نیست ـ «حَتَّی یَرْجِعَ أَکْثَرُ الْقَائِلِینَ بِإِمَامَتِهِ».[1] یک فتنه بزرگی است؛ مثل همین فتنه و بلای غیبت! بزرگان ما(!) این راه را برای ما درست و صاف کرده‌اند، راهی که تمامش غلط است. به خاطر چهار روز [خلافت] خودشان!

دشمنی با شیعیان در دوران غیبت

هزارها نفر[به حاکمان جائر] می‌گویند «یا امیرالمؤمنین!». به حدی در اطاعت این‌ها کوشا بودند که تا به کجا رسیده است! مدام این را تکرار می‌کرد و سؤال می‌کرد [تا کجا حاضری مرا اطاعت کنی و او در جواب می‌گفت:] مال و اموال و همه‌چیز[نثار تو]! حتی اگر امر کنی خنجر را به بطن (شکم) خودم بزنم، می‌زنم. گفت: حالا که به اینجا رسید، به تو می‌گویم برو فاطمیّینی را که در آن غرفه یا در آن سجن محبوس هستند ـ حالا زیرزمین بوده یا جای دیگر ـ به قتل برسان، ولو به این‌که آن سقف را روی آن‌ها خراب کنی. او هم همین کار را کرد![2]

← افتادن آنچه را تو به تأخیر انداخته‌ای و نیز به تأخیر افتادن آنچه را تو جلو انداخته‌ای، دوست نداشته باشم و آنچه را مستور و مخفی داشته‌ای، آشکار ننمایم و در جست‌وجوی آنچه پنهان داشته‌ای، برنیایم و با تو در تدبیرت نزاع و جدال نکنم و نگویم که چرا و چگونه و چه شد که ولیّ امر ظهور نکرد، با آن‌که زمین از ستم پرشده است»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۲۱۵.

۱. نک: کمال‌الدین، ج۲، ص۳۸۵.

۲. هارون الرشید، حُمید بن قحطبه را طلبید و از او پرسید: اطاعت تو از امیرالمؤمنین (یعنی خود هارون) چگونه است؟ او ابتدا پاسخ داد: «با جان و مال». هارون از این پاسخ قانع نشد، ولی او را مرخص کرد و پس از مدتی دوباره طلبید و پرسش خود را تکرار نمود. این بار حُمید پاسخ داد: «با جان و مال و زن و فرزند». اما باز هم هارون راضی نشد، تا این‌که در مرتبه سوم که او را طلبید، حُمید پاسخ داد: «حاضرم جان و مال و زن و فرزند و دین خود را در راه امیر بدهم». هارون از این کلام او راضی شد و به او شمشیر داد و گفت: این را بگیر و با این خادم برو و هرچه او به تو فرمان داد، اطاعت کن. او به همراه خادم به سیاهچالی رفت که در آن سه محبس بود و در هریک از آن‌ها ۲۰ نفر از اولاد حضرت علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام از پیر و جوان زندانی بودند. حُمید به فرمان آن خادم، همه آن شصت نفر را گردن زد و آن خادم، اجساد همه را داخل چاه انداخت؛ نک: عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج۱، صص۱۱۰ - ۱۱۱.

حالا همین شهدایی که [به دست صدام ملعون] وفات کرده‌اند[1] که در میانشان افاضل بوده است، زحمت‌کشیده‌ها و متدینین در میانشان بوده است، هیچ معلوم نشده اصلاً مدفنشان کجاست و این ملعون این‌ها را در کدام چاه انداخته است. [و معلوم نیست که] چطوری [این‌ها را کشته]؛ آیا با یک تزریقی این‌ها را کشته است [یا چیز دیگر]؟ نمی‌دانم. چه عرض کنیم؟!

همین‌ها[2] آباء و ابناء هستند؛ همه این‌ها از همان روز اوّل، از سقیفه شروع شده تا به حالا. بعد از این هم تا چه زمانی هست، خدا می‌داند! همین‌قدر می‌دانم که خروج سفیانی کار خیلی خیلی مشکلی است! [روایت] می‌گوید به اسم، اشخاص را می‌کشد. [مثلاً] او فاطمه است، او عاتکه است، او محمّد است، او علی است و... . به اسم می‌کشد. بعد می‌آیند و می‌گویند: بابا! ما که تقصیر نداشتیم، پدر و مادر ما این اسم را برای ما گذاشته‌اند، ما خودمان که این اسم را اختیار نکردیم. می‌گوید: خب، فلان اسم و فلان اسم را نکشید، بقیه را بکشید.[3]

---

۱. ظاهراً مقصود، علمای شهید نجف هستند که در زندان صدام ملعون گرفتار بودند و به امر او به شهادت رسیدند. حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ بارها در سخنان خود از آن‌ها یاد می‌کرد.

۲. حاکمان جور امروز و دیروز.

۳. «وَيَقْتُلُ مَنْ كَانَ اسْمُهُ محمّداً وَأَحْمَدَ وَعَلِيّاً وَجَعْفَرَ وَحَمْزَةَ وَحَسَناً وَحُسَيْناً وَفَاطِمَةَ وَزَيْنَبَ وَرُقَيَّةَ وَأُمَّ كُلْثُومٍ وَخَدِيجَةَ وَعَاتِكَةَ حَنَقاً وَبُغْضاً لِبَيْتِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ ثُمَّ يبعَثُ فَيَجْمَعُ الْأَطْفَالَ وَيغْلِي الزَّيْتَ لَهُمْ فَيَقُولُونَ إِنْ كَانَ آبَاؤُنا عَصَوْكَ فَنَحْنُ مَا ذَنْبُنَا فَيَأْخُذُ مِنْهُمْ اثْنَيْنِ اسْمُهما حَسَناً وَحُسَيْناً فَيَصْلبُهُمَا ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَفْعَلُ بِهِمْ كَمَا فَعَلَهُ بِالْأَطْفَالِ وَيَصْلبُ عَلَى بَابِ مَسْجِدِهَا طِفْلَيْنِ أَسْمَاؤُهُمَا حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ فَتُغْلَى دِمَاؤُهُمَا كَمَا غَلَى دَمُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِذَا رَأَى ذَلِكَ أَيْقَنَ بِالْهَلَاكِ وَالْبَلَاءِ فَيَخْرُجُ هَارِباً مِنها مُتَوَجِّهاً إِلَى الشَّامِ فَلَا يَرَى فِي طَرِيقِهِ أَحَداً يُخَالِفُهُ؛ و هر کس را که نامش محمّد، احمد، علی، جعفر، حمزه، حسن، حسین، فاطمه، زینب، رقیه، امّ‌کلثوم، خدیجه و عاتکه باشد، می‌کشد؛ به دلیل شدت کینه و بغضی که نسبت به خاندان رسول خدا ﷺ دارد. سپس کسانی را می‌فرستد و اطفال را جمع می‌کنند و روغن را برایشان به جوش می‌آورند. آنان می‌گویند: اگر پدران ما از تو سرپیچی کردند، گناه ما چیست؟ پس، از میان آنان دو تا را که اسمشان حسن و حسین است، می‌گیرد و به دار می‌آویزد. سپس به کوفه روانه می‌شود و همان کاری را که با آن کودکان کرد، با مردم کوفه می‌کند و بر در مسجد، آن دو کودک را که نامشان حسن و حسین است، به دار می‌کشد. پس از این، خون آن دو کودک می‌جوشد؛ همان‌گونه که خون یحیی بن زکریا ﷺ جوشید. وقتی (سفیانی) این امر را مشاهده می‌کند، یقین به هلاکت و بلا می‌نماید. سپس از کوفه هراسان می‌گریزد و به سوی شام می‌رود و در راهش هیچ‌کس را نمی‌بیند که با او مخالفت نماید»؛ عقد الدرر، صص ۱۳۰ـ۱۳۱.

این‌ها هم همین هستند؛ این ملوکی که در باطن یا کافر هستند یا تابع کافر هستند یا با کفار بیعت کرده‌اند. آخرش همین است و به هیچ چیز راضی نمی‌شوند؛ تمام مال را هم اگر به این‌ها بدهیم، کافی نیست؛ باید عبد ذلیل این‌ها باشی تا این‌که هر چه بگویند، انجام بدهی! نعوذ بالله؛ نعوذ بالله. مگر الآن انجام نمی‌دهند؟! مثلاً مگر حالا شنیده نشده که قرآن را بسوزانند و این دلیل بر دخولش در بهائیّتِ ملعنت باشد؟! باید به همه‌چیز حاضر باشد![1] قهراً خدا یک تنبهی بدهد و یک راهی نشان بدهد که اگر هم بخواهیم تقیّه کنیم، باید بدانیم چطور تقیّه کنیم. والّا اگر تقیّه نکنیم، خب دیگر می‌کشند.

لزوم دعا در سختی‌های آخرالزمان

آیا با این‌که عده‌ای در زیر آتش هستند، چه در ایران و چه در عراق ـ چون امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دوستانش را با این شناسنامه‌هایی که داریم ایرانی، عراقی و... نمی‌بیند و نمی‌شناسد، بلکه با دید دیگری به شیعیان نظر دارد ـ آیا با این وضع، حالی برای ما باقی می‌ماند؟ و آیا ما واقعاً از گرفتاری آن‌ها ناراحتیم و برای آن‌ها دعا می‌کنیم؟ با این‌که خداوند سبحان می‌فرماید:

«فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا»[2] (پس چرا آن هنگام که سختی و بلایی از سوی ما به آن‌ها می‌آمد، تضرّع نمی‌کردند؟!)

آیا با این همه بلاها از خارج و داخل، می‌شود دعا نکرد؟ اگر حسابمان را با خدا تصفیه می‌کردیم، حساب‌های دیگر تصفیه و اصلاح می‌شد![3]

---

۱. رؤسای بی‌دین از تابعین خود می‌خواهند که همه‌چیز خود را فدای آن‌ها کنند؛ از جان و مال و ناموس گرفته، تا دین و عقیده و آخرت. برای مثال، فرقه ضالّه بهائیّت برای کسی که مدعی می‌شود به فرقه آن‌ها پیوسته است، شرط می‌گذارند که باید قرآن را بسوزانی، تا باور کنند که او واقعاً به آن‌ها پیوسته است. بدین صورت کسی که بخواهد به مضلّین و ظالمین بپیوندد، باید حاضر باشد که همه‌چیز خود را در راه گمراهی و باطل فدا کند!

۲. انعام، ۴۳.

۳. «تسویه حساب»، برابر کردن حساب از بستانکاری و بدهکاری است، اما «تصفیه حساب»، واضح و روشن نمودن مشکلات حساب است. و لذا درباره خداوند متعال، «تصفیه» مناسب‌تر است

غصه‌های امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای ابتلائات شیعیان

آقایی که البته بنده خود آن آقا را ندیدم، بلکه دیگران برای بنده نقل کردند، می‌گفت: در حرم کاظمین علیهما‌السلام شخصی به صورت جوان بیست‌ویک ساله در کنار من نماز می‌خواند، همین قدر فهمیدم که در مدت کم و کوتاه، نمازهای زیادی را با طمأنینه خواند و در تمام قنوت‌ها، «عَجِّلْ فَرَجَهُ» گفت و اسم خودش را هم برد!

... بله، حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همه این بلاها را که بر سر اهل ایمان وارد می‌شود، می‌بیند؛ لذا مهموم و مغموم است، ولی ما با دنیای خودمان هم مخالفیم و دست از تکلیف برمی‌داریم و از بیگانه تبرّی نمی‌جوییم! غافل از این‌که یک نان خالی که حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به ملت می‌دهد، برای دوام و بقا و سلامت ما بهتر از زعفران‌های ایرانی است که از دست بیگانه‌ها به ما می‌رسد! مضافاً بر این، چه کسی می‌گوید که در حکومت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همیشه نان خالی است؟! زیرا گاهی اتفاق می‌افتاد که حضرت امیر علیه‌السلام در یک ماه، مکرر بیت‌المال را تقسیم می‌کرد و می‌فرمود: من خزینه‌دار و انباردار و یا به اصطلاح بانک‌دار شما نیستم؛ «ما أَنَا لَكُمْ بِخازِنٍ»[1] (من خزانه‌دار شما نیستم)، ولی خلیفه سوم می‌گفت: از آنچه شیخین به شما می‌دادند، کمتر نمی‌دهم، و اگر بیشتر بدهم، تفضّل کرده‌ام؛ در حالی که باید نسبت سنجی بشود که چه مقدار در زمان آن‌ها در بیت‌المال بوده و چه مقدار در زمان عثمان جمع‌آوری شده است؛ مثلاً اگر در زمان شیخین ده هزار درهم جمع‌آوری، و بین ده نفر تقسیم می‌شد، به هر نفر هزار درهم می‌رسید، ولی در زمان عثمان اگر ده میلیون درهم بود و بین هزار نفر تقسیم می‌شد، به هر نفر ده هزار درهم می‌رسید، ولی او می‌گفت: به هر نفر به اندازه‌ای که شیخین می‌دادند، می‌دهم، و اگر اضافه بدهم، تفضّل کرده‌ام؛ زیرا مازاد را برای خود برمی‌داشت و یا به خواص خود می‌داد، تا جایی که تمام خمس آفریقا را که از غنایم آوردند، یکجا به مروان بخشید![2]

---

۱. «أَعْطَى عَلِيٌّ علیه‌السلام النَّاسَ فِي عَامٍ وَاحِدٍ ثَلَاثَةَ أَعْطِيَةٍ ثُمَّ قُدِمَ عَلَيْهِ خَرَاجُ أَصْفَهَانَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ اغْدُوا فَخُذُوا فَوَ اللَّهِ مَا أَنَا لَكُمْ بِخَازِنٍ ثُمَّ أَمَرَ بِبَيْتِ الْمَالِ فَكُنِسَ وَ نُضِحَ فَصَلَّى فِيهِ رَكْعَتَيْنِ؛ امام علی علیه‌السلام در یک سال، سه بار (بیت‌المال را) بین مردم تقسیم کرد. پس از آن، خراج اصفهان به آن حضرت رسید و او فرمود: ای مردم! بیایید و بگیرید. به خدا سوگند! من خزانه‌دار شما نیستم. پس به (تقسیم) بیت‌المال دستور داد و آنجا را آب و جارو زد و دو رکعت نماز در آن خواند»؛ بحارالأنوار، ج۳۴، ص۳۵۱.

۲. نک: الامامة و السیاسة، ج۱، ص۵۰؛ بحارالأنوار، ج۳۱، ص۳۰۰.

بله، در زمان او بیت‌المال بازیچه شده بود. رویه او این بود که به دوستانش بدهد، هرچند غیرمستحق یا کافر باشند، و به دشمنانش ندهد، هرچند مستحق و مسلمان باشند! بنابراین، این مطلب باید برای اهل ایمان مجسّم شود و یقین کنند که دوری از کسانی که خداوند متعال امر فرموده با آن‌ها باشیم (اهل‌بیت علیهم‌السلام) موجب دوری ما از جمیع برکات دنیویه و اخرویه است!

خداوند چه قلبی به او داده است!

بلاها، خصوصی شیعه شده است ـ کأنّه به شناسنامه نگاه می‌کنند؛ کما این‌که در لبنان شده بود ـ و دیگران راحتند، چون تسلیم شده‌اند و در واقع مبتلاترهستند! از این‌رو است که می‌گویم إن‌شاءالله فرج خیلی نزدیک باشد. خداوند چه قلبی به او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف داده است که در این زمان طولانی، این‌همه را دیده و صبر کرده است!

امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از دوستانش غافل نیست

آیا حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که از دست دشمن‌ها در پشت پرده غیبت است، از دوستانش هم غافل است که هرچه برسرشان آمد، آمد؟! این خیال‌ها از ضعف ایمان است. آیا می‌شود که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف جهت[1] حقانیت مذهب را تقویت و تأیید نکند؟! خدا می‌داند آن حضرت تا به حال چه کرده و چه می‌کند!

چقدر فرق است بین کسی که او را «عَینُ اللهِ النّاظِرَة» (چشم بینای خدا)، و این مجلس ما را در محضر او می‌داند، و یقین دارد که حدود و اندازه همه کلمات[2] و... نزد آن حضرت علیه‌السلام از واضحات است، و کسی که چنین فکر نمی‌کند!

---

۱. یعنی کسانی که مشغول خدمت به مذهب و معتقدات حقه هستند و در جهت اهداف حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کوشش می‌نمایند و قطعاً مورد عنایت خاص و تأییدات ایشان قرار می‌گیرند.

۲. یعنی همه حرف‌ها و کلمات را قبل از هر کسی و حتی قبل از خود گوینده به‌وضوح می‌شنود، و مقاصد و اغراض قلبی او نیز نزد حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کاملاً حاضر و واضح است.

خیال می‌کنید ما از حال شما مطلع نیستیم؟!

نجّاری که از مریدان میرزا عبدالعلی تهرانی رحمه‌الله[1] بود، می‌گفت:

زندگی ما به این صورت بود که دو ماه بود سر کار می‌رفتیم [اما] چیزی گیرمان نمی‌آمد و [برای گذران زندگی] باید قرض می‌کردیم؛ و کار ما امرار معاش به قرض [شده] بود. پیش از این در کتاب حاجی نوری رحمه‌الله[2] حال کسانی را که توسل و تشرّف به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف داشته‌اند، خوانده بودم، توسلی [در آن] است به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، که آدم باید بالای پشت‌بام برود و نماز بخواند و توسل کند. تا این‌که شبی به ذهنم رسید که برای رفع تنگدستی به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف متوسل شوم. کتاب ایشان را بردم و دو رکعت نماز خواندم و به آن حضرت متوسل شدم.

فردا صبح خواستیم به دکان بروم، خانواده گفتند: یک چیزی برای ناهار بدهید که ما تهیه کنیم. من در جیبم پنج تومان داشتم، یک تومان آن را برای خود برداشتم و چهار تومان باقی را برای تهیه نان و خوراک به خانواده دادم. گفت چهار تومان که چیزی نمی‌شود! گفتم حالا تا ظهر شاید چیزی شد [و اتفاقی افتاد]، ما که خبر نداریم. آن یک تومان را هم برای سیگاری یا چیزی که محل حاجتم باشد، برداشتم؛ و از خانه بیرون آمدم و به مغازه رفتم؛ تا ظهر خبری نشد. اهل‌بیت (خانواده) هم رفته بود از خواهرش مقداری قرض کرده و غذایی شبیه اشکنه برای نهار تهیه کرده بود. نهار آماده شد.

سر سفره بودم و تازه یک لقمه خورده بودم که شنیدم در خانه را می‌کوبند. رفتم در را باز

---

۱. میرزا عبدالعلی تهرانی (متوفای ۱۳۴۶ش) پدر آقا مجتبی تهرانی و از علمای اخلاق تهران بود. ایشان از خاندان آیت‌الله میرزا مسیح مسجد جامعی تهرانی و از شاگردان مرحوم شیخ عبد الکریم حائری به شمار می‌رفت و از ایشان اجازه اجتهاد داشت. پس از مراجعت به تهران به تهذیب و تبلیغ پرداخت و امامت مسجد بازار را عهده‌دار شد و سال‌ها به تدریس اخلاق مشغول بود. در ۱۵ سال پایانی عمر مبارکشان به مشهد عزیمت نمود و در کنار اشتغالات علمی و مذهبی به فعالیت‌های سیاسی هم می‌پرداخت. نک: آثار الحجة، ج۲، ص۳۵۶.

۲. مرحوم محدث نوری، کتابی با نام «جنة المأوی» درباره کسانی که به لقاء امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده‌اند، نوشته که در پیوست جلد ۵۳ بحارالأنوار به چاپ رسیده است. همچنین کتاب دیگری درباره امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تحت عنوان «النجم الثاقب» دارد که به زبان فارسی بوده و توسلاتی نیز در آن ذکر شده است.

کردم، کوبنده در گفت: آقازاده‌های تهرانی در منزل آقا میرزا عبدالعلی تهرانی هستند؛ میل دارند شما هم باشید و شما را هم برای نهار دعوت کرده‌اند که آنجا باشید؛ به من گفت که آقای زاهد[1] هم آنجا هست.

از خانه بیرون شدم و نزد آقا میرزا عبدالعلی تهرانی که در تهران معروف بود، رفتم. رفتیم و دیدیم عده زیادی هستند و آقای زاهد هم آنجاست، و سفره خیلی حسابی هم پهن شده است. پس از آن‌که جمعیت نهار خوردند و رفتند، ما سه ـ چهار نفر آنجا ماندیم و آقای زاهد هم در میان این سه ـ چهار نفر زیر کرسی نشسته بود. من هم همین‌طور به رسم [و عادتی که داشتم] سیگار دست گرفتم.

آقای زاهد که کنار کرسی [نشسته] بود، ابتدائاً و بدون هیچ مقدمه‌ای گفت: یک آقا سیّد حسنی در نجف مدرس بود و امرا قتصادی‌اش در مضیقه بود و در شبانه‌روز یک بار بیشتر نمی‌توانست به خانواده خود نان بدهد. وی گفت: بنا گذاشتم برای رفع تنگدستی و گشایش [رزق و] روزی، چهل روز به خدمت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عریضه بنویسم و فلان جا می‌اندازیم ـ که نمی‌دانم کجا را گفت ـ [ایشان می‌گوید] چهل روز همین کار را کردیم و قضیه خودمان را روی عریضه نوشتیم.

روز چهلم که عریضه نوشتم، غافل از این‌که روز چهلم است، در خانه تنها نشسته بودم و خانواده هم در خانه نبودند، درِ خانه هم بسته بود؛ از پشت دیوار خانه، از بیرون صدایی به گوشم رسید که: «آقای آقا سیّد حسن!» با خود گفتم: دَرِ خانه که بسته است و احدی هم غیر از من در خانه نیست، قطعاً خیال است، چون کسی در خانه نیست که مرا به اسم صدا

---

۱. حاج شیخ مرتضی زاهد (۱۲۴۷ـ۱۳۳۱ش)، از علمای پارسا و صاحب نفس و صاحب کرامت و از شاگردان شیخ فضل‌الله نوری رحمه‌الله بود. ایشان پس از سال‌ها تحصیل و زمانی‌که در آستانه اجتهاد بود تحقیقات علمی خود را رها کرد و با عشق و اخلاص به وعظ و روضه‌خوانی برای مردم کوچه و بازار و تربیت و دستگیری طالبان حقیقت پرداخت. از اوصاف بارز آن مرد الهی، زهد و بی‌اعتنایی به مظاهر دنیا بود. مردم به خاطر ورع و پارسایی، او را شیخ مرتضی زاهد می‌خواندند. بزرگانی مثل امام خمینی و آیت‌الله بهجت رحمهما‌الله با ایشان ارتباط داشته و به نیکی از او یاد کرده‌اند. از عالم متقی آیت‌الله معزی نقل شده که می‌فرمود: «در زمان رضاخان دو نفر بودند که به حقیقت، بیشتر از بقیه، ایمان و دین مردم تهران را نگه داشتند؛ یکی از آن دو نفر آقا شیخ مرتضی زاهد بود». پیکر ایشان پس از وفات در صحن حرم مطهر حضرت عباس علیه‌السلام به خاک سپرده شد.

کند! لذا به آن صدا اعتنایی نکردم. بار دیگر صدا تکرار شد:

«آقای آقا سیّد حسن، پسر آقا سیّد حسین!»

[و این بار] اسم پدرم را هم برد؛ این بار فهمیدم خیال نیست و این دیگر نام بابای من را هم می‌داند! لذا برخاستم و به طرف صدا رفتم، [اما] کسی را ندیدم، [در همان لحظه] این صدا را شنیدم که گفت:

«شما خیال می‌کنید ما مطلع از حال شما نیستیم؟! ملتفت به حال شما نیستیم؟!»

همین که این کلمه را شنیدم، کأنّه آب روی آتش بود. بدون این‌که پولی به من بدهد، [حالی پیدا کردم] که کأنّه هیچ حاجتی ندارم. و بعد از آن احساس کردم که گویا اصلًا به هیچ چیز احتیاج ندارم! کأنّه حاجت من برآورده شده است.

بدون این‌که یک پول دستش بیاید، اصلًا راحتِ راحت شد. کسی که سرتا پا حاجت و نیاز بود و پولی هم به او نداده بودند، با عنایتِ آن صدا سرتا پا غنی و بی‌نیاز شد!

آن آقای نجار که این [قضیه] را می‌شنید، می‌گوید: آقای زاهد قضیه را تا اینجا نقل کرد و بعد ساکت شد! بدون هیچ دلیلی شروع کرد و بدون هیچ مانعی از ادامه‌اش خودداری کرد. «مطلع از حال شما نیستیم؟! ملتفت به حال شما نیستیم؟!» [همین را گفت و] ساکت شد!

همین که ساکت شد، من [با خود] گفتم: نکند این ماجرا را برای قضیه من می‌گوید که خیال می‌کنید که ما از حال شما مطلع نیستیم؟! ایشان کأنّه دارد حال مرا می‌گوید، زیرا دیشب من نماز خواندم و به آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف متوسل شدم. همان‌طور که برای او [مایه تسکین] شد، برای من هم [مایه آرامش] شد؛ مثل این‌که آب روی آتشم ریخته‌اند. بدون این‌که کسی به من چیزی بگوید یا پولی بدهد یا وعده‌ای بدهد، راحتِ راحت شدم؛ شاید من چیزی را از آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌خواهم که به صلاحم نیست! لذا ناراحتی درونی و اندوه من هم مثل این‌که آب روی آتش بریزند، حل شد؛ بدون این‌که یک پول و یا وعده‌ی پول بدهد، راحت شدم و برای من مجسّم شد که من مثل طفل مریض و بیماری هستم که سرکه و ترشی می‌خواهم، ولی برایم ضرر دارد، آیا پدر و مادر مهربان در این صورت آن را به من

می‌دهند؟ هرگز! محال است که بدهند. برای من مجسّم شد که حال من این جور است! دو ماه بود که همه‌اش با قرض و با این‌ها می‌گذراندم. امروز یک پول هم دستم نیامده، ولی راحتِ راحت شدم! معلوم می‌شود استغنا و غنا (بی‌نیازی و دارایی) مربوط به قلب است، نه به پول و کسب و سرمایه و ثروت؛ این‌ها همه باطل و خیال است!

کسی که معتقد باشد او (امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) این‌طور به حال همه مطلع است، [کارش راحت است]. البته نظر به جمال مبارکش خوب است و خیلی فضیلت دارد، اما خب می‌دانید خیلی‌ها هم به جمال مبارکشان نظر می‌کردند و اطاعت نمی‌کردند؛ ناجور بودند! معرفت مقام، بالاتر از این‌ها است. معرفت عظمت و جلالت این‌ها، خیلی بالاتر از این‌ها است. یقین به مقامات آن‌ها، خیلی از این‌ها بالاتر است!

دستگیری امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت

آقایی از مدرسین می‌گفت: هر وقت ابتلا و همّ و حزنی در نجف به من دست می‌داد، غسل و طهارت می‌نمودم و به حرم می‌رفتم. گویا به حضرت امیر علیه‌السلام پناه می‌بردم، و برای ابتلا و همّ و حزن من، راه چاره و علاجی مشخص می‌شد! حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و نیز هر کدام از ائمه اطهار علیهم‌السلام نسبت به قاصدین و مجاورین[1] و زائرین، مانند پدر مهربان نسبت به اولادش می‌باشند.

آقای دیگری می‌گفت: هر وقت گرفتار و مهموم و مغموم می‌شوم، در ایوان طلای حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌نشینم و به بارگاه آن حضرت نگاه می‌کنم و همّ و غم و یا گرفتاری‌ام رفع می‌شود. در توسلات به حضرات معصومین علیهم‌السلام به بعضی نقداً چیزی می‌رسد و گرفتاری آن‌ها رفع می‌شود، ولی بعضی دیگر بدون این‌که به آن‌ها چیزی برسد، آسوده می‌شوند و با خیال راحت برمی‌گردند.

آقای دیگری می‌گفت: مدت‌ها به فقر و گرفتاری مبتلا بودم، چهل روز به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف متوسل شدم و به آن حضرت عریضه نوشتم و در آب جاری انداختم. روز آخر صدایی شنیدم که مرا با نام و نام پدر خواند و گفت: خیال می‌کنید ما از حال شما مطلع

---

۱. یعنی کسانی که توفیق دارند در شهرهای زیارتی ساکن باشند.

نیستیم؟! بدون این‌که چیزی بدهد، آن صدا، سوز دل مرا آرام کرد؛ مثل این‌که آب روی آتش بریزند.

عنایت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت

آقا شیخ محمّدرضا عربستانی رحمه‌الله در مجلسی که بنده هم حضور داشتم، برای پیرمردی از مریدهایش نقل می‌کرد و می‌گفت: خدا بیامرزد فلانی را، یک سال هوا گرم بود، گفت: خوب است برای زیارت و تغییر آب‌وهوا به فلان امامزاده در اطراف قم برویم. گفتم: مال (مَرکب) هست؟ گفت: بله. گفتم: فردا صبح فلان جا منتظر هستیم. لذا مقداری نان با خود برداشتیم و به جایی که قرار گذاشته بودیم، رفتیم، ولی دیدیم مال نیست، هوا هم گرم بود. مقدار زیادی پیاده راه رفتیم، به‌حدی که پاهایمان تاول زد، آب هم نبود، لذا من طاقتم طاق شد و گفتم: پاهایمان تاول زده، نان را هم بدون آب نمی‌شود خورد. ایشان سه بار گفتند: یا صاحب‌الزمان! یک مال برسان این آقا سوار شود.

گویا از زیر ریگ‌ها مال جوشید، و عرابه‌داری نمایان شد. او احمد آقا طباطبایی، پدر حاج آقا محمّد طباطبایی ـ که زمانی وکیل قم شد ـ بود که می‌خواست برای جمع‌آوری غلات به ده برود. از دور صدا زد: آقا! بفرمایید. رفتیم و دو سه روز در آنجا بودیم. از قضا، هنگامی که می‌خواستیم برگردیم نیز او کارش را تمام کرده و غلاتش را برداشته بود و می‌خواست به قم برگردد؛ لذا به شخصی گفتم: به او بگو آیا می‌شود دوباره ما را سوار کند و کرایه بگیرد. رفت و به او گفت، و ایشان باز از دور صدا زد: آقا! این چه فرمایشی است، آقا بفرمایید! و ما باز مثل اوّل سوار شدیم و برگشتیم! آری، ما او را از خود دور می‌بینیم؛ با این‌که در زیارتش می‌خوانیم: «السَّلامُ عَلَیكَ یا عَینَ اللهِ النّاظِرَةِ»[1] (سلام بر تو ای چشم بینای خدا!). بله، واقعاً او ما را می‌بیند و ما نیز باید او را ملاحظه کنیم.

---

۱. این عبارت در زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده (المزار الکبیر، ص۲۱۷)، ولی عنوان «عین الله النّاظرة» به‌طور کلی درباره ائمه اطهار علیهم‌السلام به‌کار رفته و در زیارت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در روز جمعه نیز آمده است: «السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا عَیْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ؛ سلام بر تو ای چشم خدا در میان مخلوقات او»؛ نک: الامامة و التبصرة من الحیرة، ص۱۳۲؛ التوحید (شیخ صدوق)، ص۱۶۷؛ جمال الاسبوع، ص۳۷.

گلشن چهارم: نیابت در دوران غیبت

نواب اربعه؛ واسطه اجابت توسلات

نواب اربعه[1] خیلی بزرگوار بودند. [می‌توان] در دعوات و در توسلات، آن‌ها را شفیع و واسطه قرار داد.[2] بلکه ظاهراً عریضه نوشتن به نواب و این‌طور چیزها هم [در روایات] هست.[3] آن‌ها خیلی مهم هستند.

---

۱. نایبان چهارگانه امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت صغری و از سال ۲۶۰، مستقیم از سوی آن حضرت تعیین می‌شدند و واسطه میان آن حضرت و مردم بودند. اوّلین ایشان عثمان بن سعید بود و سپس فرزندش، محمّدبن‌عثمان در این جایگاه قرار گرفت. سومین نایب خاص آن حضرت، حسین‌بن‌روح نوبختی و آخرین ایشان، علی‌بن محمّد سَمُری است. پس از وفات او در سال ۳۲۹ ق، دوران غیبت کبری آغاز شد.

۲. شیخ طوسی رحمه‌الله زیارتی با عنوان «زیارة الأبواب» بیان کرده است که می‌توان آن را برای هریک از نواب اربعه خواند و در ضمن فقرات آن، به وسیله هریک از این نواب، به ائمه علیهم‌السلام متوسل شد. در یکی از عبارات این زیارت آمده است: «بِكَ إِلَيْهِمْ تَوَجُّهِي؛ به وسیله تو به سوی آنان رو می‌کنم»؛ نک: تهذیب‌الاحکام، ج۶، ص۱۱۸.

۳. مرحوم کفعمی دستورالعملی برای توسل به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بیان کرده است. مطابق این دستورالعمل، کسی که حاجتی دارد، متن ذکرشده شیخ کفعمی رحمه‌الله را در کاغذی می‌نویسد و با واسطه قرار دادن یکی از نواب اربعه، به آن صورت که نقل گردیده است، کاغذ خود را در رود یا برکه یا چاهی می‌اندازد. برای آگاهی بیشتر، نک: المصباح، کفعمی، ص۴۰۴؛ بحارالأنوار، ج۹۹، ص۲۳۴.

کرامات نواب اربعه

چطور [علماء صاحب کرامات و تشرّفات] این قضایا [و کرامات] را داشتند، ولی ما دور هستیم؟! او «الْمُحْتَجَبِ عَنْ أَعْيُنِ الظّالِمينَ»[1] (محجوب از دیدگان ظالمان) است. در عبارت «من ادعی المشاهدة...»، ظاهراً منظور ادعای بابیّت (وساطت خاص) و مانند آن است. راوی می‌گوید: مأمور شدم مقداری شمش طلا از نیشابور به بغداد ببرم و به دست حسین بن روح رضی‌الله‌عنه برسانم. بین راه در کاروانسرایی که منزل کردیم، یکی از آن‌ها گم شد و من خودم مجبور شدم یکی دیگر بخرم و به جای آن بگذارم. وقتی نزد حسین بن روح رضی‌الله‌عنه رسیدم، ایشان همه را گرفت و آن را که من خریده بودم، کنار گذاشت و فرمود: این مال ما نیست! مال ما در همان جا که منزل کرده بودید، زیر خاک پنهان شده است و بعداً به سراغ آن برو و آن را بیرون بیاور و سال دیگر که آمدی، من نیستم، به شخص [و نایب] بعد از من بده. می‌گوید: همین کار را کردم و سال بعد به سمری که نایب بعدی بود، دادم.[2]

مقامات نواب خاص

چه بسا به حسب ظاهر، نواب خاص خیلی با نایب عام فرق داشتند. خیلی فرق داشتند! نمی‌شود دیگران را با آن‌ها قیاس کنیم؛ لأنّه فرعُ من له ذلک.[3] به جهت این‌که [نایب خاص،] فرع یک اصلی است که ولایتش عامه است.[4] این فرع اوست؛ البته در صورتی که مثل «قضيةٌ في واقعة» نباشد،[5] [بلکه] نایب خاص باشد. غیر از این چهار نایب هم در زمان این‌ها [اشخاصی] از سوی خود امام اصل عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وکیل بودند. بین آن‌ها هم آدم‌های بسیار حسابی بودند. [وکالت] مخصوص به این چهار نفر نبود، منتها [حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] این چهار نفر را بر غیر این چهار نفر ترجیح داد. اما آیا غیر این چهار

---

۱. از اوصاف امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است که در فرازی از زیارت امام حسن عسگری علیه‌السلام به آن اشاره شده است. نک: بحار الأنوار، ج۹۹، ص۶۷.

۲. کمال الدین، ج۲، ص۵۱۶.

۳. زیرا نایب خاص، فرع آن اصل و کسی است که امامت و ولایت دارد.

۴. مقصود از «اصل»، امام معصوم علیه‌السلام است که ولایتش عام است.

۵. یعنی در صورتی که نیابتش مانند کسانی که در یک امر خاص وکیل امام معصوم علیه‌السلام می‌شدند، نباشد.

نفر اهلیّت ندارد؟ نه، این حرف‌ها نیست. لذا امام حسن عسکری علیه‌السلام در زمان خودش وکلایی[1] غیر از این چهار نفر داشت.[2]

نایب مطلق

ائمه اطهار علیهم‌السلام با آن همه محرومیّت‌ها که از حکومت‌ها و لوازم آن داشتند، از مؤمنین حقوق [و اموال شرعی] را قبض می‌کردند. هر چه که آن‌ها می‌دادند، می‌گرفتند، نه این‌که کسی را دنبالشان بفرستند. در گرفتن اموال، وکلایی داشتند؛ حتی شاید در زمان نواب اربعه رضوان‌الله‌علیهم نیز همین گونه بوده است. وکلایی داشتند که اموال (و حقوق شرعی) را دریافت می‌کردند؛ منتهی ایصالشان (رساندن به دست امام) فقط از طریق همین نواب اربعه بوده و همین‌طور اگر سؤال و جوابی داشتند، از طریق همین نواب اربعه بوده است. منتهی این نواب اربعه، نایب مطلق بودند و دیگران در موضوعات خاص مثل قبض اموال و ایصال و وصول و... نیابت داشتند.

در همین زمان نزدیک ما هم نقل شده است که به بعضی از علما پیغام‌هایی داده می‌شد که چرا از فلان سیّد غافل شدی؟ یا به حامل این نامه فلان مقدار پول بده، یا بنشین در دهلیز خانه و در مصالح اسلام صرف کن.[3]

---

۱. نام برخی از وکلای امام عسکری علیه‌السلام بنا بر آنچه نقل شده، عبارت است از: ابراهیم بن عَبدَة نیشابوری (رجال کشی، ص۸۴۸)، احمد بن اسحاق اشعری قمی (دلائل الأئمة، ص۵۰۳)، جعفر بن سهیل (رجال طوسی، ص۳۹۸).

۲. افرادی که به عنوان نماینده از سوی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف انتخاب می‌شدند، دو دسته بودند. برخی از آن‌ها وکلای حضرت علیه‌السلام بودند که تنها در امور خاصی مثل اخذ وجوهات و... نمایندگی ایشان را داشتند. این‌ها در زمانی که وکالتشان از سوی امام معصوم علیه‌السلام نافذ بود، خود افرادی صالح و حتی بعضاً صاحب مراتب عالیه بودند و توقیعات شریفی در سوق دادن مردم به سمت آن‌ها در همان مورد خاص وکالتشان از سوی حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف صادر شده است. اما دسته دومِ نمایندگان حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، همان نواب اربعه هستند که نیابت آن‌ها در همه امور بود، نه این‌که صرفاً در مسأله خاصی مثل اخذ وجوهات، نماینده امام زمان علیه‌السلام محسوب شوند. نواب اربعه، منزلت ویژه‌ای بین وکلای امام داشتند و در زهد و تقوا و رعایت تقیّه سرآمد بودند و ولایت آن‌ها، فرعی از اصل یعنی حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود.

۳. مانند توقیع مبارک حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به سیّد ابوالحسن اصفهانی رحمه‌الله.

ما قطع داریم به این‌که در عین حال که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف غایب هستند، خیلی از کارهایی که حاضرها انجام می‌دهند، ایشان هم انجام می‌دهند. بله؛ آن حضرت تابع اذن خداست. اماته و احیاء باید به اراده خدا باشد. آیا هر مریضی را که ما بگوییم که شفا می‌یابد؟ نمی‌توانیم [چنین بگوییم!]. آیا هر دعایی مستجاب می‌شود؟ نمی‌دانیم [که آیا مستجاب می‌شود یا خیر!]. مصلحت یک اداره دیگری دارد. مریض‌ها و متوسلین به ایشان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را الی‌ماشاءالله شفا داده است، به‌طوری‌که خودشان می‌فهمیدند [شفا از سوی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده است]. ما آن حضرت را نمی‌بینیم اما آیا آن حضرت هم ما را نمی‌بیند؟! چون ما مَلَک‌ها را نمی‌بینیم، آن‌ها هم ما را نمی‌بینند؟!

رواج تشیّع با تقیّه توسط نواب خاص

نقل شده است حضرت صادق علیه‌السلام به زراره نوشت: این چیزهایی که ما درباره شما می‌گوییم، مثل خرق سفینه (سوراخ کردن کشتی) از سوی حضرت خضر علیه‌السلام است که سفینه را معیوب کرد، تا این‌که مَلِک (پادشاه) سفینه را غصب نکند. ما هم در غیاب شما درباره شما بد می‌گوییم، برای خاطر این است که مردم بگویند: این‌ها با هم خوب نیستند؛ این‌ها را کار نداشته باشید، این‌ها شیعیان او نیستند. بله، این نسبت‌هایی که به این‌ها می‌دهند دروغ است.[1]

---

۱. امام صادق علیه‌السلام به فرزند زراره فرمود: «اقْرَأْ مِنِّي عَلَى وَالِدِكَ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: إِنِّي إِنَّمَا أُعِيبُكَ دِفَاعاً مِنِّي عَنْكَ، فَإِنَّ النَّاسَ وَالْعَدُوَّ يُسَارِعُونَ إِلَى كُلِّ مَنْ قَرَّبْنَاهُ وَحَمِدْنَا مَكَانَهُ لِإِدْخَالِ الْأَذَى فِي مَنْ نُحِبُّهُ وَنُقَرِّبُهُ، وَيَرْمُونَهُ لِمَحَبَّتِنَا لَهُ وَقُرْبِهِ وَدُنُوِّهِ مِنَّا وَيَرَوْنَ إِدْخَالَ الْأَذَى عَلَيْهِ وَقَتْلَهُ وَيَحْمَدُونَ كُلَّ مَنْ عِبْنَاهُ نَحْنُ وَإِنْ نَحْمَدْ أَمْرَهُ. فَإِنَّمَا أُعِيبُكَ لِأَنَّكَ رَجُلٌ اشْتَهَرْتَ بِنَا وَلِمَيْلِكَ إِلَيْنَا وَأَنْتَ فِي ذَلِكَ مَذْمُومٌ عِنْدَ النَّاسِ غَيْرُ مَحْمُودِ الْأَثَرِ لِمَوَدَّتِكَ لَنَا وَبِمَيْلِكَ إِلَيْنَا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعِيبَكَ لِيَحْمَدُوا أَمْرَكَ فِي الدِّينِ بِعَيْبِكَ وَنَقْصِكَ وَيَكُونَ بِذَلِكَ مِنَّا دَافِعَ شَرِّهِمْ عَنْكَ يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ: «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً»؛ از جانب من به پدرت سلام برسان و به او بگو: من برای حفاظت از تو عیب‌گویی تو را می‌کنم؛ زیرا مردم و دشمنان به سوی همه کسانی که ما آنان را مقرب می‌گردانیم و جایگاهش را می‌ستاییم، شتاب می‌کنند تا کسی را که دوستش داریم و نزدیک می‌کنیم، آزار دهند؛ و او را به سبب محبت ما به او و قرابت و نزدیکی‌اش به ما مورد تهمت قرار می‌دهند، و در پی آزار دادن و قتل او هستند و [در مقابل،] هر کس را ما از او خرده بگیریم، می‌ستایند؛ اگرچه کار او مورد ستایش ما باشد. پس فقط به این دلیل عیب‌گویی تو را می‌کنم که تو مردی هستی که به ما مشهور شده‌ای و این کار را برای تمایلت به ما انجام می‌دهم و تو در ←

رواج و بقای مذهب شیعه امامیه با تقیّه انجام پذیرفته است. آیا با این حال، می‌توان تقیّه را از دین ندانست و آن را از دین جدا ساخت؟!

حتی در مجلس عمومی بزرگی که شیعه و سنّی حضور داشتند، خواستند حسین بن روح نوبختی رضی‌الله‌عنه را استنطاق کنند. [از او پرسیدند] دربارهٔ خلافت چه می‌گویی؟ ایشان هم حسابی به تقیّه جواب داد و فرمود: «الصّحیحُ عِنْدَنا أَنَّ الْخَلیفَةَ بَعْدَ رَسُولِ اللّه، أَبُوبَکرٍ!» صحیح پیش ما این است که خلیفه بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ابوبکر است و خلیفه بعد از او عمر و خلیفه بعد از او عثمان و خلیفه بعد از او هم علی علیه‌السلام است! همان‌طوری که عقیده آن‌ها بود، جواب داد.

بعد از این سخن، از همان سنّی‌هایی که در مجلس بودند، گفتند: «کَمْ یَکذبون علی هذا الشّیخِ؟!» (چقدر بر این شیخ دروغ می‌بندند؟!). ببین چقدر به این شیخ بزرگوار تهمت می‌زنند و دروغ نسبت می‌دهند و می‌گویند او مخالف است! چقدر آدم صالح را به فسق نسبت می‌دهند! ببین حالا ما از خود او بدون واسطه شنیدیم که این نسبت‌ها که به او می‌دهند، دروغ است، دیگر صریحاً مقابل سنّی و شیعه اقرار کرد و اعتراف کرد![1]

← این کارت، در نزد مردم مورد نکوهش هستی و پیروی از تو ناپسند شمرده می‌شود؛ به علت محبت و تمایلی که به ما داری. پس خواستم عیب‌گویی‌ات کنم تا مردم برای عیبت و نقصت امر تو را در دین بستایند! و با این کاری که ما می‌کنیم، شرشان از تو برگردد. خدای عزوجل می‌فرماید: «[خضر گفت:] اما آن کشتی [را که سوراخ کردم] برای فقرایی بود که در دریا کار می‌کردند. خواستم آن را معیوب کنم؛ [چرا که] در پیش راه آن‌ها پادشاهی بود که هر کشتی (سالمی) را غصب می‌کرد»؛ رجال کشی، ص۳۴۹.

۱. «... فَقَالَ أَبُوالْقَاسِمِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: الَّذِي اجْتَمَعَتِ الصَّحَابَةُ عَلَيْهِ هُوَ تَقْدِيمُ الصِّدِّيقِ ثُمَّ بَعْدَهُ الْفَارُوقِ ثُمَّ بَعْدَهُ عُثْمَانُ ذُوالنُّورَيْنِ ثُمَّ عَلِيٌّ الْوَصِيُّ وَأَصْحَابُ الْحَدِيثِ عَلَى ذَلِكَ وَهُوَ الصَّحِيحُ عِنْدَنَا. فَبَقِيَ مَنْ حَضَرَ الْمَجْلِسَ مُتَعَجِّباً مِنْ هَذَا الْقَوْلِ وَكَانَ الْعَامَّةُ الْحُضُورُ يَرْفَعُونَهُ عَلَى رُءُوسِهِمْ وَكَثُرَ الدُّعَاءُ لَهُ وَالطَّعْنُ عَلَى مَنْ يَرْمِيهِ بِالرَّفْضِ؛ پس ابوالقاسم، حسین بن روح [از روی تقیّه، در آن مجلس] چنین گفت: آنچه صحابه بر آن اجتماع دارند، مقدم داشتنِ صدیق (ابوبکر) است و بعد از او، فاروق (عمربن‌خطاب) است و بعد از او عثمان ذوالنورین است و سپس علیّ وصی علیه‌السلام. و اصحاب حدیث بر این عقیده‌اند و آن در نزد ما صحیح است. پس آن کسانی که در مجلس حضور داشتند، از این کلام شگفت‌زده شدند و عموم حاضران او را بالای سر خود می‌داشتند و دعا برای او و طعنه و کنایه بر کسانی که او را متهم به شیعه‌گری می‌کردند، زیاد شد»؛ الغیبة طوسی، ص۳۸۵؛ بحارالأنوار، ج۵۱، ص۳۵۶.

نایب خاص امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کارش این بود و تقیّه می‌کرد؛ چنان‌که بعد از امام حسین علیه‌السلام نیز هیچ‌کدام از ائمه علیهم‌السلام خیال خروج را نمی‌کردند، و حتی امام هادی و عسکری علیهماالسلام زندان هم رفتند!

حکمت انحصار نواب خاص در چهار نفر

نواب خاص اگر از چهار نفر بیشتر می‌شدند، دیگر حفظ جانشان هیچ اعتبار [و ضمانتی] نمی‌داشت. اگر [بعد از نایب چهارم، نایب دیگری انتخاب می‌شد و] چهارمی، پنجمی می‌شد، دیگر آن پنجمی را می‌کشتند! معلوم شد که [چرا بنا بود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] فقط چهار نفر نایب خصوصی داشته باشد، برای همین ابتلائات است که نمی‌شد [نیابت خاص] دوام داشته باشد. اگر هم نایب عمومی سؤالی از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کرده باشد و جوابی [از امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] به آن‌ها [گفته شده باشد] ـ و لو بعد هم معرفی شده باشد که همان [حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] بوده ـ این کار به اختیار خود حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده است؛ و این بر خلاف [وضعیت نواب خاص است که] حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قول داده بوده که هر کس به واسطه این چهار نفر سؤالی کند، به جواب نایل می‌شود.[1] در عصر غیبت [کبری] حتی مثل سیّد بن طاووس رحمه‌الله خیلی از این مطالب برایش محقق بوده است ـ تا جایی که حاجی نوری رحمه‌الله گفته است: «از کلماتش معلوم می‌شود که باب لقاء برایش مفتوح بوده است»[2] ـ اما [این تشرّفات] به اختیار حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده، نه به اختیار خودش.

---

۱. بین نواب عام و نواب خاص تفاوت وجود دارد. در مورد نواب عام، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تضمینی نداده بودند که همه جواب‌ها را به آن‌ها برسانند و این به اختیار خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده است که جواب بدهند یا ندهند؛ اما در مورد نواب خاص، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تضمین داده بودند که هر کس از این نواب خاص سؤال کند، جواب از ناحیه امام علیه‌السلام به او می‌رسد و استمرار چنین نحو نیابتی، با آن همه ابتلائات و خفقانی که از سوی دشمنان بر شیعیان وارد می‌شد، پس از نواب اربعه، دیگر امکان‌پذیر نبود.

۲. مرحوم محدث نوری درباره سیّد بن طاوس رحمه‌الله چنین می‌گوید: «وَيَظْهَرُ مِن مَواضِعَ مِن كُتُبِهِ خُصُوصاً كِتاب كَشف الْمَحَجَّةِ أَنَّ بَابَ لِقائِهِ إِيَّاهُ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ مَفْتُوحاً؛ و از برخی قسمت‌های کتاب‌هایش، مخصوصاً کتاب کشف المحجّه، ظاهر می‌شود که باب دیدار با حضرت حجت علیه‌السلام برای او باز بوده است»؛ خاتمة المستدرک، ج۲، ص۴۴۱.

حفظ دستگاه نیابت

اگر در زمان غیبت این راه را باز می‌کردند که با فقیه معامله خودِ منوب عنه (حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) را می‌کردند، دیگر کار تمام می‌شد و آن دشمن‌ها هم با آن فقیه، معامله خود امام را می‌کردند [و با آن‌ها مقابله می‌کردند و آن‌ها را می‌کشتند]. اگر این کار ممکن بود ورواج پیدا می‌کرد و اشکالی نداشت،[1] وجهی نداشت که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم نایب خاص و هم نایب عام داشته باشد و [سپس] نیابت خاصه منقطع شود [بلکه نیابت خاصه ادامه پیدا می‌کرد]. چرا؟ به جهت این‌که این نیابت خاصه، کار او (امام) را می‌کند و اشکال او را ندارد (موجب خطرجانی برای امام علیه‌السلام نمی‌شود).

ولذا این است که دیگر ایام غیبت صغری منقضی شد، والّا با همین‌ها (نواب خاص) همان کار را می‌کردند که با اصل (ائمه اطهار علیهم‌السلام) کردند!

بقای حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله تا آخر غیبت صغری

امامت در تشیّع به منزله بقای حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله تا آخرین زمان غیبت صغری است. کأنّ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله عمرشان تا سال ۳۲۹ هجری که آخر غیبت صغری بوده، طولانی بوده است.

حالا ملاحظه می‌کنید که اهل سنّت چه کسانی هستند؟! آن‌ها که می‌گویند حجت بین ما و خدایمان قیاس است، اهل سنّت واقعی هستند، یا شیعه که سنّت واقعی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را داراست؟ در حقیقت، شیعه هم سنّی است و هم شیعه و آن‌ها نه سنّی هستند و نه شیعه!

اما این‌که شیعه نیستند، به خاطر این است که خودشان می‌گویند «خدا نکند ما شیعه باشیم تا کافر شویم!». اما این‌که سنّی نیستند، زیرا بزرگانشان اقرار دارند که «ما سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نداریم!».

پس اسمشان را چه باید گذاشت؟! باید گفت: قیاسی! خلاص شد و رفت. منتهی

---

۱. یعنی اگر تعیین نایبان خاص موجب خطرات جانی نبود.

چه قیاسی؟ قیاسی در مقابل نص! با این‌که خودشان اتفاق دارند که «القیاس حجّة حیث لا أثر» (قیاس وقتی حجت است که روایتی در کار نباشد)، با وجود این، می‌بینیم که خراب‌کاری در کارشان است.

امّا الحوادث الواقعه...

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا».[1] حوادث واقعه، [درباره] آن چیزی است که منصوص و معلوم نیست و فرض کنید محتاج است به این‌که یک کسی امام ثالث‌عشر بشود و نایب مناب ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام باشد؛ پس باید با همین نایب، معامله منوب‌عنه بکنیم. مگر در زمان غیبت صغری همین‌طور با نواب خاص معامله نمی‌شد؟ خوب، همین تعمیم یافت:[2] «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا». نیابت خاصه منقطع شد، اما نیابت عام نه. [علت قطع نیابت خاصه هم] معلوم است؛ [برای این‌که] همین خواص را مثل اصل (خود امام علیه‌السلام) می‌گرفتند و بلا به سرشان می‌آوردند؛ کما این‌که خیلی از خود نواب در بلا افتادند و بر سر رفقایشان ـ یعنی کسانی که آن‌ها هم وکالت داشتند و در همین غیبت صغری اخذ و ایصال مال می‌کردند[3] ـ هم همین بلاها آمد!

بنابراین، نمی‌توانیم بگوییم که علما دست بسته‌اند و هیچ کاری نمی‌توانند بکنند! مثلاً فرض کنید [روات احادیث در برخی امور که برای آن] اذن امام یا نصب امام لازم است،

---

۱. اسحاق بن یعقوب در زمان غیبت صغری، سؤالاتی از حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌پرسد و در پاسخ او، نامه‌ای از ناحیه مقدسه می‌رسد. در بخشی از این نامه آمده است: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ و اما حوادثی که واقع می‌شود، پس در آن‌ها به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر ایشان»؛ بحارالأنوار، ج۵۳، ص۱۸۰.

۲. در زمان غیبت صغری، شیعیان مأمور بودند که در مسائل مستحدثه به نواب اربعه رجوع کنند و مسائل خود را از آن‌ها بپرسند و جواب بگیرند. همین حکم در زمان غیبت کبری، به روات احادیث تعمیم یافت؛ یعنی در زمان غیبت کبری، شیعیان مکلف شدند که در مسائل مستحدثه به روات احادیث (مراجع تقلید) مراجعه کنند.

۳. یعنی اموال را می‌گرفتند و به امام علیه‌السلام می‌رساندند.

اذن نداشته باشند، اما آیا وقتی [امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] نباشد، این چیزی که وقتی امام برد، به او داده می‌شد (وجوهات) [را نمی‌توان به روات احادیث داد]؟ حضرت علیه‌السلام فرمود: در حوادث به روات احادیث رجوع کنید. آیا محل رجوع بودن روات احادیث و علما که مرام خود آن اصل علیه‌السلام را دارند [ثابت نمی‌شود]؟! آیا ایصال به این‌ها ایصال به [آن امام اصل نیست]؟! خب، آن‌ها (روات احادیث) هم به روایت و به یقینیات خودشان عمل می‌کنند. لازم نیست که ما به آن‌ها بگوییم که این [مال] را چه کار کنند. ما به آن‌ها می‌دهیم، به اعتبار این‌که نایب حضرت علیه‌السلام هستند.

میرزای بزرگ شیرازی رحمه‌الله دستش را دراز کرد تا کسی سهم امام علیه‌السلام یا چیز دیگری را به دستش بدهد؛ [اما] نشد که بدهد، دستش را کشید. [میرزا] گفت: از این کار متأثر شدم، نه برای شخص خودم، بلکه برای این‌که او به اعتقاد این‌که من نایب امام هستم و دارد به امام علیه‌السلام ایصال می‌کند، این مال را آورد که بدهد، من هم دستم را دراز کردم و نشد. تقریباً محروم شدم از این کار یا او مرا محروم کرد. [گویا آن شخص] با خود اصل (امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) این کار را کرده است و تطبیقش بر من، طبق نظر خودش بوده است.[1]

منظور از روات حدیث

روایاتی که اصحاب ذکر کردند، فتوای راوی‌ها بوده است. آیا روات، مفتی[2] نبودند؟! اعتقاداتشان را برای یکدیگر نقل نمی‌کردند؟! خوب، همین [روایات] فتوا بود دیگر! [یا نه، شرط است که] معمّم هم باشند؟! اتفاقاً معمّم هم بودند. این‌که مفتی و راوی پیش ما دو تا شده است، ابداً وجهی ندارد. و لذا در توقیع می‌فرماید: «فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا»؛[3] مطلق رجوع [مقصود است]؛ چه احتیاج به حکومت داشته باشد، چه احتیاج به حکم و به فتوا داشته باشد. «رواة الحدیث» عام است. اصل در روایت حدیث هم، رعایت حدیث و فهم حدیث است. [آیا] راوی، یک چیز مهملِ بغرنجی را شنیده و آمده آن را برای دیگری

---

۱. یعنی از آنجا که ایشان نایب عام امام علیه‌السلام است، پس به نظر آن شخص، دادن وجوهات به ایشان مثل دادن به خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

۲. مفتی، کسی است که در فقه به مرتبه فتوا دادن رسیده است.

۳. بحارالأنوار، ج۵۳، ص۱۸۰.

نقل کند؟! بابا! [راویان احادیث] عقاید دین همدیگررا القا و تلقّی می‌کردند.[1]

ولذا آن آقا در کتاب رجالش نوشته است: «فلان ثقة و هو یروی عن ثقة أیضاً» (فلانی خود ثقه است و از ثقه نیز نقل می‌کند)؛ اختصاص به اصحاب اجماع ندارد. اصحاب اجماع هم به‌قدری وثاقتشان قوی بود که این حرف را درباره‌شان زده‌اند، نه این‌که یک روایت خاصی درباره اصحاب اجماع داشته باشیم که مرسلاتشان مثل مسنداتشان است، [بلکه] هرکسی، اگرثقه، باشد مرسلش مثل مسند است؛ چرا که [راویان ثقه] پیش کسی که درباره او شک داشتند، نمی‌رفتند.

مراجعه به راویان احادیث، مرتبه‌ای از حضور...

آیا رد کردن و قبول نکردن حاکم شرع و فقیه، رد امام علیه‌السلام نیست؟ «الرادّ علیهم کالرادّ علیّ و الرادّ علینا کالرادّ علی الله»[2]

امور اجتماعی، مانند حدود و دیات و قصاص و... را که می‌دانیم باید عملی شود؛ یا مثلاً زکات یک چیزی نیست که بگوییم مؤمنین از آن مستغنی می‌شوند، پس گرفتن زکات شد شد، نشد هم نشد! یا در مورد خمس کسانی بوده‌اند که وصیّت می‌کردند یداً بید (دست به دست) نگهداری کنند، تا زمان ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسد؛ یا مثلاً بعضی قائل بودند که خمس را به هیچ‌کس نباید بدهند، بلکه باید دفن کنند یا در دریا بیندازند و امثال این نظرات، که در این موارد می‌دانیم قطعاً اتلاف مال می‌باشد. بالأخره نمی‌توانیم

---

۱. یعنی راویان حدیث در فرهنگ شیعی این‌گونه نبودند که صرفاً حدیثی را شنیده باشند و آن را برای دیگری نقل کنند؛ بدون این‌که صحت و سقم آن را بررسی کرده و یا معنای آن را فهمیده باشند، بلکه آن‌ها خود به فهم و درایت روایات اهتمام داشتند و احادیثی را نقل می‌کردند که صدور آن‌ها از معصوم علیه‌السلام از نظر آن‌ها وثاقت داشته و محتوای آن با سایر روایات سازگار باشد؛ به نحوی که بتوانند براساس آن فتوا دهند. بنابراین مقصود از «روات احادیث» فقهایی است که اشتغال به علوم دینی داشته‌اند.

۲. اشاره به روایت عمر بن حنظله است که در مورد مسائلی که بین شیعیان اختلاف می‌شود، از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کند. حضرت علیه‌السلام پس از آن‌که می‌فرماید باید به راویان احادیث ما مراجعه کنند، این جمله را می‌فرماید: «فَإِذَا حَکَمَ بِحُکْمِنَا فَلَمْ یَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُکْمِ اللَّهِ وَ عَلَیْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَیْنَا الرَّادُّ عَلَی اللَّهِ؛ پس آن‌گاه که براساس حکم ما حکم کرد، اگر کسی حکم او را نپذیرفت، همانا حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و کسی که ما را رد کرده باشد، خدا را رد نموده است»؛ کافی، ج۱، ص۶۷.

بگوییم فقیه عادل این‌گونه مناصب را ندارد. لابد اگر بگوییم فقیه این مناصب را ندارد، به طریق اولی عدول مؤمنین هم این مناصب را ندارند و لازمه این‌گونه نظرات، این می‌شود که احکام همیشه معطل بماند!

ما می‌دانیم که در وصیّت یداً بید، اموال به‌طور قطع و یقین از بین می‌رود. وصیّت‌ها را زیرپا می‌گذارند و به آن عمل نمی‌کنند... به هر حال نمی‌توانیم به این‌گونه نظرات و اقوال که لازمه‌اش اتلاف اموال و تعطیلی احکام شرعیه می‌شود، ملتزم شویم. چه بسا بتوان گفت وجود مقدس امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نایب گذاشتند و سپس غایب شدند؛ و این مطلب یک ارتکاز ضروری می‌باشد، نه این‌که هر کسی [متولّی] شد، شد! می‌دانیم که مخالفین هرچه توانستند، انجام دادند. آیا می‌توان گفت هرچه برسر شیعیان و عائله حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تا روز قیامت آمد که آمد؟!

معلوم نیست تا روز قیامت هم آثار عملشان[1] از بین برود؛ چرا؟ به جهت این‌که احتمال دارد که در زمان ظهور، عده‌ای کرهاً (به اجبار) داخل در زمره مؤمنین بشوند. بعضی از آن‌ها اصلاً باطناً قبول نمی‌کنند! حتی در روایت داریم که با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ـ به خاطر مخالفتش با آن دو نفر ـ می‌جنگند!

به هر حال در روایت داریم: «ارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا»؛ همین روایات موثوقٌ بها (مورد اعتماد) را برای مؤمنین گذاشته‌اند، این خودش یک مرتبه‌ای از حضور و ظهور است.[2] این مرتبه از حضور را اعتنا نمی‌کنیم و عمل نمی‌کنیم، اما مدام دعا می‌کنیم «عجّل

---

۱. اصحاب سقیفه.

۲. مقصود این است که انسان در زمان غیبت به همین روایات که صدورش از معصومین علیهم‌السلام مورد وثوق و اطمینان است، مراجعه می‌کند و با وجود این روایات، گویی خود امام علیه‌السلام در بین ما حاضر است، چون وقتی امام حاضر باشد، باز ما را به عمل به همین روایات ارشاد می‌نماید و در نتیجه، همان آثار و برکاتی که بر اطاعت امام علیه‌السلام در زمان حضورش مترتّب گردد، هم اکنون نیز در عمل به این روایات حاصل می‌شود. حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله در این‌باره می‌فرمود: کسی که می‌گوید می‌خواهد خدمت حضرت برسد و واقعاً در این طلب خود صادق و حقیقتاً مشتاق لقاء است، برود کتاب کافی را باز کند و در دامنش بگذارد و شروع کند به مطالعه نمودن. این‌گونه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با او سخن می‌گوید. اگر می‌خواهید محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسید، کافی را مطالعه کنید!

فرجه»! این دعا راست است؟![1] با همان دستوراتی که از واضحات است و یقین داریم که [حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] چه فرموده است و چه می‌کند، کار نداریم [و می‌گوییم:] باید خودش باشد، تا ما حرفش را گوش کنیم!

این [مطلب] یقینی است که آن مردم روستایی هم که هیچ دسترسی به فقها ندارند، شاید بتوانند با عدول مؤمنین کارها و شئونشان را اداره کنند. علی‌ای‌حال، قهراً این را هم نباید شبهه کرد که دادن وجوهات به فقیه عادل، مثل دادن به خود منوب‌عنه (امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) است.

اختیارات فقیه

فقیه، هم در احکام شرعیه و هم در بعضی از مواضع و مواقع (در موضوعات)، بصیرتر از مکلفین می‌باشد. البته در بعضی از موضوعات هم می‌شود که مکلف بصیرتر باشد؛ مانند این‌که از همسایگان و بستگانش شناخت کافی دارد و می‌داند که کدام‌یک از آن‌ها فقیر و محتاج است، اما فقیه هیچ شناختی نسبت به این موضوعات ندارد.

در هر صورت، نمی‌توانیم بگوییم آنچه که در زمان حضور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف واجب می‌باشد، در زمان غیبت از وجوب می‌افتد. قهراً تمام امورِ مربوط به حفظ نظام شرع و متشرعین را باید فردی عهده‌دار شود و انجام دهد که شایسته و اولی به این مقام باشد؛ و او کسی نیست مگر فقیه جامع‌الشرایطی که امین و مأمون باشد.

... بالاخره لازم نیست این‌گونه موارد را به زمان ظهور و بسط ید [و وجود اختیارات] حمل کنیم، به جهت این‌که همه اختیاراتی که برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علیه‌السلام در زمان ظهور هست، در زمان غیبت هم برای فقیه وجود دارد، مگر این‌که خلاف تقیّه باشد، مثل این‌که اگر برای

---

۱. یعنی هدف از دعا برای حصول فرج، این است که امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در بین ما حاضر شود و ما از وجود مبارک ایشان استفاده کنیم و به سعادت برسیم. حال با وجود این روایات مبارک که برای ما باقی گذاشته و اوامر خود را نیز در آن‌ها فرموده و حجت را بر ما تمام کرده‌اند، آیا معقول است که به این روایات حاضر عمل نکنیم و در عین حال، آمدن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را طلب نماییم؟! از این‌رو، کسی که واقعاً از صمیم قلب و صادقانه خواستار تعجیل فرج و تشریف‌فرمایی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، همین الآن نیز باید به اوامر و توصیه‌های حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که در روایات ذکر شده است، عمل نماید.

دریافت و جمع‌آوری خمس و زکوات بخواهد عمّال و کارگزار بفرستد، همه می‌فهمند که فلان فقیه این کارها را انجام می‌دهد و برای او مشکل‌ساز می‌شود و او را تعقیب می‌کنند. این‌گونه کارها خلاف تقیّه است.

حتی صاحب جواهر رحمه‌الله احتمال داده است که اگر مصلحت اقتضا کند، فقیه می‌تواند حکم جهاد بدهد؛ مثل مواردی که جهاد خیلی سهل‌المؤونه باشد یا نفس محترمه‌ای از مؤمنین و مسلمانان کشته نشود؛ مثل این‌که با دادن پول به رئیس کفار بتوان تمام مملکت آن‌ها را تحت تسلط خود گرفت و آن‌ها را مسلمان نمود. در این‌گونه موارد، دفاع مطرح نیست و جهاد می‌باشد. البته جهاد با مال است و تقریباً به وسیله مال، نفس محفوظ می‌ماند. البته صاحب جواهر این قید را نمی‌آورد که به وسیله جهادِ مالی، نفس در امان باشد، بلکه مطلق ذکر می‌کند. احتمال این معنی می‌رود که حکم جهاد هم در اختیار فقیه باشد؛ البته در آن مواردی که مشروط به اذن امام علیه‌السلام نیست.

به هر حال از ناحیه شارع مقدس، می‌دانیم که امور شرعیه و امور تشریعیه نباید از بین برود. بله؛ اگر دیگران مانع شوند و نگذارند که محقق شود، دیگر خودشان مسئول هستند...

اجرای احکام شرعی در عصر غیبت

تا آنجا که ممکن است، باید احکام شرعیه عملی شود؛ حتی آن احکامی که متوقف بر اذن امام علیه‌السلام است. البته نه از این جهت که امام وصیّ نبیّ است، انجام می‌شد؛ [بلکه] از آن جهت که امام آمر به معروف و ناهی از منکر است و مجری خیر می‌باشد، و امثال این موارد. البته بالاترین مجری خیر در مواضعش، همان امام معصوم علیه‌السلام است.

این‌طور نیست که بگوییم وقتی امام علیه‌السلام و نایب خاص امام نیست، هرچه می‌خواهد بشود، بشود؛ هر کس مال هر کسی را می‌خواهد بخورد، بخورد؛ و دیگر هیچ ضابط و ناظری وجود ندارد! زیرا امام علیه‌السلام که نیست، نایب خاص امام هم که نیست؛ حقوق الهی مانند خمس و زکات و امثال آن‌ها را دیگر نباید به کسی داد و نباید از کسی گرفت؛ این کارها مربوط به زمان ظهور می‌باشد! یا ارث کسی که وارث و ولی ندارد، قصاص قتل نفس، تنزل [قصاص] به دیه، [اینکه] اگر دیه داد چه می‌شود و اگر نداد چه می‌شود [و هریك چه

احکامی دارد]، [نحوه] تقسیط در دیه شبه عمد و خطا محض، و مباحثی از این قبیل را بگوییم نمی‌توانیم اجرا کنیم، به جهت این‌که این‌ها مال جایی است که حق قصاصی باشد و قصاص‌کننده آن امام علیه‌السلام است. پس حال که امام علیه‌السلام و نایب خاص امام نیست، نمی‌توان اجرا کرد و باید تعطیل باشد! قطعاً این صحبت‌ها و اشکالات، خلاف ضرورت اسلام است و می‌دانیم که هرج و مرج لازم می‌آید و آن هم که جایز نیست.

ارشاد و یاری امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

... اشتباه بزرگان، بزرگ می‌شود تا همه بفهمند که در آن‌ها عصمت [از خطا] نیست، بلکه چه بسا نقل هم شده است که [برخی از بزرگان] به اشتباه حکم کرده‌اند و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یک کسی را نزد او فرستاده است که این‌طور بگو[و حکم اشتباه را اصلاح کن].

بعد [از آن‌که آن بزرگوار دید اشتباه حکم نموده است] درِ خانه‌اش را بست؛ ولی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف [دوباره پیغام داد و] فرمود: نه خیر[در خانه‌ات را نبند]؛ «علیکم الافتاء و علینا التّأیید و التّسدید» (بر شماست که فتوا دهید و بر ماست که شما را یاری رسانیم).[1]

---

۱. اشاره به این قضیه است که روزی شخصی از دهات به خدمت شیخ مفید رحمه‌الله رسید و از ایشان سؤال کرد: زنی حامله فوت کرده و حملش زنده است، آیا باید شکم زن را شکافت و طفل را بیرون آورد، یا این‌که او را با آن حمل دفن کنیم؟ شیخ فرمود: او را با همان حمل دفن کنید. آن مرد برگشت. در میانه راه دید که سواری از پشت سر می‌تازد و می‌آید؛ چون نزدیک رسید، به او گفت: ای مرد! شیخ مفید فرمود که شکم آن زن را بشکافید و طفل را بیرون آورید و سپس او را دفن کنید. آن مرد چنین کرد. بعد از چندی؛ ماجرا را برای شیخ نقل کردند؛ شیخ فرمود: من کسی را نفرستادم و معلوم است که آن فرستاده حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام بوده است. حالا که در احکام شرعی خبط و خطا می‌نمایم، همان بهتر که دیگر فتوا ندهم. سپس در خانه را بست و بیرون نیامد. آن‌گاه از ناحیه حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام توقیعی برای شیخ مفید بیرون آمد که بر شماست که فتوا بگویید و بر ما است که شما را تسدید کنیم و نگذاریم که در خطا واقع شوید. پس بار دیگر شیخ بر مسند فتوا نشست؛ نک: قصص العلماء، ص۵۱۵.

به او امرشده بود رساله بنویسد

خوشا به حال آقا سیّد حسن صدر[1] که به ایشان امرشده که رساله بنویسد. چنین کسی نه علاقه‌ای به این رساله‌اش دارد، و نه اگرکسی ازاو ترویج کند، خوشحال می‌شود، و یا ازآن شخص [که ترویجش را کرده است، برای این کارش] خوشش می‌آید، و یا اگرکسی با او مخالف بود، از او بدش می‌آید؛ البته اگرمخالفتش در رابطه با شخص او باشد [و نه در امور دینی].

توسل به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای تعیین مرجع

پیرمردی که تازه هم وفات کرده است می‌گوید: مردد بودم بعد ازآخوند خراسانی چه‌کار بکنم و [برای تقلید] به چه کسی مراجعه کنم [و خیلی در اضطراب و تحیّربودم]. گفت: از خود ضریح حضرت امیر علیه‌السلام شنیدم، از همان داخل ضریح [فرمود]: «باقی باش، بر تقلید سابقت باقی باش!». [این قضیه] درهمین زمان های اخیربوده به طوری‌که بعضی از معاصرین، او را دیده‌اند.

[قضیه دیگری هم اتفاق افتاده که] در زمان ما بوده است. [شخصی که از اهالی هندوستان بود، می‌گوید:] درتردد بودم که چه کارکنم وازچه کسی تقلید کنم. درمسجد کوفه در یک حجره‌ای، خدمت امام زمان سلام‌الله‌علیه رسیدم، دیدم یک سیدی هم کنارش است. [حضرت به آن سیّد اشاره کرد و] فرمود: اگرعملی برشما مشکل شد، به ایشان[2] مراجعه کنید. نه اسم او را برد و نه مکان او را به من نشان داد! به نجف آمدم [ولی نمی‌دانستم] ازچه کسی وجویای چه نامی باشم؟ اسمش را که نمی‌دانستم، مکانش را هم که نمی‌دانستم! گفتم ببینم آیا می‌توانم او را درنجف ببینم یا نه! خیلی گشتم، تاآخر کسی را دیدم که او صورتاً به همان کسی شبیه بود که در مسجد کوفه دیده بودم. گفتم:

---

۱. سید حسن صدر (۱۲۷۲-۱۳۵۴ق) مشهور به محدث کاظمینی فقیه، اصولی، محدث و از مراجع تقلید است. ایشان از شاگردان میرزای شیرازی و دارای آثار متعددی است که از مشهورترین آن‌ها می‌توان به کتاب «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» اشاره کرد.

۲. عالم ورع زاهد آیت‌الله سیّد علی قاضی طباطبایی رحمه‌الله.

حالا از خودش بپرسم از آن قضیه خبر دارد یا ندارد. رفتم از او بپرسم، با خود گفتم صبر کنم ببینم [خودش در جریان هست یا نه]. ابتدائاً [قبل از این‌که سخنی بگویم] به من گفت: «اگر مشکلی برای شما روی داد، به من مراجعه کنید!». آن حواله بود و این هم وصول!

باز هم نه اسم او را پرسیدم، نه مکانش را پرسیدم. به همین اکتفا کردم. گفتم لابد در نجف است، خب او را می‌بینیم دیگر.

آن شخص [که در مسجد کوفه خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رسیده بود] هندی بود و به اسمش معروف بود. بنده هم شاید [او را] دیده باشم، اما نشناختم.

گفت: از لکهنو یا لاهور ـ یکی از این دو شهر که از شهرهای بزرگ هندوستان است[1] ـ مسأله‌ای برای ما فرستادند. [آن شخص می‌گفت:] مسأله‌ای را برای ما نوشتند که یک شخصی مسلمان نیست، لیکن گفت که اگر مسلمان‌ها این دختر را به ازدواج من دربیاورند، من مسلمان می‌شوم. آیا تنها به همین گفته او که من مسلمان می‌شوم، اعتماد بکنند و او را به ازدواج آن دختر دربیاورند؟!

این شخص مسأله را به همان آقایی که در نجف دیده بود، تحویل داد. یادم نمانده است که او گفت که شما مثلاً بعد از دو سه روز به من مراجعه کنید یا این را نگفته بود.

بعد از دو سه روز برای جواب آمد. آن آقا به او گفت: برای آن‌ها بنویس: فلان مجله در آن شهر شما ـ که یا لاهور یا لکهنو بوده ـ رسمیّت دارد. به آن کسی که طالب ازدواج است، بگویید اگر شما در این مجله نوشتید که من مسلمان شده‌ام، ما دختر را به شما می‌دهیم و تزویج می‌کنیم، والّا نمی‌کنیم! در صورتی که ایشان از علمای نجف بوده و با روزنامه‌ها و این‌طور چیزها در عراق اصلاً سر و کار نداشته است، چه رسد به مجلات رسمی هند. آن‌ها هم به آن کسی که طالب ازدواج بود، گفتند که اگر شما در این مجله رسمی، اسلام خودتان را اعلام کردید، ما دختر را به شما می‌دهیم، وگرنه که نه. او هم دید که با این جمعیت و خویشان و این‌ها نمی‌تواند مسلمانی خود را آشکار کند، [آن هم] به این حد که در مجله

---

۱. این واقعه، مربوط به پیش از تجزیه هندوستان به هند و پاکستان و بنگلادش است و آن زمان لاهور بخشی از هندوستان به شمار می‌رفته است.

رسمی، اسلام خودش را اثبات کند. گفت: نه، من این کار را نمی‌توانم بکنم. این‌ها هم ندادند.

بالأخره که خداوند تفضّل می‌کند. ما بنا بر این داریم [که از خود ایشان طالب ارشاد و هدایت بشویم]. امام ما غایب است، مع‌ذلک می‌خواهیم امامت و هدایتگری خودش را آشکار کند؛ به‌طوری که هیچ قابل انکار نباشد و قول او در مورد مرجعیّت آن شخص متبوع باشد. خداوند تفضّل می‌کند. ما باید به توسل به خود امام زمان سلام‌الله‌علیه یقین داشته باشیم که او ـ با این‌که ممتنع و مغصوب‌الحق است و موانعی برای اظهار امامتش وجود دارد ـ ما را از هلکات نجات می‌دهد.

از او می‌توانی تقلید کنی

[حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] حتی مثلاً این‌که از چه کسی تقلید بکنند را جواب می‌دهد. [مثلاً از ایشان سؤال شده که] فلان شخص در علمیت چطور است؟ [فرموده:] بد نیست. [می‌پرسد:] آن دیگری چطور است؟ ...[1] الی ماشاءالله در این تشرّفات از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف [چنین مطالبی] نقل شده است.

[حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به کسی که در تردید بود از چه کسی تقلید کند، فرموده بود:] مگر سیّد ابوالحسن [اصفهانی رحمه‌الله] چه منعی دارد، علمیّتش که بد نیست، تقوایش هم قبول است.[2]

در مصالح اسلام صرف کن!

[شخصی] می‌گفت: فلان آقا در عرب‌ها خیلی متشخص و مهم بوده، و در مجلسی در منزلِ آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی رحمه‌الله‌علیه حضور داشته است، ولکن خیلی متشخص بوده است؛ به‌طوری که فرمان می‌داده است و حکومتی‌ها دستور داشتند که از فرمان او تعدّی

---

۱. اشاره به یکی از تشرّفات که در آن ملاقات، حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در پاسخ به سؤال آن شخص درباره علمیت یکی از مراجع وقت نجف فرمودند: «علمیتش هم بد نیست!»

۲. جالب است که در این تشرّف، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای تعیین مجتهد جایز التقلید استدلال نیز نموده، و استدلال حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به همین مباحث متعارف فقهی است که برای جواز تقلید از هریک از مجتهدان مطرح می‌شود و آن، ذکر دو رکن مهم در احراز صلاحیّت مجتهد، یعنی علم و ورع است.

نکنند. در آن مجلس، علناً از آقا سیّد ابوالحسن پرسید: مصرف سهم امام چیست؟ و سهم امام مال چه کسی است؟ آسیّد ابوالحسن در جواب گفت: از اسرار است؛ نمی‌شود به هرکسی بگوییم!

بله، این‌که باید به اصلح داد، خب هر کسی می‌گوید من اصلحم. [آیا مصرفش] این‌گونه است؟ پس قهراً باید به نایب امام علیه‌السلام داد، که در تشخیص مصارف اصلح از غیر اصلح به منزله امام است.

حتی نقل می‌کنند که [آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی رحمه‌الله] یک‌دفعه نامه‌ای [از سوی حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] را به یک کسی هم نشان داده بود، که [مضمون آن این بود که:] «وجوه را در صلاح اسلام صرف کن». بله، این مقتضای حکم عقل است که اصلح را رعایت می‌کند؛ گاهی به صورت استحباب، گاهی به داعیه وجوب.

گلشن پنجم: موانع دیدار و ظهور امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

از حکمت‌های غیبت...

سبب تأخیر ظهور آن کسی که صاحب ولایت است، به عقیده ما این است که ظالمین معاصر زمان او می‌گویند یا بیعت کن یا تورا می‌کشیم. و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مأمور نیست بیعت کند، لذا ظهورش تأخیر می‌افتد؛ تا زمانی‌که کسی نگوید یا بیعت کن یا کشته می‌شوی.[1] حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با حکومت‌های زمان خودش اختلاف داشته است. حکومت‌ها می‌گفتند: باید به ما ایمان بیاوری و بیعت کنی، والّا تورا می‌کشیم![2]

---

۱. «أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَيَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه‌السلام خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَيُغَيِّبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ؛ آیا نمی‌دانید که هیچ‌یک از ما ائمه علیهم‌السلام نیست، مگر این‌که بر گردن او بیعتی با طغیانگر و سرکش زمانش هست؛ به جز قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که روح خدا، عیسی بن مریم علیه‌السلام پشت سر او نماز می‌خواند. پس همانا خدای عز و جل ولادت او را مخفی می‌کند و شخص او را از نظرها غایب می‌نماید، تا بیعتی با احدی بر گردنش قرار نگیرد»؛ کمال‌الدین، ج۱، ص۳۱۶.

۲. در اینجا حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله به دو حکمت از حکمت‌های غیبت اشاره کرده که عبارت است از: حفظ جان آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و عدم بیعت ایشان با حکومت‌های طاغوتی. این حکمت‌ها، خود برگرفته از روایات شریفه اهل‌بیت علیهم‌السلام است. علاوه بر این، در روایات به جاری شدن تمام سنن پیامبران سابق در این امت، از جمله سنّت غیبت اشاره شده و همچنین تأکید گردیده است که غیبت، حکمت‌هایی دارد که ائمه اطهار علیهم‌السلام مأذون به افشای آن نیستند و تنها بخشی از آن‌ها را که برای ما قابل فهم و ادراک بوده است، بیان کرده‌اند.

حتی به سرداب خانه‌اش که محل عبادتش بود، رفتند که او را بگیرند و بکشند؛ چون می‌دانستند که بیعت نخواهد کرد. رفتند و او هم فرار کرد و در یک آبی رفت و آنجا مصلای خودش را پهن کرد و مشغول عبادت شد؛ به همان نحو که در همین سرداب مشغول عبادت بود.[1] می‌گوید: آباء من با حکومت‌های فاسد بیعت کردند و بیعت با آن‌ها در عنق (گردن) آباء من بود، ولی من مأمور نیستم که بیعت کنم. از این جهت یا باید کشته شوم یا باید غایب باشم از نظرشان.[2] همه ائمه علیهم‌السلام مصیبت‌زده بودند به این‌که آن

---

۱. «إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ لَمَّا فَرُّوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ خَرَجُوا مِنْ عِنْدِ دَقْيَانُوسَ وَ أَوَوْا إِلَى الْغَارِ رَكِبَ الْمَلِكُ مَعَ جَمَاعَةٍ خَلْفَهُمْ فَلَمَّا وَصَلُوا إِلَى بَابِ الْغَارِ وَ رَآهُمْ نِيَاماً فِيهِ تَحَيَّرَ وَ لَمْ يَتَعَرَّضْ لَهُمْ بِسُوءٍ وَ انْصَرَفُوا مَذْهُوشِينَ. فكذلك كَانَ صَاحِبُ الْأَمْرِ عليه‌السلام بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهِ عليه‌السلام وَ دَفْنِهِ خَرَجَ جَعْفَرٌ الْكَذَّابُ إِلَى بَنِي الْعَبَّاسِ وَ أَنْهَى خَبَرَهُ إِلَيْهِمْ فَبَعَثُوا عَسْكَراً إِلَى سُرَّ مَنْ رَأَى لِيَهْجُمُوا دَارَهُ وَ يَقْتُلُوا مَنْ يَجِدُونَهُ فِيهَا وَ يَأْتُونَهُ بِرَأْسِهِ فَلَمَّا دَخَلُوهَا وَجَدُوهُ عليه‌السلام فِي آخِرِ السَّرْدَابِ قَائِماً يُصَلِّي عَلَى حَصِيرٍ عَلَى الْمَاءِ وَ قُدَّامَهُمْ أَيْضاً كَأَنَّهُ بَحْرٌ لِكَثْرَةِ الْمَاءِ فِي السَّرْدَابِ فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ يَئِسُوا مِنَ الْوُصُولِ إِلَيْهِ وَ انْصَرَفُوا مَذْهُوشِينَ إِلَى الْخَلِيفَةِ فَأَمَرَهُمْ بِكِتْمَانِ ذَلِكَ. ثُمَّ بَعَثَ بَعْدَ ذَلِكَ عَسْكَراً أَكْثَرَ مِنَ الْأَوَّلِ فَلَمَّا دَخَلُوا الدَّارَ سَمِعُوا مِنَ السَّرْدَابِ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ فَاجْتَمَعُوا عَلَى بَابِهِ حَتَّى لَا يَصْعَدَ فَخَرَجَ مِنْ حَيْثُ الْآنَ عَلَيْهِ شَبَكَةٌ وَ خَرَجَ وَ أَمِيرُهُمْ قَائِمٌ فَلَمَّا غَابَ قَالَ انْزِلُوا وَ خُذُوهُ فَقَالُوا إِنَّهُ مَرَّ عَلَيْكَ وَ مَا أَمَرْتَ بِأَخْذِهِ فَقَالَ مَا رَأَيْتُهُ فَانْصَرَفُوا خَائِبِينَ؛ اصحاب کهف وقتی به سوی خدای متعال فرار کردند و از نزد دقیانوس خارج شدند و در غار مأوا گزیدند، پادشاه با گروهی در پی ایشان روانه شد. وقتی به درِ غار رسیدند و آنان را خوابیده یافتند، پادشاه متحیر ماند و به هیچ امر ناخوشایندی علیه آنان دست نزد و شگفت‌زده و حیران بازگشتند. حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه نیز پس از وفات پدرش و تدفین ایشان، چنین بود. جعفر کذاب به سوی بنی‌عباس روانه شد و خبر [وفات] آن حضرت علیه‌السلام را به آن‌ها رساند. آن‌ها لشکری به طرف سامرّا فرستادند، تا به خانه ایشان حمله‌ور شوند و هر کس را که در آن است، بکشند و سر او را برای خلیفه بیاورند. وقتی وارد خانه شدند، دیدند آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در انتهای سرداب ایستاده و بر حصیری که روی آب است، نماز می‌خواند، و پیش روی آن‌ها چونان دریایی بود، از فراوانی آب در سرداب. وقتی این وضعیت را دیدند، از دستیابی به او ناامید شدند، و شگفت‌زده و حیران به سوی خلیفه بازگشتند؛ او هم دستور داد این قضیه را کتمان کنند. بعد از این ماجرا، لشکری بیشتر از قبل فرستادند. وارد خانه که شدند، از سرداب صدای قرائت قرآن شنیدند. پس همگی جلوی در سرداب جمع گردیدند تا آن حضرت نتواند بالا بیاید. اما ایشان از جایی که الآن ضریح است، خارج شد؛ در حالی که امیر لشکر ایستاده بود. وقتی ناپدید گشت، امیر گفت: پایین بروید و او را بگیرید. به او گفتند: او از مقابلت گذشت و تو دستور به دستگیری‌اش ندادی. گفت: او را ندیدم. [و این چنین] با دست خالی بازگشتند»؛ الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۹۴۲؛ و نیز نک: ج۱، ص۴۶۰.

۲. امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در پاسخ به نامه اسحاق بن یعقوب درباره یکی از وجوه غیبت خود چنین می‌فرماید: ←

کسی که مدعی حکومت حقّه و از اولاد آن‌هاست و ظهور خواهد نمود، او دیگر با کسی از حکومت‌های فاسد بیعت نمی‌کند، و اگر بیعت نکند، کشته می‌شود، و او هم مأمور به بیعت نیست، لذا ناچار از غیبت است تا آن وقتی که [مصلحت] محقق شود و آن موقع ظهور می‌کند و می‌جنگد و بیعت هم نمی‌کند. و این مصیبت برای همه ائمه علیهم‌السلام است که بعد از شهید سیّدالشهدا علیه‌السلام دیگر آن‌ها اجازه نداشتند با حکومت‌های زمان خودشان مخالفت کنند و بگویند بیعت نمی‌کنیم و حکومت شما را هم معتقد نیستیم، و الّا کشته می‌شدند.

علت غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خود ماییم!

سبب غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خود ما هستیم، زیرا دستمان به او نمی‌رسد، والّا اگر در میان ما بیاید و ظاهر و حاضر شود، چه کسی او را می‌کشد؟! آیا جنیان آن حضرت را می‌کشند، یا قاتل او انسان است؟! ما از پیش در طول تاریخ ائمه علیهم‌السلام، امتحان خود را پس داده‌ایم که آیا از امام تحفظ و اطاعت می‌کنیم و یا این‌که او را به قتل می‌رسانیم؟! انحطاط و پستی انسان به‌حدی است که قوم حضرت صالح علیه‌السلام ناقه صالح را با این‌که وسیله ارتزاق و نعمت آن‌ها بود، پی کردند؛ چنان‌که قرآن کریم درباره آن می‌فرماید:

«لَها شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ»[1] (سهمی از آب برای ناقه باشد و روز معینی هم سهمی از آب برای شما باشد).

آن ناقه، یک روز آب چاه را می‌خورد و در عوض به آن‌ها شیر می‌داد. بنابراین، همان گونه که ممکن است عُقلا خزینه و انبار نعمت خود را نابود کنند ـ همچنان که ناقه صالح را کشتند ـ امکان دارد که ما انسان‌های عاقل(!) نیز امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را که تمام خیرات از اوست و از ناقه صالح بالاتر و پرفیض‌تر است، برای اغراض شخصی خود به قتل برسانیم!

← «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَ قَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَ إِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَ لا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاغِيتِ فِي عُنُقِي؛ هیچ یک از پدران من نبودند، مگر این‌که بیعتی از طاغوت زمانشان بر گردنشان افتاد، و من آن‌گاه که خروج کنم، هیچ بیعتی از هیچ یک از طاغوت‌ها بر گردنم نیست»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۴۸۵.

۱. شعراء، ۱۵۵.

اگر بیاید، می‌خواهیم او را بکشیم!

دشمنان برای پنجاه سال آینده ما نقشه کشیده‌اند... آیا اکنون که آرامش هست، نباید فکر بمباران را بکنیم؟ اگر می‌دانیم که پشت کوه قم، کسانی هستند که ممکن است حمله کنند، نباید از حالا فکر کنیم که چه کنیم؟ شاید همین در فکر بودن، برای ما مؤثر باشد. کفار برای بعدها نقشه می‌کشند. این بلاهایی که به سر مسلمان‌ها آمد، مگر تمام شده است؟ آنچه که آن‌ها در نظر دارند، هنوز مراحلی از آن باقی مانده است. آیا مگر او که پشت پرده رفته، نعوذ بالله برای حفظ خودش بوده و ما را میان آتش تنها گذاشته است؟ بلکه خدا می‌داند الآن او چه کارهایی می‌کند! و چه دستگیری‌هایی دارد! [و یاری‌هایی] ولی اگر بیاید، می‌خواهیم او را بکشیم!

زیر سمّ اسبان!

الآن امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در هر شهری از شهرها ظهور کند، مثل جدش سیدالشهدا علیه‌السلام زیر سمّ اسبانش می‌کنند!

چهارصد میلیون یاور!!

قرآن چه موجودی است که در مراتب مختلفه نزول، حکایت از شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها می‌کند. عدیل قرآن (عترت) هم حکایت از نعمت‌های عالم می‌کند، ولی ما از غمخوار، هادی، حامی و ناصرهای خود قدردانی و شکرگزاری نمی‌کنیم و واسطه خیر را پی می‌کنیم؛ «فَعَقَروهَا»[1] (پس ناقه را پی کردند) و ائمه علیهم‌السلام را که ولی نعمت‌های ما و مجاری فیض هستند، نمی‌توانیم مشاهده کنیم. امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم اگر بیاید، با او همان معامله را می‌کنیم که با آباء طاهرینش کردیم. آیا می‌شود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چهارصد میلیون یاور داشته باشد و ظهور نکند؟!

---

۱. هود، ۶۵؛ شعراء، ۱۵۷؛ شمس، ۱۴.

ما او را خانه‌نشین کرده‌ایم!

عِرق ایمانی ما کجا و منزلت ایمانی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کجا؟! اگر ما در نزد او کافر به حساب نیاییم! چرا دستش را بسته‌ایم و خانه‌نشینش کرده‌ایم و اجازه نمی‌دهیم خود را نشان دهد؟!

آن آقا گفت: چرا برای تعجیل فرج دعا می‌کنید؟ آیا می‌خواهید بیاید و او را هم [مثل ائمه سابق علیهم‌السلام] ـ برای این‌که مزاحم خط و مرام و حکومت و حاکمیت شما خواهد بود ـ بکُشید؟!

آنان که سایر ائمه علیهم‌السلام را کشتند، دیوانه که نبودند، بلکه سبب آن بی‌دینی بود؛ آیا الآن دیگر آن‌طور نیست؟! مشایخ اسلام[1] گفتند: تعیین خلیفه لازم نیست؛ یعنی نعوذُ بالله رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بی‌خود می‌گوید. و با این وسیله دهانش را بستند و نگذاشتند چیزی بگوید، بعد گفتند: «إِن رَسُولَ اللّهِ مَضی وَ لَمْ یَستَخلِفْ»[2] (رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت و خلیفه تعیین ننمود!).

ما نمی‌خواهیم اهل بیت علیهم‌السلام برما حکومت کنند!

ما نمی‌خواهیم افرادی مانند اهل‌بیت علیهم‌السلام برما حکومت کنند که می‌فرمودند: ما در ارض سَبْخه (زمین شوره‌زار) نماز نمی‌خوانیم؛ شما اگر می‌خواهید بخوانید، بخوانید: «مَن

---

۱. اشاره به خلیفه دوم که در محضر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: «حَسبُنا کِتاب الله!» و ایشان را از نوشتن وصیّتی که اختلاف را تا ابد از بین می‌برد، منع کرد!

۲. امیرالمؤمنین علیه‌السلام این کلام را از زبان مخالفان و منافقان در ضمن یکی از خطبه‌ها نقل کرد و فرمود: «قَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله مَضَى وَلَمْ يَسْتَخْلِفْ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ الطَّيِّبُ الْمُبَارَكُ أَوَّلَ مَشْهُودٍ عَلَيْهِ بِالزُّورِ فِي الْإِسْلَامِ؛ گفتند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت و خلیفه و جانشین مشخص نکرد؛ پس رسول پاک و بابرکتِ خدا، اولین شخص در اسلام بود که به دروغ بر او شهادت دادند»؛ کافی، ج۸، ص۲۹. این ادعا بارها از زبان بزرگان اهل‌سنّت شنیده شده است و آنان در کتاب‌های خود این کلمات را نقل کرده‌اند (نک: انساب الأشراف، ج۱۰، ص۴۲۰؛ الامامة والسیاسة، ج۱، ص۲۱۱) و آن را نظر جمهور اهل سنّت می‌دانند. (نک: امتاع الاسماع، ج۱۴، ص۴۷۷)

أَرادَ مِنْكُمْ أَنْ يُصَلِّيَ فَلْيُصَلِّ».[۱]

در مورد دیگر، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام لباس خود را در حالی که بربالای منبر نشسته بود، تکان می‌داد. علت آن را سؤال کردند؛ گفت: حضرت علیه‌السلام پیراهن دیگری ندارد، همین پیراهن را شسته و پوشیده، لذا تکان می‌دهد تا خشک شود.[۲]

حلوای آن حضرت این بود که خرما را در ماست می‌زد و می‌خورد[۳] و خوراکش، نان جو خشک بود،[۴] و در تقسیم بیت‌المال مانند دیگران به صورت مساوی برمی‌داشت.

ما نمی‌خواهیم این‌گونه افراد حاکم ما باشند! ما مثل معاویه را می‌خواهیم که به یکی از

---

۱. در روایات، از نماز خواندن در زمین شوره‌زار در روایات نهی شده است (نک: وسائل‌الشیعه، ج۵، صص۱۵۰ـ۱۵۲). زمانی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از سرزمین بابل عبور می‌کرد، در آنجا فرمود که این سرزمین ملعون است و عذاب الهی در آن نازل شده و برای هیچ پیامبر و وصیّ پیامبری جایز نیست که در آن نماز بخواند. سپس فرمود: «مَن أَرادَ مِنكُمْ أَنْ يصَلّيَ فَلْيصَلِّ»؛ هر کس از شما می‌خواهد [در اینجا] نماز بخواند، بخواند. اما خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن زمین نماز نخواند. نک: من لایحضره الفقیه، ج۱، ص۲۰۴؛ بحارالأنوار، ج۴۱، ص۱۶۸.

۲. از ابواسحاق سبیعی نقل کرده‌اند: «كُنْتُ عَلَى عُنُقِ أَبِي يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام يَخْطُبُ وَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِكُمِّهِ فَقُلْتُ: يَا أَبَهْ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ يَجِدُ الْحَرَّ؟ فَقَالَ لِي: لايَجِدُ حَرّاً وَلا بَرْداً وَلَكِنَّهُ غَسَلَ قَمِيصَهُ وَهُوَ رَطْبٌ وَلا لَهُ غَيْرُهُ فَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِهِ؛ روز جمعه بر دوش پدرم سوار بودم و امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام خطبه می‌خواند و خود را با آستینش باد می‌زد. گفتم: ای پدر! امیرالمؤمنین احساس گرما می‌کند؟ گفت: نه احساس گرما می‌کند و نه احساس سرما، بلکه پیراهنش را شسته و مرطوب است و پیراهن دیگری ندارد؛ بنابراین آن را تکان می‌دهد [تا خشک شود]»؛ الغارات، ج۱، ص۶۲؛ بحارالأنوار، ج۳۴، ص۳۵۲.

۳. امام باقر علیه‌السلام فرمود: «إِنَّمَا حَلْوَاهُ التَّمْرُ وَ اللَّبَنُ؛ حلوای (خوردنی شیرین) آن حضرت فقط خرما و ماست بود؛ بحارالأنوار، ج۳۴، ص۳۵۴. حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله گاهی توضیح می‌داد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام خرما را قدری در ماست قرار می‌داد، تا این‌که ماست به خرما نفوذ می‌کرد و ماست نیز رنگ خرما را به خود می‌گرفت.

۴. امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: «كَانَ علیه‌السلام لَيُطْعِمُ خُبْزَ الْبُرِّ وَاللَّحْمَ وَيَنْصَرِفُ إِلَى مَنْزِلِهِ وَيَأْكُلُ خُبْزَ الشَّعِيرِ وَالزَّيْتَ وَالْخَلَّ؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مردم نان گندم و گوشت می‌داد و به خانه‌اش برمی‌گشت و نان جو و روغن و سرکه می‌خورد». همچنین از سوید بن غَفَله روایت شده است که روزی بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شدم؛ سپس نان آن حضرت را این‌گونه توصیف می‌کند: «وَفِي يَدِهِ رَغِيفٌ تُرَى قُشَارُ الشَّعِيرِ عَلَى وَجْهِهِ وَهُوَ يَكْسِرُهُ وَيَسْتَعِينُ أَحْيَاناً بِرُكْبَتِهِ؛ و در دستش قرص نانی بود که پوسته جو بر آن نمایان بود. آن را می‌شکست، و گاه هم از زانوانش [برای شکستن نان] کمک می‌گرفت»؛ الغارات، ج۱، ص۵۷.

رؤسا صدهزار می‌داد و به دیگری هیچ نمی‌داد؛ باز هم می‌گویند: او سخی‌تر است! هم او که بیت‌المال مسلمان‌ها را بین خود و دوستان و خویشان خود تقسیم می‌کرد. ما می‌خواهیم مرجع دینی ما، تابع و دلخواه ما باشد. بی‌خود نیست که هرچه می‌گوییم: «عَجِّلْ فَرَجَه»، اثر ندارد؛ زیرا اگر او بیاید، تابع کسی نمی‌شود، لذا «عَجِّلْ فَرَجَه» گفتن ما فایده ندارد، چون در حقیقت در راه او و تابع او نیستیم!

معاویه بیت‌المال را به مخالفین امام علی علیه‌السلام می‌داد؛ لذا خراسان را به پسر عثمان داد، و او گفت: خراسان را چه کنم؟ گفت: طعمه‌ی تو باشد. و او شعرهایی در مدح او خواند،[1] ولی مروان [از این‌گونه ماجراها] ناراحت شد و گفت: به من پیرمرد با عائله نمی‌دهد و به دیگران می‌دهد! چطور مردم را می‌خرند و کسی نیست مرا بخرد![2] معاویه هم خوب جوابش را داد که «إِنّما يُشْتَرى لَک» (همه را برای تو می‌خرم)، یعنی همه‌ی این‌ها ذخایر توست، و او هم خوشحال شد.[3] و سرانجام معاویه همه، از جمله فدک را صاف و پوست‌کنده به مروان و اولاد او داد، تا این‌که عمر بن عبدالعزیز برگرداند.[4] نقل می‌کنند: بعضی حدود فدک را به اندازه‌ی فاصله بین مکه و مدینه مشخص کرده‌اند.

---

۱. «فَقَالَ مُعَاوِيَة: لَكَ خُرَاسَان. قَالَ سَعِيدٌ: وَمَا خُرَاسَان؟! قَالَ: آن‌ها لَكَ طعمَة وَ صِلةُ رَحِم! فَخَرَجَ راضِياً؛ معاویه [به سعید بن عثمان] گفت: خراسان برای تو باشد. سعید گفت: خراسان دیگر چیست؟ گفت: این طعمه تو است و صله رحم است [از جانب من]. پس سعید خشنود از نزد معاویه بیرون آمد»؛ الامامة و السیاسة، ج۱، ص۲۱۴.

۲. یعنی هدف از این بخشش‌های معاویه، خریدن افراد برای مطامع و مقاصد حکومت خود و راضی نگه داشتن آن‌ها بود. از این‌رو، مروان نیز حاضر بود که دین و آزادگی خود را بفروشد و در عوض، معاویه بهره‌ای از دنیا به او بدهد.

۳. علاوه بر حاتم‌بخشی خراسان به پسر عثمان، معاویه مصر را نیز به عمروعاص بخشید. مروان که دیگر این‌همه بی‌مهری برایش قابل تحمل نبود و توقع داشت معاویه از این بذل و بخشش‌ها به او نیز داشته باشد، این جمله را گفت. نک: الفتوح، ج۲، ص۵۱۴؛ الامامة و السیاسة، ج۱، ص۱۱۸؛ شرح نهج‌البلاغه، ابن‌أبی‌الحدید، ج۲، ص۶۹.

۴. نک: الطبقات‌الکبری، ج۵، ص۳۰۳؛ الکامل، ج۲، ص۲۲۵.

عمل نکردن به وظیفه؛ سبب زندانی شدن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

ما مثل طایفه و گروهی هستیم که رئیس خود را حبس نموده است و در بلایا، خود تصمیم جنگ و یا صلح را اتخاذ می‌کند! خودمان کرده‌ایم و اجازه نمی‌دهیم بیاید قضایا را حل کند؛ با این‌که می‌دانیم اگر بیاید، می‌تواند مشکلات را حل کند، ولی باز او را محبوس کرده‌ایم!

بنابراین، اگر میلیون‌ها نفر هم با او موافق باشند، او مثل شخص وحید و تنهاست که هیچ ناصر و مُعین و یار و یاوری ندارد! زیرا ما در بیداری درست به وظیفه خود عمل نمی‌کنیم، با این حال منتظر هستیم که بیدار شویم و تهجّد به جا آوریم. اگر توفیق شامل حال انسان گردد، از خواب بیدار می‌شود و مشغول تهجّد می‌گردد، ولی اگر توفیق نباشد، چنانچه بیدار هم بشود، از آن‌ها بهره نمی‌برد!

ترک واجبات و ارتکاب محرّمات؛ حجاب دیدار از امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

کجا رفتند کسانی که با صاحب‌الزمان علیه‌السلام ارتباط داشتند؟ ما خود را بیچاره کرده‌ایم که قطع ارتباط نموده‌ایم و گویا هیچ چیز نداریم! آیا آن‌ها از ما فقیرتر بودند؟! اگر بفرمایید «به آن حضرت دسترسی نداریم»، جواب شما این است که چرا به انجام واجبات و ترک محرّمات ملتزم نیستید؟! حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به همین از ما راضی است؛ زیرا: «أَوْرَعُ النّاسِ مَنْ تَوَرَّعَ عَن مَحارِمِ اللّهِ»[1] (پرهیزکارترین مردم، کسی است که از کارهای حرام بپرهیزد). ترک واجبات و ارتکاب محرّمات، حجاب و نقاب دیدار ما از آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

خود را درست کن، ما به سراغت می‌آییم!

شخصی در فکر دیدار امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود؛ فهمید که آن حضرت با قفل‌سازی مراوده و ارتباط دارند. نزد یکی از قفل‌سازها رفت، و دید پیرزنی برای ساختن قفل به او مراجعه کرد و پرسید: اجرت آن چقدر می‌شود؟ قفل‌ساز پاسخ داد: یک عباسی[2] می‌سازم و بعد

---

۱. نک: کافی، ج۲، ص۷۷؛ من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۳۵۸.
۲. یکی از واحدهای پول آن زمان که ارزش مالی بالایی داشت.

از ساختن، آن را به سیصد دینار یا یک سنّار (مبلغی که خیلی کمتر از آنچه می‌ساخت) می‌خرم!

سپس با قفل‌ساز دیگری برخورد نمود که به یک سنّار می‌ساخت و به یک عباسی می‌خرید. از اینجا فهمید که این قفل‌ساز است که با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ارتباط دارد. لذا به او گفت: سلام مرا به آقا برسان و بگو چگونه می‌توان به خدمت شما رسید؟ قفل‌ساز گفت: فلان وقت برای گرفتن جواب بیا. در وقت مقرر به وی مراجعه کرد و جواب حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را خواست. قفل‌ساز گفت: حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمود: «بگو تو در فکر این نباش که مرا ببینی، خودت را درست کن، ما به سراغت می‌آییم!». از کسانی نباش که قفل را به یک عباسی درست می‌کنند و سیصد دینار یا یک سنّار می‌خرند؛ مثل کسانی باش که به یک سنّار درست می‌کنند و به یک عباسی می‌خرند![1]

آری؛ ترک واجبات و ارتکاب محرّمات، حجاب و نقاب دیدار ما از آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است!

---

۱. البته این حکایت از طرق متعددی نقل شده است که تفاوت‌های اندکی با هم دارند، اما همه نقل‌ها در این مضمون مشترک هستند که مفاد فرمایش حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف این است که اگر شما هم مانند این شخص قفل‌ساز، صالح باشید و از معصیت بپرهیزید، مشرّف به دیدار ما می‌شوید.

گلشن ششم: انتظار و وظایف منتظران

«بندگی خدا»؛ نقشه راه منتظرواقعی

«وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ»[1] (و جنیان و آدمیان را نیافریدم، جز برای آن‌که عبادت کنند). همه ما باید متوجه و ملتفت باشیم که هدف از خلقت، برای همه بشر، عبودیّت است. باید بدانیم که این یک کلمه «إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ» (برای آن‌که عبادت کنند) معنایش این است که هرچه هست و نیست، در همین عبودیّت خداست؛ هرچه هست و نیست، در تحصیل رضای خدا ـ در اعتقادات و عملیات ـ است. باید بدانیم که حقّ میل به یمین و یسار نداریم، باید در صراط مستقیم [حرکت کنیم]؛ «أَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»[2] (مرا عبادت کنید؛ این راهی مستقیم است).

باید بدانیم که تمام نتیجه و تمام سعادت در این است که ما موفق باشیم که عزم ثابتِ مستمر بر ترک معصیت در اعتقادیات و در عملیات داشته باشیم. باید همین را هم از خدا و از مقرّبین خدا و از انبیا و اوصیا و وصیّ وقت (امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) بخواهیم که از خدا بخواهند که ما موفق باشیم به این‌که در هرآن و هرجا باشیم، فقط و فقط رضای خدا را در نظر داشته باشیم. [اگر] بخواهد برویم، بخواهد بایستیم؛ بخواهد حرکت کنیم، بخواهد

---

۱. ذاریات، ۵۶.

۲. یس، ۶۱.

ساکن باشیم. نباید آنی از همین یک کلمه غفلت داشته باشیم. تمام تشریفات از اوّل دین تا آخر دین، برای همین بندگی خداست.

کار بندگی به جایی می‌رسد که [در روایت] می‌فرماید: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَها [بَينَهُم] إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ»[1] (فرقی میان تو و آنان نیست، جز آن‌که آن‌ها بندگان تو هستند). هر یک از ما که به انبیا و اوصیا و وصیّ وقت صلوات‌الله‌علیهم شبیه‌تر باشیم، به هدف نزدیک‌تر هستیم. هر کداممان از این وصیّت و از این متروک (یادگار)[2] که ثِقلین باشد، دورتر باشیم، از خدا دور هستیم. هرچه ما به این دو ثقل که قرآن و عترت باشد، نزدیک‌تر باشیم، به خدا نزدیک‌تریم و به هدف خلقت خود نزدیک‌تر و واصلیم.

با بندگی خدا، رابطه را با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حفظ کنیم

اگر بدانیم در محضر «عَين اللّه النّاظِرَة» هستیم، آیا روی آن را داریم که برای زیارت حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اجازه بخواهیم، با این‌که با خواسته‌های واضح او مخالفت می‌کنیم؟! نماز و روزه را ترک، و غیبت و ایذا می‌کنیم! آیا می‌خواهیم به ما بفرماید: أَبَحْتُ لَكُمُ الْمُحَرّماتِ وَ أَسْقَطْتُ عَنْكُمُ الْواجِباتِ (حرام‌ها را برای شما حلال نمودم، و واجبات را از شما برداشتم)؟

مقصود این‌که چه می‌شد به واسطه بندگی خدا، روابط ما با آن آقا عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف محفوظ می‌ماند؟ دیگران نگذاشتند، هرچند ما هم مقصریم و نخواستیم اتصال میان ما و آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف محفوظ باشد؛ وگرنه هر کس یک ارتباط و اطمینانی پیدا می‌کرد، و روزی می‌آمد و توبه می‌کرد و تابع او و عاقبت به خیر می‌شد.

---

۱. این عبارت، فرازی از دعای ماه رجب درباره ائمه اطهار علیهم‌السلام است؛ نک: اقبال الأعمال، ج۲، ص۶۴۶؛ مصباح المتهجد، ج۲، ص۸۰۳؛ مصباح (کفعمی)، ص۵۲۹؛ بحارالأنوار، ج۹۵، ص۳۹۳.

۲. اشاره به روایت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله است که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابُ اللّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ جَمِيعاً؛ همانا من در میان شما دو جانشین به جا گذاشتم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیتم، و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا این‌که در حوض هر دو بر من وارد شوند»؛ مسند احمد، ج۵، ص۱۸۹.

انتظار حقیقی، در بندگی خداست

باید بدانیم که آن به آن از عبودیّت و تحصیل رضای خدا در اعتقاد و عمل، در شخصیاتمان، در اجتماعیاتمان، در نوعیاتمان (کارهای روزمره) غافل نشویم؛ در این کار مسامحه نکنیم. آنی که ما خود را از ثقلین دور کنیم، از خدا دور کرده‌ایم.

پس قهراً باید بدانیم که باید متوسل به همین وسایل و مقرّبین علیهم‌السلام باشیم؛ الأقرب فالأقرب، تا برسد به امام زمان صلوات‌الله‌علیه. عجّل اللّه فرجه، وعجّل اللّه فرجنا بفرجه وجعلنا معه. الحمدللّه الّذی جعلنا من المتمسّکین بولایة امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب و الائمّة من ذریّته علیهم‌السلام.

باید بدانیم مطلب فقط یکی است؛ آن چیست؟ بندگی خدا.

بندگی خدا، در طاعتِ خداست و طاعت خدا در ترک معصیتِ خدا است؛ هم در اعتقاد و هم در عمل. غیر از طاعت خدا یا چیزی که مولّد طاعت خدا [باشد] ـ از معارف و تفکرات ـ یا چیزی که طاعت خدا، مولّد آن‌هاست، یعنی مرضیات خدا، چیزی نداشته باشیم. معلوم است که طاعت، جز طاعت نمی‌آورد و طاعت هم جز از طاعت نمی‌آید.

واسطه خدا عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دوست داشته و تحت هدایت او باشیم

ما امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دوست می‌داریم، چون امیر نحل است.[1] امور ما مطلقاً به وسیله او به ما می‌رسد، و او را پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ما امیر قرار داده؛ و پیغمبر را دوست داریم، چون خدا او را واسطه بین ما و خود قرار داده؛ و خدا را دوست داریم، برای این‌که منبع همه خیرات است و وجود ممکنات، از فیض اوست؛ پس اگر خود و کمال خود را خواهانیم، باید دوستِ خدا باشیم، و اگر دوست خداییم، باید دوست وسائط فیوضات یعنی نبیّ و وصیّ باشیم، وگرنه یا دوست خود نیستیم، یا دوست واهب العطایا نیستیم، یا دوست وسائط فیوضات نیستیم!

---

۱. در روایات، شیعیان به زنبور (نحل) تشبیه شده‌اند، زیرا همان‌طور که زنبور در دل خود عسل دارد، ولی در ظاهر از این عسل چیزی پیدا نیست، شیعیان نیز در دل خود ایمانی همچون عسل دارند، ولی در ظاهر مأمور به تقیّه هستند. از این‌رو، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف «امیر نحل» نامیده می‌شود.

پس کیمیای سعادت، یاد خداست و او محرک عضلات به سوی موجبات سعادت مطلقه است. و توسل به وسائط استفاضه(طلب فیض کردن) از منبع خیرات، به واسطه وسایل مقرره خودش است. باید اهتدا به هدایات آن‌ها نماییم[1] و رهروی به رهبری آن‌ها نماییم تا کامیاب شویم.

امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را حاضر فرض کنیم

ما باید حضرت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را حاضر فرض کنیم. هر جا می‌رود، برویم؛ هر چه می‌کند، بکنیم و هر چه را ترک می‌کند، ترک کنیم و اگر ندانیم، احتیاط را که می‌دانیم و می‌توانیم. ولی گویا ما نمی‌خواهیم در راه رضای آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشیم، نه این‌که رضای آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را نمی‌دانیم و نمی‌توانیم آن را تحصیل کنیم!

به دفتر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عمل کنیم

هرچند حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از ما غایب و ما از فیض حضور آن حضرت محرومیم، ولی اعمال مطابق یا مخالف دفتر و راه و رسم آن حضرت را می‌دانیم و این‌که آیا آن بزرگوار را با اعمال و رفتار خود خشنود می‌نماییم، و سلامی هرچند ضعیف خدمتش می‌فرستیم، و یا آن حضرت را با اعمال ناپسند، ناراضی و ناراحت می‌کنیم. با این‌که در مال آن حضرت (سهم امام) تصرّف می‌کنیم، دیده و شنیده نشده که حضرت در تصرّف ما ترتیب اثر داده و در حیف و میل آن به کسی اعتراض نموده باشد. گویا مال آن حضرت را مال او نمی‌دانیم، و گویا آن حضرت این مال را مالِ خود نمی‌داند که به ما اعتراض نمی‌کند!

در هرحب و بغض، تابع امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشیم

کسی که به خالق و مخلوق، متیقّن و معتقِد باشد، و با انبیا و اوصیا علیهم‌السلام مرتبط و معتقد باشد، و توسل اعتقادی و عملی به آن‌ها داشته باشد، و مطابق دستور آن‌ها حرکت و سکون نماید، و در عبادات، «قلب» را از غیر خدا خالی نماید، و فارغ‌القلب، نماز را که

---

۱. یعنی به راهنمایی‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام عمل کنیم.

همه‌چیز تابع آن است، انجام دهد، و با مشکوک‌ها، تابع امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد؛ یعنی هر که را امام علیه‌السلام مخالفِ خود می‌داند، با او مخالف باشد، و هر که را موافق می‌داند، با او موافق، [و] لعن نماید ملعون او را، و ترحم نماید بر مرحوم او ولو علی سبیل اجمالی،[1] هیچ کمالی را فاقد نخواهد بود و هیچ وِزر و وبالی را واجد نخواهد بود.

دل را با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یکدل کنیم

آیا می‌شود که انسان به راستی و نه به دروغ، در خود حس کند که محبتش به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف زیادتر شده است، ولی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عنایتش بیشتر نشده باشد و یک قدم به سوی او نیامده است؟! آیا قلب او دیگر از قلب ما ـ نعوذ بالله ـ کمتر است؟!

نانت در روغن است اگر...

مرحوم مامقانی رحمه‌الله[2] تا برایش ثابت شود که کسی سیّد است، کار داشت. اما اگر سیادت کسی ثابت می‌شد، دیگر نانش در روغن بود. خودش در ماه چند دفعه می‌آمد و به او رسیدگی می‌کرد. ما هم اگر اسممان در دفتر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد، نانمان در روغن است. او بنده‌پروری را می‌داند!

در دل ما مسجد دارد؛ از آن حفاظت کنیم

چقدر بگوییم که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دل هر شیعه‌ای یک مسجد دارد!

---

۱. مقصود، آن است که اگر درباره برخی از افراد مشکوک بودیم که آیا مخالف امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستند یا موافق ایشان، به طور اجمالی تابع آن حضرت باشیم؛ به این صورت که اگر امام علیه‌السلام با آن فرد مشکوک موافق است و بر او ترحم می‌کند، ما هم با او موافقیم و بر او رحمت می‌فرستیم، و اگر مخالف است و مورد لعن ایشان، ما هم با او مخالفیم و او را لعن می‌کنیم. و این تبعیّت اجمالی در برخی از روایات نیز آمده است؛ مانند دعایی که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده و در ضمن آن چنین آمده است: «اَللّٰهُمَّ مَنْ صَلَّيْتَ عَلَيْهِ فَصَلَاتُنَا عَلَيْهِ وَمَنْ لَعَنْتَهُ فَلَعْنَتُنَا عَلَيْه»(خدایا هر که را درود فرستادی درود ما بر او، و هر که را لعنت نمودی لعنت ما بر او!)؛ بحارالأنوار، ج۹۲، ص۳۵۵.

۲. محمدحسن مامقانی (۱۲۳۸- ۱۳۲۳ق) از فقهای شیعه و از شاگردان شیخ انصاری است که پس از وفات میرزای شیرازی به مرجعیت رسید. غایة الآمال از مهمترین آثار ایشان به شمار می‌رود.

حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به دل‌هایی نیاز دارد که...

او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به قلوبی احتیاج دارد که مهیا شوند برای این‌که عدل مبسوط روی زمین اقامه شود!

اشخاصی را می‌خواهند که تنها برای آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشند

ای‌کاش می‌نشستیم و درباره این‌که حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چه وقت ظهور می‌کند، با هم گفت‌وگو می‌کردیم، تا حداقل از منتظرین فرج باشیم. اشخاصی را می‌خواهند که تنها برای آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشند. کسانی منتظرفرج هستند که برای خدا و در راه خدا منتظر آن حضرت باشند، نه برای برآوردن حاجات شخصی خود! چرا ما حداقل مانند نصارا که در مواقع تحیّربا انجیل ارتباط دارند، با آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ارتباط برقرار نمی‌کنیم؟!

عهدمان را با او نشکنیم!

ما باید امضا و تعهد بدهیم و موافقت دسته‌جمعی کنیم که امام غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در عمل به دستورات دینی یاری و نصرت کنیم و نقض عهد و پیمان‌شکنی نکنیم، تا او از پس پرده بیرون بیاید.

ترک گناه؛ زمینه‌سازی برای ظهور

آرزوی ما این است که هم دولت حق در جهان حکومت کند، و هم همه بر صراط مستقیم عبودیّت قرار بگیریم. بنابراین، اگر قبل از ظهور دولت حق، خاطرجمع باشیم که بر صراط مستقیم بندگی هستیم، بهتر است؛ لذا باید از گناهان که زمینه ظهور دولت حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را برای ما فراهم نمی‌کند، پرهیزنماییم.

با ترک معصیت، منتظرامرحضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشیم

تا وقتی که حالی باشد، فکری باشد، همه باید آماده باشیم، باید همین‌طور آمادگی داشته باشیم؛ چرا؟ به جهت این‌که خب محتمل است فردا قضیه‌ای باشد. و ما می‌دانیم

آمادگی‌اش در چیست: در این‌که تارک معصیت و منتظر فرمان [او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] باشیم.

یک مسأله دیگر هست... این‌که نظر داشته باشیم که یک طایفه‌ای هست که می‌خواهد [شیعه را] از بین ببرد! سعودی‌ها ممکن نیست که با متصوّفه [و اشعریه الازهر] موافقت پیدا کنند، همان‌طور که با شیعه [موافقت پیدا نمی‌کنند]. متصوّفه و شیعه در مخالفت با مقام سعودی مساوی هستند. آن‌ها اصلاً اجیر هستند برای ایجاد تفرقه بین شیعه و حتی بین مسلمان‌ها، و [اجیر هستند برای] ازاله اسلام! آن‌ها را چه به این حرف‌ها![1]

از گناهان توبه کنیم

اگر ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نزدیک باشد، باید هر کس خود را برای آن روز مهیا سازد؛ از جمله این‌که از گناهان توبه کند. همین توبه باعث می‌شود که این‌همه بلاهایی که بر سر شیعه آمده است، که واقعاً بی‌سابقه است، و بلاهای دیگری که تا قبل از ظهور آن حضرت پیش می‌آید، از سر شیعه رفع و دفع گردد.

توبه و ترک گناه؛ مهم‌ترین مقدمه انتظار فرج

ما باید انتظار فرج حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را داشته باشیم، و فرجش را فرج عموم بدانیم، و در هر وقت و هر حال باید منتظر باشیم، ولی آیا می‌شود انتظار فرج آن حضرت را داشته باشیم، بدون مقدمات و تحمل ابتلائاتی که برای اهل ایمان پیش می‌آید؟!

با این حال، چه اشکالی دارد که تعجیل فرج آن حضرت را با عافیت بخواهیم، یعنی این‌که بخواهیم بیش از این بلاها که تا به حال بر سر مؤمنین آمده، بلای دیگری نبینند. زیرا در روایت آمده است: وقتی سفیانی خروج می‌کند، هر کس نام علی، فاطمه، حسن

---

۱. اساساً وهّابیّت و سلفیّت فرقه‌ای است که برای ضربه زدن به اسلام و تکفیر و ایجاد تفرقه و تشتّت در میان مسلمانان شکل گرفته است؛ در نتیجه، آن‌ها نه تنها با شیعیان مخالف‌اند، بلکه حتی اشعری‌ها، معتزلی‌ها و متصوّفه را نیز که سه تفکر اصلی اهل سنّت هستند، خارج از اسلام می‌دانند. این در حالی است که خود آن فرقه انحرافی، فرقه‌ای استعماری است که هیچ ارتباطی با اسلام ندارد و اسلام از آن‌ها بری‌ء است. از این‌رو، خود علمای اهل سنّت و الازهر در کنگره گروزنی، تروریستی بودن تفکر وهّابیّت و بیگانه بودن آن‌ها را با اسلام به‌صراحت اعلام کردند.

و یا حسین را دارد، می‌کشد. پس از این‌که عده‌ای کشته می‌شوند، بقیه می‌گویند: پدران و مادران ما گناه کرده‌اند که این اسم‌ها را بر ما گذاشته‌اند، ما چه تقصیر داریم. در اینجا سفیانی تفضّل می‌کند! و به افراد خود دستور می‌دهد از کشتن صاحب بعضی از نام‌ها خودداری کنند، ولی صاحب بعضی از نام‌ها را بکشند![1] چنان‌که زمانی یهودی‌ها اگر می‌دیدند صاحب شناسنامه، شیعی است، فوراً او را می‌کشتند! الآن هم منتظر دستورند!

در هر حال، باید منتظر فرج باشیم، اما با مقدمات آن. ولی می‌دانیم که ضعیفیم و طاقت ابتلائات سخت را نداریم؛ لذا از خدا بخواهیم که شیعه بعد از این دیگر به ابتلائات بیشتر مبتلا نشود. و اهمّ مقدمات انتظار فرج را که توبه و طهارت از گناهان است، تحصیل کنیم.

برای ظهور آماده و مهیا باشیم

حالا ماها در عین این‌که باید برای قیام آن اوّل شخصی عجّل الله تعالی فرجه الشریف که هم دین دارد و هم علم دارد و هم قدرت را خدا به دستش می‌دهد، منتظر باشیم، باید مسلّح و آماده باشیم. اگر ببینیم که چه شد و چه شد و چه شد[2] قلب ما تزلزل پیدا نکند. هیچ تزلزل پیدا نکند! خبر داده‌اند و گفته‌اند؛ هزار سال است که گفته‌اند: «بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً» [ظهور واقع] می‌شود؛ آیا می‌شود صاف و ساده بیاید؟ قهراً مقدماتی دارد! یعنی چه؟ یعنی فعل آن‌ها ـ فعل مشایخ و بزرگان مسلمان‌ها بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ـ تا آخرین درجه تأثیر خودش را باید بگذارد. آن تخمی که کاشته‌اند، باید تا آخرین درجه اثمار خودش را بکند! حالا هم اهل بصیرت فهمیدند که این یک راهی بود به ضرر همه، حتی به ضرر خودشان ـ اگر اعقابی از ایشان باقی مانده باشد ـ و همچنین برای خودشان در آخرت!

---

۱. نک: الزام الناصب، ج۲، ص۱۶۳.

۲. منظور، ابتلائات و امتحاناتی است که در دوران غیبت برای مؤمنان پیش می‌آید.

تنها انتظار فرج کافی نیست!

تنها انتظار فرج کافی نیست، تهیّؤ(آمادگی)، بلکه طاعت و بندگی نیز لازم است[1]؛ مخصوصاً با توجه به قضایایی که پیش از ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف واقع می‌شود، به‌حدی که: «مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً» (جهان پراز ظلم و جور می‌گردد).

خدا می‌داند که به واسطه ضعف ایمان بر سر افراد چه می‌آید! خدا کند ظهور آن حضرت با عافیت مطلقه برای اهل ایمان باشد و زود تحقق پیدا کند. مگر امکان دارد عافیت مطلقه بدون ایمان، طاعت و بندگی انجام گیرد؟! خدا به اهل ایمان توفیق دهد که از فِتَن مُضِلّه کناره‌گیری کنند!

فقط خشنودی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مبنای اعمال ما باشد

در امور اجتماعی نباید به دیگران نگاه کنیم و از این و آن پیروی کنیم؛ زیرا افراد، معصوم نیستند، هرچند بزرگ و بزرگوار باشند، بلکه باید نگاه کنیم و ببینیم اگر خودمان تنها بودیم و دیگران نبودند، آیا انجام می‌دادیم یا خیر! و نباید به دیگران کار داشته باشیم. ما نباید خود را با اهل سنّت قیاس کنیم. ما باید رضا و میل امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در کارها به دست آوریم؛ چه در مصرف سهم امام و چه در کارهای اجتماعی دیگر.

به وظیفه عمل کنیم، نتیجه با اوست

از مرحوم شیخ علی زاهد رحمه‌الله[2] که شب‌های چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفت،

---

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب دهم، صفحه ۶۲۵.

۲. شیخ علی زاهد قمی (۱۲۸۳-۱۳۷۱ق) از فقهای شیعه و از شاگردان میرزا حبیب‌الله رشتی و آخوند خراسانی است. ساده‌زیستی ایشان زبانزد علما بود. آقا بزرگ تهرانی درباره ایشان می‌نویسد: «وی به زهد و تقوا و ورع، از آنگاه که کودکی بیش نبود، شناخته شده بود. ... هرچه را که از کشورهای غیراسلامی بود، نمی‌خورد، نمی‌پوشید و استفاده نمی‌کرد. حتی قلم و کاغذی را که در ممالک غیرمسلمان ساخته شده بود، به کار نمی‌برد. از مشتبهات پرهیز می‌کرد و در بسیاری از مباحات هم زهد می‌ورزید. او به بیماری سختی دچار شد ... و مرضش، نزدیک ده سال به درازا کشید ... اما کسی از او در خلال این مدت طولانی، کلمه‌ای گلایه و شکایت و اظهار ناراحتی و دلتنگی، مطلقاً نشنید ... تا آنکه به سرای باقی شتافت».

سؤال شد: شما این‌همه مسجد سهله رفتید، خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شدید یا نه؟ حضرت را دیدید؟ مشاهده کردید یا نه؟ ایشان در جواب فرموده بود: حتی کسی را که احتمال هم بدهم او باشد، مشاهده نکرده‌ام! [با این حال] این‌همه مدت مقیّد بود و کاری به مشاهده نداشت. ما چه‌کار داریم چهره‌اش را ببینیم [یا نه]؟ [آیا] در وجودش شک داریم؟ یا در اطلاع او به حال خودمان شک داریم؟ ما را چه به این حرف‌ها؟ بنده چه کار دارم بخواهم جمالش را ببینم؟ خوب است، اما [آیا] به ما گفته‌اند این کار را بکنید، جمال ما را می‌ببینید؟ نفرموده‌اند که! باید مطیع آن‌ها باشیم، کاری را که می‌خواهند بکنیم و کاری را که نمی‌خواهند، نه![1]

به قطعیات مذهب عمل کنیم

اگر به قطعیات و یقینیات دین عمل کنیم، در وقت خواب و به هنگام محاسبه پی‌می‌بریم که از کدام‌یک از کارهایی که کرده‌ایم، قطعاً حضرت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از ما راضی است و از چه کارهایمان قطعاً ناراضی است. اگر کسی به قطعیات مذهب عمل کند ـ نه به ظنیات تقلید، جز در موارد ضرورت ـ و عمل به احتیاط در صورتی که میسور باشد، اگر به فرض بعداً معلوم شود که مرجع تقلید او اهلیّت تقلید را نداشته، باز پشیمانی ندارد؛ گویا در این صورت به فتوای همه مراجع عمل کرده است.

معتقد فقط به عقاید امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشیم

اگر کسی در مسائل اعتقادی و کلامی بگوید: قَوْلِي فِي هذَا الْبابِ، قَوْلُ جَعْفَرِ بن محمّد علیهما‌السلام (اعتقاد من در این باره، اعتقاد امام صادق علیه‌السلام است)؛ نظیر آن روایت که می‌گوید: «قَوْلِي فِي هذا، قَوْلُ إِمامِ الْوَقْتِ» (اعتقاد من در این باره، اعتقاد امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است)، و یا بگوید: «أَعْتَقِدُ فِي هذِهِ الْمَسأَلَةِ الإِعْتِقادِيةِ بِما يعْتَقِدُ بِهِ إِمامُ الْعَصْرِ وَالزّمانِ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف» (در این مسأله

---

۱. یعنی ما باید به وظیفه خود عمل نماییم؛ از جمله زیارت آن مشاهد و اماکن مقدسه. حال این‌که در جزا به ما چه می‌دهند، تکلیف ما نیست. هدف باید فقط انجام وظیفه باشد؛ اگر زیارت آن جمال قدوسی روزی ما شد که خدا را شاکر باشیم و اگر هنوز چنان لیاقتی در ما ایجاد نشده بود که به آن محضر عالی مشرّف شویم، در ایمانمان رخوتی حاصل نشود، بلکه همچنان ملتزم به انجام وظیفه بندگی باشیم.

اعتقادی، به همان چیزی اعتقاد دارم که امام عصر و زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به آن معتقد است) و سپس در علم کلام نظر کند، ضرری به او نمی‌رساند؛ زیرا اعتقاد اجمالی‌اش محفوظ است.

تمسّک به ریسمان الهی

خدا کند راهی برای شرح صدر پیدا کنیم که به واسطه ریسمان،[1] تحیّر قلبی‌مان برطرف شود. فرج، ولو یک ساعت باشد، مرحله بعد از آن روشنایی است. روشنایی هم فرج ماست. آیا هیچ فکر کرده‌ایم که راهی برای این مطلب پیدا کنیم؟! گویا ائمه ما این مطلب را با ما اتمام حجت کرده‌اند؛ لذا فرموده‌اند: «برای فرج بسیار دعا کنید».[2] البته نه لقلقه زبان. و نیز فرموده‌اند: «تَمَسَّكُوا بِالْأَمْرِ الْأَوَّل»[3] (به راه و رسم نخست عمل کنید). یعنی در وقایع و رویدادهای تازه، آن‌گونه که در گذشته عمل می‌کردید، عمل کنید. ائمه ما به ما یاد داده‌اند که به یقینیات عمل کنیم و هرجا یقین نداشتیم، توقف و احتیاط نماییم.

آنی و کمتر از آنی غفلت نکنیم!

باید ملتفت باشیم که مبادا آنی غفلت کنیم، وگرنه در همان آنْ، گرگ‌ها ما را خواهند خورد! آنِ غفلت، آنِ مهیّا شدن برای شیاطین انس و جن است. پس باید بفهمیم که از خدا بخواهیم آن به‌آن، ما را از جمیع آفات و بلیّاتِ معنویه و صوریه، ظاهریه و باطنیه، دنیویه و اخرویه سالم و محفوظ دارد؛ از سعادتمان محروم نباشیم و در آن روز آخر[و در هنگام احتضار] از تمام عمر خودمان پشیمان نباشیم.

---

۱. مقصود، حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

۲. امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف: «أَكْثِرُوا الدُّعاءَ بِتَعْجيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذلِكَ فَرَجُكُمْ؛ برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که همین گشایش (امور) شما است»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۴۸۵؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۹۲.

۳. حارث بن مغیره به امام صادق علیه‌السلام گفت: برای ما روایت شده است که صاحب این امر، مدتی غایب می‌شود؛ در آن زمان چه کنیم؟ آن حضرت فرمود: «تَمَسَّكُوا بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يُبَيَّنَ لَكُمْ؛ به همان روش نخست که بر آن هستید، عمل کنید، تا این‌که مطلب برای شما روشن شود»؛ الغیبة نعمانی، ص۱۵۹؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۳۳.

[در میان] کسانی که این راه را نرفته‌اند و این مطلب را عملی نکرده‌اند، [بلکه] ضد این راه را رفته‌اند، از کسی جز عمرو عاص ملعون ـ که این همه فساد کرد و تا روز قیامت راه را برگرداند و سرچشمه را خون‌آلود و زهرآلود کرد؛ به طوری که بشر تا آخر به این بلا مبتلا باشند، مگر این‌که ظهور ولیّ مطلق عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آن را جبران کند ـ نشنیده‌ام و ندیده‌ام چنین چیزی را که همان آنِ آخر حیاتش و احتضارش، انگشت را به دندان گرفته بود و وفات کرد [و کأنّه در آن هنگام می‌گوید]: اگر من قانع بودم به امور دنیای خودم، این همه بلاها را بر سر خودم نمی‌آوردم و [بلکه] بر سر بشر تا روز قیامت نمی‌آوردم.[1]

خدا ما را حفظ کند. کاری نکنیم که آخرش پشیمان بشویم؛ کاری نکنیم که آخرش دست خالی برویم! کاری نکنیم که از آن هدف اصلی که تمام انبیا و اوصیا علیهم‌السلام دعوت به آن هدف می‌کنند، غافل باشیم؛ [آن هم] برای خوشحالی موقت! اگر بگویند: امروز شما خوشحال باشید یا این‌که تا ابد خوشحال باشید، اما امروز یک مقدار [در مضیقه باشید] ـ «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ»[2] (بهشت، با ناملایمات احاطه شده و جهنم با شهوات) ـ امروز مقداری ناجوری‌ها می‌بینید، [اما عاقبت کار بهشت است]، هیچ عاقلی نمی‌گوید من یک روز را به یک عمر ترجیح می‌دهم! همه را در تثبیت این اصل اصیل به خدا می‌سپاریم، که [در] مودت ذی‌القربی با تمام لوازمش تا گاه و ماهی ثابت‌قدم باشند؛ إن شاء الله.

اوّل خود را اصلاح کنیم، سپس در اصلاح دیگران بکوشیم

همه می‌دانیم زعیم ما در این زمان غیبت، دست‌بسته و زندانی است و حق ندارد در میان جمعیت، خود را معرفی کند و نشان دهد.

آقایی گفته بود: در خواب دیدم گروهی آمدند از شهر عبور کنند، مخفیانه با هم وعده گذاشتند که خود و جای خود را پنهان کنند و پس از خرید از بازار و انجام کارهایشان، یکی‌یکی در محل و یا قهوه‌خانه‌ای خاص همدیگر را ببینند. نعوذُ بالله مثل قاچاقچی‌ها و

---

۱. برای اطلاع بیشتر، نک: تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۲۲؛ الطبقات الکبری، ج۴، صص۱۹۵ - ۱۹۶.
۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۶.

دزدها که از شهر و اهل آن در وحشت‌اند، جداجدا و یکی‌یکی در فلان محل یا قهوه‌خانه یکدیگر را ملاقات کنند. تا این‌که در خواب دیدم دور هم جمع شدند، همه آدم‌های نورانی بودند؛ به‌حدی که نمی‌شناختم رئیس آن‌ها کدام است، و مُعَمّم نبودند جز یکی از آن‌ها، ولی از بس نورانی بودند، تشخیص نمی‌دادم که او رئیس است. یکی از آن‌ها درباره من چیزهایی می‌گفت، خبرهایی می‌داد. یک‌مرتبه یکی از آن‌ها به او اشاره کرد که دیگر نگو، و او ساکت شد. از اینجا فهمیدم که رئیس همان شخص است و متوجه شدم که مُعَمّم در میان آن‌ها فقط او بود. بله، کار صاحب ما عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، نعوذ بالله به جایی رسیده که یقین داریم بسیاری از حکومت‌ها، او و یارانش را مفسد و جانی و اخلالگر می‌دانند و اگر به آن‌ها دسترسی پیدا کنند، اعدام می‌کنند!

اگر ما او را نمی‌شناسیم، او همه ما را می‌شناسد و می‌داند و می‌بیند. بالاخره، در این عصر بین ما و زعیم ما فاصله افتاده و او گرفتار است. خدا می‌داند اگر نُواب اربعه زیادتر بودند، چه بلاهایی بر سر آن‌ها می‌آوردند! اگرچه علمای بزرگی همچون شیخ مفید رحمه‌الله بوده‌اند، ولی نواب اربعه از جهاتی راجح بودند. برای نمونه، در مجلسی در بغداد، یکی از علمای عامه از حسین بن روح سؤال کرد: خلیفه بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کیست؟ او گفت: صحیح پیش ما این است که خلیفه بعد از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عبارت‌اند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی! بعد گفتند: چه نسبت‌ها و تهمت‌ها به این آقا می‌زدند که رافضی است؛ در صورتی که خود صریحاً اعلام می‌کند که مذهبش مثل ماست![1] اگر این تقیّه‌ها نبود، آن‌ها هم نبودند؛ ولی با تقیّه، آن چهار نواب چهارصدتا شدند![2] عامه خیلی از تقیّه ما ناراحتند و فحش‌ها نثار ما می‌کنند.

آیا با وجود این می‌شود در این زمان غیبت کاری کرد؟! آیا مقاتله و جهاد، به ضرر مسلمانان تمام نمی‌شود؟! حال اگر مقاتله نشد و یا نکردیم، آیا راهی برای اصلاح خود و اصلاح دیگران و جامعه داریم یا نه؟ آیا راهی جهت حفظ خود از فساد و اصلاح فاسدهای

---

۱. نک: بحارالأنوار، ج۵۱، ص۳۵۶.

۲. یعنی همان چهار نایب خاص حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با تقیّه به بیش از چهارصد نایب عام باتقوا و صاحب درجات عالی قرب رسیدند؛ همچون شیخ صدوق، شیخ مفید و دیگر بزرگان.

قابل اصلاح در جامعه وجود دارد یا خیر؟ به گمان بنده این یک راهی است که هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که نشدنی است، و یا این‌که پیش نمی‌رود و بی‌نتیجه و بی‌فایده است. و درعین حال، اشکالاتی و معذوراتی را که راه‌های دیگر دارند، ندارد.

آن راه، این است که هر شخصی باید برنامه اصلاحیه‌ای برای خود تهیه کند؛ به این صورت که مشخص کند این‌ها اصول اعتقاداتی است که من به آن‌ها یقین دارم، در زمینه توحید و نبوت و امامت و...، و این‌ها معتقدات بنده است و از روی دلیل بدان عقیده دارم؛ خواه اظهار بکنم یا نکنم، و خواه چیزی اتفاق بیفتد، یا نیفتد؛ حتی اگر حکومت، دست سفیانی بیفتد و من مجبور شوم که از روی تقیّه به او بگویم: الحَقّ مَعَك (حق با تو است) چون اگر نگویم، کشته می‌شوم و یا نزدیکان و دوستانم کشته می‌شوند، اشکالی نداشته باشد.

پس از آن‌که انسان برنامه خود را درست کرد، باید اوّل خودش به آن التزام عملی داشته و به آن متعهد شود، تا از ناحیه آخرتی خاطرجمع گردد، و پس از آن‌که خود را با این برنامه اصلاحی اصلاح کرد، می‌تواند دیگران را، هرچند افراد مُنصِف را، با خود هم عقیده کند، و تدریجاً به افراد بگوید که این عقیده من است و این هم دلیل من.

به این ترتیب، هر کس می‌تواند کم‌وبیش دیگران را در برنامه صحیح خود داخل کند. آن افرادی که به این برنامه عمل می‌کنند، اوّل خود را اصلاح می‌کنند و بعد به نوبه خود با فرد سومی مطرح می‌کنند، و مانند شخص اوّل او را به طریقه صحیح خود دعوت می‌کنند.

بدین ترتیب، هر طالب اصلاحی، از روی برنامه و ادله صحیحه، وقتی خود را اصلاح کرد، دومی و سومی و چهارمی و... را اصلاح می‌کند، و کار به جایی می‌رسد که محیط و افراد جامعه همه صالح می‌شوند. آیا این مطلب قابل تشکیک است؟!

با این راه، اهل ایمان و عُقلا و اهل انصاف صالح می‌شوند، و لازم نیست شمشیر به دست بگیریم و با اهل باطل و یا با اهل حق محاربه کنیم؛ زیرا در جنگ، شروط محاربه لازم است که برای همه و همیشه میسر نیست، ولی ما با این راه می‌توانیم شرایطی را فراهم نماییم که گروه‌های بسیار و جامعه را اصلاح کنیم و شرط آن، چیزی جز اصلاح خود و اصلاح غیر نیست.

اگر کسی در این کار جدی باشد، گمان نمی‌کنم پشیمان شود، و اگر این برنامه به دست افراد منصف افتاد، دیگری را اصلاح می‌کند و آن دیگری هم همین‌طور، و در نتیجه، برخلاف امراض مُسری، اصلاحات مسری تحقق پیدا می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَميعاً»[1] (هر کس یکی را احیاء کند، گویا همه مردم را احیاء کرده است).

منظور از حیات در این آیه شریفه، نجات دادن از ضلالت و گمراهی در دین است. این راه اصلاح را نباید کالعَدَم و نشدنی حساب کنیم، وگرنه پشیمان می‌شویم از این‌که می‌توانستیم عادل و صالح فراهم کنیم و نکردیم، و در وُسع ما بود و قدرت داشتیم که دنیا را به امن و امان و عدالت وادار کنیم و نکردیم. انوشیروان از مزدک پرسید: قاتل را می‌کشی؟ گفت: نه. گفت: اگر او را نکشی ممکن است صد نفر دیگر را بکشد. او را و صدهزار تابع او را در یک روز، در یک مجلس کشت.[2]

تنها راه، اصلاح خودمان است

چه باید بکنیم در ابتلائات داخلیه و خارجیه؟ چه باید بکنیم؟ چه کار کردیم که به این چیزها مبتلا می‌شویم؟ فکر این را باید بکنیم [که] آخر ما چه کار کردیم که مانده‌ایم بی‌سرپرست؟!

اشکال در این است که خودمان را اصلاح نمی‌کردیم و نکردیم و نخواهیم کرد. حاضر نیستیم خودمان را اصلاح کنیم. اگر ما خودمان را اصلاح می‌کردیم، به این بلاها مبتلا نمی‌شدیم. [رسول خدا ﷺ] فرمود:

---

۱. مائده، ۳۲.

۲. سرنوشت مزدک و پیروانش و سرانجام امرشان توسط انوشیروان در کتب متعددی ثبت شده است و برخی منابع به هلاکت صدهزار نفر از آن‌ها تصریح کرده‌اند؛ الکامل فی التاریخ، ج۱، ص۴۳۵؛ برای آگاهی بیشتر، نک: الانساب، سمعانی، ج۱۲، ص۲۱۹؛ تاریخ ایران، پرسی سایکس، ترجمه داعی گیلانی، ج۱، ص۶۱۸.

«أَلا أُخبِرُکُم بِدائِکُم وَ دَوائِکُم. داؤُکُمُ الذُّنوبُ وَ دَواؤُکُمُ الِاستِغفارُ»[1] (آیا درد و درمان شما را به شما خبر ندهم؟ درد شما گناهان، و دوا و درمانتان استغفار است).

ما می‌خواهیم هرچه دلمان می‌خواهد بکنیم، اما دیگران نه، حق ندارند؛ حق ندارند به ما اسائه‌ای بکنند. ما به خودمان، به نزدیکانمان، به دوستانمان، هرچه بکنیم، بکنیم؛ اما دیگران، دشمنان، حق ندارند با ما بکنند. بابا! ما اگر خودمان را درست کنیم، خدا کافی است، خدا هادی است. ما خودمان را نمی‌خواهیم درست کنیم، اما از کسی هم نمی‌خواهیم آزار ببینیم. بابا! آن‌هایی که طبعشان آزار است، جز این‌که یک کافی و یک حافظ جلوگیری کند، کار خودشان را می‌کنند. ما اگر خودمان به راه بودیم، در راه می‌رفتیم، چه کسی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌کشت؟! چه کسی حسین بن علی علیه‌السلام را می‌کشت؟! چه کسی همین [امامی] را که حالا هست (امام زمان علیه‌السلام)، هزار سال هست، او را مغلول‌الیدین (دست‌بسته) کرد؟!

ما خودمان حاضر نیستیم خودمان را اصلاح کنیم. اگر خودمان را اصلاح کنیم، به‌تدریج همه بشر اصلاح می‌شوند. ما می‌خواهیم اگر دلمان خواست دروغ بگوییم، اما کسی حق ندارد به ما دروغ بگوید؛ ما دوستان خود و خوبان را ایذاء کنیم، اما بدها حق ندارند به ما ایذاء کنند!

بابا! با خدا بساز، کار را درست می‌کند. چرا در خلوت و جلوت، دلت هرچه می‌خواهد، می‌کنی؟ مگر نمی‌فرماید:

«مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً»[2] (هر کس که تقوای الهی پیشه کند، [خدا] گشایشی برای او قرار می‌دهد و او را از جایی که گمان نمی‌کند، روزی می‌دهد و کسی که به خدا توکّل می‌کند، خدا برایش کافی است. همانا خدا امرش را به سرانجام می‌رساند. به‌راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقدّر کرده است)؟

---

۱. نک: جامع‌الاخبار، ص۵۷؛ بحارالأنوار، ج۹۰، ص۲۸۲؛ مستدرک‌الوسائل، ج۱۱، ص۳۳۳ و ج۱۲، ص۱۲۳.
۲. طلاق، ۲ـ۳.

آیا می‌شود ما [با] خدا نباشیم، خدا یار ما باشد در هر جزئی و کلی؟! در امور داخلیه و در امور خارجیه؟! پس هیچ چاره‌ای از بلیّات (بلایای) دنیویه و اخرویه، داخلیه و خارجیه نیست، الّا خدایی بودن و با خدا بودن و با خدایی‌ها معیّت داشتن و تبعیّت داشتن. ما اگر از انبیا و اوصیا دور شدیم، گرگ‌های داخل و خارج، [بلافاصله] ما را می‌خورند.

ما اگر خدا ترس بودیم، از ما می‌ترسیدند کسانی که اصلاً نمی‌شناسند ما که هستیم و چه‌کاره هستیم؛ می‌ترسند کاری کنند که ما بر آن‌ها غضبناک شویم؛ چرا؟ چون دیگر غضب ما غضب خداست؛ اگر با خدا هستیم.

أجنه به سیّدالشهدا علیه‌السلام عرض کردند که اگر اذن بدهی، همین حالا، هیچ‌جا نرفته و از جایت حرکت نکرده، دشمن‌هایت را هلاک می‌کنیم. فرمود: والله قدرت من از قدرت شما بیشتر است ـ این کسی است که اسم أعظم بلد است ـ لکن اگر من کشته نشوم، این مردمی که این‌جورند، با چه امتحان می‌شوند.[1]

[اینجا] دار امتحان است. شما در فکر این باشید که خودتان را اصلاح کنید. مابین خودتان و خدایتان عایق و مانعی پیدا نشود. اگر اصلاح کردید و رفع مانع کردید بین خودتان و خدا و وسائط ـ انبیا و اوصیا ـ خدا مابین شما و خلق را اصلاح می‌کند.

حالا [در این مصیبت‌ها] واقع شدیم. ما، بزرگان ما از «سقیفه»، جلوتر از «سقیفه» در آن «حجره»، قبل از آن «حجره»،[2] کار را به اینجا رساندیم که وجب به وجب با هم دشمن هستیم! همه این کارها را دیده‌اند که کار ماست این کار و الا چرا مسلمان‌ها با هم دشمن هستند، تا برسد به این‌که [توقع داشته باشیم] غیرمسلمان‌ها با مسلمان‌ها دشمنی نکنند. چرا این‌جور است؟ همه را می‌بینیم، کار ماست؛ از کار خودمان باید توبه کنیم. [آیا] توبه نباید بکنیم و هر چه فعلاً اصلح شد برای ما، آن را اختیار بکنیم؟ بابا! اصلح از این که

---

۱. «... نَحْنُ وَ اللَّهِ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ؛ به خدا قسم! ما از شما بر این کار تواناتریم، ولی هر کس هلاک می‌شود، باید با دلیل و حجت هلاک گردد و هر کس زندگی می‌یابد [و سعادتمند می‌شود]، با دلیل و حجت باشد»؛ لهوف، صص۶۷ - ۶۹؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۳۱.

۲. نک: بحارالأنوار، ج۱، صص۹۶ - ۱۱۱.

خودمان صالح باشیم، نیست. حالا که این کارها را کرده‌ایم، باید توبه کنیم، باید تضرع کنیم، با آن باب عالی و باب اعلی، باید به سوی او برویم، [تا] ما را نجات بدهد، اوّل از شر خودمان و داخله خودمان، بعدها از شر خارجی‌ها؛ «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»[1] (بزرگ‌ترین دشمن تو، نفس توست که در وجود تو نهفته است). این غضب‌های بی‌جا، این شهوات بی‌جا، همه‌اش در داخله خودِ آدم، جنود شیاطین و جنود کفار هستند.

رابطه خود را با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قوی کنیم

بالأخره، حالا که کار را خودمان به اینجا رساندیم، می‌دانیم دوایش استغفار است، [آیا استغفار] می‌کنیم؟ چاره‌ای نیست از این‌که باید به سوی خدا برویم. اگر به سوی خدا نرفتیم، موانع هم اگر رفع بشود، موقتاً رفع می‌شود، دائماً رفع نمی‌شود و هستند. باید بدانیم که علاج ما اصلاح نفس در همه مراحل است و از این مستغنی نخواهیم بود، و بدون این، کار ما تمام نخواهد شد. با اعتراف به این‌که عمل از خودمان است که به سر ما آمده و می‌آید، [باید بدانیم:] تا خودمان را اصلاح نکنیم و با خدا ارتباط نداشته باشیم، با نماینده‌های خدا[2] ارتباط نداشته باشیم، کارمان درست نمی‌شود؛ امروز تا فردا، تا پس‌فردا، این‌که کار نشد! تا رابطه ما با ولیّ‌امر، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قوی نشود [آیا کار ما درست می‌شود؟]، آیا بدون اصلاح نفس کار ما درست می‌شود؟ آیا همین‌هایی که باهم هستیم ـ فرض کنید اینجا جمع شدیم و الّا خیلی‌ها هستند با ما موافقند در عقاید و در همه خواسته‌ها ـ می‌شود تا خودمان را اصلاح نکنیم، کار درست بشود؟ تا در عالم، «راشی» و «مرتشی» و «رائش»[3] هست، کار تمام می‌شود؟

در خلوتمان با خدا، تضرّعاتمان، توبه‌مان، نمازهایمان، عباداتمان، مخصوصاً دعای

---

۱. مجموعه ورام، ج۱، ص۵۹؛ عدة الداعی، ص۳۱۴؛ عوالی اللئالی، ج۴، ص۱۱۸؛ بحارالأنوار، ج۶۷، ص۶۴.

۲. ائمه اطهار علیهم‌السلام و امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که در این زمان امام حاضر است.

۳. رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده و واسطه بین رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده.

شریف «عَظُمَ الْبَلاءُ وَ بَرِحَ الْخَفاءُ»[۱] را بخوانیم؛ از خدا بخواهیم برساند صاحب کار را (حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)، با او باشیم. حالا اگر رساند که رساند، اگر نرساند، دور نرویم از او، از رضای او دور نرویم. او (حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) می‌بیند، او می‌داند؛ حرف‌هایی که ما به همدیگر می‌زنیم، او «عَیْنُ اللهِ النّاظِرَةُ و أُذُنُهُ الواعیَةُ»[۲] [است]، حرف ما را جلوتر از ماها می‌شنود؛ بلکه خودمان که حرف می‌زنیم، این صدا از لب می‌آید به [طرف] گوش، فاصله‌ای دارد، او جلوتر از این فاصله، حرف خودمان را از خودمان، می‌شنود؛ آن‌وقت [آیا] ما می‌توانیم کاری کنیم که او نفهمد؟ می‌توانیم کاری کنیم که او نداند؟

نقل کرده‌اند: دو نفر بودایی بودند ـ در دینشان نکاحی و سفاحی[۳] هست، در آن‌ها هم خلاف شرع و فساد و بغی (عصیان) هست و نکاحی هم هست ـ با هم مواعده فحشا کردند. گفتند: باید یک مکان خلوتی پیدا کنیم. یک خانه خلوتی پیدا کردند. در این خانه هم یک اتاقی پیدا کردند که فرضاً اگر کسی داخل این خانه شد، نتواند داخل اتاق بشود. بالأخره یکی از آن‌ها فهمید که در این اتاق بت هست. جامه‌ای برداشت و روی بت انداخت که بت قضایای این‌ها را نبیند. آن خدای دروغی نبیند که دارند چه‌کار می‌کنند! آیا ما می‌توانیم از خدای حقیقی مخفی کنیم کار خودمان را که نبیند و نداند و کار را انجام بدهیم؟ می‌گویند «المحجّة البیضاء» این مطلب را نقل کرده است،[۴] لکن این داستان در یوسف و زلیخا هم سابقه دارد.

از خودمان بترسیم، از خودمان اغوا نشویم!

[می‌آیند به انسان می‌گویند:] چیزی نیست، یک نوشته‌ای را اجازه بده ما امضا کنیم! لازم نیست زحمت بکشید شما امضا کنید. شما اذن بده، ما از جانب شما امضا کنیم؛ کار تمام است. آن هم مزدش و آن هم بهایش و آن هم...! بالأخره، نمی‌توانیم از خدا مخفی

---

۱. نک: جمال الاسبوع، ص۲۸۰؛ مصباح کفعمی، ص۱۷۶.
۲. نک: الامامة و التبصرة من الحیرة، ص۱۳۲؛ التوحید، شیخ صدوق، ص۱۶۷؛ المزار الکبیر، ص۲۱۷؛ بصائر الدرجات، ج۱، ص۶۱؛ جمال الاسبوع، ص۳۷.
۳. سفاح: زنا کردن.
۴. المحجة البیضاء، ج۸، ص۱۵۶.

کنیم اعمال خودمان را. او قادر است، ناظر است، علیم است، حکیم است. تا با او نسازیم، کارمان درست نمی‌شود. حالا چه کار کنیم؟ خودمان از خودمان بترسیم، فضلاً از دیگران؛ به جهت این‌که فردا ما چه می‌دانیم چه به ما می‌دهند. بالأخره باید خودمان از خودمان در حفاظ باشیم؛ خوب ملتفت باشیم که از خودمان اغوا نشویم، از خودمان تهدید نشویم، از خودمان تطمیع نشویم. وقتی که همه این مطالب احراز شد، بین خودمان و خدایمان در خلوات از تضرّعات و از انابه و از توبه، و از طلب توبه و طلب توفیق به توبه، دست برنداریم.

از خدا می‌خواهیم توسط انبیا و اوصیائش و وصیّ حاضرش عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که در پیش عارفین حاضر است، که ما را از خدایی بودن و از خداییان و از وسائط امدادِ خدا منحرف نکند، بصیر و بینا بکند. خودشناس باشیم، خودی‌ها را بشناسیم، خدایی‌ها را بشناسیم، آن‌وقت خلاف این‌ها هم شناخته می‌شوند.

حفظ ایمان ولو با هجرت

ممکن است کسی در بلاد کفر سکونت داشته باشد، ولی ایمان و اعتقادش برخلاف حکومت‌های بی‌دین، و یا بی‌عقل، و یا بی‌دین و بی‌عقل باشد و با این حال منتظر فرج باشد؛ ولی اگر کسی بخواهد عبادت کند و به خدا ایمان داشته باشد، یا ایمانش محفوظ بماند، و این امر متوقف بر نقل مکان و نقل سکنی از آن بلاد به بلاد اهل ایمان باشد و منتقل شدن از آنجا برای او ممکن باشد، باید برای حفظ دین و ایمان خود و اهل‌بیت خود به بلاد اهل ایمان مهاجرت کند، وگرنه به خود و اهل خود ظلم نموده و مقصر خواهد بود!

با خواندن روایات در محضر اهل‌بیت علیهم‌السلام باشیم

این همه ودایع، کتب، مخازن علم، روایات و ادعیه در اختیار ما گذاشته‌اند، به‌گونه‌ای که اگر کسی بخواهد امامی را حاضر بیابد و یا صدایش را از نوار گوش دهد، و یا در خدمتشان باشد تا مطالب آن‌ها را استماع کند ـ نه این‌که خود در محضر آن‌ها صحبت کند ـ بهتر از این‌ها پیدا نمی‌کند. همه‌چیز در دسترس ماست، ولی حالمان مانند حال کسانی است که هیچ ندارند؛ نه به قرآن قائلند، نه به عترت، و نه روایات آن‌ها را قبول دارند! اگر ائمه

اطهار علیهم‌السلام حاضربودند، بازباید به همین روایاتشان عمل کنیم.

لابد عذرمان این است که در صورت حضور آن‌ها هم مجبور نبودیم از آن‌ها پیروی کنیم و به حرف‌هایشان گوش کنیم؛ چنان‌که در طول تاریخ امتحان داده‌ایم که در زمان حضورشان قدردان آن‌ها نبوده‌ایم!

احیای ذخایرشیعی، ضرورت عصرغیبت است

کتب جوامع روایی شیعه را نباید از دست داد، چون معلوم نیست فردا برسرما چه می‌آید. آیا اَبْلَغ (رساتر) از این می‌شود گفت که: «مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً»؟ لذا خوب است کتاب‌هایی که تا به حال چاپ نشده، چاپ شود. اگرتوفیق داشتیم واهل همت بودیم، اوراق و کتبی را که به خط ائمه علیهم‌السلام بود، پیدا می‌کردیم. در مورد برخی کتاب‌ها نوشته‌اند: «وَ هُوَ بِخَطِّهِ علیه‌السّلام وَ هُوَ عِنْدِي» (این کتاب به خط امام علیه‌السلام است و نزد من موجود است).

قرآن به خط امام حسن عسکری علیه‌السلام و یکی دو قرآن از حضرت امیرعلیه‌السلام موجود است. حاجی نوری در «صحیفه علویه» نقل کرده که «دعای صباح» به خط خود حضرت امیرعلیه‌السلام گردآوری و چاپ شده است.

از کتاب‌های تألیف‌شده توسط بزرگان و علمای ما، چند درصد چاپ شده، و چقدر خطی باقیمانده، و چقدر از بین رفته است؟ قطعاً از کم‌پولی ما نیست، بلکه از کم‌توفیقی ماست! زیرا چه پول‌هایی که صرف کتب ضلال و روزنامه‌های دارای عکس‌های مبتذل و قبایح می‌شود!

هیچ تناسبی ـ چه از حیث مضمون و محتوا، و چه از نظر تعداد ـ میان کتب شیعه و اهل‌تسنّن نیست. با این‌که اهل‌تسنّن خود اعتراف دارند که سنّت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در دستشان نیست و این شیعه است که هم سنّی و هم شیعی است،[1] و در واقع آن‌ها منسوب

---

۱. یعنی شیعیان که از دستورات اهل‌بیت علیهم‌السلام پیروی می‌کنند، در واقع اهل‌سنّت حقیقی‌اند و به سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پایبند هستند؛ چرا که خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داده است که بعد از او از قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام پیروی شود و اهل‌بیت علیهم‌السلام مفسّران حقیقی سنّت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده‌اند و به گفتار و رفتار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ←

به قیاس و قیاسی هستند، نه سنّی و منسوب به سنّت؛ با این حال، آن‌ها به آثاری که دارند، خیلی اهمیت می‌دهند و ما هیچ اهمیت نمی‌دهیم، و آن‌ها در این امر از ما پیش افتاده‌اند. خدا می‌داند «صحیح بخاری» تا کنون چند بار و چند نوع چاپ شده است.

آقایی که میان کتب شیعه و سنّی مقایسه کرده بود، می‌گفت: آن‌ها، فلان درصد کتاب از بین رفته و مفقود و فلان مقدار مخطوط و غیرمطبوع و فلان مقدار مطبوع دارند و ما این مقدار، و در پایان نتیجه می‌گرفت که آن‌ها در مطبوع بر ما، و ما در تالف (کتاب‌های از دست رفته) و مفقود بر آن‌ها مقدمیم!

گویا به حقانیت مذهب مغروریم و فکر می‌کنیم که حقانیت مکتب، خودش، خودش را اداره می‌کند. حیف است که در فکر جست‌وجو نباشیم! با این‌که دیدیم خیلی از کتب مفقوده و نایاب، بعد از گذشت زمان بسیار طولانی، پیدا شدند؛ از جمله کتاب «فقه الرضا علیه‌السلام» را در زمان مرحوم مجلسی اوّل[1] پیدا کرده و به اصفهان آوردند؛ یعنی بعد از هزار سال پیدا شد.

خدا می‌داند چه اصول و کتبی بعدها در اثر کنجکاوی و تفحص به دست آید و پیدا شود. در همین اواخر که کتاب «عوالم» پیدا نشده بود، می‌گفتند: یک جلد از آن در کتابخانه لندن یا در فلان جا وجود دارد و اجازه استنساخ و عکس‌برداری از روی آن را نمی‌دهند.

بنابراین، خیلی ما در این امر عقب مانده‌ایم. چرا؟ نمی‌دانم! خدا می‌داند «بحارالأنوار» مرحوم مجلسی چندین «مستدرک» دارد. «مستدرک الوسائل» را مرحوم حاجی نوری به تنهایی جمع‌آوری نموده و نوشته است؛ با این حال، بنده در مدارکی که مستدرک الوسائل از آن‌ها روایت نقل کرده، گاهی روایاتی دیده‌ام که در خود مستدرک نیست.

آقایی که در آمار کتب وارد بود، می‌گفت: شیخ صدوق رحمه‌الله و شیخ مفید رحمه‌الله هر کدام

← و ظرایف آن آگاهی کامل دارند. اما عامه که سنّی نامیده می‌شوند، خود را از نعمت اهل‌بیت علیهم‌السلام که عاملان و مفسّران حقیقی سنّت هستند، محروم کرده‌اند و سعی می‌کنند که احکام خود را از طریق قیاس به دست آورند؛ پس در واقع آن‌ها قیاسی هستند، نه سنّی.

۱. عالم ربانی، علامه محمّد تقی مجلسی رحمه‌الله (متوفای ۱۰۷۰ق) پدر صاحب بحارالأنوار، علامه محمّدباقر مجلسی رحمه‌الله.

سیصد کتاب دارند. آیا نیمی از مصنّفات آنان چاپ شده است یا خیر؟! فرض کنید به این اندازه تألیف نداشته باشند، ولی آیا با گذشت هزار سال، همه کتاب‌های آن‌ها در دست است؟

وقتی می‌شنوم یکی از کتب شیعه در علوم و معارف دینی از علمای معروف از متقدمین و متأخرین در حال طبع است، خوشحال می‌شوم، ولو این‌که به دستم نرسیده باشد؛ از بس که حاجت به آن‌ها شدید است و غایت بعید!

خدا می‌داند که ما چقدر در این مرحله محتاجیم! اگر نیازمان را بدانیم، در آن صورت چه مصارفی و هزینه‌هایی را برای این امر مهم صرف می‌کنیم. اگر به ما گفته شود: بزرگ‌ترین شیوخ و بزرگانِ شما شیعه که شیخ مفید و شیخ صدوق هستند، چقدر از کتب آن‌ها در دست شماست، چه پاسخ می‌دهیم؟ گویا برای خودمان حیثیتی قائل نیستیم! نه قومیّتی، نه ملّیّتی، نه اجتماع و همکاری مذهبی‌ای! تعجب است از اهل باطل که در باطل خود در این امر این اندازه بر ما مقدمند، با این‌که آن‌ها هیچ ندارند و ما همه چیز داریم![1]

مجموعه‌هایی از رسائل و «اصول اربعمائه»، همچنین کتب خطی علما در معرض نابودی است. ما باید در فکر آن باشیم که کتب مفقود را پیدا کنیم؛ چنان‌که «فقه الرضا علیه‌السلام» در زمان مجلسی اوّل رحمه‌الله در بلاد شیعه پیدا شد. خدا می‌داند در عصر غیبت صغری چه چیزهایی پیدا شد، ولی از ترس ظالمان مخفی کردند. با این همه ظلم‌ها و اخفاها، باز خدا می‌داند که چقدر از آن آثار پیدا شده و باقی مانده است. صحیفه رابعه سجادیه را بنده دارم، بلکه تا بعد از خامسه؛ ثامنه و تاسعه هم احتمال دارد که موجود باشد. نوشته‌اند: تا ثامنه وجود دارد، و تا خامسه را بنده دیده‌ام.[2]

---

۱. یعنی شیعیان که همان امت وسط هستند که قرآن کریم به آن اشاره می‌کند، هرچند به لحاظ جغرافیایی در مکان‌های متعدد و متعلق به تمدن‌های گوناگون باشند، اما حقیقتاً یک ملت واحد را تشکیل می‌دهند؛ چرا که همگی دین و مذهب و عقیده یکسانی دارند. از این رو، این ملت واحد باید با هم متحد شوند و در جهت احیای ذخایر علمای شیعه عزم جدی داشته باشند. پس اگر قرار باشد ما بر قومیّت و ملّیّتی غیرت و عرق داشته باشیم، قومیّت و ملّیّت حقیقی ما، همان اسلام و ایمان است که نه تنها هویّت ما در دنیاست، بلکه هویّت و ملّیّت ما در آخرت نیز هست.

۲. مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی، تا صحیفه سادسه را در «الذریعه» معرفی کرده است (الذریعه، ج۱۵، صص ۱۹ـ۲۱). صحیفه‌های سابعه و ثامنه نیز به دست برخی از علما تهیه شده است.

درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام از خلیل‌بن‌احمد سؤال شد؛ وی گفت: با این‌که دوست و دشمن فضایل آن حضرت را پنهان کرده‌اند؛ دوستانش از ترس، و دشمنان از روی حسد، با این‌همه، فضایل او مشرق و مغرب را پر کرده است: قَدْ مَلأَ الْخافِقَینِ فَضْلُهُ.[1]

خدا می‌داند که در زمان ائمه علیهم‌السلام چه علومی و چه مطالبی و مَراجعی بوده که اکنون در دست ما نیست! حفظ آثار اهل‌بیت علیهم‌السلام و نگهداری از آن‌ها ـ هرچند معلوم نیست که ما به همه آن‌ها عمل کنیم ـ برای شیعه خوب و مفید است. ما علوم و معارف را مفت به دست آورده‌ایم، لذا قدردان نیستیم و کفران نعمت می‌کنیم، و مفت و ارزان از دست می‌دهیم، و کتاب‌های خطی و عتیقه خود را به قیمت‌های ارزان یا گران می‌فروشیم. شاید روزی بیاید که اروپایی‌ها به آن‌ها عمل کنند و دستگاه‌های تبلیغاتی‌شان را به وسیله آن‌ها ترویج نمایند؛ همچنان‌که از امام رضا علیه‌السلام نقل شده که اهل حجاز (قریش) از نعمت ولایت قدردانی نکردند؛ لذا خداوند آن را از آن‌ها گرفت و به اَعاجم و فرزندان آن‌ها داد.[2]

کارگزار ائمه علیهم‌السلام باشیم

شیعه به منزله عمّال (کارگزاران) ائمه علیهم‌السلام هستند. این‌ها کسانی هستند که به همه‌چیزشان برای دفاع از این مرام و مسلک ائمه علیهم‌السلام حاضرند. همچنین همه‌جور برای خدمات به ائمه علیهم‌السلام حاضرند.

ما رفتیم قبر میثم ـ رضی‌الله‌عنه و سلام‌الله‌علیه ـ را زیارت کنیم. یک اتاق کوچکی داشت که در نداشت. چهار گوشش باز بود. حصیرش هم بوریا بود؛ یک حصیر بوریا. خادمی که در آنجا رفت‌وآمد می‌کرد، گفت: آقای حاج آقا حسین قمی[3] آمد اینجا، جارو

---

۱. نقل است که چون به خلیل بن احمد گفتند: چرا امام علی علیه‌السلام را مدح نمی‌کنی؟ پاسخ داد: «کیف أقدم فی مدح من کتم احبّاؤه فضائله خوفاً و اعداؤه حسداً و ظهر بین الکتمانین ما ملأ الخافقین؛ چگونه به مدح کسی بپردازم که دوستانش از ترس و دشمنانش از روی حسادت، فضایلش را پنهان کردند، و از میان این کتمان‌ها، چیزهایی از فضایل او ظهور کرده که عالم را پر نموده است!»؛ احقاق الحق، ج۴، ص۲.

۲. کافی، ج۱، ص۳۸۰.

۳. آیت‌الله سیّد حسین قمی (۱۲۴۴ـ۱۳۲۵هـ.ش) از مراجع بزرگ تقلید است که پس از سیّد ابوالحسن اصفهانی رحمه‌الله، مرجعیّت شیعه را بر عهده داشت. وی علاوه بر این‌که از نظر علمی زبانزد بود، در عبادات ←

گرفت و همین حصیر را جارو کرد! این‌هایی که خودشان را نوکر اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌دانند، چه [اجر و مزدی] به آن‌ها بدهند، چه ندهند [به وظایف خود عمل می‌کنند].[1]

نوکرهای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باید به وظیفه خود عمل کنند

ما اهل علم[2] در هر حال باید به وظیفه خود عمل کنیم. نوکرهای امام زمان علیه‌السلام عموماً باید عمل به وظیفه کنند، اگر حال مطالعه دارند، مطالعه کنند و... در هر حال باید عمل به وظیفه کنند و توسلات را هم داشته باشند. خداوند سبحان می‌فرماید:

«فَلَوْلا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَلكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ»[3] (ای کاش هنگامی که سختی از سوی ما به آن‌ها می‌آمد، تضرّع می‌کردند، لیکن دل‌هایشان سخت شده است).

خداوند بلا را خود می‌فرستد «إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا» به جهت تضرّع، یعنی تضرّع و ابتهال را از عبد می‌خواهد و آن مطلوب است: «تَضَرَّعُوا»، و نقطه مقابل آن، «قَسَتْ قُلُوبُهُم» است.

تبلیغ و ترویج دین، از مقاصد حتمیه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

فرستادن مبلغین برای ترویج دین و مذهب از مقاصد حتمیه حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌باشد. قطعاً نسبت به این مطلب راضی هستند، بلکه در این مصرف نسبت به بعضی مصارف دیگر رضایت بیشتری دارند.[4] دو مطلب را باید توجه داشت: یکی این‌که فی حد

← و زیارات اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز بسیار کم‌نظیر بود و ساعت‌های طولانی در حرم‌های مطهر اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌نشست و می‌گفت خود را در بهشت می‌بینم.

۱. آیت‌الله بهجت قدس‌سره این فرمایش را درباره تقسیم غنایم بین سپاهیان مطرح فرمود.

۲. یعنی طلاب علوم دینی.

۳. انعام، ۴۳.

۴. حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره در جایی دیگر در این‌باره فرمود: «مگر همه طلاب، شیخ مرتضی انصاری و سیّد مرتضی یا مقدس اردبیلی هستند؟ باید در بین این‌ها چند نفر طوری بشوند که مرضی‌العمل و مرضی‌المذهب باشند ... تا وقتی که نفهمیدیم و یقین پیدا نکردیم که فردی به هدف نمی‌رسد یا اهلیّت ندارد یا رسیدنش به هدف فایده‌ای ندارد و فاسد و مفسد است، نمی‌توانیم از او دست برداریم و مثلاً بگوییم دیگری از او بهتر است. باید همه را اداره کرد. چه بسا کسی که الآن خوب نیست، برگردد و عاقبتش خوب شود و کسی که الآن بهتر است، ـ نعوذ بالله ـ برگردد و عاقبتش خسارت باشد ... فقط همین ظنّیات است ←

نفسه به آن کار رضایت داشته باشند و دیگر این‌که به این کار نسبت به مصارف دیگر رضایت بیشتری ـ حال وجوباً یا استحباباً ـ داشته باشند. اقامه حوزه‌های علمیه از اهم مهمات است.

تعلیم و تبلیغ برای مذهب حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

همه به تعلیمات و تبلیغات آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف محتاج هستند. باید از او ترویج کنند. یقیناً این‌گونه نیست که شد، شد، نشد هم نشد! هر کسی می‌خواهد، متوالی (پیرو اهل‌بیت علیهم‌السلام)[شود] و هر کس هم نمی‌خواهد، متوالی نشود! حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌خواهد دستگاه حکومتش باقی باشد، اما نمی‌گذارند. می‌داند که نمی‌گذارند؛ یعنی می‌داند که اگر ظهور کند، مثل دیگران کارش را می‌سازند؛ از جمله از همین حکومت‌های فاسد که تا یک‌مدتی هستند و بعد دیگر از بین می‌روند. حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌فرماید: من اگر ظهور کنم، ابداً حاضر به بیعت نیستم. آباء و اجداد من که بیعت کردند، مأمور بودند، ولی من دیگر مأمور به بیعت با این کلاب نیستم!

به قدر توان در هدایت دیگران بکوشیم

بعضی از حیوانات مانند زنبور عسل و حیوانات شیرده به مردم منفعت می‌رسانند، انسان نیز ممکن است برای دین و مردم نافع باشد. اگر ما نیز به اندازه توان خود در هدایت مردم تلاش و کوشش کنیم، آیا امکان دارد که مورد عنایت «عینُ اللّه الناظِرَة» و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نباشیم؟!

اگر در راه آن حضرت باشیم، چنانچه به ما بد و ناسزا هم بگویند و یا سخریه نمایند، نباید ناراحت شویم، بلکه همچنان باید در آن راه حق و حقیقت ثابت‌قدم و استوار بوده و در ناملایمات صبر و استقامت داشته باشیم.

← که طلاب را اداره می‌کند؛ مادامی که قطع بر خلاف نداشته باشیم. به حسب ظاهر هیچ راهی نیست، مگر قطع پیدا کردن به رضایت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به این‌گونه تصدق‌هایی که طلاب را اداره می‌نماید. البته "ما هو الأرضی" (آنچه را که راضی‌تر است)، لزومی و یا استحبابی را در موارد مختلف باید ملاحظه کرد.»

در ترویج مذاق او کوتاهی نکنیم

ائمه ما هزار سال پیش خبر داده‌اند که گرفتاری و ابتلائات برای اهل ایمان به‌حدی خواهد بود که عده کثیری از آنان از ایمان خارج می‌گردند.[1] آیا خروج از ایمان، خروج از ابتلائات را هم به دنبال دارد؟ آیا ما از منتظرین امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستیم؟ آیا ما هم می‌خواهیم امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور کند؟! آیا ما به ظهورش راضی هستیم؟! آیا آن حضرت از کارهای ما راضی است؟! آیا آن حضرت راضی است که مالش را در مواردی صرف کنیم که گویا مال آن حضرت نیست؟! آیا آن حضرت راضی است که در ترویج مذاق او و پدرانش علیهم‌السلام تقصیر و کوتاهی نماییم، و یا آن را ترک کنیم؟!

از مرام امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دفاع کنیم

[لابد] وقتی که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور کند، پیشانی ما را می‌بوسد، می‌فرماید خوب از مرام من در زمان غیبت دفاع کردید!![2]

---

۱. در این‌باره، روایات متعددی از اهل‌بیت علیهم‌السلام نقل شده است. برای نمونه، نک: کافی، ج۱، ص۳۶۹، باب التمحیص و الامتحان.

۲. این مطلب را معظم‌له به کنایه می‌فرمود که ما در ترویج مذهب و مرام امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خیلی کوتاهی کرده‌ایم و مستحق ملامت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستیم. ایشان این روایت امام صادق علیه‌السلام را متذکر می‌شد که: «عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَ قَدْ وُلُّوا عَلَى النَّاسِ حَتَّى لَا يَقُولَ قَائِلٌ إِنَّا لَوْ وُلِّينَا لَعَدَلْنَا ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَ الْعَدْلِ؛ هشام بن سالم از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: این امر (ظهور) محقق نمی‌شود، تا این‌که هیچ صنفی از مردم نمانده باشد که بر جامعه حکومت نکرده باشد؛ تا کسی نگوید ما اگر حکومت می‌کردیم، به عدالت رفتار می‌نمودیم. بعد از این، حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به حق و عدل قیام خواهد کرد.» (الغیبة نعمانی، ص۲۷۴)

بله؛ آن‌قدر در ترویج مرام حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کوتاهی کرده‌ایم که غالب حکومت‌های عالَم در طول تاریخ، ظلم خود را با حکومت و عدالت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مقایسه می‌کنند، و از ناآگاهی مردم که حاصل کوتاهی ماست، سوءاستفاده می‌نمایند؛ در حالی که اصلاً شیوه هیچ‌کس در عالَم حتی قابل مقایسه با شیوه و مرام اهل‌بیت علیهم‌السلام نیست؛ چنان‌که در روایات متعدد آمده است: «لَا يُقَاسُ بِنَا آلَ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ؛ هیچ یک از این امت با ما اهل‌بیت قابل قیاس نیست» (المسترشد، ص۳۹۹؛ شرح الأخبار، ج۲، ص۲۰۲؛ علل الشرائع، ج۱، ص۱۷۷) و هیچ حکومت و عدالتی نیز قابل مقایسه با حکومت و عدالت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیست. ←

قلّت اهل حق، نباید ما را دلسرد کند

قِلّت جمعیت حق و کثرت اهل باطل نباید ما را در مسیر و پیمودن راه حق مضطرب و دلسرد کند، یا باز دارد. ما باید به آنچه از تکوینیات و تشریعیات پیش می‌آید، تسلیم و راضی باشیم، زیرا خدا تکویناً نخواسته که جلو مفاسد را بگیرد؛ با آن‌که مصالح و مفاسد به دست اوست؛ هرچند تشریعاً از مفاسد نهی نموده است. شیعه بی‌پناه است و به جرم حقانیت و بی‌گناهی، از هر سو مورد تهاجم و تاخت‌وتاز قرار می‌گیرد. خدا می‌داند افراد شیعه، غیر از حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و نزدیکان و دوستانش، به چه حال و به چه صورت‌اند و چقدر در مضیقه و فشار به سر می‌برند!

اشتراکات با ادیان دیگر را حفظ کنیم

کسی که در همین قم [ساکن] بوده، ارمنی و ظاهراً دندانساز بوده، می‌گفته: آن کسی که شما منتظرش هستید، ما می‌گوییم او همان پیغمبر آخرالزمان است [که ما منتظرش هستیم]!

بالأخره [دیگر ادیان] در خیلی جهات، مشترک [با ما] هستند. آدم باید این جهات اشتراکیه را حفظ کند، تا به واسطه این قدرِ مشترک به جهات اختصاصی برسد. نباید بگوید که آن جهات اشتراکیه را باید رفع کرد و از بین برد. همین‌ها گاهی طریقی می‌شود برای اهتدای آن‌ها. مثلاً حتی به‌حسب ظاهر یهود، نصرانی و شاید هم مجوس، منتظر

← البته قابل توجه است که معظّم‌له درباره علامه سیّد شرف‌الدین رحمه‌الله جمله بسیار مهمی می‌فرمود: «اگر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پیشانی برخی علما را بوسیده باشد، پیشانی سیّد شرف‌الدین رحمه‌الله را بوسیده است!» و ظاهراً این فرموده مهم معظّم‌له، اضافه بر مسائل معنوی، به دلیل تلاش بسیار علامه سیّد شرف‌الدین رحمه‌الله و تحمل سختی‌های فراوان در راه اثبات حقّانیّت مذهب شیعه که مذهب و مرام اهل‌بیت علیهم‌السلام و حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، و ترویج آن در زمان غیبت ـ آن هم با اخلاق و ادبی مثال‌زدنی که زیبنده شیعه واقعی است ـ در مواجهه با مخالفان است.

حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله خود نیز تقریباً هر روز در میان درس و یا ملاقات‌ها و به مناسبات مختلف، در جهت اثبات تقویت عقاید و اثبات حقّانیّت مذهب شیعه، استدلال‌های بسیار متقن و مستحکمی می‌نمود که اگر مجموعه آن‌ها جمع‌آوری شود، ان‌شاءالله کتابی بسیار مهم در مباحث امامت و ترویج مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام خواهد بود.

هستند که مصلحی خواهد آمد و دنیا را اصلاح خواهد کرد. این جهت اشتراکیه است بین مسلمان‌ها و یهود و مجوس و تمام ملیین غیربت پرست.[1] به حسب ظاهر انسان باید این جهت اشتراکیه را حفظ کند؛ شاید یک زمانی همین جهت اشتراکیه در هدایت کفار کافی شد، که آدم او را بِکِشد و تا به آن آخر بیاورد.

ولذا می‌گویند مرد ناجوری به وقت احتضارش به اولاد خودش وصیّت می‌کرد که وقتی اهل دین می‌آیند با شما مباحثه می‌کنند، تا می‌توانید صانع را انکار کنید؛ تا می‌توانید در آن اصل دین با این‌ها مخالفت کنید و نزاع کنید و تسلیم نشوید که صانعی هست، و الّا اگر اینجا مغلوب شدید و در مناظره محکوم شدید، دیگر از این‌ها چاره‌ای ندارید و کار به آنجایی می‌رسد که: [باید قبول کنید] مستحب است مرد از پشت دست وضو بگیرد و زن از باطن دست. نمی‌توانید دیگر این‌ها را انکار کنید. انکار کردنِ همان اصل آسان است، اما بقیه همین‌طور یک زنجیر متصل است که نمی‌توانید از دست این‌ها راحت زندگی کنید. این‌طوری وصیّت می‌کرد!!

مقصود [این است که] نباید جهات مشترکه را از بین برد و با همین جهات مشترکه می‌شود تفکیک کرد.[2]

---

۱. ادیان ابراهیمی (مسیحیّت و یهودیّت) و غیرابراهیمی (زردشتی)، حتی در کتبی که اکنون از آنان در اختیار است، همگی بر آمدن منجی و رهایی‌بخش جهان از ظلم، اتفاق نظر دارند؛ تا جایی که علامه نهاوندی ﷺ نقل می‌کند: «میرزا محمّد اخباری در رساله تحفه امینیه می‌گوید: بعد از تتبع در عقاید و اقوال امم، بعد از اتفاق در وجود صانع، ندیدم امم مختلفه بر امری اتفاق کنند، چون اتفاق بر ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف» (العبقری الحسان، ج۱، ص۲۵۰). در این باره کتب و مقالات بسیاری نگاشته شده است؛ برای آگاهی بیشتر، نک: العبقری الحسان.

۲. یعنی با نقاط مشترک مثل اصل توحید، می‌توان دیدگاه‌های مختلف را تفکیک کرد؛ مثلاً اهل کتاب که اصل وجود خداوند را پذیرفته‌اند، با ما اشتراک دارند، ولی کمونیست‌ها که این اصل را قبول ندارند، با آن‌ها تفکیک می‌شوند. از این‌رو، ما با اهل کتاب لااقل در وجود خداوند مشترک هستیم. آنچه قرآن کریم در آیه «قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً؛ بگو: ای اهل کتاب، بیایید به سوی کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان است؛ که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم» (آل‌عمران، ۶۴) بیان فرموده، یکی از همین نقاط اشتراک است. از این‌رو، به جای دامن زدن به آتش اختلافات، انسان می‌تواند با تأکید بر مشترکات، دیگران را که بر دین او نیستند، به تدریج هدایت کند.

می‌گویند: آقای اشراقی فرموده بوده که من در منبر بر ضد نصارا چیزهایی گفتم؛ وقتی آمدم پایین، آقای حاج شیخ عبدالکریم [حائری] به من فرمود: کسی که می‌گوید خدایی هست، امروز با او کاری نداشته باش. همین که بگوید خدایی هست. حالا آن [سخن حاج شیخ عبدالکریم] یا به واسطه وضعیات زمان بوده یا به واسطه این‌که [قبول کردن] همین که خدایی هست، همین می‌کِشد. همه [مسائل دیگر از] موالید (ثمرات) توحید هستند. اصول دین، همه مولودِ خود توحید هستند؛ منتها عاقل می‌خواهد که این را بفهمد و بتواند به بیان ساده به دیگری بفهماند.

این‌که همه‌اش در فکر این باشد که اخباری و اصولی از هم جدا باشند و این، او را تکفیر کند و او این را [کار صحیحی نیست]؛ این‌که سعی کند هفتاد و دو فرقه[1] تمام شود، و الا [آن روایتی که فرموده امت من به هفتاد و چند فرقه تقسیم می‌شوند] کذب است دیگر، لذا باید روز به روز آدم بین مسلمان‌ها تفریق کند تا این‌که عدد تکمیل شود! و عدد که تکمیل شود، احتمال دارد وقت ظهور و فرج عمومی باشد! آیا این‌طور است؟![2]

تنها راه نجات در عصر غیبت را ترک نکنیم

واقعاً زبان حال ما می‌گوید که در هر فعل و ترک باید ما را راهنمایی کنند. شخصی که به آقایی عقیده داشته و می‌خواسته در نماز جماعت او شرکت کند، می‌گفته است: عده‌ای مانع می‌شدند که من به نماز جماعت او بروم و به من می‌گفتند که آن آقا در ماجرای «مشروطه مستبد»[3] فلان عقیده را دارد که مخالف با عقیده شماست! در صورتی

---

۱. یعنی هفتاد و دو فرقه که وارد آتش می‌شوند و با فرقه نجات‌یافتگان، هفتاد و سه فرقه خواهند شد.

۲. ایشان در این عبارت به عده‌ای طعنه می‌زنند که با ساده‌لوحی و ظاهربینی به دنبال ایجاد تفرقه بیشتر هستند و هر روز با تقسیم‌بندی‌های جدید، بین مردم دودستگی ایجاد می‌کنند و گویی به دنبال کامل کردن عدد هفتاد و دو فرقه باطل هستند؛ در حالی که ایجاد تفرقه و دامن زدن به اختلافات، سیاست از پیش نوشته‌شده کفار برای مسلمانان است.

۳. قضیه مشروطه یکی از جریان‌های سیاسی در دوره قاجاریه در ایران بود. زمانی که این جنبش ایجاد شد، علما در تأیید یا رد آن اختلاف نظر داشتند و حکومت وقت و عمّال انگلیس در این کشمکش‌ها، برخی از علمای بزرگ همچون شیخ فضل‌الله نوری ﷺ را مظلومانه اعدام کردند. کسانی که مقابل مشروطه‌خواهان قرار گرفتند، مستبدان نامیده شدند. هر یک از دو طرف این قائله، لوازم و پیامدهای مهمی داشت؛ به نحوی که حتی در سایر بلاد اسلامی نیز تأثیرگذار بود.

که بسیاری از افراد طرفین در جریان مشروطه با عقیده صحیحه و حجت شرعی، راه خود را انتخاب کرده بودند، و شاید نزد خدا معذور باشند و معاقب نباشند و چه بسا مأجور و مثاب هم باشند؛ چراکه در هر حال، آثار خوبی بر هر دو مسلک مترتّب شد؛ زیرا احتمالاً اگر در ایران جریان مشروطه پیش نمی‌آمد، ایران در چنگال و سیطره روس‌ها باقی می‌ماند و مانند کشورهای دیگر تحت سلطه و نفوذ او، کمونیست می‌شد.

مقصود این‌که می‌بینیم در هر فعل و ترک، محتاج به دستگیری هستیم. باید ناظر و محافظ بر احوال خود داشته باشیم، و قهراً خودمان باید ناظر را فراهم کنیم؛ و برای اصلاح کار خود در عصر غیبت، ناظری جز احتیاط نداریم. فکر می‌کنم کسانی که می‌گویند: اگر راهنما داشتیم، «لَكُنَّا أَهْدى مِنْهُم»[1] (قطعاً راه یافته‌تر از دیگران می‌شدیم)، آن‌ها هم راهنما دارند و آن احتیاط است. بنابراین، اگر راه روشن بود، جلو برو و انجام بده، و هر جا راه یعنی تکلیف روشن نبود، توقف کن.

آیا حالا که امام علیه‌السلام حاضر نیست تا تابع او شویم، هر کاری کردیم، کردیم و کارمان با این درست می‌شود؟! علمای سابق در اجازات خود به شاگردان و... می‌نوشتند: «إِنّما هِيَ دِماءٌ تُهراقُ، وَأَعراضٌ تُهتَك، وَأَموالٌ تُسلَبُ، فَعَلَيكُمْ بِالإِحْتِياطِ!» (با آن خون‌ها ریخته می‌شود و آبروها می‌رود و اموال از دست صاحبانش گرفته می‌شود؛ پس بر شما باد که ملازم احتیاط باشید).[2]

بنابراین، بدون تقیّه و یا اضطرار و یا اکراه و یا بدون مسوّغ و مجوز شرعی، نمی‌توانیم هر کاری را که از ما خواستند، انجام دهیم، یا هر حرفی را خواستیم، بگوییم و یا هر کاری را خواستیم، بکنیم.

---

۱. انعام، ۱۵۷.

۲. یعنی علما با استفاده از منابع فقهی، احکام مربوط به جان و آبرو و مال مردم را استنباط خواهند کرد و این احکام اهمیت بسیاری دارند؛ چراکه چه بسا موجب کشته شدن کسی (مثلاً در احکام قصاص نفس) یا جابه‌جایی مالکیّتی شوند و این‌ها امور کوچکی نیستند؛ بنابراین باید جانب احتیاط در این استنباطات رعایت شود.

تقیّه طریقه زمان غیبت است؛ به آن پایبند باشیم!

عجب است! اگر محدّثی به ما بگوید: تو که مدعی هستی روایات را خوانده‌ای و برای هر مطلب روایتی ذکر می‌کنی، چطور تا به حال مذاقِ اهل‌بیت علیهم‌السلام را نفهمیده‌ای و هنوز نمی‌دانی که ائمه اطهار علیهم‌السلام چه کاره بوده‌اند و چه کار می‌کردند و چه نمی‌کردند؟ چه جواب می‌گوییم؟ از امام علی علیه‌السلام تا حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مذاقشان چه بوده است؟

آری؛ مذاق امام علی علیه‌السلام این بوده که باید تقیّه کرد؛ به دلیل بیست‌وپنج سال خانه‌نشینی آن حضرت. بلکه در پنج سال خلافت ظاهری، امر دایر بوده که به‌طورکلی همه را رد کند یا با همان‌ها برای حفظ اسلام بسازد. راه امام علی علیه‌السلام این بود، امام حسن بن علی علیهماالسلام آن‌طور و... در زمان غیبت امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم نه خانه‌نشینی است و نه جنگیدن، بلکه طریقه ثالثه، یعنی تقیّه راه ماست.

این امر سرانجام نمی‌یابد؛ به تقیّه ملتزم باشیم!

شخصی می‌گفت که من وزیر محمّد بن عبدالله[1] را که به امام صادق علیه‌السلام حرف ناجوری زده بود، دیدم که قدم به قدم برمی‌داشت و «**لااله‌الاالله**» می‌گفت. ولی آن آقا نوشته است که: او با آن حرفی که به امام علیه‌السلام زد، تناسبی ندارد که این‌طور لااله‌الاالله بگوید. بابا! زیدی‌ها همین‌طورند؛ می‌گویند: «لیس الامام من قعد فی بیته و اغلق دونه الباب» (امام کسی نیست که در خانه بنشیند و در را ببندد). اصلاً قائل به امامت این‌ها نیستند؛ حالا

---

۱. این ماجرا مربوط به عبدالله بن حسن مثنّی مشهور به عبدالله محض نوه پسری امام حسن علیه‌السلام و نوه دختری امام حسین علیه‌السلام است. ماجرا چنین است که وقتی ابومسلم خراسانی پس از مرگ ابراهیمِ امام در خراسان، دو نامه یکی به امام صادق علیه‌السلام و دیگری به عبدالله محض فرستاد و به‌طور مجزا هریک را به خلافت دعوت نمود. امام صادق علیه‌السلام فرمودند او شیعه ما نیست و نامه او را بدون آنکه بخواند سوزاند و فرمود جواب او این است. اما عبدالله بن حسن از آن استقبال کرد و در جواب گفت من پیرم اما فرزندم محمد، مهدی [موعود] است. سپس عبدالله نزد امام صادق علیه‌السلام رفت و ماجرا را تعریف کرد. امام به ایشان فرمود: «نکنید. هنوز زمان [قیام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] فرا نرسیده است.» اما عبدالله ناراحت شد و گفت: «می‌دانم این سخن تو نادرست است و از روی حسادت به فرزندم محمد چنین می‌گویی!». حضرت در جواب فرمود: «سوگند به خدا که چنین نیست»، سپس بر پشت ابوالعباس سفاح زدند و فرمودند: «اما این شخص و برادرها و فرزندانش آن مقام را می‌گیرند»؛ مناقب آل أبي طالب علیهم‌السلام (ابن شهرآشوب)، ج۴، ص۲۲۹.

خود زید و یحیی بن زید علیهما السلام این‌طور نبودند؛ همین‌طوری که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «لو ظفر لوفا لنا».[۱] این‌ها خیلی بزرگوارند؛ نباید فراموش کرد. بله؛ اتباعشان این جور هستند که مختلف هستند.[۲]

بنده داشتم ضریح حضرت سیّدالشهدا علیه السلام را می‌بوسیدم، دیدم یکی از همین‌ها یک سلام‌هایی و یک تحیّاتی [می‌خواند] و یک سلام به خود سیّدالشهدا علیه السلام [عرض کرد:] «یا من ضمه رسول الله الی صدره». از این جور چیزها می‌گفت. [البته] بعد دیدم از آن‌هاست. شش امامی بود، [که به آن‌ها] بُهره [می‌گویند]. [به اعتقاد آن‌ها] تا این چند نفر (شش امام) دروغگو نبودند و قائل به امامت آن‌ها علیهم السلام بودند. [اما فکرشان این بود که] باید برویم نهی از منکر و امر به معروف [بکنیم]. باباجان! در نهی از منکر و امر به معروف، قدرت شرط است. آن هم [وقتی که از] علم غیب و از مبدأ وحی می‌دانیم [که این خروج‌ها فایده‌ای ندارد؛ چون فرموده‌اند که] تمام این خروج‌ها [که] قبل از خروج آن یک نفری که «بعد ما ملئت ظلماً و جوراً» خارج می‌شود، غصه ما را زیادتر می‌کند. بعد از سیّدالشهدا علیه السلام دیگر بنا نشد که اهل حق خروج کنند. حضرت رضا علیه السلام هم به بعض از کسانی که می‌دیدند ایشان ولیعهد شده، می‌فرمود: «انّ هذا الامر لایتمّ!»[۳] [مأمون] آمد و با اصرار به حضرت رضا علیه السلام گفت:

---

۱. «رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْداً إِنَّهُ دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ‌محمّد وَلَوْ ظَفِرَ لَوَفَى بِمَا دَعَا إِلَيْهِ؛ خداوند رحمت کند عمویم زید را! همانا او (مردم را) به سوی رضای آل‌محمّد دعوت می‌کرد و اگر پیروز می‌شد، به آنچه به سوی آن می‌خواند، وفا می‌کرد»؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۲۲۹.

۲. یعنی خود زید و یحیی بن زید علیهما السلام انسان‌های بزرگواری بودند و به عظمت ائمه اطهار علیهم السلام اعتراف داشتند، اما پیروان آن‌ها این معرفت را نداشتند و حتی گاهی در سخن با ائمه اطهار علیهم السلام درشتی می‌کردند، ولو این‌که از مقدسین زیدیه بوده و به ظاهر اهل ذکر و عبادت بودند!

۳. «وحینَ عَقَدَ المَأمون البَیعَةَ بِالعَهدِ لِعَلیّ بنِ موسَی الرِّضا قالَ لَه: یا أمیرَ المُؤمِنینَ إنَّ هذا الأمرَ لایَتِمُّ فَأعفِنی مِنهُ فَلَم یَعفِه؛ و هنگامی که مأمون برای ولایت عهدی امام رضا علیه السلام بیعت گرفت، امام علیه السلام به او فرمود: ای امیر مؤمنان! این امر سرانجام نمی‌یابد، پس مرا از آن معاف بدار. اما مأمون نپذیرفت»؛ عوالم العلوم، ج۲۲، ص۲۷۲؛ الانباء فی تاریخ الخلفاء، ص۹۸؛ «نُقِلَ أنَّ الخلیفَةَ المأمون لمّا عَهِدَ بِالخلافَةِ من بَعدِه إلی عَلیِّ بنِ مُوسَی الرِّضا و کَتَبَ الیه کِتابَ عَهدِه کَتَبَ هُو فی آخِرِ ذلكَ الکِتاب نَعَم إلّا أنّ الجَفرَ و الجامعَةَ یَدُلّانِ عَلی أنَّ هَذا الأمرَ لایَتِمّ و کانَ کَما قالَ لأنَّ المَأمون استَشعَرَ فِتنَةً مِن بَنی هاشِم فَسَمَّه؛ نقل شده است خلیفه، مأمون، زمانی که برای خلافت پس از خود برای علی بن موسی الرضا علیه السلام پیمان گرفت و برای ایشان نامه ولایت عهدی‌اش را نوشت، حضرت در انتهای آن نامه مرقوم فرمود: "آری، اما جفر و جامعه نشان می‌دهد ←

برای نماز عید برو! [حضرت رضا علیه‌السلام] فرمود: می‌روم، اما آن طوری که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رفت. با اصرار زیاد رفت و نرسیده به مصلی، وزرا و جاسوسان لعنهم‌الله گفتند: با این وضعی که دارد می‌رود نماز بخواند، اگر برود و نماز بخواند، دیگر کار تو ساخته است.[1]

احمق نمی‌داند که ممکن است حضرت در همان جا [به خاطر تقیّه] امیرالمؤمنینشان را ترویج کند و همه این‌ها را ارشاد کند به این‌که عهدتان با امیرالمؤمنین‌تان (مأمون) را نقض نکنید و [به او] تعرض نکنید. [امیرالمؤمنین علیه‌السلام به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله] گفت: «أنزلهم بمنزلة ردة أو بمنزلة فتنة؟». فرمود: «بمنزلة فتنة».[2]

روایات با هم حجتند، نه به تنهایی! اگر آن تقیّه و آن انزال به منزله فتنه نبود، «ارْتَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةَ»[3] (یعنی آن سه نفر) چهارصد میلیون نمی‌شد. با تقیّه و با محافظه‌کاری این عدد زیاد شد و همچنان زیاد می‌شود، روزبه روز.[4]

باشناخت نقشه کفار، به تکلیف عمل کنیم

نقشه کفار این بوده و هست که قرآن را از دست مسلمانان بگیرند، و آن‌ها را از روحانیّت و از منابع دینی و معنویات و سرچشمه‌های معارف یعنی قرآن و سنّت جدا سازند، تا این دو سلاح مهم (قرآن و سنّت) از دست مسلمانان خارج گردد، و راه تسلط آن‌ها بر بلاد و

← که این امر سرانجام ندارد." و همان شد که ایشان نوشته بود؛ چراکه مأمون از سوی بنی‌هاشم فتنه‌ای احساس کرد، پس به حضرت سم خوراند»؛ کشف الظنون، ج۱، ص۵۹۱.

۱. نک: الارشاد، ج۲، ص۲۶۴.

۲. آن‌گاه که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از فتنه‌های پس از خود خبر داد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام از آن حضرت پرسید: «يَا رَسُولَ اللَّهِ فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ أَبِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟؛ ای رسول خدا! در این هنگام، مردم را در چه جایگاهی قرار دهم؟ آیا آنان را در جایگاه ارتداد و برگشت از دین ببینم، یا به منزله کسانی که گرفتار فتنه شده‌اند؟» آن حضرت فرمود: «بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؛ به منزله فتنه»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶، ص۲۲۰.

۳. اختصاص، ص۱۰.

۴. یعنی با توجه به روایت «أنزِلهُم بِمَنزِلَةِ فِتنَة» معلوم می‌شود با کسانی که امامت اهل‌بیت علیهم‌السلام را نپذیرفته‌اند، نباید معامله مرتد و کافر بشود، بلکه باید آن‌ها افرادی محسوب شوند که دچار فتنه و گمراهی شده‌اند (مگر این‌که ناصبی و معاند باشند). بنابراین، به جای جنگ‌افروزی، باید نسبت به آن‌ها تقیّه و مدارا را در پیش گرفت و از این‌رو معلوم می‌شود که روایت «ارتدّ النّاس الا ثلاثة» به معنای ارتداد فقهی و ظاهری نیست، بلکه مقصود، ارتداد باطنی است.

ثروت‌های مسلمانان باز شود؛ ولو به این‌که کسانی را در رأس قرار دهند که کتاب و سنّت را طبق مرام آن‌ها توجیه کنند و دیگران (علمای دیگر) نابود یا منزوی و یا کشته شوند! ای‌کاش می‌دیدیم که گرگ‌ها به ما هجوم آورده و ما را می‌خورند!

با این وضع چه باید کرد؟ هر چه به ما فرمودند: «لاتَتَّخِذُوا الْکافِرِینَ أَوْلِیاء»[1] (کافران را به عنوان دوست و سرپرست خود نگیرید)، گوش نکردیم. حالا با این اوضاع و گرفتاری و بلاها که بر سر ما مسلمانان می‌آید، چه باید بکنیم؟ اگر تکلیف خود را بدانیم که چه باید بکنیم و به آنچه فهمیدیم، عمل کنیم، از جهت عمل به وظیفه فردای قیامت راحتیم؛ هرچند وظیفه این باشد که با ناراحتی‌ها بسازیم و صبر کنیم.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِین»[2] (قطعاً شما را به نوعی از ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود محصول، آزمایش می‌کنیم، و صابران را نوید بده)؛ یعنی صابران را به فرج و ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بشارت ده.

فریب نقشه‌های کفار را نخوریم و مجذوب آن‌ها نشویم!

اگر دو گروه در برابر هم قرار گرفته و با یکدیگر در حال جنگ باشند و یک فرد از این دو گروه راه پیدا می‌کرد و رئیس گروه دیگر را می‌ربود، گروه بی‌رئیس یکی از دو راه را دارند: یا باید تسلیم شوند و یا بدون رهبر با دشمن مخالف بجنگند.

حالِ ما مسلمانان با کفار تقریباً همین‌طور است. مسلمانان زعیمی ندارند که در زیر لوا و پرچم او قرار گیرند؛ زیرا سنّی‌ها که اصلاً قائل به زعیم و امام نیستند و شیعه هرچند اعتقاد به امام علیه‌السلام دارد، ولی در عمل و وضعیات مانند سنّی‌ها هستند و با آن‌ها فرقی ندارند! بنابراین، آیا حال که همه مسلمانان ـ چه شیعه و چه سنّی ـ اعتقاداً و یا عملاً زعیم ندارند، نباید در کنار هم بنشینند و چاره‌اندیشی کنند؟! آیا نباید محافظت و مواظبت

---

۱. نساء، ۱۴۴.

۲. بقره، ۱۵۵.

کنیم؟! آیا نباید بنشینیم و راه محافظه را پیدا کنیم که چگونه از دست دشمن در امان باشیم، تا دین و دنیا و مذهب ما محفوظ بماند؟

از جمله راه‌های محافظت و مواظبت این است که اولًا فریب کفار را نخوریم، ثانیاً آنچه را که به ما هدیه می‌دهند، تا مجذوب آن‌ها شویم و از این راه بر ما مسلمانان و منافع ما مسلط شوند و بر ما ظلم و ستم کنند، قبول نکنیم.

تشیع با تخریب قبور ائمه ریشه‌کن نمی‌شود!

بسم الله الرّحمن الرّحیم[1]

الحمدلله والصّلاة علی سیّد الأنبیاء محمّد وآله الطّاهرین واللّعن الدّائم علی اعدائهم أجمعین.

ضمن تسلیت به صاحب اعظم تمام امثالِ این مصائب و مسألت تعجیل فرج با اذن خداوند اجل، بیان می‌شود:

جاهل‌ها گمان می‌کنند که با تخریبات قبور ائمه علیهم‌السلام می‌توانند تشیّع را ریشه‌کن کنند. شیعه و سادات و بزرگان آن‌ها، بالاتر از تخریبات را در زمان ائمه ایشان دیده‌اند و آن‌که پس از تبدیل تخریب به تعمیر، بر قوّه ایمان ایشان در صورت و معنا افزوده گردیده است.

از زمان حضرات علی و فاطمه علیهماالسلام تا زید[بن‌علی] و یحیی[بن‌زید]، یک‌به‌یکِ مقتولین[توسط] بنی‌العباس و تخریبات متوکل ملعون و متوکل‌های هر زمان، همه مشهود ائمه حق بوده و با اِخبار آن‌ها به فساد و افسادهای دشمنانِ ایمان تا خروج سفیانی که از حتمیّات قبل از ظهورِ دولت حقّه ـ عجّل الله فرج صاحبها ـ است[2] و غیر حتمیّات بوده و

---

۱. این بیانات را معظّم‌له پس از تخریب بارگاه مطهر امامین عسکریین علیهماالسلام به درخواست بعضی از مؤمنان مرقوم فرمود.

۲. به‌طور کلی علائم و نشانه‌های ظهور به دو دسته حتمی و غیر حتمی تقسیم می‌شوند. با ملاحظه مجموع روایات، معلوم می‌گردد که علائم حتمی، آن نشانه‌هایی هستند که احتمال وقوع بداء و عدم تحقق آن‌ها بسیار ضعیف و نزدیک به صفر است؛ به نحوی که مورد اعتنا واقع نمی‌شود و از این‌رو آن‌ها را علائم حتمی می‌نامند. اما در نشانه‌های غیر حتمی، حصول بداء احتمال بالایی دارد و در نتیجه معتنی‌به است. ←

خبر داده‌اند به آنچه که به اهل ایمان رسیده و می‌رسد قبل از ظهور، تا به آنجا که فرموده‌اند:

«نَحْنُ صَبَرْنَا وَ شِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا وَ ذَلِكَ أَنَّا صَبَرْنَا عَلَى مَا نَعْلَمُ وَ هُمْ صَبَرُوا عَلَى مَا لايَعْلَمُون»[1] (ما صبور هستیم و شیعیان ما صبورتر از ما هستند؛ زیرا ما از روی علم و آگاهی

← امام صادق علیه‌السلام در روایت زیر به تقسیم علائم به حتمی و غیر حتمی اشاره می‌فرماید: «مِنَ الْأَمْرِ مَحْتُومٌ وَ مِنْهُ مَا لَيْسَ بِمَحْتُومٍ وَ مِنَ الْمَحْتُومِ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ فِي رَجَب». (الغیبة نعمانی، ص۳۰۰)

همچنین در روایات، برخی از مصادیق علائم حتمی ذکر شده است؛ مانند ندای آسمانی، خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیّه.

امام صادق علیه‌السلام در روایتی به ذکر مصادیق علائم حتمی می‌پردازد و می‌فرماید: «اَلنِّدَاءُ مِنَ الْمَحْتُومِ وَ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمَحْتُومِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ الْمَحْتُومِ وَ كَفٌّ يَطْلُعُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمَحْتُومِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فَزْعَةٌ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تُوقِظُ النَّائِمَ وَ تُفْزِعُ الْيَقْظَانَ وَ تُخْرِجُ الْفَتَاةَ مِنْ خِدْرِهَا؛ ندای آسمانی از حتمیّات است. سفیانی از حتمیّات است. کشته شدن نفس زکیّه از حتمیّات است. دستی که از آسمان ظاهر می‌گردد، از حتمیّات است. سپس حضرت فرمود: و همچنین است صیحه در ماه رمضان که خواب را بیدار کند و بیدار را هراسان نماید و دختران پرده‌نشین را از اندرون بیرون کند.» (همان، ص۲۵۲)

در روایات و از بین مصادیق فوق، بر حتمی بودن خروج سفیانی تأکید زیادی شده است. فضل کاتب نقل می‌کند:

«كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَاهُ كِتَابُ أَبِي مُسْلِمٍ، فَقَالَ لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ اُخْرُجْ عَنَّا إِلَى أَنْ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَايَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ، وَ لَإِزَالَةُ جَبَلٍ عَنْ مَوْضِعِهِ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ مُلْكٍ لَمْ يَنْقَضِ أَجَلُهُ إِلَى أَنْ قَالَ: قُلْتُ فَمَا الْعَلَامَةُ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ لَاتَبْرَحِ الْأَرْضَ يَا فَضْلُ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ. فَإِذَا خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَأْجِيبُوا إِلَيْنَا يَقُولُهَا ثَلَاثاً وَ هُوَ مِنَ الْمَحْتُومِ؛ نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که نامه‌ای از ابومسلم برای حضرت علیه‌السلام رسید. ایشان (به نامه‌رسان) فرمود: برای نامه تو جوابی نیست؛ از پیش ما بیرون رو. سپس حضرت فرمود: خداوند به دلیل شتاب‌زدگی بندگان، عجله نمی‌کند. و همانا کنده شدن یک کوه از جای خود، آسان‌تر از نابودی حکومتی است که سرآمد آن نرسیده است. فضل کاتب می‌گوید که در ادامه پرسیدم: پس چه علامتی بین ما و شما هست، فدایت شوم؟ ایشان فرمود: ای فضل! از زمین تکان نخور تا این‌که سفیانی خارج شود. هرگاه سفیانی خارج شد، ما را اجابت نمایید. حضرت علیه‌السلام این جمله را سه بار فرمود: و خروج سفیانی از حتمیّات است.» (وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۵۲)

در روایت دیگری حمران بن اعین نزد امام باقر علیه‌السلام، آرزو می‌کند که سفیانی از علائم غیر حتمی باشد و می‌گوید: «إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ أَجَلُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْمَوْقُوفِ»، اما امام باقر علیه‌السلام بلافاصله در پاسخ او با تأکید و سوگند می‌فرماید: «لا وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْمَحْتُومِ» نه به خدا قسم! همانا سفیانی از حتمیّات است.

۱. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «نَحْنُ صَبَرْنَا وَ شِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا وَ ذَلِكَ أَنَّا صَبَرْنَا عَلَى مَا نَعْلَمُ وَ هُمْ صَبَرُوا عَلَى مَا لايَعْلَمُون؛ ما صبر کردیم و شیعیان ما صبورتر از ما هستند؛ چراکه ما بر چیزی صبر کردیم که می‌دانیم ←

صبرمی‌کنیم و شیعیان ما برآنچه نمی‌دانند، صبرمی‌کنند).

با همه این امور، چهار نفربا ایمان آن زمان، به بیش از چهارصد میلیون شیعه ـ کثرالله امثالهم ـ رسیدند.

همه اهل حق باید تشخیص وظیفه عملی بدهند؛ از جمله: مسارعت در تعمیر کامل تخریبات ظالمین و فاسقین و تأکید براقامه مجالس درس و تدریس احکام ثابته اهل‌بیت علیهم‌السلام [1] و مجالس روضه و بیان فضایل آنان و انشاء مدایح و مراثی و رسیدگی به ضعفای شیعیان و دوستان آن‌ها، به‌نحوی که علمای شیعه تصویب فرمایند و با بکاء، با سوزش دل که موجب اتصال روحی و معنوی به آنان و قرب معنوی به مبدأ اجل و اعلی می‌شود؛ اگرچه جاهل‌ها فواید آن و تظاهرات مشروعه موجبه آن [2] را نفهمیده‌اند.

ازخداوند عذاب دنیوی و اخروی کفار و منافقین به آل‌محمّد علیهم‌السلام و شیعیان و دوستان ایشان، و هلاک صوری و معنوی آن‌ها را به زودی در دنیا، قبل از آخرت، با تعجیل در فرج و عدم مهلت به آنان به فساد و افساد بیش از این به ظالمین مسألت داریم.

والسّلام علی جمیع اهل الایمان فی الشرق و الغرب و رحمة الله و برکاته.

← و آن‌ها بر چیزی صبر کردند که نمی‌دانند»؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۱۴۱. و نیز نک: تفسیر قمی، ج۱، ص۳۶۵؛ کافی، ج۲، ص۹۳.

برای مطالعه بیشتر در این باره مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب یازدهم، صفحه ۶۳۴.

۱. متأسفانه امروزه رسم شده است که به اندک مناسبتی دروس را تعطیل می‌کنند. از مسائلی که حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله بسیار بر آن تأکید داشت، مواظبت براقامه مجالس درس و تدریس احکام اهل‌بیت علیهم‌السلام و رساندن تعطیلات به حداقل بود. ایشان توصیه می‌کرد که در عین حال که مجالس تسلیت و سوگواری و عزاداری برگزار می‌شود، مجالس درس نیز تعطیل نگردد؛ چرا که اساساً تعطیل شدن مجالس درس، از نقشه‌های کفار برای اهل علم بوده است. البته گاهی خود معظّم‌له در برخی از مناسبت‌ها، در ابتدای جلسه درس، با دعوت از واعظ و مادحی مجلس عزا را برگزار و سپس درس خود را آغاز می‌کرد. بدیهی است این مطلب شامل بعضی از مناسبت‌های خاص (مانند روز عاشورا و...) که اشتغال انسان باید منصرف به عزاداری و حزن باشد، نمی‌گردد؛ چنان‌که معظّم‌له نقل می‌نمود که طلبه‌ای در نجف درس خود را حتی در روز عاشورا تعطیل نکرد، و به همین جهت بعد از مدتی توفیق از او سلب شد و از تحصیل علوم باز ماند.

۲. کارهایی که سبب می‌شود آن گریه محقق شود؛ همچون مجالس عزا، دسته جات و...

این‌طور نباشد که او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف گریان باشد و ما خندان!

آیا اکنون (زمان حکومت بعثی در عراق و جنگ علیه ایران) که یک مشت شیعه ـ که در میان آن‌ها علما و زنان و کودکان بی‌گناه که نه مقرّی دارند و نه مفرّی ـ گرفتارند، ما نباید با چشم گریان و دل شکسته از خدا بخواهیم که بلا را رفع کند؟! آیا درست است که ما راحت بنشینیم و نظاره‌گر باشیم و برادران و خواهران ایمانی ما در دست ظالمان گرفتار باشند؟! اگر ما امروز به آن‌ها رحم، و برای نجات آن‌ها دعا نکردیم و فردا مثل این بلاها بر ما نازل شد، دیگران هم بر ما رحم و دعا نمی‌کنند. آیا می‌شود رئیس و مولای ما حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف محزون باشد، و ما خوشحال باشیم؟! او در اثر ابتلای دوستان، گریان باشد و ما خندان و خوشحال باشیم، و در عین حال خود را تابع آن حضرت بدانیم؟!

مرید مصلحتی نباشیم!

شخصی نقل کرد: به مسجد رفتم تا نماز جماعت بخوانم. رفتم آب بردارم یا وضو بگیرم، راه باریک بود و تنها یک نفر می‌توانست از آن رفت‌وآمد کند. شخصی جلوی من بود و طول می‌داد؛ گفتم: مگر نمی‌خواهی در نماز جماعت شرکت کنی؟ گفت: امام جماعت، صابونی است!

بالاخره وضو گرفتم و به جماعت رفتم؛ بعد جریان را به امام جماعت گفتم. وی گفت: راست گفته است، صابون ساخته بودم و در نماز در فکر آن بودم!

چرا منتظریم که کسی به ما بگوید: «صابونی است»؟ در نماز حضور قلب نداریم و کارهای ما احتجاب و پرده از دیدار آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، با این حال به دروغ داد می‌زنیم: «عَجِّلْ فَرَجَه» (در فرجش تعجیل کن!)

آیا می‌خواهیم بیاید و به ما بگوید: به واجبات و محرّمات ملتزم باشید! عجب تعجیلی را می‌خواهیم! عمل به قرآن نمی‌کنیم که می‌خواهیم به عترت عمل کنیم! می‌گوییم:

«لاتُغَيِّبْنِي عَنْ مَنَازِلِ أَوْلِيَائِك»[1] (خدایا! مرا از منازل و مقامات اولیای خود محروم و غایب مدار).

مگر ما مرید او نیستیم؟! و یا مرید مصلحتی هستیم؟! به فرض این‌که انکار و بدگویی ظاهری برای تقیّه جایز باشد، اما انکار قلبی و باطنی جایز نیست؛ چنان‌که می‌فرماید: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ»[2] (مگر کسی که مجبور شود، ولی دلش به ایمان اطمینان داشته باشد).

آیا عذر داریم که هر کار که دلمان خواست، بکنیم؛ هرچند بر خلاف میل آن حضرت باشد؟ خدا توفیق دهد که درد و دوای آن را بشناسیم و عمل کنیم، وگرنه سربه‌زیر و شرمنده‌ایم.

از آقا شیخ ابوالفضل زاهد[ی] ﷺ نقل شده که فرمود: برای تعجیل فرج دعا نکنید! چون می‌خواهید بیاید و او را هم بکشید! قطع نظر از این‌که دیگران نیز ما را تهدیداً یا تطمیعاً برای کشتن آن حضرت وادار می‌کنند؛ چنان‌که جعده از سوی معاویه برای قتل امام مجتبی علیه‌السلام به تزویج با یزید تطمیع شد.[3] مگر آن‌ها که ـ تهدیداً یا تطمیعاً ـ مرتکب جنایت شده‌اند، دیوانه بوده‌اند؟

خدا نکند با کارهایمان فرج را دور کنیم!

آیا هیچ نگران هستیم؟! این‌جور متدین هستیم؟! اگر به راستی شیعیان کسانی هستند که: «يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا»[4] (برای شادی ما شاد، و برای ناراحتی

---

۱. مهج الدعوات، ص۳۳۲؛ بحارالأنوار، ج۹۲، ص۳۳۶.
۲. نحل، ۱۰۶.
۳. نک: احتجاج، ج۲، ص۲۹۲؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۱۴۸.
۴. یکی از صفات ممدوح شیعیان، این است که با شادی اهل‌بیت علیهم‌السلام شاد می‌شوند و از اندوه آنان، اندوهگین. ائمه اطهار علیهم‌السلام این مطلب را در روایات متعددی بیان کرده‌اند؛ از جمله از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبارَكَ وَتَعالَى اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتارَنا وَاخْتارَ لَنا شِيعَةً يَنْصُرُونَنا وَيَفْرَحُونَ لِفَرَحِنا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا؛ خداوند تبارک و تعالی زمین را نظاره کرد، پس ما را برگزید و برای ما شیعیانی اختیار نمود ←

ما محزون می‌شوند)؛ آیا ما این‌طور هستیم، آیا در شادی و غم با ائمه علیهم‌السلام شریکیم؟! آیا می‌شود شیعه باشیم و یک شب بگذرد و برای نابودی دشمنان اسلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام دعا نکنیم؟! و یا دعای ما صمیمی نباشد؟!

اگر دعاهای مقرون به اشک داشتیم، پیش می‌بردیم، و اگر می‌مردیم و شهید می‌شدیم، مقصود حاصل می‌شد. الآن برادران و خواهران مذهبی و دینی ما در فشار و ناراحتی به سر می‌برند، و ما این‌گونه راحت و بی‌تفاوت نشسته‌ایم؛ پس اگر روزی ما در فشار و ناراحتی به سر بریم و آن‌ها راحت باشند، عیبی ندارد! در حالی که جامعه توحیدی باید طوری باشد که اگر جایی از آن آسیب دید، جاهای دیگر بی‌تفاوت نباشند.

قطعاً آنان که در دعا راستگو، و مهموم به همّ اهل‌بیت علیهم‌السلام و مستبشر به سرور آنان هستند، مُبصَرات و مشاهداتی دارند، و قطعاً مثل ما چشم‌بسته و نابینا نیستند. خدا نکند که برای تعجیل فرج امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دعا کنیم، ولی کارهایمان برای تبعید فرج آن حضرت باشد!

مگر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از کارهای ما خبر ندارد؟!

ما خود را به او می‌بندیم. می‌خواهیم که اسم ما در دفتر او باشد. برای تصرف و حیف و میل مال او حاضریم و انجام نیز می‌دهیم. آیا او ما را منسوب به خود می‌داند؟ مگر او از کارهای ما خبر ندارد؟! او فقط به صورت لباس نگاه نمی‌کند!

جواب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را چه می‌دهی؟

لذت حلال که باعث ترک حرام و لذت آن می‌شود، خدایی است و هرچه حرام لذتش بیشتر، ترک آن خدایی‌تر، و این به خاطر ترک ضد آن است. این سخن با این گفتار که فرموده‌اند: «لذت در ترک لذت است»، تناقض ندارد. ما از عهده نفس سرکش و هواهای نفسانی برنمی‌آییم! آقایی به دیگری فرمود: جواب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را چه می‌دهی که در پشت بام به نامحرم نگاه می‌کنی؟

← که ما را یاری می‌دهند و از شادی ما شاد و از اندوه ما اندوهگین می‌شوند»؛ خصال، ج۲، ص۶۳۵؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۸۷؛ و نیز نک: بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۹۰.

در هر حال، عده‌ای لذت را در خلوت با خدا و انس مناجات با او و تهجّد می‌دانند و برخی لذت را در عشرت و هم‌نشینی با اهل غفلت و بطالت و معصیت. یکی خاموشی و سکوت و بی‌سروصدایی را می‌طلبد و دیگری مجلس عیش و طرب همراه با سروصدا و ساز و آواز را.[1]

چرا از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شرم نمی‌کنیم؟!

چنانچه در اتاقی دربسته باشیم و بدانیم که قدرت بزرگی مثل آمریکا یا شوروی پشت در ایستاده و سخنان ما علیه یا لَه خود را می‌شنود و ضبط می‌نماید و به موقع علیه ما به اجرا می‌گذارد، چقدر حال ما فرق می‌کند و مواظب سخنان خود می‌شویم، با این‌که آن‌ها را نمی‌بینیم، ولی علم داریم و می‌دانیم که پشت در هستند؟!

پس چرا حال ما نسبت به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در انجام آنچه برله یا علیه اوست، چنین نیست؟ و هیچ با اهل تسنّن ـ که چنین اعتقادی ندارند ـ فرق نداریم؟!

انتظار فرج با اذیت دوستان حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سازگار نیست!

قرآن، کتابی است که تمام نوراست، و هادی به سوی امام علیه‌السلام. امکان ندارد حجت در میان ما نباشد و مردم بدون امام علیه‌السلام باشند. اگر به آنچه در دسترس ماست (قرآن و عترت) عمل کنیم، انتظار فرج جا دارد.

انتظار ظهور و فرج امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با اذیت دوستان آن حضرت سازگار نیست.

هم منتظر او هستی و هم می‌خواهی او را بکشی؟!

خدا کند که بین ما و بین واسطه عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رابطه قطع نشود. حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرموده بودند به آن کسی که در مسجد نشسته است و منتظر صاحب چمدان است، بگو: هم منتظر او هستی و هم می‌خواهی او را بکشی؟! خدا می‌داند سر جایش حاضریم او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را بکشیم یا نه!!

---

۱. این مطلب را معظّم‌له در پاسخ به شخصی که پرسید: «آیا لذات حلال که موافق طبع و میل انسان است، می‌شود خدایی باشد؟» فرمود.

توبه نمی‌کنیم، چون خود را بد نمی‌دانیم!

حوادثی که اتفاق می‌افتد، نتیجه کارهای ماست که برسرما می‌آید:

«وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُم»[1] (هر مصیبتی به شما می‌رسد، به واسطه اعمال شماست).

آیا نباید به فکرباشیم و از گناهان گذشته که باعث این‌همه بلاها و مصیبت‌ها شده است، توبه کنیم؟ ولی ما توبه نمی‌کنیم، چون کارهای خود را بد نمی‌دانیم و به خود و کارهای خود خوش‌بین هستیم! آیا در این حوادث و گرفتاری‌ها که از هزار سال پیش به ما خبر داده‌اند، نباید شرح صدر پیدا کنیم و همان‌طور که دستور داده‌اند باشیم؟! که فرموده‌اند: «تَمَسَّکُوا بِالأَمْرِ الأَوَّل»[2] (به روش نخست تمسّک بجویید).

یعنی این‌که به یقینیات اعتقاد داشته باشیم و به واضحات و ضروریات دینی عمل کنیم، و در موارد شک و تردید احتیاط نماییم. و نیز در مثل این زمانه که اهل ایمان به بلاهای فراوان مبتلاهستند، چنان‌که دستور داده‌اند، دعای فرج را زیاد بخوانیم.

وای برما اگرحضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بگوید: این شخص را نمی‌شناسیم!

وای برکسی که حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بداند که او در تحصیل موافقت و رضای آن حضرت و یا در مخالفت آن حضرت بی‌اعتنا و لاأُبالی است. در امور مالی به مردم بگوید که دست من دست اوست و نماینده او هستم، و در کارهای دیگرچنین نباشد! خدا نکند ما این‌گونه باشیم! خصوصاً این‌که میل داریم در آخرزندگی و دم مرگ به داد ما برسد و به شفاعتش بلاهای ما رفع شود. آیا می‌شود از اوّل کار از او جدا باشیم و در آخر کار تمایل داشته باشیم از ما دستگیری کند؟!

آقای طبیبی در نزدیکی وفاتش، به همه انوار معصومین علیهم‌السلام سلام کرد و تعظیم نمود، ولی هیچ‌کدام از حضار کسی را نمی‌دیدند! نباید کاری کنیم که آن بزرگواران که در وقت

---

۱. شوری، ۳۰.

۲. الغیبة نعمانی، ص۱۵۹؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۳۳.

وقتش و دم آخر که به آن‌ها احتیاج داریم، بگویند: ما این شخص را نمی‌شناسیم!

تفاوت مراتب ایمان و تقوا و یقین ما و علمای گذشته بسیار است، صد سال فاصله بین ما و آن‌ها، مانند هزار سال است! دعا کردن و زود مستجاب شدن برای آن‌ها اصلاً چیز عادیِ عادی بوده، ولی حالا اگر کسی بگوید: «دعا کردم و مستجاب شد»، خیلی نادر است!

نقل کرده‌اند که آقایی[1] که فاصله وفاتش با وفات مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری ﷺ یک هفته بود، در مشهد بود و خانواده‌اش در عراق بودند؛ به حرم امام رضا ﷺ مشرّف شد و عرض کرد: خانواده‌ام...[2] بلافاصله شخصی از کنارش گذشت و مقداری پول به او داد، ولی او روکرد به حضرت ﷺ و عرض نمود: این نه مناسب کرم شما است! تا این‌که مقدار دیگری به او رسید. باز گفت: «کم است!» پس از [این] جریان یکی از علمای مشهد در صحن به او می‌رسد و می‌گوید: «معلوم می‌شود معامله شما با حضرت خوب است!» همان اندازه که می‌خواسته از جیبش درمی‌آورد و به او می‌دهد!

---

۱. شیخ ابراهیم صاحب‌الزمانی تبریزی ﷺ (۱۲۹۳- ۱۳۵۵ق)، از وعاظ مشهور و از اتقیا و ابرار بود. وی سال‌ها در سامرّا، در مقام منسوب به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌زیست و علاقه خاصی به حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف داشت و دائم در ذکر آن بزرگوار بود و به همین سبب به صاحب‌الزمانی معروف شده بود. وی همه روزه پیش از آغاز درس حاج شیخ عبدالکریم حائری ﷺ در قم، دقایقی به ذکر مصیبت امام حسین ﷺ می‌پرداخت و آن‌گاه مرحوم حائری درس خود را آغاز می‌کرد. نک: گنجینه دانشمندان، ج۱، ص۳۰۲.

۲. به حسب ظاهر، قبل از این‌که سخنش را کامل نماید و به محض این‌که عرض کرد «خانواده‌ام...» حضرت ﷺ به او عنایت فرمود.

گلشن هفتم: دعا در زمان غیبت

دعا برای او، دعا برای همه بشریت است

دعا برای قائد اعظم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که ولی مطلق و منجی عصر است، دعا برای همه بشریت است.

محبوب‌ترین عمل نزد حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

هیچ چیز نزد امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف محبوب‌تر از دعای برای فرج او نیست. در همه امور به او و دعای او محتاجیم؛ الّا این امر که او به دعای ما محتاج است. ولی مانعی ندارد که در همین دعا هم به خود او توسل کنیم: «اَللّٰهُمَّ بِحَقِّه عَجِّل فَرَجَه» (خدایا! به حق امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، در فرج ایشان تعجیل بفرما).

از آقا شیخ ابراهیم صاحب‌الزمانی که وفاتش با حاج شیخ عبدالکریم یک هفته تفاوت داشت، نقل می‌کنند ایام اعتکاف بوده که ایشان در مسجد کوفه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را خواب می‌بیند که می‌فرماید: ببین، این معتکفین، خوبان و اخیار مردم هستند؛ اما هر کدام حاجتی دارد و هیچ‌کدام به فکر من نیستند! در یک تشرّفی شاید نقل کرده که [حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] فرمود: «برای من غریب دعا کنید!»

رفیق ما در مشهد نقل کرد که چون دو سه روزی درِ حرم برای تطهیر و تعمیر بسته

بود،[1] بعد از باز شدن در، مشرّف شدم و نماز حضرت زهرا علیها السلام را به قصد تشرّف خدمت حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف خواندم. پس از آن، آقا سیّد جلیل و نورانی را دیدم که به سوی من آمد و فرمود: «تقبّل الله» و آن‌قدر صورت مبارکش نور می‌داد که نمی‌توانستم به آن نگاه کنم. سپس به سجده رفت و بسیار گریه کرد و برای من چنین معلوم بود که این گریه حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف به خاطر این حادثه روز عاشورا در حرم است.

فضیلت دعا برای فرج

در روایت داریم که در آخرالزمان همه هلاک می‌شوند «اِلّا مَن دَعا بِالفَرج» (مگر کسی که برای فرج دعا کند). اصولاً همین دعای فرج یک امیدواری و یک نوع ارتباط روحی با صاحب دعاست و این خود، مرتبه‌ای از فرج می‌باشد.

احتمال می‌دهم آنچه در روایت آمده است که «فَإِنَّ فِي ذَلِكَ فَرَجَكُم»[2] (در فرج آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف فرج شماست)، «فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُم»[3] (فرج آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف فرج خود شماست)، معنایش همین باشد که اگر موفق به انجام این ادعیه شدید، باید بدانید خود این یک مرتبه‌ای از فرج است و الّا چرا شما برای محالات دعا نمی‌کنید؟ مثلاً نمی‌گویید: خدایا! یک جمع بین نقیضین مقدر بفرما! احتمال هم دارد معنایش این باشد که فرج من (امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرج شماست. هردو احتمال می‌تواند درست باشد.

یک مطلب دیگر این‌که اگر کسی برای فرج حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف دعا کند، به آخرین رکن ایمان معترف، [و در اعتقاد به ولایتش] ثابت‌قدم و مستقیم است، پس نمی‌شود در اوّلش[4] تزلزل داشته باشد.

---

۱. اشاره به عمل شنیع و وحشیانه عده‌ای مزدور که در روز عاشورای سال ۱۴۱۵ قمری، مصادف با ۳۰ خرداد سال ۱۳۷۳، بمبی را در حرم مطهر امام رضا علیه السلام منفجر کردند و بر اثر آن، عده‌ای از زائران مظلوم و بی‌گناه آن امام همام علیه السلام در آن مکان قدسی به مقام شامخ شهادت رسیدند و عده زیادی نیز مجروح شدند.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۵.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۵؛ الغیبة طوسی، ص ۲۹۳؛ احتجاج، ج ۲، ص ۴۷۱.

۴. توحید، نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله، و امامت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که مقدمه اعتقاد به وصایت رکن اخیر ایمان، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

نظرعنایت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به کسی که دعا کند

هر روز خبری می‌شنویم! باید دعا کنیم. قطعاً کسی که دلش بسوزد و دعا کند، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نظردیگری به او دارد. اگرمی‌دانیم که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همین صحبت ما را زودتراز ما مطلع می‌شود، پس چرا از این ارتباط استفاده نمی‌کنیم و آن را تقویت نمی‌کنیم؟

حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای کسی که دعا کند، غایب نیست

با این‌که می‌دانستند مطلب (فرج) این‌قدر طول می‌کشد، باز از همان اوّل این‌همه سفارش به انتظار فرج می‌کردند. وجهش همین است که این دعا برای فرج است. براثر دعا، موقن می‌شود که خبری هست و قطعاً امری محقق‌الوقوع است، و با این امر (حصول یقین) دیگربرای او غیبت نیست. آن آقا (محدث نوری رحمه‌الله) گفته است از کلمات سیّد بن طاوس رحمه‌الله برمی‌آید که باب لقاء برای او مفتوح بوده است که همان سؤال کردن و جواب گرفتن است.

تأکید حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به دعای فرج

چه مصائبی برامام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که مالک همه کره زمین است و تمام امور به دست او انجام می‌گردد، وارد می‌شود، و آن حضرت در چه حالی است و ما در چه حالی؟ او در زندان است و خوشی و راحتی ندارد، و ما چقدر از مطلب غافلیم و توجه نداریم!

کسانی که در خواب و بیداری [به محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] تشرّف نموده‌اند، از آن حضرت شنیده‌اند که فرموده است: «برای تعجیلِ فرجِ من، زیاد دعا کنید». خدا می‌داند تعداد این دعاها باید چقدر باشد تا مصلحت ظهور فراهم آید. قطعاً اگر کسانی در دعا جدی و راستگو باشند و به همّ و ناراحتی اهل‌بیت علیهم‌السلام مهموم، و به سرور آنان مستبشر باشند، مُبْصَراتی خواهند داشت و قطعاً مثل ما چشم‌بسته نیستند. باید دعا را با شرایط آن کرد و توبه از گناهان از جمله شرایط دعاست؛ چنان‌که فرموده‌اند: «دُعاءُ التائِبِ مُسْتَجابٌ»[1]

---

۱. یکی از موانع اجابت دعا، گناه است؛ لذا توبه به عنوان یکی از آداب دعا و عوامل استجابت ذکر شده است. برای آگاهی بیشتر، نک: هود، ۵۲؛ نوح، ۱۰ـ۱۲؛ نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۳؛ بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۳۱۷؛ جامع‌الاخبار، ص ۵۷.

(دعای شخصی که توبه کند، اجابت می‌گردد). نه این‌که برای تعجیل فرج دعا کنیم و کارهایمان برای تبعید (دور کردن) و تأجیل (به تأخیر انداختن) فرج آن حضرت باشد!

با دعا می‌توان ظهور را جلو انداخت

ما برای فرج حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دعای حقیقی نمی‌کنیم. در فکر او نیستیم. با امام خود، معامله خوبی نداریم. کسی که واقعاً دعای صادقانه برای فرج بکند، همین باعث می‌شود یک چیزهایی بفهمد!

ظهور بعد از پر شدن زمین از ظلم و جور محقق می‌شود و این امتلاء مراتب دارد؛ یعنی می‌توان با دعا، ظهور را جلو انداخت. پس معلوم می‌شود قضیه به دست خود ما است. ما نمی‌خواهیم و فرار می‌کنیم. او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف محبوس و ناراحت است و ما با او سازش نداریم!

حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف طرفدار کسی است که...

در این زمان، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف طرفدار کسی است که برای تعجیل فرج دعا کند. اگر در ناراحتی است، [با دعای برای تعجیل فرج] رفع آن را می‌خواهد، و اگر در راحتی است، می‌داند که دوام ندارد و تا فرج محقق نشود، هیچ چیز فایده ندارد.

فقط شیعه شهید است، چون برای فرج دعا می‌کنند

«وَاللَّهِ مَا الشَّهِيدُ إِلَّا شِيعَتُنَا وَلَوْ مَاتُوا عَلَى فُرُشِهِم». شیعه چون منتظر است و دعای برای تعجیل فرج می‌کند، مثل این است که همراه با امام خود مشغول جهاد باشد. «مَا الشَّهِيدُ إِلَّا شِيعَتُنَا». آن [شخص شیعه] در خانه، مرده، اما شهید است. این بدبخت در جنگ [هم مخالفینش را] کشته و [هم خودش] کشته شده است ولی شهید نیست، بلکه اگر کشته شد، یک قتلی در دنیا دارد و یک قتلی هم بعد از مرگ دارد.[1]

---

۱. «عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُقْتَلُونَ فِي هَذِهِ الثُّغُورِ قَالَ فَقَالَ الْوَيْلُ يَتَعَجَّلُونَ قَتْلَةً فِي الدُّنْيَا وَ قَتْلَةً فِي الْآخِرَةِ وَاللَّهِ مَا الشَّهِيدُ إِلَّا شِيعَتُنَا وَلَوْ مَاتُوا عَلَى فُرُشِهِمْ؛ عبدالله بن سنان می‌گوید که به امام صادق عليه‌السلام عرض کردم: فدایتان بشوم! درباره این کسانی که در مرزها کشته ←

با دعا، غرق در نور باشیم

ائمه ما علیهم‌السلام دعاها را در اختیار ما گذاشته‌اند تا ما را غرق در نور ببینند، و انبیاء علیهم‌السلام آمده‌اند که ما را از دنیا و توجه به آن دور سازند. ولی کفار به ما می‌گویند: دین را کنار بگذارید، ما به شما دنیا می‌دهیم، و وسایل راحتی ظاهری ـ نه راحتی درونی ـ شما را فراهم می‌کنیم! البته این سخن هم دروغ است، زیرا اگر آن‌ها برای ما راحتی دنیا را می‌خواهند، پس چرا این‌همه برسرتسلط برما با هم نزاع دارند؟!

بالاترین سلاح

ما الآن به‌حسب ظاهر، سلاحی بالاتر از دعا نداریم و دعای ما یقیناً مؤثر است؛ حتی اگرهم فرض کنید که اثرش بالفعل نباشد، تأثیرش [این است که فرج] یک مقداری جلوتر می‌افتد. از خدا بخواهیم که دولت مفسدین را منقرض کند.

دعا؛ سلاح مؤمن

خدا ما را حفظ کند از این‌که نابینا نشویم که واضح و غیرواضح پیش ما یکی باشد، [و این‌طور باشد که] هیچ چیز را نبینیم و هیچ چیز را ندیده باشیم!

اگر ما، بالخصوص از سلاح [جنگی] خارجیم، از این دعایی که اعظمُ السلاحات است، الحمدلله خارج نیستیم؛ یعنی تضرّع و دعا. همین دعایی که سیّد بن طاوس در حرم حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: من دعا کردم، نفرین کردم بر یک حاکم ظالمی، برای من معلوم شد که سه روز دیگر هلاک می‌شود. در همان حالِ دعا برایم معلوم شد [که دعایم مستجاب شد]. همان‌جا هم به اصحاب خودش گفت: سه روز دیگر هلاک خواهد شد. [ممکن است گفته شود:] بابا! صبر کن! [الآن این را نگو! چون] اگر نشد، تو پیش اصحابت هم یک قدری ضعف پیدا می‌کنی! [اما] همان‌طور هم شد و سه روز دیگر آن ملعون به درک

← می‌شوند، چه می‌گویید؟ حضرت علیه‌السلام فرمود: وای! برای یک بار کشته شدن در دنیا و یک بار کشته شدن در آخرت، عجله می‌کنند! به خدا سوگند، شهیدی نیست جز شیعیان ما؛ حتی اگر بر فرش‌هایشان بمیرند»؛ تهذیب الأحکام، ج۶، ص۱۲۶.

رفت. ظالم بود.

همچنین دیگران هم نقل کرده‌اند که در حال دعا، برای ما معلوم شد که خدا ازاله کرد.[1] خیلی جاها نقل شده است این مطلب. به خدا پناه می‌بریم. آن‌ها (دشمنان) مطلب را نمی‌فهمند، اما ما که می‌فهمیم. ما می‌فهمیم که «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ» (دعا سلاح مؤمن است).[2]

دعا برای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف؛ راه خلاصی از گرفتاری‌ها

راه خلاص از گرفتاری‌ها، منحصر است به دعا کردن در خلوات برای فرج ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف. نه دعای همیشگی و لقلقه زبان و صِرف گفتن «عَجِّلْ فَرَجَه» (در فرج او تعجیل فرما)، بلکه دعای با خلوص و صدق نیت و همراه با توبه.

دعای فرج؛ دوای دردهای ما

دعای تعجیل فرج، دوای دردهای ماست؛ در روایت است که: در آخرالزمان همه هلاک می‌شوند، إِلّا مَنْ دَعا بِالْفَرَجِ[3] (مگر کسانی که برای تعجیل فرج دعا کنند). ائمه ما با این بیان، خیلی به اهل ایمان و شیعیان عنایت کرده‌اند تا خود را بشناسند. علامت‌گذاری برای آن‌هاست: یعنی اگر برای فرج دعا می‌کنید، علامت آن است که هنوز ایمانتان پابرجاست. دستورهای عجیب و غریب دیگر هم داده‌اند، زیرا در آخرالزمان گرفتاری اهل ایمان خیلی

---

۱. یعنی دعایش مستجاب گردید و آن مانع یا دشمن برطرف شد.

۲. کافی، ج۲، ص۴۶۸؛ بحارالأنوار، ج۹۰، ص۲۹۴.

۳. امام حسن عسکری علیه‌السلام به احمد بن اسحاق فرمود: «وَاللَّهِ لَيَغِيبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَفَّقَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ؛ به خدا سوگند! غایب می‌شود، غیبتی که هیچ‌کس در آن از هلاکت در امان نخواهد بود؛ جز کسی که خداوند ایشان را بر اعتقاد به امامت او استوار ساخته و بر دعا برای طلب تعجیل فرجش موفق کرده است» (کمال‌الدین، ج۲، ص۳۸۴). همچنین از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: «سَتُصِيبُكُمْ شُبْهَةٌ فَتَبْقَوْنَ بِلَا عَلَمٍ يُرَى وَلَا إِمَامٍ هُدًى وَلَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ؛ به‌زودی شبهه‌ای به شما می‌رسد، پس شما می‌مانید بدون پرچمی (هدایتگر) که دیده شود و بدون امام هدایتی، و از آن نجات نمی‌یابد؛ مگر آن که دعای غریق را بخواند»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۳۵۲.

سخت می‌شود؛ به‌حدی که در روایت آمده است: «بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً» (بعد از آن‌که زمین از جور و ستم پر می‌شود [ظهور می‌کند و زمین را از عدل و داد پر می‌کند]).[1]

دعای فرج؛ نشانه پایداری ایمان

شاید در روایت بدین مضمون وارد شده باشد که: «يُنْكِرُهُ أَكْثَرُ مَنْ قالَ بِإِمامَتِهِ»[2] (بیشتر کسانی که اعتقاد به امامت آن حضرت دارند، او را انکار می‌کنند)؛ یعنی بیشتر مردم از اعتقاد و ایمان به امامت برمی‌گردند. همچنین فرموده‌اند که در آخرالزمان این دعای فرج را که دعای تثبیت در دین است، بخوانیم:

«يا اللّهُ، يا رَحْمنُ، يا رَحيمُ، يا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ، ثَبِّتْ قَلْبي عَلى دينِك»[3] (ای خدا، ای رحمت‌گستر، ای مهربان، ای زیرو روکننده دل‌ها! دل مرا بر دینت ثابت و استوار گردان)؛

یعنی آن مرتبه‌ای از ایمان را که به من منت نهادی، حفظ کن، نه این‌که مسلمان باشد و به همان باقی باشد، چون این معنا تثبیت در دین نیست.

این توسلات، عزاداری‌ها، سوگواری‌ها و زیارت قبور اهل‌بیت علیهم‌السلام، علامت آن است که اهل ایمان به آن‌ها اتصال و الصاق[4] دارند و هنوز از آن‌ها منحرف نشده‌اند؛ لذا کفار و

---

۱. این مضمون در احادیث با تعابیر گوناگون بیان شده است. برای نمونه، نک: کشف المحجة، ص۱۰۶؛ بحارالأنوار، ج۳۰، ص۸۰ و ج۳۶، ص۳۵۹؛ کمال‌الدین، ج۱، ص۲۸۵ و ج۲، ص۴۲۳.

۲. اشاره به روایتی است که از صقر بن ابی‌دلف از امام جواد علیه‌السلام نقل شده و در فرازی از این روایت آمده است که او از امام علیه‌السلام پرسید: چرا آن حضرت «قائم» نامیده شده است؟ امام جواد علیه‌السلام در پاسخ او فرمود: «لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ؛ زیرا او قیام می‌کند بعد از آن‌که یادش (در میان مردم) از بین رفته است و بعد از آن‌که اکثر قائلین به امامت او مرتد شده‌اند»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۳۷۸؛ بحارالأنوار، ج۵۱، صص۳۰ - ۱۵۸. مشابه این فرمایش از امام عسکری علیه‌السلام نیز نقل شده است. نک: کمال‌الدین، ج۲، ص۳۸۵.

۳. امام صادق علیه‌السلام به عبدالله بن سنان فرمود: «به‌زودی شبهه‌ای به شما می‌رسد، پس شما باقی می‌مانید، بدون پرچمی (هدایتگر) که دیده شود و بدون امام هدایتی، و نجات نمی‌یابد از آن شبهه؛ مگر کسی که دعا کند به دعای غریق. سپس کیفیت دعای غریق را به این صورت بیان کرد: «يا اللّهُ يا رَحْمَنُ يا رَحِيمُ يا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِك»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۳۵۲؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۴۹.

۴. ارتباط.

دست‌نشانده‌های آن‌ها دستور داشتند که بین مسلمانان و قرآن ـ تا چه برسد به مساجد و تکایا و مجالس عزا و روضه‌خوانی ـ جدایی بیندازند؛ زیرا همه این‌ها ضد خواسته‌های سلاطین جور بود. لذا فرمان هدم قبور یا تعطیلی مجالس روضه‌خوانی را دادند. روز هشتم ماه شوال ـ که روز هدم قبور ائمه بقیع علیهم‌السلام است ـ قاعدتاً روز تعطیلی حوزه علمیه نجف بود، ولی ما کم‌کم عادت کردیم و برای ما عادی شد!

آیا بدون دعای فرج، می‌توانیم برای خود حیاتی قائل باشیم؟

باید از خدا بخواهیم شیعه را از این بلیّات نجات بدهد؛ بدون آن‌که مقدمات برضرر آن‌ها تمام شود، ذی‌المقدمه را برساند. آیا می‌شود ما بدون دعای تعجیل فرج برای خودمان حیاتی قائل باشیم؟

مهربان‌تر از پدر و مادر به دعا کننده

چقدر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مهربان است به کسانی که اسمش را می‌برند و صدایش می‌زنند و از او استغاثه می‌کنند؛ از پدر و مادر هم به آن‌ها مهربان‌تر است. اگر ما غافل باشیم و دعا و تضرّع نکنیم و همه این بلاها را ندیده بگیریم و کالعدم حساب کنیم، یا آن‌ها را باید مسلمان به حساب نیاوریم و یا خود را! و اگر به آن‌ها ترحم نکنیم، کسی به ما ترحم نخواهد کرد.

برای من دعا کنید!

حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دارای بالاترین علوم است، و اسم اعظم بیش از همه در نزد خود آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ با این همه، به هر کس که در خواب یا بیداری به حضورش مشرّف شده، فرموده است: «برای من دعا کنید!»

در حالی که مرده را زنده می‌کند، خود در زندانِ وسیع (عرصه گیتی) به‌سر می‌برد، اما در مورد خود حق ندارد، هرچند برای دیگران مخصوصاً در امور فردیه عنایت خاصی دارد، اما امور اجتماعیه که مربوط به خود آن حضرت است، خیر. خدا کند ارتباط شیعه و اهل

ایمان با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قوت بگیرد، تا در جای صبر، صبر و تحمل کنند.

این حدیث از طریق عامه نیز وارد شده است که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي انْتِظَارُ الْفَرَجِ»[1] (برترین اعمال امت من، انتظار فرج است).

گرچه یاران فارغند از یاد من / از من ایشان را هزاران یاد باد

آقایی که زیاد به مسجد جمکران می‌رود، می‌گفت: آقا (امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) را در مسجد جمکران دیدم؛ به من فرمود: «به دل‌سوختگان ما بگو برای ما دعا کنند» و یک مرتبه از نظرم غایب شد، نه این‌که راه برود و کم‌کم از نظرم غایب شود! همین آقا هفته قبل از آن هم حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در خواب دیده بود.

ولی افسوس که همه برای برآورده شدن حاجت شخصی خود به مسجد جمکران می‌روند، و نمی‌دانند که خود آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چه التماس دعایی از آن‌ها دارد که برای تعجیل فرج او دعا کنند؛ چنان‌که به آن آقا[2] فرموده بود: این‌ها که به اینجا آمده‌اند، دوستان خوب ما هستند، و هرکدام حاجتی دارند: خانه، زن، فرزند، مال، ادای دین، ولی هیچ‌کس در فکر من نیست!

آری؛ او هزار سال است که زندانی است؛ لذا هرکس که برای حاجتی به مکان مقدسی مانند مسجد جمکران می‌رود، باید که اعظم حاجت نزد آن واسطه فیض، یعنی فرج خود آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را از خدا بخواهد.

بخواهید تا بخواهیم!

کأنّه در و دیوار به ما می‌گوید که کفار در فکر شما هستند! کاری که از دست ما ساخته نیست، اما لااقل باید دو کار را مواظبت کنیم. یکی این‌که خراب‌تر نکنیم. شهوت و غضب

---

۱. مناقب ابن‌شهرآشوب، ج۴، ص۴۲۶؛ بحارالأنوار، ج۵۰، ص۳۱۸؛ این معنا در کتب اهل سنّت نیز ذکر شده است. نک: سنن ترمذی، ج۵، ص۳۸۵؛ المعجم الکبیر (طبرانی)، ج۱۰، ص۱۰۱؛ کنزالعمال، ج۳، ص۲۷۲.

۲. شیخ ابراهیم صاحب‌الزمانی رحمه‌الله در حال اعتکاف در مسجد کوفه.

داریم؛ چیزی هم خودمان روی این دو نگذاریم. دوم بدانیم «مِن اَینَ أوتینا؟» (از کجا این گرفتاری‌ها بر ما وارد شد؟). بفهمیم که بین ما و کسی که همه مفاسد بر نبود او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مترتّب است، جدایی انداخته‌اند. باید با دعای مضطرانه متوجه یک امر و یک جهتی بشویم که فقط فرج از آن ناحیه است. هنوز سه هفته نیست که پیغام داده است که به دلسوختگان من بگویید برای فرج من دعا کنند. نمی‌دانم چه رمزی است که این‌همه سفارش دارد که ما دعا کنیم و این امر از ناحیه ما واقع شود. کأنّه می‌خواهد خواست ما را به بالا نشان دهد. خود او که در همه شرایط به وظیفه عبودیّت خود عمل می‌کند و برای ما وراحتی بشر فکری می‌کند. کسی با وجود شرایطی و با دیدن نوری، صدایی شنیده بود که فرمود: «بخواهید تا بخواهیم!»

دعا کنید بَداء نشود!

آیا نباید در فکر این باشیم که از کسی که خداوند برای اصلاح جامعه قرار داده، بخواهیم که بیاید؟! خود او در مسجد سهله و جمکران، در خواب و بیداری، در گوش افرادی از دوستانش بدون این‌که او را ببینند، فرموده است: «فرج من نزدیک است، دعا کنید»؛ یا به نقلی فرموده: «فرجم نزدیک شده، دعا کنید بَداء (تغییر) حاصل نشود!»

لزوم دعا پیش از بلا

«فَلَوْلا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا»[1] (پس چرا هنگامی که عذاب ما رسید، تضرّع نکردند؟!). در شداید و سختی‌ها و گرفتاری‌ها همه می‌گویند: یا الله! معروف است که در مواقع طوفان در کشتی از همه، مرد و زن، و بِرّ و فاجر، ضجّه بلند می‌شود. آری؛ در حال بلا و گرفتاری و شداید، حتی از غیر نمازگزارها، بلکه غیرمسلمان‌ها، التجا ظاهر می‌شود. آیا با این‌همه بلاها که بر سر مسلمان‌ها می‌آید، نباید حال التجا برای ما پیش بیاید؟! و یا این‌که باز هم منتظر باشیم که حالت شدت و بلا از این هم بیشتر و بدتر شود؟! بله؛ ما باید در حال رخاء، حالت ابتهال و تضرّع و توسل داشته و ملتجی و شاکر باشیم، تا در حال شدت و گرفتاری

---

۱. انعام، ۴۳.

به فریاد ما برسند؛ وگرنه همان بلا و گرفتاری به سراغ ما می‌آید؛ زیرا کفار و دشمنان ما آرام و قرار ندارند، بلکه همین الآن نقشه پنجاه سال بعد ما را می‌کشند. آیا نباید در حال رخاء ملتجی[1] باشیم و یا این‌که مانند کافرها باشیم که فقط در حال شدت ملتجی می‌شوند، و فقط در حال جنگ و شداید به کلیسا می‌روند؟! آیا نباید در فکر باشیم و با تضرّع و زاری برای ظهور و فرج مسلمان‌ها و مصلح حقیقی، حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، دعا کنیم؟!

توبه از گناهان؛ شرط استجابت دعا

مداحی که حال خوبی هم دارد، به خدمت صاحب‌الامر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رسیده و آن حضرت به او فرموده است: بعد از صلوات بر محمّد و آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته شود: «وَعَجِّلْ فَرَجَهُم».

البته معلوم است که دعا کردن برای فرج مطلوب است. اگر ما برای تعجیل فرج دعا نکنیم، یا در دعا کردن جدی نباشیم، یا آثار جدیت در ما نباشد، به ضرر دنیای ما هم خواهد بود؛ چه رسد به آخرت؛ و از شروط استجابت دعا، توبه از معاصی است.

خلاصه این‌که: اگر در دعا کردن برای فرج قاصر باشیم، یا در آن تساهل و سهل‌انگاری و سستی کنیم و این مطلب را جداً نخواهیم، در حقیقت دنیا را نخواسته‌ایم؛ زیرا امور مخالفِ فرج به ضرر مردم است، و بدون فرج، مسلمان‌ها دنیایی نخواهند داشت؛ چنان‌که می‌بینیم کفار، آن‌ها را مال‌المصالحه‌ی خود و متعدد و متفرق کرده‌اند و هر کدام از آن‌ها که مخالف منافع آن‌هاست، دیگران را به جان او می‌اندازند و خودشان کنار می‌نشینند، و سرانجام هر طرف پیروز شد، به سود کفار خواهد بود. سیصد سال قبل نوشته‌اند که آب‌های مسلمان‌ها را باید مسموم کرد، و مزارع آن‌ها را باید سوزاند تا به اندک هجوم، تسلیم شوند.

دعای فرج؛ مهم‌ترین حاجت در حج

به حج که می‌روید، أهمّ حاجات را از خدا بخواهید و آن فرج حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است که فرج بشریت است و بعد از آن، ازاله حکومت‌های فاسد و جائر را بخواهید.

---

۱. رخاء: آسایش؛ ملتجی: کسی که به خدا پناه می‌برد.

بالاترین و مهم‌ترین دعا در اعتکاف

[حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ در ایام اعتکاف فرمود:] ان‌شاءالله آقایان که مشرّف و موفق به اعتکاف می‌شوند، باید متذکرباشند که بالاترین دعا و مهم‌ترین دعا، تعجیل فرج است، که [با تحقق فرج،] مسلمان‌ها، بلکه بشر در نجات خواهند بود. خدا شیعه را قبل از ظهور، از بلاهایی که برسرشان می‌آید، حفظ کند. آیا می‌دانید چه برسرشیعه می‌آید که طاقت شنیدن آن‌را نداریم. مهم‌تر، حفظ از فتن است قبل از ظهور. باید از خدا بخواهند که ظالم‌ها را به ظالم‌ها مشغول کند و مسلمان‌ها و مؤمنین را از این حوادث و از این فتن نجات دهد. بعد هم اگرهرکسی حوائج شخصیه خصوصیه‌ای دارد، مانعی ندارد [پس از آن بخواهد]، أهمّ این است که عرض شد.

به جمکران برویم و دعا کنیم

می گویند مسیحی هستیم، اما کجا مسیح ﷺ را قبول دارند و حال آن‌که این چنین جنگی به پا می‌کنند؟ باید به مساجد، [به خصوص] مسجد جمکران برویم و برای مسلمان‌هایی که مشغول مقاتله هستند، دعا کنیم.

به خود حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف متوسل شویم

در این فتنه‌های اخیر[1] باید دعای «أللّهُمَّ اشْغَلِ الظّالِمِينَ بِالظّالِمِينَ» را زیاد خواند. ظالمین به بهانه‌های بیهوده و دروغ، به هربهانه‌ای می‌خواهند مسلمین را ازبین ببرند. باید به حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف توسل کرد و درخواست نمود که این فتنه‌ها را به خود ظالمین بازگرداند.

دعای غریق

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد و آلِ‌مُحَمَّد وَ اجمَع لَنا العلم النّافع مَعَ العَمَل الصّالِح و اجعَلنا فی الدُّنیا و الآخرة مَعَ الثَّقلین اعنّي القُرآن و العِترة الطّاهِرة صَلَواتُ‌اللّه‌عَلَیهم اَجمَعین، حَتّی نرجع

---

۱. این مطلب را معظّم‌له هنگام هجوم نظامی آمریکا به القاعده و طالبان افغانستان فرمود.

في مُبهماتِ القُرآن الى واضِحاتِ العِترَة وَموضحاتِ العِترَة و نرجع في مُبهماتِ العِترَة إلى «ما وافق الكِتاب فَخُذوه و ما خالَفَه مِن رِواياتِنا فَذروه»[1] حَتّى نرجع في مُبهماتِ الأحاديثِ الى واضِحاتِ القُرآن».[2]

خداوند ان شاءالله با این انحرافاتی که در اکثر اهل زمین می‌بینیم و بوده است [ما را محفوظ بدارد]. از سقیفه این انحراف بوده، بلکه از زمان خود حضرت رسول ﷺ ظاهر شد. می‌گویند: اگر [تعیین خلیفه] استحبابی نبود، لطْف.[3] تکرار [پیامبر ﷺ برای تقاضای قلم و کاغذ] را اقتضا می‌کرد. جوابش این است که تکرار کرد، لکن گوش شنونده نبود! «قوموا عنّي» تکرارش است! اما چه کسی است که بفهمد! «قوموا عنّي» معنایش همین تکرار «إيتوني بكتاب» است.[4] اما عقل که نباشد، همه این‌ها استعفا می‌دهند![5]

فعلی‌هذا از خدا بخواهیم همین دعایی را که حضرت صادق سلام‌الله‌علیه بیش از هزار سال قبل، برای همین امروز ما ـ یعنی زمان غیبت ـ فرموده است:

«يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ».

---

۱. این عبارت مضمون روایات متعددی است که معیار سنجش اعتبار روایات را، موافقت و عدم مخالفت با قرآن معرفی می‌کنند؛ وسائل الشیعة، ج۲۷، ص۱۱۸و۱۱۹.

۲. «خدایا! بر محمّد و آل محمّد ﷺ صلوات بفرست و برای ما علم نافع همراه با عمل صالح را جمع گردان و ما را در دنیا و آخرت با ثقلین یعنی قرآن و عترت پاک (صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین) همراه گردان؛ تا آن‌که در مبهمات قرآن به مطالب روشن و روشن‌کننده عترت رجوع کنیم و در مبهمات عترت (روایات) مطابق با مضمون این حدیث عمل کنیم که فرمود "هرچه با کتاب خدا موافقت داشت، بگیرید و آنچه از روایات ما را که با کتاب خدا مخالف بود، کنار بگذارید" و تا آن‌که در ابهامات روایات به واضحات قرآن مراجعه کنیم.» این دعایی است که معظّم‌له در پایان سال تحصیلی می‌خواند.

۳. لطف، قاعده‌ای کلامی است که در علم اصول هم کاربرد دارد و بنا بر تعریف علامه حلی ﷺ، لطف آن چیزی است که با وجود آن مکلَّف به انجام اطاعت نزدیک‌تر می‌شود و از ارتکاب گناه دورتر، ولی نه به حدی که مجبور به آن کار شود. نک: کشف المراد، ص۳۲۴.

۴. در هنگام وفات رسول خدا ﷺ، آن‌گاه که حضرت می‌خواست مطلبی مکتوب فرماید تا امت از گمراهی حفظ شوند، خلیفه دوم به رسول خدا ﷺ نسبت هذیان‌گویی داد. در این هنگام، در بین حاضران مشاجره و اختلاف به پا شد. رسول خدا ﷺ که این اختلاف را دید، فرمود: «قوموا عنّی؛ از نزد من برخیزید»؛ نک: أمالی مفید، صص۳۶-۳۷.

۵. فهم همین واضحات و مسلّمات.

بعضی‌ها می‌گویند که او (راوی) گفته بوده: «مقلّب القلوب و الابصار»، حضرت فرمود: «[خداوند] مقلّب القلوب و الابصار هست، لکن آن‌طوری که من می‌گویم بگو».[1] کأنّه این یک تعبد خاصی است، و حال این‌که اَبصار، در دینداری و حفظ کردن مرتبه دین، دخالت ندارد و [بلکه] بصائر در آن دخالت دارد،[2] «یا مقلّب القلوب» دخالت دارد و أبصار اینجا جایش نیست. سیّد بن طاوس که خدا می‌داند چند صد سال است وفات کرده است، این را فهمیده و نوشته است؛ برای خاطر این [عدم دخالت أبصار] حضرت فرمود: نگو مقلّب القلوب و الابصار و آن‌طوری که من می‌گویم، بگو.

بنابراین، به حسب ظاهر، راهی برای نجات نیست؛ مگر این‌که این‌هایی را که برای ما گذاشته‌اند، زیر پا نگذاریم. خیال نکنیم که [دعا] لازم نیست؛ [چرا که] دعا کردن مستحبِ است دیگر! آیا از دین خارج نشدن مستحب است؟ بله؟ «ثَبِّت قَلبِی عَلَی دِینک» مستحبِ است؟! یعنی دین چه انسان تثبیت بشود چه تثبیت نشود، انسان فعل حرامی به جا نیاورده است؟! این‌گونه است؟! بنابراین، ما باید ملتفت باشیم. این کسانی که واضحات را انکار می‌کنند، انسان نیستند. انسان کجا بود! الآن هم می‌بینید که جنگ است بین انسان و لا انسان!

دعا برای ثبات در دین

چنانچه ابتدای صراط که برروی جهنم است ـ که «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ»[3]

---

۱. امام صادق علیه‌السلام دعای غریق را به این صورت به عبدالله‌بن‌سنان تعلیم فرمود: «يا اللَّهُ يا رَحْمَنُ يا رَحِيمُ يا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ». اما عبدالله‌بن‌سنان چنین گفت: «... يا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِك». امام علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُقَلِّبُ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ وَلَكِنْ قُلْ كَمَا أَقُولُ لَكَ: يا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»؛ (خداوند عزوجل مقلّب القلوب و الابصار است، ولی همان طور که به تو گفتم بگو: «يا مقلّب القلوب، ثبّت قلبي على دينك»)؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۳۵۲؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۴۹.

۲. أبصار جمع بصر به معنای رؤیت ظاهری است و بصائر جمع بصیرت، به معنای فهم و خِرد است. مقصود آیت‌الله بهجت رحمه‌الله این است که چون حفظ دین مربوط به دید ظاهری نیست، لفظ «الأبصار» تناسبی با دعای حفظ ایمان ندارد.

۳. کافی، ج۸، ص۳۱۲؛ تفسیر قمی، ج۱، ص۲۹.

(باریک‌تر از مو، و تیزتر از شمشیر است) ـ از همین دنیا باشد، ـ که چنین است، ـ با کمترین غفلت و لو یک آن و یک لحظه از آن می‌افتیم، و اگر افتادیم، ممکن است تا به آخر برویم! لذا باید برای تثبیت در دین و بودن بر صراط مستقیم، این دعا را در زمان غیبت همه بخوانیم که:

«يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»[1] (ای خدا، ای رحمت‌گستر، ای مهربان، ای زیر و رو کننده دل‌ها! قلب مرا بر دینت استوار و ثابت بدار).

وقت خواندن این دعا همین روزها می‌باشد. اگر این روزها این دعا را نخوانیم، پس کی می‌خواهیم بخوانیم؟!

خواندن این دعا در زمان غیبت سِرّی دارد!

گفتند: در حرم سیّدالشهدا علیه‌السلام شیخی را دیدند که نزد سیّد جلیلی نشسته بود و او درباره ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سخن می‌گفت. شیخ هم با ذهن خالی و بدون توجه گفت: بعضی منکر هستند. رگ‌های گردن ایشان برافروخته شد و فرمود: بله؛ والله خواهد آمد و از آن‌ها انتقام خواهد گرفت. شیخ گفت: آیا من ظهور ایشان را درک می‌کنم؟ فرمود: «إِنْ عَيَّشَكَ اللّه!» (اگر خدا تو را زنده نگه دارد).

این‌که در زمان غیبت به خواندن دعای «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ»[2] سفارش شده است، ظاهراً سرّی دارد. همچنین سفارش شده است که این دعا نیز خوانده شود:

«يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»[3] (ای خدا، ای رحمت‌گستر،

---

۱. کمال‌الدین، ج۲، ص۳۵۲؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۴۹.

۲. امام صادق علیه‌السلام به زراره توصیه فرمود که اگر زمان غیبت را درک کردی، این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي؛ خدایا! خودت را به من بشناسان، که اگر خودت را به من نشناسانی، پیامبرت را نشناخته‌ام. خدایا! رسولت را به من بشناسان، که اگر رسولت را به من نشناسانی، (امام و) حجتت را نشناخته‌ام. خدایا! حجتت را به من بشناسان، که اگر او را به من نشناسانی، از دینم گمراه شده‌ام»؛ کافی، ج۱، ص۳۳۷؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۴۶.

۳. کمال‌الدین، ج۲، ص۳۵۲؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۴۹.

ای مهربان، ای زیرو رو کننده دل‌ها! دلم را بر دینت استوار بدار).

اهمیت دعا برای ثبات ایمان و عقیده

مهم‌تر از دعا برای تعجیل فرج حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، دعا برای بقای ایمان و ثبات قدم در عقیده و عدم انکار آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تا ظهور او می‌باشد؛ زیرا مردن، تنها قطع حیاتِ دنیای چند روزه فانی است، اما بیرون رفتن از عقیده صحیح، موجب هلاکت ابدی از حیات جاوید آخرت و خلود در جهنم است؛ لذا حضرت امیر علیه‌السلام از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پرسد: «أَفِي سَلامَةٍ مِنْ دِينِي؟»[1] (آیا دین من سالم خواهد بود؟)

یعنی از استقامت در دین و ثبات ایمان و عقیده تا مرز شهادت را ـ که از خود شهادت بالاتر است ـ از آن حضرت سؤال می‌کند.

این دعا خیلی عالی است که دستور داده شده است در زمان غیبت خوانده شود:

«يَا اللهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِك».

دعا با آماده‌سازی

خوب است کسانی که برای تعجیل فرج دعا می‌کنند، این را در نظر داشته باشند که این دعا کردن به نفع آن‌ها هم باشد و طوری نباشد که در وقت کارهای او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، با اکراه زیربار بروند و مهیا نباشند!

یک دعای دیگرهم بکنید!

وقتی که دعا می‌کنید برای فرج امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، یک دعای دیگرهم بکنید: «وَاجعَل

---

۱. براساس روایات، امیرالمؤمنین علیه‌السلام این سخن را چندین بار از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید. یک بار وقتی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ایشان را از دشمنی‌هایی که پس از خودش خواهد دید، خبر داد (شرح نهج‌البلاغه ابن‌أبی‌الحدید، ج۴، ص۱۰۸؛ بحارالأنوار، ج۳۴، ص۳۳۹) و همچنین وقتی که خبر شهادت خود را از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنید، بیان نمود. (أمالی صدوق، ص۳۶۸؛ فضائل الأشهر الثلاثة، ص۷۹؛ تسلیة المجالس، ج۲، ص۴۲۷)

لَنا فی ذَلِكَ الخِیَرَة» (برای ما در آن خیر قرار بده)؛ چرا که اگر ما قبل از ظهور [از ایمان] برگردیم، دیگر ظهور به درد ما نمی‌خورد!

دعای تعجیل فرج؛ مصلحت دنیا و آخرت

یک عده‌ای غفلت می‌کنند از این‌که در این زمان‌ها دعا برای تعجیل فرج بکنند، [در نتیجه] از مصالح دنیای خودشان و از مصالح دنیای اهل دین ـ فضلاً از آخرت ـ غفلت کرده‌اند. خب؛ اگر کسی (از دعا نمودن برای فرج) غفلت نکرد و دعا برای تعجیل فرج هم کرد، آیا این کافی است؟

گمان می‌کنم کافی نیست! [بلکه] باید دعا بکند که با عافیتِ شیعه این مطلب مقرّر بشود؛ با نجات شیعه از بلیّاتی که قبل از ظهور می‌شود. خدا می‌داند ایمان چه کسی محفوظ بماند. آیا شوخی است؟ [آیا می‌شود گفت:] قضیه سفیانی ممکن است نباشد، یا اگر باشد سفیانی، آدم صالحی باشد؟! آیا این حرف‌ها درباره سفیانی قاطعیت ندارد که شیعه‌ها را به اسم می‌کشد؟!

دعا برای تعجیل فرج همراه با عافیت

آن چیزی که هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که این کار از من برنمی‌آید [این است] که صمیمانه دعا کنم برای تعجیل فرج همراه با عافیت و نجات شیعه؛ دیگر شیعه برایش رمق نمانده. این قضیه باید بشود؛ اگر نشد، کلاب و خنازیر (سگ‌ها و خوک‌ها) می‌خورند شیعه را؛ کما این‌که داریم می‌بینیم؛ می‌خورند و رویش آب هم می‌خورند! ... وقتی [صدام ملعون] به ایران شیمیایی می‌زد، حرفی به او نزدند، اما [وقتی] به آنجاها ـ سعودی، حجاز ـ این کار را می‌خواست بکند، حسابی جلویش را گرفتند که [این کار] حرام است، جنایت است، توحش است، اما برای ایران نه [این حرف را نزدند]!

مقصود این‌که این کار (دعا برای تعجیل فرج همراه با عافیت) باید بشود، اگر نشد، همین هرج و مرجی که هست، بالاتر می‌رود، دوام هم پیدا می‌کند. می‌دانیم که [ظهور] «بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً و جَوْراً» محقق می‌شود؛ این‌طور نیست که همه خوشند و او می‌آید

و برای مردم ناخوشی می‌آورد، [بلکه در آن شرایط] همه ناخوشند و او برای مردم خوشی می‌آورد. باید [ظهور محقق] بشود، همه محتاجیم، حتی کفار، که این مصلح بیاید، می‌خواهند ایمان داشته باشند یا نداشته باشند؛ و این هم نمی‌شود، الّا «بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وجَوْراً»؛ این‌ها یقینی است.

علی‌ای‌حال باید بشود و باید بیاید، [و روند امتلاء زمین از ظلم] تقریباً از اختیار ما خارج است؛ به جهت این‌که ما ایمان داریم، می‌دانیم که خواهد آمد و [لکن] «بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وجَوْراً» خواهد آمد؛ [ولی] آن مرتبه‌ای که از «ملئت» مانده است، پیش ما مجهول است.

کارد به استخوان رسیده!

در هر حال باید برای تعجیل در امر فرج و رفع نگرانی‌ها و گرفتاری‌ها و نجات و اصلاح حال مؤمنین، بگوییم:

«أَللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هذِهِ الأُمَّةِ بِظُهُورِهِ»[1] (خداوندا! با ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف این ناراحتی را از این امت برطرف نما).

زیرا واقعاً از ظلم و ستم و بلا و فشاری که بر سر اسلام و مسلمین ـ به‌خصوص اهل ایمان ـ وارد می‌آید، کارد به استخوان رسیده است.

دیگر برای شیعه طاقت نمانده!

حالا چه باید بکنیم؟ می‌دانیم که ما موظفیم به دعا برای تعجیل فرج و می‌دانیم که مقدمه فرج هم «مُلِئَتْ ظُلْماً وجَوْراً» (پر شدن زمین از ظلم و جور) است؛ پس چه کار باید بکنیم؟ قهراً باید این‌طور بخواهیم که تعجیل فرج با عافیت شیعه [همراه باشد]؛ «وَاجْعَلْ لَنا فِي ذَلِكَ الْخِيَرَةَ» (برای ما در آن خیر قرار بده).

دیگر برای شیعه طاقت نمانده! نمانده! نمانده! اتفاقاتی در شیعه افتاده است که گفتنی نیست! هر که خودش فهمید که فهمید، این‌که بنشینیم و به همدیگر بگوییم، هیچ

---

۱. بحارالأنوار، ج ۸۳، ص ۲۸۶.

صلاح نیست! بالأخره باید جلوگیری کرد، تا مادامی که صورت نگرفته، باید جلوگیری کرد، باید ملتفت باشیم. مبادا در دعای صمیمیِ قلبی، قصور و تقصیر پیدا کنیم. [نباید بگوییم این بلاها] به ما منصوب نیست! آیا وقتی نیزه‌ها به پهلوی ما خورد، آن‌وقت دعا کنیم؟! [خیر] حالا باید برای نجات شیعه دعا کرد، تا منجی بیاید و طوری بیاید که با عافیت شیعه مقرون باشد.

نجات بشر فقط یک راه دارد...

وای بر ما اگر ما چشممان را به همین نقطه ندوزیم [که] بابا! نجات بشر یک راه دارد؛ فضلاً از موحّدین، مسلمین و مؤمنین. یک راه دارد، دو راه ندارد! بله؛ تا [ظهور] نشده، هر کس یک تکلیفی دارد؛ این معلوم است و محتاج به بیان نیست؛ گاه آدم به این راه می‌رود، گاه به آن راه. نه می‌توانیم صبر کنیم برنشدنش و نه می‌توانیم صبر کنیم برشدنش؛[1] چه باید بکنیم؟ و بعد از عمل به وظایف دیگر، چطوری باید دعا کنیم؟

همین [که گفته شد] دعای تعجیل فرج با نجات و عافیت شیعه، با عافیت اهل ایمان و هر که به حکم اهل ایمان است. خدا می‌داند چقدر قاصر در کفار است.[2] این عقولی که ما در غیر کفار می‌بینیم، حالا دیگر در کفار واضح‌تر است: سنگ‌پرستان و آفتاب‌پرستان و نمی‌دانم چوب‌پرستان!

اوّل حاجت او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، سپس حاجت‌های شخصی

آن آقا از آقای صاحب‌زمانی، که با آقا شیخ عبدالکریم [حائری] مرحوم در یک هفته وفات کردند، نقل کرد که ما در مسجد کوفه اعتکاف داشتیم؛ جماعات زیادی بودیم. یک شب من در خواب حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیدم؛ فرمود: ببینید این‌ها از آن نقبای جمعیت

---

۱. یعنی نه می‌توانیم بر تحقق نیافتن علائم ظهور صبر کنیم، زیرا فرج ما در ظهور بوده و مقدمه حصول فرج، تحقق این علائم است؛ و نه می‌توانیم بر تحقق یافتن این علائم صبر کنیم، چون تحقق آن‌ها بسیار سخت و همراه با ابتلائات شدید است و نتیجه آن، پر شدن زمین از ظلم و جور خواهد بود.

۲. یعنی در میان کفار، افراد زیادی هستند که مقصر نیستند و قاصرند و بر اثر تبلیغات سوء دشمنان و کوتاهی ما، دین صحیح به آن‌ها عرضه نشده است.

هستند، از خوبانشان هستند، اما هر کسی برای یک حاجتی آمده [است]. آن خانه می‌خواهد، آن مریض دارد، آن مریض است، آن پول می‌خواهد، آن ادای دین می‌خواهد، آن عیال می‌خواهد، آن نمی‌دانم چه می‌خواهد. همین‌طور حاجت‌ها را شمرد که این‌ها این‌جور حاجت‌ها را می‌خواهند. ولی هیچ‌کس به فکر من نیست و حاجت من را کسی نمی‌خواهد، و برای ظهور و فرج من به طور جدی دعا نمی‌کند!

خیلی عجیب است! آدم در شدّت امر برود [امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را] وسیله قرار بدهد ـ [البته] باید هم وسیله قرار بدهد، به جهت این‌که از خدا [حاجتش را] می‌خواهد و نمی‌تواند حاجت خودش را نخواهد ـ آن‌وقت در آن شدت و اشتداد، بداند که این کسی را که وسیله قرار می‌دهد، او حاجتش اشدّ است و اهمّ است و لازم‌تر است و برای او دعا کردن، مناسب‌تر است. لذا قاعده‌اش این است که کسی که حوائج خودش را می‌خواهد، آن را در مرتبه متأخره قرار بدهد و آن حاجت عظمای همه (یعنی فرج حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) را جلو بیندازد.

گرفتاری او گرفتاری همه بشر؛ فرج او فرج همه بشر

گویا حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از ما می‌خواهد که اعتکاف و توسل و دعایمان برای خصوص فرج و ظهور آن حضرت واقع شود، ولی ما به او خطاب می‌کنیم که: «عالم ز دست رفت، تو پا در رکاب کن!». و یا این‌که می‌گوییم: «ای یوسف زهرا! بیا!». غافل از این‌که او هم از خدا می‌خواهد که بیاید. مگر آمدن او به دستِ اوست که از او می‌خواهیم از زندان بیرون بیاید؟! بلکه همه باید از خدا بخواهیم تا اذن دهد او ظهور نماید. خود او هم منتظر امر خدا و الهامات خداست، تا ظهور کند و خود را معرفی کند[1] و از غریبی و درماندگی نجات یابد؛

---

۱. «عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ الصَّادِقَ عليه‌السلام يَقُولُ: ... صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ فُرُشَهُمْ وَلَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ حِينَ قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ: «أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ»؛ سدیر صیرفی می‌گوید از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می‌فرمود ... صاحب این امر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، در میان آن‌ها رفت‌وآمد می‌کند و در بازارهای آن‌ها راه می‌رود و بر فرش‌های آن‌ها قدم می‌نهد؛ در حالی که او را نمی‌شناسند، تا هنگامی که خداوند به او اذن بدهد که خود را به آن‌ها بشناساند؛ همان‌طور که به یوسف عليه‌السلام اذن داد، هنگامی که برادرانش گفتند: آیا تو واقعاً یوسف هستی؟! گفت: بله من یوسفم»؛ الغیبة نعمانی، صص ۱۶۳-۱۶۴.

زیرا گرفتاری او، گرفتاری همه بشر، و نجات و فرج او، نجات همه بشر، و نجات و فرج او برای همه است.

دعا با سوز دل و اشک چشم باشد

دوستان آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باید دو مطلب مهم را رعایت کنند:

یکی این‌که در شداید برای فرج دعا کنند، که خود همین مژده‌ای است برای این‌که شداید به فرج متصل است.

دیگر این‌که دعا کنند که ظهور آن حضرت برای اهل ایمان، همراه با عافیت باشد، و تا وقت ظهور، با وجود بلاها و شداید، ثابت‌قدم و استوار در دین و عامل به تکلیف باشند.

خدا کند ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف زود و قریب، و با عافیت اهل ایمان همراه باشد! «وَ اجْعَلْ لَنَا فِي ذَلِكَ الْخِيَرَةَ وَ الْعَافِيَةَ»[1] (خدایا! در این امر، برای ما خیر و عافیت قرار بده). زیرا ما ایمان میثم تمار را نداریم که هرچه بلا شدیدتر می‌شد، ایمانش قوی‌تر می‌شد! با ضعف ایمانی که ما داریم، از کجا می‌دانیم که در بلاها و ابتلائات و شداید ثابت‌قدم خواهیم ماند؟! از کجا می‌دانیم قلباً هم از دین خارج نخواهیم شد؟! برای بسیاری از مردم، در اثر سختی‌ها و مشکلات و بلاها، تردید و شک حاصل می‌شود، و توقع دارند که مثلاً الآن باید وقت ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد و چرا ظاهر نمی‌گردد و...

بنابراین، باید بدانیم که برای رفع این‌همه بلا چه باید بکنیم و چگونه باید دعا کنیم و متوسل شویم، و شرایط و موانع دعا چیست. شاید اعمال ما باعث این‌گونه بلاها شده است؛ بنابراین، باید از آنچه می‌کردیم، دست برداریم و بنای برعَود (بازگشت به سوی گناه) نداشته باشیم. اگر برای رفع و دفع این قضایا و بلاها دعای جدی و حقیقی می‌کردیم، این‌طور نمی‌شد. آیا شرط دعاکننده آن است که حتماً سلمان رحمه‌الله باشد؟ خیر، بلکه دلش بسوزد و با سوز دل و اشک چشم دعا کند، هرچند نزد خدا فاسق درجه اوّل باشد! زیرا معلوم است که خدا نمی‌خواهد یکی از این‌ها هلاک شوند؛ وگرنه مطلب به یک کاف و

---

۱. این ارشاد معظّم‌له، توصیه و مضمون برخی از دعاهای ذکرشده برای فرج آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز هست. نک: اقبال الأعمال، ج۱، ص۸۵؛ مهج الدعوات، ص۳۳۳؛ بحارالأنوار، ج۹۲، ص۳۳۶ و ج۹۴، ص۳۴۹.

نون: «کن»[1] بسته است. آن هم تعبیراست؛ زیرا او بسیط است، لفظ و زبان لازم ندارد، بلکه هرچه بخواهد، می‌شود بدون کاف و نون «کن»، لذا نباید انسان مأیوس گردد.

به خدا پناه می‌بریم! خدا تنبّه بدهد که از ثقلین دست برنداریم. چون از آن‌ها دست برداشتیم، این بلاها برسرمان آمد. ما باید دایره‌ای از قرآن و توسلات وضع کنیم که محیط براهل ایمان گردد و آن‌ها را حفظ کند. مبادا راه را گم کنیم؛ به خدا پناه می‌بریم! تمام بلاها ازاهل کفراست؛ باز هم برای نجات به آن‌ها پناه می‌بریم، به دشمن‌های خدا پناه می‌بریم!!

چگونه برای تعجیل فرج دعا کنیم؟

مسلمان‌ها در دست کفار ذلیل هستند، و کفار با مال و ثروت خودِ مسلمین برآن‌ها مسلط هستند و برآن‌ها حکومت می‌کنند. آیا خوشحالی ما، با این‌همه ذلت و خواری و اسارت و بردگی، غفلت و غرور نیست؟! گوسفندانی که حامی و ناصر و چوپان ندارند و از هرطرف گرگ‌های درنده به آن‌ها حمله‌ور شده‌اند، چگونه باید باشند؟!

خدا می‌داند که چطور کفار می‌نشینند و برای ذلت و عبودیّت و بردگی ممالک اسلامی نقشه می‌کشند! چقدر باید در فکر حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشیم، و برای تعجیل در امر فرجش دعا کنیم؟! به طور یقین دعا در امر تعجیل فرج آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مؤثر است، اما نه لَقلقه زبان و «عَجِّلْ فَرَجَه» خشک و خالی و ورد همیشگی که در آخر منبر برای این‌که مردم از جا بلند شوند، گفته می‌شود.

یعنی راستی و جدی و با همّ و غم متأثر باشیم و از خدا بخواهیم تا فاصله هزار و چند صد ساله‌ای که بین مردم و واسطه فیض اتفاق افتاده است، برطرف شود و به پایان برسد. دعای با حال حزن و اندوه و تأثر قلبی از مردم واقع نمی‌شود؛ اگر می‌شد، قطعاً وضع این‌طور نبود![2] فرج، وقت معینی دارد که در آن وقت، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور می‌کند.

---

۱. اشاره به آیاتی همچون «بَدیعُ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ وَإِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکون» (بقره، ۱۱۷) است؛ یعنی همه امور عالم وابسته به اراده الهی است و اگر خدا چیزی را بخواهد، تنها به همین اراده الهی، بدون این‌که حتی نیاز به گفتن لفظ «کن» باشد، آن امر محقق می‌شود.

۲. یکی از فضلا نقل می‌کند که یک بار حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله به من فرمودند: «مسجد مشرف می‌شوید؟» ←

دعای حقیقی بسیار اندک است!

یکی از شعرای عرب درباره اهل بیت علیهم‌السلام چنین سروده است:

مُشَرَّدُونَ نُفُوا عَنْ عُقْرِ دارِهِمُ كأَنَّهُمْ قَدْ جَنَوْا ما لَيسَ يغْتَفَرُ

آیا واقعاً کار ما باید به جایی برسد که اوصیای پیغمبر علیهم‌السلام این‌قدر در میان ما خوار باشند؟! ما امتحان خود را درباره امامانی که در میان مردم حاضر بودند، پس داده‌ایم؛ اگر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم ظهور کند، معلوم است که با او چه خواهیم کرد! از سوءرفتار خود با امام اوّل تا یازدهم علیهم‌السلام توبه نکردیم؛ آیا برای امام دوازدهم توبه می‌کنیم؟! نقل شده که آقای زاهدی می‌گفت: «برای تعجیل فرج دعا نکنید؛ زیرا دعا برای معصیت است. آیا می‌خواهید بیاید تا او را هم بکشیم؟!»[2]

اگر بدانیم دعای ما اثر دارد و باز دعا نکنیم، مقصریم. ولی خدا می‌داند اهل دعا چه کسانی هستند! خیال می‌کردیم این کار از هر کس برمی‌آید و کار عَجَزَه (افراد عاجز و ناتوان) است، ولی معلوم شد کار هر کس نیست. بله؛ لقلقه زبان زیاد است و از هر کس برمی‌آید، اما دعای حقیقی با شرایط دعا و اجابت آن بسیار اندک است!

غفلت از دعا برای مهم‌ترین حاجت

ما خود را از اطرافیان و دوستان آن حضرت می‌دانیم، ولی در این امر ـ یعنی دعا برای تعجیل ظهور او ـ مسامحه می‌کنیم! ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اَهَم حاجات ماست، ولی ما «عَجِّل فَرَجَه» می‌گوییم، فقط برای این‌که بفهمانیم مجلس ختم شد، و یا این‌که در موارد ازدحامِ مردم صلوات می‌فرستیم، تا مردم جابه‌جا شوند، نه این‌که جداً بخواهیم صلوات

← متوجه شدم منظور ایشان مسجد مقدس جمکران است. عرض کردم: «بله». فرمودند: «در سجده با قلب صاف بگویید: اللهم عجل لولیک الفرج».

۱. شعری از دعبل خزاعی که ترجمه آن چنین است: «آل‌احمد علیهم‌السلام از رانده‌شدگان هستند. آنان از اصل خانه خود بیرون شدند. گویا گناهی کرده‌اند که بخشودنی نیست»؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج۲، ص۲۶۶؛ مناقب ابن‌شهرآشوب، ج۲، ص۲۱۳.

۲. شیخ ابوالفضل زاهدی رحمه‌الله این عبارت را به کنایه می‌فرمود و مقصود ایشان این بود که پیش از دعا کردن، در طاعت امام و ترک معصیت ایشان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کوشا باشیم.

بفرستیم، بلکه داعی برداعی است.[1]

با این‌که می‌دانیم او واسطه بین ما و خداست، مع‌ذلک به فکر او نیستیم! ای‌کاش می‌دانستیم که احتیاج او به ما و دعای ما برای او، به نفع خود ماست؛ وگرنه قرب و منزلت او در نزد خدا معلوم است.

دعا برای فراگیری عدالت

اگر دنیا را بخواهیم، باید ناصر حقیقی را بخواهیم، آخرت که دیگر معلوم است. بله؛ بشارتی است برای مؤمنین که عبادت در ایام غیبت، افضل است از عبادت در حال حضور. [یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام سؤال کرد] پس ما برای ظهور حضرت دعا نکنیم؟ فرمود: آیا میل ندارید که عدل در تمام دنیا مبسوط بشود؟[2]

---

۱. داعی یعنی «قصد و انگیزه انجام کار» و مقصود از «داعی بر داعی» در اینجا این است که صلوات فرستادن، عملی قُربی است که باید با داعی الهی انجام شود، اما داعی ما برای این‌که این داعی الهی در ما فعال شود، اعلان ختم مجلس یا جابه‌جا شدن است؛ بنابراین هرچند این صلوات هم عمل خیر الهی بوده، اما برای داعی الهی انجام نشده است، بلکه در طول آن، داعی دیگری وجود دارد؛ مانند نماز استیجاری که حتماً برای این‌که صحیح باشد، باید داعی الهی و قصد قربت داشته باشد، اما مزدِ استیجار سبب و داعی می‌شود که نماز استیجاری به داعی الهی به جا آورده شود. فقها این‌گونه انگیزه‌ها را «داعی برداعی» می‌گویند.

۲. عمار ساباطی وقتی فضیلت عبادت و عمل در دوران پیش از استقرار دولت حق را از امام صادق علیه‌السلام شنید، به آن حضرت عرض کرد: «فدایت شوم! پس در این صورت ما آرزو نمی‌کنیم که در ظهور حق، از اصحاب قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه باشیم؛ با این‌که امروز، در امامت و اطاعت شما، اعمالمان برتر از اعمال اصحاب دولت حق است». آن حضرت فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهِرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْحَقَّ وَ الْعَدْلَ فِي الْبِلَادِ وَ يُحْسِنَ حَالَ عَامَّةِ الْعِبَادِ وَ يَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَ يُؤَلِّفَ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ لَا يُعْصَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ يُقَامَ حُدُودُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ يَرُدَّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ فَيَظْهَرُوهُ حَتَّى لَا يُسْتَخْفَى بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ؛ سبحان الله! آیا دوست ندارید که خدای عزوجل حق و عدالت را در سرزمین‌ها نمایان سازد و حال عموم مردم را نیکو گرداند و کلمه (حق) را جمع کند و میان دل‌های پراکنده، الفت ایجاد نماید و خداوند در زمین مورد نافرمانی قرار نگیرد و حدود خدا در میان آفریدگانش برپا شود و حق به اهلش بازگردد و آنان حق را آشکار سازند، تا آن‌که هیچ حقی به دلیل ترس از یکی از مردم، مخفی نشود؟!»؛ کمال‌الدین، ج۲، صص۶۴۶ـ۶۴۷؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۲۸.

گلایه امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از دوستان

[حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره از قول یکی از مؤمنان چنین حکایت کرده است:] فرمود که «به دوستان ما، به دل‌سوختگان ما بگویید که برای من دعا کنند». او از ما تقاضای دعا می‌کند، ما هم که می‌رویم، [حاجت] او را فراموش می‌کنیم و از او می‌خواهیم که برای ما دعا کند. حتی از آقا شیخ ابراهیم نقل شده است که یک وقتی در مسجد کوفه بودیم؛ اعتکاف یا برنامه دیگری داشتیم. در خواب حضرت را دیدم؛ فرمود: نگاه کن! این‌هایی که آمدند از آن نقبای مؤمنین‌اند، از آن خوب‌هایشان هستند. ببین، یکی زن می‌خواهد، یکی خانه می‌خواهد، یکی پول می‌خواهد، یکی ادای دِین می‌خواهد، یکی شفای مرضش را می‌خواهد و هیچ‌کس در فکر من نیست و برای من دعا نمی‌کند. همه برای خودشان دعا می‌کنند! این را آقا شیخ ابراهیم نقل کرده است، معروف به «صاحب زمانی».

می‌گفت که جلوی من بود، همین که این صحبت‌ها را خلاص کرد، دیدیم یک دفعه‌ای ناپدید شد؛ کأنّه اصلاً نبوده، و دیگر ندیدمش! همان جلوی من در داخل مسجد بود! این هم یکی از شواهد این است که قضیه صادق بوده است. البته خودش کرامت‌ها دیده و چیزها دیده است؛ خواب‌هایی که در بیداری زود اثرش ظاهر شده، دیده است.

آنچه به دست ماست

ائمه اطهار علیهم‌السلام در روز قیامت کارهایشان کار خدایی است، زیرا خدای متعال شفاعت‌های آن‌ها را قبول می‌کند. روز قیامت، روز مجازات است. کار ائمه اطهار علیهم‌السلام در آن روز، شفاعت از شیعیان است. عمده چیزی که برای ما هست، دعا برای تعجیل فرج است.

ابتلائات، مقدمه تضرّعات است

باید از آنچه باید می‌گفتیم، که نگفتیم، یا از آنچه باید نمی‌گفتیم، که گفتیم، و یا از این‌که در فلان مکان یا زمان می‌باید فلان کار را می‌کردیم و نکردیم، یا نمی‌کردیم و کردیم، استغفار کنیم؛ زیرا تلف مال نسبت به تلف نفوس اَهْوَن (آسان‌تر) و تلف نفوس نسبت

مجموعه بیانات و اشارات آیت‌الله بهجت قدس‌سره پیرامون حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

به تلف دین اَهْوَن است. یک میلیارد، هزینه سه روز جنگ؛[1] آن هم از کیسه خود ملت، شوخی نیست. از هزار سال پیش، ائمه ما از این‌گونه ابتلائات خبر داده‌اند و راه خلاص و نجات از آن‌ها را هم برای ما بیان فرموده و نشان داده‌اند. فرموده‌اند فلان دعا، از جمله دعای فرج را بخوانید، و آن را از نشانه‌های مؤمن شمرده‌اند؛[2] و نیز فرموده‌اند که به‌طورکلی در همه ابتلائات و اختلافات، راه امام علی علیه‌السلام راه نجات است. چه کرده‌ایم که این‌گونه ابتلائات بر ما وارد می‌شود؟!

ابتلائات، مقدمه ضراعات (تضرّعات) و بندگی است. خداوند می‌فرماید:

«فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا»[3] (پس چرا آن هنگام که عذاب ما برایشان آمد، تضرّع نکردند؟!).

دعای فرج برای رفع گرفتاری‌های شخصی

در اوقات گرفتاری و شدت، خیلی باید دعای فرج خواند؛ زیرا دعای فرج، دعا برای فرج شخصی است، لذا در هنگام شدت باید به آن ملتزم شد. وقتی می‌خواستند پسر حسن بن علی علیهماالسلام، داماد حضرت حسین بن علی علیهماالسلام را به دستور ولید پانصد تازیانه بزنند، حضرت امام سجاد علیه‌السلام به او فرمود: پسرعمو! دعای فرج را فراموش نکن. ایشان عرض کرد: پسرعمو! دعای فرج چیست؟ حضرت دعایی را به او تعلیم فرمود. حسن بن حسن بن علی علیهماالسلام شروع کرد به خواندن آن دعا. کسی که مأمور[4] قتل او بود، از منبر به زیر آمد و گفت: «أَرَى سَجِيَّةَ مَظْلُومٍ. أَخِّرُوا أَمْرَهُ أُرَاجِعُ الأَمِيرَ» (سرشت شخص

---

۱. مقصود، جنگ عراق و ایران است.

۲. از امام عسکری علیه‌السلام چنین روایت شده است: «وَاللَّهِ لَيَغِيبَنَّ غَيْبَةً لا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَفَّقَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِه؛ به خدا سوگند! چنان غیبتی کند که هیچ‌کس در آن از هلاک شدن در امان نماند؛ مگر کسی که خداوند عزوجل او را بر قول به امامت او ثابت نموده و به دعا برای تعجیل فرج او موفق کرده باشد»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۳۸۴. این روایت نشان می‌دهد که ثابتان در ایمان، موفق به دعا برای تعجیل فرج می‌شوند؛ از این‌رو دعا برای تعجیل فرج، از نشانه‌های مؤمنان است.

۳. انعام، ۴۳.

۴. صالح بن عبدالله، والی ولید در مدینه.

ستمدیده‌ای را می‌بینم. قتل او را به تأخیر بیندازید؛ با امیر[ولید] در این باره مشورت می‌کنم). تا این‌که به ولید نامه نوشت و دستور داد که او را رها کنند.[۱]

ضرورت دعا برای رفع گرفتاری شیعیان

آیا نباید ناراحت باشیم و دعا کنیم و فرج مسلمانان را بخواهیم؟! هنگامی که یک خلخال از پای ذمیه‌ای[۲] بیرون آوردند، حضرت امیر علیه السلام فرمود: «فَلَوْ أَنَّ امْرَءًا مُسْلِماً مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسَفاً مَا كَانَ بِهِ مَلُوماً!»[۳] (اگر شخص مسلمانی از شدت ناراحتی بر این ماجرا جان دهد، به هیچ وجه سزاوار ملامت و سرزنش نیست)؛ یعنی اگر بمیرد، جا دارد!

برای آن‌ها کار کنیم

اتمام حجت کرده‌اند؛ برای انسانی که صادق باشد، حرف‌ها را زده‌اند. در مشکلات دینی: «فَارْجِعُوا إِلَى رُوَاةِ أَحَادِيثِنَا» (به راویان احادیث ما رجوع کنید). از آن‌ها طلب رفع مصائب را بکنند.

اگر آن‌ها به واسطه عهدی که با خدا کرده‌اند، برای خودشان نتوانند کار کنند، برای ما که می‌توانند کار کنند.[۴] آن‌ها از ما می‌خواهند برای آن‌ها کار کنیم؛ برای فرجشان دعا کنیم.

---

۱. نک: بحارالأنوار، ج۴۶، ص۱۱۴ و ج۹۲، ص۲۳۴. دعایی که امام سجاد علیه السلام به فرزند امام مجتبی علیه السلام تعلیم کرد، به این صورت است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ نیست خدایی مگر خدای بردبار بخشنده؛ نیست خدایی مگر خدای بلند مرتبه بزرگ؛ منزه است خدایی که پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار زمین‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ است و همه ستایش برای خداست که پروردگار عالمیان است». این دعا در این روایت، با عنوان «دعای کرب» ذکر گردیده، ولی در بسیاری از روایات، از این الفاظ با عنوان «دعای فرج» یاد شده است. برای نمونه، نک: کافی، ج۳، ص۱۲۲ و ج۴، ص۲۸۴.

۲. زنی از اهل کتاب که مسلمان نیست.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷، ص۷۰.

۴. یعنی ائمه اطهار علیهم السلام با این‌که به اذن الهی قدرت تصرف در جمیع اسباب و مسببات عالم را دارند، اما برای رفع حوائج شخصی خود از این قدرت استفاده نمی‌کنند، بلکه با خدای خود عهد نموده‌اند که از زخارف این دنیای دون پرهیز نمایند؛ چنان‌که در دعای ندبه می‌خوانیم: «بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي زَخَارِفِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَزِبْرِجِهَا، فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ، وَعَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفَاءَ بِهِ؛ بعد از آن‌که از آن‌ها عهد گرفتی که نسبت به زینت‌های این دنیای پست و آراستگی‌های آن زهد پیشه کنند و آنان نیز این عهد را پذیرفتند ←

ظهور آن حضرت برای مؤمنین فرج و گشایش خواهد بود

خیال می‌کردیم که دعای تعجیل فرج، تعلیق به عدم شقاوت دعاکننده است، ولی چنین نیست؛ زیرا اگر حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور کند، مگر انسان از شقاوت بیرون می‌آید؟![1]

ولی ظهور آن حضرت برای مؤمنین فرج و گشایش خواهد بود. وقتی انسان خودش در آب و گِل فرورفته باشد، اگر عالَم را آب فرا گیرد، آیا او نجات می‌یابد؟! وقتی حضرت ظهور می‌کند، می‌پرسد: این کارِ آشکار را چرا انجام دادی؟! و معلوم نیست از کارهای پنهانی جست‌وجو کند.

← و تو می‌دانستی که آن‌ها به این عهد وفا می‌نمایند»؛ با این حال خداوند متعال به آن‌ها این اذن را داده است که در رفع حوائج انسان‌ها عمل کرده و از آن‌ها دستگیری کنند؛ چنان‌که در طول تاریخ به طرق مختلف حوائج متوسلین را به اذن خدا برآورده نموده و حتی برای برخی از شیعیان نیازمند، خاک را به طلا تبدیل کرده‌اند.

۱. مقصود این است که امکان دارد شخصی کافر و اهل شقاوت باشد، اما در اثر ظلم یا فشاری که به او وارد می‌شود، برای فرج و گشایش و ظهور منجی دعا کند، بدون این‌که از کفر و بی‌ایمانی خود دست کشیده باشد؛ همان‌گونه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: مشرکان وقتی در کشتی قرار بگیرند و خود را در حال غرق شدن ببینند، خدا را خالصانه و بدون شریک می‌خوانند، اما وقتی به خشکی برسند، باز به حالت شرک خود باز می‌گردند: «فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت، ۶۵).

در زمان غیبت نیز بر اثر گسترش ظلم و فساد، حتی خود کافران و اهل دنیا احساس تنگی می‌کنند و چنان‌که در روایات آمده، ظهور و فرج، «بعد ما ملئت ظلماً؛ بعد از آن که زمین از ظلم پر شد» است، نه «بعد ما ملئت کفراً؛ بعد از آن‌که زمین از کفر پر شد»؛ یعنی خود کافران نیز از شدت ظلم به ستوه می‌آیند و برای رسیدن منجی دعا می‌کنند. از این رو، دعای تعجیل فرج تعلیق به عدم شقاوت دعاکننده نیست، زیرا فردی که بر اثر ظلم تحت فشار قرار گرفته، گرچه موقتاً از ظلم خسته شده و به دنبال تحقق عدالت باشد، ممکن است در عین حال از شقاوت و کفر خود خارج نشود و زمانی که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور کرد و آن شخص از آن فشار اوّلیه خارج شد، تابع امام حق نگردد و به آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و امامت ایشان ایمان نیاورد، بلکه در مقابل باشد و مسیر کفر را ادامه دهد. اما از سوی دیگر، باید توجه داشت هنگامی که دعای تعجیل فرج از سوی مؤمنان باشد، هم موجب تقویت ایمان آن‌ها می‌شود و هم نشانه پایداری و استقامت آنان در مسیر ایمان به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

نزدیک‌ترین دوست حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کسی است که...

کسی با او(حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) دوست‌تر است که بعد از اتیان (انجام دادن) واجبات و ترک محرّمات و طاعت خدا در واجبات و محرّمات، برای او و فرجش بیشتر دعا کند.[1]

---

۱. از زیباترین کتاب‌هایی که درباره آثار دعا برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و فواید آن نگاشته شده، کتاب «مکیال المکارم» اثر علامه سیّد محمد تقی موسوی اصفهانی است، که به برکت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و عنایت ایشان تحریر شده و شایسته است هر مؤمن شیدایی که به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عشق می‌ورزد، این کتاب را مطالعه کند و از آن بهره‌مند شود.

گلشن هشتم: آخر الزمان

سخت‌تر از نگه داشتن آتش در دست

در روایت است که دین‌داری در آخرالزمان، مثل نگاه داشتن آتش در دست است.[1] آیا هنوز وقت آن نرسیده است؟!

لابد طبلش را می‌زنند تا بیدار شویم که امروز دین‌داری سخت‌تر از نگاه داشتن آتش در دست است![2]

دنیادوستی در آخرالزمان

[بنده] روایتش را ندیده‌ام، اما شنیده‌ام که گفتند: پیامبری [یا عابدی] خواست در جایی خانه‌ای بسازد. [خانه را] نیمه‌کاره ساخت و تکمیلش نکرد. یک کسی گفت:

---

۱. «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ؛ زمانی بر مردم خواهد آمد که (در آن زمان) هرکس از ایشان که بر دین خود صابر و پابرجاست، مانند کسی است که آتش گداخته را در دست گرفته است»؛ أمالی طوسی، ص۴۸۵.

۲. یعنی گویی ما انتظار داریم بیایند طبل بزنند و اعلام کنند آن وقتی که نگه داشتن دین این‌قدر سخت می‌شود، همین الآن است؛ در حالی که ما باید خودمان متوجه و هوشیار باشیم و بفهمیم الآن چنین وضعیتی محقق شده و نگه داشتن دین در حال حاضر مثل نگه داشتن آتش در دست است؛ پس باید خیلی محکم دین خود را حفظ کنیم و بر ایمان خود استقامت داشته باشیم.

[خانه] باید حافظ از گرما و سرما باشد؛ چرا این‌طور کردی؟ [آن پیامبر] گفت: یک‌وقتی ملکی آمد به من گفت: هفتصد سال بیشتر از عمر تو نمانده. عمر به این کوتاهی، من برایش یک خانه حسابی و کامل درست کنم؟! نمی‌ارزد! [آن ملک] گفت: در آخرالزمان [افرادی] می‌آیند که عمرشان هفتاد سال است، قصرها و... می‌سازند. سندش در نظر نیست که آیا روایت، روایت صحیحه است، یا همین افواهی است. گفت به این‌که هفتصد سال عمری نیست که آدم بخواهد خانه کاملی بسازد. مثلاً [آن نبی] گفته باشد: اگر من آن زمان باشم، تمام آن هفتاد سال را با یک سجده تمام می‌کنم![1]

وظیفه ما در فتنه‌های آخرالزمان

چطور می‌شد اگر [از عترت دست برنداشته بودیم و] تمام مسلمانان به یک رساله عمل می‌کردند؟! ولی بزرگان عامه به پیغمبر ﷺ که ضبط صوت وحی بود، گفتند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»[2] (این مرد هذیان می‌گوید!). در حقیقت، به وحی و خداوند که صاحب صوت بود، نسبت هذیان دادند.

امام صادق علیه‌السلام در روایتی به بعضی از اصحاب خود فرمود: اگر خوف آن را نداشتم که در دست دشمنان قرار گیرد، کتابی به شما شیعیان می‌دادم که با وجود آن به هیچ چیز نیاز نداشته باشید، و آن کتاب شما را از هر چیز دیگر مستغنی و بی‌نیاز می‌کرد؛[3] یعنی نه تنها نیاز شما را در فروع [فقهی]، بلکه در همه چیز برطرف می‌کرد.

---

۱. ر.ک: الأنوار النعمانیة، ج۲، ص۲۰۹.

۲. در هنگام وفات رسول خدا ﷺ آن‌گاه که حضرت می‌خواست مطلبی مکتوب فرماید تا امت از گمراهی نجات یابد ـ العیاذ بالله ـ خلیفه دوم به رسول خدا ﷺ نسبت هذیان‌گویی داد و گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»؛ در این‌باره، نک: الطرائف، سید بن طاووس، ج۲، ص۴۳۲؛ صحیح بخاری، بَابُ مَرَضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ وَفَاتِهِ، ج۷، صص۹۳-۹۴؛ صحیح مسلم، بَابُ تَرْكِ الْوَصِيَّةِ لِمَنْ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ، ج۳، ص۱۲۵۹.

۳. «لَوْلا أَنْ يقَعَ عِنْدَ غَيرِكُمْ كَمَا قَدْ وَقَعَ غَيرُهُ لَأَعْطَيتُكُمْ كِتَاباً لاتَحْتَاجُونَ إِلَى أَحَدٍ حَتَّى يقُومَ الْقَائِمُ؛ اگر به دست دیگران نمی‌افتاد ـ چنان‌که چیزهای دیگر به دستشان افتاد ـ کتابی به شما می‌دادم که تا زمان قیام قائم نیازمند کسی نباشید»؛ بصائرالدرجات، ص۴۷۸؛ بحارالأنوار، ج۲، ص۲۱۳.

«فَيَنْبَغِي الإِحْتِياطُ وَ التَّوَقُّفُ في فِتَنِ آخِرِ الزَّمانِ الَّتي هِيَ كَقِطَعِ اللَّيلِ الْمُظْلِمِ حَتّى يظْهَرَ الطَّريقُ الحَقُّ. وَ الإِحْتِياطُ مَقْدُورٌ لِكلِّ أَحَدٍ، وَ هُوَ عُمْدَةُ السِلاحِ لأَهْلِ الإِيمانِ، وَ النّاجى هُوَ الثّابِتُ فِي الإِيمانِ، الدّاعي بِتَعْجيلِ الْفَرَجِ، الْمُلازِمُ لِلإِعْتِقادِ بِجَميعِ الْمُعتَقَداتِ الْحَقَّةِ» (پس در فتنه‌های آخرالزمان که مانند پاره‌های شب تاریک هستند، احتیاط و توقف نمودن، شایسته است تا راه حق روشن گردد. و همگان توان احتیاط را دارند، و آن عمده سلاح اهل ایمان است، و تنها کسی [در این فتنه‌ها] نجات می‌یابد که در ایمان خود استوار بوده و برای تعجیل فرج دعا کند و در اعتقاد به تمام عقاید حقّه ملتزم و استوار باشد).

تهدیدی عجیب!

در خلوت و جلوت باید برای مسلمانان دعای جدّی کرد؛ زیرا جمله «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً»[1] (زمین را پر از عدل و داد می‌کند، بعد از آن‌که زمین پر از ظلم و جور گردد) می‌رساند که همه ـ به جز اندکی ـ منحرف می‌شوند[2] و آن‌گاه حضرت برای هدایت مردم ظهور می‌کند.

عبارت «بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً» تهدید عجیبی است! زیرا می‌رساند که در آن زمان، در روی زمین یک وجب هم عدل حاکم نیست. ظلم حاکم است؛ به طوری که همه‌ی مِلل حتی کفار هم می‌دانند که به ظلم گرفتارند، وگرنه اهل کفر، هر کدام به هر مرام و دینی باشند، خود را به حق و مستقیم می‌دانند.

البته نباید از ثبات قدم در دین مأیوس باشیم، و نباید از دعا دست برداریم، بلکه

---

۱. نک: کافی، ج۱، ص۳۳۸؛ الإمامة و التبصرة من الحيرة، ص۲۱؛ كفاية الأثر، ص۴۷؛ الغيبة نعمانی، ص۸۱؛ كمال‌الدين، ج۱، ص۱۳۹.

۲. حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ بارها تأکید می‌کرد که طبق روایات متعدد، در آخرالزمان اکثر مردم از دین حق منحرف و گمراه می‌شوند و فتنه‌ها موجب ضلالت و هلاکت آن‌ها می‌گردد و این خطر را باید جدی گرفت؛ چرا که اکثر مردم از ایمان خارج می‌شوند. وقتی از ایشان پرسیده شد: چگونه می‌توانیم از این خطرات و فتنه‌های تاریک به سلامت گذر کنیم و راه نجات و فلاح را بیابیم؟ ایشان می‌فرمود: کسی که لااقل روزی صد بار مؤسسین ظلم بر اهل‌بیت ﷺ را لعن کند، امید است ان‌شاءالله تعالی از فتنه‌های آخرالزمان محفوظ بماند.

اگر توانستیم، دیگران را هم به ثبات و استقامت با خود موافق کنیم، و اگر نتوانستیم، تنها خویشتن را در مقام خود تثبیت کنیم و با ظلم هم پیمان نشویم و با ظالمان معاونت نکنیم.

معنای «مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً»

معنای روایاتِ «مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً» این است که ظلم فراگیر می‌شود، و گویا آن زمانی است که همه ـ اعم از بی‌دین و دین‌دار ـ اعتراف کنند که وضعی که در آن قرار دارند، وضع عقلایی که ممکن باشد بشر در سایه آن زندگی انسانی کند، نیست.

در روایت، کفر ذکر نشده، بلکه ظلم و جور ذکر شده است؛ زیرا حکومت‌های کفر ـ نظیر انوشیروان ـ چه بسا همواره همراه با عدل بوده‌اند. آقایی می‌گفت: می‌توانم از ظلم حکومت عراق جلوگیری کنم، ولی می‌دانم که مرا به ایران تبعید می‌کنند که از اینجا بدتر است؛ چون زمان رضاخان بود.

«مُلِئَتْ ظُلْماً» یعنی حتی کفار هم باید ظلم را احساس کنند!

از روایتِ «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً» ([حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] زمین را پر از عدل و داد می‌کند، بعد از آن‌که زمین از ظلم و جور پر شده باشد) استفاده می‌شود که باید زمین را ظلم و جور فرا بگیرد: «يَمْلَأُ الْأَرْض» یعنی به حدی که حتی بلاد کفر و کفار هم احساس کنند که ظلم و ستم بر سر آن‌ها سایه افکنده است؛ لذا آن‌ها هم خواهان فرج و گشایش و نجات جهانیان به دست منجی عالم‌اند.

فطانت در آخرالزمان

خیلی فطانت لازم است تا انسان فریب نخورد. خدا می‌داند چه اشخاصی فریب خوردند و بلا بر سرشان آمد؛ مثل همان کسانی که روایتی که نهی کرده است از خروج قبل از ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف درباره آن‌ها می‌گوید مثل یک جوجه مرغی است که بچه‌ها با

او بازی می‌کنند تا بمیرد.[۱] باید صبر کنیم! صبر کنیم و لو صبر بر این همه فسادها! تا «مُلِئَت ظُلماً وَجَوراً» بشود؛ آن هم چه [ملئتی]؟

می‌دانیم در زمان خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام و در زمان سیّدالشهدا علیه‌السلام «مُلِئَت ظُلماً وَ جَوراً» محقق شد. حتی در روایت هم دارد که نگویند حالا که «مُلِئَت ظُلماً وَجَوراً» محقق شده است [پس چرا حضرت ظهور نمی‌کند]. بابا! «مُلِئَت ظُلماً وَ جَوراً» در سقیفه، بلکه قبل از سقیفه محقق شده بود؛[۲] [همان موقع] که فرستاد برای آن دو نفر که: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ».[۳]

---

۱. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام قَالَ: وَ اللَّهِ لايَخْرُجُ وَاحِدٌ مِنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه إِلَّا كَانَ مَثَلُهُ مَثَلَ فَرْخٍ طَارَ مِنْ وَكْرِهِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحَاهُ فَأَخَذَهُ الصِّبْيَانُ فَعَبِثُوا بِه؛ امام زین العابدین علیه‌السلام می‌فرماید: به خدا قسم هیچ‌یک از ما قبل از قیام قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه خروج نمی‌نماید، مگر این‌که مانند جوجه‌ای است که قبل از این‌که بال‌هایش کامل شوند، از لانه خود پرواز می‌کند و بچه‌ها او را بگیرند و با او بازی کنند»؛ کافی، ج۸، ص۲۶۴ و مانند آن در الغیبة نعمانی، ص۱۹۹.

۲. حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله می‌فرمود «مُلِئَت ظُلماً وَ جَوراً» دارای مراتب متعدد است و اصل تحقق «ملئت ظلماً و جوراً» حتی در سقیفه و قبل از آن نیز حاصل شده است؛ چرا که ظلمی که در آن زمان محقق شد، بشریّت را تا ابد مبتلا نمود و غیر از آن با به شهادت رساندن اهل‌بیت علیهم‌السلام و به‌خصوص حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام، مرتبه خیلی بالاتری از آن نیز محقق شد. اما ائمه اطهار علیهم‌السلام باز حاضر به خروج نبودند، زیرا آن مرتبه خاص از ملئت که از مصادیق آن خروج سفیانی نیز هست، هنوز واقع نشده است. معظم‌له می‌فرمود: «مُلِئَت ظُلماً وَجَوراً» گرچه هم اکنون نیز محقق شده، اما آن حد امتلائی که برای ظهور لازم است، هنوز محقق نشده است و ما آن حد امتلاء را نمی‌دانیم.

به زبان ساده، اگر مقداری هوا را داخل یک محوطه سربسته قرار دهیم، این هوا به کل آن سرایت خواهد کرد و به یک معنی کل محوطه از آن هوا پر می‌شود، اما در عین حال هنوز می‌توان هوای بیشتری به آن محوطه وارد کرد و به این معنی، می‌توان گفت آن محوطه هنوز واقعاً از هوا پر نشده است. آخرین حد امتلاء و پر شدن آن محوطه از هوا، زمانی است که گنجایش آن محوطه به پایان برسد؛ به نحوی که اگر بخواهیم هوای بیشتری به آن اضافه کنیم، موجب منفجر شدن آن محوطه شود. در این حالت، در واقع امتلاء نهایی و پر شدن کامل آن محوطه محقق شده است.

۳. جیش اسامه، نام آخرین سپاه فراهم‌شده به دستور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای دفاع در برابر حملات امپراطوری روم است. این سپاه با توجه به نام فرمانده آن، اسامة بن زید به «جیش اسامه» معروف شد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عده‌ای از جمله برخی صحابه را برای حضور در این سپاه تحت فرماندهی اسامه فراخواند و تأکید فراوانی بر تشکیل شدن این سپاه و اعزام شدن فراخوانده‌شدگان به همراه این سپاه داشت و پی‌در پی با بهانه‌تراشی‌های صحابه مخالفت می‌کرد و می‌فرمود: «أَنْفِذُوا بَعْثَ أُسَامَةَ؛ فرمان حرکت جیش اسامه را ←

با این حال، بازآمدند [و با جیش اسامه نرفتند]. بابا! مگر نشنیدی لعن را [که پیامبر ﷺ فرمود لعن الله من تخلّف عن جیش اسامه]؟ [گفتند] نتوانستیم شما را در این حال ببینیم. عجب! این حال را می خواستید ببینید؟! بله؟ تا بتوانید بگویید: «إنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُر»؟!

معنای پرشدن زمین از ظلم و جور

از آقای کرمانشاهی ـ که آقای جلیلی بود ـ درباره وقت ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سؤال شد. ایشان فرمود: «و اللّهُ الْهادِی، وَ اللّهُ الْکرِیمُ. بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً» (خداوند، خود هدایتگر و کریم است؛ بعد از آن‌که زمین از ظلم و جور پر گردد).

ما نمی‌توانیم تعیین و تحدید کنیم که در «مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً» چه مرتبه ای از ظلم و جور منظور است، ولی ظاهر این است که وقتی ظلم، «فراگیر و پر» شد، دیگر کار تمام است و آن حضرت ظهور می‌کند؛ زیرا نفرمود: «مُلِئَتْ وَبَقِیتْ عَلی ما مُلِئَتْ» (پر شود و بر آن حالت باقی بماند)، بلکه فرمود: «مُلِئَتْ» و این امر یعنی «مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً» در این زمانه مستقر شده است؛ به طوری که الآن یک وجب از زمین، از ظلم و جور خالی نیست! ولی ما نمی‌توانیم تحدید و مشخص کنیم که مقصود، چه مرتبه‌ای از «مُلِئَتْ» است؛ زیرا تمام خصوصیات وقت ظهور تعیین نشده است، و همه علامت‌هایی که برای ظهور تعیین کرده‌اند، واقع نشده است. از اینجا معلوم می‌شود که آن مرتبه از «مُلِئَتْ»، هنوز تحقق پیدا نکرده است.

واقعاً ما مسلمان‌ها، هنوز پیغمبر ﷺ از دنیا نرفته، چه به سر خودمان آوردیم! آن هنگام که آن حضرت دستور فرمود: دوات و کاغذ بیاورید، تا وصیّت کنم، و بزرگان ما[1] گفتند: «إنّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ!»[2] (این مرد هذیان می‌گوید!)

← تنفیذ نمایید» تا جایی که در مقابل نافرمانی برخی از کسانی که خود را سران صحابه می‌دانستند، فرمود: «لَعَنَ اللّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ؛ خدا لعنت کند کسانی را که از سپاه اسامه باز بمانند». اما با وجود تمام این تأکیدات، برخی صحابه، از همراهی این سپاه بازنشستند؛ نک: ارشاد شیخ مفید رحمه‌الله.

۱. یعنی خلفا و کسانی که به زعم خویش، خود را از بزرگان مسلمانان می‌دانستند.

۲. نک: صحیح بخاری، بَابُ مَرَضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ وَفَاتِه، ج۷، صص۹۳-۹۴؛ صحیح مسلم، بَابُ تَرْكِ الْوَصِيَّةِ لِمَنْ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيه، ج۳، ص۱۲۵۹.

از علائم ظهور: پرشدن همه زمین از ظلم

از این خون‌ریزی‌هایی که پیش از ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف واقع می‌شود، معلوم می‌گردد که ظهور آن حضرت مانع از خون‌ریزی است؛ چون همه طوعاً یا کرهاً (خواسته یا ناخواسته) تابع آن حضرت خواهند شد. و نیز معلوم می‌شود که آن‌قدر باید ظلم و خون‌ریزی صورت بگیرد که برای همه روشن گردد که «مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً» (زمین از جور و ستم پرشد) و همه اهل زمین در هرکجا که باشند، احساس کنند سایه ظلم و جور بر سر آن‌هاست و همه جهانیان، حتی کفار، در فشار ظلم و ستم به سر ببرند و به انتظار نجات و ظهور فرج و مصلح باشند.

ائمه ما علیهم‌السلام در روایات به ما خبر داده‌اند که خیلی از اهل ایمان و عقیده، در اثر ابتلائات برمی‌گردند.[1] خدا کند ایمان ما تا آن وقت باقی بماند، وگرنه اگر ظهور هم نزدیک باشد، ولی ایمان ما زائل شده باشد، دیگر ما را چه با ظهور آن حضرت و حضرت را چه با ما؟![2]

پرشدن از ظلم، نه از کفر

نفرموده‌اند: «مُلِئَت کُفراً» (هنگامی که از کفر پر شود)، چون هر کافری می‌گوید: دین من خوب است! بلکه فرمودند: «مُلِئَت ظُلماً» (هنگامی که از ظلم پر شود)، که دیگر وجدانیِ هرکسی است که باید یک منجی بیاید.

برای تحقق ظهور، مجاز به نشر ظلم نیستیم!

عده‌ای با استناد به «یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً»[3] (بعد از آن‌که

---

۱. نک: کمال‌الدین، ج۲، صص۳۷۸ـ۳۸۵.

۲. آیت‌الله بهجت رحمه‌الله در جای دیگر فرمود: «برای مؤمنین تثبیت در دین و ایمان و ثبات قدم تا ظهور آن حضرت، از ظهور آن حضرت علیه‌السلام مهم‌تر است». چرا که اگر انسان با ایمان از دنیا برود، ولو این‌که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ندیده باشد، از اهل سعادت خواهد بود و در قبر و قیامت مورد عنایت و ایشان و سایر اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار می‌گیرد، اما اگر انسان از ایمان خود خارج شود، ولو این‌که ظهور فرا برسد، برای این شخصی که ایمان ندارد و بلکه ممکن است در مقابل حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار گیرد، فقط افزایش خسران است.

۳. نک: کافی، ج۱، ص۳۳۸؛ الإمامة و التبصرة من الحیرة، ص۲۱؛ کفایة الأثر، ص۴۷؛ الغیبة نعمانی، ص۸۱؛ کمال‌الدین، ج۱، ص۱۳۹.

زمین از ستم و جور پر شود، آن را از قسط و عدالت پر می‌کند)، خیال کرده‌اند که ظهور امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف متوقف است بر پرشدن یا پرکردن دنیا از ظلم و جور؛ با این استدلال که اظهار او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف واجب است، پس مقدمه این واجب که پرشدن و یا پرکردن دنیا از ظلم و جور است، نیز واجب است!![1]

از علائم ظهور: زیاد شدن دروغ!

در آخرالزمان دروغ زیاد می‌شود. چرا؟ چون در روایت است که در آخرالزمان ظلم زیاد می‌شود. [و قهراً] آن کسی هم که ظلم می‌کند می‌گوید من به عدل رفتار می‌کنم و در حال برقرار کردن عدالت هستم. [لذا] دروغ زیاد می‌شود!

شر و فساد روز به روز بالاتر می‌رود!

ما روز به روز کأنّه می‌فهمیم که مطلب [ظهور] نزدیک است، هر روز آدم یک چیزهایی را می‌فهمد که قبلاً نشنیده است! شر و فساد روز به روز دارد بالاتر می‌رود و نه این‌که پایین‌تر می‌رود. خدا توفیق بدهد که مهیا باشیم و جوری نباشد که در وقت ظهورش منحرف و منصرف باشیم!

از علائم ظهور: آزمون ایمان دل‌ها

برای ابطال مذهب بعضی از فرقه‌های ضالّه، فقط نشر تاریخ مؤسسان آن‌ها و تعهدات و التزام‌هایی که از آن‌ها گرفته شده است، کافی است! این‌ها [وهّابیّت] برای این‌که سایر فرقه‌های اسلامی با آن‌ها مخالفت نکنند، به اسم تسنّن با شیعه مخالفند [و نه این‌که واقعاً از آن‌ها باشند]؛ زیرا خود این‌ها بودند که قبور زوجات نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله، قبر مالک بن انس (امام

---

۱. مقصود این است که اخبار ملاحمی که ائمه اطهار علیهم‌السلام از علم غیب به حدوث آن‌ها خبر داده‌اند، تشویق به حصول آن حوادث نیست. برای مثال، اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از شهادت امام حسین علیه‌السلام خبر داد، به این معنی نیست که عده‌ای باید بروند و ایشان را شهید کنند، بلکه از واضحات و مسلّمات شرع است که باید ظلم و محرمات را ترک نمود، و شخص منتظر حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باید برای آماده‌سازی ظهور، به اصلاح نفس خود بپردازد، نه ترویج ظلم و یا محرمات.

مالکی‌ها)، قبر عثمان (خلیفه سوم) را در بقیع، و قبر یسَع نبی علیه‌السلام را در شهر دَمام و... را منهدم کردند.

گرفتاری‌های داخلی نمی‌گذارد در فکر چاره‌جویی امور خارجی شویم، ولی این را چه کنیم که ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وقتی است که «مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً» [تحقق یابد] و نیز فرموده‌اند که:

«لایثْبُتُ عَلَى الْقَولِ بِإِمامَتِهِ إِلّا مَنِ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ بِالإِيمانِ»[1] (جز کسی که خداوند قلبش را برای پذیرش ایمان آزموده، کسی بر اعتقاد به امامت او باقی نخواهد ماند).

همه ظلم‌ها و خیانت‌ها زیر این جمله است که عامه می‌گویند: يجُوزُ لِلأُمَراءِ ما لايجُوزُ لِغَيرِهِمْ! (اموری که برای دیگران جایز نیست، برای امرا و سلاطین جایز است!)

دیگر بخوانید که معنای آن چیست!

اوّل عقل را می‌گیرند، سپس دین را!

در زمان رضاشاه پهلوی، خیلی از اهل علم و طلاب از فقر و نداری بیچاره شدند؛ لذا برای کسب و به‌دست آوردن مال و ثروت، طلبگی و تحصیل را رها کردند و عمامه‌ها را از سر برداشتند، ولی از آنچه احتمال می‌دادند، بدتر شدند! به‌گونه‌ای که گویی در خانواده‌ها قحطی آمده بود. وضع آن‌ها بی‌برکت شد و این وضع و فشار، حدود هفت سال طول کشید.

ابتدا عقل انسان را از او می‌گیرند، و بعد از این‌که عقل در وجود او حاکم نبود، به خیال خام خود برای نجات از چاله به طرف چاه فرار می‌کنند و خود را در آن می‌افکنند! آیا کسی هست که بگوید: اگر کاری برایم روشن باشد، می‌کنم، و تا روشن نباشد و ضد روشنایی باشد، توقف می‌کنم؟!

ما مثل دیگران نیستیم، بلکه ائمه علیهم‌السلام به ما خبر داده‌اند که در آخرالزمان حفظ دین به حفظ آتش در کف دست می‌ماند![2]

---

۱. مناقب ابن شهرآشوب، ج۱، ص۲۸۲؛ بحارالأنوار، ج۲۳، ص۲۸۹.
۲. أمالی طوسی، ص۴۸۵؛ بحارالأنوار، ج۲۸، ص۴۷.

بی‌دینی به بهانه آزادی!

زمانی که ایران خیلی شلوغ شده بود، منصور[1] در مجلس گفته بود: می‌خواهیم اسلام را از رسمیّت بیندازیم! نمایندگان مجلس سر به زیر انداخته بودند. چون دیده بود آن‌ها از سخن او استقبال نکردند، گفته بود: یعنی می‌گوییم آزادی باشد، اسلام یا غیر اسلام! چیزی نگذشت که ملعون کشته شد.

این‌گونه انسان‌ها تقریباً به ظالمین و ستمگران نشان دادند که امثال خود در ظلم پیدا کردند، تا برسد به «مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»، نه این‌که از حرف زدن بیش از این عاجز بودند، بلکه مردم را موافق خود نمی‌دیدند؛ لذا با امام علی و اولادش علیهم‌السلام موافقت نکردند، تا این‌که اوضاع این‌قدر خراب شد!

از اسلام فقط نام آن می‌ماند!

خدا می‌داند که چه بلاهایی بدتر از این در زمان غیبت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بر سر مسلمانان آمده و می‌آید! آلمان در مدت کوتاه، چهارده کشور اروپایی را شکست داد که بزرگ‌ترین آن‌ها یونان بود و سقوط آن بیست و پنج روز طول کشید.[2]

بنابراین، ممالک اسلامی نزد آن‌ها هر کدام یک لقمه است، ولی پیشرفت به سرعت، لازمه‌اش غفلت از دشمن پشت سر است که خداوند هر کدام از قدرت‌های شرق و غرب را معذب و رقیب دشمن مقابل خود قرار داده است.[3] و ظاهر این است که تا قیام حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اسم اسلام باقی است.

«لایَبْقی مِنَ الإسْلامِ إلّا اسْمُهُ»[4] (از اسلام جز اسم آن باقی نمی‌ماند).

---

۱. حسنعلی منصور، نخست وزیر اسلام ستیز دوران پهلوی، که در سال ۱۳۴۳ ترور شد.

۲. نبرد آلمان با یونان که به نبرد ماریتا مشهور است و در حدود سه هفته به طول انجامید.

۳. مربوط به شکست آلمان است، زیرا هرچند سریع چهارده کشور را گرفت، ولی از دشمن پشت سر غافل بود و در نهایت شکست خورد. خداوند متعال با دشمن اسلام، دفع دشمن اسلام می‌کند، تا اصل اسم اسلام باقی بماند.

۴. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «سَيأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لايبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ؛ زمانی بر مردم می‌آید که از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند؛ جز خط آن و از اسلام چیزی نمی‌ماند؛ ←

حذف قرآن!

می‌شنیدیم که آیات منتخبه چاپ کرده‌اند تا به دست مردم بدهند. این مقدمه‌ای است برای این‌که قرآن را از دست مسلمان‌ها بگیرند. در روایت است که در آخرالزمان «لایَبْقی مِنَ الْقُرآنِ إِلّا دَرْسُهُ»[1] (از قرآن جز رسم و نقش آن باقی نمی‌ماند). گویا این‌ها می‌خواهند درس قرآن هم نباشد، بلکه تنها درس برخی از آیات قرآن باشد!

هر طایفه‌ای لغتی دارند!

[در حالی که بلاهای اجتماعی در جریان بود] کسی خواب حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دید و از ایشان پرسید: فرج کی است و راه کدام است؟ فرمود: «کُتِبَ عَلَیکُمُ القِتال وَ هُوَ کُرهٌ لَکُم» (جهاد در راه خدا، بر شما مقرّر شده است، در حالی که برایتان ناخوشایند است). بله، هر طایفه‌ای لغتی دارند که باید لغت آن‌ها را دانست.

عنایت ویژه به ثابت‌قدمان

ولی انصاف این است که در زمان خیلی نزدیک به ظهور که ظلم فراگیر می‌شود: «مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً»، مظنون است، بلکه بالاتر از ظنّ، به افرادی که پیش از ظهور در دین و ایمان باقی می‌مانند و ثابت‌قدم هستند، عنایات و الطاف خاصی می‌شود تا از دین خارج نشوند؛ زیرا حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تکیه‌گاه مردم است و کسانی که تکیه‌گاهشان او باشد، کوه ایمانند!

← جزنامش. خود را به نام اسلام (مسلمان) می‌خوانند، حال آن‌که دورترینِ مردم از اسلام هستند»؛ کافی، ج۸، ص۳۰۸؛ و نیز نک: نهج‌البلاغه، حکمت ۳۶۹؛ بحارالأنوار، ج۲، ص۱۰۹.

۱. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «یَأْتِی عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ ... لایَبْقَی مِنَ الْإِیمَانِ إِلَّا اسْمُهُ وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ لا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرْسُهُ؛ زمانی بر مردم می‌آید که ... از ایمان چیزی نمی‌ماند، جز نامش و از اسلام چیزی نمی‌ماند، جز رسم (ظاهری) آن و از قرآن چیزی نمی‌ماند، مگر درس (و بحث صوری) آن»؛ جامع‌الاخبار، ص۱۲۹؛ بحارالأنوار، ج۲۲، ص۴۵۳. مقصود روایت این است که به جای به کار بستن فرامین و دستورات این کتاب مقدس الهی که یکتا قانون اساسی زندگی مسلمانان است، تنها به درس صوری و بدون عمل به مضامین آن اکتفا می‌شود.

گویا مردم تا زمان نزدیک به ظهور تصفیه می‌شوند:

«یقوُمُ بَعْدَ ... إِرْتِدادِ أَکثَرِ الْقائِلینَ بِإِمامَتِهِ»[1] (بعد از ارتداد بیشتر کسانی که به امامت او اعتقاد دارند، قیام می‌کند).

قهراً کسانی که از ابتلائات و آزمایش‌های الهی [پیروز] درآمده‌اند، الطافی ویژه از ناحیه آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شاملشان می‌گردد.

---

۱. از امام جواد علیه‌السلام نقل شده است: «لِأَنَّهُ یقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِکرِهِ وَ ارْتِدَادِ أَکثَرِ الْقَائِلِینَ بِإِمَامَتِهِ»؛ زیرا او قیام می‌کند، بعد از آن‌که یادش (در میان مردم) از بین رفته است و بعد از آن‌که بیشتر قائلین به امامت او مرتد شده‌اند»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۳۷۸؛ بحارالأنوار، ج۵۱، صص۳۰و۱۵۸. مشابه این فرمایش از امام عسکری علیه‌السلام نیز نقل شده است. نک: کمال‌الدین، ج۲، ص۳۸۵.

گلشن نهم: ظهور و مقارنات آن

نیاز همه به حاکم عادل

«یَمْلأُ الأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً. بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»[1] ([حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] زمین را پر از عدل و داد می‌کند، بعد از آن‌که زمین از ظلم و جور پُر شده باشد)؛ یعنی بدون عدل، کار مردم درست نمی‌شود، و جامعه و افراد اجتماع، جز با آمدن آن حضرت اصلاح نمی‌گردد. با این‌که این مطلب خیلی روشن است که این انسان عادل است که می‌تواند عدل را اختیار کند و روی زمین گسترش دهد، و این قضیه از قضایایی است که «قیاساتُها مَعَها»[2] و نیاز به استدلال ندارد؛ با این حال، چرا همه می‌خواهند او بیاید؟ چون همه فهمیده‌اند به ظلم گرفتارند و همه پی برده‌اند که علاج آن‌ها اجرای عدل و رعایت حقوق است؛ لذا همه به زبان حال می‌گویند: عادل بیا!

---

۱. نک: کافی، ج۱، ص۳۳۸؛ الإمامة و التبصرة من الحیرة، ص۲۱؛ کفایة الأثر، ص۴۷؛ الغیبة نعمانی، ص۸۱؛ کمال‌الدین، ج۱، ص۱۳۹.

۲. مقصود، گزاره‌هایی است که قیاس و استدلالشان با خودشان است. این‌گونه گزاره‌ها در اصطلاح علم منطق از «فطریات» هستند و نیاز به استدلال ندارند؛ مانند این‌که دو، نصف چهار است.

علائم غیرحتمیه

این‌ها[1] مرکز اسلام را تسخیر کرده‌اند. کلاب در مسجد [الحرام] چکار دارند؟! خدا این‌ها را از بین ببرد! لکن اگر امر (فرج) نزدیک باشد، (ظلم) شدّت می‌یابد و امید است بعضی از این‌هایی که واقع شد، جانشین بعضی از [فتن] مذکور در روایات گردد.

از علائم ظهور: قساوت دل‌ها

با این‌که اندوه و شادی مؤمن به دیگر مؤمنان سرایت می‌کند، چرا ما با این همه بلاها و مصائب که بر اهل ایمان وارد می‌گردد، بی‌تفاوت هستیم؟! یا ما ایمان نداریم یا آن‌ها، و یا قلب‌ها قسی شده است. در روایت است که ظهور قائم آل محمّد علیه‌السلام «بَعْدَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ»[2] (بعد از قساوت دل‌ها) خواهد بود.

از علائم ظهور: بی‌تفاوتی به اهل ایمان و سختی دل‌ها

سعدی می‌گوید:

بنی‌آدم اعضای یک پیکرند — که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در «سفینة البحار» روایتی نقل می‌فرماید که گویا این شعر اقتباس از آن است.[3] اگر کسی در امثال و حِکم و اشعار تتبّع کند، می‌تواند مجموعه بزرگی از آثار جمع‌آوری نماید.

---

۱. حکام جور سعودی.

۲. نک: کمال‌الدین، ج۲، ص۵۱۶؛ بحارالأنوار، ج۵۱، ص۳۶۱.

۳. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «اِنَّمَا الْمُؤمِنُونَ فی تَراحُمِهِم وَتَعاطُفِهِم بِمَنزِلَةِ الجَسَدِ الوَاحِدِ إذَا اشتَکی مِنهُ عُضوٌ وَاحِدٌ تَدَاعَی لَهُ سَائِرُ الجَسَدِ بِالحُمّی وَالسَّهرِ؛ همانا مؤمنان در مهربانی و عطوفتشان، همچون یک پیکرند؛ هرگاه عضوی از این پیکر به درد آید، دیگر اعضا با تب و شب‌بیداری با آن همراهی می‌کنند»؛ سفینة البحار، ج۱، ص۵۶. مرحوم حاج شیخ عباس قمی پس از ذکر این حدیث، می‌گوید که سعدی شعر خود را از این روایت اخذ کرده است. برای مطالعه بیشتر، نک: کافی، ج۲، ص۱۶۶؛ بحارالأنوار، ج۲۰، ص۱۲۷ و ج۷۱، صص۲۳۴، ۲۷۴ و ۲۸۱.

در روایت این مضمون آمده است که: گاهی مؤمن به غصه و اندوه مبتلا می‌شود و سبب آن را نمی‌داند. سبب آن، ابتلا مؤمن دیگری است به بلایی در اقصی نقطه‌های عالم؛ و گاهی رفع بلا از او، موجب شادی مؤمنین دیگر است؛[1] و گاهی یک مؤمن موجب رحمت و برکات برای مؤمنین دیگر می‌شود.

آیا با این همه بلاها که برای مسلمانان به خصوص برای شیعه وارد می‌شود، ما نباید هیچ غم و اندوه داشته باشیم؟ آیا باید بی‌تفاوت باشیم؟! یا باید حال ما در نگرانی و ناراحتی مثل این باشد که بلا بر سر خود ما می‌بارد؟! یکی از علائم آخرالزمان و قیام و ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آن است که: «بَعدَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ»[2] (هنگام سنگ‌دلی مردم).

در هر حال، با ما اتمام حجت کرده‌اند که اگر در این زمان تکلیف خود را بدانیم و بدان عمل نماییم، باید از خوشحالی کلاهمان را به هوا بیندازیم، و در مواردی که اصالت برائت جاری نیست[3] ـ مثل موارد دماء و اموال خطیره و اَعراض، و اسلام و ضروریات دین ـ به احتیاط عمل کنیم.

از علائم ظهور: طلاکاری مساجد

یکی از مقدسین خدام مشهد ـ خدا رحمتش کند، وفات کرده است ـ می‌گفت:

---

۱. نک: بحارالأنوار، ج۵۸، ص۱۴۷.

۲. امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در ضمن توقیع خود به نایب آخر خویش، علی‌بن محمّد سمری رضی‌الله‌عنه چنین فرموده است: «فَلا ظُهُورَ إِلّا بَعْدَ إِذْنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْراً؛ پس ظهوری رخ نخواهد داد، مگر بعد از اذن خداوند عزوجل، و آن بعد از مدتی طولانی و قساوت قلب‌ها و آکنده شدن زمین از ظلم خواهد بود»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۵۱۶.

۳. «اصالت برائت»، یکی از اصولی است که ائمه طاهرین علیهم‌السلام برای متشرّعه قرار داده‌اند که بر اساس آن، در مواردی که شک در وجود حکمِ شرعیِ الزامی دارند، خدای متعال برای تسهیل بر بندگان و امتنان بر آن‌ها، آن تکلیف را از آنان رفع می‌کند. این اصل، در جایی جاری می‌شود که با تسهیل و امتنان مناسبت داشته باشد، اما در اموری که به حق‌الناس یعنی جان، مال و آبروی مردم مربوط می‌شود و یا امور مهمی که حفظ ستون‌های دین بر آن‌ها متوقف است، جای چنین اصلی نیست؛ چرا که جعل برائت در این امور، می‌تواند مفاسدی را در پی داشته باشد که خود، خلاف امتنان بر امت است و تسهیل بر بندگان در این‌گونه امور حُسنی ندارد.

خواب دیدم حضرت رسول ﷺ تشریف دارد و جماعتی از اهل علم و غیر اهل علم، همه دور ایشان هستند. یکی از آن‌ها که پیرمردی بود که عمامه‌ای یا چیزی شبیه آن داشت. آمد خدمت حضرت و عرض کرد که ظهور فرزندت مهدی صلوات‌الله علیه کی خواهد بود؟ فرمود: وقتی که مساجد شما مثل مساجد شام بشود! آن پیرمرد عرض کرد که مساجد شام چطور است؟ فرمود: درهایش از طلا است! این عبارتی بود که او در خوابش نقل می‌کند: درهایش از طلا است. کأنه درها داخل مسجد است [نه در صحن و حیاط] که [مصداق] «زخرفة المساجد» (تزیین مساجد به طلا) است و جایز نیست، آن‌ها این کار را می‌کنند و [مساجدشان] زینت‌گاه شده است. مثل همان طوری که از بت‌کده‌های همین امروز هم در اطراف نقل می‌کنند. بت‌کده‌هایی که دارند، طلاکاری و همه چیز را دارد. البته خواب است و حجت بر چیزی نمی‌شود. [ولی] روایت دارد به این‌که «مَن رَآنِي فِي المَنَام لَم يَدخُل النَّار»[1] (کسی که من را در خواب ببیند، وارد آتش نمی‌شود) و «مَن رَآنِي فِي المَنَام كَمَن رَآنِي فِي اليَقظَه فَإنّ الشَّيطَان لايَتَمَثَّل بِي»[2] (کسی که من را در خواب ببیند، همچون کسی است که مرا [در بیداری] دیده است، چون شیطان به تمثل من درنمی‌آید) که این هم به حسب ظاهر همه ائمه علیهم‌السلام را شامل می‌شود. از قضا، این روایت «مَن رَآنِي فِي المَنَام لَم يَدخُل النَّار» از طرق عامه هم هست. این مطلب خیلی مهم هست؛ نقل شده از کتب اهل‌سنّت است. لذا نباید از کتب آن‌ها چشم‌پوشی کرد. آدم از داخل کتب این‌ها چیزهایی پیدا می‌کند که در کتب خاصه هم پیدا نمی‌کند؛[3] مثل همین «مَن رَآنِي فِي المَنَام لَم يَدخُل النّار». دعاهایی و... هست که آدم حضرت را در خواب ببیند، بلکه هم ممکن است حمد و سوره بخواند، هدیه بکند به حضرت رسول ﷺ، برای این‌که او را در خواب، یک وقتی که صلاح باشد، ببیند.

---

۱. نک: کنزالعمال، ج۱۵، ص۳۸۳؛ جامع الاحادیث (سیوطی)، ج۲۰، ص۳۲۱.
۲. نک: صحیح بخاری، ج۱، ص۹۵، ح۱۰۵ و ج۱۰، ص۳۶، ح۵۴۹۵ و ص۳۶۵، ح۶۲۵۱ و ۶۲۵۲؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۷۷۵، ح۲۲۶۶.
۳. یعنی در کتب خود عامه مطالب مهم و نیز حجت‌هایی در جهت اثبات حقّانیّت شیعه یافت می‌شود که بعضی از آن‌ها حتی در کتب شیعه نیامده است و یا به دست ما نرسیده است که شیعیان را از استدلال به کتب خود مستغنی می‌سازد.

خیلی روایت عجیبی است. در این کتاب «شرف النّبیّ و معجزاته» این روایت را ذکر کرده است که «مَن رَآنِي فِي المَنَام لَم يَدخُل النَّار» و «مَن رَآنِي فِي المَنَام كَمَن رَآنِي فِي اليَقظَه فَإنّ الشَّيطَان لايَتَمَثَّل بِي». همه این‌ها مشترک است بین همه ابدالش عليهم‌السلام غیر از این‌که: «لا نبيّ بعدي» (پیامبری بعد از من نیست).[1]

از علائم ظهور: مباهات به زینت مساجد!

و ما روته العامّة: «أَنَّ مِنْ أَشْراطِ السّاعَةِ أَنْ تَتَباهِيَ النّاسُ فِي الْمَساجِدِ»[2] (و آنچه عامه نقل کرده‌اند که از نشانه‌های قیامت، این است که مردم به مساجد مباهات می‌کنند). این بگوید ما بهتر درست کردیم و آن یکی بگوید ما بهتر درست کردیم. البته مباهاتشان لابد به زینت ها[ی مساجدشان] است! لَتُزَخْرِفُنَّهَا [كَمَا تُزَخْرَفُ الْبِيَعُ وَالْكَنَائِسُ]. یعنی شما این کار را خواهید کرد، یعنی به یهود و نصارا تشبه خواهید کرد.[3]

از علائم ظهور: بروز مدعیان دروغین

در روایات آمده است که قبل از ظهور حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شصت کذّاب خارج می‌شوند که هرکدام مدعی نبوت و امامت یا بابیّت و نیابت او هستند،[4] ولی به فضل خدا

---

۱. یعنی همه ائمه اطهار عليهم‌السلام همین مقام را دارند که اگر کسی آن‌ها را در خواب زیارت کرد، گویی خود آن‌ها را در بیداری زیارت نموده است؛ چرا که شیطان نمی‌تواند در آن‌ها متمثل شود. اما فرق آن‌ها این است که نبی نیستند، بلکه وصی هستند و بعد از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله دیگر پیامبری نخواهد آمد و ایشان خاتم‌الانبیا است.

۲. جواهرالکلام، ج۱۴، ص۸۹.

۳. از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره علائم آخرالزمان روایت شده «تُزَخْرَفُ الْمَسَاجِدُ كَمَا تُزَخْرَفُ الْبِيَعُ وَالْكَنَائِسُ؛ مساجد همچون معابد [یهود و نصاری] و کنیسه‌های [زرتشتیان] آذین می‌شوند»؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۳۰۵؛ بحار الأنوار، ج۶، ص۳۰۷. تذهیب مساجد حرام است ولی مشاهد مشرفه ائمه اطهار عليهم‌السلام دارای دو حیثیت هستند زیرا اولیاء خدا یک جهت خدائیت و نماینده خدا بودن دارند و از این جهت مشاهد مشرفه حکم مسجد را دارد. ولی از جهت دیگر، این اولیاء الهی، بشر و مخلوق خدا هستند و از این جهت کاری که مناسب احترام و تعظیم آن‌ها باشد مانعی ندارد مثل زینت کردن ضریح آن‌ها و یا تذهیب گنبد حرم‌های مطهر معصومین عليهم‌السلام.

۴. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «لاتَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي وَلايَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ حَتَّى يَخْرُجَ سِتُّونَ ←

دروغ آن‌ها آشکار می‌گردد و به هیچ‌کدام اعتماد نمی‌شود و اهل بصیرت می‌فهمند که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، حق است.

گویا وقتی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌آید، می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي أَنَا الصَّاحِبُ الَّذِي كُنْتُمْ تَنْتَظِرُونَه» (ای مردم! من همان کسی هستم که انتظارش را می‌کشیدید) و بعد از اتمام حجت، کراماتی از او می‌بینند و کذب مدعیان روشن می‌شود.[1]

از علائم ظهور: فتنه‌هایی همانند شب ظلمانی

خدا کند ولو با تقیّه، از طریقه اهل حق و اهل‌بیت علیهم‌السلام مخذول و منحرف و محروم نشویم. گرفته شدن ایمان از اهل ایمان، از کشته شدن آن‌ها بدتر است. در روایت است که فتنه‌هایی بر اهل ایمان می‌آید «كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ»[2] (همانند پاره‌های شب تاریک).

← كَذَّاباً كُلُّهُمْ يَقُولُ أَنَا نَبِيٌّ؛ قیامت به پا نخواهد شد، تا این‌که فرزندم مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قیام کند، و او قیام نخواهد کرد تا این‌که شصت کذّاب قیام می‌کنند که هریک می‌گوید: من پیامبرم»؛ ارشاد، ج۲، ص۳۷۱؛ مفهومی که معظم‌له از این روایت استنتاج می‌نمایند، ادعای نبوت یا چیزی مرتبط به نبوت است، زیرا نبوت ملحقاتی دارد، و هر کس که ادعا کند اتصال به غیب دارد اما چنین نباشد کذاب است و مشمول این روایت می‌شود. چرا که اتصال به غیب زیرمجموعه نبوت است. بنابراین کسی که به دروغ بگوید وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است یا نائب خاص وصی است که به اذن و امر وصی نصب شده است نیز در این چارچوب جای می‌گیرد.

۱. عبارت معظّم‌له نقل به مضمون فرمایش حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ در روایات آمده است که آن حضرت در هنگام ظهور، خود را با کلماتی معرفی می‌کند؛ ازجمله این‌که می‌فرماید: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَتُهُ وَ حُجَّتُهُ عَلَيْكُمْ؛ من بقیة‌الله در زمین و خلیفه خدا و حجت او بر شما هستم»؛ کمال‌الدین، ج۱، ص۳۳۱؛ و نیز نک: الزام الناصب، ج۲، ص۲۳۳. در روایت دیگری آمده است که یک منادی مأمور می‌شود که ایشان را معرفی کند و او ندا می‌دهد که: «هَذَا الْمَهْدِيُّ يَقْضِي بِقَضَاءِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ؛ این مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ همچون داوود و سلیمان قضاوت می‌کند»؛ الغیبة نعمانی، صص۳۱۳ و ۳۱۵. همچنین در روایتی دیگر آمده است که همراه آن حضرت ابری است که همه‌جا بر سر ایشان سایه می‌افکند و با صدای رسا ندا می‌کند: «هَذَا الْمَهْدِيُّ؛ این مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است»؛ کشف الغمة، ج۲، ص۴۷۵. بنابراین، با وجود این معرفی‌ها و این دلایل روشن و کراماتی دیگر (از جمله رسیدن ندای ایشان به تمام عالم و...) مدعیان دروغین رسوا می‌شوند.

۲. امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «لَتَأْتِيَنَّ فِتَنٌ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ؛ فتنه‌ها ←

ما این‌همه ابتلائات را می‌بینیم و می‌گوییم: آیا «فِتَنٌ كَقِطَعِ اللَّيلِ الْمُظْلِمِ» راست است، یا نه؟! و آیا ـ نعوذ بالله ـ طریقه حقّه اهل‌بیت علیهم‌السلام حق است، یا باطل؟! با این‌همه اتفاقات که می‌بینیم و برای ما پیش‌بینی و پیش‌گویی کرده‌اند، باز هم شک و تردید داریم!

از علائم ظهور: کشتن افراد براساس نام

امکان دارد بعضی از علائم حتمیه ظهور، مقارن با زمان ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، و بعضی قبل از ظهور باشد. در روایت آمده است که: سفیانی حدود هشت ماه پیش از ظهور، خروج می‌کند[1] و افراد را با نام و شناسنامه به قتل می‌رساند و هر کس را که نام حسن و محمّد و علی و... دارد، می‌کشد،[2] و سرانجام با ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرج برای عالم و به خصوص برای اهل ایمان حاصل می‌شود.

از علائم ظهور: ابتلای اهل ایمان به ظلم ظالمان

خدا می‌داند که اهل ایمان پیش از ظهور، به چه ظلم‌هایی مبتلا می‌شوند! مسلمانان و اهل ایمان مانند گله‌های بی‌چوپانی هستند که گرگ‌ها به آن‌ها احاطه کرده‌اند. چه بسا این گرگ‌ها از میان خود آن‌ها باشند! مانند درختی که از داخل کرم می‌زند و سرانجام می‌پوسد.

شدّت ظلم و جور مراتب دارد

[سیّد حیدر حلّی[3] در شعرش خطاب به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] می‌گوید:

← همچون پاره‌های شب تاریک روی می‌آورند. نجات نمی‌یابد، مگر آن‌که خدا از او پیمان گرفته است»؛ أمالی مفید، ص۴۵؛ بحارالأنوار، ج۵۱، ص۱۳۵.

۱. نک: بحارالأنوار، ج۵۲، ص۲۰۶.

۲. فرائد فوائد الفکر، ص۳۲۰؛ الزام الناصب، ج۲، ص۱۶۳.

۳. سیّد حیدر حلی (۱۲۴۶ـ۱۳۰۴ ق) از شعرای بسیار مشهور عراق است که اشعاری زیبا در مدح و رثای اهل‌بیت علیهم‌السلام، به‌ویژه حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام دارد. او در این شعر، خطاب به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از به طول انجامیدن فرج، شکوه می‌کند که چرا آن حضرت در حالی که دیگر مصیبتی بدتر از واقعه کربلا روی نخواهد داد و ظلمی بیشتر از آن محقق نخواهد شد، ظهور نمی‌کند.

أَتَرَى تَجِيئُ فَجِيعَة بأمَرَّ مِنْ تِلكَ الفَجِيعَة؟
حَيْثُ الحُسَيْنُ عَلَى الثَّرَى خَيْلُ العَدَى طَحَنَتْ ضُلُوعَه
وَ رَضِيعُهُ بِدَمِ الوَرِيدِ مُخَضَّبٌ فَاطْلُبْ رَضِيعَهُ[1]

[یعنی] آیا صبر می‌کنی؟! آیا از واقعه کربلا بالاتر (بدتر) هم می‌شود؟! بابا جان! قبل از ولادت او[2] قضیه حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام بوده است! [آن وقت] تو می‌گویی که بعد از قضیه کربلا اصلاً نباید غیبت باشد؟!

مگر ائمه سابقین نمی‌دانستند بالاترین مصیبت، مصیبت سیّدالشهدا علیه‌السلام است؟ [امام رضا علیه‌السلام فرمود:] «إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَابْكِ لِلْحُسَيْنِ»[3] (اگر بر چیزی گریه می‌کنی، پس بر حسین علیه‌السلام گریه کن).

مگر نمی‌دانی شهادت سیّدالشهدا علیه‌السلام با سوزاندن جسد مبارک زید، بالاتر است از شهادت سیّدالشهدا علیه‌السلام [به تنهایی و] بدون سوختنِ اولادش و بدون زهر دادن به اولادش؟![4]

***

جوابش واضح است که خود شهادت امام حسین علیه‌السلام فجیعه است. شهادت امام حسین علیه‌السلام و احراق (سوزاندن) زید بن علی بن حسین [با هم] اشد [و بدتر] از شهادت

---

۱. «آیا فجایعی دردناک‌تر از آن فجایع (حوادث کربلا) سراغ داری؟ آنجا که امام حسین علیه‌السلام بر زمین افتاده بود و خیل دشمنان، استخوان‌های سینه‌اش را خرد کردند، و کودک شیرخوارش آغشته به خون گلوی خود شد، پس شیرخواره را از او بگیر»؛ اعیان الشیعه، ج۶، ص۲۶۸.

۲. امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف.

۳. امام رضا علیه‌السلام به ابن شبیب فرمود: «يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَابْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ؛ ای پسر شبیب! اگر برای چیزی می‌گریی، برای حسین بن علی بن ابی طالب علیهماالسلام گریه کن که او را سر بریدند؛ همچنان‌که گوسفند را سر می‌برند»؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج۱، ص۲۹۹؛ أمالی صدوق، ص۱۳۰؛ وسائل الشیعه، ج۱۴، ص۵۰۲؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۸۶ و ج۹۸، ص۱۰۳.

۴. یعنی گرچه مصیبت حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام بالاترین مصیبتی است که بر اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان وارد شده، اما بدیهی است که اگر در کنار این مصیبت، مصیبت دیگری مثل آتش زدن زید بن علی علیه‌السلام و مسموم شدن باقی ائمه علیهم‌السلام ضمیمه شود، مصیبت بیشتر و شدیدتر خواهد شد.

امام حسین علیه‌السلام به‌تنهایی است. منتظر این [فجیعه] بودند [به اضافه تمام فجایع تا روز ظهور]. در روایت آمده است: بعد از شهادت زید، خدا اذن داد که مُلک بنی‌امیّه از بین برود؛ چراکه هم شهادت امام حسین علیه‌السلام کرده بودند و هم شهادت زید.[1]

خودمان سبب همه اینها شده‌ایم ...

چه بلایی بر سر خودمان آورده‌ایم که به عقیده خودمان، رئیس (حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) مغلول الیدین (دست بسته) است و نمی‌تواند با اظهار خودش به اداره [امور] بپردازد. ما خودمان سبب همه این‌ها شده‌ایم ... آخرش هم معلوم نیست که این مطلب (دوران غیبت) چقدر طول می‌کشد، و «مُلِئت ظلماً وجوراً» تا چه حدی باید برسد که کار تمام شود! حتی در روایت دارد خیلی‌ها از این مسلک [و عقیده حق] برمی‌گردند.

مصادیقی از ظلم و جور

به خدا پناه می‌بریم از این‌که راهی برویم که شرطش پا گذاشتن برروی حق باشد! به خدا پناه می‌بریم از این‌که راهی برویم که نتوانیم برگردیم! خدا کند اگر دانستیم که نمی‌توانیم برویم و باید برگردیم، برگردیم؛ وگرنه خدا می‌داند که چقدر باید دروغ بگوییم و خطاهای خود را توجیه کنیم!

امیدواریم این قضایایی که واقع می‌شود نوید بخش نزدیکی فرج امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد.

از علائم ظهور، سفیانی از حتمیّات است

به‌حسب ظاهر، راه [نجات] منحصر به ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و منحصر به حکومت حقّه و حکومت عادله؛ منحصر به این است و آن هم وقتش با خداست. لذا [وقتی] ابومسلم برای سه نفر نوشت که با شما بیعت می‌کنیم و شما را هم نصرت می‌کنیم، وقتی که نامه به حضرت صادق علیه‌السلام رسید، بدون این‌که بخواند [و ببیند] داخلش

---

۱. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ أَذِنَ فِي هَلَاكِ بَنِي أُمَيَّةَ بَعْدَ إِحْرَاقِهِمْ زَيْداً بِسَبْعَةِ أَيَّامٍ؛ همانا خداوند متعال هفت روز پس از آن‌که بنی‌امیّه زید را سوزاندند، به هلاکت بنی‌امیّه اذن داد»؛ کافی، ج۸، ص۱۶۱؛ بحارالأنوار، ج۴۶، ص۲۰۵ و نیز نک: تفسیر عیاشی، ج۱، ص۳۲۵؛ بحارالأنوار، ج۴۶، ص۱۹۱.

چیست، آن را روی چراغ گذاشت و سوزاند. [و فرمود:] **أین سفیانی، أین خروج السفیانی؟** فرمود: تا خروج سفیانی محقق نشود، وقت ظهور نمی‌شود. کار ما بعد از خروج اوست. این‌ها آمده‌اند و این‌طور می‌گویند!؟[1]

[ظهور و قیام حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] مقیّد است به «زمانی»، نه به «زمان».[2] و ما مدعی هستیم که می‌توانیم با آیات و بیّنات اثبات کنیم [که با تحقق نشانه‌ها و وقایع ذکر شده، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور می‌نماید] و آن وقت اگر وقتش رسید و شروط رسیدنش محقق شد، آن وقت ظهور می‌کند.

---

۱. در این باره دو روایت یافته شد، یکی اشاره می‌کند که امام علیه‌السلام بدون آنکه نامه را باز بنماید و آن را بخواند، حامل آن را بیرون نمودند، و دیگری اشاره به آن دارد که حضرت علیه‌السلام نامه را خواندند سپس آن را آتش زدند. شاید فرموده معظم‌له برگرفته از هر دو روایت باشد و یا ممکن است روایت سومی نیز باشد که هر دو مضمون را در بر بگیرد ـ یعنی آنکه حضرت علیه‌السلام نامه را نخوانده به آتش کشیده باشند ـ ولی ما آن را نیافته باشیم؛ آن دو روایت که به دست آمد به نحو ذیل می‌باشد: «عَنِ الْفَضْلِ الْكَاتِبِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام فَأَتَاهُ كِتَابُ أَبِي مُسْلِمٍ فَقَالَ: لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ اخْرُجْ عَنَّا ... قَالَ: لَاتَبْرَحِ الْأَرْضَ يَا فَضْلُ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ فَإِذَا خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَأَجِيبُوا إِلَيْنَا. يَقُولُهَا ثَلَاثاً وَ هُوَ مِنَ الْمَحْتُومِ؛ از فضل کاتب روایت شده است که گفت: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که نامه ابومسلم به دست ایشان رسید. فرمود: نامه‌ات جواب ندارد؛ از نزد ما بیرون شو ... حضرت سه مرتبه فرمود: ای فضل! زمین (و روزگار) چنین سپری خواهد شد تا سفیانی خروج کند. پس هرگاه سفیانی خارج شد، ما را اجابت کنید و این از حتمیّات است»؛ نک: کافی، ج۸، ص۲۷۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج۴، ص۲۲۹.

«ابْنُ كَادِشٍ الْعُكْبَرِيُّ فِي مَقَاتِلِ الْعِصَابَةِ الْعَلَوِيَّةِ كِتَابَةً: لَمَّا بَلَغَ أَبَا مُسْلِمٍ مَوْتُ إِبْرَاهِيمَ الْإِمَامِ وَجَّهَ بِكُتُبِهِ إِلَى الْحِجَازِ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَدْعُو كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى الْخِلَافَةِ فَبَدَأَ بِجَعْفَرٍ فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ أَحْرَقَهُ وَ قَالَ هَذَا الْجَوَابُ؛ وقتی خبر مرگ ابراهیم امام به ابومسلم رسید، نامه‌هایی را به سمت حجاز برای جعفر بن محمد (امام صادق علیه‌السلام) و عبدالله بن حسن و محمد بن علی بن حسین فرستاد و آن‌ها را به خلافت مسلمین فراخواند. ابتدا با امام صادق علیه‌السلام آغاز کرد. وقتی حضرت علیه‌السلام نامه او را خواند، آن را سوزاند و فرمود: این هم جواب!»؛ مناقب آل أبي طالب علیهم‌السلام، ج۴، ص۲۲۹.

۲. یعنی ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مقیّد و مشروط به گذشتن زمان خاصی نیست، بلکه مشروط و مقیّد به اتفاقات و نشانه‌هایی است که در هر زمانی ممکن است اتفاق بیفتد؛ مثل زیاد دعا کردن مردم برای فرج، پر شدن زمین از ظلم و جور، خروج سفیانی، صیحه آسمانی و....

شورش سفیانی به بهانه خون‌خواهی عثمان

براساس روایات، سفیانی نیز بعد از خروج می‌گوید: «یا رَبِّ ثاری، ثُمَّ النّار»[1] (پروردگارا! نخست خون‌خواهی‌ام [برای عثمان]، سپس آتش)؛ لذا با این‌که علوییین همواره مظلوم و مقتول آن‌ها بودند، باز خون عثمان را از آن‌ها مطالبه می‌کنند![2] نوشته‌اند: وقتی سفیانی خروج می‌کند، هر حسن و حسین و علی نام را می‌کشد.

سفیانی به نام می‌کشد!

[سفیانی] اشخاص را با اسم می‌کشد؛ محمد و علی و حسن و حسین و این‌ها را به اسم می‌کشد. و[و کشتن آن‌ها] ملازم نیست با این‌که آن‌ها اظهار مخالفتی کرده باشند. بعد از مدتی که این کار را می‌کند، به او می‌گویند که بابا! پدران ما گناه کردند که اسم ما را علی و حسین و این‌ها گذاشته‌اند؛ ما که گناهکار نیستیم. می‌گوید: خب، فلان اسم و فلان اسم را نکشید. استثنائی قائل می‌شود؛ تفصیلی قائل می‌شود.[3] ولو به حسب روایت ظاهراً هشت ماه، هشت ماه و نیم بیشتر طول نمی‌کشد.[4] اما معلوم نیست هشت روزش را طاقت داشته باشیم؛ یعنی [طاقت داشته باشیم] ایمانمان را [حفظ کنیم]، منتها خب اگر انسان کشته و شهید بشود، که شهید شده است. که نه می‌شود جلویش (شهادت) را گرفت و نه می‌شود گفت که این، اسبابِ هدر رفتن است. این طور نیست، بلاکلام «أحیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِم»[5] (نزد پروردگارشان زنده هستند) هستند. لکن کلام در این است که [انسان] با ایمان برود.[6]

---

۱. کمال‌الدین، ج۲، ص۶۵۱.

۲. براساس روایات، حتی ابلیس هم پس از صیحه آسمانی اول که حق است، خون عثمان را دستاویز مبارزه با شیعیان می‌کند و ندا می‌دهد: «أَلا إِنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُوماً فَاطْلُبُوا بِدَمِهِ؛ بدانید که عثمان مظلوم کشته شد، پس خون او را مطالبه کنید!»؛ الغیبة نعمانی، صص۲۶۱ـ۲۶۲.

۳. نک: فرائد فوائد الفکر، ص۳۲۰؛ الزام الناصب، ج۲، ص۱۶۳.

۴. در روایات، هم هشت ماه برای مدت حکومت او ذکر شده است (نک: کمال‌الدین، ج۲، ص۶۵۱؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۲۰۶) و هم نه ماه (نک: الغیبة نعمانی، ص۳۰۰؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۲۴۸).

۵. آل‌عمران، ۱۶۹.

۶. یعنی اگر تکرار می‌کنیم که فتنه سفیانی بسیار سخت و طاقت‌فرسا است و باید انسان مرتباً به خداوند متعال پناه ببرد، نه برای این است که سفیانی انسان را می‌کشد؛ چرا که اگر سفیانی ما را بکشد، در واقع باعث شهادت ما شده و خون ما هدر نرفته است و این آن چیز مهمی نیست که مقصود ماست. بلکه آنچه ←

[سفیانی] کلامش این است که «یا رَبِّ ثاری، ثُمَّ النّار».[1]

فتنه سفیانی سراسری است!

چه کنیم که جریان سفیانی قطعی است. و متأسفانه منطقه‌ای نیست؛ سراسری است! فتنه آن‌قدر سنگین است که انسان تردید می‌کند از خدا بخواهد تا آن زمان بماند! شما به معتکفین بگویید از خدا برای مسلمین در آن شرایط تحمل بخواهند![2]

آماده و ثابت‌قدم بودن برای زمان ابتلائات سفیانی

تازگی دیدم که در یکی از کتاب‌های عامه نوشته است که نسب سفیانی به واسطه یزید و معاویه، به ابی‌سفیان نمی‌رسد، بلکه به واسطه یکی از برادران معاویه، به ابی‌سفیان می‌رسد.[3] همچنین در آن کتاب آمده است: وقتی سفیانی می‌آید، هر کس که نام او

← در فتنه سفیانی بسیار سخت و مهم خواهد بود، این است که انسان در ایمانش مبتلا گردد و ایمان خود را در این فتنه از دست بدهد. و این، آن امری است که معظّم‌له ﷺ همواره بر آن تأکید داشت؛ و ذکر مکرر فتنه سفیانی، برای هشدار دادن به این است که مبادا انسان ایمانش را در آن فتنه از دست بدهد.

پس این‌که معظّم‌له قتل‌عام‌های فجیع سفیانی را ذکر می‌کند، از این جهت است که از دل این ابتلائات جانی، ابتلائات ایمانی پدید می‌آید؛ چنان‌که ایشان می‌فرماید بعد از این‌که سفیانی عده‌ای را به سبب تشابه نام‌هایشان به اهل‌بیت ﷺ می‌کشد، بقیه می‌گویند: ما چه گناهی کرده‌ایم و پدر و مادر ما اشتباه کرده‌اند که نام ما را علی و حسن و حسین قرار داده‌اند. و این گواه بر این است که آن فتنه‌های قتل و کشتار، زمینه‌ساز فتنه در ایمان و اعتقاد برای برخی می‌شود. از این‌رو، معظّم‌له ﷺ ما را به وجود این ابتلائات و فتنه‌ها تذکر و تنبه می‌داد و می‌فرمود انسان باید به خدا پناه ببرد که در فتنه سفیانی با ایمان از دنیا برود.

۱. امام صادق ﷺ فرمود: «إِنَّكَ لَوْ رَأَيْتَ السُّفْيَانِيَّ لَرَأَيْتَ أَخْبَثَ النَّاسِ أَشْقَرَ أَحْمَرَ أَزْرَقَ يَقُولُ: يَا رَبِّ ثَأْرِي ثَأْرِي ثُمَّ النَّارَ؛ هرگاه سفیانی را دیدی، همانا خبیث‌ترین مردم را دیده‌ای، بور، سرخ و چشم‌آبی است. می‌گوید: خدایا! خون‌خواهی من، خون‌خواهی من؛ سپس آتش (جهنم)»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۶۵۱.

۲. معظّم‌له این سخنان را خطاب به مسئول ستاد اعتکاف شهر قم بیان فرمود.

۳. از امیرالمؤمنین علی ﷺ روایت شده است: «السُّفيانيّ مِن وُلدِ خالِدِ بنِ يَزيد بنِ أبي‌سُفيانَ؛ سفیانی از فرزندان خالد بن یزید بن ابی‌سفیان است»؛ عقد الدرر، ص۱۰۷؛ و نیز نک: الفتن (ابن‌حماد)، ص۱۸۹؛ فرائد فوائد الفکر، ص۳۲۰؛ کنز العمال، ج۱۱، ص۲۸۴؛ البدء و التأریخ، ج۴، ص۱۰۳. در کتب شیعه نیز نسب سفیانی به این صورت معرفی شده است: «هُوَ مِنْ وُلْدِ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ؛ او از فرزندان عتبة بن ابی‌سفیان است»؛ الغیبة طوسی، ص۴۴۴.

محمد، علی، حسن، حسین، زینب، امّ‌کلثوم است[1] و نیز تعداد زیاد از زن‌های حامله را می‌کشد.[2]

***

هنوز قرار است سفیانی خروج کند. آیا شوخی است؟ آیا مؤمنین در فکر سختی آن روزها هستند؟ آیا نباید فکر کنند و خود را برای صبر در این سختی‌ها آماده کنند؟

باید منتظر فرج باشیم با مقدّمات آن!

ما باید [حالت] انتظار داشته باشیم. ظهورش را برای عموم و فرجش را فرج عموم بدانیم. در هر وقت باید مترقّب و منتظر [فرج] باشیم. آیا می‌شود انتظار داشته باشیم [ایشان] بدون مقدمات ظهور کند؛ با این‌که ظهور مقدمات عجیب و غریبه‌ای دارد؟ باید از خدا بخواهیم در فرجش تعجیل بفرماید، و با عافیت کامل [همراه کند] و مؤمنین که این بلاها را دیده‌اند، دیگر از این بیشتر نبینند. [بلا] از این بالاتر که سفیانی ملعون مردم را با اسم می‌کشد؟! اسم محمد ـ حالا خصوص محمد را یادم نیست ـ اما علی و فاطمه و حسن و حسین که این اسم‌ها را [در روایات] نوشته‌اند. اشخاص صاحب این اسم‌ها را می‌کشد. عده‌ای کشته می‌شوند و عده [دیگری] می‌گویند: پدر و مادر ما گناه کرده‌اند که این اسم‌ها را برای ما گذاشته‌اند، ما که گناه نکرده‌ایم؟! می‌گوید فلان اسم و فلان اسم را نکشید و فلان اسم و فلان اسم را بکشید. تفضُّل و تنزُّل می‌کند و تبعیض قائل می‌شود! این جور وحوش هستند!

همین تازگی ـ دو سه سال قبل ـ اسرائیل و رفقایشان نصارا در بیروت با مسلمان‌ها می‌جنگیدند، اتومبیل‌ها را نگه می‌داشتند و شناسنامه‌ها را نگاه می‌کردند؛ اگر در شناسنامه مثلًا [نام] شیعه بود، بدون معطلی می‌کشتند. الآن هم همین‌طور است و منتظر دستور از رؤسای خودشان هستند! [بنابراین] باید برای کار مهیا باشیم [آن هم] با مقدماتش! می‌دانیم ضعیف هستیم. باید از خدا بخواهیم شیعه را از این بلیّات نجات دهد. بدون آن‌که مقدمات بر ضرر آن‌ها تمام شود، ذی‌مقدمه را برساند. آیا می‌شود ما بدون

---

۱. عقد الدرر، صص۱۳۰ـ۱۳۱؛ فرائد فوائد الفکر، ص۳۲۰.

۲. عقد الدرر، ص۱۰۸؛ الفتن (ابن حماد)، صص۲۰۲ و۲۱۰و۲۱۱؛ فرائد فوائد الفکر، ص۳۰۶.

دعای تعجیل فرج برای خودمان حیاتی قائل باشیم؟ یا آیا می‌شود فرج بدون آن مقدمات عجیب و غریب و حتمی [محقق] شود؟

ظهور قبل از سفیانی نخواهد بود

امر ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف معلوم نیست چند هزار سال طول خواهد کشید، با این همه، می‌گویند قریب است! خب قیامت هم قریب است؛ مگر قیامت بعید است؟ «مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ»، «لاتَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً»، «كَذَبَ الْوَقَّاتُون». ما چه می‌دانیم؟ نمی‌شود وقتش را تعیین کرد. خودشان می‌دانند و خداوند متعال. بله؛ شاید بتوان با زمانیات تعیین کرد، مانند خروج سفیانی. قطعاً قبل از خروج سفیانی نخواهد بود و هر کس چنین ادعایی کند، غلط است. با امثال این زمانیاتی که وارد شده است، شاید بتوان تعیین کرد.

از علائم ظهور: هرچه نزدیک‌تر، بلاها بیشتر!

هرچه زمان ظهور حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نزدیک‌تر شود، بلاها بیشتر می‌شود. هنوز بلاها بعد از این است. سفیانی هشت ماه به اسم می‌کشد!

ابوسفیان و اولادش ظالم، و علویون و اولادشان مظلوم آن‌ها بودند، آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌آید و از ظالمین برای مظلومین انتقام خونینی می‌گیرد.[1] حالا ما در راحتی و نعمت هستیم! خدا بلاها را رفع، و به مبتلایان یقین و صبر عنایت کند.

با ظهور، کشتار تمام می‌شود

بعضی خیال می‌کنند وقتی که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور می‌کند، کشتار واقع می‌شود،

---

۱. این عبارت، تعارضی ندارد با سخن معظّم‌له ﷺ که در جای دیگر فرمود ریخته شدن خون‌ها قبل از ظهور است، زیرا مقصود این است که آن کشتارهایی که تر و خشک را با هم می‌سوزاند و شامل صالح و فاسق می‌شود، مربوط به قبل از ظهور است، اما انتقام امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که بعد از ظهور است، تنها شامل دشمنان خدا می‌گردد که در دشمنی خود مصرّ و متعصب هستند و بی‌گناهان و افراد غیر مغرض را در بر نمی‌گیرد. از این رو، ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رحمتی برای همه عالمیان و گشایشی برای آن‌ها است؛ همان‌طور که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان و در مقابل کفار سرسخت و با صلابت بود.

ولی چنین نیست، بلکه کشتار قبل از ظهور آن حضرت است.[1] در روایتی آمده است: سفیانی، صد و هفتاد هزار نفر را در فلان محله یا منطقه عراق می‌کشد.[2]

پایان کار سفیانی

امیدواریم این بیچارگی و ذلت و ابتلائات گوناگون شیعه خاتمه پیدا کند! در روایات فراوان آمده است که سفیانی چه فسادها و ستم‌ها می‌کند؛ روایت از حضرت امیر علیه السلام است.[3] در روایاتی که از طریق ما شیعه نقل شده، آمده است که حکومت سفیانی هشت ماه و اندی بیش طول نمی‌کشد، ولی در این مدت کوتاه، مواضع مهم را تصرف می‌کند[4] و هر کس را که نام محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه و عاتکه و ام‌کلثوم دارند، می‌کشد. بعد عده‌ای به او می‌گویند: پدرهای ما گناه‌کار بودند که اسم ما را محمد و علی و... گذاشته‌اند، ما که تقصیر نداریم؛ لذا دستور می‌دهد که فقط حسن و حسین نام را بکُشید، و بقیه را رها کنید.[5]

مرحوم حاجی نوری نقل می‌کند: سفیانی را نزد حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌آورند،

---

۱. احادیث متعددی درباره مرگ‌ها و کشتارهای قبل از ظهور نقل گردیده و از جمله از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «لایکُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّی یَذْهَبَ ثُلُثَا النَّاسِ. فَقِیلَ لَهُ: فَإِذَا ذَهَبَ ثُلُثَا النَّاسِ فَمَا یَبْقَی؟ فَقَالَ علیه السلام: أَ مَا تَرْضَوْنَ أَنْ تَکُونُوا الثُّلُثَ الْبَاقِیَ؟ این امر (ظهور) رخ نمی‌دهد، تا آن‌که دو سوم مردم از بین بروند. از ایشان سؤال شد: اگر دو سوم مردم از بین بروند، پس چه باقی می‌ماند؟ فرمود: آیا راضی نیستید که از یک سوم باقی‌مانده باشید؟»؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۲۰۷.

۲. درباره کشتارهای بی‌حد و حصر سفیانی، روایات متعددی نقل شده است؛ برای نمونه، نک: تاریخ بغداد، ج۱، ص۶۴؛ مختصر البصائر، ص۴۷۰؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۲۳۷.

۳. نک: بحارالأنوار، ج۵۲، ص۲۱۹.

۴. «إِذَا مَلَکَ کُوَرَ الشَّامِ الْخَمْسَ دِمَشْقَ وَحِمْصَ وَفِلَسْطِینَ وَالْأُرْدُنَّ وَقِنَّسْرِینَ فَتَوَقَّعُوا عِنْدَ ذَلِکَ الْفَرَجَ... یَمْلِکُ ثَمَانِیَةَ أَشْهُرٍ لَایَزِیدُ یَوْماً؛ زمانی که سفیانی مالک شهرهای پنجگانه شام، یعنی دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قِنَّسرین شد، در این هنگام منتظر فرج باشید... حکومت سفیانی هشت ماه به طول می‌انجامد، نه یک روز بیشتر»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۶۵۱؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۲۰۶.

در برخی از روایات مدت حکومت او نه ماه بیان شده است؛ نک: الغیبة نعمانی، ص۳۰۰؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۲۴۸. شاید به همین جهت حضرت آیت‌الله بهجت دام ظله فرمود: هشت ماه و اندی.

۵. عقد الدرر، صص۱۳۰ـ۱۳۱؛ نک: فرائد فوائد الفکر، ص۳۲۰؛ الزام الناصب، ج۲، ص۱۶۳.

در حالی که عمامه‌اش را دور گردنش پیچیده‌اند؛ به حضرت می‌گوید: یابن رسول الله! مرا نکش. بنابراین نقل، اطرافیان می‌گویند: کسی که این‌همه اولاد رسول‌الله ﷺ را کشته، او را آزاد می‌کنید؟![1] در هر حال، آن‌قدر به حضرت فشار می‌آورند تا این‌که می‌فرماید: «شَأنَکمْ!»؛ خودتان می‌دانید، اختیار با خودتان، هرکار می‌خواهید بکنید. و بدین ترتیب، گویا حضرت اجازه می‌دهند که او را بکشند و سرانجام او را می‌کشند.[2]

---

۱. از آنجا که حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حجت خداوند رحمان و مظهر رحمت واسعه الهی است، لذا آنجا که سفیانی ملتمسانه از محضر ایشان درخواست عفو می‌نماید، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نمی‌خواست خود به شخصه از وی انتقام بکشد و از این‌رو بنا بر وظیفه الهی خود، درخواستش را رد نکرده و او را به دیگران واگذار می‌کند؛ همچنان‌که رسول اکرم ﷺ با «وحشی» قاتل عمویش حضرت حمزه علیه‌السلام که سیّدالشهدای زمان خودش بود، چنین برخورد نمود.

۲. محدث نوری رحمه‌الله این مطلب را در ضمن روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نقل از اهل سنّت (کتاب عقد الدرر) چنین نقل می‌کند: «فَتَکُونُ وَقْعَة یَمْلِكُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِیهَا جَیْشَ السُّفْیَانِیِّ فَیَمْضِی هَارِباً فَیَأْخُذُهُ رَجُلٌ مِنَ الْمَوَالِی اِسْمُهُ ضَبَاحٌ فَیَأْتِی بِهِ إِلَی الْمَهْدِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَهُوَ یُصَلِّی الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ فَیُبَشِّرُهُ فَیُخَفِّفُ فِی الصَّلَاةِ وَ یَخْرُجُ وَیَکُونُ السُّفْیَانِیُّ قَدْ جُعِلَتْ عِمَامَتُهُ فِی عُنُقِهِ وَیُسْحَبُ وَیُوقَفُ بَیْنَ یَدَیْهِ فَیَقُولُ السُّفیانی لِلْمَهْدِیِّ یَابْنَ عَمِّ مَنَّ عَلَیَّ بِالْحَیَاةِ أَکُونُ سَیفاً بَیْنَ یَدَیْكَ أُجَاهِدُ أَعْدَاءَكَ وَالْمَهْدِیُّ جَالِسٌ بَیْنَ أَصْحَابِهِ وَهُوَ أَحْیَی مِنْ عَذْرَاءَ فَیَقُولُ خَلُّوه فَیَقُولُ أَصْحَابُ الْمَهْدِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَابنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ تَمُنُّ عَلَیْهِ بِالْحَیَاةِ وَقَدْ قَتَلَ أَوْلَادَ رَسُولِ اللَّهِ وَیَقُولُونَ مَا نَصْبِرُ عَلَی ذَلِكَ فَیَقُولُ شَأْنَکُمْ وإِیَّاهُ فَیَلْحَقُهُ ضَبَاحٌ فِی جَمَاعَةٍ إِلَی عِنْدَ السِّدْرَةِ فیضجَعهُ وَیَذبَحُهُ وَ یَأْخُذُ رَأْسَهُ فَیَأْتِی بِهِ الْمَهْدِیَّ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَتَنْظُرُ شِیعَتُهُ إِلَی الرَّأْسِ فَیُهَلِّلُونَ وَیُکَبِّرُونَ وَیَحْمَدُونَ اللَّهَ عَلَی ذَلِكَ ثُمَّ یَأْمُرُ الْمَهْدِیُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِدَفْنِهِ؛ سپس واقعه ای رخ خواهد داد که در ضمن آن خداوند عزوجل سپاه سفیانی را مالک گردد (و آن را شکست دهد)، پس سفیانی می‌گریزد و مردی از موالیان به نام ضباح او را می‌گیرد و به سوی حضرت مهدی علیه‌السلام می‌آورد؛ در حالی که آن حضرت مشغول خواندن نماز عشاء است. پس به ایشان بشارت می‌دهد و آن حضرت نماز را سبک می‌نماید (و زودتر از معمول تمام می‌کند) و بیرون می‌آید. سفیانی که عمامه‌اش برگردنش بسته شده است، او را می‌کِشند و مقابل آن حضرت نگاه می‌دارند. سفیانی به حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عرض می‌کند: ای پسرعموا! برمن منت گذار و مرا زنده نگاه دار؛ من شمشیری در پیشگاه تو خواهم بود و با دشمنانت جهاد خواهم کرد. در این حال، حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بین یاران خویش نشسته است و شرم و حیای آن حضرت از دوشیزگان بیشتر است. پس می‌فرماید: او را رها کنید! یاران حضرت مهدی علیه‌السلام عرض می‌کنند: ای فرزند دختر رسول خدا! بر او منت می‌گذاری و او را زنده نگاه می‌داری؛ حال آن‌که او فرزندان رسول خدا ﷺ را به قتل رسانده است؟! و می‌گویند: ما بر این امر شکیبایی نداریم. پس آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌فرماید: خودتان می‌دانید و او. آن‌گاه «ضباح» در میان جماعتی او را به سدره می‌برد و می‌خواباند و سر می‌زند و سرش را برمی‌دارد و به نزد حضرت مهدی علیه‌السلام می‌آورد. پس شیعیان او به سر نگاه می‌کنند و تهلیل و تکبیر می‌گویند و خدا را بر این امر، حمد و سپاس می‌کنند. ←

اگر بگویند: حضرت فردا ظهور می‌کند، هیچ استبعاد ندارد

علائمی اعم از حتمیه و غیرحتمیه برای ظهور آن حضرت ذکر کرده‌اند، ولی اگر خبر دهند فردا ظهور می‌کند، هیچ استبعاد ندارد. لازمه این مطلب آن است که در بعضی از علایم بَداء صورت می‌گیرد، و بعضی دیگر از علایم حتمی هم مقارن با ظهور آن حضرت اتفاق می‌افتد. آیا ما طاقتش را داریم که سفیانی در پنج جا مستولی شود[1] و هر حسن و علی و... نام را بکشد؛ در حالی که آن‌ها می‌گویند: پدران ما اشتباه کردند و نام ما را حسن و علی گذاشتند، ما چه گناهی داریم؟! و این وضع هشت ماه طول بکشد.

علم امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به زمان ظهور

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است که فرمود: «نَحْنُ صَبَرْنَا وَشِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا وَذَلِكَ أَنَّا صَبَرْنَا عَلَى مَا نَعْلَمُ وَهُمْ صَبَرُوا عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ»[2] (ما صبر کردیم و شیعیان ما صبورتر از ما هستند؛ چراکه ما بر چیزی صبر کردیم که می‌دانیم و آن‌ها بر چیزی صبر کردند که نمی‌دانند).

حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عجب صبری دارد؛ با این‌که از تمام آنچه که ما می‌دانیم و یا نمی‌دانیم، اطلاع دارد و از همه امور و مشکلات و گرفتاری‌های ما با خبر است، خود حضرت هم منتظر روز موعود است و خودش می‌داند که چه وقت ظهور می‌کند. این‌که گفته می‌شود که آن حضرت وقت ظهورش را نمی‌داند، درست نیست.[3]

علم امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به زمان ظهور بالله است

[علاوه بر] این مجالس عزاداری برای سیّدالشهدا علیه‌السلام، مناسب است که مجلس

← سپس حضرت مهدی علیه‌السلام دستور می‌دهد که او را دفن کنند»؛ کشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار، ص۱۸۲. و نیز نک: عقد الدرر، صص۱۳۶ـ۱۳۹.

۱. در برخی از روایات آمده است که سفیانی بر پنج منطقه (الکُوَر الخمس) تسلط می‌یابد. نک: الغیبة نعمانی، صص۳۰۰ و ۳۰۴؛ بحارالأنوار، ج۵۲، صص۲۱۵ و ۲۴۸ و ۲۵۲.

۲. تفسیر قمی، ج۲، ص۱۴۱. و نیز نک: تفسیر قمی، ج۱، ص۳۶۵؛ کافی، ج۲، ص۹۳.

۳. برای مطالعه بیشتر در این باره مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب دوازدهم، صفحه ۶۳۸.

عزاداری برای خود حضرت امیر علیه‌السلام منعقد کنند. اگر آنجا [حق] غصب نمی‌شد، اینجا هم عاشورا پیدا نمی‌شد! [حضرت علیه‌السلام] فرمود: «شیعتُنا أَصبَرُ منّا. لأنّا نَصبِرُ و نحن نَعلَمُ و هم یَصبِرونَ و هم لایَعلَمون»[1] (شیعیان ما صابرتر از ما هستند؛ چراکه ما بر آنچه که [از غیب] می‌دانیم، صبر می‌کنیم و آن‌ها بر آنچه که [از غیب] نمی‌دانند، صبر می‌کنند). این‌که منتقم خواهد آمد، روایت است، اما آن‌ها علیهم‌السلام خود می‌دانند که منتقم خواهد آمد، حتی وقتش را، ساعتش را می‌دانند.[2] این‌که می‌فرماید غیب را نمی‌دانند: «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»[3] (بگو اگر غیب می‌دانستم، به یقین برای خود از هر خیری فراهم می‌کردم و هیچ گزند و آسیبی به من نمی‌رسید) ـ حتی شاید هم در روایت باشد که خودشان فرموده باشند ما زمان ظهور را نمی‌دانیم ـ[4] [یعنی متکی به خود

---

۱. نک: تفسیر قمی، ج۱، ص۳۶۵ و ج۲، ص۱۴۱؛ کافی، ج۲، ص۹۳.

۲. مقصود این است که آگاهی ما از ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بر اساس ادله نقلی است ـ که ادله عقلی نیز مؤید آن است ـ و بسیاری از جزئیات این واقعیت بر ما پوشیده است، اما علم امامان معصوم علیهم‌السلام به ظهور حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف علمی حقیقی است، به‌گونه‌ای که این واقعیت همچون خورشید در آسمان برای‌شان آشکار است و تمام جزئیات آن را می‌دانند، و آن‌ها در حالی سختی‌ها را تحمل می‌کنند و یا مجبور به تقیه می‌شوند، که درخت پرثمری را که بر اثر این صبرها آبیاری می‌شود جلوی دیدگان‌شان حاضر است. و فرقی است آشکار میان کسی که صرفاً می‌داند تحمل این سختی‌ها در آینده ثمره‌ای دارد، و کسی که هر لحظه آن ثمره را پیش چشمان خود می‌بیند.

۳. اعراف، ۱۸۸.

۴. امام رضا علیه‌السلام فرمود: «الْإِمَامُ بَعْدِي محمّد ابْنِي وَبَعْدَ محمّد ابْنُهُ عَلِيٌّ وَبَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ. لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَأَمَّا مَتَى فَإِخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ علیه‌السلام: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَايُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَاتَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛ امام بعد از من پسرم محمد است و بعد از محمد، پسرش علی و بعد از علی، پسرش حسن و بعد از حسن، پسرش حجت قائم که در غیبتش منتظرش هستند و در ظهورش اطاعتش می‌کنند. اگر از دنیا بیش از یک روز باقی نمانده باشد، خداوند عزوجل آن روز را آن‌قدر طولانی می‌کند، تا این‌که او خروج نماید و زمین را آکنده از عدل کند؛ چنان‌که از ستم پرشده است. اما این‌که چه وقت (ظهور می‌کند)، خبردادن از وقت است. پدرم به نقل از پدرش و او از پدرانش علیهم‌السلام برایم گفت که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته شد: ای رسول خدا! قائم از نسلت کی ظهور می‌نماید؟ فرمود: مَثَل آن، مَثَل قیامت است که وقتش را جز خدا آشکار نمی‌کند. در آسمان‌ها و زمین سنگین و گران است ←

نمی‌دانیم] و آن به‌آن باید تعلیم و امداد از غیب باشد. پس آن‌ها بالله[1] می‌دانند و بأنفسهم[2] نمی‌دانند.

***

خود امام اصل هم مسموم می‌شود، لکن در جاهایی که می‌داند، نباید به علم حقیقی خودش عمل کند. آن لحظه‌ای که اجلش رسیده است را می‌داند و [این‌که شهادتش] به این سبب خواهد بود، آن را هم می‌داند. [این‌طور نیست که] هرجا که عالِم به غیب باشد، در عمل به غیب نیز مأذون باشد.

[کسی] گفت: علم به غیب را، امام هم نمی‌داند. امام هم نمی‌داند که کی ظهور خواهد کرد. باباجان! [معنای آیه] «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» (بگو اگر غیب می‌دانستم، به یقین برای خود از هر خیری فراهم می‌کردم و هیچ گزند و آسیبی به من نمی‌رسید) [این نیست که علم غیب ندارند]؛ آن‌ها علیهم‌السلام ندانستنشان با دانستنشان فرق دارد. [اگر] نمی‌دانند، به نفس نمی‌دانند و [اگر] همه‌چیز را می‌دانند، بالغیر (به واسطه خداوند) می‌دانند. آن به‌آن باید سیم ارتباطش با اعلی‌علیین محفوظ باشد، [تا] بگوید حالا این کلمه در اینجا و این فعل در اینجا آیا جایز است یا جایز نیست؛ آیا واجب است یا واجب نیست. نمی‌شود معصومین علیهم‌السلام را به غیر آنان قیاس کنیم. آن‌ها علل دیگری داشته است که مسموم می‌شده‌اند و دیگران علل دیگری دارند. احتیاط کاری درباره دیگران سرجای خودش است.[3]

از کرامات شیعه: شبهه غیرمحصوره بودن وقت ظهور

این از کرامات و اعجاز شیعه است که وقت ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یک شبهه غیر

← و به سراغتان نمی‌آید، مگر به طور ناگهانی»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۳۷۲؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج۲، ص۲۶۶؛ بحارالأنوار، ج۵۱، ص۱۵۴.

۱. به واسطه علم الهی.

۲. با اتکای به خود.

۳. یعنی علم معصومین علیهم‌السلام قابل قیاس با علم ما نیست و ما نباید احتیاط کاری خود را ـ مثلاً در جایی که احتمال می‌دهیم جام سم به ما می‌دهند ـ از دست بدهیم.

محصوره[1] است و ما آن را نمی‌دانیم؛ طوری که هرروز احتمال می‌دهیم همین فردا خروج سفیانی باشد، متعاقب آن بعد از چند ساعتی معلوم بشود امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم ظهور کرده و در فلان جا باید با هم بجنگند. همین فردا را احتمال می‌دهیم، اما پس فردا را هم احتمال می‌دهیم، ماه دیگر را هم احتمال می‌دهیم، سال دیگر را هم احتمال می‌دهیم، سال بعد از آن را هم احتمال می‌دهیم و... . مثل شبهه غیرمحصوره در یک اطراف [بسیار فراوان است].

در یک روایت دارد که وقتش (وقت ظهور) را تعیین کرده. [و در پایان بدین مضمون فرموده]: فاحفظه و لاتخبرإلّا أهله. روایت در تفسیر برهان است.[2] یک حساب عجیب و غریبی دارد که خیلی خیلی مشکل است کسی به آن حساب پی ببرد. در آن روایت، [وقت ظهور را] با حساب تعیین می‌کند. نمی‌توانیم به ضرس قاطع بگوییم. و الّا آن حساب مثلاً شاید آدم خیلی زحمت می‌کشید و ـ فکر می‌کنم ـ [می‌رسید به] مثلاً چهارصد و چهارده، یا عدد دیگری که وقتش گذشته است. [با این‌ها] کار نداریم، ما نمی‌توانیم [تعیین وقت کنیم]. با چه دقت‌هایی ببینید آدم باید از روایت‌ها در بیاورد که این جوری تعیین خصوصی به اسم نکرده، [بلکه] به اوصاف [تعیین کرده؛ مثلاً] بعد از فلان [واقعه].

یکی از اساتید اخلاق در نجف، بعضی از شاگردانش علم جفر و این جور چیزها داشتند؛ حتی خبرهایی داده بودند که مطابق با واقع درآمد. در جفر خیلی استاد بودند. ایشان به گمانم از بعضی از همین شاگردانش نقل می‌کرد و می‌گفت: اگر به واسطه این علم جفری که دارند، وقتش را به شما بگویند، همه شما پا می‌شوید و بیرون می‌روید و می‌گویید:

---

۱. به اختصار، هرگاه احتمالات بسیار متعددی درباره شرایط زمانی یا مکانی یا سایر شرایط تکلیفی وجود داشته باشد، به آن شبهه غیرمحصوره می‌گویند.

۲. أبوجعفر علیه‌السلام فرمود: «اَلْأَلِفُ وَاحِدٌ، وَ اللَّامُ ثَلَاثُونَ، وَ الْمِيمُ أَرْبَعُونَ، وَ الصَّادُ تِسْعُونَ، فَذَلِكَ مِائَةٌ وَإِحْدَى وَ سِتُّونَ، ثُمَّ كَانَ بَدْءُ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما‌السلام «الم» اللَّهُ فَلَمَّا بَلَغَتْ مُدَّتُهُ قَامَ قَائِمُ وُلْدِ الْعَبَّاسِ عِنْدَ «المص» وَيَقُومُ قَائِمُنَا عِنْدَ انْقِضَائِهَا بِـ«الر»، فَافْهَمْ ذَلِكَ وَعِهْ وَاكْتُمْهُ؛ الف یکی است و لام سی تا و میم چهل تا و صاد نود تا. این‌ها می‌شود صد و شصت و یک. بعد از آن، آغاز خروج امام حسین بن علی علیهما‌السلام است. الم الله. پس از آن‌که مدت آن به پایان رسید، قیام‌کننده از بنی‌عباس هنگام المص به پا می‌خیزد. و وقتی آن با الر منقضی شد، قائم ما قیام خواهد کرد. این را بفهم و حفظ کن و آن را مخفی بدار»؛ تفسیر عیاشی، ج۲، ص۹۰؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۵۱۸.

وای وای، ما هیچ تحملش را نداریم! از این جهت، [وقت ظهور را] تعیین نکرده‌اند.

شیرینی ضروری

خداوند کام همه شیعیان را با فرج حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شیرین کند! شیرینی‌ها، تفکهات زاید بر ضرورت (برخورداری‌های افزون بر مقدار نیاز) است،[1] ولی شیرینی ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از اشدّ ضرورات است.

ندای امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در هنگام ظهور

«وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»[2] (و در میان مردم به حج بانگ بردار تا پیاده و سوار بر هر شتر لاغر اندامی که از هر راه دوری می‌رسند، نزد تو آیند). باید صدایش را به همه بشنواند. آن، چه وقت ممکن می‌شود؟ می‌گوید: [وقتی که در] بالاترین ارتفاعی که متصوَر می‌شود [قرار گرفت]. روی مقام ایستاد و از مقام بالا رفت تا به جایی که صدایش به همه برسد.[3] البته صدایش به آن‌هایی که در

---

۱. تمتعات و برخورداری‌های افزون بر مقدار نیاز.

۲. سوره حج، آیه ۲۷.

۳. «وَلَمَّا فَرَغَ إِبْرَاهِيمُ مِنْ بِنَاءِ الْبَيْتِ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُؤَذِّنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ. فَقَالَ: يَا رَبِّ وَمَا يَبْلُغُ صَوْتِي. فَقَالَ اللَّهُ: أَذِّنْ. عَلَيْكَ الْأَذَانُ وَعَلَيَّ الْبَلَاغُ. وَارْتَفَعَ عَلَى الْمَقَامِ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ مُلْصَقٌ بِالْبَيْتِ فَارْتَفَعَ الْمَقَامُ حَتَّى كَانَ أَطْوَلَ مِنَ الْجِبَالِ، فَنَادَى وَأَدْخَلَ إِصْبَعَيْهِ فِي أُذُنَيْهِ وَأَقْبَلَ بِوَجْهِهِ شَرْقاً وَغَرْباً يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَأَجِيبُوا رَبَّكُمْ. فَأَجَابُوهُ مِنْ تَحْتِ الْبُحُورِ السَّبْعَةِ وَمِنْ بَيْنِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِلَى مُنْقَطَعِ التُّرَابِ مِنْ أَطْرَافِ الْأَرْضِ كُلِّهَا وَمِنْ أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ بِالتَّلْبِيَةِ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ. أَوَ لَا تَرَوْنَهُمْ يَأْتُونَ يُلَبُّونَ؟! فَمَنْ حَجَّ مِنْ يَوْمِئِذٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُمْ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ: «فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ» يَعْنِي نِدَاءَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الْمَقَامِ بِالْحَجِّ؛ وقتی ابراهیم علیه‌السلام ساخت بیت‌الله را به اتمام رساند، خداوند به او فرمان داد که حج را در میان مردم اعلام کند. گفت: خدایا! صدایم (به همه) نمی‌رسد. پس خداوند فرمود: اعلان کن. بر تو است اعلان و بر من است رساندن. و او از مقام بالا رفت و مقام در آن زمان به کعبه چسبیده بود. پس مقام ارتفاع یافت، تا آنجا که از کوه‌ها بلندتر شد، پس بانگ برآورد و دو انگشتش را در گوش‌هایش کرد و رو به مشرق و مغرب نمود و گفت: ای مردم! حج به سوی بیت عتیق (کعبه) بر شما واجب شده است؛ پس پروردگارتان را اجابت کنید. پس او را از زیر دریاهای هفتگانه و از بین مشرق و مغرب تا انتهای خاک، از همه نواحی زمین و از صلب‌های مردان و رحم‌های زنان این‌گونه اجابت نمودند: «لبّیك اللّهمّ لبّیك». آیا آن‌ها ←

اعقاب و ذریات مردم هستند هم رسیده است؛ این‌که دیگر به بلندی و پستی نیست. این یک مطلبی است که تقریباً اعجاز است که صدایش را به همه رسانید.

روایتی هم دارد که حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که ظهور فرمود، این طور می‌فرماید: «أَلا یا اَهلَ العالَم قُتِلَ جَدّیَ الحُسَین عَطشاناً».[1]

چطور با اهل عالم صحبت می‌کنی؟ همان اهل مسجدالحرام هم به حسب ظاهر، صدای یک نفر را بیشتر از اطراف مسجد نمی‌شنوند، [ولی آن حضرت] با اهل عالم صحبت می‌کند. از اینجا معلوم می‌شود که این به طریق عادی نیست؛ اعجاز است! این [ارتباط] تلویزیونی و این‌ها که حالا [اختراع] شده است [هم منظور نیست]؛ به آلات (ابزار و وسایل) هم نیست و بدون آلات صدایش را بلند می‌کند که به همه اهل عالم آن زمان می‌رسد. اما مسأله «اذّن فی النّاس بالحجّ»، نه[تنها به] اهل عالم آن زمان، [بلکه] به ذریاتشان [هم رسیده است]. بعضی‌ها گفتند لبیک و بعضی‌ها نگفتند لبیک. آن‌هایی که گفتند لبیک، موفق به حج شدند.

نام اصحاب حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را گفت!

[شهربن حوشب می‌گوید:] «قَالَ لِيَ الْحَجَّاجُ وَ سَأَلَنِي عَنْ خُرُوجِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِلَى مَشَاهِدِهِ فَقُلْتُ شَهِدَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بَدْراً فِي ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ»[2] (حجّاج از من درباره خروج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به نبردگاه‌هایش پرسید؛ پس گفتم: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با سیصدوسیزده تن در جنگ بدر حاضر شد).

روایت دارد که اصحاب حضرت حجت علیه‌السلام هم همین مقدار هستند؛ اصحابی که

← را نمی‌بینی که لبّیک‌گویان می‌آیند؟! پس از آن روز تا روز قیامت، هر کس حج گزارد، از کسانی است که دعوت خدا را اجابت نموده و آن قول خداوند است: «در آن نشانه‌هایی روشن است همچون مقام ابراهیم»؛ یعنی بانگ ابراهیم بر مقام در دعوت به حج»؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۸۳.

۱. «أَلا یَا أهل العَالَم إنَّ جَدّي الحُسَین قَتَلُوهُ عَطشَان؛ هان ای اهل عالم! جدم حسین علیه‌السلام را تشنه‌لب کشتند»؛ الزام الناصب، ج۲، ص۲۳۳؛ به نقل از کتاب الموائد.

۲. کافی، ج۵، ص۴۶.

مجموعه مناظرات و اظهارات آیت‌الله بهجت پیرامون حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

اوّل بسم‌الله خودشان را به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌رسانند.[1] حتی در روایتی دارد که اسامی آن «ثَلاثمائَة وَ ثَلاثَةَ عَشَر» را هم ذکر کرده است.[2]

اینجا (قم) یک آقایی بود که دندان‌ساز بود. بنده دیگر مدت‌هاست او را نمی‌بینم. ایشان می‌گفت: توی خانه یک اتاقی را مخصوص مطب کرده بودیم؛ پشتش، در اندرون، بچه‌های ما [ساکن] بودند. یک کسی آمد در مطب دندان‌سازی ما و گفت: می‌دانی اسامی سیصدوسیزده نفر اصحاب حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چیست؟ یک، دو، سه، چهار، همین‌طور شمرد تا سیصدوسیزده نفر؛ پشت سرهم! من از او سؤال نکرده بودم. او آمد و این‌ها را [گفت] و زود رفت. همه را هم از حفظ داشت. تعجب کردم از این وضع او که چطور این‌ها را حافظ است. رفتم دیدم در خانه بسته است. در را باز کردم و [دیدم] بچه‌هایی آنجا هستند و بازی می‌کنند. گفتم: اینجا کسی که از خانه درآمد، شما دیدید؟ گفتند: نه، کسی نیامده اینجا! به خانواده‌مان که اتاق او، پشت سر مطب ما بود، گفتم: شما چیزی شنیدید؟ گفت: آهان آهان! آن که تندتند صحبت می‌کرد، من شنیدم. او هم شنیده بود.

اقتدای حضرت عیسی علیه‌السلام به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

ظاهراً روایت است که بعد از ظهور حضرت حجت ـ صلوات‌الله‌علیه ـ و نزول حضرت

---

۱. امام جواد علیه‌السلام در ضمن روایتی درباره امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي تُطْوَى لَهُ الْأَرْضُ وَيَذِلُّ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ [وَ] يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَه؛ اوست که زمین برایش درهم پیچیده می‌شود و هر سختی برایش خوار می‌گردد. از اصحابش به تعداد اهل بدر (سیصد و سیزده مرد) از دورترین نقاط زمین گرد او جمع می‌شوند و این است (تأویل) قول خداوند عزوجل: "هرجا که باشید، خداوند همگی شما را باز خواهد آورد، که همانا خداوند برهر کاری تواناست". پس هرگاه این تعداد از اهل اخلاص برای او جمع شوند، خداوند امرش را آشکار می‌کند»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۳۷۸.

۲. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به «خطبة البیان» معروف است، اسامی یاران حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برشمرده شده است؛ نک: دلائل الإمامة، ص۵۵۶؛ الزام‌الناصب، ج۲، ص۱۶۵؛ همچنین در روایتی که سیّد بن طاوس در «الملاحم» نقل کرده، نام برخی از ایشان آمده است؛ نک: التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن (الملاحم و الفتن)، ص۲۸۸.

عیسی ـ علی نبیّنا و آله و علیه‌السّلام ـ حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای نماز به حضرت عیسی می‌فرماید: «تقدّم» (پیش بایست) برای نماز. او هم می‌گوید: «انتم أمّة محمّد یؤمّ بعضکم بعضاً» (شما امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستید، برخی از شما بر برخی دیگر (در نماز) امامت می‌کند). او می‌فرماید: «تقدّم» و این می‌گوید: «أنتم أمّة محمّد یؤمّ بعضکم بعضاً».[1] معلوم می‌شود تقدّم امام، با امامت امام ملازمت دارد؛ کأنّه شرطیّت مقصودش هست، نه تکلیف.[2]

اولین اقدامات امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در حکومت

اگر درست به قرآن عمل می‌کردیم، با عمل خود دیگران را جذب می‌کردیم؛ زیرا مردم، غالباً به جزعده معدود، خواهان و طالب نور هستند و آنان که به اسلام و قرآن نگرویده‌اند، قاصرند و نور به آن‌ها عرضه نشده است. این‌گونه افراد به اعمال ما و رفتار ما نگاه می‌کنند، که در ظاهر خوب، و در باطن بد است و زیر و روی آن با هم تفاوت دارد!

اگر راست می‌گوییم که قرآن سلاح است، پس دیگر چه احتیاج به سلاح؟ اگر به قرآن عمل می‌شد، آیا این‌همه بین مسلمانان جنگ و خون‌ریزی واقع می‌شد؟! با قیمت نفت سلاح تهیه می‌کنیم و به جان هم می‌افتیم و برادرکشی می‌کنیم! عمل به قرآن، یعنی این‌که از ظالم کناره‌گیری کنیم و ظالم را لعن کنیم و از او تبرّی بجوییم، ولی [عموماً] ما مسلمانان،

---

۱. «مِمَّا نَقَلتهُ الشّیعَةُ وَ بَعضُ مُحَدِّثِی الْعَامَّةِ أنّ المَهْدِیَّ إذا ظهرَ أَنزَلَ اللّهُ تَعالَی الْمَسِیحَ علیه‌السلام فَإنَّهُمَا یَجْتَمِعَانِ فَإذَا حَضَرَ صَلاةُ الْفَرْضِ قَالَ الْمَهْدِیُّ لِلْمَسِیحِ تَقَدَّمْ یَا رُوحَ اللّهِ یریدُ تَقَدُّمَ الإمامةِ فَیَقولُ المَسیحُ أَنتُم أهلُ بَیتٍ لایَتَقَدَّمُکُم أَحَدٌ فَیُقَدِّمُ المَهْدِیُّ ثُمَّ یُصَلِّی المَسیحُ خَلفَهُ؛ و از اموری که شیعه و برخی از محدثان اهل سنّت آن را نقل نموده‌اند، این است که وقتی مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور می‌کند، خداوند مسیح علیه‌السلام را فرو می‌فرستد، و آن دو با هم همراه می‌شوند. وقتی هنگام نماز واجب می‌رسد، مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به مسیح علیه‌السلام می‌فرماید: جلو برو ای روح‌الله! (منظور جلو رفتن برای امامت نماز است). پس مسیح علیه‌السلام می‌گوید: شما اهل‌بیتی هستید که هیچ‌کس بر شما پیشی نمی‌گیرد. پس مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف جلو می‌رود و مسیح علیه‌السلام پشت سر آن حضرت نماز می‌گزارد»؛ التفضیل (کراجکی)، ص۳۹؛ و نیز نک: بشارة المصطفی، ص۲۴۹؛ مستدرک الحاکم، ج۴، ص۴۷۸.

۲. وقتی امام معصوم حاضر است، شرط صحت نماز جماعت افراد، تقدم و امامت امام معصوم علیه‌السلام است و بدون آن، نماز آن افراد اساساً باطل است؛ نه این‌که امر به تقدم و امامت امام معصوم علیه‌السلام تنها یک تکلیف محض باشد. (مگر این‌که خود امام، حق خود را ساقط کند و صلاح بداند که در شرایطی خاص، شخص دیگری امام واقع شود).

یا خود ظالم هستیم، و یا با ظالم هم‌پیمانیم! بنی‌امیّه و بنی‌عباس حدود پانصد سال، حکومت کردند، با آن‌همه جنایات و ظلم که آن‌ها نسبت به علی علیه‌السلام و اولاد علی علیهم‌السلام و ذریه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روا داشتند، باز هم ما مسلمانان آنان را قبول می‌کنیم و دوستشان داریم، و با این حال، مدعی هستیم که عمل به قرآن می‌کنیم، و از «حَسْبُنا کتاب اللّه»[1] (کتاب خدا برای ما بس است) دم می‌زنیم! لذا در زمان ظهور دولت حق و حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، اوّل به حساب همین مدعیان عمل به قرآن می‌رسند؛ زیرا این‌ها از کفار معاندترند! و نصارا چون می‌بینند حضرت مسیح علیه‌السلام به آن حضرت اقتدا می‌کند، از آن حضرت متابعت می‌کنند[2] و زودتر از دیگران به اسلام و حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌گروند.

اهل شقاوت به‌خاطر آن دو، ایمان باطنی نمی‌آورند!

احتمال دارد که در زمان ظهور، طوعاً و کرهاً [در مذهب حق] داخل بشوند. بعضی‌هایشان (دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام) اصلاً باطناً قبول نمی‌کنند! روایت دارد: به‌خاطر مخالفتش (امام عصر علیه‌السلام) با آن دو نفر، با او می‌جنگند![3]

در وقت ظهور، برخی قلباً ایمان نمی‌آورند!

انسان با خود کاری می‌کند که هیچ دشمنی با او نمی‌کند، و آن این‌که سرچشمه صلاح را تا روز قیامت خشک می‌کند! ازاین‌رو، معلوم نیست که همه باطناً به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در وقت ظهور ایمان بیاورند؛ عده‌ای از روی اکراه ایمان می‌آورند![4]

---

۱. فرمایش معظّم‌له کنایه به عامه است که با بهانه کردن قرآن، از عترت طاهره علیهم‌السلام اعراض نمودند و در واقع قرآن را نیز مهجور کردند؛ نک: صحیح بخاری، بَابُ مَرَضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ وَفَاتِهِ، ج۷، صص۹۳-۹۴؛ بَابُ قَوْلِ الْمَرِيضِ قُومُوا عَنِّي، ج۹، ص۱۱۵؛ صحیح مسلم، بَابُ تَرْكِ الْوَصِيَّةِ لِمَنْ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ، ج۳، ص۱۲۵۹؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج۶، ص۵۱.

۲. نک: تفسیر قمی، ج۱، ص۱۵۸؛ بحارالأنوار، ج۹، ص۱۹۵.

۳. بحارالأنوار، ج۵۳، ص۱۳.

۴. نک: البرهان، ج۱، صص۶۴۹-۶۵۰، ذیل آیه ۳۸ سوره نحل.

بعد از ظهور: غلبه اسلام برادیان

[قرآن شریف می‌فرماید:] «هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُون»[1] (اوست کسی که پیامبرش را همراه با هدایت و دین حق فرستاد، تا بر تمامی ادیان چیره گرداند؛ هر چند برای مشرکان ناخوشایند باشد)، ولی تاکنون که دین او بر همه ادیان الهی غلبه نکرده است؛ چه در زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و چه در زمان اوصیای او علیهم‌السلام؛ و منظور از غلبه اسلام برادیان، غلبه برهانی هم نیست، زیرا در زمان حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هم چنین غلبه‌ای وجود داشت.

بنابراین، مراد غلبه تکوینی است، نه غلبه تشریعی؛ پس باید زمانی باشد که دین اسلام برادیان غلبه تکوینی کند، و آن بعد از ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.[2] همچنین از این آیه شریفه استفاده می‌شود که مخالفین حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرکند؛ زیرا می‌فرماید: «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكونَ».

بعد از ظهور: مساجد سر جایشان باقی است

مسجد را برای مصالح مسلمین بنا می‌کنند؛ [و وقف آن] تأبید دارد (همیشگی است)، توقیت ندارد (زمان دار نیست). حتی بعد از ظهور هم مساجد را دست نمی‌زنند و سر جایشان باقی می‌ماند.

بعد از ظهور: انتفاعِ به همین روایات باقیست

آقایی از برادرش که زودتر از او به سامرّا آمده بود و در درس میرزا رحمه‌الله شرکت می‌کرد، پرسید: آقای میرزا در چه موضوعی بحث می‌کند؟ گفت: علم «النَّاسُ مُسَلَّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِم»[3] درس می‌دهد، و در اطرافش حرف‌هایی می‌زند که روز قبل نزده است. یک ماه است که کارش

---

۱. توبه، ۳۳.

۲. امام کاظم علیه‌السلام درباره آیه «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» فرمود: «يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ؛ خداوند دین حق را در هنگام قیام قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بر همه ادیان غالب می‌گرداند»؛ کافی، ج۱، ص۴۳۲؛ بحارالأنوار، ج۲۴، ص۳۳۶.

۳. نهج الحق و کشف الصدق، ص۵۰۴.

همین است! بالأخره این استفاده‌ها و این دقت‌ها در کلمات آن کسانی که این مطالب را فرموده‌اند، تا روز ظهور ـ که نمی‌دانیم کی باشد ـ صورت می‌گیرد؛ بلکه در وقت ظهور هم انتفاع به این مطالب از بین نمی‌رود، زیرا آن کسی که بعد می‌آید، شارح ما قبل است، نه این‌که ناسخ ما قبل باشد!

بعد از ظهور: حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرآن را تعلیم می‌دهد

عمل شیعه در موافقت با قرائات سبعه و عشره و عدم التزام به قرائت اهل‌بیت علیهم‌السلام [قبل از ظهور] است. ائمه علیهم‌السلام افتراق را قبول ندارند. «فَسَيَجِيئُكُمْ مَنْ يُعَلِّمُكُم».[1] این [التزام به قرائت ائمه علیهم‌السلام] را گذاشته‌اند برای عصر ظهور.

بعد از ظهور: هرکسی در هرجا با او سخن می‌گوید

خدا کند موفق شویم زمان ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را درک کنیم. در روایات دارد در زمان ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، مردم خودشان با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که ولیّ و امام وقت است، صحبت می‌کنند. در تمام ممالک، خود مردم با آن حضرت تکلم می‌کنند. البته فی‌الجمله احتمال دارد به نحو ایجاب جزئی باشد، لکن به نحو کلی هم نمی‌توان گفت محال است. هرکسی هر گرفتاری و مشکلی برایش پیش آید، در هر مکان و ناحیه‌ای که باشد، خودش از آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سؤال و جواب می‌کند. البته این بعد از ظهور است؛ ـ ما که [به خودی خود] از این مطالب خبر نداریم، ـ در روایات این‌گونه آمده است.[2]

---

۱. «عَنْ محمّد بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه‌السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَسْمَعُ الْآيَاتِ فِي الْقُرْآنِ لَيْسَ هِيَ عِنْدَنَا كَمَا نَسْمَعُهَا وَ لَا نُحْسِنُ أَنْ نَقْرَأَهَا كَمَا بَلَغَنَا عَنْكُمْ فَهَلْ نَأْثَمُ فَقَالَ لَا اقْرَءُوا كَمَا تَعَلَّمْتُمْ فَسَيَجِيئُكُمْ مَنْ يُعَلِّمُكُم؛ محمّد بن سلیمان از بعض دوستانش نقل می‌کند که به امام کاظم علیه‌السلام عرض کردم: فدای شما بشوم! ما آیاتی را در قرآن می‌شنویم که آن‌گونه که می‌شنویم، نزد ما نیست و نمی‌توانیم آن‌طور که از شما به ما رسیده است، آن را قرائت کنیم. حضرت فرمود: همان‌گونه که به شما آموزش داده‌اند، قرائت کنید. در آینده کسی می‌آید که شما را تعلیم می‌دهد»؛ کافی، ج۲، ص۶۱۹.

۲. از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يُكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ؛ همانا وقتی قائم ما قیام کرد، خداوند عزوجل به گوش‌ها و چشم‌های شیعیان ما قوتی می‌دهد که بین آن‌ها و قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هیچ پیکی وجود ندارد؛ ←

دیده شده بعضی از اولیاء و کاملین به محض این‌که به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف توسل می‌کردند، همان مطلبی که علی‌الظاهر محال بود (البته محال عادی)، درست می‌شد [و حاجتشان روا می‌شد]. بنده خودم از کسی که گرفتار شده بود، شنیدم که می‌گفت: در بیابان گرفتار شده بودیم. پاهایمان تاول زده بود. گرسنه، تشنه و خسته بودیم. یکی از همراهان ناگهان گفت: آقا صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یک وسیله‌ای بفرستید تا این آقا را سوار کنیم (مثل این‌که یک امر محالی را در آن بیابان ریگزار مطالبه کرده بود)؛ یک‌دفعه دیدیم یک وسیله‌ای مانند گاری که مالکین برای جمع‌آوری غلاتشان می‌آورند، از این بیابان ریگزار کأنّ جوشید و از دل زمین خارج شد. آن آقا تا ما را از آن دور دید، فرمود: بفرمایید سوار شوید!

مقصود این‌که ما را از چه مراحم و تفضلاتی محروم کردند! آن‌هایی که دنیا و محبت دنیا اسیرشان کرده بود، ما را از این‌که چنین وسائطی علیهم‌السلام بین خودمان و خدایمان داشته باشیم، محروم کردند!

بعد از ظهور: اهل بلاد همدیگر را می‌بینند

آقایی نقل می‌کرد که در روایتی در تفسیر صافی آمده است: در آخرالزمان، اهل بلاد همدیگر را از دور می‌بینند.[1] ما از بعضی که اهل اطلاع بودند، سؤال کردیم؛ گفتند: با ابزاری نظیر اشعه یا برق می‌شود آن سوی دیوار یا داخل بدن را دید، منتهی ارزان و همگانی نیست، و خودشان را نمی‌بینند، بلکه تنها عکسشان را می‌بینند. ولی آیا مقصود از این روایت، دیدن با ابزار است یا این‌که دیدها به‌گونه‌ای قوی می‌شود که خود اهل بلاد را می‌بینند، نه عکس آن‌ها را؟[2]

← حضرت با آن‌ها سخن می‌گوید و آن‌ها می‌شنوند و به ایشان نظر می‌کنند؛ در حالی که او در مکان خودش است»؛ کافی، ج۸، ص۲۴۱.

۱. امام صادق علیه‌السلام در روایتی فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ فِی زَمَانِ الْقَائِمِ وَهُوَ بِالْمَشْرِقِ لَيَرَى أَخَاهُ الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ وَكَذَا الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ يَرَى أَخَاهُ الَّذِي فِي الْمَشْرِقِ؛ مؤمن در زمان قائم علیه‌السلام در حالی که در مشرق است، برادرش را که در مغرب است، می‌بیند؛ همچنین آن که در مغرب است، برادرش را که در مشرق است، می‌بیند»؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۹۱.

۲. همچنان‌که از بیان شریف معظّم‌له واضح می‌شود، مقصود روایت این نیست که با آلات و ابزارهای ←

بعد از ظهور: زمان دارایی محض است

زمان ظهور، زمانِ داراییِ محض است. در روایت است: «تُظْهِرُ الأَرْضُ كُنُوزَهَا»[1] (زمین، گنج‌هایش را آشکار می‌سازد)؛ احتمال دارد معادن را هم شامل بشود، نه تنها آنچه مردم در زیرزمین پنهان کرده‌اند. گنج‌های زیرزمین از عجایب است. معادن و گنج‌هایی که هنوز کشف نشده، همگی در زمان ظهور حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظاهر می‌شود.

بعد از ظهور: یک روز حکومت او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، سال‌ها می‌ارزد!

شاید از بعضی روایات استفاده شود که عمر حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بعد از ظهور زیاد نیست،[2] لذا بعضی که انتظارش را می‌کشند، از این جهت ناراحت‌اند؛ دیگر فکر نمی‌کنند که یک روزِ آن حضرت، سال‌ها می‌ارزد. به حسب ولع دوستانش، هزار سال هم کم است، ولی فکر نمی‌کنند که یک روز آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای آن‌ها سال‌ها می‌ارزد!

← خاصی بتوانند عکس همدیگر را از فاصله دور ببینند، بلکه خود دید انسان‌ها به قدری قوی می‌شود که همدیگر را مستقیماً از راه دور می‌بینند، نه عکس همدیگر را. این مطلب از روایت امام صادق علیه‌السلام آشکار می‌شود که فرمود: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يُكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَهُوَ فِي مَكَانِهِ؛ همانا وقتی قائم ما قیام کرد، خداوند عزوجل به گوش‌ها و چشم‌های شیعیان ما قوتی می‌دهد که بین آن‌ها و قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هیچ پیکی وجود ندارد؛ حضرت با آن‌ها سخن می‌گوید و آن‌ها می‌شنوند و به ایشان نظر می‌کنند؛ در حالی که او در مکان خودش است»؛ کافی، ج۸، ص۲۴۱.

۱. ارشاد، ج۲، صص۳۸۱ و ۳۸۴.

۲. در برخی از روایات، مدت حکومت حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نوزده سال و چند ماه بیان شده است. نک: الغیبة نعمانی، صص۳۳۱ - ۳۳۲.

گلشن دهم: اماکن و مساجد منتسب به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

عنایت خاص حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به اماکن منسوبه

[افراد] به محل‌هایی که منسوب به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، زیاد مشرّف می‌شوند، اما اکثراً نمی‌دانند چه باید بخواهند. حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همه‌جا را می‌بیند، اما به بعضی امکنه عنایت مخصوصی دارد؛ مثل مقام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در نجف اشرف که یک اتاق بیش نیست؛ اما در این اتاق چه روحانیّتی محسوس است! اتاق مخیّم (خیمه‌گاه) حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام در کربلا نیز چنین است.

کرامات مسجد سهله

این شب‌های چهارشنبه، نجفی‌ها به طرف مسجد سهله سرازیر می‌شدند و خدا می‌داند که شب‌های چهارشنبه و روزهایش و... چه کرامت‌هایی و چه چیزهایی دیده شده است؛ عجایب و غرایب!

اقبال به مسجد سهله به جهت ظهور کرامات

خدا می داند چه کراماتی از علما در دو مسجد سهله[1] و کوفه و مشاهد دیگر ظاهر و

---

۱. در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام فضایل فراوانی برای مسجد مقدس سهله بیان شده است. برای نمونه، ←

کشف شده بود که اهل علم نجف، به آن دو مسجد اقبال داشتند. آن تعبّدها ناشی از واقعیّاتی بود که از آنجا نشأت می‌گرفت.

سهله ایران

مسجد جمکران،[1] [مسجد] سهله ایران است.

← امام صادق علیه‌السلام خطاب به ابوبصیر می‌فرماید: «هُوَ مِنَ الْبِقَاعِ الَّتِي أَحَبَّ اللَّهُ أَنْ يُدْعَى فِيهَا، وَمَا مِنْ يَوْمٍ وَلَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَالْمَلَائِكَةُ تَزُورُ هَذَا الْمَسْجِدَ، يَعْبُدُونَ اللَّهَ فِيهِ، أَمَا إِنِّي لَوْ كُنْتُ بِالْقُرْبِ مِنْكُمْ مَا صَلَّيْتُ صَلَاةً إِلَّا فِيهِ»؛ ([مسجد سهله] از بقعه هایی است که خداوند متعال دوست دارد در آنجا خوانده شود؛ هیچ روز و شبی نیست، مگر این‌که فرشتگان این مسجد را زیارت می‌کنند و در آن به عبادت خدا می‌پردازند. اگر من در نزدیک شما (یعنی در کوفه) بودم، تمام نمازهایم را در آنجا می‌گزاردم». همچنین در بعضی از روایات، این مسجد محل نزول امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و اهل‌شان معرفی شده است. (نک: المزار الکبیر، صص ۱۳۴ـ۱۳۵).

۱. مسجد شریف جمکران، موضع بسیار مقدسی است؛ به نحوی که خواندن نماز مخصوص آن معادل نماز خواندن در خانه کعبه شمرده شده و حضرت حجت علیه‌السلام شیعیان را به حضور و رغبت به این مکان امر فرموده است. از این مکان شریف، کرامات و عجایب زیادی دیده شده است و علمای بزرگ به خصوص علمای دلسوخته امام زمان علیه‌السلام، به رفتن به این مسجد و انجام دادن اعمال آن و توسل به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مواظب داشتند.

حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله نیز همواره به رفتن به این مکان مقدس مواظبت و مراقبت داشت و حتی در سنین کهولت نیز این کار را ترک نکرد و دیگران را نیز ـ به‌خصوص طالبان لقاء حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و کسانی را که از ایشان دستورالعمل برای ملاقات حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌خواستند ـ نیز تشویق می‌کرد که بسیار به این مسجد شریف مشرّف شوند و نمازهای آن را ادا کنند؛ حتی وقتی برخی از بزرگان و شخصیت‌های متولی امور اجتماعی به محضر ایشان مشرّف می‌شدند، معظّم‌له از آن‌ها می‌پرسید که آیا به جمکران مشرّف شده‌اید و آن‌ها را به رفتن به این مسجد مقدس توصیه مؤکد می‌نمود و می‌فرمود:

«خدا می‌داند چه کرامات و عجایب و غرایبی از این مسجد دیده شده است.»

ما تبرکاً و تیمناً واقعه بنای این مسجد شریف را از کتاب «جنة المأوی» مرحوم محدث نوری رحمه‌الله که در ضمن مجلدات بحارالأنوار (ج ۵۳، ص ۲۳۳) چاپ شده است، نقل می‌کنیم.

در کتاب «تاریخ قم» اثر شیخ فاضل حسن بن محمّد بن حسن قمی، به نقل از کتاب «مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین» تألیف شیخ صدوق آمده است: شیخ عفیف صالح حسن بن مثله درباره بنای مسجد جمکران به امر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌گوید:

من شب سه‌شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۳۷۳ ق در خانه خود خوابیده بودم. پاره‌ای از شب گذشته بود که ناگاه جماعتی از مردم به در خانه من آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: برخیز و مولای ←

← خود، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را اجابت کن که تو را طلب نموده است.

حسن بن مثله می‌گوید: من برخاستم و آماده شدم و گفتم: صبر کنید تا پیراهنم را بپوشم. ناگهان ندایی از سمت در آمد که: این پیراهن تو نیست، لذا آن را رها کردم. خواستم شلوارم را بپوشم که ندا آمد: این برای تو نیست، شلوار خودت را بپوش. شلوارم را گرفتم و پوشیدم و رفتم کلید در را بردارم که ندا آمد: در باز است. وقتی به سمت در رفتم، جماعتی از بزرگان را دیدم. سلام کردم. جواب دادند و خوشامد گفتند و مرا به آن جایگاه که اکنون مسجد (جمکران) است، آوردند.

چون نیك نگاه کردم، دیدم تختی نهاده و فرشی نیکو بر آن تخت گسترده و بالش‌های نیکو نهاده شده و جوانی در هیئت سی ساله، بر روی تخت بر چهار بالش تکیه کرده، بوده؛ پیرمردی در مقابل او نشسته و کتابی در دست گرفته بود و برای آن جوان می‌خواند و بیش از شصت مرد که برخی جامه سفید و برخی جامه سبز بر تن داشتند، بر گرد او روی زمین نماز می‌خواندند.

آن پیرمرد که حضرت خضر علیه السلام بود، مرا نشاند و امام علیه السلام مرا به نام خود خواند و فرمود: «برو به حسن بن مسلم بگو: تو چند سال است که این زمین را عمارت می‌کنی و ما خراب می‌کنیم. پنج سال زراعت کردی و امسال دیگر باره شروع کردی، و تو همچنان عمارت و زراعت می‌کنی. رخصت نیست که تو دیگر در این زمین زراعت کنی؛ باید هر چه از این زمین منفعت برده‌ای، برگردانی تا در این موضع مسجد بنا کنند. به حسن بن مسلم بگو: اینجا، زمین شریفی است و همانا خداوند متعال این زمین را از زمین‌های دیگر برگزیده و شریف کرده است؛ تو آن را گرفته، به زمین خود ملحق کرده‌ای! خداوند، دو پسر جوان از تو گرفت و هنوز هم متنبّه نشده‌ای! اگر از این کار بر حذر نشوی، نقمت خداوند، از ناحیه‌ای که گمان نمی‌بری، بر تو فرو می‌ریزد.»

حسن بن مثله عرض کرد: سیّد و مولای من! مرا در این باره، نشانی لازم است؛ زیرا مردم سخن مرا بدون نشانه و دلیل نمی‌پذیرند و سخن من را تصدیق نمی‌کنند.

امام علیه السلام فرمود: «ما در اینجا علامتی می‌گذاریم که گواه گفتار تو باشد؛ تو برو پیام ما را ابلاغ کن. برو به نزد سیّد ابوالحسن و بگو که برخیزد و بیاید و آن مرد را بیاورد و منفعت چند ساله را از او بگیرد و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند، و باقی وجوه را از "رهق" به ناحیه اردهال که ملك ما است، بیاورد، و مسجد را تمام کند، و نصفِ رهق را بر این مسجد وقف کردیم که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند.

و به مردم بگو که به این موضع رغبت کنند و عزیز بدارند، و چهار رکعت نماز در اینجا بگزارند: دو رکعت تحیّت مسجد؛ در هر رکعتی، یك بار سوره حمد و هفت بار سوره قل هو الله احد (بخوانند) و تسبیح رکوع و سجود را هفت بار بگویند. و دو رکعت نماز صاحب‌الزمان علیه السلام بگزارند، بر این نسق (روش) که در (هنگام خواندن سوره‌ی) حمد، چون به «ایّاك نعبد و ایّاك نستعین» برسند، آن را صد بار بگویند، و بعد از آن، فاتحه را تا آخر بخوانند؛ رکعت دوم را نیز به همین طریق انجام دهند، و در رکوع و سجود تسبیح را هفت بار بگویند. هنگامی که نماز تمام شد، تهلیل (لاإله‌الّاالله) بگویند و تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السلام را بگویند. ←

← آن‌گاه سر بر سجده نهاده، صد بار صلوات بر پیغمبر و آلش علیهم‌السلام بفرستند.»

و این نقل، از لفظ مبارك امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است که فرمود: «فَمَنْ صلاّهما، فکأنّما صلّی فی البیت العتیق»؛ یعنی هرکس، این دو رکعت (یا این دو نماز) را بخواند، گویی در خانه کعبه آن را خوانده است.

حسن بن مثله می‌گوید: در دل خود گفتم که تو اینجا را یك زمین عادی خیال می‌کنی؛ اینجا مسجد حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و مقصودم آن جوانمردی بود که بر پشتی تکیه زده بود. پس آن حضرت به من اشاره کرد که برو!

چون مقداری راه پیمودم، بار دیگر مرا صدا کرد و فرمود: در گلّه جعفر کاشانی چوپان، بُزی است، باید آن بزرا بخری. اگر مردم پولش را دادند، با آن پول خریداری کن، وگرنه پولش را خودت پرداخت کن. فردا شب آن بُزرا بیاور و در این موضع ذبح کن. آن‌گاه روز چهارشنبه هجدهم ماه مبارك رمضان، گوشت آن بُزرا به بیماران و کسانی که مرض صعب‌العلاج دارند، انفاق کن که خداوند همه را شفا دهد. آن بُز، ابلق است و موهای بسیار دارد. هفت نشان سفید و سیاه، هریکی به اندازه یك درهم، در دو طرف آن است که سه نشان در یك طرف و چهار نشان در طرف دیگر آن است.

آن‌گاه به راه افتادم. یك بار دیگر مرا فرا خواند و فرمود: هفت روز یا هفتاد روز در اینجا می‌مانی، اگر بر هفت روز حساب کنی، بر شب قدر منطبق می‌شود که بیست‌وسوم ماه رمضان است و اگر بر هفتاد روز حساب کنی، بر بیست‌وپنجم ذی‌القعده منطبق می‌شود و هر دو روزهای مبارکی هستند.

حسن بن مثله می‌گوید: من برگشتم تا به خانه رسیدم و همه شب را در اندیشه بودم تا صبح طلوع کرد. نماز صبح را خواندم و به نزد علی بن منذر رفتم و آن داستان را با او در میان نهادم.

پس او با من آمد، تا به جایگاهی که دیشب مرا به آنجا برده بودند، رسیدیم. پس حسن بن مثله گفت: به خدا سوگند که نشان و علامتی که امام علیه‌السلام فرموده بود، اینجا نهاده و آن، این که حدود مسجد، با میخ‌ها و زنجیرها مشخص شده است.

آن‌گاه به نزد سیّد ابوالحسن الرضا رفتیم. چون به سرای وی رسیدیم، غلامان و خادمان ایشان گفتند: از اول بامداد، سیّد ابوالحسن در انتظار شما است. شما از جمکران هستید؟ گفتیم: آری. پس وارد شدم و سلام گفتم؛ جواب نیکو داد و بسیار احترام کرد و مرا در جای نیکو نشاند.

پیش از آن که من سخن بگویم، او سخن آغاز کرد و گفت: ای حسن بن مثله! من خوابیده بودم. شخصی در عالم رؤیا به من گفت: شخصی به نام حسن بن مثله، بامدادان از جمکران پیش تو خواهد آمد؛ به آنچه بگوید، اعتماد کن و گفتارش را تصدیق کن که سخن او، سخن ما است. هرگز سخن او را رد نکن! از خواب بیدار شدم و تا این ساعت در انتظار تو بودم.

حسن بن مثله، مشروح داستان را برای او نقل کرد. سیّد ابوالحسن دستور داد بر اسب‌ها زین نهادند، سوار شدند و به سوی دِه (جمکران) رهسپار گردیدند.

چون به نزدیك ده رسیدند، جعفر شبان را دیدند که گله‌اش را در کنار راه به چرا آورده بود. حسن بن مثله، ←

کرامتی درباره مسجد جمکران

پیرمردی قمی که شکسته‌بند بود و آدم راستگویی بود، به نام مشهدی حسین خاله ـ که برای بنده هم آمد، چون شانه‌ام درد می‌کرد و بدون این‌که دست بزند، چیزهایی را گفت که عمل آن مفید بود ـ او برای ما نقل کرد که چهل سال قبل مسجد جمکران نیاز به سفیدکاری داشت و من خیلی میل داشتم مسجد جمکران را سفید کنم. از آنجا که بسیار به این کار تمایل داشتم، ولی وسیله نداشتم، به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرّف شدم و خودم را به ضریح چسباندم و از آن حضرت خواستم از خدا بخواهد که امکانات لازم برای انجام این کار فراهم شود و من موفق بشوم که این اتاق‌های مسجد را سفید کنم.

نمی‌دانم در حال خواب یا بیداری، صدایی شنیدم که به من فرمود: به فلان تاجر یا کاسب مراجعه کن، او امکانات لازم را در اختیار شما خواهد گذاشت. به او مراجعت کردم، آمدم او را پیدا کردم و گفتم: شما وسیله دارید برای این‌که ما آنجا را سفید کنیم؟ او هم موافقت کرد و گفت: بله، حاضر است و قدری پول در اختیارم گذاشت. ما چهار یا پنج نفر با خودمان برداشتیم و رفتیم آنجا که مشغول کار بشویم. در خواب به من فهمانده بودند که گچ و لوازم کار و ترتیبات مصالح را مهیا می‌کنند.

رفتیم آنجا و تا وارد شدیم، دیدیم یک پیرمرد [که] ریشش جوگندمی است و عمامه

← به میان گله رفت؛ آن بز که از پشت سر گله می‌آمد، به سویش دوید. حسن بن مثله، آن بُزرا گرفت و خواست پولش را پرداخت کند که جعفر گفت: به خدا سوگند! تا به امروز من این بزرا ندیده بودم و هرگز در گله من نبود؛ جزامروز که در میان گله، آن را دیدم و هرچه خواستم که آن را بگیرم، میسّر نشد، ولی الآن برای شما آمد.

پس مطابق دستور سیّد، آن بُزرا به جایگاه آوردند و در آنجا سر بریدند. سیّد ابوالحسن الرضا به آن محل معهود آمد و حسن بن مسلم را احضار کرد و منافع زمین را از او گرفت. آن‌گاه وجوه رهق را نیز از اهالی آنجا گرفتند و به ساختمان مسجد پرداختند و سقف مسجد را با چوب پوشاندند.

سیّد ابوالحسن الرضا، زنجیرها و میخ‌ها را به قم آورد و در خانه خود نگهداری کرد. هر بیمار صعب‌العلاجی که خود را به این زنجیرها می‌مالید، در حال، شفا می‌یافت.

ابوالحسن محمّد بن حیدر می‌گوید شنیدم ابوالحسن الرضا وفات کرد و در محله موسویان (خیابان آذر فعلی) مدفون شد. یکی از فرزندانش بیمار گردید؛ داخل اتاق شده، در صندوق را برداشت، زنجیرها و میخ‌ها را نیافت.

سفیدی [یا پارچه‌ی سفیدی برسر] دارد، آمد آنجا و گفت: شما می خواهید اینجا را درست کنید؟ گفتم: بله. گفت: اینجا دو روز و نصف کار دارد. هر اتاق مسجد یک روز، و این اتاق خادم ـ یک اتاق کوچکی بود که فلان کس آنجا اعتکاف می‌کند، همیشه آنجا هست ـ نصف روز کار می‌برد؛ آن را هم سفید کنید. دو روز اوّل مال[1] از این باغ کنار مسجد پانزده مَن و روز سوم نصف آن گچ می‌آورد و در این اتاق کناری می‌ریزد، و شما مشغول کار بشوید، لکن شرطش این است که شما غذایتان را به ما حواله کنید و صبحانه و نهار شما هم با من باشد. گفتم: چطور حساب می‌کنید؟ گفت: یک جوری حساب می‌کنیم که برای شما خوب بشود. گفتم: شما کجا هستید؟ گفت: فلان جا!

در هر حال، آن مرد هر روز پانزده مَن از باغ کنار مسجد گچ می‌آورد و در این اتاق روبه‌روی مسجد می‌ریخت و صبحانه و نهار هم می‌آورد، و مشغول می‌شدیم و کار می‌کردیم؛ و آن نصف روز دیگر هم هفت من و نیم آورد و کار را خلاص کردیم. پس از پایان کار به رفقای کارگر گفتم: شما اینجا باشید، من می‌آیم خدمتتان و با هم می‌رویم. رفتم با آن شخص تسویه حساب کنم، رفتم آنجایی که به من نشان داده بود؛ دیدم آنجا اصلاً مسکونی نیست و احدی آنجا رفت وآمد نمی‌کند و جای سکنای کسی نیست، و هر چه تفحص کردم، او را نیافتم و باغی که از آن گچ می‌آوردند را هم ندیدم. هر چه بیشتر رفتم، چیزی ندیدم. با خود گفتم: این آقا در [آبادی] جمکران است، اگر باشد این نزدیک‌ها هست، بروم ببینم آنجا می‌توانم کاری کنم [و او را] پیدا کنم؛ به آبادی نزدیک جمکران رفتم و سراغ آن مرد را گرفتم و از هر کسی داشت می‌آمد این طرف، سؤال کردم: آقایی با این شکل و شمایل در جمکران سراغ دارید؟ [گفتند:] اصلاً چنین کسی با چنین خصوصیاتی که تو می‌گویی، در جمکران نیست! مأیوس شدم و با خود گفتم: بیچاره شدم! خدایا! ما چه‌کار کنیم؟ آمدم کار خیری انجام دهم، اکنون مشغول‌الذمه شدم. ما آمدیم مستحب به جا آوریم، الآن این همه واجب به گردنم شد، این همه گچ به ما داد و صبحانه و ناهار و شام و غیره برای ما آورد. این‌ها را حساب نکنیم و برویم؟ کار مستحب به جا آوردیم! کارگرها هم منتظر بودند، آنجا رفته‌ام و طول داده‌ام. از شدت ناراحتی و ناچاری این صدا از من بلند شد: ای کسی که مرا سرگردان

---

۱. حیوان باربر.

کردی، به حق فلان بیا و ما را از سرگردانی نجات بده.

او می‌گفت: کسی را ندیدم، ولی دیدم یک صدایی آمد و گفت: «حسین! مرا نشناختی؟!» مثل این‌که حضرت خضر علیه‌السلام بود. فهمیدم متعارف نیست. گفتم: هان، او از این‌ها نبوده است؛ از این‌هایی که من خیال می‌کنم، نبوده است. از ملازمان آقا عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده، کی بوده، هرچی بوده، از این‌ها نبوده که فکر این را بکنم که الآن مشغول‌الذمه دارم می‌روم. خاطر جمع شدم و رفتم، اما از آن‌ها که معطلشان، کردم می‌ترسیدم [که اعتراض کنند]. با خود گفتم: اگر عمله‌ها گفتند چرا دیر کردی، جواب آن‌ها را چه بگویم؟ ولی وقتی به آن‌ها رسیدم، دیدم می‌گویند: چه خوب زود آمدی! خیلی تعجب کردم خیلی خوشحال هستند؛ خیلی تعجب کردم!

هرهفته می‌آمدم جمکران، این هفته هم باز هم آمدم. یک نگاهی کردم، گفتم: تو این‌همه هفته‌ها می‌آمدی جمکران، نفهمیدی روبه‌روی مسجد جمکران باغ نیست؟ اینجا باغ کجا هست؟ کأنّه تمام این‌ها را خواب دیده‌ام! با این‌که هر هفته به جمکران می‌رفتیم، گویا در آن مدت خواب بودم و با آنچه قبلاً می‌دیدم، کاملاً متفاوت بود؛ زیرا در آن مدت در کنار مسجد باغ بود و اتاقی مقابل مسجد که آن آقا گچ را در آنجا می‌ریخت، در حالی که قبلاً پهلوی مسجد باغی نبود که از آن باغ گچ بیاید، و نیز هیچ اثری از اتاق روبه‌روی مسجد که گچ را در آنجا می‌ریخت، دیده نمی‌شد. آنجا بیابان محض بود، ولی در این میان سفیدکاری شدن مسجد یقینی بود و خواب و خیال نبود، و واقعاً مسجد سفید شده بود! حتی هفته بعد رفتم ببینم آیا واقعاً مسجد را گچ‌کاری کرده‌ام یا در خواب بوده، دیدم سفید شده و حتی حجره خادم هم سفید است.

بالأخره کسی که می‌تواند، این را غنیمت بشمارد!

آثار تشرّف به جمکران

آقای سیّد حسن ـ رفیق یزدی ما ـ می‌گفت: بچه‌ای داشتیم که دو سه روزه بود؛ حالش خراب شده بود؛ نمی‌دانم تب کرده بود و یا چیز دیگری شده بود. گفتند: این را باید به مریض‌خانه ببرید و سرم بزنید. می‌گفت: من بچه به این کوچکی را ببرم مریض‌خانه و به

او سرم وصل کنم؟! من این کار را نمی‌کنم! یک راست به جمکران رفتم و در آنجا متوسل شدم. گفتم که من از اینجا نمی‌روم، مگر این‌که حوائجم را بگیرم. شب در خواب دیدم که حضرت در محراب نشسته است و هر کسی می‌آید، یک چیزی می‌نویسد و به او می‌دهد. من هم رفتم خدمتشان. به من فرمود: سیّدحسن، سیّد اصغرِ تو خوب می‌شود. عرض کردم: علامتی بفرمایید. فرمود: خب، علامتِ این‌که می‌گویم خوب می‌شود [این است که] حالش در شدت [و سختی] بود، [ولی] صبح که می‌روی و از این‌ها می‌پرسی، می‌گویند: بهتر است و مرضش تخفیف پیدا کرده و عصر دیگر به‌کلی رفع می‌شود؛ این یکی. خب، خانه می‌خواستی؟ گفتیم به تو خانه بدهند. کربلا می‌خواهی بروی؟ یک ماه دیگر تو می‌روی و دیگران هم می‌روند.

[می‌گوید:] آمدم خانه و پرسیدم بچه چطور است؟ گفتند: بهتر از سابق است و عصر هم [مرضش] به‌کلی رفع شد!

خانه را هم یک کسی آمد گفت: شما خانه نمی‌خواهی؟ زمینش را من تهیه می‌کنم یا من [پولش را] می‌دهم. یکی دیگر هم گفت: آقا! نمی‌خواهی [در] این زمینی که داری، خانه درست کنی؟ شفته‌ریزی و این‌ها را من می‌کنم. هر کسی خودش ابتدائاً آمد [و بخشی را قبول کرد] و خانه درست شد! سال‌ها در آن خانه نشست و آن را هم فروخت و یک خانه دیگر گرفت و الآن به گمانم آن را هم دارد می‌فروشد که یکی دیگر بگیرد. قضیه کربلایش ماند. یک چیزی هم راجع به دعای ندبه و دعای فرج [در نقل ایشان] بود و این کلمه هم بود که «فرج من نزدیک است».

مشهد بودیم، به یکی از رفقا گفتیم: یک کسی سه تا مطلب داشت که دوتایش درست درآمده است. این هم که [او از حضرت علیه‌السلام نقل می‌کند و] می‌گوید «فرج نزدیک است»، شاید ملحق به آن است و این هم درست باشد.

گفت: خب، آن آقا کربلا که می‌خواست، رفت؟ گفتم: نه آقا، یک ماه و نیم از این خوابش گذشته است، هنوز از او فوت نشده. معلوم نیست، شاید [محقق] بشود. گفت: آخر، حواله‌ها مختلف است؛ به آن آقا بگو برود کربلا، من خرجش را می‌دهم!

من هم آمدم به او گفتم. مثل این‌که آن موقع پنج هزار تومان کافی بود. او هم پنج هزار

تومان برای او حواله داد. از اینجا با کاروان یزد رفت.

[و این سفر مطابق بود با همان وعده‌ای که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به او داده بود که] یک ماه دیگر همه می‌روند [تو هم می‌روی].[1] یک ماه دیگر، آن کربلای هشت روزه‌ای شروع شد که آن وقت‌ها [می‌رفتند]. می‌گفت: هشت روز که داشت می‌گذشت، کاروان ما می‌خواستند برگردند. یکی آمد و به من گفت: آقا! میل دارید که این هشت روزتان را من پانزده روز بکنم؟ گفتم: بله، از خدا می‌خواهم! ما [سفرمان را] پانزده روز کردیم و رفقای ما رفتند. پانزده روز شده یا نشده، یک کس دیگر یا همان شخص [قبلی] گفت: آقا! اجازه می‌دهید این پانزده روزتان را بکنیم یک ماه؟ گفت: چنین چیزی را از خدا می‌خواهم! گفت: ما دیگر آنجاها را سیر زیارت کردیم؛ سیرا! بعد از یک ماه آمدیم.

مقصود این‌که این طور چیزها از جمکران دیده است. عجایب و غرایب!

مسجد جمکران؛ ملجأ پاکان

عده‌ای از پاکان و نیکان با حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سؤال و جواب می‌کنند و حاجت می‌طلبند و جواب می‌گیرند و در مسجد جمکران، صدای آن حضرت را می‌شنوند.

دیدار امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در مسجد جمکران

این جمکرانی که اینجا هست، انصافش این است که شباهت به همان مسجد سهله دارد. آن‌قدر اینجا کرامت‌ها دیده شده است، خدا می‌داند که عجایب و غرایب است؛ چه در خواب و چه در بیداری. همین تقریباً دو هفته قبل، یک نفر از کسانی که خیلی آنجا رفت‌وآمد دارد و چیزها دیده است، و از جمکران عجایب دیده ـ به‌طوری که ما در جریان کارش بوده‌ایم و هرچه در خواب دیده، در بیداری محقق شده است ـ برای من نقل کرد که همین تازگی این قضیه اتفاق افتاده است؛ گفت: در خود داخل مسجد [جمکران] خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رسیدم؛ چیزهایی به من فرمود و ضمن فرمایشاتش این بود که

---

۱. از اینجا روشن می‌شود که مقصود از این‌که «یک ماه دیگر می‌روی»، این نبوده است که دقیقاً سی روز دیگر به کربلا خواهی رفت، بلکه منظور این بوده است که در ماه بعدی مشرّف خواهی شد.

یزدی هستی. و حال آن‌که هر کس او را ببیند، نمی‌گوید که یزدی است. پدرانش یزدی بودند، این‌ها دیگر قمی حساب می‌شوند.

تعجبش هم از این بود که می‌گفت: با من صحبت می‌فرمود، رسید به این آخر کاری [فرمود]: «به دل سوختگان ما بگویید برای من دعا کنند». این آخرین کلمه‌اش بود، همین که این کلمه را خلاص کرد، جلوی چشم من بود، [ناگهان] دیدم که نیست! من هم تا به حال چنین چیزی نشنیده بودم. نوعاً [نقل می‌کنند که] یک قدری آن طرف‌تر می‌روند و یا پشت دیواری می‌روند، بعد غایب می‌شوند. بعد آدم می‌رود، می‌بیند کسی نیست. [او می‌گفت] اما من تعجبم از این است که جلوی من بود، صحبتش را که خلاص کرد، دیدم هیچ‌کس نیست!

این هم یکی از شواهد صادق بودن قضیه است. البته خودش کرامت‌ها دیده؛ خواب‌هایی که در بیداری زود اثرش ظاهر می‌شود. الی‌ماشاءالله کرامت‌ها از اینجا (مسجد مقدس جمکران) دیده‌اند. واقعاً همین کثرت کرامت‌هایی که اینجا دیده شده خود قوی‌ترین سند است که این مکان مورد عنایت [امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] است.

برآورده شدن حوائج در مسجد جمکران

[طلبه‌ای] می‌گفت: من برای سربازی گیر افتاده بودم. طلبه بوده است. آقا شیخ حسنعلی [نخودکی][1] گفت: شما برو مسجد جمکران! و از مشهد به جمکران حواله‌اش

---

۱. شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی (۱۲۷۹-۱۳۶۱ق)، از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری و از عرفای صاحب کرامت و اهل سیر و سلوک بود. ایشان تحصیلات علوم دینی را در اصفهان و نجف اشرف گذراند، و از محضر اساتیدی چون جهانگیرخان قشقایی، سید مرتضی کشمیری و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی بهره برد. از ایشان کرامت‌های بسیاری نقل شده است. مردم او را مستجاب‌الدعوه می‌دانستند و بسیاری از حاجت‌مندان و بیماران به او پناه می‌بردند. ایشان هم با نوشتن دعا و حرز گره از کار آن‌ها وا می‌کرد. درعین حال هیچ ادعایی هم نداشت و تنها به خدا توجه داشت. ساده زیستی و تواضع دو ویژگی بارز این عالم ربانی بود. درباره کرامات ایشان از آیت‌الله بهجت ﷺ نقل شده است: «کسی پیش آشیخ حسنعلی نخودکی رفت و گفت فلان‌کس را عقرب نیش زده، چه کنیم؟ شیخ نخودکی دعایی بر یک استکان آب خواند و به مرد گفت بیا بنوش. آن مرد گفت: دیگری را عقرب گزیده، این آب را ببرم به او بدهم بنوشد. شیخ جواب داد: تو بنوش، او خوب می‌شود.»

می‌دهد. می‌گوید: با ناراحتی [راه افتادم]؛ چون اصلًا تا خود جمکران آمدن معرضیّت داشت برای این‌که پاسبان‌ها متعرض بشوند.[1] در زمان رضاخان [بوده]. بالاخره رفت مسجد جمکران و شب هم آنجا ماند؛ [ولی] چیزی نفهمید! باز هم آمد قم که برود [به مشهد]. بریک طلبه دیگری وارد می‌شود و می‌گوید من برای این مطلب آمده‌ام. او گفته بود: رئیس شهربانی [یا یکی از مسئولین] با من نسبتی دارد و من به او مراجعه می‌کنم [که کار تو را درست کند]. رفته بوده پیش رئیس شهربانی و رئیس شهربانی گفته بود: معافیت ابدی ممکن نیست و راهی ندارد، [ولی] تا یک سال [معافیت] ممکن است.

[آن طلبه سرباز می‌گوید: با خود] گفتم: خوب، این غیر از آن [چیزی] است که [شیخ حسنعلی نخودکی به من گفت که] حل مطلب دست حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است! مع‌ذلک از ناچاری گفتم: خب، باشد! او گفت: [آن طلبه] نوشته را از شهربانی گرفت و آورد به من داد. نگاه کردم و دیدم که بله، معافیت تا یک سال است، ولی این معافیت‌نامه، برای نوشته‌اش تاریخ ندارد. تاریخ نگذاشته و یادش رفته تاریخ بگذارد. می‌گفت: تا بودیم، هر وقت [برای سربازی حکومت] به من مراجعه می‌کردند، این را نشان می‌دادم و دیگر کسی با من کار نداشت. آقا شیخ حسنعلی خبر داده بود که «کار در جمکران درست می‌شود».[2]

بهترین معرّف این مکان، خودش است

ما معتقدیم که این مشاهد مبارک و مساجدی مانند مسجد جمکران، بی‌نیاز از معرفی‌اند و اگر کسی بگوید: رفتیم و چیزی در آنجا نیافتیم، به حسب ظاهر باید گفت از روی اعتقاد صحیح نرفته است؛ یا برای امتحان رفته یا همین‌طوری رفته است. به هر حال، بهترین معرّف این مکان‌ها، خودشان هستند.

---

۱. یعنی اساساً خود رفتن به مسجد جمکران خطر داشت، چون ممکن بود مأمورانی که در طول مسیر هستند، مرا به جهت نرفتن به سربازی دستگیر کنند.

۲. معظّم‌له نه‌تنها آثار معنوی تشرّف به جمکران را برمی‌شمرد، بلکه علاوه بر آن می‌فرمود: کسی که ملتزم است هر هفته ـ ولو از قم ـ به جمکران مشرّف شود، همین کار مسافرت و تعویض خون و تغییر حال و هوا را برای او می‌کند.

در محلّ مسجد اصلی (جمکران)[1] نماز بخوانید.

بقعه‌ای از بقاع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

جمکران، بقعه‌ای است همچون بقاع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

ما کم‌تر به جایی که این جور باشد می‌رویم![2]. [3]

مقام امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در مسجد سهله

شاید سیّد بحرالعلوم رحمه‌الله آن مقام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را که در مسجد سهله است، ساخته و احداث کرده است. قبل از ایشان، شاید نبوده است. نمی‌دانم، یادم نیست که قبل از سیّد بحرالعلوم این مقام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اینجا بوده است یا نه. در کتب ادعیه که

---

۱. بعد از توسعه مسجد مبارک جمکران، مسجد اصلی که به امر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ساخته شده بود، قسمتی از مسجد بزرگ‌تر شد که اکنون نیز پشت محراب فعلی مسجد واقع شده است و ظاهراً مساحت آن بیش از حدود بیست و پنج متر نیست. زائرین به راحتی می‌توانند حدود مسجد اصلی را پیدا کنند زیرا با سنگ‌فرش‌های سیاه‌رنگ مرز آن مشخص شده است. حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله می‌فرمودند که مکانی که مسجد اصلی است روحانیت و حال و هوای دیگری دارد!

۲. این مطلب کاملاً موافق و مطابق روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام و آباء طاهرین امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و آموزه‌های دینی می‌باشد و مختص مسجد جمکران هم نمی‌باشد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی که می‌خواستند مسجدی را در مدینه بسازند، بر ساده بودن بنای آن تأکید زیادی داشتند و وقتی اصحاب اصرار کردند که بنای آن از حالت ساده خارج شود، ایشان موافقت نکردند و فرمودند: «لا، عَرِیشٌ کَعَرِیشِ مُوسَی؛ سایه‌بانی هم چون سایبان حضرت موسی [برای سقف مسجد کافی است]». (ر.ک: کافی، ج۳، ص۲۹۶؛ معانی الأخبار، ص۱۶۰؛ التهذیب، ج۳، ص۲۶۲؛ تفسیر عیاشی، ج۲، ص۱۱۲؛ وقعة صفین، ص۳۲۶) امیر المؤمنین علیه‌السلام نیز همین سیره را اتخاذ کردند و بر ساده بودن بنای مساجد تاکید داشتند (الفقیه، ج۲، ص۲۳۶ و۲۳۹)؛ جالب توجه است که یکی از نشانه‌های آخر الزمان که نشانه دوری جامعه از ارزش‌های واقعی دینی است، تزیین بیش از حد ضرورت مساجد است (کمال الدین، ج۱، ص۲۵۱؛ ج۲، ص۵۲۶؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۳۰۴؛ مختصر البصائر، ص۱۲۷) و یکی از کارهایی که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پس از ظهور انجام می‌دهد، باز گرداندن مساجد به همان حالت اولیه‌ای است که زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرسوم بوده است. (ر.ک: فقیه، ج۱، ص۲۳۶؛ الغیبة (طوسی)، ص۴۷۵؛ کشف الغمة، ج۲، ص۴۱۸؛ بحار الأنوار، ج۵۲، ص۳۸۶).

۳. در این جا معظم‌له اضافه می‌نمودند که بهتر است بیشتر برای آسایش و رفاه زائران تلاش و سعی شود.

برای هر مقامی یک دعایی دارد، برای این مقام ندارد و اسمی از این مقام در آن نیست. با این‌که غیر این مقام، هیچ مقامی گنبد و دستگاه ندارد. اصلاً واقعاً یک مواطن و مقامات عجیبی است! حیف است با تمکّن، کسی از این مقامات گذر نکند!

مقام امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در وادی‌السّلام

یک نفر از مؤمنین از مشهد پول زیادی را برای مصرف طلاب و اهل علم به نجف اشرف برد تا به علما بدهد. خب البته اگر به اهل علم و طلاب می‌خواست بدهد، باید به یک مرجعی می‌داد [که بین آن‌ها تقسیم کند]. می‌گفت: همه را برداشتم به یک نفر[1] دادم. بعد از این‌که دادم، پشیمان شدم که چرا همه را به یک نفر دادم. باید این‌ها را بین علما تقسیم کنم؛ یک قدری به او بدهم و یک قدری هم به سایر معاصرینش. پشیمان شد.

نمی‌دانم چطور بوده است که آن آقا [مرجع] هم می‌فهمد که او پشیمان شده است. لکن وقتی می‌فهمد که در مصارفی که خودش تشخیص داده بوده، صرف نموده بود، به طوری که چیزی از آن [پول] نمانده بود و این قضیه اوایل کارش (مرجعیّتش) بوده است؛ می‌گوید توسل می‌کند به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که: می‌دانید که من در چه صرف کرده‌ام و حالا این آقا پشیمان شده است که چرا همه پول‌ها را به ما داده است؛ شما خودتان چاره‌ای برای این کار بنمایید. کأنّه یک جوری فهمید [که به مقام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برود]. چطوری فهمید؟ می‌گوید: یک استخاره‌ای هست در بالاسر سیّدالشهدا علیه‌السلام [انجام داده می‌شود به این صورت که]، صد مرتبه مثلاً در آنجا بگوید: «اَسْتَخیرُ اللّٰهَ بِرَحْمَتِهِ خِیَرَةً فی عافِیَة» (خیر می‌خواهم از خداوند به رحمتش، خیرخواهی در عافیت) ـ ظاهراً این‌طور است ـ هر چه «وقع فی قلبه» (هرچه که در قلبش واقع شد)، عمل بکند. این خیلی استخاره عجیبی است؛[2] مثل الهام است.

---

۱. مبلغ آن پول سیصد تومان بوده که مبلغ بسیار زیادی در آن زمان محسوب می‌شده است و آن شخص تمام آن پول را به حضرت آیت‌الله سیّد ابوالحسن اصفهانی رحمه‌الله داده بود.

۲. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مَا اسْتَخَارَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدٌ فِي أَمْرٍ قَطُّ مِائَةَ مَرَّةٍ يَقِفُ عِنْدَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَيَحْمَدُ اللَّهَ وَ يُهَلِّلُهُ وَ يُسَبِّحُهُ وَ يُمَجِّدُهُ وَ يُثْنِي عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ إِلَّا رَمَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِأَخْيَرِ الْأَمْرَيْنِ؛ ←

گفت: به قلب من افتاد به مقام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در نجف[1] برو. فردایش که آمدیم، آن آقا هم به نماز جماعت می‌آمد. او را دیدم و از نماز جماعت که فارغ شدم، زود به او اشاره کردم با من بیا. از صحن حضرت امیر علیه‌السلام به مقام امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رفتم و [به او] گفتم همین‌جا بیرون مقام بمان. رفتم داخل و دیدم همان بسته اسکناس‌ها را که او به من داده بود، همان‌جا گذاشته‌اند که من بردارم. بسته را برداشتم و بدون کم و زیادی به آن آقا دادم.

مثل این‌که با خود می‌گوید: خدایا تو می‌دانی که من در موارد مرضیه هزینه کردم. مقصود، انصافش این است که بدون این‌که خدا دستگیری و تأیید کند، انسان نمی‌تواند کاری کند: «لاحَولَ وَلاقُوَّةَ اِلّا بِاللّه»؛ «وَما تَوفیقی اِلّا بِاللّه»؛ قواعد این‌طور اقتضا می‌کند.

تشرّف در مقام امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نجف

شخصی[2] نقل می‌کند: به مقام امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، واقع در وادی‌السّلام نجف اشرف

→ هرگز بنده‌ای نبوده که نزد سر حسین علیه‌السلام صد بار در امری از خداوند عزوجل طلب خیر کند (به این صورت که صد بار بگوید: أستَخیرُاللهَ بِرَحمَتِهِ خِیَرَةً فی عافِیَة) و الحمدلله و لااله الا الله و سبحان الله بگوید و تمجید و ثنایی که شایسته اوست، به جا آورد، مگر آن‌که خداوند تبارک و تعالی او را در آن امری قرار دهد که خیر بیشتری در آن است)؛ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۲۸۵.

۱. مقام امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در قبرستان وادی السلام نجف، در نزدیکی مرقد حضرت هود و حضرت صالح علیهماالسلام قرار دارد. این مقام مکان مقدسی است که کرامات متعددی از آنجا نقل شده است. به باور برخی اینجا همان مکانی است که امام صادق در مسیر زیارت مرقد حضرت امیر علیه‌السلام در آنجا نماز خواندند و آن را محل منبر امام زمان معرفی نمودند. در برخی منابع ساخت این مقام به سید بحرالعلوم در سال ۱۲۰۰ هجری قمری نسبت داده شده است. (ماضی النجف و حاضرها، ج۱، ص۹۵).

گفتنی است وقتی امام صادق، به زیارت امیر مؤمنان علیه‌السلام رفتند، در سه جا از جمله منطقه‌ای به نام ثویه نماز خواندند. وقتی راوی از امام پرسید این چه نمازی است؟ ایشان فرمودند: «اینجا محل منبر قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، دوست داشتم در آن شکر خدا را به جای آورم» (دلائل الإمامة، ص۴۵۹).

اگرچه دلیل کافی برای اثبات این ادعا در دست نیست اما برخی با توجه به ارتباط سید بحرالعلوم با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و وجود سنگی در این مقام که در سال ۱۲۰۰ زیارت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف روی آن حک شده است احتمال می‌دهند این مقام همان محل منبر امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد (ماضی النجف و حاضرها، ج۱، ص۹۵).

۲. آیت‌الله میرزا رضی تبریزی (۱۲۹۴ - ۱۳۷۰ ق).

رفتم ـ شاید روز عاشورا و یا دهه‌ی اوّل محرم بوده است ـ و آقایی را دیدم که در کنار درِ ورودی مقام امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رو به قبله یا رو به کربلا نشسته است؛ فهمیدم که مشغول خواندن زیارت عاشوراست. نزدیکش رفتم؛ ناگهان دیدم در کربلا هستم و دسته‌های عزا را دیدم، و دیدم که مردم به صحن سیّدالشهدا علیه‌السلام می‌روند و می‌آیند! چند قدم برگشتم، دیدم در نجف و در مقام امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستم؛ دوباره نزدیک رفتم، دیدم در کربلا هستم. خلاصه، وقتی به او نزدیک می‌شدم، خود را در کربلا می‌دیدم!

دو سه بار به همین کیفیت تکرار شد؛ فهمیدم که این مطلب از کرامتِ آن مرد است. نزد او نشستم و به او سلام کردم. محل منزلش را پرسیدم که شما کجا ساکن هستید؟ گفت: در فلان کاروانسرا! صبح روز بعد به همان کاروانسرایی که گفته بود، رفتم، ولی دیدم در آنجا که نشانی داده بود، کسی نیست. از سرایدار سراغش را گرفتم؛ گفت: به طرف کربلا رفت. چند لحظه در آن مسیر و بازار نجف پیش رفتم و برگشتم، بلکه ایشان را پیدا کنم. به نظرم رسید که شاید نرفته باشد، لذا به طرف وادی السّلام رفتم تا با او ملاقات کنم. مرد ترکی بود که گاهی حرف‌هایی می‌زد، رو به من کرد و به لهجه ترکی گفت: «گِتدی، گِتدی».[1] به هر حال رفت؛ بدون این‌که حرفی بزند.

گمان می‌کنیم آقاییِ دنیا در این است که بخوریم و بپوشیم و هر چه بخواهیم، امر یا نهی کنیم؛ در حالی که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمُ الطِّيبُ وَ النِّسَاءُ وَ جُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ».[2] (از دنیای شما سه چیز مورد علاقه و محبوب من است: عطر و بوی خوش، زنان، و نور چشم من در نماز قرار داده شده است). چه بسا «قُرَّةُ عَيني فِي الصَّلاة» با دو چیز دیگر که در این حدیث ذکر شده (یعنی طیب و نساء) طرف مقابله نباشد [و در عرض هم نباشد]؛ زیرا دوست داشتن هر چیز متناسب با آن است و دوست داشتن چیزی با دوست داشتن چیز دیگر خیلی فرق دارد [و سنخ دوست داشتن نماز با سنخ دوست داشتن طیب و نساء کلاً متفاوت است].

---

۱. به زبان ترکی یعنی: رفت، رفت.

۲. نک: بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۱۴۱؛ مسند احمد، ج ۳، صص ۱۲۸ و ۱۹۹ و ۲۸۵.

مقام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در کربلا

شنیده‌ام در کربلا نزدیک مقام حضرت صادق علیه‌السلام ـ که اتاق گونه‌ای بود و معلوم نیست در این کتب ادعیه مذکور است یا نه ـ یک مقام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف درست کردند؛ به جهت این‌که کسی در آنجا خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده و دیده است که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آنجا زیارت ناحیه را خوانده‌اند و دستگاه عجیبی برای آن درست کرده‌اند؛ کما این‌که یک تپه بلندی بود که کسی نقل کرد خانه ما بر آن تپه بود. [او می‌گوید] آقایی سراغ ما آمد و گفت: شما این خانه را نفروشید، چون در تاریخ خوانده‌ایم زمانی که حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام در عراق بوده، روی این تپه می‌آمد و جد خود را زیارت می‌کرد و این مکان متبرک است.

ادعیه مساجد و مقامات، به نحو تعدد مطلوب است

دعاهای وارده در امکنه و ازمنه خاص، مانند دعاهای وارده در مقام‌های مسجد کوفه، مسجد سهله، مسجد صعصعه ـ که نزدیک مسجد سهله است ـ و دعاهای رجب، شعبان، رمضان و... اختصاصی نیست؛ به‌گونه‌ای که نتوان در وقت و یا جای دیگر خواند، بلکه این‌گونه دستورها به نحو تعدد مطلوب[1] است. بنابراین، می‌شود دعا را در غیر آن زمان و مکان خواند.

حضور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در منا و عرفات و...

حضور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در منا و عرفات و مزدلفه و... چیزی نیست که یکی، دو تا، ده تا گفته و نوشته باشند؛ این بزرگواران علیهم‌السلام این قدر به آنجا اهمیت می‌دهند، برای این‌که در مسلمان‌ها ثابت باشد که این اماکن از مقدسات هستند.

---

۱. منظور از تعدد مطلوب این است که در دعاها دو نوع فضیلت وجود دارد؛ یکی مربوط به اصل دعا، و دیگری مربوط به خواندن آن‌ها در شرایط زمانی و مکانی خاصی که برای آن‌ها ذکر شده است. بنابراین خواندن دعا در سایر اوقات نه تنها منعی ندارد، که فضیلت هم دارد، اما اگر در زمان و مکان خاص خود خوانده شود آثار و برکات بیشتری را به همراه دارد.

انتظار مبشّرات داریم

خداوند توفیق انجام وظیفه بدهد. آنچه ما انتظار داریم، این است که قطعاً حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آنجا حاضر می‌شود و بعضی حتماً ایشان را می‌بینند، و لو نشناسند. انتظار مبشّراتی داریم که نقل شود. کسانی که در جریانات حج حاضر می‌شوند، احتمال قوی دارد که به لقاء موفق بشوند.

در سرداب مقدس به این فتوا ملهم شدم

آقا سیّد محمّد فشارکی رحمه‌الله به میرزای شیرازی رحمه‌الله گفت: اجازه بدهید یک ساعت ادب و احترام شاگردی را کنار بگذارم و با شما صحبت کنم. آخَر سیّد اولاد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، چرا این فتوای تحریم تنباکو را نمی‌دهی؟ می‌ترسی تو را بکشند؟ ما افتخار می‌کنیم که استاد ما را در این راه بکشند! میرزا به او گفت: بله، من وقتی به سرداب مقدس مشرّف شده بودم ـ در آن جای مخصوص که همه نمی‌دانند و ایشان ظاهراً به آنجا رفته بوده ـ و متوسل شدم، این فتوا به من داده شد که: «**الیوم استعمال تنباکو و توتون در حکم مبارزه با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است**». تا جایی که آن مغازه‌دار در اصفهان پرسیده بود: آیا اگر گونی تنباکو را نگه داریم، این استعمال محسوب می‌شود؟!

تشرّف در سرداب سامرّا

اگر علم انسان مطابق ایمانش باشد، خیلی خوب است. علمای سابق علم را از ایمان جدا نمی‌دانستند. مرحوم میرزای شیرازی بزرگ[2] در قضیه تحریم تنباکو فرموده بود: علت این حکمی که کردم، آن بود که در سرداب سامرّا حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را زیارت کردم و در آنجا به من الهام شد!

---

۱. مقصود، مراسم و مناسك حج است. این بیانات را معظّم‌له خطاب به فضلای بعثه خود فرمود که برای خداحافظی سفر حج، به محضر ایشان مشرّف شده بودند.

۲. حضرت آیت‌الله سیّد محمّدحسن شیرازی (متوفای ۱۳۱۲ق)، صاحب فتوای تحریم تنباکو.

آیا می‌شود کسی معنویت نداشته باشد و به او افاضه شود که به سرداب برود؟! لذا در جواب آقا سیّد محمّد فشارکی ﷺ که زیاد داد و بیداد می‌کرد و با اجازه و اسقاط مقام استاد و شاگردی، پرسید: سیّد اولاد پیغمبر! چرا شما حکم نمی‌کنید؟ آیا می‌ترسید در این راه کشته شوید؟! و ایشان پاسخ داد: **کشته شدن افتخار ماست!**

گلشن یازدهم: تشرّفات به محضر امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

وصول، اختیاری است!

باید فکرش را کرد که به طور یقین عده‌ای بوده‌اند که کأنّه امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پیش آن‌ها حاضر و ظاهر بوده است. حالا یا صورت را می‌دیده‌اند یا نمی‌دیدند. [به هر حال] مثل این‌که یک بی‌سیمی داشته‌اند و تلگراف می‌کرده‌اند و جواب از ناحیه او می‌گرفتند! هیچ شکی در این نیست. اگر در این شک کنیم، کسانی که گفته‌اند ما خدمتش رسیده‌ایم، ولو [آن زمان] نشناختیم و بعد فهمیدیم، در آن‌ها هم باید شک کنیم؛ و [در این صورت افرادی] مثل مقدس اردبیلی و سیّد بحرالعلوم باید از آن دروغگوهای نمره اوّل باشند!

چطور این احتمال را می‌دهیم؟ چه کسی این احتمال را می‌دهد؟ آن‌هایی که در غیر این مطلب این‌همه اهل کرامات‌اند، آیا می‌توانیم نعوذ بالله چنین نسبتی به آن‌ها بدهیم؟ [آیا آن‌ها مفاد] «فَعَلَیهِ لَعْنَةُ الله!»[1] (لعنت خدا بر او باد!) را [به معنای امکان نداشتن تشرّف] قبول ندارند، و یا [این‌که معتقدند] معنای دیگری دارد و مربوط به ادعای بابیّت و مهدویت

---

۱. از آنجا که سخن درباره ارتباط با حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و مشاهده آن حضرت است، ظاهراً مقصود معظّم‌له برگرفته از مفاد این روایت است: «وَسَيَأْتِي إِلَى شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ أَلَا فَمَنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ؛ و به زودی کسانی که ادعای مشاهده می‌کنند، نزد شیعیان ما می‌آیند؛ پس به‌هوش باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کرد، او دروغ‌گوی تهمت‌زن است»؛ احتجاج، ج۲، ص۴۷۸.

است. آن‌ها این مقامات را چطور تحصیل کردند؟

این معرفت را چگونه تحصیل کردند؟ این [مقامات] اگر در کسی باشد، اختیاری است، نه این‌که به غیر اختیار از خواب بیدار شویم و ببینیم مطلب حاصل شد! پس اگر این [امور و مقامات] اختیاری است، چرا ما این کار را نمی‌کنیم؟ فرج اختیاری است، اظهار اختیاری است، ظهور اختیاری است، وصول اختیاری است. چرا مسامحه می‌کنیم و اهمیتی نمی‌دهیم، [اما] به آن [ظهور عام] اهمیت می‌دهیم؟ می‌ترسم اگر وقتش (ظهور) بشود، فرار کنیم! این راه کسانی نیست که [رعایت] اهم و مهم را قائل هستند!

ضرورت تحصیل فرج شخصی

هر کس باید به فکر خود باشد و راهی برای ارتباط با حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و فرج شخصی خویش پیدا کند؛ خواه ظهور و فرج آن حضرت دور باشد، یا نزدیک.

ارتباط و وصل با آن حضرت و فرج شخصی، امر اختیاری ماست، به خلاف ظهور و فرج عمومی؛ با این حال چرا به این اهمیت نمی‌دهیم که چگونه با آن حضرت ارتباط برقرار کنیم و از این مطلب غافل هستیم، ولی به ظهور و دیدار عمومی آن حضرت اهمیت می‌دهیم؟ و حال آن‌که اگر برای فرج شخصی به اصلاح خود نپردازیم، بیم آن است که در ظهور آن حضرت از او فرار کنیم، چون راهی که می‌رویم، راه کسانی است که اَهَم و مهمی قائل نیستند.

کار آفتاب، اضائه (روشنی بخشی و نورافکنی) است؛ هرچند پشت ابر باشد. حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم همین‌طور است؛ هرچند در پس پرده غیبت باشد؛ چنان‌که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است.[1] چشم ما نمی‌بیند، ولی عده‌ای بوده و هستند که می‌بینند؛ و یا

---

۱. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در بخشی از روایت مشهوری که در آن امامان دوازده‌گانه را به جابر بن عبدالله معرفی کرده است، درباره امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌فرماید: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَيَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَاب؛ سوگند به آن خدایی که مرا به نبوت مبعوث کرد، مردم (در دوران غیبتش) از نور او روشن می‌شوند و از ولایتش بهره می‌برند؛ همچون بهره‌ای که از خورشید می‌برند، هرچند ابر آن را پوشانده باشد»؛ کمال‌الدین، ج۱، ص۲۵۳.

اگر نمی‌بینند، ارتباطی با آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دارند.

دیدیم کسانی را که مثل این‌که با حضرت مخابره داشتند، هر چه می‌گفتند و می‌خواستند، همان می‌شد. آن آقا در بیابان سه مرتبه گفت: «یا امام زمان! وسیله‌ای بفرست»، فوراً وسیله و مرکبی برای سوارشدن او ظاهر شد!

آری؛ آن حضرت این‌قدر به ما نزدیک و از حال ما باخبر است، ولی ما نمی‌بینیم و از او غافل و بی‌خبریم و می‌پنداریم که دوریم! حیف که ما قدردان نعمت ولایت نیستیم!

مایه خجلت ما است!

چیزی که مایه خجلت ما است، این است که آحادی و افرادی را خبر داریم که دیوانه هم نبوده‌اند، فاسق هم نبوده‌اند، این‌ها می‌گفته‌اند ارتباط ما [با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] محفوظ است، یا می‌گفته‌اند ما می‌شناسیم کسانی را که ارتباطشان محفوظ است. اگر غیبت ظاهریه از همه است، پس این‌ها چه می‌گویند؟

پس [معلوم می‌شود] در این غیبت یک استثنائاتی هست که موافق با قاعده لطف است. مضافاً مفاسدی که در ادعای عدم غیبت هست، ابداً در عبارات این اشخاص نیست؛ بلکه [نقل تشرّفات این أخیار و صلحاء] مصالح هم دارد، و مؤمنین را برای انتظار بیشتر تقویت می‌کند. ولی این مایه سربه‌زیری ماست! [به ما اعتراض می‌شود:] پس شما چه‌کار می‌کنید؟ [آن شخص] گفت: ما اینجا نیابت مالیه داریم! دست من دست او است و هر چه می‌خواهی به او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بدهی، به من بده! عجب؛ پس بگو این‌جور است! نیابت من جهت خاصه است، نه مطلقاً!

غیرعالم هم اگر صالح باشد و متقی و پرهیزکار باشد، این حرف‌ها [و تشرّفات] را دارد.

خدا کند راست گو باشیم!

اوتاد زمان ما آسید مرتضی کشمیری، آخوند ملافتحعلی و... مثل این‌که راهی داشتند، ولی ادعا نمی‌کردند. چه بکنیم؟ چرا ما کاری نمی‌کنیم که ارتباطمان این‌طور محکم باشد؟! ادعای انتظار را هم داریم. خدا می‌داند اگر ظهور کند چطور فرار بکنیم! حتی

چیزهایی هم در این باب گفته شده. نقل شده که فردی چهل روز یا چقدر در مسجد کوفه اعتکاف کرد برای این‌که خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسد. بعداً کسی را دیده که یک چیزی آنجا امانت گذاشته و رفته است. بعد به فکرش افتاد که این امانت را برداریم و برویم کارمان را انجام دهیم. یکی از رفقایش آن شخص را وقت رفتن می‌بیند و می‌گوید این‌ها چهل شب منتظر بودند که خدمت امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسند. حالا می‌خواهند در امانت تصرف کنند. خدا کند که راست گو باشیم!

راهی برای ارتباط همیشگی...

این مطلب از اهم امور است: چه‌کار کنیم مثل آن‌هایی باشیم که می‌گویند فرج خصوصی برای ما دائماً محقق است؟! بلاکلام [چنین اشخاصی] بوده‌اند، نمی‌شود انکار کنیم. از علما و متشرّعه، بلکه از صلحایی که خودشان عالم نبوده‌اند، اما تابع علما بوده‌اند، [افرادی] پیدا شده که می‌فهماندند [با امام علیه‌السلام] ارتباط دارند و در امور خودشان یا امور غیر خودشان [به اسباب عادی] محتاج نیستند. فی‌الجمله، نه تا این اندازه که مثلاً تمام روی زمین را عدل بگیرد؛ چرا که [این] خاصیت فرج و ظهور عمومی است. نمی‌توانیم بگوییم در این ظهورهای خصوصی، ما هم مثل آن‌ها هستیم. آن علما با آن بزرگی‌شان، نواب خاص، معاصران و مشابهان آن‌ها از فقها و بزرگان فقها که چقدر در دین و ایمان حق دارند، ما نمی‌توانیم بگوییم مثل آن‌ها هستیم. کارهایی که آن‌ها کرده‌اند، غیر از کارهای ما است. بلاکلام نمی‌توانیم بگوییم آن‌ها هم مثل ما هستند. اگر بگوییم، همین اوّل انکسار ماست! اوّل خسران ما است! همین راه خسران ما است که بگوییم آن‌ها هم بیش از این حدی که ما داریم، نداشته‌اند! [بلکه] به عکس، باید بدانیم آن‌ها مقاماتی داشته‌اند که ما نداریم! و ببینیم باید از چه راهی به آن مقامات برسیم.

برای همین، [باید] مجالسی را مهیا کنیم، یا رفقا و اصدقائی را پیدا کنیم و با هم مذاکره و صحبت کنیم که از چه راهی می‌شود به این مقصد عالی رسید؟ چون الآن واسطه فیض همان یک نفر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. در هر فیضی، خصوصی باشد یا عمومی، داخلی باشد یا خارجی، جسمانی باشد یا روحانی، بلاکلام واسطه او است. [حتی] اگر [در توسل] اسم او را نیاوریم و اسم سایر ائمه علیهم‌السلام را بیاوریم، بالأخره به او راجع [و رهنمون]

می‌شویم. حتی گفته‌اند دیده‌ایم [ائمه علیهم‌السلام حوائج را] به همدیگر حواله داده‌اند، تا به آن آخری (امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) رسیده است. [مثلاً شخصی] به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله توسل کرده است [و ایشان او را] به فلان امام علیه‌السلام حواله داده است و همین‌طور تا رسیده به حضرت [ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف]. هرراهی غیراز این برویم آخرش پشیمان می‌شویم! باید او را پیدا کنیم. شاید چشم‌های ما قابل این مطالب نیست. حالا [قابل] باشد یا نباشد، [حتی] در منا یا عرفات شاید [ایشان را] دیدیم، این که کار را همیشگی درست نمی‌کند؛ باید راهی را پیدا کرد که کار را همیشگی درست کند!

آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از ظالمان غایب است!

[کذب من ادّعی المشاهدة] معلوم نیست این را دربربگیرد که بعد از مشاهده بفهمد که این مشاهدة الامام است.

مطلب دیگر این‌که معلوم است غیبت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای ظالمین است. از غیر ظالمین هم بالواسطه غایب است؛ به جهت این‌که با هم مخلوط هستند، یک‌دفعه می‌بینی به این [ظالم] می‌گوید: بله، من حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیدم و چنین و چنان فرموده است. آن‌وقت همین یک فتنه‌ای می‌شود، به اعتبار این‌که امثالش زیاد می‌شوند. الی‌ماشاءالله کذّاب می‌آید و می‌گوید [ما امام علیه‌السلام را دیدیم و چنین و چنان فرموده]. همین زمان ما هم یک نقل‌هایی می‌کنند [که دروغ است]. می‌گوییم: بله، به خاطر فتنه است، به خاطر خلاف ما هوالواقع است که محتجب است. «الْمُحْتَجَبِ عَنْ أَعْيُنِ الظَّالِمِينَ»[1] (پنهان از چشم ستمگران).

این‌ها همه بالتبع محل غیبت‌اند؛ والّا آدم‌های حسابی [ادعای رؤیت کرده‌اند]. پس

---

۱. لقبی که در یکی از زیارات امام عسکری علیه‌السلام درباره امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به‌کار برده شده است. (بحارالأنوار، ج۹۹، ص۶۷). همچنین در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةُ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ؛ برای حضرت قائم دو غیبت است: یکی کوتاه و دیگری بلند. در غیبت اوّل جز شیعیان مخصوصش کسی از جای آن حضرت خبر ندارد، و در غیبت دیگر، جز دوستان خاصش از جای او خبر ندارند»؛ کافی، ج۱، ص۳۴۰.

نواب اربعه چطور مشاهده می‌کردند؟ چطور ارتباطشان مستقیم بود؟ بلکه دیگران هم از علما، از مقدسین، مثل ابن طاوس، مقدس اردبیلی، سیّد بحرالعلوم، امثال این‌ها که دروغ درباره آن‌ها هیچ ابداً محتمل نیست [تشرّفات داشته‌اند]. بنابراین هیچ مانعی ندارد.

حاجت گرفتن از امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، نوعی از تشرّف است

این امامی که معاصر ماست و با ما قهر است و در حقیقت ما با او قهر هستیم، با آبائش علیهم‌السلام فرقی ندارد. مردم با امامانی که وفات کرده‌اند، رابطه برقرار می‌کنند، شما رابطه با او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را که زنده است، اجازه نمی‌دهید؟! بله؛ آن‌طور مشاهده‌ای که نواب خاص داشتند، هر کس ادعا کند، ملعون است. چه کسانی چه ارتباطات نزدیکی با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف داشته‌اند. می‌خواهی لعن [و تکذیب] را متوجه چه کسانی بکنی؟! کسانی که کلام در این است که مقدسین علما باشند؛ مثل مقدس اردبیلی و سیّد بن طاوس؟!

آیا می‌شود این را هم مشاهده ممنوعه دانست که بابا در هر حال و شرایطی هستی، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را صدا بزن و حاجت بگیر؟!

منظور از روایت تکذیب مشاهده

از غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نباید تعجب کرد. ائمه اطهار علیهم‌السلام مثل غایب بودند. غیبت فی‌الجمله در مورد ائمه اطهار علیهم‌السلام هم بوده است، در مورد امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم وجود دارد. امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از غیر طریق مشاهده هم می‌تواند مطالب را برساند.

روایتِ «مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ»[1] سماع‌الصوت (شنیدن صدا) را که در بر نمی‌گیرد. «مَنْ

---

۱. امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در بخشی از توقیع شریف خود خطاب به آخرین نایبش، علی بن محمّد سمری، چنین مرقوم فرمود: «وَسَيَأْتِي إِلَى شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ أَلَا فَمَنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ؛ و به زودی کسانی که ادعای مشاهده می‌کنند، نزد شیعیان ما می‌آیند، پس به هوش باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کرد، او دروغگوی تهمت زن است»؛ احتجاج، ج۲، ص۴۷۸.

حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله در اینجا بیان داشته است که این روایت شریف، منافاتی با برخی از انحای ←

یَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ» مکاتبه را هم در برنمی‌گیرد؛ و آن صورتی را هم که ادعای مشاهده کند، به این صورت که بعد از تشریف بردن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بفهمد این همان امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، این حالت را هم شامل نمی‌شود؛ کما این‌که اتفاق هم افتاده است و دیده شده است.

تشرّف و تثبیت عقاید

در این شداید و گرفتاری‌ها و جنگ میان برادران مسلمان و[برادران] شیعه، قاعده‌اش این است که خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به خدا متوسل باشد و برای تثبیت عقاید اهل ایمان اظهار وجودی کند. تشرّف به خدمت او و دیدن آن حضرت هم نوعی تثبیت اعتقادات است.

هدف صحیح از تشرّف

غرض صحیح انسان برای این‌که خدمت امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسد، باید این باشد که خدمت امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسد و این سبب برای زیادی معرفت به او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شود.

معرفت به مقام معصومین علیهم‌السلام بالاتر از صرف دیدار

نظرکردن به جمال مبارک حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خوب و فضیلت دارد، اما می‌دانیم که عده‌ای در زمان حضور پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا ائمه علیهم‌السلام به جمال آن‌ها نظر می‌کردند، ولی به مقام آن‌ها معرفت نداشتند و از آن‌ها اطاعت نمی‌کردند. بنابراین، قطعاً معرفت آن‌ها و

← ارتباط با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ندارد؛ چراکه ممکن است کسی صدایی از آن حضرت بشنود یا دست خطی از ایشان به او برسد و هیچ‌یک از این‌ها مصادیق مشاهده نیست و مشمول حکم این روایت نمی‌شود؛ بنابراین شاید صادق باشد. همچنین ممکن است کسی ادعای مشاهده کند، ولی مدعی مشاهده بالاختیار و یا باب امام زمان علیه‌السلام بودن نباشد، بلکه به محضر ایشان مشرّف شده و بعد از تشرّف، فهمیده کسی را که دیده، وجود مبارک امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده است. مقصود از این روایت شریف، تکذیب این‌گونه از مشاهدات نیست.

یقین به مقامات و عظمت و جلالت آن‌ها، خیلی بالاتر از نظر به جمال ظاهری آنان است![1]

شما خودتان را اصلاح کنید ما خدمت شما می‌رسیم!

آقایی بود که مدرّس بود، شخصی پیش او می‌آید و می‌گوید: می‌خواهم فلان کتاب را پیش شما بخوانم. آن کتاب ساده و مقدماتی بوده، ولی آن مدرس سطح بالا بوده است. خود آن آقا می‌گوید من اصلاً بنا نداشتم چنین کتابی را درس بدهم، اما وقتی او گفت، نمی‌دانم چرا قبول کردم! بعد که درس را با او شروع کردم، دیدم یک حرف‌هایی می‌زند که دیگران خبر ندارند او چطور این حرف‌ها را می‌زند. تا این‌که یک روزی کتابی که می‌خواستم درس بدهم، گم شد. رفتم درس بگویم، گفتم کتابم گم شده است و نمی‌دانم کجا گم شده است. آن آقای مدّرس گویا تمتعی کرده بوده و خانواده‌اش متوجه شده بوده است و به این صورت با مخفی کردن کتاب، می‌خواسته شوهر خود را عقوبت کند.

این شخص به استاد اِخبار می‌کند و می‌گوید مثل این‌که برای شما چنین چیزی اتفاق افتاده است و خانواده شما کتابتان را پنهان کرده است و کتاب در فلان جاست. آن استاد تعجب می‌کند؛ می‌رود و می‌بیند که بله کتاب همان جاست! این را که می‌بیند، می‌گوید آخر شما اگر با حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف رابطه‌ای دارید و محضر ایشان عجل الله تعالی فرجه الشریف مشرّف می‌شوید و از امور مطلع می‌شوید، خواهش ما این است که دست ما را هم بگیرید و ببرید به محضر حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف. و از ناحیه من بپرسید راه تشرّف به محضر حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟

آن آقا رفت و مدتی بعد جواب آورد. گفت که بله، من پیام شما را رساندم. حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمود: «**لازم نیست شما زحمت بکشید خدمت ما برسید. شما خودتان را اصلاح کنید، ما خدمت شما می‌رسیم!**»[2]

---

۱. مقصود، این است که انسان باید در فکر آماده کردن خود و ازدیاد روز به روز معرفت خویش به اهل بیت علیهم السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، تا همچون برخی از کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کردند، ولی با ایشان به دشمنی و مبارزه پرداختند، هنگام ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در صف دوستان ایشان قرار گیرد و خدای ناخواسته به سمت حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف تیر پرتاب نکند!

۲. گفتنی است حضرت آیت‌الله بهجت رحمه الله معمولاً تنها جمله آخر این حکایت را ذکر می‌کرد و کمتر پیش می‌آمد که کل قصه را کامل نقل نماید؛ مگر در موارد نادری که حال ایشان مساعد بود و قصه را به تفصیل ←

تقصیر از ماست!

بله، ایرادی بر ما وارد است: ما قاصریم یا مقصّر. خدا رحمت کند آقای حاجی نوری رحمه‌الله[1] [را]، وقتی احوالات سیّد بن طاوس رحمه‌الله را می‌نویسد، می‌گوید: «از او ظاهر است که باب لقاء بر او مفتوح بوده است».[2] چرا بین ما و بین همین علما این طور الی ماشاءالله تفاوت است؟ چرا ما این طور دوریم؟ آخر چرا ما او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را این قدر دور می‌بینیم؟ او که ما را می‌بیند، ما او را نمی‌بینیم؛ یعنی او هم از این که ما را ببیند، ممنوع است؟! ابداً چنین چیزی نیست.

بلکه در [روایت فقط] «من ادّعی المشاهدة» آمده است؛ مشاهده، سماع صوت را که در برنمی‌گیرد. خیلی‌ها می‌گویند ما فرمایش آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را شنیدیم؛ به طوری که یقیناً [فهمیدیم صدای] خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ در مسجد سهله، جمکران، این طرف و آن طرف.

اگر او را «عین اللّه النّاظره» می‌دانیم، «أذنه الواعیه» می‌دانیم، این کلامی را که خودمان تکلم می‌کنیم و می‌شنویم و به دو گوش و به سمع ما می‌رسد، او جلوتر از ما می‌شنود. از عجایب امور است؛ این خود یک کرامتی از او است. به دلیل همین که نقل می‌کنند: شنیدیم حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف این فرمایش را فرموده‌اند؛ شنیدیم آن فرمایش را فرموده‌اند![3]

← نقل می‌کرد. مطلب مهم دیگر این‌که در تمام نقل‌ها، عبارت «خدمت شما می‌رسیم» آمده است، نه این‌که مثلاً حضرت فرموده باشد ما منت می‌گذاریم و سراغ شما می‌آییم، و این خود مطلبی قابل تأمل است! و بسیار دیده شد به محض این‌که کسی به محضر آیت‌الله بهجت رحمه‌الله می‌آمد و ختم یا ذکر یا راهی برای تشرّف درخواست می‌کرد، ایشان می‌فرمود: «پیغام داده‌اند لازم نیست شما بخواهید کاری بکنید، شما خودتان را اصلاح کنید، ما خدمت شما می‌رسیم!»

۱. آیت‌الله شیخ میرزا حسین نوری رحمه‌الله (۱۴ دی ۱۲۱۷ـ۸ مهر ۱۲۸۱) از علما و محدثان سرشناس، صاحب تألیفات بسیاری از جمله صحیفه ثانیه علویه، نفس الرحمن فی فضائل سیّدنا سلمان و... بوده، و سه کتاب النجم الثاقب، جنة المأوی و کشف الأستار از آثار وی درباره امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. البته کتاب «مستدرک الوسائل» معروف‌ترین اثر ایشان به حساب می‌آید.

۲. ر.ک: خاتمة مستدرک الوسائل، ج۲، ص۴۴۱.

۳. همچنین معظّم‌له در این باره می‌فرمود: «بعضی‌ها خیال می‌کنند که ائمه علیهم‌السلام مرده‌اند و نمی‌شنوند و یا مثل سایر اموات هستند. یکی از سنّی مذهب‌ها از جلوی سرداب مقدس سامرّا رد می‌شد؛ شنید از داخل سرداب صدای یا صاحب‌الزمان گفتن شخصی می‌آید. آن عابر با لحن مسخره‌ای گفت: یا صاحب‌الزمان ←

چرا ما این‌قدر غافلیم و او را از خودمان دور می‌دانیم؟ [آیا] برای این‌که چشم ما نمی‌بیند؟! پس چرا ما قلباً حاضر نیستیم؟! به‌طوری که بفهمیم آن به‌آن ممکن است که ما از قِبل (سوی) آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بر مطالبی مطلع بشویم. چه عرض کنم! این اشکال بر ما وارد است، بر آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وارد نیست!

آقایی بود که حرف‌هایی می‌زد که مطابق واقع درمی‌آمد. مثلاً در یکی از این خلوت‌ها به یک کسی که در آن زمان یک کیسه قند به شاه داده بود و لقب می‌خواست ـ در آن زمان‌ها رسم بوده از شاه وقت، لقب می‌گرفتند ـ گفته بوده است: قندها هدر رفت و جوابی نمی‌آید. و همین‌طور هم شد. از این‌گونه مطالب و حرف‌ها خیلی می‌زد.

تا این‌که یک‌دفعه به ایشان گفتند: خدمت حضرت رسیدید، عرض کنید که کجا و کی می‌شود خدمت شما رسید؟ ایشان رفت و بعد از مدتی آمد ـ البته می‌آمد داخل شاگردها [می نشست]، بعد که شاگردها می‌رفتند، آن حرف‌ها را می‌زد ـ بعد از این‌که شاگردها رفتند و او در آنجا ماند، گفت: آقا، من سلام شما و کلام شما را به ایشان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رساندَم. فرمود: شما نپرسید که کجا و کی می‌شود خدمت شما رسید. شما خودتان را اصلاح کنید، ما به زیارت شما می‌آییم! شاید تعبیر به همین کلمه زیارت فرموده بود.

بالأخره چه عرض کنیم؟ تقصیر از ماست! ما خودمان را این‌طور کردیم! الآن اختلاف ما با اهل سنّت سر چیست؟ ما [به وجودش] معتقدیم، آن‌ها معتقد نیستند. اما بالاتر از اعتقاد را که رؤیت قلبیه باشد، ما داریم؟ ما سمع قلبیه را که یقین‌آور باشد داریم؟!

تشنگان را جرعه وصال می‌دهد

[آیت‌الله بهجت رحمه‌الله بعد از نقل جریان تشرّف یکی از آقایان به خدمت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمود:] آری، تشنگان را جرعه وصال و شیفتگان جمال را آب حیات و معرفت می‌دهد. آیا ما تشنه معرفت و طالب دیدار هستیم و آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آب نمی‌دهد؛ با آن‌که کارش

← یا صاحب‌الزمان بگو تا جوابت را بدهد!! این‌ها نمی‌فهمند، حماقت محض دارند. ائمه علیهم‌السلام عین الله الناظره و أذنه الواعیه هستند؛ اگر حرفی زده شود، حتی قبل از آن که دیگران که در مجلس حاضر هستند، بشنوند، آن‌ها می‌شنوند ... الآن کسانی هستند که مرتب از ناحیه او هدایت، و ملهم به اموری می‌شوند!»

دادرسی به همه است و به مضطرّین عالَم رسیدگی می‌کند؟![1]

دیدار امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در سن واقعی

کسانی که به حضور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده‌اند و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ـ چه در خواب و چه در بیداری ـ دیده‌اند، معمولاً آن حضرت را در سن جوانی و به صورت شخص سی تا چهل ساله دیده‌اند؛ جزیک نفر[2] که مدعی است ایشان را در سن بیش از هزار سالگی و سالخورده و به سن واقعی آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دیده است!

زیارت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در منزل آن حضرت

«اعلمنی منازل اولیائک»[3] البته این نقلیات [فقط] مؤیّدات مطلب‌اند، و الّا اصل مطلب چیزدیگری است؛ می‌گفتند: شیخ مرتضی [انصاری رحمه‌الله] را کنار درب یک خانه‌ای دیدند. نمی‌دانم در کجا و در چه شهری. نمی‌دانم کوفه بوده یا جای دیگر. علی‌ایّ حال، گفته‌اند، ولی بنده یادم نیست. یک خانه‌ای که درِ قدیمی و کهنه دارد [آنجا ایستاده است]. علامت این [بوده] که خانه تقریباً خانه خرابی است؛ کسی اصلاًاعتنا به این خانه نمی‌کرد. [دیدند شیخ مرتضی رحمه‌الله] آنجا جلوی در ایستاده و زیارت جامعه را می‌خواند. تعجب کردند، اینجا، جلوی اینِ دَرِ خراب‌شده، خانه خراب‌شده، ایستاده و زیارت جامعه را می‌خواند؟! بعدها [یکی از خواص] به یک وسیله‌ای از شیخ فهمید که بله، این خانه مربوط به خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم [در آن وقتی] که شیخ

---

۱. یعنی مشکل و کوتاهی از ناحیه ماست و این ما هستیم که واقعاً تشنه معرفت و طالب دیدار نیستیم!

۲. معظّم‌له رحمه‌الله ملاقات‌های خویش را به خود انتساب نمی‌داد و حتی آن‌ها را بیان هم نمی‌کرد، و اگر بر اساس ضرورت یا مصلحتی می‌خواست شمه‌ای از تشرّفات را بیان کند، آن را به صورت سوم شخص بیان می‌کرد.

۳. در یکی از دعاهای عصر غیبت می‌خوانیم: «اَللّهُمَّ لاتُغَيِّبْنِي عَن مَنازِلِ أَولِيائِك؛ پروردگارا! مرا از خانه‌های اولیائت غایب نگردان»؛ مهج الدعوات و منهج العبادات، ص۳۳۲. همچنین در دعای امام صادق علیه‌السلام در روز عرفه می‌خوانیم: «اَللّهُمَّ لاتَحرِمنِي مَنَازِلَ أولِيَائِك؛ پروردگارا! مرا از خانه‌های اولیائت محروم نگردان»؛ اقبال الأعمال، ج۲، ص۱۳۶.

اینجا زیارت جامعه را بیرونِ دَر خوانده، در همین خانه بوده است.[1] آیا چون اسمش مرتضی بود، چنین شد؟![2]

تمجید امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از کتب شهید اوّل و ثانی

خود صاحب جواهر می‌فرماید: فقه شهید ثانی در «روضه»، از فقهش در «مسالک»[3] اقواست؛ و لذا در زمانی که مسالک را بردند اصفهان، خیلی پسندشان نشد. علمای اصفهان در آن وقت خیلی قوی بودند! خیلی عالی! در عرض علمای نجف بودند. اما روضه را که به اصفهان بردند، دیدند که این خیلی قوی‌تر است! خب، بعد از آن هم نوشته شده. با این‌که تام‌الاستدلال نیست، تمامش استدلال نیست؛ مع‌ذلک آن آقا می‌گفت: به واسطه شهادت این دو نفر (شهید اوّل و شهید ثانی)، خداوند برکتی در کتاب‌هایشان قرار داده که تا الآن، این کتابی که ناقص‌الاستدلال است، یُتبرّک بدراسته و تدریسه و...؛ به همین لمعه و شرح لمعه تبرک می‌شود. کسانی که به شرح لمعه مراجعه کنند، به یک مقامی می‌رسند.

[شخصی] مدعی بود که من به خدمت حضرت رسیدم و نشناختم. حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمود: به واسطه این شهادتی که خداوند به این‌ها داد [چنین برکتی به کتبشان داده شده

---

۱. شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱.ق) عالمی بزرگوار است که نسبش به جابربن‌عبدالله انصاری رضی‌الله‌عنه، صحابه جلیل القدر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسد. وی در تحقیق و تدریس و حل مسائل فقه و اصول یگانه عصر خویش بود و در مجلس درس بزرگانی همچون شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر، شیخ علی، شیخ موسی و شیخ حسن فرزندان شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، شیخ محمدبن‌حسن مازندرانی معروف به شریف‌العلماء، سید محمد طباطبایی معروف به مجاهد و شیخ احمد نراقی پرورش یافت. با این‌که تألیفات وی از نظر کمّی زیاد نیست، از نظر قوت و عمق علمی بر بسیاری از کتب علمی برتری دارد و لذا به برکت و عنایت الهی بعضی از آثار او مانند مکاسب محرمه و فرائدالاصول معروف به رسائل با وجود گذشت سال‌ها و نوشته شدن صدها کتاب فقهی و اصولی دیگر، تا به امروز در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود.

۲. معظّم‌له رحمه‌الله این مطلب را به کنایه می‌فرمود، و مقصود ایشان این بود که این مطالب از راه اتفاق و تصادف و شانس حاصل نمی‌شود، بلکه انسان از راه تقوا و عمل به واجبات و وظایف به این مراتب عالی از قرب می‌رسد.

۳. مقصود، کتاب «مسالک الأفهام فی شرح شرایع الاسلام» است.

است]. حتی نقل هم کرد که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمود: به جرم تشیّع شهیدشان کردند و بعد از شهادت، جنازه‌شان را سوزاندند. این واسطه می‌گفت که سوختن یکی‌شان را شنیده بودم، اما آن دیگری را من نشنیده بودم. نمی‌دانم، خدا می‌داند!

عبارتی که او از ایشان نقل کرد: «از آش و پلوی تشیّع هم نخورده بودند»؛ یعنی با این‌که ریاستی پیدا نکرده بودند [این خدمات را ارائه نمودند]. همچنین نقل می‌کند که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمود: «مبادا روزی بر شما بگذرد که به کتاب یکی از این دوتا مراجعه نکرده باشید!»

آن شخص گویا در مِنا [گم شده] و توفیق تشرّف به دیدار امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را یافته بود. [حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به او] فرموده بود: «عَلَم مرا نگاه کن و به دنبال من بیا».

[همچنین حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] فرموده بود: «می‌دانی چرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به غار حراء می‌رفت؟ چون آن غار، مُشرِف به کعبه بود و از آنجا کعبه را می‌دید». جبالی که اطراف حراء هستند، مُشرفیّت ندارند. آن شخص می‌گوید من رفتم امتحان کردم؛ دیدم بله، آدم کعبه را از داخل غار حراء می‌تواند ببیند، اما از کوه‌های دیگری که در اطراف هستند، انسان نمی‌تواند کعبه را ببیند.

می‌گوید [در ابتدا حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را] نشناختم، تا بعد از این‌که تشریف بردند، چیزهایی که دیده بودم دلیل بود، بر این‌که او خود [حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] است.

«من ادّعی المشاهدة» مقصود مشاهده‌ای نیست که امام را در همان لحظه نشناسد. حتی شاید غیر از همین مشاهده‌ای که نواب اربعه می‌کردند ـ یعنی وساطت در کار، نامه گرفتن و جواب دادن و... ـ را شامل نشود؛[1] این‌گونه مشاهده [مانند مشاهده نواب اربعه و ادعای بابیّت] است که «فعلیه لعنةُ الله»، و الاّ بزرگان علما مثل مقدس اردبیلی یا سیّد بحرالعلوم ادعای مشاهده کرده‌اند؛ بزرگانی که اصلاً کسی نباید احتمال کذبشان را بدهد.

---

۱. ممکن است کسی ادعای مشاهده کند، ولی مدعی مشاهدهٔ بالاختیار یا باب امام زمان بودن نداشته باشد، بلکه به محضر ایشان مشرف شده و بعد از تشرّف فهمیده است که آن کسی را که دیده، وجود مبارک امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده است. مقصود از این روایت شریف تکذیب این‌گونه از مشاهدات نیست.

امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و «النهایة» شیخ طوسی

می‌گویند پنج نفر از علمای کربلا حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را خواب دیدند که حضرت عبارتی تجلیلی درباره [کتاب] «النهایة» شیخ طوسی رحمه‌الله[1] فرمود. بعد معلوم شد که همه به یک عبارت شنیده‌اند و عبارتِ همه با هم مطابق بوده است. عجب خواب‌هایی که چقدر شبیه به بیداری است!

اهمیت مفاتیح الشرائع

«مفاتیح[الشرائع]»[2] خیلی کتاب خوبی است، و فرقی که با «ذخیره[المعاد]»[3] دارد، این است که مطلب را سَر می‌رساند و تمام می‌کند؛ حتی در یک تشرّف نقل شده سؤال کردند، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمود: مفاتیح بهتر از ذخیره است.

از نور چشمم بپرس!

از سعد بن عبد الله قمی اشعری سؤال شده بود که اسلام آن دو نفر، طوعاً و رغبةً بوده است یا کرهاً و اجباراً؟ ایشان درمانده بود که چه بگوید؛ زیرا فکر کرده بود اگر بگوید اختیاراً اسلام آوردند، در آن صورت آن دو منافق نخواهند بود، و اگر بگوید از روی اجبار بود، پاسخ خواهند داد که در آن زمان زور و اجبار در میان نبود! لذا این مسأله را در معیت احمد بن اسحاق برای حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام مطرح نمود و آن حضرت ایشان را به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حواله داد و حضرت در پاسخ فرمود: «لِمَ لَمْ تَقُلْ أَسْلَما طَمَعا؟!» (چرا نگفتی از روی طمع [به ریاست و خلافت] اسلام آوردند؟!)؛ یعنی نه این و نه آن، بلکه سومی است.[4]

---

۱. ابوجعفر محمّد بن حسن طوسی (۳۸۵ـ۴۶۰ق)، صاحب تألیفات متعدد، از جمله: اختیار الرجال، الاستبصار، عدّة الاصول، النهایة فی مجرّد الفقه و الفتاوی و... .

۲. کتاب «مفاتیح الشرائع» اثر فیض کاشانی. حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله درباره این کتاب می‌فرمود: «مفاتیح فیض کأنّه در کتب فقهی اوّل است. اگر پاورقی برای این کتاب نوشته می شد، مناسب بود.»

۳. کتاب «ذخیرة المعاد فی شرح ارشاد الأذهان» اثر محقق سبزواری.

۴. معظّم‌له اشاره به حکایتی زیبا دارد که تفصیل آن در کتاب «کمال الدین» ذکر شده است. نک: ج۲، ص۴۵۴.

امدادهای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای اثبات حقّانیّت مذهب

گفت: [وزیر بحرینی اناری آورد و به حاکم و علمای شیعه بحرین نشان داد. آن‌ها] انار را دیدند که [نام خلفای] اوّل و دوم و سوم و چهارم در پوست انار کنده شده است. الله‌اکبر! معلوم است که دیگر این خدایی است! نمی‌شود بگویید که به این اشکال می‌کنیم! [علما] گفتند: دو سه روزی مهلت به ما بدهید. [هر شب یکی از علما متوسل شد تا این‌که در شب سوم، یکی] رفت به بیابان و گفت: یا اباصالح! به داد ما برس؛ ما گیر افتادیم! [حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] فرمود: برو در فلان خانه، در شکاف اوّل یا دوم، قالبی هست که انار را [از ابتدای رشد] داخل آن قالب گذاشتند و انار همین‌طور بزرگ شد و بزرگ شد و [نام] اوّل و دوم و سوم و چهارم در پوست انار نقش بست.

ما چنین کسی را داریم. [در] همه مجالس ما، انفراد ما، خلوت‌های ما، او ما را می‌بیند، ما او را نمی‌بینیم. آخر عینک ما یک قدری آلوده است و الّا ما هم می‌دیدیم. غایب از خواص که نیست، غایب از دیگران است! آن‌هایی که در عصر ما یا یک قدری جلوتر از عصر ما بوده‌اند، عجایب و غرایب بودند در دیدن و در این‌که کأنّه می‌بینند [که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به او می‌فرماید:] این طور بگو، این طور بگو، این طور بگو![1]

الکلب ابن الکلب!

در مؤتمری[2] که در کانادا یا استرالیا بوده،[3] گفته بود ما نمی‌توانیم شیعیان را سنّی کنیم، و نتوانستیم آن‌ها را [از عقیده‌شان] برگردانیم و لکن حالا فکر ما به این جا رسیده است که بعضی از فرقه‌های شیعه را علیه برخی دیگر تقویت کنیم و می‌توانیم برخی شیعیان را بر برخی دیگرشان بشورانیم و این کار را می‌کنیم!! اخیراً یکی از کسانی که خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده بود و کلام بین او و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف درباره فهد بوده است، می‌گفت وقتی در

---

۱. یعنی چنان با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ارتباط داشتند و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نزد ایشان حاضر بود که گویی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حرف به حرف مطالب را به ایشان الهام و تفهیم می‌نمود.

۲. نشست؛ گردهمایی.

۳. یکی از رؤسای کشورهای عربی.

حین صحبت حرف به این خبیث که الآن هست، رسید، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمود: «الکلب ابن الکلب». و این کلام خیلی مطابق اعتبار است.[1]

تشرّفات سیّد مهدی قزوینی رحمه‌الله

آن عالم قزوینی ـ ظاهراً سیّد مهدی قزوینی[2] بوده و در یک منبر او در حله یا جبل عامل،

---

۱. در قرآن کریم کسی که آیات الهی به او داده شده، ولی از آن روی گردانده، به سگ تشبیه شده است:
«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ؛ حکایت کسی که آیه‌های خویش را به او تعلیم دادیم و از آن به در شد و شیطان به دنبال او افتاد و از گمراهان شد. اگر می‌خواستیم وی را به وسیله آن آیه‌ها بلندش می‌کردیم، ولی به زمین گرایید (پستی طلبید و به دنیا میل کرد) و هوس خویش را پیروی کرد. حکایت وی چون حکایت سگ است که اگر بر او هجوم بری، پارس می‌کند و اگر او را واگذاری، پارس می‌کند. این حکایت قومی است که آیه‌های ما را تکذیب کرده‌اند. پس این خبر را بخوان؛ شاید آن‌ها اندیشه کنند.» (اعراف، ۱۷۵ـ۱۷۶)

بنابراین، این‌گونه تعابیر در مورد این افراد، از باب سب و شتم و توهین به آن‌ها نیست، بلکه بیان و توصیف حقیقت و خبر دادن واقعیت آنان برای برحذر داشتن مؤمنان از فتنه‌ها و شر آن‌هاست؛ چنان‌که حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام نیز وقتی شمر بن ذی الجوشن منحوس را دید، مطابقت با واقع و محقق شدن خبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را بیان فرمود:

«عَنْ محمّد بْنِ عَمْرِو بْنِ حَسَنٍ قَالَ كُنَّا مَعَ الْحُسَيْنِ بِنَهَرَيْ كربَلاَءَ فَنَظَرَ إِلَى شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ فَقَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَرسولُهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى كَلْبٍ أَبقَع يَلَغُ فِي دِمَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَكَانَ شِمْرٌ قَبَّحَهُ اللَّهُ أَبْرَصَ؛ محمّد بن عمرو بن حسن می‌گوید: همراه با امام حسین علیه‌السلام کنار دو نهر کربلا بودیم که نگاه حضرت به شمر بن ذی الجوشن افتاد و فرمود: راست گفت خدا و رسولش. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: گویی سگی با پوست سیاه و سفید می‌بینم که خون اهل بیتم را می‌مکد. و راوی می‌گوید شمر که خدا چهره‌اش را زشت گردانده بود، پیسی داشت.»؛ البدایة و النهایة، ج۸، ص۲۰۵.

از این رو، با توجه به آیات قرآن و روایات ائمه طاهرین علیهم‌السلام که درباره دشمنان دین خدا وارد شده است، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز حقیقت دشمنان دین خدا را می‌بیند و چون پدران بزرگوارش از حقیقت آن‌ها خبر می‌دهد. پس این مطلب، به خودی خود، یکی از وجوه اعتبار این نقل تشرّف است.

۲. زبدة العلماء و قدوة الالباء، عالم عامل سیّد مهدی قزوینی (۱۲۱۰ـ۱۳۰۰ق) صاحب مواهب الأفهام. عالم جلیل القدر و فقیه عظیم الشأن سیّد محمّد باقر قزوینی، که خواهرزاده علامه بحرالعلوم است، عمو و استاد ایشان است. همچنین آخوند خراسانی (صاحب کفایه) و شیخ الشریعة اصفهانی از شاگردان او هستند. از ایشان چندین تشرّف معروف است.

سیصد نفر مستبصر شدند ـ می‌گوید من در حله زیارت حضرت حمزه علیه‌السلام نمی‌رفتم و مردم هم خیلی سر و صدا می‌کردند که چرا این آقا زیارت حمزه، آن امامزاده محترم نمی‌رود؟! روزی در منزل بودم؛ آقایی در خانه وارد شد. چه بسا در هم مقفول بود. آمد وارد شد و مطالبی را فرمود که در مورد آن‌ها هیچ نمی‌دانستم. ایشان فرمود: چرا شما زیارت حضرت حمزه نمی‌روی، با این‌که نزدیک است؟ عرض کردم: این‌ها می‌گویند: حمزه پسر موسی بن جعفر علیهماالسلام است و حال این‌که حمزه پسرموسی بن جعفر علیهماالسلام در ری است و در حله نیست. فرمود: «رُبَّ شُهْرَةٍ لا أَصْلَ لَها» (چه بسیار مسائلی که بین مردم مشهور هستند و در عین حال هیچ اصلی ندارد). این مشهور است که [امامزاده مدفون در حله] پسر حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام است، لکن پسر حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام نیست، بلکه از نواده‌های حضرت ابی‌الفضلِ شهید در کربلاست. پسر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام است و نجاشی هم این مطلب را در کتابش نوشته است.[1]

ایشان می‌گفت: تعجب کردم که این فرد به من که خود را در علم رجال متبحر می‌دانستم، این‌طور می‌گوید!

علی‌ای‌حال خبرهای زیاد و قضایای زیادی در این دیدار مطرح شده بود. با این احوال، ایشان متوجه نشده بود که این آقا کیست! می‌گوید بعد از این‌که تشریف برده بود، فهرست نجاشی پیش من بود. تا باز کردم، همان جا را که می‌خواستم، آمد. کأنّه من اصلاً فهرست نجاشی را نگاه نکرده بودم. تعجب کردم که من فهرست نجاشی را دیده‌ام، اما مطلب به این واضحی را از توی آن در نیاوردم و نتوانستم پیدا کنم و این آقا اشاره کرده به این‌که این حمزه که در حله مدفون است، از اولاد ابی‌الفضل العباس علیه‌السلام است. این در صورتی است که اصلاً من چنین چیزی را [در آن کتاب] ندیده بودم.

بعد آمدم فهرست نجاشی را نگاه کردم و دیدم که بله، حضرت حمزه از احفاد حضرت

---

۱. شیخ نجاشی در رجال فرموده است: حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ابویعلی، ثقه‌ای جلیل‌القدر است از اصحاب ما؛ حدیث بسیار روایت می‌کرد. او را کتابی است در ذکر کسانی که روایت کردند از جعفر بن محمّد علیهماالسلام. از مردان و از کلمات علما و اساتید معلوم می‌شود که از علمای غیبت صغری، معاصر والد صدوق، علی بن بابویه است؛ رجال نجاشی، ص۱۴۰.

ابی‌الفضل العباس علیه‌السلام و در حله و اطراف آن مدفون است؛ و تا به حال چنین چیزی [را در آن کتاب] ندیده بودم.[1]

کأنّه یک ماجرای دیگر[و تشرّف دیگر] هم بوده است. و آن این است که آن آقا فرمود: چرا محزونی؟ گفتم: از قضیه محاصره مردم موصل و شیعیانی که در آنجا هستند، خیلی مهموم هستم. شنیدیم که احمد پاشای بغداد، موصل را محاصره کرده است. خیلی مهموم و مغموم بودم که حالا او چه بلایی به سر این‌ها می‌آورد! شیعیان یا شاید هم اقوام خودش هم [در آنجا] بودند. آن آقا فرمود: همین حالا احمد پاشا وارد موصل شد. محاصره تمام شد و حالا دارد چه کارهایی انجام می‌دهد. وقتی تشریف برد، یک‌دفعه متوجه شدم که در بسته است. در را باز کردم و به بچه‌هایی که در آنجا بودند، گفتم: دیدید چه کسی از اینجا رفت؟ گفتند: نه، ما کسی را ندیدیم![2]

حواله امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای اعتلای مذهب

آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی رحمه‌الله براساس خط و امضای امام غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، برای یکی از علمای سنّی یا فردی سنّی، مجلس فاتحه اقامه کرد. شخصی با واسطه، به ایشان اعتراض کرده بود که چرا از سهم امام علیه‌السلام این‌گونه مجالس را برگزار می‌کنید؟ با این‌که از ایشان این‌گونه کارها سابقه نداشت و فقط چند سفر که به سامرّا مشرّف شد، در یک سفر به خدام آنجا که بسیاری و بلکه بیشتر آن‌ها جز چند نفر سنّی بودند، تقسیمی داده بود. مرحوم آقا سیّد ابوالحسن بعد از اعتراض، به شخص معترض ورقه سبزی را نشان داده بود، که بنابر نقل، به خط و امضای حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود و ایشان هم یقین کرده بودند که ورقه از جانب آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است که به مرحوم سیّد اصفهانی اجازه فرموده که سهم امام علیه‌السلام را در آنچه موجب اعتلای مذهب حق است، مصرف نماید.

---

۱. مرحوم محدث نوری در ضمن حکایت نود و چهارم کتاب «النجم الثاقب»، این واقعه را به صورت تفصیلی بیان کرده است؛ النجم الثاقب، ج۲، ص۷۶۹.
۲. دار السلام، ص۴۷۶.

اهتمام امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به امور شیعه

حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به کسانی که به خدمتش مشرّف شده‌اند، فرموده است: برای بیرون کردن بچه‌ها از دین، همین مدرسه‌ها[1] کافی است! در زمان رضاخان برای هوهویت[2] ما با کفار، بنا گذاشتند که ما کلاه آن‌ها را به سر بگذاریم و در لباس با آن‌ها هم شکل باشیم. چرا آن‌ها کلاه و لباس و حجاب ما را نداشته باشند؟

برای هوهویت و عینیّت خادم و مخدوم، دستور هم‌شکلی در لباس و بی‌حجابی دادند، تا در میان ما باشند و خودشان و زن‌های بی‌حجابشان شناخته نشوند، و در نتیجه از نزدیک دست در جیب ما بکنند و پول ما را بدزدند؛ علاوه بر اموال و مستعمراتی که در اختیارشان بود!

خط و امضای امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

آقایی نقل می‌کرد وقتی که کوچک بود و در سامرّا با پدرش در خدمت میرزای شیرازی بزرگ رحمه‌الله بودند، شخصی می‌آید و ورقه سبزی به پدر این آقا می‌دهد. بعد ایشان ورقه را به مرحوم میرزا می‌دهد و ایشان به او مبلغ یک دینار می‌دهد. در آن ورقه، به میرزای بزرگ رحمه‌الله حواله شده بود که به حامل ورقه مبلغی به عنوان مساعدت داده شود. پدر این آقا هم یقین می‌کند که ورقه سبز با خط و امضای امام غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده است!

حواله‌های حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف...

اگر در زمان غیبت، وجود مقدس امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اموالی را بخواهد و به آن‌ها احتیاج داشته باشد، خدا می‌داند از چه طرقی می‌تواند آن‌ها را وصول نماید؛ از طریق خود مکلفین، حکام و... . مثلا یک کسی می‌آید و می‌گوید آن مالی را که فلان جا گذاشته‌ای و فلان مقدار است و فلان کس در فلان روز داده است، در حالی که فلان کس هم با او بود، این مقدارش را به من بده. هزاران موجبات یقین‌آور می‌آورد؛ طوری که یقین پیدا می‌شود که این پیغام از

---

۱. منظور مدارس پیش از انقلاب است.
۲. اتحاد و یکی شدن.

خود اوست؛ کما این‌که خیلی از مراجع نقل کرده‌اند و حتی برای میرزای شیرازی بزرگ هم پیغام داده بودند که: «لِمَ قطعت عن السّید الفلانی» (چرا به سیّد فلانی مواصله ننمودی؟) یا این‌که کاغذی را به کسی داده بودند که او آورده بود پیش میرزا و ایشان هم یک مقداری به آن شخص داده بود که نه خیلی زیاد بوده و نه خیلی کم؛ ده روپیه یا ده گینه. یک چیزی در همین حدود که معادل یک یا دو دینار است، به او می‌دهد، او هم می‌رود. میرزا نامه را به یکی از خواصش نشان می‌دهد که در آن پیغامی از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آمد که به فلانی مساعدتی کن. امضایش هم امضای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌باشد. او هم گفت: چرا شما با دیدن این نامه، یکی دو دینار بیشتر به او ندادید؟! مرحوم میرزا گفت: شما همین یکی را دیدی و نمی‌دانی که از این افراد بسیار هستند!

مقصود این‌که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف احتیاج به مال ندارند. خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای رسیدن به مال، هزاران راه دارند، بلکه آن کسی که او را غایب کرده است، خودش راه [دستیابی به] مال را هم برای او تعیین می‌کند. حضرت عیسی علیه‌السلام در فلان ملک می‌باشد، آیا احتیاج به اکل و شرب دارد؟ آیا خدا نمی‌تواند بدون اکل و شرب ایشان را نگه دارد؟ نمی‌تواند با اکل و شرب معنوی و بهشتی، ایشان را نگه دارد؟ دیگر چه احتیاجی به مال دارد؟

***

خدا إن‌شاءالله همه ماها را از دوستان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار بدهد... إن‌شاءالله خداوند ما را در پیشبرد کار امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف موفقمان بدارد.

ما که چنین پناه‌گاهی داریم، چه احتیاجی به دیگران داریم؟!

از مرحوم سید جمال الدین گلپایگانی[1] نقل کردند که [زمانی که] ایشان معذوریت

---

۱. سیدجمال‌الدین‌بن‌حسین موسوی گلپایگانی (۱۲۹۵-۱۳۷۷ هـ‌ق) از فقهای شیعه، مدرّسی جلیل‌القدر و از بزرگان و مراجع تقلید است. وی از کودکی تحصیل علم را آغاز کرد و در درس علمای بزرگ گلپایگان، اصفهان و نجف اشرف حاضر شد و از محضر اساتیدی همچون محمدکاظم خراسانی، سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی و میرزا محمدحسین نائینی استفاده نمود. در فقه و اصول به اوج رسید و در تدریس بسیار پرمهارت بود و توانایی بالای ادبی‌اش او را ممتاز و منحصربه‌فرد کرده بود. وی به موازات تحصیل علمی، برکسب فضائل اخلاقی و روحانی از اساتید بزرگش که سالکان حقیقی سیرالی‌الله بودند حرص می‌ورزید و مراقبت شدید بر اعمال و حالات نفس خود داشت.

مرجعیت داشت و فراهم نشد، در کربلا یا نجف که بودیم حال [و اوضاع اقتصادی] ما خیلی خراب شده بود و خیلی در فشار بودیم. حتی آب و نانی هم در خانه پیدا نمی‌شد؛ خانواده به ما گفت این سید ابوالحسن [اصفهانی] همسایه ما هستند، خب سری به ایشان بزنید و چیزی طلب کنید. گفتم: این کار را نمی‌کنم، اگر بار دیگر بگویید و اصرار بکنید، می‌گذارم و از خانه بیرون و به بیابان‌ها می‌روم و برنمی‌گردم!

اینجاست که انسان‌های موجّه موظف‌اند که به مستحقین و افراد باحیا و عزت نَفْس که نه تنها اظهار فقر و احتیاج نمی‌کنند، بلکه چه بسا اظهار غنا و دارایی می‌نمایند؛ یُنْفِقُ نَفَقَةَ الْفُقَرآءِ وَیتَظاهَرُ کالأغْنیاءِ (مانند افراد نیازمند خرج می‌کند و مانند اغنیا تظاهر به دارایی می‌کند) کمک کنند و افرادی را جهت فحص و تجسس از حال آن‌ها قرار دهند.

در هر حال، ایشان می‌گفت: شب خواب دیدم کسی در می‌زند. امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بودند، و به منزل ما تشریف آوردند، دستشان را بوسیدم. وارد خانه شدند و مقداری نشستند، وقتی می‌خواستند تشریف ببرند دیدم چیزی زیر فرش گذاشتند و رفتند، من هم خدمتشان رفتم و در را بستم. پس از تشریف بردن‌شان نگاه کردم ببینم چه گذاشته‌اند، دیدم یک فلس عراقی را گذاشته‌اند، [که] کوچک‌ترین واحد پول عراق و أقَل ما یباعُ وَیُشْتَری بِهِ (کمترین مبلغی که می‌توان با آن چیزی را خرید و یا فروخت) در آن زمان بود که شاید فقرا هم آن را قبول نکنند، [و جنسش از] مس است. می‌گفت: این یک فلس را [به عنوان] ته‌کیسه نگه داشتم و دیگر این قضایا برای ما پیش نیامد که در خانه حتی احتیاج به آب و نانی پیدا بکنیم؛ همان فردا [از طرف] یک نفر از آشنایان ما، حواله‌ای از اصفهان آمد ـ صد یا هشتاد تومان ـ که نسبت به آن زمان خیلی معتدٌبه (قابل توجه) بود، و بلکه از آن به بعد هم کسی مستمری به ما می‌داد. و بعد از آن خواب دیگر به فقر گرفتار نشدم و وضع ما رو به بهبودی رفت.

ما که چنین ملاذ و ملجئی (تکیه‌گاه و پناهگاهی) داریم، چه احتیاجی به دیگران داریم؟! محال است کسی که راه قناعت را پیشه نمی‌کند، به آنچه که دارد، راضی گردد. برعکس، اگر کسی قناعت کند، مایحتاجش به او می‌رسد؛ هرچند زیاد باشد. از سخنان امام صادق علیه‌السلام است که فرمود:

«ضَمِنْتُ لِمَنِ اقْتَصَدَ أَنْ لایفْتَقِرَ»[1] (من برای کسی که میانه‌روی پیشه کند، ضمانت می‌کنم که نیازمند دیگران نگردد).

عنایت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به طلاب

آقایی در اصفهان مقسّم [شهریه طلاب] بود، تاجربود؛ او می‌گفت: ما خودمان وجوهات می‌دادیم. آقای بروجردی ما را مقسّم برای طلاب قرار داد. قبلش هم آقا سیّد ابوالحسن هم شاید همین جور بود [و ایشان را مقسّم قرار داده بود]. [می‌گفت:] طلاب ما را اذیت می‌کردند و مثلاً می‌گفتند: می‌خواهیم به دِه بریم، مال ماه آینده را حالا به ما بدهید؛ و من چنین اجازه‌ای نداشتم که این کارها را بکنم. ناچار به این‌ها می‌دادم. اما بنا گذاشتم که دیگر از مُقسّمیّت استعفا کنم. هرچه حقوق به ذمّه خودم هست، می‌دهم والسّلام. من نمی‌توانم مقسّم باشم.

همین بنا را داشتم، تا یک‌دفعه در خواب دیدم که گفتند: اگر حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را می‌خواهی ببینی، به فلان خانه برو. به آن خانه رفتم. دیدم اتاق اوّل جمعیت هستند. اتاق دوم هم جمعیت هستند. اتاق سوم دیدم آقا عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ایستاده است. من به ایشان نگاه کردم، فرمود: مرحبا مرحبا، شما برای دوستان ما مقسّم هستید؟ مرحبا مرحبا، به‌به، شما برای دوستان ما مقسّم هستید! یک جور تشویقاتی کرد! گفتم هر بلایی به سرمن بیاورند، دیگرمن استعفا نمی‌دهم، برهمان کارم باقی هستم. بالأخره هر چه هست و نیست، در همین‌ها یک کسانی مثل شیخ مرتضایی (شیخ انصاری رحمه‌الله) پیدا می‌شود. «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا» (در رویدادهای اجتماعی پیش‌رو به راویان احادیث ما (فقها) مراجعه کنید).[2]

---

۱. کافی، ج۴، ص۵۳؛ بحارالأنوار، ج۶۸، ص۳۴۶.

۲. یکی از طلاب فاضل نقل می‌کند که در تصرف در سهم امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که به من می‌دادند احتیاط می‌کردم و بارها در این باره از آیت‌الله بهجت رحمه‌الله اجازه می‌گرفتم. در یکی از این دفعات فرمودند: سیدابوالحسن اصفهانی رحمه‌الله می‌گفت: سهم امام سبیل است (منظور از سبیل آبی است که به نیت کسب ثواب به صورت رایگان به رهگذران داده می‌شود) ولی شما اگر بخواهید ترک اولی‌ای نشود، خلاف اولی‌ای نشود، برای ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دعا کن!

آیا ما از حال شما مطلع نیستیم؟

[شخصی] گفت: آقا سیّد حسن نامی در نجف، از مدرسین بوده، [که] در فشار اقتصادی واقع می‌شود. [با خود] می‌گوید: یک عریضه‌ای می‌نویسم برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، و تا چهل روز همان عریضه را تکرار می‌کنم، و در آب می‌اندازم یا این‌که یک گوشه اتاق می‌گذارم؛ بالأخره یک جایی می‌گذارم آن را، تا روز چهلم.

[می‌گوید:] روز چهلم که شد ـ حالا من یادم نیست که امروز چهلم است ـ دیدم از پشت سر به ما یک خطابی شد: «آقای آقا سیّد حسن!». [با خودم] گفتم که درِ خانه بسته است، در خانه هم جز من کسی نیست، قطعاً این خیال است. یک قدری صبر کردم، گفت: «آقای آقا سیّد حسن! پسر آقا سیّد حسین». اسم پدر من را هم برد؛ گفتم نه دیگر، این خیال نیست؛ اسم پدر من را هم می‌داند، این خیال نیست. به طرف صوت متوجه شدم، کسی را ندیدم. حالا بنا گذاشته‌ام به این‌که نه خیر، خیال نیست، واقعیت دارد، لکن نگاه کردم به آن طرف، دیدم کسی را نمی‌بینم.

در عین این‌که هیچ‌کس را نمی‌دیدم، این صوت را شنیدم: «**شما گمان می‌کنید ما از حال شما مطلع نیستیم. شما خیال می‌کنید ما نمی‌دانیم شما در چه حالی هستید.**» این را شنیدم، اما هیچ‌کس را هم نمی‌دیدم. اما همین‌که این صدا را شنیدم که «شما خیال می‌کنید که ما با خبر از حال شما نیستیم» کأنّه رفع حاجتم شد؛ کأنّه هیچ احتیاجی ندارم!

خدا می‌داند حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چه اشتراکاتی با مبدأ اعلی دارد؛ «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ» (فرقی میان تو و آنان نیست، جز آن‌که آن‌ها بندگان تو هستند)؛ [از مبدأ اعلی] هیچ امتیازی ندارد، «إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتْقُهَا وَ رَتْقُهَا بِيَدِكَ بَدْؤُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ أَعْضَادٌ وَ أَشْهَادٌ وَ مُنَاةٌ»[1] (جز این‌که آن‌ها بندگان و آفریدگان تو هستند، [سروسامان کارهایشان به دست تو] آغازشان از توست و بازگشتشان به سوی توست، بازوان [یاریگر] و گواهان و تقدیرکنندگان هستند).

آن [داستان] که سر جای خودش. [قضیه دیگری نیز هست] آن آقا ـ من خودم آن

---

۱. این عبارت، فرازی از دعای ماه رجب درباره ائمه اطهار علیهم‌السلام است؛ اقبال الاعمال، ج۲، ص۶۴۶.

شخص را دیده ام، خدا رحمتش کند، نجار بود و هفت‌هشت سال است وفات کرده ـ می‌گفت: دو ماه بود که ما دائماً قرض می‌کردیم و از این نجاری خودمان هیچ استفاده‌ای نمی‌کردیم [و درآمدی نداشتیم]. یک کتابی بود[1] که در آن نوشته بود مثلاً در پشت‌بام، این دو رکعت نماز را بخوانید و... و حاجت خودتان را بخواهید. [یک روز] رفتم پشت‌بام، [این عمل را انجام دادم].

فردا که خواستم بروم برای نجاری به دکان ـ خبری که نبود ـ توی این جیب من، یک پنج تومان بود، چهار تومان را دادم به خانواده که این را یک ناهاری درست کند، یک تومان را هم گذاشتم که اگر خودم به چیزی محتاج بشوم [استفاده بکنم]. [خانواده‌اش] گفته بود: آخر با چهار تومان که چیزی نمی‌شود! گفتم: حالا تا ظهر شاید فرجی بشود، ما چه می‌دانیم. او رفته بود از همان قوم و خویش‌هایش قرض کرده و غذایی شبیه اشکنه درست کرده بود. من هم تا ظهر دیدم در دکان هیچ خبری نشد. آمدم دیدم بله، رفته از اینجا و آنجا قرض کرده و یک اشکنه طوری درست کرده است. یک لقمه‌ای از آن غذا برداشتم. دیدم درِ خانه را زدند. [شخصی که جلوی در بود، به من گفت:] فلان‌آقا ـ معروف بوده در آن زمان ـ شما را دعوت کرده به منزل خودش برای ناهار؛ آقای زاهد هم آنجاست. همان یک لقمه را که خورده بودم، دیگر بیشتر نخوردم و رفتم خانه آن آقا ـ از آن آقا هم چیزهایی نقل می‌کرد ـ دیدم آقای زاهد هم آنجا است.

آقای زاهد این قضیه را نقل کرد که: آن آقا سیّد حسن، پسر آقا سیّد حسین، وقتی شنید او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌گوید: «**شما گمان می‌کنید ما مطلع نیستیم از حال شما**»، همین کلمه را که شنیده بود، کأنّه رفع حاجتش شده بود. کأنّه اصلاً به چیزی محتاج نبود!

[آن نجار گفت: با خودم] گفتم شاید این قضیه من را دارد می‌گوید؛ من دیشب آنجا توسل کردم به خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، به حسب معنا این ارتباط دارد با خود حضرت. این کلمه را که گفت، کأنّه حال مرا دارد می‌گوید و من هم [مثل آن آقا سیّد حسن] رفع حاجتم شد؛ به همین‌جا که رسید، دیگر حرف نزد «شما خیال می‌کنید ما مطلع از حال شما نیستیم». دیدم من هم همان‌طور شدم؛ دیگر کأنّه احتیاجی به هیچ‌چیز ندارم! [البته]

---

۱. کتاب «النجم الثاقب» مرحوم محدث نوری رحمه‌الله.

بعدش هم دیگر کار درست شد.

بالاخره، چه عرض کنیم! ما معرفتمان ناقص است. عینک ما است که یک تاری دارد و الّا آن‌ها (ائمه علیهم‌السلام) که ما را می‌بینند.

چقدر فرق است بین این طایفه، و آن طایفه که می‌گویند اصلاً این‌چنین چیزی نیست؛ خدا اگر بخواهد، «مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوراً» را تبدیل کند به «یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً»، همان‌وقت او (امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) را ایجاد می‌کند. دیگر نمی‌خواست [و لازم نبود] که اصلاً از هزارها سال جلوتر، این را نگاه بدارد تا آن وقت. از این‌جور حرف‌ها که «حیّ موجود» نیست، بعدها مثلاً [به‌وجود می‌آید]. [1] ظاهراً اهل سنّت شاید اکثرشان این روایت را قبول دارند: «یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً» [2] (زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان‌طور که از ظلم و بیداد پر شد). فعلی‌هذا به حسب ظاهر، ما کارمان خراب است [و الّا ائمه علیهم‌السلام که ما را می‌بینند].

عنایت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به سادات

[آقا سیّد محسن جبل عاملی] گفته بود: دیدم آن طرف کوه صفا خیمه و بارگاهی است و کسی منبر رفت و می‌فرماید: از کرامت جده ما فاطمه علیهاالسلام این است که جسد ذریه او بر آتش حرام است؛ البته در روایت دیگر است که نه آن ذریه‌ای که [به ناحق] ادعای امامت نماید و با امام زمانش مبارزه کند، او خارج از این مطلب است، بلکه این‌هایی که معتقد به امامت [ائمه اطهار علیهم‌السلام] هستند. از کرامت جده ما فاطمه علیهاالسلام این است که اولادش قبل از موت، به حق معتقد و قائل می‌شوند.

بعد می‌گوید: من با شریف علی رفیق بودم؛ شریف علی، پدر شریف حسین [3] است

---

۱. کنایه به برخی از علمای عامه است که معتقدند حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هنوز متولد نشده است، بلکه هنگام ظهور متولد می‌شود!

۲. الغیبة نعمانی، ص۱۸۹؛ نک: مسند احمد، ج۲، ص۱۶۳؛ سنن ابی‌داوود، ج۴، ص۱۸۳۱.

۳. حسین بن علی الهاشمی (۱۲۳۳ـ۱۳ خرداد ۱۳۱۰) بزرگِ خاندان هاشمی، از سال ۱۲۸۷ شمسی، شریفِ مکه و امیر حجاز بود و بر تمام منطقه استیلا داشت. وی در روز ۱۱ آبان ۱۲۹۵ خود را حاکم همه کشورهای عربی خواند.

که به اصطلاح آخرین شریف [مکه] بوده. ولو شریف علی آخر بوده، اما شریف حسین [هم مدتی شریف مکه بود] که خلع شد. بالأخره آقا سیّد محسن جبل عاملی نوشته است: من با شریف علی رفیق بودم و [او] به پاسبان‌ها اجازه داده بود که هر وقت من وارد شدم، به من راه بدهند تا [پیش او] بروم. دیدم پاسبان‌ها یواشکی با هم حرف‌هایی حرفایی می‌زنند. فهمیدم شریف علی در حال احتضار است. رفتیم آنجا و من دیدم که همان آقایی که کنار صفا منبر رفت، آمد پیش او و شهادات و امامت اثناعشر را تا به آخر به او تلقین کرد. او هم تمام این‌ها را گفت، اما این‌ها [که آنجا بودند] کلام آن معلِّم و ملقِّن را نشنیدند؛ من شنیدم. بعد معلوم شد آن‌هایی که آنجا نشسته بودند، حتی او را ندیدند و فقط من او را دیدم، اما شنیدند که او خودش مثلاً می‌گوید: علی بن ابی طالب وصیّ رسول الله و خلیفته حقّاً و الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین تا به امام زمان صلوات الله علیه. و بعد هم تشریف برد. از علمای ائمه اربعه آنجا بودند و به همدیگر گفتند: دیدی چه هذیانی می‌گفت؟! ـ ببینید چقدر شبیه است به قول رؤساشون و اوایلشون! و اواخرشون تابع اوایلشون هستند! ـ شریف حسین آنجا بود و بیان پدرش و نسبت این علما را هم شنید، ولی نترسید و [در جواب آن‌ها] گفت: بله، ما از آبائمان شنیده‌ایم که ماها همه در آخر عمر، اعتقادات حقّه خودمان را ذکر می‌کنیم و به خلافت اوصیای پیغمبر ﷺ معتقد می‌شویم.

[آقا سیّد محسن] می‌گوید: هنوز شریف علی وفات نکرده بود، من رفتم آن آقا را ببینم که آمد و [این تلقین‌ها را کرد و] رفت. از پاسبان‌ها سؤال کردم؛ همه گفتند: نه، ما چنین کسی اینجا ندیدیم که بیاید و برود![1]

---

۱. این حکایت را مرحوم شریف رازی، مؤلف کتاب «گنجینه دانشمندان»، در کتاب «کرامات صالحین» به‌طور مفصل نقل می‌کند و در ابتدای این حکایت، سند نقل خود را چنین بیان می‌دارد: «جریان بسیار شنیدنی دیدار او را آقای حاج میرزا علی حیدری تهرانی معروف به صنیع الدوله از مرحوم آیت الله حاج شیخ اسحاق رشتی برای نگارنده نقل کرد و خود نگارنده نیز در بازگشت از سفر حج، موفق به دیدار او در شام شدم و چگونگی جریان را از خود او دریافت داشتم». با توجه به اقامت مرحوم امین در شام، ظاهراً این را از خود مرحوم سیّد محسن امین شنیده و بی‌واسطه نقل کرده است. برای مطالعه تفصیل این حکایت، نک: کرامات صالحین، محمّد شریف رازی، صص۹۱ـ۹۵.

عملی مورد پسند حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

آقایی می‌گفت: محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شدم، ولی نمی‌دانستم اصلاً محضر چه کسی هستم! کمی صحبت کردیم و با هم حرف زدیم. بعد از این‌که دیدارمان تمام شد، یک‌دفعه به خود آمدم که ای وای کجا بودم؟! محضر چه کسی بودم؟! این آقا چه کسی بودند؟! اما دیدم دیگر گذشته است. این آقا می‌گفت که من ضمن صحبت‌هایم به ایشان عرض کردم: خیلی میل دارم یک کاری انجام دهم؛ یک عملی را انجام دهم که بدانم مورد توجه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و بدانم اگر من آن کار را انجام دهم، مورد توجه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌شوم. کار خوبی باشد و مورد پسند حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد. مدام این‌ها را تکرار کردم.

حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمود: یکی از آن کارهایی که خیلی مورد توجه واقع می‌شود، این است که به محض این‌که صدای اذان بلند شد، دعای «اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ...» را بخوانی! [این نقل] خیلی موافق اعتبار است!

چقدر تفاوت است بین این و آن!

چقدر تفاوت است بین کسی که حج مشرّف می‌شود به امید این‌که در آنجا خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسد، و کسی که در این فکر نیست و یا اگر هست و [تشرّف برایش حاصل] نشد، نعوذ بالله بگوید این‌ها دروغ است!

دو سؤال مهم از امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در زمان تشرّف

به یکی از آقایان که برای حج مشرّف می‌شد، گفتم: شما ملتفت باشید، شاید تشرّفاتی برای شما حاصل شود. در آنجا خیلی‌ها مشرّف شده‌اند. [امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] هر سال در موسم حاضر می‌شود؛ منا، عرفات، مکه، مدینه؛ ملتفت باش! خیلی‌ها [به محضرش] مشرّف شده‌اند. لکن این مطلب اهمیت دارد که اگر مشرّف شدید، [از ایشان] سؤال (و درخواست) نکنید که از خدا بخواه به ما زن بدهد، یا این‌که از خدا بخواه به ما خانه بدهد، از خدا بخواه فلان مرض مرا رفع کند. همه این‌ها خوب و درست است، ولی این‌قدر

اهمیت ندارد که آدم [وقتی] جلوی شاه رسید، اوّل آن‌ها را بخواهد. [باید] ببینید چه وقت نوبت [خواستن] آن امراض خصوصیه است.

یادم هست عده‌ای در اعتکاف در مسجد کوفه بودند، یکیشان که اینجا در قم بوده، تعریف کرده است که خواب دیدم که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمود: «این‌هایی که اینجا آمده‌اند، از خوب‌های مؤمنین هستند، اما نگاه کنید، یکی می‌گوید زن می‌خواهم، یکی می‌گوید خانه می‌خواهم، آن یکی می‌گوید پول می‌خواهم، دیگری می‌گوید ادای دین می‌خواهم، آن دیگری می‌گوید شفا می‌خواهم و هیچ‌کس در فکر من نیست!»

این کلمه را شیخ ابراهیم صاحب‌زمانی گفته بود که [حضرت علیه‌السلام] در خواب این‌طور فرمود. البته این محتاج به خواب نیست، معلوم است که ما همه در فکر حوائج خودمان هستیم؛ [در حالی که باید] در فکر او باشیم که می‌دانیم نفعش به ما و به همه برمی‌گردد. چه نفعی؟ [نفعی که] اهم ضروریات ماست!

بالأخره گفتیم که شما این دو مطلب را در نظر داشته باشید. اگر خدا توفیق داد و مشرّف شدید، اوّل سؤال کنید: آیا این مطلب (فرج) دور است یا نزدیک؟ اگر دور هم باشد، ما حاضریم و تسلیم هستیم. مگر قیامت حق نیست؟ [آیا] اگر بدانیم که پس‌فردا [محقق] می‌شود، [صبر کنیم و] آن‌وقت به آن ایمان بیاوریم؟ این [گونه] که نیست! بلکه تسلیمیم. اگر دور است، تسلیمیم؛ اگر نزدیک است، [باز هم] تسلیمیم. اگر خیلی نزدیک است، بفرمایید ما به کسانی که صلاح است، بگوییم تا مهیا باشند. بالأخره یا دور است یا نزدیک است. اگر نزدیک است، بفرمایید، اگر دور است، نفرمایید که نزدیک است [چرا که ما در آن حال هم تسلیم هستیم].[1]

این یک مطلب، [مطلب دیگر این‌که بپرسید] می‌خواهیم بدانیم اگر دور باشد، راهی

---

۱. در حدیثی از امام کاظم علیه‌السلام آمده است که «الشِّيعَةُ تُرَبَّى بِالْأَمَانِيِّ؛ احوال شیعیان با امید به تعجیل فرج به سامان می‌رسد» (الغیبة نعمانی، ص۲۹۵). منظور آن است که ائمه علیهم‌السلام همواره به شیعیان وعده تعجیل فرج می‌دادند، تا یأس و ناامیدی دامن‌گیر آن‌ها نشود. اگر شیعیان، فرج امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را امری دور دست و مربوط به آینده دور ببینند، امید خود را از دست داده، نمی‌توانند مشکلات و سختی‌ها را تحمل کنند، و چه بسا ایمان و اعتقاد خود را از دست بدهند. در مقابل اگر آن را امری نزدیک ببینند امید خود را در برابر انبوه مشکلات از دست نخواهند داد.

هست برای آن بی‌سیم [کنایه از ارتباط شخصی] که مؤمن صالح در ابتلائات عمومی و خصوصی با آن بی‌سیم چیزی بفهمد و کور باطن نباشد؛ [به‌طوری‌که] اصلاً نداند چه هست و چه خواهد شد! این دو تا [مطلب] را در نظر داشته باشید. این‌ها را به بعضی از آن‌هایی که برای حج خداحافظی کردند، تذکر دادیم.

ما به کسانی که برای سفر حج با ما خداحافظی کرده‌اند، این تذکر را داده‌ایم که اگر عینک [تقوا] بزنید، ممکن است به خدمت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسید، و ملاقات حاصل شود!

چرا تنها به ملاقات قانع می‌شوند؟!

نمی‌دانم چرا کسانی که به ملاقات آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نایل می‌گردند، از این مطلب غفلت می‌کنند که از فرج آن حضرت سؤال کنند، و به صرفِ رسیدن به خدمت آن حضرت و ملاقات با ایشان قانع می‌شوند؟! اگرچه این هم خوب است، ولی باید از راه فرج و رهایی از این‌همه شداید و مخاطرات که برای اهل ایمان پیش آمده، سؤال شود. حتی من هم یادم نبود که به آن‌ها بگویم که چرا شما از این مطلب غافل بودید. اتفاقاً هفته قبل هم شخصی آن حضرت را در خواب دیده بود؛ به او گفتم: حضرت را در چه سنّی دیدی؟ گفت: حدوداً در سن شخص شصت‌ساله، با موهای سفید و سیاه، که چفیه بر سرداشت، نه عمامه.

نماز اول وقت را فراموش مکن!

بالأخره با این‌همه اوضاعی که سرِ مسلمان‌ها آمده است، آیا انسان (به مناسک حج و مشاهد مقدسه) برود و باز گردد و هیچ در فکر (ملاقات حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) نباشد؟! در حالی‌که ایشان (امام زمان علیه‌السلام) همهٔ کارها را حسابی انجام می‌دهد. فقط این‌که خودش را (به‌صورت عمومی) نشان بدهد و معرفی کند ممنوع است، و إلّا همه کارها را انجام می‌دهد.

کسی می‌گفت: برای تحصیل به آلمان رفته بودیم. بعد از این‌که تحصیل‌مان خلاص

شد، خواستیم به ایران برگردیم، نمی‌دانم راننده به چه ملاحظه‌ای ما را از یک بیراهه‌ای آورد که کسی از آن طرف تردد نمی‌کرد. در همان مسیر در حالی که هنوز از آلمان خارج نشده بودیم ماشین خراب شد و توقف کرد. هرچه راننده سعی کرد و هرچه طول داد، دید راهی نیست. اینجا هم به‌گونه‌ای نیست که ماشین‌های دیگر رفت و آمد کنند، چرا که تقریباً بیراهه آمده است. خلاصه می‌گفت: اگر ما امسال به ایران نرویم، یکسال دیگر باید آنجا بمانیم. نمی‌دانم چه قانونی بوده است که در این صورت باید رفتن به ایران را یک سال به تأخیر می‌انداخت. می‌گفت ما از پدرمان شنیده بودیم که اگر گیر کردید به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف توسل کنید. ما هم یک توسلی کردیم. راننده همچنان مشغول بود و نمی‌توانست هیچ کاری بکند. می‌گفت: دیدیم ماشینی پر از عرب آمدند و از این مسیر داشتند عبور می‌کردند. فهمیدند که ما گیر کرده‌ایم. توقف کردند و سمت ما آمدند. یک عربی با لباس عربی آمد با راننده آلمانی صحبت کرد و به او گفت: فلان جا را دست بگذار. راننده گفت: آقا گیرش سرِ آنجا نیست، گیرش سرِ فلان قسمتش است. مرد عرب گفت: حالا یک دفعه دیگر هم دست بزن. گفت: خدمت شما عرض کردم. یقین داریم که گیرش آنجا نیست. گفت: چون من می‌گویم شما دست بزن. ـ تقریباً تعبدی ـ دست زد و موتور ماشین به حرکت در آمد. می‌گفت: تا آن آخرِ کار هرچه با راننده حرف می‌زد آلمانی بود. وقتی ماشین به حرکت درآمد و آن مرد عرب خواست برگردد، به من نگاه کرد، اسم من را هم برد و گفت: «محمد، نماز اوّل وقت را فراموش نکن!». دیگر عاشقِ اسم امام زمان شده بود، از بس که آن ابتلاء خیلی برایش مهم بوده است. اگر فقیری اسم امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ببرد، اگر (پولی) به همراه داشته باشد، به او می‌دهد، اگر هم نداشته باشد، ساعتش را به او می‌دهد.

بالأخره این‌ها (ائمه علیهم‌السلام) کارشان (و مقامات‌شان) از خضر و الیاس و این‌ها که کم‌تر نیست. همهٔ کارها (و مقامات) را دارند، همه کارها را! بله، بالأخره اگر کسی به فکر آن‌ها (ائمه علیهم‌السلام) باشد، ولو به حسب ظاهر (فقط یک) سلام بدهد ولو غیر شیعه باشد، به او ردّ سلام می‌کند، بلکه حتی اگر غیر مسلمان باشد.

برای این کار باید جدی بود!

نمی‌دانم چرا این‌همه افراد که به حج می‌روند، خدمت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نمی‌رسند؟!

با این‌که قاعدتاً حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در مراسم حج هستند. البته علتش به نظر بنده آن است که کسی در میل به تشرّف به محضر آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف جدی نیست و همه می‌گویند اگر شد او را ببینیم، بد نیست! ولی واقعاً و از روی جد به دنبال ایشان نیستند، و گویا خیلی برایشان مهم نیست که آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ملاقات کنند یا نه! برای این کار باید جدی بود؛ کاملاً جدی!

هیچ‌کدام برای من نیامده‌اند!

تنها پیدا کردن و دیدن آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مهم نیست؛ زیرا دیدن آن حضرت در عرفات یا در جای دیگر، که همیشه میسور نمی‌شود و [در هر زمان و برای همه] ممکن نیست. لذا آقایی گفته بود: شاید شما هم به خدمت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده‌اید و خیلی‌ها مشرّف شده‌اند. اگر مشرّف شدید، به آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نگویید که از خدا برای من زن، خانه، دفع فلان بیماری و یا امراض خصوصی و... بخواه؛ زیرا این‌ها چندان اهمیت ندارد. همچنین آقای دیگری گفت: در اعتکاف مسجد کوفه آن حضرت را در خواب دیدم که به من فرمود: این‌هایی که به اینجا (مسجد کوفه) آمده‌اند، از مؤمنین خوب هستند، ولی هر کس حاجتی دارد و برای برآورده شدن حاجت خود آمده است ـ مانند خانه و فرزند ـ هیچ‌کدام برای من نیامده‌اند. البته محتاج به خواب هم نیست؛ مطلب همین‌طور است و هر کدام در فکر حوائج شخصی خود هستیم، و به فکر آن حضرت که نفعش به همه برمی‌گردد و از اهم ضروریات است، نیستیم!

با اسرار خدا مبارزه نکن![1]

آقایی بود که خیلی میل داشت محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف بشود؛ حالش خیلی عجیب و عاشقانه بود، بی‌تاب بود.[2] به هر کس می‌رسید، می‌گفت: شما را به خدا اگر ختمی بلدید، به من یاد بدهید که خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسم. من دارم می‌میرم! دارم

---

۱. معظّم‌له این قضیه را بارها فرموده بود و در اینجا این حکایت به نقل از یکی از اصحاب استفتاء معظّم‌له از زبان ایشان ذکر می‌شود.

۲. معظّم‌له تعبیرات خیلی عجیبی درباره حال وی نقل می‌کرد.

از پا درمی‌آیم! حتی می‌گفت رفتم پیش آقای طباطبایی[1] به ایشان گفتم: ختمی به من بدهید. ایشان گفت: می‌خواهی عکس حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را نشانت دهم؟ آن فرد ناراحت شده و گفته بود: اگر مجنون عکس لیلی برایش بس بود، من هم عکس برایم کافی بود! او می‌گفت: من دنبال خواب و مکاشفه و امثال آن نیستم. این امور را که الی‌ماشاءالله دیده‌ام! حتی یک وقتی خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رسیدم، خیلی شفاف و خوب بود؛ اما بعدش که به حال خودم آمدم، دیدم من مصحف دستم بوده است، ولی آنجا که محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بودم، مصحف دستم نبود! لذا فهمیدم مکاشفه بوده است. من مکاشفه نمی‌خواهم، باید همین جا بدون خواب و مکاشفه و... حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را زیارت کنم.

بسیار مُصرّ بود. بسیار تکرار می‌کرد: آخر من که دنبال این حرف‌ها نبودم! خودایشان آمد، ـ من را عاشق کرد، ـ من را بی‌قرار و دیوانه کرد! حالا آمده‌اند می‌گویند: با اسرار خدا مبارزه نکن! او می‌گفت: حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اوّل خودش شروع کرد و حالا من عاشق و بی‌تاب شده‌ام!

او نقل می‌کرد که: یک وقتی در شهر مدینه پشت پنجره‌های بقیع بودم. سر گذاشته بودم روی پنجره‌ها و قبور مطهر را نگاه می‌کردم. یک دفعه نفهمیدم در چه حالی هستم که دیدم یک آقایی تشریف آورد. اصلاً گویا متوجه نبودم اینجا پنجره است. آقایی تشریف آورد که بسیار جلیل بود. با آن حال خاص خودش تشریف برد، نشست کنار قبور مطهر که مثلاً دعا بخواند. من حالا دارم نگاه می‌کنم. اصلاً هم توجه ندارم که اینجا پنجره هست. در فکر این امور نبودم و فقط حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را تماشا می‌کردم. در ذهن من این عبارات ردیف می‌شد: عجب آقای جلیلی! عجب آقای جمیلی! عجب... عجب... من بروم دستشان را ببوسم! به محض این‌که در ذهنم به این کلمه می‌رسیدم که بروم دست حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ببوسم، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برمی‌گشت با چشمش یک نگاه تندی به من می‌کرد. این رفتار حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باعث می‌شد حدیث نفسم تمام شود. چند لحظه که می‌گذشت، دوباره با خودم می‌گفتم: چه آقایی! چه ابهتی! چه جلالی! بروم دستش را ببوسم! تا این به ذهنم می‌آمد که بروم دستش را ببوسم، رو می‌کرد به من و دوباره یک نگاه پرجذبه و تندی به من

---

۱. مقصود، علامه طباطبایی صاحب «تفسیر المیزان» است.

می‌نمود. گفت شاید سه بار این اتفاق افتاد. چنین قضیه‌ای پیش آمد و بعد آمد همین‌طور از جلوی چشم من تشریف برد. وقتی رفت، یک‌دفعه به خود آمدم، دیدم من پشت پنجره بقیع هستم. جمعیت این طرف هستند. کسی اصلاً آن طرف نیست! این آقا چطور از پنجره رد شد، رفت آن طرف؟ این را که دیدم، دیگر حال من دگرگون شد. دیگر حالا سراپا التماس می‌کردم از این و آن که بتوانم دوباره خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسم.

بنده[1] یک ختمی بلد بودم که خیلی عجیب بود، خیلی مهم بود، طولانی هم بود. از بس که آن فرد اصرار و التماس می‌کرد، من این ختم را به او یاد دادم. به هر کس می‌رسید، التماس می‌کرد. خلاصه، آن ختم را به ایشان یاد دادم و رفت.[2]

روز سیزدهم یا چهاردهم بود، آمد پیش بنده. با یک تندی گفت: آقا! این ختم شما هم که جواب نداد![3] گفتم: چه شد؟ گفت: من تا سیزده روز این ختم را در اتاق تنها ادامه دادم. همان روز سیزدهم در اتاق بودم. هیچ‌کس هم نبود. من بودم تنها و تسبیح در دستم. بدون این‌که کسی را ببینم، یک کسی آمد این تسبیح را با یک قدرتی از دستم کشید و محکم زد به دیوار؛ به‌طوری که تسبیح پاره شد و پخش شد روی زمین. دانه‌هایش پراکنده شد و ختم از دستم در رفت. صدایی به گوشم آمد که: «**با اسرار خدا مبارزه نکن!**»

از دست دوست...

این‌ها (صاحبان مقامات معنوی) کجا هستند؟! کجا رفتند؟! یک آقایی که بسیار بزرگوار، مقدس، جلیل و عالم بود ـ خدا او را بیامرزد، بنده از خودش شنیدم ـ می‌گفت: داشتم ظاهراً از مسجد سهله به نجف می‌آمدم که با یک سیّد بزرگواری مصادف شدم. این‌که چه صحبت‌هایی [کرده‌اند]، یا نگفته یا اگر گفته، بنده یادم نمانده است. می‌گفت: به من یک مشت خرما داد؛ البته خرمای خشک بوده است، نه این‌که خرمای [تازه باشد].

---

۱. مقصود، خود حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره است.

۲. ظاهراً آن ختم در دوازده چهارده یا پانزده روزه انجام می‌شده و از اذکار آن، ذکر شریف «لااله‌الاالله» بوده و از شرایط آن، این بوده است که باید در جایی خلوت و مکانی که کسی به آن وارد نشود، باشد.

۳. در واقع، آن شخص موفق به اتمام ختم نشد، نه این‌که آن ختم جواب نداده باشد. اگر بنا بود آن شخص مشرّف به محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شود، موفق به اتمام آن ختم می‌شد و این خود از ظرایف آن ختم است.

من هم گرفتم. بعد آمدم منزل، متوجه شدم که این خرماها با این‌که خرماهای بزرگ و خوبی بود، هیچ‌کدام هسته ندارد و به گونه‌ای هم نیست که هسته‌اش را بیرون آورده باشند! تعجب کردم و سراغ عرب‌های منطقه رفتم؛ از عرب‌ها، از بازارها و... سؤال کردم آیا می‌شود خرمای بزرگ و بلند و... بی‌هسته باشد؟ گفتند: نه، ابداً نمی‌شود! خرماهای ریز الی‌ماشاءالله بی‌هسته می‌شوند که خیلی کوچکند و در بین خرماها قاطی‌اند. این خیلی دیده شده، اما خرمای درشت بنده تا به حال ندیده‌ام بدون هسته باشد. [از فرد دیگری سؤال کردم،] آن آقا هم می‌گفت من ندیده‌ام! از عرب‌ها، از بازاری‌ها و هر کدامشان که درخت خرما داشتند، سؤال می‌کردم، گفتند: ابداً ما چنین چیزی نداریم که خرما بی‌هسته باشد. بالاتفاق گفتند: اصلاً امکان ندارد!

می‌گفت: این خرماها مدت‌ها در خانه ما بود. چیزی از آن برمی‌داشتیم و می‌خوردیم، باز هم همان [مقدار] بود. مدت‌ها در خانه ما این پنج تا خرما بود. آن‌وقت بعدها چطور شد، غافل شدیم، نفهمیدیم چه شد که دیدم دیگر نمانده است.

بالأخره [فقط] این‌ها که نیست، الی‌ماشاءالله حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیده‌اند و به محضر ایشان مشرّف شده‌اند، ولو که نفهمیده‌اند. کسی را بنده سراغ ندارم و یادم نمی‌آید که بگوید من تشرّفی کرده‌ام و [همان لحظه] شناختم و فهمیدم که محضر چه کسی هستم.

غایب از خواص نیست، از دیگران غایب است!

چنین کسی را ما داریم؛ همه مجالس و انفراد و خلوت‌های ما [را می‌بیند]؛ او ما را می‌بیند، ما او را نمی‌بینیم. عینک ما قدری آلوده است، و الّا ما هم می‌دیدیم؛ غایب از خواص که نیست، غایب از دیگران است. آن‌هایی که در عصر ما یا یک قدری جلوتر از عصر ما بوده‌اند، در دیدن [آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] عجایب و غرایب بودند! کأنّه می‌بینند که [حضرت به او] می‌فرماید که این‌طور بگو یا آن‌طور بگو.

بنده خودم دیده بودم آن آقایی را که یکی دو دفعه یا [بیشتر]، خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده و دیده بود [حضرت] در مسجد کوفه استراحت می‌نموده است. کسی هم [ایشان را] باد می‌زده، مثلاً خادم است. می‌گوید: [ایشان] از [حال] علمای نجف پرسید؛

حتی از آقا سیّد ابوالحسن هم سؤال کرد؛ در صورتی که اصلاً صحبت از ریاستش نبود! تعجب کردم که این شخص چطور آخوندها را این‌طور می‌شناسد! گفتم: خب، این آقا که در اینجا خوابیده و شما ایشان را باد می‌زنید، کیست؟ گفت: «آقای عالَم است». گفتم: آقای عالَم است یا آقای عالِم است؟! گفت: نه [آقای عالَم]! تا به اینجا رسید، دستش را به طرف او حرکت داد که [یعنی] دیگر بیش از این نگو! مجلس [و ملاقات] دیگری هم دارد. دو تا ملاقات [معروف] دارد و در هر کدام خصوصیاتی هست. بنده خودش را دیده بودم، اما این مطالب را بلاواسطه از خودش نشنیده بودم، مع‌الواسطه شنیده بودم. [تشرّفات ایشان] معروف بود.

به دل‌سوختگان ما بگویید برای من دعا کنند!

تقریباً یک هفته است که این قضیه اتفاق افتاده است. یکی از کسانی که خیلی علاقه به جمکران دارد و در آنجا کرامت‌ها دیده است، می‌گفت: در مسجد بودیم، ایشان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیدم و صحبت‌هایی فرمود. حتی به من فرمود: شما یزدی هستید، و یک حرف‌هایی راجع به یزدی بودن ما زد؛ در حالی که کم پیدا می‌شود کسی او را بشناسد که اصلش از یزد است. مدت‌هاست قم هستند. بالاخره آخرش فرمود: «به دوستان ما، به دل‌سوختگان ما بگویید برای من دعا کنند».

همه می‌روند و او را وسیله برای حاجات خودشان می‌گیرند، و نمی‌دانند که ایشان از آن‌ها التماس دعا دارد، بیش از این‌که آن‌ها از او التماس دعا دارند. منتها ما غافلیم! او از ما تقاضای دعا دارد و ما هم که می‌رویم، او را فراموش می‌کنیم و از او [فقط] می‌خواهیم که برای ما دعا کند!

بالاخره گفت: همین وسط مجلس همین کلمه را که فرمود: «به دل‌سوختگان ما بگویید برای من دعا کنند» جلوی چشم من بود، دیدم که ناپدید شد! نوعاً یک کناری می‌روند، پشت یک دیواری می‌روند و بعد آدم این‌ها را نمی‌بیند. اما همین جلوی چشمم دیدم که اصلاً نمی‌بینم! این دیگر تازه شاید شخص اوّلی است که این حرف را زده باشد که جلوی چشم من ناپدید شد. مقصود این‌که کسی بخواهد غایب بشود، این علم‌ها را لازم دارد!

از دست ما که غایب نشده است! ما که مریدش هستیم و منتظر فرج هستیم و مهیا هستیم و مصلح هستیم! دشمن‌ها و اروپا و آمریکا و کافرها، آن‌ها دشمن‌هایش هستند، ما که نیستیم!![1]

عطراو تمام فضای مسجد جمکران پرکرده بود!

همین تازگی، کسی که از مسجد جمکران کرامات زیادی دیده بود، نقل کرد ـ در شب بعد از تشرّف به آن امامزاده [در اطراف جمکران] و سپس آمدن به مسجد ـ در وسط صحن مسجد، خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رسیدم و ایشان پولی به من داد و پس از چند لحظه دیدم کسی نیست، اما تمام فضای مسجد را بوی عطر پر کرده بود!

تشرّف در حرم امام رضا علیه‌السلام

آقایی می‌گفت: عریضه‌ای به خدمت امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی سه حاجت از جمله تشرّف به خدمت حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نوشتم و پشتِ در ضریح انداختم. شب آخر اقامت ما در مشهد و یا یک شب جلوتر از آن، برای نماز صبح به حرم مشرّف شدم، هنگامی که می‌خواستم وارد حرم شوم، در میان ازدحام و وفور جمعیت ـ به حدی که دم در ممکن نبود کسی به راحتی وارد حرم شود و عده‌ای به زحمت وارد و عده‌ای خارج می‌شدند ـ ناگاه چشمم افتاد به آقایی جلیل و نورانی که تشریف می‌آورد و ازدحام گویی برای ایشان خلوت بود و از وسط آن همه جمعیت به آرامی و راحتی جلو می‌آمد؛ تا این‌که وقتی به من رسید، گویا به من سلام کرد و فرمود: «أَنَا ابْنُهُ، أَنَا ابْنُهُ» (من پسر او هستم، من پسر او هستم) و همین‌طور این جمله را تکرار می‌کرد، بعد فرمود: «لاتُعَلِّمُوهُمْ، فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»[2] (چیزی به آنان [ائمه علیهم‌السلام] یاد ندهید؛ زیرا آنان از شما داناترند)، بعد به حرم تشریف برد.

آن آقا می‌گفت: از این‌که کاغذ عریضه به داخل انداخته بودم و نیز از آن همه نورانیت و

---

۱. منظور این است که ما خود را حجاب و مانع ظهور نمی‌دانیم و خود را از مریدان و منتظران حضرت می‌پنداریم، و گمان می‌کنیم تنها دشمنان خارجی و دولت‌های مستکبر مانع ظهور آن حضرت هستند، غافل از این‌که هنوز برای ظهور آمادگی نداریم و اعمال و رفتارمان بوی انتظار نمی‌دهد.

۲. اشاره به روایتی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام است؛ نک: کافی، ج۱، ص۲۸۷.

جلالت، همچنین از این‌که در میان آن‌همه جمعیت و ازدحام به‌راحتی حرکت می‌نمود، و از این‌که فرمود: «أَنَا ابْنُهُ»، فهمیدم که ایشان، حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستند.

راح المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف!

آقایی با علوم غریبه، ساعت و درب ورودی را که حضرت بقیة‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از آنجا به حرم امام رضا علیه‌السلام وارد می‌شود، مشخص کرد.[1] رفت و جلوی آن در ایستاد؛ دید پنج نفر با یک لباس و قیافه و لباس بلند و ظاهر عربی وارد شدند. آن پنج نفر در حرم متفرق شدند. آن

---

۱. باید توجه داشت که اگر کسی بخواهد از طریق علوم غریبه و علم جفر و امثال آن، محل حضور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را بیابد و با ایشان ملاقات کند، تنها در صورتی موفق به این عمل می‌شود که خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تکویناً اذن آن را بدهد و علاوه بر این، آن فرد تنها تا جایی متوجه می‌گردد که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اجازه داده باشد، زیرا ایشان محیط بر تمام اسباب ظاهری و باطنی و علوم ظاهری و غیبی است، نه این‌که محاط به آن‌ها باشد؛ و چنان‌که حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله تصریح می‌کرد، هیچ ورد و ذکر و عملی، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را مجبور به ملاقات نمی‌کند، بلکه اگر خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف صلاح بداند، شخص موفق به ادای اعمال شده و آن اعمال مؤثر واقع می‌شود.

از این رو، در خود حکایت مذکور نیز اگر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اذن نمی‌داد، اصلاً آن فرد موفق به انجام محاسبات جفر نمی‌شد و یا نتیجه‌ای از این محاسبات به دست نمی‌آورد؛ و چنان‌که متوجه شدیم، او تنها توانست تا آنجایی که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اجازه داده بود، به ایشان نزدیک شود.

همین نکته در قضیه تشرّف شیخ طه نجف وجود دارد. مرتاض مسلمان هندی نزد سیّد حسین بحرالعلوم آمده و مدّعی بود که هر سؤالی را می‌تواند جواب بدهد. وقتی سیّد بحرالعلوم از او می‌خواهد که مکان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را بگوید، او با محاسبات ریاضی و از طریق علوم غریبه، می‌فهمد که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به ملاقات شیخ طه نجف از مراجع تقلید رفته است. اما وقتی که سیّد و اطرافیانش به سرعت خود را به منزل شیخ طه نجف می‌رسانند، می‌بینند که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از آنجا خارج شده است و افسوس می‌خورند که نتوانستند موفق به زیارت ایشان بشوند؛ پس حتی با جفر و علوم غریبه هم موفق به مصاحبت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نشدند.

بنابراین، باید دانست که حضرات معصومین علیهم‌السلام و به‌طور خاص امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، در حصن حصین الهی هستند و تا خود اذن ندهند، کسی نمی‌تواند به آن‌ها راه بیابد، و راه اصلی تقرّب به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، تقوای الهی و انجام واجبات و ترک محرّمات است که خود حضرت علیه‌السلام تأکید نموده است؛ چنان‌که در قضیه مزبور نیز آنچه باعث شد سیّد محمّد تقی مشیری رحمه‌الله برای لحظاتی به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نزدیک شود، در واقع مهارت او در علم جفر نبود، بلکه تقوا و زهد او بود که خود این مسأله سبب کسب توفیقات در علوم می‌شود.

شخص در میان این پنج نفر احساس کرد یکی از آن‌ها حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و به دنبال آن آقایی که احساس می‌کرد حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد، راه افتاد. آن آقا در بالاسر نشسته بود و مشغول نماز خواندن بود. این شخص می‌خواست پس از پایان نماز او، برود و با او صحبت کند، اما نمازش خیلی طول کشید. وقتی نماز او تمام شد، یکی دیگر از آن پنج نفر نزد او آمد و به او گفت: «تعال یا خضر، راح المهدی!» (ای خضر بیا که حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رفت!)[1]

---

۱. داستان فوق در کتاب «شفایافتگان: متوسلین به امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف» به این تفصیل ذکر شده است:

مرحوم حاج سیّد محمّد تقی مشیری، از سادات باتقوا و زاهد مشهد مقدس بود. وی در علم جفر مهارت کامل داشت و مجهولاتی را به وسیله آن معلوم و گمشده‌هایی را پیدا می‌کرد. وی نقل می‌کند:

«زمانی مبتلا به پادرد شدم؛ به‌طوری که راه رفتن برایم مشکل بود. هر چه توانستم معالجه کردم، اما بهتر نشد، تا جایی که گاهی مرا به دوش می‌کشیدند و می‌بردند. اغلب با کمک عصا به زحمت راه می‌رفتم. چاره آن را منحصر به تشرّف خدمت حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دیدم و راه تشرّف را از طریق علم جفر یافته بودم. پس حساب کردم که چه وقت و با چه ظاهری آن حضرت به زیارت جدش حضرت رضا علیه‌السلام مشرّف می‌شود. معلوم کرد در ظهر عاشورا با لباس اعراب و سه نفر رفیق. این حساب من در ذی‌القعده بود. انتظار کشیدم تا محرم فرا رسید. روز عاشورا پس از غسل زیارت به زحمت فراوان به حرم مشرّف شدم. زیارت مخصوص، جامعه و عاشورا را خواندم و در مقابل درب پیش روی، که به حساب من ورود آن حضرت از آنجا بود، نشستم و انتظار کشیدم.

موقع ظهر، دیدم چهار نفر نورانی شبیه به هم و با یک قیافه و یک لباس وارد شدند و هر کدام به طرفی رفتند و مشغول زیارت شدند. من یکی از آن‌ها را که مجذوب او شده بودم و یقین داشتم حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، تعقیب کردم. او در مسجد بالای سر مشغول نماز شد و من در مقابلش نشستم، تا سلام نمازش را داد. خواستم عرض ارادت و حاجت کنم، آن جناب مهلت نداد و برق‌آسا پس از سلام به نماز برخاست و نماز دیگر را شروع کرد. با خود گفتم: اگر تا شب هم بنشینم، نماز خواهد خواند. پس دقت می‌کنم تا سلام نماز را گفت، بلادرنگ من هم به آن حضرت سلام می‌کنم؛ وقتی جواب داد، عرض حاجت می‌کنم. ولی در این مرتبه هنوز سلام نداده بود که یکی از آن سه نفر که در حرم بودند، آمد و گفت: یا خضر تعال، راح المهدی (ای خضر بیا که حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رفت).

آن شخص که من یقین داشتم حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، ولی حضرت خضر نبی علیه‌السلام بود، فوری حرکت کرد، به آن سه نفر دیگر ملحق شد و از حرم بیرون رفتند. من در عقب آن‌ها می‌دویدم، تا شاید به خدمت حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسم، ولی ممکن نشد. آن‌ها را دیدم که از دارالسیاده خارج شدند. در میان انبوه و ازدحام عزاداران، به صحن آمده و از بسط پایین خارج شدم، ولی اثری از آن‌ها نیافتم.

شاید یک ساعت یا بیشتر از این طرف به آن طرف می‌دویدم و نگاه می‌کردم، تا شاید بار دیگر آن‌ها را ببینم، ولی دولت مستعجل بود. دیگر به آن فیض نرسیدم. ناگاه متوجه خودم شدم که قبل از این، ←

پرسشی از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

از حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پرسیدند: آیا در بهشت زاد و ولد هم هست؟ فرمود: در بهشت مثل اینجا نیست، بلکه با [صرف] اراده، موجود می‌شود. «لِأَهَبَ لَكِ غُلَاماً زَكِيّاً».[1]

ما از فضول معاش تناول نمی‌کنیم!

در روایت آمده است:

«أَعْطِ كُلَّ نَفْسٍ ما عَوَّدتها»[2] (به هر نفسی آنچه را بدان عادت کرده، عطا کن). البته منظور مناجات و تلاوت و تهجّد و سایر امور خیر است، نه در قهوه و سیگار و چای و... . از بعضی از کسانی که به محضر حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تشرّف نموده‌اند، نقل شده است که سیگار یا چای را به آن حضرت تعارف کردند، ولی ایشان فرمود: «ما از فضول معاش تناول نمی‌کنیم»! البته اصل معاش زیادی است، چه رسد به فضول آن! چرا انسان عاقل از اوّل اقدام به استعمال آن کند، تا در آخر به آن مبتلا و معتاد شود؛ به طوری که دیگر نتواند از آن دست بردارد؟!

ارزش عبادت به کیفیت است، نه به کمیت

چیزهای عجیب و غریب از علما نقل شده که چه اندازه مواظب حلال و حرام بوده‌اند، بلکه مواظبت آن‌ها بر مستحبات نیز بیش از ما بوده و صاحب کرامت بوده‌اند.

آقایی که خود او و نیز پدرش از اهل کرامت بودند، نقل کرد که پدرش با آن کرامات و

← عاجز از راه رفتن عادی بودم، ولی اکنون مدتی است می‌دوم و پایم درد نمی‌کند و از برکت توجه و عنایت آن بزرگوار شفا یافته است»؛ البته ممکن است اختلاف چهار یا پنج نفر از روی حصول سهو در یکی از دو نقل باشد.

۱. مریم، ۱۹.

۲. «اَلْمَعِدَةُ بَيْتُ كُلِّ دَاءٍ وَالْحِمْيَةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ وَأَعْطِ كُلَّ نَفْسٍ مَا عَوَّدَتْهَا» (معده، خانه هر دردی است و پرهیز اساس داروهاست، و به هر نفسی آنچه را بدان خو گرفته، عطا کن)؛ بحارالأنوار، ج۵۹، ص۲۹۰. این روایت در نسخه چاپی «طب النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله» به این صورت آمده است: «... فَأَعْطِ نَفْسَكَ مَا عَوَّدْتَهَا» (پس به نفست آنچه را عادت داده‌ای، عطا کن)؛ طب النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص۱۹.

مقامات، در حال رکوع و سجود تنها سه مرتبه «سُبْحانَ اللّه» می‌گفت. آن‌ها کیفیت را در عبادات ملاحظه می‌کردند، نه کمیت را. همین جریاناتی را که در آن قرار داریم و می‌بینیم، همان علما که به فقه و اصول اشتغال داشتند، از پیش می‌دیدند و خبر می‌دادند؛ بدون این‌که اظهار کنند که ما اهل کرامت و علم غیب هستیم!

آقایی می‌گفت: جماعتی بودیم؛ آقا امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تشریف آورد و امامت کرد، ولی حمد و سوره را حسابی ساده قرائت فرمود. خدا می‌داند همین عبادت‌های ساده و مختصر، اگر از اهلش صادر شود، چه اثرها دارد، ولی مفصل آن از غیر اهلش بی‌اثر است. مطلب، اجلّ از آن است که با گفت وشنود، تفهیم و تفهّم شود. از خدا می‌خواهیم که لیاقت دهد تا به ما الهام شود!

محرومیّت از دیدار حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اختیاری است!

شیعه تا زمان غیبت صغری به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دسترسی داشت، و این به معنای بقا و استمرار حیات جسمانی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا پایان غیبت صغراست. در مقابل، اهل تسنّن می‌گویند. «الآنَ إِمامُنا الْقِیاسُ وَ الإِسْتِحْسانُ؛ اکنون، امام و پیشوای ما، قیاس و استحسان است»

خدا می‌داند که چه تعداد از عوام و خواص به آن حضرت سلام کرده و جواب شنیده‌اند! محرومیّت محرومین از نعمت دیدار و ملاقات حضرات معصومین علیهم‌السلام در زمان حضور و غیبت، از مسبّبات تولیدی و اختیاری است!

فرج عمومی و فرج خاص

از سیّد[1] نقل فرمودند که روزی در مجلس روضه آقای [سیّد ابوالقاسم] خوئی رحمه‌الله با پنج شش نفر از طلاب و فضلا در محضر ایشان نشسته بودیم؛ قبل از روضه یا بعد از آن، آقای خوئی فرمود: «از امارات چنین استفاده کردم که من امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را درک می‌کنم!»[2].

---

۱. منظور، نوه میرزای شیرازی و پدر عیال حجت‌الاسلام آقای سیّد احمد، فرزند سیّد علی اشکوری است.
۲. البته در اواخر عمر آیت‌الله خوئی، عکس این مطلب از ایشان زیاد شنیده شده است که فرموده ←

شاید منظور از این‌که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را درک می‌کنم، تشرّفی برای خود ایشان باشد که آن حضرت را درک کنند، نه این‌که زمان ظهور آن حضرت و فرج عمومی در زمان ایشان مراد باشد؛ چنان‌که شخصی نقل می‌کرد که در سال ۱۳۹۱ [قمری] فرج حاصل می‌شود، که در آن سال وفات کرد و معلوم شد که فرج مخصوصِ خودش منظور بوده است!

باز هم تأخیر افتاد!

فهمیدید که باز هم ظهور به تأخیر افتاد؟![1] ما دوباره خراب کردیم! کسی هست که من او را می‌شناسم که ایشان تشرّف داشته خدمت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف. او در یکی از روستاهای لبنان [متوطّن] است. حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به او می‌فرماید: من مایلم بروم نجف. آیا تو هم می‌آیی؟ او عرض می‌کند: بله. یک‌دفعه می‌بیند در و دیوار و کوچه و آدم‌ها، ظاهرش عوض شد. آب و هوا به‌طور کلی فرق کرد. آن سبزه‌زارهای آنجا دیگر نیست. هوا خیلی خشک شد. او می‌گوید احساس کردم نجف هستیم. حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تنها اراده کردند و ما رسیدیم. رفتیم و رفتیم تا به یک خانه‌ای رسیدیم که درِ آن باز بود. حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سلام کردند و وارد شدیم. وقتی وارد شدیم دیدیم آیت‌الله خوئی رحمه‌الله داخل اتاق نشسته‌اند و دیگر نمی‌توانستند بلند شوند و راه بروند. از پر و پا افتاده بودند. حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آمدند جلو سلام کردند، دست دادند و معانقه نمودند و نشستند. من همان دم در ایستادم. آن رفیقم گفت نیم ساعت یا یک ساعت[2] ملاقات آقای خوئی رحمه‌الله با حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف طول کشید. سپس خداحافظی کردند و آمدیم بیرون. داشتیم در کوچه‌های نجف حرکت می‌کردیم. حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمودند ایشان تا چند روز دیگر بیشتر زنده نیست! ولی ایشان

← بودند: «بنده زمان ظهور و قیام حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را درک نمی‌کنم، به دلیل همان مکاشفه‌ای که با عمل به دستور آیت‌الله قاضی برایم رخ داد و از اول تا آخر عمر و زعامت و مرجعیت تا مرگ خود را دیدم و شنیدم که بعد از رحلت از مأذنه‌های حرم منادی ندا داد مرجع دینی آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی رحلت کرد و زندگانی را وداع گفت. قهراً این القاب مربوط به زمان غیبت است، نه زمان ظهور که آن زمان «آیت‌الله العظمی» نیستم و نیست. از این قرینه معلوم می‌شود که من زمان ظهور را درک نمی‌کنم».

۱. بعد از این‌که آیت‌الله خوئی رحمه‌الله در تابستان سال ۱۳۷۱هـ‌ش که در زمان تعطیلی دروس حوزوی بود، رحلت نمود، حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله در ابتدای سال تحصیلی جدید، این قضیه را نقل نمودند.

۲. حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله می‌فرمود تردید از بنده است.

[آیت‌الله خوئی ﷺ] از ما انتظار داشتند و گفتند: انتظار داشتیم که زمان ظهور را درک کنیم[1]، پس چه شد؟! حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمودند: باز هم تأخیر افتاد!![2]

دوستان ما ناراحت نیستند!

هر دقیقه‌ای که می‌گذرد جایگزین و عوض ندارد، از دست رفته و گذشته است و دیگر برنمی‌گردد. ای کاش اگر خانه و درِ خانه را نمی‌دانیم، کوچه را می‌دانستیم!

حاج محمّدعلی فشندی ﷺ هنگام تشرّف به محضر حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عرض می‌کند: مردم دعا می‌خوانند و توسل می‌کنند و در انتظار شما هستند و شما را می‌خواهند، و دوستان شما ناراحتند. حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌فرماید: دوستان ما ناراحت نیستند!

گذر از کنار کوه ایمان...

بعضی وقت‌ها انسان می‌بیند یک حال خوشی دارد! حالت نورانی دارد! [درحالی که

---

۱. چنان‌که پیش‌تر ذکر شد به حسب ظاهر در ابتدا ایشان براساس قرائنی گمان می‌نموده زمان ظهور را درک خواهد کرد، ولی بعد از عمل به دستورالعملی که از آیت‌الله‌العظمی قاضی گرفته بود مکاشفه‌ای برای او صورت می‌گیرد و احوال خود را تا آخر عمر می‌بیند لذا می فرموده: «من زمان ظهور را درک نمی‌کنم».
البته حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ ـ که همواره دارای افقی برتر و بالاتر در درک امور بود و همواره با فراست الهی بواطن قضایا را مشاهده می‌نمود ـ درباره تشرّف آیت‌الله خوئی ﷺ تفسیر دیگری داشتند که خود شایان توجه است و یکی از وجوه جمع بین این دو مطلب را آشکار می‌کند که از طرفی برای ایشان بشارت آمده باشد که فرج را درک می‌نماید و از سویی دیگر نیز ایشان قبل از ظهور عام وفات نموده است. ایشان می‌فرمودند: «شاید منظور [آیت‌الله خوئی] از این که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را درك می کنم، تشرّفی برای خود ایشان باشد که آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را درك کند، نه این که زمان ظهور آن حضرت و فرج عمومی در زمان ایشان مراد باشد، چنان‌که شخصی نقل می کرد که در سال ۱۳۹۱ هـ‌ق فرج حاصل می شود و در آن سال وفات کرد، و معلوم شد که فرجِ مخصوصِ خودش منظور بوده است!».

۲. حصول تأخیر در فرج، آن هم به کرّات، کاملاً موافق نصوص روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام است. از این رو، حتی با مفروض انگاشتن این‌که مقصود، فرج عام بوده است، نه فرج خصوصی برای شخص حضرت آیت‌الله خوئی ﷺ، باز وجهی برای استبعاد مطلب منقول متصور نیست. برای نمونه، در روایتی امام صادق علیه‌السلام خطاب به اسحاق بن عمار می‌فرماید: «يَا أَبَاإِسْحَاقَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ قَدْ أُخِرَ مَرَّتَيْنِ؛ ای اباإسحاق! همانا این امر، دو بار به تأخیر افتاده است»؛ الغیبة نعمانی، ص۲۹۳.

انسان] نمی‌داند علتش چیست! هر چه فکر می‌کند، هیچ علتی پیدا نمی‌کند. نه کار خاصی کرده است، نه نماز خاصی خوانده است؛ هیچ کاری نکرده است! [او] نمی‌داند شاید از کوچه‌ای، جایی، رد می‌شده است و فقط به نحو گذرا حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از کنارش رد شده است. این نورانیّت و حال خوش به همین جهت در این شخص ایجاد شده است! آخر مگر می‌شود انسان از کنار کوه ایمان رد شود و در او تأثیر نگذارد!

شما هم ممکن است او را دیده باشید!

فرموده بود شما هم او را می‌بینید، اما نمی‌شناسید! همین خود تو[1] دو مرتبه در فلان جا حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیده‌ای. اگر انسان حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ببیند و نشناسد هم اثر دارد؛ وگرنه کسی که کوه ایمان را ببیند و در او اثر نکند، اگر بشناسد هم فایده‌ای ندارد.[2]

با نگاه هایش چه کارها می‌کند!

همه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را می‌بینند، اما نمی‌شناسند. در روایت تعبیر «یَطَأُ فُرُشَهُم»[3] دارد.

---

۱. برای تفصیل بیشتر، نک: بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۷۲.

۲. مقصود این است که صرف دیدن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بدون این‌که فرد در آن حال و یا حتی در آینده بفهمد که ایشان را دیده است، در انسان اثر می‌گذارد؛ مگر این‌که آن فرد به درجه‌ای از انحطاط روحی رسیده باشد که دیگر قابلیت اصلاح نداشته باشد که در این صورت، حتی اگر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ببیند و ایشان را هم بشناسد، باز در او اثری نخواهد گذاشت؛ همانند ابوجهل و ابولهب که با وجود این‌که بارها پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدند و سخنانش را شنیدند، از کفر و عناد خود دست برنداشتند؛ همچنان‌که درباره عِدل امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، یعنی قرآن کریم، این مطلب صادق است: «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لايَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَساراً؛ و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، از قرآن نازل می‌کنیم، ولی ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید»؛ اسراء، ۸۲.

۳. «عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ الصَّادِقَ عليه‌السلام يَقُولُ: ... إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا عُقَلَاءَ أَلِبَّاءَ أَسْبَاطاً أَوْلَادَ أَنْبِيَاءَ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَكَلَّمُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ تَاجَرُوهُ وَ رَاوَدُوهُ وَ كَانُوا إِخْوَتَهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ لَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى عَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ وَ قَالَ لَهُمْ أَنَا يُوسُفُ فَعَرَفُوهُ حِينَئِذٍ فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُتَحَيِّرَةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ يُرِيدُ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ أَنْ يَسْتُرَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ لَقَدْ كَانَ يُوسُفُ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِيهِ مَسِيرَةُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ بِمَكَانِهِ لَقَدَرَ عَلَى ذَلِكَ وَ اللَّهِ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ يَفْعَلُ بِحُجَّتِهِ مَا فَعَلَ بِيُوسُفَ وَ أَنْ يَكُونَ صَاحِبُكُمُ الْمَظْلُومُ الْمَجْحُودُ ←

خدا می‌داند با این‌که او را نمی‌شناسند، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با نگاه‌هایش چه کارها می‌کند! و لااقل اگر این امور (نگاه‌ها و عنایات حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) نبود، خدا می‌داند [آن وقت] چقدر از کسانی که در فکر او هستند، [ثابت‌قدم در ایمان] می‌ماندند؟!

بهتر از تشرف!

لازم نیست که انسان در پی این باشد که به خدمت حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تشرّف حاصل کند، بلکه شاید خواندن دو رکعت نماز و سپس توسل به ائمه علیهم‌السلام، بهتر از تشرّف باشد؛ زیرا هر کجا که باشیم، آن حضرت می‌بیند و می‌شنود، و عبادت در زمان غیبت، افضل از عبادت در زمان حضور است، و زیارت هر کدام از ائمه اطهار علیهم‌السلام مانند زیارت خود حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

راهی برای درک حضرت

بسیار می‌شود می‌آیند و می‌گویند: می‌خواهیم خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسیم، چه

← حَقَّهُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ فُرُشَهُمْ وَلَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ حِينَ قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ: «أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ»؛ سدیر صیرفی می‌گوید از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود ... برادران حضرت یوسف علیه‌السلام عاقل و خردمند و نوه و فرزند پیامبران بودند؛ بر حضرت یوسف علیه‌السلام وارد شدند و با ایشان سخن گفتند و با او مستقیماً صحبت نمودند و با وی خرید و فروش کردند و ارتباط خصوصی برقرار نمودند؛ در حالی که آن‌ها برادران او بودند و او برادر آن‌ها بود؛ با این حال او را نشناختند، تا این‌که خود حضرت یوسف علیه‌السلام به معرفی خویش برای آن‌ها پرداخت و به آن‌ها گفت: من یوسف هستم. در آن هنگام، او را شناختند. پس چگونه این امت سرگردان انکار می‌کنند که خدای متعال در برهه‌ای از زمان بخواهد حجت خود را از آن‌ها غایب گرداند. همانا حکمرانی مصر محول به حضرت یوسف علیه‌السلام شده و بین او و پدرش هجده روز راه بود، پس اگر می‌خواست مکان او را به حضرت یعقوب علیه‌السلام نشان دهد، بر این کار قادر بود. به خدا سوگند! یعقوب علیه‌السلام و فرزندانش وقتی بشارت را شنیدند، نه روز از محل خود تا مصر طی کردند، پس چگونه این امت انکار می‌کنند که خدای متعال با حجت خود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همان کاری را بکند که با یوسف علیه‌السلام کرد و این‌که امام مظلوم شما که حقش را آگاهانه انکار کرده‌اند، صاحب این امر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، در میان آن‌ها رفت‌وآمد می‌کند و در بازارهای آن‌ها راه می‌رود و بر فرش‌های آن‌ها قدم می‌نهد؛ در حالی که او را نمی‌شناسند، تا هنگامی که خداوند به او اذن بدهد که خود را به آن‌ها بشناساند؛ همان‌طور که به یوسف علیه‌السلام اذن داد، هنگامی که برادرانش گفتند: آیا تو واقعاً یوسف هستی؟! گفت: بله من یوسفم»؛ الغیبة نعمانی، صص ۱۶۳-۱۶۴.

کار کنیم؟ چه ختمی انجام دهیم؟ [به آن‌ها می‌گوییم: واقعاً راست می‌گویی؟! می‌خواهی خدمتش برسی؟! آن‌قدر مشتاقی؟! کار ندارد که! برو منزل «کافی» را باز کن و در دامنت بگذار، در محضرش [حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] هستی! چرا؟ [وقتی که] محضرش می‌رسی، مگر غیر از این است که می‌خواهی با تو حرف بزند؟ او مگر حرفی غیر از حرف آبائش علیهم‌السلام می‌زند؟ «کافی» حرف آبائش علیهم‌السلام است! می‌خواهی با تو حرف بزند، «کافی» را باز کن. می‌خواهید محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسید، «کافی» را باز کنید [و مطالعه نمایید]!

جایگزین تشرّف

خیال می‌کنم انسان اگر هریک از مشاهد مشرّفه را طواف کند، همه مشاهد را در همه جا زیارت کرده است و برای او مفید است. آن‌ها (اهل بیت علیهم‌السلام) «أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»[1] (زنده و نزد خدا بهره‌مند) هستند و با دیگران قابل قیاس نیستند. هرجا هستیم، می‌توانیم به هر کدام از آن‌ها متوسل شویم. در زیارت حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام بر همه ائمه علیهم‌السلام، بلکه انبیا علیهم‌السلام سلام شده است: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلوات الله علیهم اجمعین.

اگر کسی بخواهد تشنگی و عطش دیدار آن‌ها را در وجود خود تخفیف دهد، زیارت مشاهد مشرّفه ائمه علیهم‌السلام به منزله ملاقات آن‌ها و دیدار حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. آن‌ها در هرجا حاضر و ناظرند. هرگاه انسان به یکی از آن‌ها متوجه شود، مانند آن است که به همه متوجه شده و همه را زیارت و دیدار کرده است.

گذشته از این‌که فرموده‌اند: شما خود را اصلاح کنید، ما خودمان به سراغ شما می‌آییم و لازم نیست شما به دنبال ما باشید. راه دیگر، توسل به قرآن است. این‌ها شریک قرآن هستند، بلکه با قرآن عینیّت دارند. اگرچه اکثر مسلمانان به قرآن اعتقاد دارند، ولی به امامت اهل‌بیت علیهم‌السلام قائل نیستند. البته جای شگفتی نیست که اکثریّت مسلمانان بر خطا هستند، زیرا می‌دانیم که اکثر متدیّنین عالم نیز مسیحی هستند که قائلند قرآن باطل است! بنابراین، «اکثریّت» میزان برتری نیست.

---

۱. آل‌عمران، ۱۶۹.

توسل به قرآن هم آرام‌بخش دل‌هاست؛ «النَّظَرُ فِي الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ»[1] (نگریستن به قرآن عبادت است). همین سلوه و آرامش قلبی، برای کسی که به شمایل امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نگاه کند، نیز حاصل می‌شود.

از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام

این از اسرار اهل بیت علیهم‌السلام و اهل ایمان است، که اگر این شریک اوست، او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را که نمی‌بینی، به شریک و عدل او نگاه کن.[2] و اهلش استفاده‌هایی از این [نگاه کردن] می‌برند که وارد شده است: «النَّظَرُ فِي الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ».

تماشای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

«النَّظَرُ فِي الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ»؛ [یعنی مجرد نگاه کردن به قرآن، حتی اگر بدون تلاوت باشد، عبادت است.] مصحف عدیل خود حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ نظر به مصحف، نظر به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ عدیل نظر به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. ببینید ما از چیزهای به این آسانی تغافل و غفلت می‌کنیم. [بعد می‌رویم و می‌گوییم:] شما به ما یک ختم خیلی سنگینی یاد بده که در آن ختم، این‌طور [آثار و حصول تشرّف] باشد![3] «النَّظَرُ إِلَى الْمُؤْمِنِ عِبَادَةٌ» (نگاه به مؤمن عبادت است)،[4] «النَّظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ» (نگاه به کعبه عبادت است)، «النَّظَرُ فِي الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ» (نگاه به قرآن عبادت است) و «النَّظَرُ إِلَى الْعالِمِ

---

۱. کشف الغمة، ج۲، ص۲۶۸؛ بحارالأنوار، ج۱، ص۲۰۴.

۲. مقصود، این است که با توجه به حدیث شریف ثقلین، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و قرآن کریم عِدل هم هستند. از این‌رو، وقتی یکی از این دو ثقل از نظر ما غایب است، می‌توانیم با نظر به ثقل دیگر، یعنی قرآن که در بین ما حاضر است، همان استفاده‌هایی را ببریم که از نظر به ثقل دیگر حاصل می‌شد.

۳. یعنی برخی به دنبال ختومات دشوار و نادر هستند؛ در حالی که خود اهل‌بیت علیهم‌السلام راه‌های بسیار ساده‌ای را که برای همگان مقدور است، به ما آموخته‌اند. برای مثال، کسی که با عقیده و معرفت به این‌که قرآن عِدل جدایی ناپذیر اهل بیت علیهم‌السلام است، به آیات قرآن نظر کند، می‌تواند همان آثار و آرامش قلبی را که از دیدن امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نصیبش می‌شود، به دست آورد.

۴. حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «نَظَرُ الْمُؤْمِنِ فِی وَجْهِ أَخِیهِ حُبّاً لَهُ عِبَادَةٌ؛ نگاه کردن مؤمن به چهره برادر دینی‌اش از روی محبت به او، عبادت است»؛ بحارالأنوار، ج۷۱، ص۲۸۰.

عِبَادَةٌ» (نگاه به عالم عبادت است).[1]

نگاه به مصحف و باز شدن چشم به روی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

من خیال می‌کنم که اگر کسی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ببیند ـ ولو یک لحظه ـ می‌فهمد که بقیه قابل اعتنا نیست؛ قابل نگاه کردن نیست، مگر به نحوی که منافی با یاد خدا نباشد. همچنین اگر کسی بفهمد نظر به مصحف بکند ـ چون [مصحف] عدیل صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است ـ مثل این است که صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیده است. [قرآن] عدیل آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. این‌هایی که عاشق امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستند، بدانند که این [عمل به] اختیار خودشان است. همین قرآن، عدیل آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، عدیل اوست، شریک اوست، مثل اوست. چه بسا همین سبب شود که اگر عاشقانه کسی مطالعه بکند، گمان کنم که دیگر این مطالب از بین برود.

روایتی هست که سندش را تا خود حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رساند؛ به این صورت که راوی می‌گوید: «گفتم چشمم درد می‌کند، [دیگری در پاسخم] گفت: نگاه کردن به مصحف را ادامه بده؛[2] به جهت این‌که من چشمم درد می‌کرد و به فلانی گفتم، او گفت نظر کردن به مصحف را ادامه بده؛ به جهت این‌که من هم چشمم درد می‌کرد و به فلانی گفتم، او به من گفت نظر به مصحف را ادامه بده؛ به جهت این‌که من به فلانی گفتم... تا می‌رسد به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله».[3]

---

۱. «رُوِيَ أَنَّ النَّظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ وَ النَّظَرَ إِلَى الْوَالِدَيْنِ عِبَادَةٌ وَ النَّظَرَ فِي الْمُصْحَفِ مِنْ غَيْرِ قِرَاءَةٍ عِبَادَةٌ وَ النَّظَرَ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ وَ النَّظَرَ إِلَى آلِ محمّد عِبَادَةٌ؛ روایت شده است که نگاه کردن به کعبه عبادت است، و نگریستن به پدر و مادر عبادت است، و نگاه کردن به مصحف قرآن ولو بدون قرائت آن، عبادت است، و نگاه کردن به چهره عالم عبادت است، و نگاه کردن به خاندان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله عبادت است»؛ من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۲۰۵.

۲. یعنی پیوسته به قرآن نگاه کن.

۳. «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ محمّد بْنِ حَمْشَاذٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ حَبِيبِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي أَبُوعَبْدِاللَّهِ محمّد بْنُ إِبْرَاهِيمَ الصَّفَدِيُّ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَرَدَ بَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُوهَاشِمٍ بْنُ أَخِي الْوَادِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَلَفٍ قَالَ: شَكَا رَجُلٌ إِلَى محمّد بْنِ حُمَيْدٍ الرَّازِيِّ الرَّمَدَ فَقَالَ لَهُ أَدِمِ النَّظَرَ فِي الْمُصْحَفِ فَإِنَّهُ كَانَ بِي رَمَدٌ فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَى حَرِيزِ بْنِ عَبْدِالْحَمِيدِ فَقَالَ لِي أَدِمِ النَّظَرَ فِي الْمُصْحَفِ فَإِنَّهُ كَانَ بِي رَمَدٌ فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَى الْأَعْمَشِ فَقَالَ لِي أَدِمِ النَّظَرَ فِي الْمُصْحَفِ فَإِنَّهُ كَانَ بِي رَمَدٌ فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فَقَالَ لِي أَدِمِ ←

به همین نحو[همه راویان این سند] از همدیگر نقل می‌کنند که به ما گفتند نظر به مصحف را ادامه بده، تا می‌رسد به خود حضرت رسول ﷺ. [آیا] نگاه کردن به مصحف، درد [ظاهری] چشم را رفع می‌کند، [ولی] درد باطنی چشم را رفع نمی‌کند؟

آیا قرآن هم غائب شده است؟!

[آیا] قرآن [هم] غیبت کرده است؟! [اگر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف غایب است] عِدلِ او[یعنی قرآن] هست. ای کسانی که می‌گویید: گرفتار توایم! عاشق دیدار توایم! آن شعرش چیست تا به آخر؛ بسم‌الله، این رفیقش و شریکش و عدیلش در بین ما هست. از این گنج استفاده می‌کنیم؟! [از] این معدن استخراج می‌کنیم؟! از همین‌جا معلوم است که درباره او[و عشق و شوق دیدارش] راست می‌گوییم یا نه!

وقت دلتنگی

هروقت دلتان برای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تنگ شد، به قرآن نگاه کنید!

ـ النَّظَرَ فِي الْمُصْحَفِ فَإِنَّهُ كَانَ بِي رَمَدٌ فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِي أَدِمِ النَّظَرَ فِي الْمُصْحَفِ فَإِنَّهُ كَانَ بِي رَمَدٌ فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَى جَبْرَئِيلَ فَقَالَ لِي أَدِمِ النَّظَرَ فِي الْمُصْحَفِ»؛ بحارالأنوار، ج۸۹، ص۲۰۱.

گلشن دوازدهم: پرسش ها و پاسخ ها

۱﴾ حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف و ارشادی برهانی

س: نسأل حضرتكم عن دلالة و هداية إلى الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف ؟

ج: بسم الله الرّحمن الرّحيم، الحمدلله ربّ العالمين، و الصّلاة على سيّد الأنبياء محمّد صلى الله عليه و آله و عترته سادة الأوصياء عليهم السلام و اللّعن الدّائم على أعدائهم أجمعين.

و بعد، فالسّؤال عن حياة المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف و عن خلافته له محلّ لمن لا يعتقد بإمامة والده المعظّم الحسن بن عليّ العسكريّ عليه السلام و [لكن] القائلون بإمامته متفقون على خلافة المهدي ولده العزيز و بقائه إلى ظهوره للعموم، و الروايات المشهور عن الوالد و الوصاية للولد عجل الله تعالى فرجه الشريف، ثابتة معتبرة، و ذلكم ضروريّ المذهب الحقّ الذي هو الدين الكامل التامّ،

و لولا ذلک لم يبق الدين للمسلمين، لأنّ لازم المفروض أنّ أهل الإسلام كلّهم معتقدون بالأباطيل و يزيد على ذلک كلّه ما تواتر من شهود الصالحين من العلماء و غيرهم و المستغيثين فی الشرق و الغرب بالإمام الثاني عشر بحيث يقطع بالصدق من علم ببعضها و إن لم يعلم [بها] كلّها؛

فاسأل و أنصف، تعلم يقينًا و أنا الضامن له فی هذا اليقين؛ و نزيد على كلّ ذلک [أيضًا]، ما ثبت فی آخر الحديث المتواتر بين الفريقين، أعني حديث الثقلين من قوله صلى الله عليه و آله: «وَإِنَّهُمَا لَنْ

يَفْتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ» ففي كلّ زمان يثبت القرآن له تثبت العترة الطاهرة له.[1]

۲﴾ معرفی الگوی کامل

س: به نظر شما کمال انسان چیست؟ اسباب آن چه می‌باشد؟ و لطفاً اگر در حال حاضر فردی را می‌توان الگو قرار داد و شما او را می‌شناسید، معرفی نمایید؟

ج: کمال انسان در عبودیّت است، و سبب عبودیّت، ترک معصیت در اعتقاد و عمل است. فردِ کامل، مرشد است و در این عصر، [فرد کامل] ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. و طریق رسیدن به ارشاد او، ادامه توسلاتِ معلومه است؛ از قبیل زیارات مأثوره، از روی صدق و با عدم

---

۱. سؤال: از محضر شما درخواست می‌شود شاهد و نشانه‌ای بر امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بیان بفرمایید. پاسخ: بسم الله الرّحمن الرّحیم. الحمد لله ربّ العالمین و درود بر سیّد پیامبران محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان او سادات اوصیا علیهم‌السلام، و لعنت دائم بر تمامی دشمنان آن‌ها.
و اما بعد، سؤال درباره زنده بودن حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و خلافت ایشان، تنها برای کسی جای دارد که به امامت پدر بزرگوار ایشان، حضرت حسن بن علی عسکری علیه‌السلام اعتقاد ندارد؛ وگرنه معتقدان به امامت ایشان (امام عسکری علیه‌السلام) همه بر جانشینی حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، فرزند عزیزش، و بقای ایشان تا تحقق ظهورش برای همگان، اتفاق نظر دارند و روایات مشهور از پدر بزرگوارش و وصایت ایشان به فرزند، ثابت و معتبر است و اعتقاد به آن از ضروریات مذهب حق است که همان دین کاملِ تمام است. و اگر این‌گونه نبود، دین برای مسلمان‌ها باقی نمی‌ماند؛ چراکه لازمه‌اش این بود که اهل اسلام همگی به اباطیل معتقد باشند. و اضافه کن بر همه آنچه گذشت، نقل‌های متواتری را که درباره مشاهده آن حضرت رسیده است، که صالحان، از علما و غیر علما و کسانی که در شرق و غرب زمین به امام دوازدهم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف استغاثه کرده‌اند، ایشان را دیده‌اند. و این نقل‌ها به‌گونه‌ای است که آن کسی که برخی از آن‌ها را دانسته باشد، قطع و یقین به راستی و درستی مطلب پیدا می‌کند؛ حتی اگر از همه آن اخبار آگاهی نداشته باشد.
پس پرسش کن و انصاف داشته باش که در این صورت به یقین می‌رسی. من برای چنین کسی (که منصفانه در جست‌وجوی این امر باشد) ضامن هستم که یقین خواهد کرد. و بر همه این‌ها اضافه می‌کنیم آنچه در تتمه روایت متواتر نزد فریقین، یعنی روایت ثقلین ثبت شده است که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ» (قرآن و عترت هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا آن‌که بر سر حوض [کوثر] بر من وارد شوند)؛ پس در هر زمانی که وجود قرآن در آن برای کسی ثابت باشد، وجود عترت پاک رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز برایش ثابت می‌شود.

تردید و نمازهای آن حضرت و همه تحیّبات[1] به خدا و دوستان او.

۳﴾ راه رسیدن به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: راه رسیدن به محضر امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چیست؟

ج: مؤمن باید خود را در همه‌حال، در محضر آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ببیند. توجه داشته باشید که هر کاری می‌کنید، در محضر اوست. او حتّی از خیال شما آگاه است. حتّی افرادی مانند سیّد مرتضی کشمیری رحمه‌الله ضمیر افراد را می‌فهمیده‌اند؛ چه رسد به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف.

٤﴾ امکان مشاهده حضرت حجت علیه‌السلام

س: در توقیع شریف خطاب به جناب علی بن محمّد سمری رحمه‌الله آمده است: «أَلَا فَمَنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ»[2] (هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده [امام زمان عج] را نمود، دروغ‌گوی افترا زننده است.) این جمله با ملاحظه قضایایی که در کتاب‌های بحارالأنوار و غیره تحت عنوان: «فی مَن فاز بلقاء الحجّة علیه‌السلام» (درباره کسانی که به دیدار امام زمان شرف‌یاب شده‌اند) نقل گردیده، چگونه قابل توجیه است؟

ج: به قرینه مقام، منظور در توقیع نحو مشاهده در نیابت خاصّه است.

٥﴾ امکان تشرّف در زمان غیبت

س: با قطع نظر از حکایاتی که در باب تشرّف به محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در زمان غیبت هست، با توجه به آن توقیع شریف که فرمود: «أَلَا فَمَنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ» آیا امکان وقوعی برای تشرّف به محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در زمان غیبت متصور هست؟

---

۱. اسباب جلب محبت خدا و دوستانش.
۲. الغیبة (شیخ طوسی)، ص۳۹۵.

ج: لابد باید بگوییم که مثل مقدس اردبیلی﵀، از آن فاسق‌هاست؟! چنین چیزی می‌شود؟! نه، این [ادعایی که در روایت منظور است] «علی أنّه باب»، مثل مشاهده نواب خاصه [است]، که کاغذ بدهد و جواب بگیرد.[1]

٦﴾ باب لقاء باز است

س: چرا ما باید از عترت علیهم‌السلام محروم باشیم؟

ج: چه کسی گفته است از فیوضات آن‌ها محرومیم. ما به اختیار محرومیم و الامتناعُ بالإختیارِ لاینافی الإختیار (به اختیار خود محروم بودن، با داشتن اختیار منافات ندارد)؛ زیرا هُم عَلی إفاضاتهم الحضوریةِ بِالنّسبةِ إلی أهلها (ائمه اطهار علیهم‌السلام همان فیوضات و افاضات حضوری خود را نسبت به اهل آن دارند): «بَلْ بِرَجَاءِ حَيَاتِكَ حَيِيَتْ قُلُوبُ شِيعَتِكَ وَ بِضِيَاءِ نُورِكَ اهْتَدَى الطَّالِبُونَ إِلَيْكَ»[2] (بلکه به امید حیات تو، قلوب شیعیانت زنده است و به روشنایی نور تو، جویندگان به سویت رهنمون می‌شوند). همچنین «لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ»[3] (قطعاً نور امام علیه‌السلام در دل مؤمنان، درخشان‌تر از نور خورشید درخشان در روز است). منتهی دنبال کردن و طلب می‌خواهد. در زمان غیبت هم عنایات و الطاف امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نسبت به محبان و شیعیانش زیاد دیده شده، باب لقاء و حضور بالکلیه مسدود نیست، بلکه اصل رؤیت جسمانی را هم نمی‌شود انکار کرد.

---

۱. یعنی آنچه در روایت تکذیب شده، ادعای مشاهده حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به عنوان باب و نایب ایشان است؛ به نحوی که فرد سؤالات مردم را اخذ کند و جواب‌ها را در قالب توقیعاتی از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به مردم بدهد؛ همان‌طور که این ویژگی برای نواب خاص وجود داشت.

۲. در فرازی از زیارت امام حسین علیه‌السلام در نیمه شعبان چنین آمده است: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ وَ لَمْ تَمُتْ بَلْ بِرَجَاءِ حَيَاتِكَ حَيِيَتْ قُلُوبُ شِيعَتِكَ وَ بِضِيَاءِ نُورِكَ اهْتَدَى الطَّالِبُونَ إِلَيْكَ؛ شهادت می‌دهم همانا تو به شهادت رسیدی و نمرده‌ای، بلکه به امید حیات تو، قلوب شیعیانت زنده است و به روشنایی نور تو، جویندگان به سویت رهنمون می‌شوند»؛ البلدالأمین، ص۲۸۴؛ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۳۴۲.

۳. کافی، ج۱، صص۱۹۴ - ۱۹۵؛ بحارالأنوار، ج۲۳، ص۳۰۸.

۷﴾ همه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را می‌بینند!

س: آیا راهی برای دیدن امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هست؟

ج: مثل این‌که روایت دارد که همه می‌بینند، اما نمی‌شناسند![1]

۸﴾ اجماع تشرّفی

س: آیا اجماع تشرّفی[2] درست است؟ مثلاً اگر مقدس اردبیلی ادعای اجماع کند، حجّیّت دارد؟

ج: [برای] کسی که به اصل تشرّف و به مضمون یقین پیدا کرد [حجّیّت دارد]. در خیلی موارد، خود مضمون کلام، یقین‌آور است. مثلاً مضمون زیارت جامعه یقین‌آور است به این‌که متکلّم به این زیارت، از معصومین علیهم‌السلام است و از این طایفه (اهل‌بیت علیهم‌السلام) است و از این کارخانه، چنین کلامی درآمده است. ما این را قبول نداریم که نمی‌شود لهجه معصومین علیهم‌السلام را فهمید. ما این را قبول نداریم. گاهی از خود آنچه صادر شده است، انسان می‌فهمد مصدرش چه کسی است و صاحبش کیست.

۹﴾ بالاترین مقرّب به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: بالاترین کاری که انسان را به خدا و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نزدیک می‌کند، چیست؟

---

۱. ظاهراً مقصود، این روایت است که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: «صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَ يَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَأُ فُرُشَهُمْ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ حِينَ قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ: «أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ»؛ صاحب این امر، در میان آن‌ها رفت‌وآمد می‌کند و در بازارهای آن‌ها راه می‌رود و بر فرش‌های آن‌ها قدم می‌نهد؛ در حالی که او را نمی‌شناسند، تا هنگامی که خداوند به او اذن بدهد که خود را به آن‌ها بشناساند؛ همان‌طور که به یوسف علیه‌السلام اذن داد، هنگامی که برادرانش گفتند: آیا تو واقعاً یوسف هستی؟! گفت: بله من یوسفم!»؛ الغیبة نعمانی، صص ۱۶۳-۱۶۴.

۲. اجماع تشرّفی آن است که فقیهی رأی معصوم علیه‌السلام را در تشرّف به محضر حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به دست آورده، اما برای آن‌که نگوید خود به محضر حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده است، آن را در قالب اجماع بیان کند.

ج: بگویید بالاترین عبادت و عبودیّت چیست، که آن، ترک معصیت در اعتقاد و عمل است. اگر بگویید کاری را ما نخواستیم بشود، ولی شد، از جوابش معذرت می‌خواهیم![1]

۱۰﴾ رضایت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: از کجا بدانیم که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از ما راضی است؟

ج: دفترش را ملاحظه می‌کنید، عمل خود را با دفتر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تطبیق می‌کنید، دفتر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دفتر شرع است؛ هرچه را که شما، دفتر شرع می‌دانید: مجتهد، مقلد، محتاط با هم فرق می‌کنند [و هرکدام به وظیفه شرعی خود عمل می‌کند].

۱۱﴾ راه نزدیک‌تر به رضای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: جوانی هستم که مایلم در راه وظیفه و خدمت به مسلمین مشغول شوم و اکنون بین تحصیل در حوزه یا دانشگاه مردد می‌باشم. لطفاً با توجه به نیازهای کنونی کشور، بفرمایید کدام مسیر را انتخاب نمایم که رضایت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را جلب کرده باشم؟

پاسخ: تحصیل در حوزه به رضایت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نزدیک‌تر است، إن‌شاءالله.

۱۲﴾ مقصود از فرج شخصی

س: منظور از فرج شخصی نسبت به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، که فرمودید از فرج عمومی مهم‌تر است، چیست؟

ج: [فرج دو نوع است:] فرج عمومی یا فرج خصوصی. یعنی فرج نوعی و فرج شخصی داریم؛ ممکن است که کسی مبتلاست یا [حوائجی دارد]، این‌که حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سعی کند در قضای حاجتش، در نجاتش از بلیّات ممنوع نیست [و مانعی از آن نیست]؛

---

۱. یعنی بسیاری دیگر نمی‌خواهند معصیت کنند و معصیت هم از آن‌ها اختیاراً واقع نمی‌شود. از این رو، این ادّعا که ما نمی‌خواستیم معصیت واقع شود، ولی شد، پذیرفته نیست.

الی‌ماشاءالله دیده شده که در وقتی که راه دیگری نبوده است، شیعه را نجات داده‌اند. این [فرج] شخصی و خصوصی است ظاهراً.

و الّا عمومی، همانی است که [حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] برای همه ظاهر است. بله، یک چیزی هست که انسان باید ملتفت باشد که او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همیشه حاضر است. او ما را می‌بیند؛ ما او را نمی‌بینیم. نعوذ بالله، نعوذ بالله شیطان [که دشمن خداست]، ما را می‌بیند، ولی ما او را نمی‌بینیم. این کسی که عین الله النّاظرة و أذنه الواعیة و یده الباسطة است، او قطعاً [و به طریق اولی] ما را می‌بیند. همین صحبتی را که ما می‌کنیم، او جلوتر از ما می‌شنود. این مسافت، فرق دارد بین سامع و متکلّم. [این صدا] جلوتر از این مسافت، قطع مسافت نمی‌کند، ولی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف جلوتر از همه ما، کلام ما را می‌شنود؛ چه متکلم باشد، چه مستمع باشد. جلوتر از مستمعین می‌شنود.

اگر ما این را بدانیم، دیگر حیاء می‌کنیم از معصیت، حیاء می‌کنیم از غفلت! اگر مبتلا هستیم، باید بدانیم استغفار برای همه بلیّات علاج است. اما به شرط این‌که استغفار صادقانه باشد، قلبی باشد؛ نه فقط همین کلمه «أستغفرُالله» باشد. صادق اگر باشد، باید نگاه کند که کجای کار، خلل دارد! این استغفار صادق با استغفار غیر صادق الی‌ماشاءالله تفاوت دارد. روایت است که مسلّم است به این‌که استغفار، تمام بلیّات را رفع می‌کند. ولو مثلاً در خواب به من بفرمایند که تا یک سال باید صبر کنی، [قضای این حاجتت] أمَد دارد. چیزی که هست، کذب در اینجا (در درگاه الهی) خریدار ندارد. هر بلایی را استغفار [رفع و دفع می‌کند]، مگر استغفار کاذب.

۱۳ ﴿ نذر زیارت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: شخصی نذر کرده است که به زیارت حضرت بقیةالله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برود. تکلیف او در ادای نذرش چیست؟ آیا به مکان خاصی باید برود و زیارت‌نامه خاص و آداب خاصی را باید انجام دهد؟

ج: نذر زیارت بقیةالله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مختص به مکانی نیست، مگر با قصد ناذر، یکی از أمکنه

منسوبه را؛ و با قصد مکانی و عدم تعیین آن در قصد، اختیار سرداب مقدس که متیقّن است اضافه آن، اولی یا متعیّن است. و حضور با سلام محقَّق یا مقدَّر، کافی در وفای به نذر زیارت است؛ و دعا و نماز و آداب خاصّه زیارات عامّه و خاصّه، مکمّلات زیارت می‌باشند.

۱۴﴾ دستوری برای تشرّف

س: این حقیر مشتاق زیارت امام عصر حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه‌السلام می‌باشم؛ از حضرت عالی تقاضا دارم که مرا دعا کنید که به این سعادت نائل شوم.

ج: زیاد صلوات، اهدای وجود مقدسش نمایید، مقرون با دعای تعجیل فرجش، و زیاد به مسجد جمکران مشرّف شوید، با اَدای نمازهایش.

۱۵﴾ ختمی برای ملاقات

س: راهی یا ختمی یا ذکری برای دیدار امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هست؟

ج: هر ختم و دعایی که باشد، او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را مضطرّ [و مجبور به ملاقات] نمی‌کند؛ اختیار او، سَرجای خودش است. بله، گاهی صلاح می‌شود [که دیدار انجام شود]، و گاهی صلاح نمی‌شود. لذا این است که یک حمد و سوره‌ای بخواند و هدیه کند برای او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، برای این‌که می‌خواهم مشاهده کنم، حالا یا در خواب یا بیداری [کافی است]. انصافش این است که منعی [از زیارت ایشان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] در خواب نیست؛ و انصافش این است که آدم بیش از خواب نیز نباید متوقع باشد؛ چه فرقی می‌کند برای آن‌ها خواب و بیداری.

س: فرمودید یک حمد و سوره برای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بخوانید، به نیت این‌که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در خواب ببینید؛ انصافش این است که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خودشان را در خواب نشان بدهند، مانعی ندارد. می‌خوانیم، اما موفق نمی‌شویم.

ج: [عرض شد که] مانعی ندارد، نه این‌که بر او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف واجب است که [رؤیت حاصل] شود. ممکن است یک گرفتاری شما را رفع کند، همان به منزله دیدن است!

۱۶﴾ راه دیدار حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: حضرت‌عالی فرموده‌اید که دیدار حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خیلی چیزها را حل می‌کند و این‌که نگاه کردن به مصحف، می‌تواند بدل آن باشد.

ج: می‌تواند بدل آن باشد، یا این‌که به خود همان هم برسد.[1]

س: آیا راه دیگری هم برای زیارت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وجود دارد؟

ج: راه دیگرش این است که همین مطلب تکرار بشود.

۱۷﴾ «من رآنی فقد رآنی»

س: برخی درباره حدیث نبوی: «مَن رَآنِی فِی المَنَام کَمَن رَآنِی فِی اليَقظَةِ فَإنَّ الشَّيطَانَ لايتَمَثَّلُ بِي»[2] (کسی که من را در خواب ببیند، همچون کسی است که مرا [در بیداری] دیده است، چون شیطان در خواب به تمثل من درنمی‌آید) می‌گویند برای ثبوت شرط این روایت، یعنی خودِ «من رآنی»، باید انسان ابتدا در بیداری حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیده باشد، تا اگر در خواب دید، قطع پیدا کند که این همان است که در یقظه (بیداری) دیده است. لذا این روایت، در مورد عصر غیبت جاری نیست و اثر عملی ندارد. نظر شریف حضرت‌عالی چیست؟

ج: باید در بیداری دیده باشد؟! [نه، لازم نیست.] علم به این‌که این خود حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله است، در خواب هم حاصل می‌شود؛ مثل بیداری. مگر در بیداری نمی‌شود یک کسی صورت‌سازی کرده و خودش را مثل صورت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله کرده باشد؟! ممکن است دیگر. پس علم است که تخصیص می‌دهد (و تعیین می‌کند) که آنچه دیده شده، فقط صورت نیست؛ [بلکه] واقعیتش اینجاست.[3]

---

۱. یعنی با مواظبت بر نظر به مصحف، به نظر به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز مشرّف شود.

۲. نك: صحیح بخاری، ج۱، ص۹۵، ح۱۰۵ و ج۱۰، ص۳۶، ح۵۴۹۵، و ص۳۶۵، ح۶۲۵۱ و ۶۲۵۲؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۷۷۵، ح۲۲۶۶.

۳. به عبارت دیگر، هویّت نورانی معصومین علیهم‌السلام، آن‌چنان متمایز و ممتاز است که هر کس صادقانه با آن‌ها مواجه شود، بی‌وقفه منتقل به آن حقیقت نورانی می‌گردد و صفای باطنی آن‌ها را می‌بیند و به علم می‌رسد. از این رو، بارها تکرار شده است که حضرات معصومین علیهم‌السلام در جماعتی در کنار افراد دیگر بوده و لباس و ←

س: برخی گفته‌اند: این‌که مثلاً امام علیه‌السلام را در خواب ببینند، تمثل نفس خود فرد خواب بیننده است، نه این‌که واقعاً خود امام باشد.

ج: ما این احتمال را می‌دهیم! [ولی] او که خواب دیده، این احتمال را نمی‌دهد.

س: ممکن است که قطعش خطایی باشد؟

ج: [اگر] قطع او خطایی باشد، پیش او نمی‌شود بگوییم قطعت خطاست! ما خودمان ممکن است قاطع نشویم.[1]

۱۸) بهترین شیوه ارتباط با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: بهترین شیوه ارتباط با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در این عصر، چیست؟

ج: عمل کردن به دفتر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و اطاعت کردن از او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف. او می‌بیند؛ یقیناً می‌بیند. این صحبتی که بنده با شما می‌کنم، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف زودتر از شما می‌شنود. شما با بنده صحبت می‌کنید، او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف زودتر از بنده می‌شنود؛ او «عَيْنُ اللهِ النَّاظِرَةُ وَأُذُنُهُ الْوَاعِيَةُ» (چشم بینای خدا و گوش شنوای الهی) است.

س: یعنی همین که به دستوراتشان عمل کنیم، برای ارتباط کافی است؟ دعایی وجود ندارد؟

ج: بالاترین دعا، اطاعت ایشان است.

← ظاهری مشابه سایر افراد داشته‌اند، اما به محض این‌که فرد غریبه‌ای که هرگز امام علیه‌السلام را ندیده بود، وارد این جمع می‌شد، سریعاً می‌فهمید که این انسان، هویّتی و هیبتی متمایز از دیگران دارد و مطمئن می‌شد که او امام علیه‌السلام است.

برای مطالعه بیشتر در این باره، مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب چهاردهم، صفحه ۶۵۹.

۱. مقصود این است که حتی اگر شما احتمال بدهید که آن فرد واقعاً پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام علیه‌السلام را در خواب ندیده است، اما او خودش چنین احتمالی نمی‌دهد و احتمال شما اطمینان او را از بین نمی‌برد، این برای او حجّیّتی ندارد؛ و اگر شما احتمال دهید که قطع او صحیح نباشد، این تأثیری بر صحت قطع او نزد خودش نخواهد داشت.

۱۹﴾ راه ارتباط با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: دبیری درباره مسائل پشت پرده شما و برخی از علما، مثل شیخ مفید رحمه‌الله با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با ما صحبت کرد. از شما تقاضامندیم که در این مورد و این امام بزرگوار عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و راه‌های ارتباط با ایشان را برای من بنویسید.

ج: راه‌های ارتباط با خدا، طاعت خدا، و طاعت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، و تشخیص آن با تطبیق عمل به دفترشرع است؛ یعنی رساله عملیّه صحیحه.

۲۰﴾ تقویت ارتباط با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: کیف نُقوّی العلاقة بأهل‌البیت علیهم‌السلام وبالخصوص بصاحب‌العصر علیه‌السلام؟

ج: طاعَةُ اللهِ بَعدَ مَعرفتِه، توجِبُ حُبَّهُ تَعالی وحُبَّ مَن يُحِبُّهُ مِنَ الأنبياء والأوصياء الَّذينَ أَحَبُّهُم إلَيه مُحَمَّد وآله علیهم‌السلام وأقربُهُم مِنّا صاحِبُ‌الأمرِ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف.[1]

۲۱﴾ توسل به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: چگونه به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف توسلی قوی داشته باشیم؟

ج: الی‌ماشاءالله [راه برای توسل هست]. زیاراتش توسل به اوست. صلوات بر او فرستادن هم توسل به اوست. توسل محتاج به طریق معیّنی نیست.

۲۲﴾ کوبیدن درب خانه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: چگونه درب خانه امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را بکوبیم؟

ج: دعا برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اگر فقط لسانی نباشد و قلبی باشد، مگر می‌شود در جلب

---

۱. پرسش: چگونه رابطه خویش را با اهل‌بیت علیهم‌السلام و مخصوصاً صاحب العصر علیه‌السلام تقویت کنیم؟ پاسخ: اطاعت از خداوند، بعد از شناخت او، موجب محبت او و همچنین محبت کسانی می‌شود که خداوند آن‌ها را دوست دارد؛ که عبارتند از انبیا و اوصیا که محبوب‌ترین ایشان نزد خداوند، حضرت محمّد و آل او علیهم‌السلام هستند و نزدیک‌ترین ایشان به ما (و در زمان ما) حضرت صاحب‌الأمر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

محبت او به ما و ازدیاد محبت ما به او مؤثر نباشد؟! شخصی به یکی از فضلا رجوع کرد و گفت: مبتلا به بلیّه و گرفتاری شده‌ام؛ شما برای من نذری بکنید تا اگر نجات یافتم، آن را اَدا کنم. فرمود: نذری برایت کردم. چندی بعد آمد و گفت: آن بلیّه مرتفع شد؛ نذری که کردید را بگویید تا به جای آورم. وی گفت: من خودم آن نذر را اَدا کردم. عرض کرد: بفرمایید هزینه‌اش چقدر است تا بپردازم. گفت: خرجی نداشت. پرسید: مگر چه نذری کردید؟ گفت: یک صلوات برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نذر کردم![1]

بله؛ صلوات به نظر ما کوچک می‌آید، ولی خیلی بزرگ است. مگر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نفرمود که: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً لَمْ يَبْقَ لَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ ذَرَّة»[2] **(هر کس بر من یک بار صلوات بفرستد، ذره‌ای از گناهانش باقی نمی‌ماند).**

۲۳﴾ بهترین شهادت در عصر ظهور است

س: آرزویی از خدا داشتم، و خیلی دعا کردم، اما موفق نشدم. دست ما به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نمی‌رسد، حالا بالأخره چه کار باید کرد که آدم به حاجتش برسد؟

ج: حاجت شما چیست؟ آیا سنخ حاجت معلوم هست که چیست؟

س: دلم می‌خواست خدا شهادت را نصیبم کند.

ج: خُب حالا شاید هم [نصیب] بشود، چه می‌دانید!؟

س: می‌خواهم زود باشد، نه دیر. چون می‌ترسم و می‌بینم هر لحظه وضع بدتر می‌شود.

ج: زود و دیر بودنش را خدا باید تشخیص بدهد؛ ما که نمی‌توانیم زود و دیر بودنش را [تشخیص و تعیین کنیم]. شاید عمر شما دویست سال مقرّر باشد، و بعد هم شهید می‌شوید؛ آیا اشکالی دارد؟

---

۱. حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله، نذر صلوات را از بهترین کارها برای قضای حوائج مهم می‌دانست؛ به‌خصوص اگر صلوات، نذر برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد.

۲. جامع الاخبار (شعیری)، ص۵۹.

س: خب آیا هیچ راهی هست که آدم اجابت این خواسته‌اش را تحکیم بکند، و خدا بپذیرد، و اطمینان خاطر حاصل بشود؟

ج: بهترین شهادت، این است که در عصر ظهور باشد. شاید خدا شما را باقی بدارد تا وقت ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف.

۲۴﴾ مهریّه قرار دادن ختم قرآن برای سلامت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: آیا دختر می‌تواند مهریّه‌اش را یک سال ختم قرآن توسط همسر برای سلامت آقا امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار دهد؟

ج. این اِمهار(تعیین مهریه) صحیح است و مانعی ندارد.

۲۵﴾ راهی برای تحقّق ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: آیا برای وقت ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف غیر از روایاتِ «مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً» راه دیگری نیز وجود دارد؟

ج: بله، اگر عده‌ای توافق بر صلاح کنند، در ظهور آن حضرت مؤثر است؛ چنان‌که «مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً» مُؤثر است، ولی این فقط «اگر» است. و می‌گویند که «اگر» را با «مگر» پیوند دادند و از جمع آن دو کاشکی (ای کاش!) درآمد![1]

س: آیا در این زمینه که اگر عده‌ای بر صلاح توافق کنند، آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور می‌کند، روایتی هم وجود دارد؟

ج: بله، از ناحیه مقدسه وارد شده است که: «وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا»**(اگر شیعیان ما که خداوند در بندگی خود موفقشان بدارد، در راه وفای**

---

۱. یعنی راه‌های دیگری برای ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وجود دارد؛ مثل توافق مؤمنان بر صلاح و درستی و وفای به عهد با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ولی متأسفانه ما این راه‌ها را رها کرده‌ایم و از طی نمودن این مسیر، تنها در «ای کاش اصلاح می‌شدیم» توقف نموده‌ایم!

به پیمانی که برعهده دارند هم‌دل می‌شدند، فیض ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد، و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌شد»؛[1] یعنی دعای حقیقی و جامع شرایطِ عده‌ای از اهل خیر و صلاح برای فرج، به‌حدّی برسد که مستجاب شود.

۲۶﴾ وفای به عهد؛ شرط دیدار امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: در حدیث شریف «لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا» منظور از وفای به عهد چیست؟

ج: مستقیم بودن در طاعتشان و ثابت‌قدم بودن در ولایتشان؛ [مثل نواب اربعه رضی‌الله‌عنهم که] در جای تقیّه، تقیّه می‌کردند، و در جای حق‌گویی، حق را می‌گفتند؛ نه این‌که هیچ قیدی نداشته باشند. همه را پیش آن‌ها (نواب اربعه) سب و شتم می‌کردند، در خارج هم با آن‌ها موافقت نداشتند.[2]

۲۷﴾ ایستادن پس از شنیدن نام حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: آیا ایستادن پس از شنیدن نام حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف واجب است؟

ج: خیر، مستحب است.

---

۱. در بخشی از نامه امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به شیخ مفید چنین آمده است: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ؛ اگر شیعیان ما که خداوند در طاعت خود موفقشان بدارد ـ در وفای به پیمانشان یکدل می‌شدند، میمنت زیارت ما برایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما برایشان پیشی می‌گرفت، به دیداری با معرفت حقیقی و راستین از آنان نسبت به ما؛ پس ایشان را از ما محروم نمی‌کند، مگر آنچه از ایشان به ما می‌رسد و آن را ناپسند می‌دانیم و ما توقع انجام این کارها را از آنان نداریم»؛ احتجاج، ج۲، ص۴۹۹؛ بحارالأنوار، ج۵۳، ص۱۷۷.

۲. مقصود، این است که نواب اربعه به گونه‌ای بودند که مخالفان ستمکار در حضور آن‌ها، مقدسات شیعه را مورد سب و شتم قرار می‌دادند، ولی آن‌ها سخنی نمی‌گفتند و تقیّه می‌کردند؛ و از سوی دیگر، خارج از محیط تقیّه، با مخالفان موافقت نمی‌نمود و حق را به تمام کسانی که آماده قبول آن بودند، می‌رساندند.

۲۸﴾ نوشتن نام شریف حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: آیا نوشتن نام مبارک حضرت بقیة‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حرام و غیر جائز است؟

ج: در غیر موارد تقیّه از نصارا، مانعی ندارد.

۲۹﴾ دعای ندبه

س: آیا دعای ندبه سند دارد؟ سند آن در نظر شریف حضرت عالی چطور است؟

ج: بهترین دلیل بر سَنَدش متن آن است.

۳۰﴾ توسل به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پیش از نماز

س: برای این‌که در انجام فرمان الهی ـ مخصوصاً نماز ـ با خشوع باشیم، چه کنیم؟

ج: در اوّل نماز، توسل حقیقی به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کردن، که عمل را با تمامیّت مطلقه انجام بدهید.

۳۱﴾ واسطه قبولی عبادات

س: دستورالعملی جهت دفع صفات کریهه نفسانی و حضور قلب در نماز مرقوم بفرمایید؟

ج: اصلاح نماز، مستلزم اصلاح ظاهر و باطن و دوری از منکرات ظاهریه و باطنیه است، و از راه‌های اصلاح نماز، توسل جدی در حال شروع به نماز به حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ «وَ بِکُمْ [بِمُوالاتِکُمْ] تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَة»[1] (و به سبب [محبت] شما است که عبادت واجب پذیرفته می‌شود).

---

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۳۲﴾ ریا برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف!

س: آیا ریا در عبادت برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حرام است؟

ج: ریا در عبادات برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به نحوی که ریای حرامی باشد، تصوّر ندارد، بلکه از باب توسّل به آن حضرت محسوب می‌شود.

۳۳﴾ ملاک تشخیص مکاشفات واقعی

س: ملاک تشخیص مکاشفات واقعی با ادعاهای بی‌اساس و کذب چیست؟

ج: از جمله اسبابِ یقین، آثار صدق در قول و فعلِ مدّعی است، و در مقابل، آثار مخالفت قول با فعل.

۳۴﴾ تبعیّت از شرع؛ علامتِ صدق

س: برای برخی این سؤال پیش می‌آید که متصوّفه با عقیده باطلی که دارند، وقتی برخی اذکار را می‌گویند، آثاری می‌بینند؛ مثل این‌که بچه از بالا افتاد، ولی به خاطر ذکر «یا علی» نمرد. اما افرادی که با عقیده سالم این اذکار را می‌گویند، آن اثر را نمی‌بینند. آن‌ها «یاعلی» می‌گویند و اثر را می‌بینند، ولی این‌ها «یاالله» را هم می‌گویند، ولی اثر را نمی‌بینند! توجیه این مطلب چیست؟

ج: ریاضات، ولو کامل نباشد و ناقص باشد، تأثیراتی دارد. مثل این است که سیف (شمشیر) به دست این‌ها باشد؛ این علامت این است که قدرت دارند دیگر، [اما آیا] علامت این هم است که آن‌ها برحق‌اند؟! انسان باید دقت داشته باشد کسی که در عملش، کارهای خلاف شرع هست [برحق نیست]. گفته‌اند: [شخصی] برای آن آقای اخلاقی[1] در نجف نامه نوشت که یک کسی می‌گوید من با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مرتبط هستم و آن فرد خبرهایی می‌دهد و حرف‌هایی می‌زند، اما ریشش را تراشیده است! آن آقایی که این نامه را نوشته بود، خود از شاگردان آن آقای اخلاقی بود، از فضلا بود، در نجف مدّرس معقول بود، این نامه را [برای استادش] نوشته بود.

---

۱. آیت‌الله سیّد علی قاضی طباطبایی رحمه‌الله.

ایشان در جوابش قصیده‌ای نوشت؛ قسمتی از قصیده‌اش این بود: «نعم ما کان الرائد یأمر أهله بشیء و یطلب فیه مرفقا!». خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف این کار را نمی‌کند و محاسنش را نمی‌تراشد، اما آن کسی که نایبش است، محاسنش را می‌تراشد!؟ این خودش «رائد» است، و آمده خبر می‌دهد، لابد به‌خوبی[1] خبر می‌دهد، اما خودش چرا بدی را انجام می‌دهد؟! باید [به اعمال کسی که ادعای قرب به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دارد] نگاه کرد. ما نمی‌توانیم از تبعیّت شرع اعراض کنیم، و الّا با خود انبیاء و اوصیاء و ائمه معصومین علیهم‌السلام هم مخالفت کرده‌ایم![2]

۳۵ معامله با مدّعین

س: افرادی هستند که مدعی هستند که مثلاً سیّد خراسانی و یا یمانی هستند و یا از ناحیه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حامل پیغامی می‌باشند. در مواجهه با این‌گونه افراد، تکلیف چیست؟

ج: علیك بملازمة الیقین (برتو باد که ملازمت یقین را بنمایی).[3]

---

۱. مصداق خوبی در اینجا، نتراشیدن محاسن است.

۲. رائد یعنی پیش‌آهنگ و کسی که جلوتر از قافله حرکت می‌کند و کنار آب یک جای مناسب و خوش‌آب‌وهوا را برای اتراق کردن قافله انتخاب می‌نماید. بنابراین رائد راهنمایی است که برای رسیدن به منزل مقصود باید تصدیق و اطاعتش کرد. مقصود از آن بیت شعر، این است که پیش‌آهنگ نمی‌تواند اهل خود را به کار نیکویی امر کند، اما خودش از انجام آن کار نیکوشانه خالی نماید، و برای خود استثنا قائل باشد. از این‌رو، در حالی که می‌دانیم امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خلاف شرع نمی‌کند و خود محاسن دارد و از تراشیدن محاسن نهی کرده است، نمی‌شود کسی که خودش را نماینده امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف معرفی می‌کند و مدّعی ارتباط با ایشان است، خود برخلاف امر و رفتار منوب عنه خود، عمل کند!

۳. یعنی هرچند در روایات، عناوینی ناظر به برخی اشخاص و وقایع مربوط به آن‌ها ذکر شده است و اجمالاً یقین به وجود چنین افرادی تقریباً مقارن با ایّام ظهور شریف حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف داریم، اما این مقدار از علم کافی نیست و لازم است انطباق عناوین مذکور در روایات بر فرد ادعاکننده هم یقینی باشد؛ خصوصاً با توجه به این‌که مدعیان دروغگو از آغاز دوران غیبت تا وقت ظهور، همواره دیگران را به خود فرا می‌خوانند، تا جایی که ائمه طاهرین علیهم‌السلام درباره آن‌ها هشدار داده و ما را از افتادن در دام آن‌ها برحذر داشته‌اند.

در یکی از این روایات، مفضل از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل می‌کند:

«وَلَتُرْفَعَنَّ اِثْنَتا عَشْرَةَ رَایَةٌ مُشْتَبِهَةٌ لایُدْرَی أَیٌّ مِنْ أَیٍّ ... إِلَی أَنْ قَالَ: [وَ اَللّٰهِ] لَأَمْرُنَا أَبْیَنُ مِنْ هَذِهِ اَلشَّمْسِ؛ دوازده پرچم برافراشته خواهد شد که (بر مردم) مشتبه خواهند بود و قابل تمییز از هم نخواهند بود ... ←

۳۶﴾ منزل امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: در روایتی از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است که «كَأَنِّي أَرَى نُزُولَ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَعِيَالِهِ»[1] (گویا که می‌بینم حضرت قائم را که به همراه اهل و عیالش در مسجد سهله نازل شده است)؛ آیا مسجد سهله منزل حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در زمان غیبت نیز می‌باشد، یا فقط مربوط به بعد از ظهور است؟

ج: لابد به آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اختصاص دارد، قبل ظهور یا بعد ظهور فرقی در آن نیست. گفته می‌شود که سیّد بحرالعلوم، حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در آن خانه ملاقات نمود.

۳۷﴾ ثابت بودن انتساب جمکران

س: انتساب مسجد جمکران به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در نظر شما چطور است؟

ج: ثابت است دیگر؛ سنن که این‌طور تدقیقات لازم ندارد؛ مستحبات است.

← تا آنجا که حضرت علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند! امر ما از این آفتاب آشکارتر و روشن‌تر است.»(اثبات الهداة، ج۵، ص۳۴۷)

بنابراین، حتی اگر کسی گمان قوی هم پیدا کند که فرد ادعاکننده همان شخص مذکور در روایات است، این کافی نیست و در این‌گونه امور، ظنّ قوی حجّت نیست و حجّیّت منحصر به یقین است. پس انسان نباید از همراهی و ملازمت یقین و مشی برطبق آن دست بردارد، و تا به یقین صد در صد نرسیده است، نباید متابعت شخص ادعاکننده را بنماید، بلکه حتی اگر فرضاً مقارن با ایّام ظهور، براساس شواهد و قرائن قطعی که جای کمترین شکی در آن نباشد، مصداق یکی از عناوین مذکور در روایات مثل خراسانی یا یمانی ثابت شد، باز هم براساس روایات و معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام لزوم تبعیّت از او و معیّت با او نیز به هیچ وجه یقینی نیست؛ چنان‌که پیش‌تر تفصیل آن گذشت.

پیش‌تر بیان شد که روزی شخصی نزد حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله رفت و مدّعی شد که او سیّد خراسانی است. در اینجا معظّم‌له به او فرمود: «ما نسبت به سیّد خراسانی وظیفه‌ای نداریم!». و نیز همین قاعده در مورد هر کسی که ادعای پیغامی از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف داشته باشد، جاری می‌شود که تا یقینی نشده، به آن ترتیب اثر داده نمی‌شود. و یقین، عبارت از اعتقاد ثابت و قطعی به امری است که مطابق با واقع بوده و با هیچ شبهه‌ای، هر قدر هم قوی، زوال ناپذیر باشد.

۱. بحارالأنوار، ج۵۲، ص ۳۱۷.

س: آیا نمازش را به نیت ورود بخوانیم؟

ج: به نیت ورود مستحبات [که براساس قاعده تسامح، نیازی به تدقیق ندارد].[1]

---

۱. هرچند حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ مورد عنایت خاص بودن مسجد مقدس جمکران را از مسلّمات می‌دانستند، و از آن مکان مقدس تعبیر به «سهله ایران» می‌نمودند، اما با توجه به این‌که برخی در مورد آن مسجد شریف و اعتبار آن شبهاتی را مطرح می‌کنند و با زیرسؤال بردن اعتبار آن، ترغیب به نماز و توسل در آن مکان مقدس را نادرست می‌شمارند، در پاسخ به آن شبهه چند نکته به اختصار ذکر می‌شود:

۱. اصل تأسیس مسجد نیاز به دلیل شرعی خاص ندارد. برای مسجد بودن حیازت و وقف کافی است. همچنین نماز امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که در این مسجد خوانده می‌شود نیز مخصوص جمکران نیست و در منابع متعددی با تفاوت‌های اندک ذکر شده است. سیدبن‌طاووس در کتاب مهج‌الدعوات (ص۲۹۴) به نقل از کتاب کنوز النجاح فضل بن حسن طبرسی، توقیع شریف امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در این باره را با ذکر سند آورده است. این سند به بزوفری که از اصحاب جلیل‌القدر شیعه است ختم می‌شود. طبرسی در کتاب مکارم‌الاخلاق (ص۳۳۹)، سیدبن‌طاووس در کتاب جمال‌الاسبوع (ص ۱۲۵ و ۲۸۰)، قطب‌الدین راوندی در الدعوات (ص۸۹)، کفعمی در البلدالامین (ص۱۶۴) و المصباح (ص۳۹۶) نقل‌های مشابهی را ذکر کرده‌اند. بنابراین در هر مسجدی می‌توان نماز امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را مانند سایر نمازهای مستحبی به جا آورد و خواندن این نماز در مسجد جمکران نیاز به دلیل خاصی مختص این مسجد نیست.

۲. به فرض که خواندن نماز مذکور در این مسجد، دلیل قطعی و معتبری نداشته باشد، باز هم اشکالی در انجام این عمل عبادی نیست، زیرا:

نخست: در مورد تمام اعمال عبادی که ادله معتبری ندارند و مخالف با هیچ دلیل شرعی هم نیستند، می‌توان به قصد رجا و امید به ثواب و رضای خداوند آن‌ها را انجام داد و همین در قصد قربت کافی است. بدین ترتیب هیچ‌گونه بدعت و تشریعی صورت نگرفته است، چراکه فرد قصد ورود و استحباب قطعی را نکرده است.

دوم: طبق روایات «من بلغ»، اگر کسی نقلی از معصوم ﷺ بشنود حاکی از این‌که یک عملی دارای ثواب است و به امید رسیدن به آن ثواب، عمل مذکور را انجام دهد، خداوند آن ثواب را به او می‌دهد حتی اگر آن نقل صحیح نباشد، بنابراین با توجه به این‌که در نقل حسن‌بن‌مثله ثواب نماز خواندن در این مسجد معادل نماز خواندن در خانه خدا شمرده شده است، کسی که نماز مذکور را به امید رسیدن به این ثواب عظیم بخواند، به فضل الهی به این پاداش نائل می‌شود.

سوم: بسیاری از علما روایات «من بلغ» را مبنای قاعده تسامح در ادله سنن دانسته‌اند. بر این اساس اثبات شرعی مستحبات متوقف بر وثوق کامل به سلسله سند و مفاد حدیث نیست بلکه نقلی که وثوق به صحت آن نداریم نیز می‌تواند حجت شرعی در اثبات مستحبات باشد.

چه بسا برخی از اهل علم با عدم قبول این قاعده خود را از بسیاری از عبادت و مستحباتی که موجب

تهذیب و تعالی روح انسان است محروم کرده‌اند.

۳. این‌که گفته می‌شود این مسجد براساس یک خواب تأسیس شده است که صحت آن معلوم نیست، سخنی از روی بی‌اطلاعی است، چرا که اساساً آنچه حسن‌بن‌مثله جمکرانی نقل می‌کند مربوط به عالم بیداری است. چنان‌که پیش‌تر در ذکر تفصیلی این حکایت گذشت، وی در بیداری با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ملاقات می‌کند و پیش و پس از آن کراماتی می‌بیند که یقین می‌کند با خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دیدار کرده است. شواهد و قرائن متعددی بر صحت این حکایت وجود دارد:

نخست: طبق نقل محدث نوری از دست خط سید نعمت‌الله جزائری و همچنین از آقا محمد علی کرمانشاهی فرزند وحید بهبهانی در تعلیقه کتاب نقد الرجال، شیخ فاضل حسن‌بن‌محمد قمی در کتاب تاریخ قم که در قرن چهارم نگاشته شده است به‌نقل از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین منسوب به شیخ صدوق، این حکایت را از حسن‌بن‌مثله جمکرانی نقل کرده است. وی حسن‌بن‌مثله را شیخی عفیف و صالح می‌شمارد که نشان از اعتمادش به او دارد.

دوم: آنچه از این حکایت برمی‌آید حاکی از کرامات متعددی است که در فرایند ساخت این مسجد رخ داده است که خود نشانه صدق ادعای شیخ صالح حسن‌بن‌مثله جمکرانی است.

سوم: این مسجد در جایی دور افتاده بنا نشده است، بلکه در شهر مقدس قم بنا شده است که محل حضور فقها، محدثین و علمای مدقق بسیاری بوده است که طبعاً نسبت به انتساب چنین مسجدی به دستور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حساسیت داشته‌اند و اگر شواهد و قرائن کافی بر صدق ادعای حسن بن مثله جمکرانی نمی‌یافتند، قطعاً جامعه را از چنین انتسابی برحذر می‌داشتند. بنابراین شهرت دیرینه این مسجد میان مؤمنین و مقبولیت آن نزد علمای شیعه خود مهم‌ترین دلیل براعتبار آن است. آشکار است که شهرت و شیوع میان مردم و به خصوص مؤمنین و علما خود از ادله عقلایی در اثبات امور تاریخی است، حال وقتی این شهرت و شیاع در شهری همچون قم رخ دهد که محل اجتماع علما و فقهای بزرگ است اعتبار آن دوچندان می‌شود.

چهارم: نه‌تنها در فرایند ساخت این مسجد، بلکه پس از بنای آن نیز کرامات متعددی از این مکان مقدس دیده شده است و انسان‌های بسیاری عنایات امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در توسلاتی که در این مسجد انجام داده‌اند به چشم خود مشاهده کرده‌اند که نشان دهنده نظرویژه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به این مکان است. فقهای بزرگی با توسل در این مکان مقدس توفیق تشرف به محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را یافته‌اند که نقل آن به تواتر رسیده است و ذکر آن در این مختصر نمی‌گنجد و حکایات تفصیلی آن‌ها در کتب مربوطه موجود است.

البته بدیهی است که انتساب یک مکان به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به معنای مبالغه در اعمال تزیینات و تجملات آن مکان نیست، بلکه برای عموم مؤمنان به معنای مغتنم شمردن آن مکان جهت تقرب بیشتر به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و توشه اندوزی‌های معنوی در آن مکان، و برای متولیان امر به معنای فراهم نمودن اسباب رفاه زوار آن مکان می‌باشد.

۳۸﴾ حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همیشه همه‌جا هست

س: گفته شده است که حضرت مهدی علیه‌السلام همیشه یک ساعت به اذان صبح در جمکران تشریف دارد. آیا این مطلب صحیح است؟

ج: حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همیشه همه‌جا هست. این چشم ما غبار دارد و آلوده است و نمی‌بیند، و الّا همین حرف‌هایی که ما داریم می‌زنیم، به‌طور یقین او جلوتر از شنونده ما می‌شنود؛ «عین الله النّاظره و أذنه الواعیه و لسانه النّاطق».

۳۹﴾ زمان رفتن به مسجد جمکران

س: برای رفتن به مسجد جمکران، شب جمعه بهتر است، یا شب چهارشنبه یا روز دوشنبه؟

ج: فضیلت اعمال در شب جمعه معلوم است، و عده‌ای نیز در شب چهارشنبه به مسجد جمکران می‌رفته‌اند و می‌روند؛ چنان‌که مرحوم آقا شیخ علی زاهد رحمه‌الله شب‌های چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفت و در آنجا اقامه جماعت می‌نمود. بعد از ایشان نیز شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه‌الله و مرحوم مدرّسی می‌رفتند، اما این‌که آیا مدرکی در نزد این‌ها بوده است یا خیر، به‌طور صحیح در نظرم نیست. به‌حسب ظاهر از عمومات استفاده می‌شود، و شاید مزیّتی هم داشته باشد.

در هر حال، منع بالخصوص ندارد، بلکه به‌جا آوردن آن به قصد رجاء، نیاز به دلیل ندارد؛ زیرا ائمه علیهم‌السلام در هر جا حاضر و ناظرند؛ مخصوصاً این‌که اصل بنای جمکران به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف منسوب است.

شاید اگر غیبت آن حضرت طول بکشد، در هرجایی مسجدی و یا... برای ارتباط و توسل به آن حضرت درست شود؛ چنان‌که در وادی‌السّلام نجف، مقام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وجود دارد، و در مسجد سهله که منصوص و مأثور و دارای اعمال و ادعیه و نمازهای مخصوص است، نیز مقام صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وجود دارد، و در مسجد جمکران هم به تواتر،

کرامت‌های زیادی نقل شده که همه را نمی‌شود محمول بر غرض کرد.[1]

۴۰﴾ تشرّف به جمکران در شب چهارشنبه

س: آیا رفتن به مسجد جمکران در شب‌های چهارشنبه، خصوصیت دارد؟

ج: به‌حسب ظاهر، مثل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفتن است. اگر آن وارد باشد، این هم وارد است.

۴۱﴾ هرجا خدا هست، او هم با خداست

س: برای درک فضیلت حضور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در جمکران، زمان خاصی هست؟

ج: در هر زمانی و در هر مکانی [که] خدا هست، ایشان (امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) هم با خداست.

۴۲﴾ بقعه‌ای همچون بقعه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

س: سَردرد مزمن دارم. چه توصیه‌ای برای رفع آن دارید؟

ج: مسافرت زیاد بروید؛ ولو رفتن به جمکران. هذه بقعة کبقاع النّبي صلی‌الله‌علیه‌وآله (این بقعه‌ای است؛ همچون بقعه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله).

۴۳﴾ چهل شب چهارشنبه

س: آیا چهل شب چهارشنبه رفتن، خصوصیتی دارد؟

ج: به‌خصوص بنده اطلاع ندارم، لیکن به صورت متعدد نقل کرده‌اند که کسانی در مسجد جمکران به حضور حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده‌اند؛ مضافاً بر این‌که حالِ متوسلین به آن حضرت بر او مخفی نیست.

---

۱. مقصود، آن است که آن‌قدر کرامات مختلف از امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در مسجد جمکران، از زبان افراد گوناگون نقل گردیده است که نمی‌توان گفت همگی دروغگو و جاعل بوده و قصد و غرضی داشته‌اند که موجب جعل کرامت شده است.

٤٤﴾ چهل تشرّف به مسجد جمکران برای دیدار

س: می‌گویند برای این‌که انسان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را زیارت کند، چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران برود. آیا این مطلب صحت دارد؟

ج: آدم همیشه می‌تواند اعمال خیر به‌جا بیاورد؛ هر قدر بیشتر، بهتر. چهل شب، بیشتر، کمتر؛ هرچه میسورش شد.

٤٥﴾ قصد مسافرت به جمکران به مدت چهل هفته

س: افرادی که قصد مسافرت برای چهل هفته‌ی پیاپی از شهرهای دور به مسجد مقدس جمکران را دارند و همچنین افرادی که سالیان پیاپی هر هفته به این مکان مقدس تشریف می‌آورند، در مورد نماز و روزه‌های واجب چه وظیفه‌ای دارند؟

ج: در فرض سؤال، نماز آن‌ها تمام و روزه آن‌ها صحیح است؛ البته با مراعات مسأله ۱۰۶۶ رساله.

٤٦﴾ چگونگی عمل به نذر زنان برای رفتن به جمکران در ایّام حیض

س: خانم‌هایی که نذر کرده‌اند چهل هفته‌ی متوالی در مسجد مقدس جمکران حضور پیدا کنند و اعمال آن را به‌جا آورند، در صورتی که چند هفته در ایّام حیض هستند، چه وظیفه‌ای دارند؟ از آنجا که حیاط مسجد و سالن مراسم جزء مسجد نیست، آیا باید حضور پیدا کنند؟

ج: اگر نیّت نذر، داخل شدن در خصوص مسجد بوده است و پی‌درپی بودن متناسب با حال خود را قصد نموده، نه پی‌درپی بودن حتّی با حال حیض را، نذر منعقد است و حضور در ایّام حیض لازم نیست و غیر آن حساب می‌شود.

٤٧﴾ نذر زن برای چهل شب رفتن به جمکران بدون اجازه همسر

س: خانمی پیش از ازدواج نذر نموده است که چهل هفته به مسجد مقدس جمکران بیاید. حکم سفروی جهت ادای نذر بدون اجازه همسر چیست؟

ج: تا وقتی که شروط آن باقی است، واجب است به نذر عمل کند.

۴۸﴾ نذر مالی زن برای جمکران بدون اذن همسر

س: خانمی که بدون اجازه‌ی شوهر از پول خودش نذر مسجد مقدس جمکران می‌نماید، آیا صحیح می‌باشد؟

ج: بنا بر احتیاط، از حیث حکم وضعیِ نذر منعقد است؛ گرچه اجازه گرفتن از همسر احوط تکلیفی است.

۴۹﴾ تداخل نماز امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با نافله صبح

س: آیا می‌توان دو رکعت نماز امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را با نافله نماز صبح یا نماز مستحبی دیگری همزمان به‌جا آورد؟

ج: یکی را اصلی و دیگری را تبعی قرار دهند، رجائاً اشکالی ندارد.

۵۰﴾ شک در عدد «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» در نماز امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: شک در عدد «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» در نماز حضرت بقیّه‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و یا شک در تسبیحات نماز حضرت جعفر و امثال آن، چه حکمی دارد؟ خصوصاً در صورت نذر و اجاره؟

ج: تا وقتی که فارغ از محل نشده است، بنا بر اقلّ بگذارد.

۵۱﴾ مکان جزیره خضرا

س: شخصی محل جزیره خضرا[1] را با مثلث برمودا تطبیق کرده و حدود آن را بیان نموده؛ آیا این ادعا درست است؟

---

۱. صاحب «بحار الأنوار» این داستان را از رساله‌ای مشهور به «قصة الجزيرة الخضراء في البحر الأبيض» نقل می‌کند. بحار الأنوار، ج۵۲، ص۱۵۹.

ج: آیا جزیره خضرا یک جای ثابتی است یا این‌که هر کجا حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد، آنجا جزیره خضراست؟ مؤیّد نظر دوم این‌که حضرت خضر علیه‌السلام که از آب حیات نوشیده،[1] هر کجا می‌رود، در آنجا سبزه می‌روید.[2] آیا امکان دارد حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که از او بالاتر است، چنین نباشد؟![3]

۵۲ ﴿ قلب مؤمن؛ جزیره خضرا

س: اخیراً کتابی نوشته شده درباره مثلث برمودا که مؤلف در آن سعی کرده که اثبات کند جزیره خضرا، همان مثلث برمودا است. آیا این تطبیق درست است و آیا جزیره برمودا همان جزیره خضراست؟

ج: امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در هرکجا باشد، آنجا خضراست. قلب مؤمن، جزیره خضراست؛ هر جا باشد، حضرت در آنجا پا می‌گذارد.

قلب‌ها از ایمان و نور معرفت خشکیده است. قلبِ آباد به ایمان و یاد خدا پیدا کنید، تا برای شما امضا کنیم که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آنجا هست.

۵۳ ﴿ زیارت ناحیه مقدسه

س: نظر مبارك حضرت‌عالی درباره زیارت ناحیه مقدسه که برای امام حسین علیه‌السلام از

---

۱. «إِنَّ الْخَضِرَ شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ فَهُوَ حَيٌّ لايَمُوتُ حَتَّى يُنْفَخَ فِي الصُّورِ؛ خضر علیه‌السلام از آب حیات نوشیده است، بنابراین زنده است و نمی‌میرد، تا آن‌که در صور دمیده شود»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۳۹۰؛ الخرائج و الجرائح، ج۳، ص۱۱۷۴.

۲. «إِنَّ الْخَضِرَ كَانَ نَبِيّاً مُرْسَلاً بَعَثَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى قَوْمِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِهِ وَالْإِقْرَارِ بِأَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ آيَتُهُ أَنَّهُ كَانَ لايَجْلِسُ عَلَى خَشَبَةٍ يَابِسَةٍ وَلا أَرْضٍ بَيْضَاءَ إِلَّا أَزْهَرَتْ خَضْرَاءَ وَإِنَّمَا سُمِّيَ خَضِراً لِذَلِكَ؛ همانا خضر علیه‌السلام پیامبری مرسل بود که خداوند او را به سوی قومش مبعوث کرد و او آن‌ها را به یگانه‌پرستی و اقرار به پیامبران و رسولان و کتاب‌های خداوند دعوت نمود. و معجزه‌اش این بود که بر هیچ چوب خشک و زمین بایری نمی‌نشست، جز آن‌که سبز می‌شد؛ از این رو خضر نام گرفت»؛ علل‌الشرایع، ج۱، ص۵۹؛ بحارالأنوار، ج۱۳، ص۲۸۶؛ و نیز نک: بحارالأنوار، ج۱۳، ص۲۹۸.

۳. معظّم‌له رحمه‌الله در زمانی دیگر فرمود: دل اهل ایمان، سبز و خرم و جایگاه حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

سوی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وارد شده، چیست؟

ج: مثل سایر زیارات است. با تسامح در سند، همه این‌ها درست می‌شود. اگر هم [متن زیارت] محتاج به تأویل است، با قرائن سابقه و لاحقه تأویل می‌شود.

٥٤﴾ خون گریه کردن امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بر سیّدالشهدا علیه‌السلام

س: آیا اهل‌بیت علیهم‌السلام در سخنانشان از مبالغه استفاده می‌کنند. مثلاً این جمله امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که خطاب به امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید: «صبح و شام برتو شیون می‌کنم و به جای اشک، برتو خون می‌گریم» را می‌توان حمل بر مبالغه کرد؟

ج: باسمه تعالی. حمل بر تقدیر و کنایات رساتر از تصریح می‌شود.

٥٥﴾ السّلام علیك یا شریك القرآن

س: این‌که در مورد امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تعبیر «شریک‌القرآن» وارد شده است، منظور چیست؟

ج: یعنی همان‌طور که قرآن واجب‌الاطاعه است، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز واجب‌الاطاعه است. این دو تا با هم هستند. ثقلین با هم هستند. اگر کسی بگوید قرآن را قبول دارم، اما اهل‌بیت علیهم‌السلام را قبول ندارم، قرآن را هم قبول نداشته است، چون [لزوم طاعت اهل‌بیت علیهم‌السلام] در خود قرآن منصوص است. و اگر کسی بگوید اهل‌بیت علیهم‌السلام را قبول دارم، اما قرآن را قبول ندارم، این هم غلط است، زیرا اهل‌بیت علیهم‌السلام خودشان مفسر قرآن و شارح قرآن می‌باشند. اگر کسی اهل‌بیت علیهم‌السلام را قبول دارد، باید قرآن را هم قبول داشته باشد. انسان هر کدام را نداند، به دیگری مراجعه می‌کند. دو تای آن‌ها کأنّه یکی هستند. وفّقکم الله. جزاکم الله خیراً. وفّقکم الله إن‌شاءالله.

٥٦﴾ مصیبت در دین

س: مقصود از «مصیبت در دین» که در برخی دعاها آمده، چیست؟ نظیر «لاتَجْعَلْ

مُصِیبَتَنا فی دِینِنا»[1] (مصیبت ما را در دینمان قرار مده).

ج: همین مصیبتی که به آن مبتلا هستیم، یعنی غیبت امام علیه‌السلام. چه مصیبتی از این بزرگ‌تر؟! خدا می‌داند که به واسطه آن، چه محرومیّت‌ها داریم؟! خصوصاً این‌که مصیبت در دین، مستلزم مصائب دنیویه است، و لا عکس.

۵۷ سرّ نهان

س: «السِّرّ المستودع فیها»[2] یعنی چه؟

ج: شاید «سرّ» همین قیام ولدش باشد که به امانت گذاشته‌اند، تا به وقت معیّن که ظهور بکند. لکن خدا می‌داند [حضرت زهرا علیهاالسلام] برچه مصائبی صبر کرد.

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّها ... صُبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيَالِيَا

برمن مصائبی فرود آمد که اگرآن‌ها / برروزها فرود آمده بود، شب می‌شدند.[3]

۵۸ انتظار فرج

س: معنای انتظار فرج که افضل اعمال است، چیست؟

ج: ملاحظه او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را بکنید؛ ملاحظه فرج کامل را بکنید، بعد ببینید ملاحظه او، سبب است برای تقیّه یا لا تقیّه.[4]

---

۱. این عبارت در دعاهای گوناگونی ذکرشده است. برای نمونه، نک: بحارالأنوار، ج۸۷، ص۱۷۶ و ج۹۵، صص۱۳۴ و ۴۱۴.

۲. اشاره است به صلوات مشهور بر حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى فاطِمَةَ وَأَبيها وَبَعْلِها وَبَنيها وَالسِّرِّ الْمُسْتَوْدِعِ فيها بِعَدَدِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَأَحْصاهُ كِتابُكَ» (خدایا! درود فرست بر فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش علیهم‌السلام و آن سرّی که در وجودش به ودیعه نهاده شده، به تعداد آنچه علمت به آن احاطه دارد و کتابت آن را احصا نموده است).

۳. بیتی از ابیاتی است که حضرت زهرا علیهاالسلام پس از شهادت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خواند. نک: روضة الواعظین، ج۱، ص۷۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج۱، ص۲۴۲.

۴. یعنی بالاترین مصداق فرج و گشایش، همان ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و فرج کامل، زمانی حاصل می‌شود که هم ظهور عمومی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای اجتماع حاصل گردد و هم فرج خصوصی برای ←

۵۹﴾ تأثیر دعای فرج در امر ظهور

س: هر دعایی که انسان برای تعجیل فرج می‌کند، چقدر ظهور را نزدیک‌تر می‌نماید؟

ج: تا قلب چطور باشد.

۶۰﴾ خواندن دعای فرج

س: آیا ممکن است این بلاهای وارده از باب عقوبت و کیفر گناهان نباشد، بلکه به جهت ترفیع درجات و از باب «اَلْبَلاءُ لِلْوِلاءِ» (بلا، برای دوستی است) باشد؟

ج: برای اهل ولا مطلب روشن است؛ هرچه بیشتر مبتلا گردند، یقینشان زیادتر می‌شود. میثم برسرِدار بود، هرآن و هرلحظه اطمینان و ایمانش بیشتر می‌شد؛ زیرا به او خبر داده بودند.[1] در هرحال، از سوی حضرت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف زیاد سفارش شده و اصرار شده که در این زمانه و زمینه، دعای فرج بسیار خوانده شود.[2]

۶۱﴾ مقصود از دعای فرج

س: آیا منظور از دعای فرج که در زمان غیبت باید خواند، دعای «لا إِلٰهَ إِلّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ...»[3] است که در قنوت وارد شده است؟

← تک‌تک افراد محقق شود. بنابراین، بالاترین مصداق انتظار فرج نیز انتظار ظهور ایشان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و منتظر، کسی نیست که هر کاری بخواهد، انجام دهد، بلکه کسی است که با این‌که در حال غیبت و انتظار قرار دارد، مراقب دل امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و در پی تحصیل رضایت ایشان است. پس منتظر فرج، همواره ملاحظه می‌کند که چه کاری ـ از تقیّه و غیر آن ـ برای تحقق فرج کامل مناسب‌تر است.

۱. بحارالأنوار، ج۴۲، ص۱۳۰.

۲. مانند روایت «أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُم»؛ کمال‌الدین، ج۲، ص۴۸۵؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۹۲.

۳. «لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ؛ معبودی نیست جز الله؛ هموکه بردبار و کریم است. معبودی نیست جز الله؛ هموکه بلندمرتبه و بزرگ است. پاک و منزه است خدا؛ پروردگار آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه و آنچه در آن‌ها و بین آن‌هاست و پروردگار ←

ج: هر دعایی که برای فرج و تعجیل آن باشد؛ نظیر «اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ...».[1]

۶۲ ﴾ دعا برای فرج در صلوات تشهد

س: آیا گفتن «وَعَجِّل فَرَجَهُم» در صلوات تشهد نماز اشکالی دارد؟

ج: می‌گویند گاهی بگوید و گاهی نگوید، تا کسانی که نماز او را دیدند، خیال نکنند که نماز حکماً این طور است، بلکه از مستحبات است؛ مستحبات نفسیه است.

۶۳ ﴾ علم امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به وقت ظهور

س: آیا حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نسبت به زمان ظهور علم دارد؟

ج: مثل علمی که منفی است در قرآن: «لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ»[2] **(اگر غیب می‌دانستم، یقیناً از هر خیری فراوان می‌افزودم)، [ولی در قرآن] «عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً * إِلاَّ مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ»**[3] **(او دانای نهان است، پس هیچ‌کس را بر نهان خویش آگاه نمی‌کند، جز فرستاده‌ای را که بپسندد) هم دارد؛ [یعنی] که علم غیبِ این‌ها بالله و بإذن الله است. و علم الله، خودش، خودش است. اذن آنجا معنا ندارد.**[4]

←عرش عظیم. و سلام بر رسولان علیهم‌السلام، و ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است.» (المقنعه، ص۴۷). این عبارات در روایات، به عنوان کلمات و دعای فرج معرفی شده است؛ نک: کافی، ج۴، ص۲۸۴، تهذیب الأحکام، ج۵، ص۵۰؛ وسائل الشیعه، ج۱۱، ص۳۸۳؛ بحارالأنوار، ج۲، ص۲۳۴.

۱. المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص۵۹۱؛ مصباح کفعمی، ص۱۷۶. در روایات شریفه، دعاهای متعددی به عنوان دعاهای فرج ذکر شده است، و از نظر حضرت آیت‌الله بهجت دام‌ظله دعای شریف «إِلَهِي عَظُمَ الْبَلَاءُ وَ بَرِحَ الْخَفَاءُ...» از افضل دعاهای فرج است و توصیه می‌نمودند که در بین دو نماز خوانده شود.

۲. اعراف، ۱۸۸.

۳. جن، ۲۶ و ۲۷.

۴. مقصود از علم منفی، علمی است که در آیه «لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ» نفی شده است؛ یعنی همان‌گونه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به خودی خود این‌گونه علم غیبی را که با آن استکثار خیر کند، ندارد، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم این سنخ علم غیب را به خودی خود نسبت به وقت ظهور ندارد؛ اما جائز سنخ دیگر علم، که در آیه «إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ» ذکر شده است، هست. واضح است که علم خداوند متعال برای خودش محتاج اذن خود او نیست، ولی اطلاع اولیای الهی علیهم‌السلام بر علم او محتاج اذن اوست. به طور خلاصه، چنان‌که معظّم‌له پیش‌تر←

٦٤﴾ خبری از فرج

س: از فَرَج، خبری ندارید؟

ج: چرا! معرفت و علم به این‌که [حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] سخن مرا پیش از شما می‌شنود. «لا فَرقَ بَینَکَ وَبَینَها [بَینَهُم]، إلّا أنَّهُم عِبادُکَ»[1] (میان تو ـ ای خدا ـ و آن بندگانت فرقی نیست، جز آن‌که آنان بنده تو هستند). اگر کسی به چنین اعتقادی برسد، دیگر امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، نسبت به او غایب نیست.

٦٥﴾ علامات ظهور

س: آیا این وقایعی که در عراق اتفاق می‌افتد، از علائم و نشانه‌های این است که ما در سال‌های پیش از ظهور امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به سر می‌بریم؟

ج: هر لحظه که از ظلم و جور پر شود آن وقت فرج است، این آنچه است که ما می‌دانیم، اما آن حد از امتلاء زمین از ظلم و جور [که ملازم با ظهور است] نزد آن‌ها (اهل بیت علیهم‌السلام) معلوم است [و آن مقدار را ما نمی‌دانیم].

٦٦﴾ اگر طالب حضورید، چرا...؟

س: آیا خروج سفیانی نزدیک است؟

ج: چیزی که باعث شرمندگی و خجالت‌زدگی ما می‌شود، این است که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همه‌چیز را می‌داند و همه‌چیز را می‌شنود. آن‌ها «عین الله النّاظره، أذنه السّامعه» هستند. ما چه کار کردیم برای قرب و نزدیک شدن به آن‌ها؟ شما که طالب حضور و ظهورید، چرا کاری نمی‌کنید که همیشه خودتان را پیش حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ببینید؟ ما او را نمی‌بینیم، او که ما را می‌بیند؛ پس چرا این‌قدر دوریم؟

← هم تصریح نموده بود، مقصود آن است که آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به‌خودی‌خود، از وقت ظهور بی‌خبر است، ولی به علم الهی و به اذن او، از آن مطلع می‌شود.

۱. مفاتیح الجنان، دعای هر روز ماه رجب.

۶۷﴾ هنوز وقت ما نشده است!

س: به حضرت‌عالی نسبت می‌دهند که فرموده‌اید ظهور آن‌قدر نزدیک است که پیرمردها هم امیدوار باشند. آیا این مطلب درست است؟

ج: ما دیگر نگفتیم که به مردم هم همین را بگویید. یک کسی آمد به ما گفت: من [به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] گفتم من [ظهور را] درک می‌کنم؟ [حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] فرمود: فلانی که از شما پیرمردتر است ـ و او هنوز اینجا هست، ـ می‌داند هنوز وقت ما نشده است!

۶۸﴾ تکذیب یک شایعه

س: نقل شده است که حضرت‌عالی فرموده‌اید من به جوان‌ها بشارت می‌دهم که زمان ظهور نزدیک است. جوان‌ها حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را می‌بینند؛ حضرت عالی چنین مطلبی را فرموده‌اید؟

ج: نه، من چنین چیزی نگفتم! [البته انسان] باید احتمال این را بدهد که آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مثلاً فردا ظهور می‌کند؛ یعنی با وقوع علائم حتمیه.

۶۹﴾ ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزا!

س: در بعضی از کتب به این مضمون نوشته‌اند که شما فرموده‌اید: ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نزدیک است؛ شاید پیرمردها هم ببینند. آیا نسبت دادن این مطلب به شما درست است؟

ج: ما اگر گفته باشیم،[1] [یعنی] قولی هست به این مطلب که [ظهور] نزدیک است؛

---

۱. معظّم‌له بارها فرموده بود که بنده چنین مطلبی را نگفته بودم، بلکه آنچه بنده گفته بودم، این بود که شخصی بعد از نماز، به کنار محراب پیش من آمد و گفت خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده است و از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پرسیده است که آیا او ظهور را درک می‌کند و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به او پاسخ داده که کسی که از تو پیرتر است و الآن هم هست، او درک می‌کند. سپس معظّم‌له تأکید می‌کرد که آن شخص را اولین بار می‌دیدند و او را نمی‌شناخته است؛ در حالی که ایشان معمولاً وقتی در مقام تأیید یک نقل بود، برآشنا و ثقه بودن آن ناقل و قابل تأیید بودن تشرّف آن فرد تأکید می‌کرد، نه بر ناشناس بودن او. ایشان همچنین ←

[البته] قول [دیگری] هم هست که خیلی دور است. بنده شنیدم آقایی که در شاگردانش کسانی بودند که جفر را بلد بودند ـ و یکی از آن‌ها پسر آن آقا[1] بود و یکی [هم] عالمی بود، غیر از پسرشان ـ می‌گفت که هستند کسانی که می‌گویند و تعیین می‌کنند [وقت ظهور را]؛ اما آن‌طوری که تعیین می‌کنند، اگر من به شما بگویم، همه می‌گویید: وای وای! یعنی این‌قدر دور است!

لکن چیزی که هست، «ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزا!»، اگر کسی راستی راستی بخواهد با حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ارتباط پیدا کند، [بداند که او] «عین اللّه النّاظره و أذنه الواعیه» [است]. این مطلبی را که ما با هم صحبت می‌کنیم، وقتی که بنده صحبت می‌کنم، او قبل از شما کلام بنده را می‌شنود، و وقتی که شما چیزی می‌فرمایید، قبل از این‌که من بشنوم، او می‌شنود. «عین اللّه النّاظره و یده الباسطة الباطشة و أذنه الواعیه». امکان دارد کسی غیر از خدا، سبقت داشته باشد بر همه مخلوقات؟ [بله امکان دارد و] آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف این‌گونه است.

اگر ما اهلیّت داشته باشیم، آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظاهر است. یعنی باید حتماً با چشم دیده شود؟! اگر انسان پرده‌ای داشته باشد و بداند که مقامی عالی رتبه پشت این پرده است، قطعاً فکر این را می‌کند که من چه‌کار کنم، و کلامی که از من صادر می‌شود، او یقیناً می‌شنود، پس باید علاجش را بکنم [و در نحوه کلامم، حضور او را ملاحظه کنم!]؛ یا می‌خواهم مخالفت بکنم که باید به لوازمش ملتزم بشوم، و اگر می‌خواهم موافقت بکنم که باز هم باید به لوازمش ملتزم بشوم![2] [بنابراین] این دیدن با چشم، شرط مطلب نیست. [علاوه بر این‌که] گاهی آدم

← می‌فرمود آن شخصی که از او پیرتر است (که به حسب ظاهر مقصود خودش بود)، او درک می‌کند که الآن وقت ظهور نشده است.

علاوه بر این، همچنان‌که سابقاً نیز گفته شد، هربار که معظّم‌له خبر این مدّعی را نقل می‌کرد، خبر آن طرف را نیز که دال بر احتمال دور بودن ظهور بود، نقل می‌نمود و می‌فرمود انسان در جمع بین این دو گونه نقل‌ها، باید به وظیفه خود عمل کند و دنبال فرج شخصی خویش باشد. اما متأسفانه قسمتی از کلام معظّم‌له بدون در نظر گرفتن بقیه کلام ایشان، منتشر شد و سبب تحریف مطلب گردید.

۱. فرزند آیت‌الله قاضی طباطبایی رحمه‌الله.

۲. یعنی اگر ما در اتاقی باشیم و بدانیم که آن طرف پرده، مقامی عالی رتبه ـ که در چشم اهل دنیا و به حسب ←

می‌بیند، مع‌ذلک نمی‌شناسد. (یعنی دیدن با چشم سر، نه لازم است و نه کافی).

۷۰﴾ علائم حتمی ظهور

س: آیا علائم ظهور حتمیه، بداء پذیر هستند یا نه؟

ج: نه؛ به حسب ظاهر، حضرت صادق علیه السلام [وقتی نامه ابومسلم را خدمتش آوردند] فرمود: کجاست سفیانی؟ او هنوز نیامده، چرا مرا به بیعت برخلاف مثلاً بنی‌العباس یا بنی‌امیّه[1] دعوت می‌کنید [در حالی که هنوز سفیانی نیامده است]؟! نه، أین السّفیانی؟ (کجاست سفیانی؟) آن روز فرمود![2]

← امور ظاهری صاحب برترین قدرت‌ها است ـ نشسته است و صدای ما را می‌شنود، قطعاً رفتار ما تغییر می‌کند و در سخنانمان ملاحظه وجود او را می‌کنیم؛ در حالی که او تنها یک بشر با قدرتی کاملاً محدود است. پس چطور با علم به این‌که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ که سیّد واقعی تمام عالم و مظهر قدرت مطلقه الهی است ـ بر تمام احوال ما احاطه دارد و تمام سخنان ما را می‌شنود و کاملاً ما و اعمالمان را می‌بیند؛ نسبت به حضور ایشان عجل الله تعالی فرجه الشریف هیچ ترتیب اثری در عمل خودمان نمی‌دهیم و معصیتش را می‌کنیم؟!

۱. با توجه به این‌که ابومسلم یک بار در زمان بنی‌امیّه خروج کرد و یک بار هم در زمان بنی‌عباس قصد خروج نمود، ولی منصور دوانیقی باخبر شد و او را کشت، معظّم‌له هر دو حکومت را بیان فرمود. البته جواب امام علیه السلام جواب مقدر برای سادات بنی‌الحسن هم هست که دائم از حضرت علیه السلام برای خروج دعوت می‌کردند. جواب حضرت علیه السلام این است که تا قبل از خروج سفیانی، خروج ما اهل بیت علیهم السلام رخ نمی‌دهد.

۲. پیش‌تر بحث علائم حتمی ظهور مطرح شد. در اینجا به ذکر یک روایت بسنده می‌کنیم.

فضل کاتب نقل می‌کند که: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عَلَيْهِ‌السَّلَامُ فَأَتَاهُ كِتَابُ أَبِي مُسْلِمٍ، فَقَالَ لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ أُخْرُجْ عَنَّا إِلَى أَنْ قَالَ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ، وَ لَإِزَالَةُ جَبَلٍ عَنْ مَوْضِعِهِ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ مُلْكٍ لَمْ يَنْقَضِ أَجَلُهُ إِلَى أَنْ قَالَ، قُلْتُ فَمَا الْعَلَامَةُ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ لَا تَبْرَحِ الْأَرْضَ يَا فَضْلُ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ، فَإِذَا خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَأَجِيبُوا إِلَيْنَا يَقُولُهَا ثَلَاثاً وَ هُوَ مِنَ الْمَحْتُومِ؛ نزد امام صادق علیه السلام بودم که نامه‌ای از ابومسلم برای حضرت علیه السلام رسید. حضرت (به نامه‌رسان) فرمود: برای نامه تو جوابی نیست؛ از پیش ما بیرون رو! سپس حضرت فرمود: خداوند به دلیل شتاب‌زدگی بندگان، عجله نمی‌کند. و همانا کنده شدن یک کوه از جای خود، آسان‌تر از نابودی حکومتی است که سرآمد آن نرسیده است. (فضل کاتب می‌گوید که در ادامه) پرسیدم: پس چه علامتی بین ما و شما هست، فدایت شوم؟! ایشان فرمود: ای فضل! از زمین تکان نخور، تا این‌که سفیانی خارج شود. هرگاه سفیانی خارج شد، ما را اجابت نمایید. حضرت علیه السلام این جمله را سه بار فرمود: و خروج سفیانی از حتمیّات است.» (وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۵۲)

۷۱﴾ دجّال؛ شخص یا فرهنگ؟!

س: دجّال شخص است یا فرهنگ حساب می‌شود؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن خطبه‌ای که دارد، می‌فرماید شخص است، ولی امروزه مثلاً می‌گویند یک نوع فرهنگ است.

ج: یعنی ممکن است دیگران به حکم دجّال باشند؟! آن خصائص و خواصی که دجّال دارد، غیر دجّال ندارد؛ مگر این‌که تابع او بشوند.[1]

۷۲﴾ آخرالزمان چه زمانی است؟

س: آیا الآن آخرالزمان است؟

ج: پس اوّل‌الزمان است؟! البته که آخرالزمان است؛ لکن آخر، آخرِ آخر هم دارد.

۷۳﴾ لزوم احتیاط در فتنه‌های آخرالزمان

س: از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره آخرالزمان و فتنه‌های آن نقل شده که فرموده است: «تشخیص تکلیف در آن زمان مشکل است»،[2] پس چه باید کرد؟

ج: اگر به دست آوردن تکلیف مشکل باشد، احتیاط کردن که مشکل نیست؛ باید توقف کرد و احتیاط نمود. ریختن خون مردم و هتک اَعراض[3] آن‌ها و از بین بردن اموال و دین آن‌ها شوخی نیست. برای ما اتمام حجت شده است!

---

۱. یعنی خصوصیاتی که برای دجّال ذکرشده است، برای غیراو وجود ندارد، پس معلوم می‌شود که دجّال شخص واحدی است. البته بدیهی است که امکان دارد او تابعین و پیروانی داشته باشد و بالتبع پیروان و مفتونین او بریک شاکله شیطانی باشند.

۲. در روایاتی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده که دین‌داری در آخرالزمان از نگاه داشتن آتش گداخته در دست سخت‌تر است؛ نک: أمالی طوسی، ص۴۸۵؛ بصائرالدرجات، ج۱، ص۸۴. همچنین روایت شده که از علامات نزدیک شدن قیامت، آن است که «یَکُونُ الْمُنْکَرُ مَعْرُوفاً وَ الْمَعْرُوفُ مُنْکَراً» (کار ناپسند، نیکو و پسندیده می‌شود و کار نیک و پسندیده، ناپسند به‌شمار می‌آید)؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۳۰۴.

۳. اَعراض جمع «عِرض» به معنای آبرو.

۷۴﴾ راه نجات از فتنه‌های آخرالزمان

س: راه نجات از فتنه‌های آخرالزمان چیست؟ این‌که فساد از راه‌های مختلف وارد خانه‌ها می‌شود و امثال این‌طور فتنه‌های آخرالزمان، چه راهی برای نجات از این‌ها وجود دارد؟

ج: تشخیص تکلیف. هرکسی باید تکلیف خودش را تشخیص بدهد؛ این همان نجات است.

۷۵﴾ محفوظ ماندن از شرور آخرالزمان

س: برای محفوظ ماندن از شرور آخرالزمان چه کنیم؟

ج: برای نجات از شرور آخرالزمان، دعایی وارد شده است که: «یا اَللّٰهُ یا رَحْمٰنُ یا رَحِیمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ» (ای خدا، ای رحمت‌گستر، ای مهربان، ای زیر و رو کننده دل‌ها! قلب مرا بر دینت استوار و ثابت بدار).[1]

س: برای این مقصود، یک لعنی هم از شما نقل شده است؟

ج: همان لعن کردن مفسدها کافی است.

۷۶﴾ منظور از خروج با شمشیر در روایات ظهور

س: در مورد ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در اخبار نقل شده است که ایشان با شمشیر ظهور می‌نماید. آیا همین شمشیر متعارف مقصود است، یا این تعبیر کنایه از چیز دیگری مثل تفنگ و توپ و موشک و این‌طور چیزها است؟

ج: مقصود، سلاح مادی است. هرچیزی که در آن زمان به صورت توان[2] باشد.

---

۱. کمال‌الدین، ج۲، ص۳۵۲؛ بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۴۹.

۲. یعنی هرچیزی که در شکل و ساختار، توانایی و قدرت تهاجم و دفاع داشته باشد.

۷۷﴾ پراکنده شدن اصحاب حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: وارد شده است که هنگام ظهور، اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در اطراف زمین متفرق می‌شوند و هنگامی که می‌بینند امامی جز حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در روی زمین نیست، برمی‌گردند و با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در مکه بیعت می‌کنند. مگر آن‌ها امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را نمی‌شناسند؟

ج: این مطلب ثابت نیست.

۷۸﴾ حکم بیمه اموال به نام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: عده‌ای از مؤمنین، خود و خانواده خود، یا ماشین و موتورسیکلت و مغازه و خانه مسکونی خود را بیمه «حضرت مهدی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف» نموده‌اند و ماهانه پولی می‌دهند؛ مصارف این پول چه صورتی دارد؟

ج: مبالغ متعلق به حضرت حجت علیه‌السلام است و مصرف آن، مانند سهم مبارک امام علیه‌السلام است.

۷۹﴾ صرف وجوه پرداخت‌شده برای حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

س: آیا پول‌هایی که مردم برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یا به عنوان بیمه امام زمان علیه‌السلام پرداخت می‌نمایند، می‌توان در برگزاری مسابقات فرهنگی جهت ترویج فرهنگ مهدویت مصرف نمود؟

ج: در موارد اطمینان به رضایت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، مانعی ندارد.

۸۰﴾ نصیحتی جامع

س: از محضر شما خواهش می‌نمایم بنده را نصیحتی بنمایید.

ج: خدا را فراموش نکنید، منتظر فرج امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشید، ملتزم به اداء واجبات و ترک محرّمات باشید.



گلستان سوم

توتیای دیدگان

برگی از دفتر اسرار مگو...

تشرف و مراتب آن

هر مؤمن واقعی، عاشق و دلباخته امام خویش و هر عاشقی به دنبال وصال و دیدار معشوق خود است. از این رو، شوق لقاء حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و جست‌وجوی راهی برای وصال به او، نشانه ایمان است. لقاء امام علیه‌السلام موجب تطهیر باطن و قبولی اعمال است.[1]

آیت‌الله بهجت قدس‌سره می‌فرمود:

---

۱. خدای متعال در قرآن کریم در پایان اعمال حج، دستور داده است که انسان باید پلیدی‌ها و زواید خود را پاک کند. این امر، در ظاهر اشاره به حلق و تقصیر و چیدن موها و کوتاه کردن ناخن‌هاست؛ چرا که این‌ها مصادیق آلودگی‌ها و زواید بدن انسان هستند. اما طبق احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام این امر در باطن اشاره به لقاء امام علیه‌السلام دارد که موجب پاک شدن انسان از پلیدی‌های روح و نیز قبولی و کمال حج انسان می‌شود: «قال ذریح المحاربی قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِی فِی کِتَابِهِ بِأَمْرٍ فَأُحِبُّ أَنْ أَعْمَلَهُ قَالَ وَمَا ذَاکَ قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ» قَالَ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ لِقَاءُ الْإِمَامِ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ تِلْکَ الْمَنَاسِکُ؛ ذریح محاربی می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: خداوند در کتابش دستوری به من داده است که دوست دارم به آن عمل کنم. حضرت علیه‌السلام فرمود: و آن چیست؟ گفتم: سخن خدای عزوجل که می‌فرماید: "بعد از آن باید آلودگی‌ها را از خود برطرف کرده و نذرهایشان را ادا کنند". حضرت علیه‌السلام فرمود: "آلودگی‌هایشان را برطرف نمایند"، یعنی به ملاقات امام بروند و "به نذرشان وفا کنند"، یعنی مناسک حج را انجام دهند». (من لایحضره الفقیه، ج۲، صص۴۸۴-۴۸۵)

همچنین در روایات دیگری آمده است: «تَمَامُ الْحَجِ لِقَاءُ الْإِمَامِ؛ حج با لقاء امام کامل می‌شود». (کافی، ج۴، ص۵۴۹) «إِذَا حَجَّ أَحَدُکُمْ فَلْیَخْتِمْ حَجَّهُ بِزِیَارَتِنَا لِأَنَّ ذَلِکَ مِنْ تَمَامِ الْحَجِ؛ و هر گاه شخصی حج به‌جا آورد، حجش را با زیارت ما اهل‌بیت علیهم‌السلام ختم کند که این موجب کمال حج است». (عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج۲، ص۲۶۲)

«هرکس باید به فکر خود باشد و راهی برای ارتباط با حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و فرج شخصی خویش پیدا کند؛ خواه ظهور و فرج آن حضرت دور باشد، یا نزدیک.»

تشرّف دو نوع است: حقیقی و حکمی. تشرّف حقیقی آن است که مؤمن به محضر مبارک و ساحت قدسی حضرت بقیة‌الله الأعظم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شود؛ و تشرّف حکمی آن است که مؤمن موفق به اعمالی گردد که دارای ارزش تشرّف و به منزله دیدار امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد و آثار تشرّف برای آن اعمال مترتّب شود. طبعاً هر یک از این دو نوع تشرّف، دارای مراتب و مصادیق مختلفی است. بنابراین، مؤمن باید برای هردو نوع تشرّف تلاش نماید؛ یعنی نه تشرّف حقیقی سعی او را برای تشرّف حکمی تضعیف کند، و نه قناعت بر تشرّف حکمی، عطش تشرّف حقیقی و شوق دیدار امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در او بکاهد.

الف: تشرف حقیقی

امکان رؤیت و وقوع آن

اصل امکان تشرّف به محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نزد حضرت آیت‌الله بهجت مدظله، قطعی و مسلّم و وقوع آن نیز از نظر ایشان مسلّم و متواتر بود. ایشان می‌فرمود:

«همین دیدن [حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] را هم خیلی از بزرگان علما ادعا کرده‌اند، که اگر ما بگوییم آن‌ها دروغگو بودند، دیگر معلوم است که ما در چه حالی هستیم!»

معظّم‌له همچنین به صراحت تأکید می‌نمود:

«... تزید علی ذلک کلّه ما تواتر من شهود الصّالحین من العلماء و غیرهم و المستغیثین فی الشّرق و الغرب للامام الثّانی عشر بحیث یقطع بصدق من علم بعضها و ان لم یعلم کلّها، فأسأل و انصف» (بر آنچه گفته شد، افزوده می‌شود که گواهان صالح بر امام دوازدهم علیه‌السلام، از علما و غیر آن‌ها گرفته تا دادخواهان و اغاثه‌کنندگان به آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در شرق و غرب، به حد تواتر رسیده‌اند؛

به نحوی که حتی اگر کسی تنها بر بخشی از این‌ها اطلاع یابد، بر راستی و درستی آن یقین می‌یابد. پس بپرس و انصاف داشته باش).

مسأله تواتر لقاء و شهود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف توسط علما و صالحان نزد آیت‌الله بهجت، یقینی و بدیهی بود، بلکه بالاتر، ایشان معتقد بود آنچه غیرطبیعی و تعجب برانگیز است، غیبت و حجاب از امام است، وگرنه اصل بر این است که مأموم، امام خود را ببیند. مقتضای اصل لطف و فیض مطلق الهی، این است که در نبود مانع، دسترسی به منبع نور و هدایت برای عبدِ مریدِ هدایت حاصل باشد. عقل حکم می‌کند، احتجاب از دیگری زمانی نیکوست که زائر، شایستگی دیدار او را نداشته باشد، یا اینکه دیدار و زیارت برای یکی از آن دو خطر یا ضرری داشته باشد. اما در صورت وجود شایستگی و نبود خطر، احتجاب بی‌معناست.

در معارف دینی ما غیبت و احتجاب، واقعه‌ای است که برای زائر و طالب دیار رخ می‌دهد، نه محبوب و معشوقی که به دیدار او نایل می‌شوند. این ما هستیم که در پس پرده غیبت فرو رفته‌ایم و فیض حضور را از دست داده‌ایم، ورنه محبوب، همچون آفتاب است و نور وجودش لحظه‌ای منقطع نمی‌شود. او حاضر است و ما غایبیم و ظهور اتفاقی است که برای ما رخ می‌دهد نه او. در دعای ابوحمزه ثمالی می‌خوانیم:

«أَنَّكَ لاتَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إلا أنْ تَحجُبَهُمُ الأعمالُ السَّيِّئَةُ دُونَكَ» (خدایا تو از خلق خود در پرده نروی، مگر این‌که اعمال سوء خود آن‌ها برایشان پرده‌ای بسازد و آن‌ها را در حجاب فرو برد).

غیبت از امام ـ که پرتوی از نور الهی و تجلی ذات اوست ـ هم همین‌طور است. و اعمال ناپسند ماست که مانع و حجاب دیدار ماست. آیت‌الله بهجت رحمه‌الله می‌فرمود:

«[آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] الْمُحْتَجَبِ عَنْ أَعْيُنِ الظّالِمينَ است، اما کسانی که نه ظالم‌اند و نه رفیق ظالم هستند و نه با ظالمین معاشرند و نه در خانه و نه در محله ظالمین هستند، این‌ها اصلاً از وجود شریفش محجوب نیستند.»

از این رو، هرکس که موانع دیدار را بردارد امام خود به زیارت او می‌رود. ایشان می‌فرمودند:

«[حضرت فرمودند] شما خودتان را اصلاح کنید، ما به زیارت شما می‌آییم.»

برخی از علمای بزرگ بالاتر از تشرف، همواره در محضر امام بودند. آیت‌الله بهجت می‌فرمود:

«حاجی نوری ﷺ درباره سیّد بن طاوس ﷺ نوشته است: باب لقاء حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای او مفتوح بود!»[1]

اگر کسی مقدمات اختیاری این امر را آماده کند و خود را آن‌گونه تهذیب کند که از ناحیه او مانعی برای تشرّف نباشد، آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف او را از این فیض عظیم محروم نخواهد کرد و فرج شخصی برای او حاصل می‌شود. به فرموده آیت‌الله بهجت ﷺ:

«ارتباط و وصل با آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و فرج شخصی، امر اختیاری ماست؛ به خلاف ظهور و فرج عمومی.»

بر این اساس، مقصود از امر به تکذیب مدعی مشاهده، که در توقیع(نامه) شریف حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ذکر شده، ادعای نیابت خاصّه و وصایت و وکالت از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ چنان‌که بعد از وفات نایب چهارم، عده‌ای از کذّابین، مدعی نیابت خاصّه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شدند، و از قضا برخی از آن‌ها نیز به ظاهر دارای وجهه دینی بودند که طمع در ریاست، آن‌ها را منحرف کرده بود.

این معنا از توقیع، با فضای حاکم بر روایت و قرائن حالیه و مخاطب توقیع ـ که خود آخرین حلقه نوّاب خاص حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده ـ سازگارتر است، در ضمن با واقعیت مشهود از نقلیات متواتر علمای ربّانی از مشاهدات و تشرّفاتشان قابل جمع است. همچنین «الف» و «لام» عهدی که در کلمه «المشاهدة» آمده است، اشاره دارد به همان نحو مشاهده نیابتی و وکالتی که برای نواب چهارگانه امکان‌پذیر بود و هر نوع مشاهده‌ای را شامل نمی‌شود.[2] روایت مذکور دلیل بر عدم امکان مشاهده و وجود مقدس حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

---

۱. خاتمة مستدرک الوسائل، ج۲، ص۴۴۱.

۲. متن توقیع و توضیحات کامل این مطلب در فصل «سخنی با خردمندان»؛ پرسش هفتم، ذکر شده است.

نیست، بلکه صرفاً دال بر تکلیف به «تکذیب مدعی مشاهده» است. از این‌رو، ممکن است کسی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را مشاهده نماید، اما هیچ ادعایی مطرح نکند.

بنابراین، هدف اصلی این روایت، جلوگیری از ادعاهای بی‌اساس است، تا هر کس خواست ادعای مشاهده کند ـ خصوصاً اگر فاقد قرائن صدق در افعال و اقوال باشد ـ بداند که متهم می‌شود و مورد تکذیب قرار می‌گیرد.

حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله می‌فرمود:

«عده‌ای بوده‌اند که گویا حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در پیش آن‌ها حاضر و ظاهر بوده است؛ مثل این‌که با بی‌سیم با آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ارتباط داشتند و جواب از ناحیه او می‌شنیدند! مرحوم مقدس اردبیلی و سیّد بحرالعلوم که احتمال دروغ درباره آن‌ها نمی‌رود، عبارتِ «فَعَلَیهِ لَعْنَةُ الله!» (لعنت خدا بر او باد!) را [به معنای امکان نداشتن تشرّف] قبول ندارند و می‌گویند: آن مربوط به بابیّت و ادعای مهدویّت است.»

کدام عاقلی است که بگوید خدا دست ولیّ خودش را می‌بندد که حتی نتواند برود به دلداده‌ای سلام کند؟! بنابراین، مقصود این روایت، نفی بقای نیابت خاصّه و نفی واسطه داشتن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

شاید مهم‌ترین سند تاریخی که مذاق بزرگان شیعه را متبلور می‌سازد، این عبارت واضح شیخ صدوق رحمه‌الله در کتاب «کمال‌الدین» باشد:

«فَأَمَّا إِجَابَتُهُ إِيَّاكُمْ عَنْ مَعَالِمِ الدِّينِ فَإِنْ جِئْتُمُوهُ مُسْتَرْشِدِينَ مُتَعَلِّمِينَ عَارِفِينَ بِمَوْضِعِهِ مُقِرِّينَ بِإِمَامَتِهِ عَرَّفَكُمْ وَ عَلَّمَكُمْ وَ إِنْ جِئْتُمُوهُ أَعْدَاءً لَهُ مُرْصِدِينَ بِالسِّعَايَةِ إِلَى أَعْدَائِهِ مُنْطَوِينَ عَلَى مَكْرُوهِهِ عِنْدَ أَعْدَاءِ الحَقِّ مُتَعَرِّفِينَ مَسْتُورَ أُمُورِ الدِّينِ لِتُذِيعُوهُ لَمْ يُجِبْكُمْ لِأَنَّهُ يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْكُمْ»[1] (اما در جواب این‌که می‌گویید او چگونه معالم دین ما را به ما می‌گوید، می‌گوییم اگر شما با حالت کسی که طالب رشد و هدایت است و می‌خواهد از او علم بیاموزد و با شناخت به جایگاهش و اعتراف و اقرار به امامتش به سراغ او رفته باشید، او

۱. کمال الدین، ج۱، ص۴۸.

[دین را] به شما معرفی خواهد کرد و شما را تعلیم خواهد داد. اما اگر با حالت دشمنی به سراغش رفته و در کمین او باشید که بدگویی‌اش را نزد دشمنانش ببرید و امور ناخوشایند او را در دل نهان کرده و به نزد دشمنان حق ببرید و امور پوشیده دین را شایع و پراکنده سازید، البته به شما پاسخ نخواهد داد، زیرا از شما بر جان خویش می‌ترسد).

مراتب تشرّف حقیقی

تشرّف، خود حقیقتی دارای مراتب و درجات متفاوت به لحاظ شدت و وضوح و آثار مترتّب بر آن است. مراتب پایین‌تر آن شاید این باشد که انسان در خواب، صدای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را بشنود. و در مرتبه بالاتر از آن، در رؤیای صادقه به محضر حضرت مشرّف شود؛ چرا که شیطان نمی‌تواند به صورت معصومین علیهم‌السلام درآید.[1] همچنین ممکن است که در حالتی بین خواب و بیداری، تشرّفی برای ایشان حاصل شود، یا این‌که در بیداری صدای ایشان را بشنود و یا حتی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را مشاهده نماید، اما ایشان را نشناسد و بعد از مفارقت، به واسطه قرائن قطعی یقین کند که محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف بوده است. از همه حالات بالاتر، آن است که انسان عالماً و عارفاً در بیداری به محضر مبارک حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شود.

برهمین اساس، وقتی از حضرت آیت‌الله بهجت مدظله درباره تشرّفات ایشان می‌پرسیدند و در سؤال پافشاری می‌کردند، ایشان با کتمان اسرار، تنها به حد ادنای تشرّفات خویش، آن هم به کنایه و در لفافه، اشاره می‌نمود و می‌فرمود:

«عاشق امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، لااقل در خواب خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌رسد!»

اما هرگاه کسانی از تشرّفات ایشان می‌پرسیدند که خود اهل دلدادگی به ناحیه مقدسه و در تهذیب نفس حائز مراتب عالی و از خواص بودند ـ البته تعداد آن‌ها شاید از انگشتان

---

۱. امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ أَبِيهِ عليه‌السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ مَنْ رَآنِي فِي مَنَامِهِ فَقَدْ رَآنِي لِأَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي وَلَا فِي صُورَةِ أَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي؛ پدرم از پدربزرگم از پدرش علیهم‌السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس مرا در خواب ببیند، خود مرا دیده است؛ چرا که شیطان نه می‌تواند به صورت من و نه به صورت هیچ یک از اوصیای من درآید»؛ من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۵۸۵.

یک دست تجاوز نمی‌کرد ـ و ایشان را با پرسش‌های بسیار احاطه می‌نمودند، نهایتاً با رعایت کتمان، پایین‌ترین مراتب تشرّفات خود را در بیداری، یا حتی همان تشرّفات در بیداری را از زبان سوم شخص بیان می‌کردند، و یا برای ایجاد اجمال و ابهام، از تعابیری چون «در مثل خواب...»[1] و مانند آن استفاده می‌نمودند.

ناگفته نماند همان حد پایینی که برای تشرّف ذکر شد ـ که تشرّف به محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در خواب است و با مراتب گوناگونی که دارد ـ نشان از دلدادگی شخص و مورد عنایت بودن اوست و از نعمت‌های الهی است. وقتی حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره می‌فرماید که عاشق امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف لااقل در خواب خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌رسد، در واقع همین نکته را گوشزد می‌نماید و بر شیدایی افراد صادق می‌افزاید. بر اساس آیات و روایات، رؤیای صادقه‌ای که همراه با قرائن و شواهد صدق باشد، حتماً ارزشمند است؛ گرچه در تشخیص قرائن صدق و صحت رؤیا باید عالمانه عمل کرد و از حجت‌گذاری‌های عوامانه پرهیز نمود.

به هر تقدیر، نباید نسبت به اهمیت رؤیت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در خواب بی‌توجه بود. روزی شخصی که داماد یکی از علمای ربّانی بود، خدمت حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره رسید. معظّم‌له به او فرمود: آیا خدمت آن عالم می‌رسید؟! آن شخص که خود از اهل علم بود، از فرموده ایشان شگفت‌زده شد؛ چون پدر همسرش مدتی قبل رحلت کرده بود. گمان کرد شاید ایشان فراموش کرده است. با تعجب پاسخ داد: نه آقا! ایشان که از دنیا رفته است! آیت‌الله بهجت قدس‌سره لبخندی زد و فرمود: «یعنی در خواب هم خدمت ایشان نمی‌رسید؟!»

به این ترتیب، معظّم‌له هم مقام و منزلت علمای ربّانی را به آن فرد گوشزد نمود و هم بر این مطلب صحه گذاشت که مشرّف شدن محضر عالم ربّانی حتی در خواب، ارزشمند است و به توفیق الهی نیاز دارد؛ چه رسد به مشرّف شدن به محضر قدسی امام زمان و قطب

---

۱. بعضی از اهل کشف معتقدند که تمثّلات عارف، همان «مانند خواب» یا «رؤیای صادقه» دیگران است که او در بیداری می‌بیند. از این رو، تعبیر به «خواب» یا «شبه خواب» یا «مثل این‌که خواب دیده باشم» که بر زبان ولیّ خدا جاری می‌شود، خلاف واقع نیست؛ چرا که به عللی قصد فاش‌گویی و تعبیر به «تمثّل» یا «مکاشفه» یا... را ندارد.

عالم امکان و امام الإنس و الجانّ، حضرت بقیة‌الله الأعظم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف.[1]

مهم‌ترین شرط حصول تشرّف

افراد زیادی مکرر از آیت‌الله بهجت مدظله درباره راه تشرّف به محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سؤال می‌کردند و به دنبال ذکر و دستورالعمل خاصی برای این مسأله بودند. مهم‌ترین و اساسی‌ترین امری که معظّم‌له در جواب این سؤال مطرح می‌کرد، ترک معصیت و تهذیب و اصلاح نفس است؛ همچنان‌که ایشان این جمله را که از امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نقل شده است، بارها و به مناسبت‌های گوناگون تکرار می‌کرد:

«شما نپرسید کجا و کی می‌شود خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رسید. [حضرت فرمود:] شما خودتان را اصلاح کنید، ما به زیارت شما می‌آییم!»

عمده‌ترین و بیشترین دستورالعمل ایشان برای حصول تشرّف، ایجاد آمادگی برای این مهم بود. البته از آنجا که عده بسیاری شرط لازم برای تشرّف را فراموش کرده‌اند، معظّم‌له در جهت اصلاح فکر و قرار دادن آن‌ها در طریق صحیح حصول تشرّف می‌فرمود:

«فقط در فکر این نباشید که تشرّف حاصل شود، بلکه در فکر این باشید که رضایت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را فراهم کنید. [در این صورت] او خودش خدمت می‌رسد. او قول داده است که من خودم خدمتتان می‌رسم![2] خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به این مایل است که: شما با ما هم‌سنخ شوید[3] و بقیه‌اش به عهده ما!»

عده‌ای که گویی تهذیب نفس و طاعت و بندگی را دست‌کم می‌گرفتند و برای تشرف دنبال دعا یا نماز یا عبادت و ذکر خاصی بودند، سؤالات متعددی در این زمینه از

---

۱. البته شایان ذکر است که نه‌تنها خواب، بلکه شهودات در بیداری نیز محور و مبنای کار ایشان نبود و معظّم‌له ملاک را در هر حال، عمل به وظایف شرعی و عبودیّت می‌دانست.

۲. معظّم‌له بر این عبارت تأکید داشت که «ما خدمت شما می‌رسیم!» چرا که به همین نحو و با همین عظمت از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نقل شده است.

۳. این مطلب با ترک معصیت و انجام واجبات در اعتقادات و اعمال حاصل می‌شود.

معظّم‌له می‌پرسیدند. ایشان اما می‌فرمود راه اصلی و اساسی این است که انسان به دفتر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عمل کند[1] و با یقین به این‌که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عملش را می‌بیند، از ایشان اطاعت نماید.

ایشان به کسانی که دنبال دعا و ذکری در این زمینه بودند، می‌فرمود:

«طاعت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، خود بالاترین دعا و بالاترین ذکر عملی است!»

البته ایشان بارها ارزش دعا و ذکر را گوشزد کرده و می‌فرمود این‌ها خود موجب قرب به حضرت و مورد رضای ایشان و تقویت‌کننده ارتباط با ایشان است، اما تأثیرشان وقتی محقّق می‌شود که شرط اساسی آن یعنی «ترک معصیت و انجام واجبات» محقق شود. کسانی که هنوز مرحله نخست و گام‌های اوّل را در مسیر تشرّف طی نکرده و عزم جدی نداشته‌اند، به‌طور طبیعی از گام‌های بعدی محروم می‌شوند و دستورالعمل برای آن‌ها اگر برایشان مضر نباشد، بی‌فایده و لغواست. در مقابل، کسی که به این تهذیب نفس و مراقبه دائمی ملتزم باشد، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز از او غایب نخواهد بود و از مراتب مختلف حضور محروم نمی‌ماند.

آیت‌الله بهجت فقط در موارد خاص، به برخی از صالحانی که به ترک معصیت ملتزم بودند و مراقبه دائمی داشتند، دستورالعمل‌های خاصی می‌داد.[2] دلسوختگانی که گاه از شدت شوق دیدار از خواب و خوراک افتاده بودند. ایشان در همین موارد اندک هم تأکید داشت عمل به این توصیه‌ها هرگز به نحوی نیست که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ملزم به دیدار کند، بلکه اگر مصلحت باشد، توفیق تشرّف نصیب می‌شود.[3]

---

۱. ایشان می‌فرمود: مقصود از دفتر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، رساله عملّیه صحیحه است. حائز اهمیت است که در عبارت معظّم‌له، بر صحیحه بودن رساله عملیه تأکید شده است؛ پس لزوماً چاپ و انتشار یک رساله، مجوز تقلید نیست.

۲. برای نمونه، رجوع شود به حکایت «با اسرار خدا مبارزه نکن!» در صفحه ۳۴۰.

۳. یکی از دستورالعمل‌هایی که ایشان در موارد نادری به برخی از مشتاقان برای تشرّف به محضر حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نقل نموده بود، ختمی است که از یکی از شاگردان میرزا حبیب‌الله رشتی رحمه‌الله نقل شده است که در ماه قمری با شرایط خاصی و در وقت معیّنی آیه نور را به تعداد خاصی و به مدت معینی بخواند. البته معظّم‌له به مزاح می‌فرمود که به حسب ظاهر باید شخص سریع‌اللسان باشد و ماه قمری که با روز جمعه ←

بنابرآنچه گذشت، از سوی حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ دستورالعمل عمومی که برای تحصیل تشرّف به محضر حضرت بقیة‌الله الأعظم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دسترس همگان قرار گیرد، جزهمان تهذیب نفس و ترک معصیت و عمل به رساله عملیه صحیحه، وجود ندارد. و بعد از این مرحله است که نوبت به اذکار و توسلات می‌رسد، و اگر قرار باشد که این اذکار و توسلات نتیجه‌بخش باشند، طبیعتاً بعد از طی مرحله نخست ـ یعنی ترک معصیت و انجام واجبات ـ است که آثار کامل و تام این اذکار محقّق می‌شود. همچنین باید توجه داشت که در رأس این اذکار و توسلات نیز همان ذکر قلبی است؛ یعنی انسان در همه حالات، خود را در محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ببیند و هرآن خود را آماده تشرّف به ساحت قدسی ایشان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار دهد.

از جواهرالحکم حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ برای عشاق و شیفتگان، این بود که خود

← آغاز شود، با فصل تابستان مصادف بوده که بین‌الطلوعین قدری طولانی‌تر باشد، تا انسان موفق به اتمام ذکر مذکور در مدت معیّن شود.

کسی از معظّم‌له پرسید: آیا کسانی بوده‌اند که با این عمل به مقصد رسیده باشند؟ ایشان فرمود: بله، و بسیار مجرّب است!

ایشان همچنین در مورد این دستورالعمل می‌فرمود: «[شخصی] این عمل را انجام داده بود. پس از آن، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در اتاق خود دیده بود. وی می‌گفت که: وقتی آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیدم، میل داشتم بروم! (به حسب ظاهر یعنی توان و تاب حضور در محضر حضرت را نداشته است). همچنین نقل می‌نمود که شیخ عباسعلی قزوینی واعظ، این ختم را بر روی منبر مطرح نمود؛ یکی از حاضران که مشکلی داشته است، به آن عمل می‌کند و آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را زیارت می‌نماید، و حضرت به او می‌فرماید: «فَسَیَکفیکُمُ اللّهُ» (خداوند شما را کفایت می‌کند) و مشکلش حل می‌شود. وقتی موفقیت خود را به شیخ عباسعلی قزوینی گزارش می‌کند، شیخ خطاب به او می‌گوید: مرحبا به شاگرد بهتر از استاد!»

البته چنان‌که پیش‌تر بیان شد، حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ تأکید می‌کرد این‌گونه ختم‌ها و دستورالعمل‌ها به نحوی نیست که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ملزم به ملاقات کند و اگر خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف صلاح بداند، شخص توفیق شرفیابی به محضر ایشان را می‌یابد. از طرفی هم ممکن است افرادی اهلیّت تشرّف را نداشته باشند، یا با این‌که افراد صالح و محبّی هستند، اما هنوز وقت تشرّفشان نشده است. آن‌ها اگر چنین ختم‌هایی به دستشان برسد، یا به هنگام عمل فراموششان می‌شود که چنین ختمی دارند، یا مترصد عمل هستند، ولی در وقت انجام آن، ذکر یا بعضی از شرایطش را فراموش می‌کنند و یا بعد از شروع عمل، موفق به اتمام آن نمی‌شوند.

این احساس حضور و آماده‌باش بودن، از مقدماتِ حصول تشرّف است. از این‌رو، ایشان در پاسخ به یکی از علما که دستورات عملی برای حصول تشرّف درخواست کرد، فرمود:

«این توجه را داشته باشید که الآن ایشان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هست و عنایاتش عام‌الشمول است و هر لحظه ممکن است که خدمتش برسید. دائماً در ذُکر باشید [که] الآن، الآن، الآن [ممکن است تشرّف حاصل شود].»

همچنین به یکی از اشخاصی که می‌خواست به سفر حج مشرّف شود، این‌چنین توصیه فرمود:

«در مَواطن مختلف حج، به یاد آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باش؛ بلکه او را ببینی؛ هر چند که دیدار او، به سخن گفتن با ایشان نینجامد. صرف دیدار آن بزرگوار، برکاتی دارد...».

معظّم‌له اظهار می‌داشت که اگر انسان هر لحظه در حالت آمادگی برای تشرّف باشد و خود را در مرأی و مسمع حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ببیند، مشرّف به رؤیت و سمع قلبی می‌شود، و از این‌رو می‌فرمود:

«چرا ما قلباً حاضر نیستیم؟! به طوری که بفهمیم آن به آن ممکن است ما از قِبَل (سوی) آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بر مطالبی مطلع بشویم!»

کتمان تشرّفات

برخی گمان می‌کنند نوّاب اربعه و امثال آن‌ها که با حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ارتباط داشتند، آشکارا از این ارتباط دم می‌زدند و بدون هیچ ملاحظه‌ای سخنان و دستورات ایشان را نشر می‌دادند. اما حقیقت این است که نوّاب اربعه که هیچ تردیدی در ارتباط آن‌ها با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وجود ندارد، در نهایت تقیّه و کتمان سِرّ بودند و جز برای خواص، حرفی از ناحیه مقدسه حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نمی‌زدند، آن هم در مواردی که مأمور یا مأذون بودند. در واقع، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آنان که ظرفیت رسیدن آن‌ها به مقام نیابت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را نشان می‌داد، همین ملکه کتمان بود.

ابوسهل نوبختی، یکی از بزرگان شیعه و در علم و تقوا سرآمد بود. از این‌رو، عده‌ای از شیعیان وی را شایسته مقام نیابت حضرت بقیةالله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌دانستند. روزی از او پرسیدند: چگونه این امر (نیابت خاصه) به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رسید، نه به تو؟ او در پاسخ گفت:

«هُمْ أَعْلَمُ وَ مَا اخْتَارُوهُ وَ لَكِنْ أَنَا رَجُلٌ أُلْقَى الْخُصُومَ وَ أُنَاظِرُهُمْ، وَ لَوْ عَلِمْتُ بِمَكَانِهِ كَمَا عَلِمَ أَبُوالْقَاسِمِ وَ ضَغَطَتْنِي الْحُجَّةُ [عَلَى مَكَانِهِ] لَعَلِّي كُنْتُ أَدُلُّ عَلَى مَكَانِهِ، وَ أَبُوالْقَاسِمِ فَلَوْ كَانَتِ الْحُجَّةُ تَحْتَ ذَيْلِهِ وَ قُرِّضَ بِالْمَقَارِيضِ مَا كَشَفَ الذَّيْلَ عَنْهُ»[1] (آن‌ها به آنچه انتخاب کرده‌اند، داناترند. اما من کسی هستم که زیاد با دشمنان ملاقات و با آن‌ها مناظره می‌کنم و اگر من نیز همچون حسین بن روح، مکان امام علیه‌السلام را می‌دانستم و با ایشان رابطه تنگاتنگ می‌داشتم، شاید مکان ایشان را نشان می‌دادم، اما ابوالقاسم به نحوی است که اگر حضرت حجت علیه‌السلام زیر عبای او باشد و ابوالقاسم را با قیچی تکه‌تکه کنند، او عبای خود را کنار نمی‌زند و مکان حضرت را نشان نمی‌دهد).

آری؛ شدت کتمان، یکی از مهم‌ترین خصلت‌های کسانی است، که به مقامات عالیه می‌رسند و هرقدر مقام بالاتر درجه کتمان بیشتر. اگر نوّاب خاصّه ـ که شکی در ارتباطشان با حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیست ـ معذور از افشای ارتباط‌ها و ملاقات‌هایشان بودند، نوّاب عامّه چون سیّد بن طاوس و سیّد بحرالعلوم و آیت‌الله بهجت رحمه‌الله به‌مراتب معذورترند، و آنچه از ملاقات‌های ایشان نقل شده، تنها رشحاتی بوده که به خواص‌الخواص رسیده است؛ چنان‌که در حدیث منقول از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

«كُلَّمَا تَقَارَبَ هَذَا الْأَمْرُ كَانَ أَشَدَّ لِلتَّقِيَّةِ»[2] (هرچه این امر - ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام - نزدیک‌تر می‌گردد، تقیّه شدیدتر می‌شود).

بنابراین، با گذر زمان، ضرورت کتمان و تقیّه از نااهلان و ضعفا بیشتر و شدیدتر خواهد

---

۱. الغیبة طوسی، ص۳۹۱.
۲. کافی، ج۲، ص۲۲۰.

شد؛ چه رسد به تقیّه نسبت به دشمنان.

حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ نیز با علم به زمان خویش و شرایطش، در شدیدترین مراتب کتمان و اخفاء سِرّ بود. پس اگر در مواردی بسیار محدود و انگشت‌شمار، ایشان جلوه‌هایی از لقاء خود را به مستحقّین یا افراد دارای اهلیّت بیان می‌داشت، با اذن یا امر الهی و علم به اثر و فایده آن و قابلیّت داشتن مخاطب بود. و مخاطبان این افاضات هم غالباً در درجات عالی کتمان و حفظ سِرّ بودند. به همین دلیل، معظّم‌له جز در موارد نادر و از سر حکمت، از ملاقات‌های خویش با حضرت ﷺ حرفی نمی‌زد، و به‌طور کلی رویّه ایشان این‌گونه نبود که مستقیماً حالات خود را نقل کند و صراحتاً از ملاقات‌هایش بگوید. اما گاهی در مواردی که حکمت و وظیفه اقتضا می‌کرد، مثل این‌که می‌خواست تشنگی فرد مستعدی را تخفیف دهد یا بذر اعتقاد به رؤیت را در وجود شخص حیرانی بکارد، در این‌باره سخن می‌گفت؛ آن هم با اشاره و تلویح یا با عنوان کردن نام دیگری، که بعداً با قرائن قوی معلوم می‌شد آن شخص خود ایشان بوده است. البته فقط در موارد اندکی با اصرار پرسشگران ـ که بسیاری از آن‌ها خود از علمای ربّانی بودند ـ مضطر می‌گردید و باید توسعه‌ای در بیان می‌داد. و در این موارد که خلاف اصلِ اولی، ناگزیر به بیان مطلبی می‌شد، تنها به بیان رؤیت در خواب اکتفا می‌نمود و می‌فرمود:

«عاشق امام زمان ﷺ اگر در بیداری نبیند، لااقل در خواب خدمت حضرت ﷺ می‌رسد!»

نحوه مواجهه با تشرّفات دیگران

سیره حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ درباره تشرّفات خود، کتمان حداکثری بود، اما این مسأله در مورد تشرّفات دیگران، کاملاً تفاوت داشت. بنای ایشان در این‌باره بر نشر حداکثری بود. رویّه ایشان تکذیب سریع نقل تشرّف از سوی دیگران نبود، بلکه نقلیات دیگران را به‌طور کامل و دقیق گوش می‌داد و اگر شواهدی برای صدق آن می‌یافت، نه‌تنها رد نمی‌کرد، بلکه با شوق قلبی آن را نقل هم می‌نمود. اما اگر کسی ادعایی می‌کرد که اعتبار نداشت، یا براساس خیال و وهم خود قصه‌ای ساخته بود، از آن اعراض می‌نمود.

متأسفانه بعضی از افراد، اصلاً حاضر به شنیدن و اعتنا کردن به نقل تشرّفات نیستند. برخی دیگر با این‌که به اصل این مطلب اعتقاد دارند، چون از متهم شدن به ساده‌لوحی می‌ترسند، از گوش سپردن به این مطالب می‌پرهیزند؛ چه رسد که آن‌ها را تصدیق کنند. یا به زبان بیاورند. اما معظّم‌له به کلام کسانی که شواهد وثاقت در خودشان و قرائن صدق در بیانشان می‌یافت، با جان و دل گوش می‌داد و برای دیگران نقل می‌کرد. بعضی از این نقل‌ها و حکایات که اکنون مکتوب و یا ضبط شده است، خود مقدار زیاد و قابل توجهی است؛ چه رسد به نقل‌هایی که ضبط و مکتوب نشده که تعدادش بسیار بیشتر است.

حکمت این روش، آن بود که ایشان می‌دانست حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دوستان را رها نمی‌کند و انسان‌ها را به حال خود وانمی‌گذارد؛ چرا که او هادی و کفیل و رئیس و صاحب زمان است. غیبت به معنای موت یا لوازم موت نیست. انسانِ حی، پویا است و حرکت می‌کند و هر روز در شأنی است؛ چه رسد به امام و رهبر که در رأس امور است و خطیرترین مسئولیت‌ها را بر عهده دارد و طبعاً هر روز شئون و مأموریّتی از جانب خداوند دارد، و گرچه از نظرها غایب است، اما دست بسته نیست، و نه تنها منعی از ظهور و بروزهای خصوصی و شخصی برای صالحان و افراد شایسته ندارد، بلکه از جانب خدای حکیم، موظف و مأمور به اغاثه و دستگیری از بندگان در مراتب گوناگون است.

غیر از آنچه ذکر شد، حکمت‌ها و دلایل دیگری نیز وجود داشت که آیت‌الله بهجت قدس سره بسیاری از این وقایع را ـ پس از مشاهده شواهد صدق و اطمینان به حصول آن‌ها ـ نقل می‌کرد. یکی از مهم‌ترین این دلایل،این بود که ایشان با هوشمندی و دوراندیشی خود می‌دانست که بعدها برخی از افراد حتی منکر امکان تشرّف می‌شوند و با جهل خود به ستیز علم می‌روند و با این انکار، دل مؤمنان و مشتاقان را ناامید و آن‌ها را نسبت به بزرگان علمای مذهب (همچون سیّد بن طاوس‌ها و سیّد بحرالعلوم‌ها) که تشرّفاتشان قطعی و مسلّم بوده است، بدبین می‌کنند.

از این‌رو، حضرت آیت‌الله بهجت قدس سره می‌خواست با ذکر این تشرّفات مبارک که نزد ایشان محرز شده بود، وقوع تشرّفات گوناگون را اثبات نماید و یقین به باز بودن راه ملاقات برای افراد دارای اهلیّت را در قلب مؤمنان راسخ کند. این، همان چیزی است که از

علمای ربّانی که قلعه‌های نفوذناپذیر دین و پایه‌های محکم شریعت هستند، توقع می‌رود؛ همچنان که در صفحات قبل در کلام مهم شیخ صدوق ﷺ در «کمال‌الدین» آمد.

مدعیان ملاقات یا ارتباط

همان‌گونه که بیان شد، قطعاً نمی‌توان تمام کسانی را که ادعای ملاقات حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را مطرح می‌کنند، دروغگو و مغرض و یا جاهل و خطاکار دانست، بلکه می‌دانیم اصل ملاقات و ارتباط با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یقیناً برای عده‌ای حاصل شده است و می‌شود. در این میان، بسیاری از علمای ربّانی یا مؤمنان صالح قرار دارند که نمی‌توان آن‌ها را متهم به کذب یا جهل نمود. از سوی دیگر، می‌دانیم که افرادی با اغراض مختلف دنیوی و برای کسب جایگاه اجتماعی، یا بر اثر گمراهی و خودفریبی، ادعای ملاقات با حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌کنند و از این مهم‌تر، توصیه‌ها و دستورالعمل‌هایی نیز از خود صادر می‌نمایند. از این‌رو، ارائه معیار و میزانی برای تشخیص حق از باطل و یا تشخیص وظیفه عملی در مواجهه با چنین اموری ضروری است.

به فرموده آیت‌الله بهجت ﷺ مشاهده آثار صدق در گفتار و رفتار مدعی مکاشفات یا تشرّفات، یکی از اسباب یقین به صحت ادعای تشرف است. و برعکس ناهمخوانی گفتار و رفتار، نشانه دروغ بودن این ادعاست. مهم آن است که انسان در مقام عمل، بر مدار یقینیات عمل نماید و در غیر یقینیات، به احتیاط عمل کند.

بنابراین، افرادی که نشانه‌های صدق در فعل و قولشان هست و به تقوا و پرهیزکاری و عمل به شرع شناخته می‌شوند، اگر ابراز حصول تشرّف داشتند، چنانچه همه نشانه‌های صداقت و وثاقت در او محرز بود ـ به نحوی که قابل اطمینان باشد، سخنش کاملاً مطابق موازین شرع باشد و با واضحات و مسلّمات دین و مذهب تعارضی نداشت ـ می‌توان سخن او را قبول کرد.

سخن مؤمنان و صالحان مورد اطمینان برای آیت‌الله بهجت ﷺ درجات مختلفی از اعتبار داشت. برای برخی که از علمای مهذّب ربّانی بودند، حتی جریان ملاقات‌های خود را هم نقل می‌کرد، اما در عین حال نسبت به مدعیان دروغین ارتباط، روشی کاملاً متفاوت

را در پیش می‌گرفت و به طرق مختلف آن‌ها را طرد می‌نمود. تنها به ذکر یک جریان کوتاه و آموزنده بسنده می‌شود.

روزی در حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام شخصی به محضر معظّم‌له رفت و با قاطعیّت ادعا کرد که من سیّد خراسانی هستم. اطرافیان همگی متعجب و مردّد شدند و منتظر بودند ببینند واکنش ایشان در برابر چنین ادعای بزرگی چیست؟ شاید او واقعاً سیّد خراسانی باشد و شاید هم یک دروغگوی مدعی! این وضعیت، انسان را بیشتر به هیجان می‌آورد تا جواب حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله را بشنود. ایشان در کمال طمأنینه و به دور از هرگونه تنش، جمله نغزی فرمود که شاید به ذهن شخص مدعی هم خطور نکرده بود:

«ما در قبال سیّد خراسانی وظیفه‌ای نداریم!»

بدین صورت، معظّم‌له با پاسخی منطقی و علمی که برگرفته از روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام است، مانع گمراهی آن شخص شد و همچنین مسیر را برای دیگران روشن نمود.

از نظر حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله، تکلیف ما نسبت به مدعیان بابیّت و وساطت که در این زمان در جای جای بلاد اسلامی دیده می‌شوند، و روز به روز بر تعدادشان افزوده می‌شود، تکذیب آن‌ها است؛ چنان‌که صریح روایت هم به آن امر کرده است: «**فَكَذِّبُوه**» و اما نسبت به کسانی که مدعی تشرّف یا مکاشفه‌اند وظیفه، ملازمت یقین است که از جمله راه‌های نیل به آن، مشاهده آثار صداقت و همخوانی گفتار و رفتار مدعی است.

ب: تشرفات حکمی

تشرّفات منحصر به تشرّف حقیقی نیست و شامل تشرّف حکمی نیز می‌شود. مؤمن مشتاق، سعی وافر و تلاش بلیغ خود را برای هر دو نوع تشرّف انجام می‌دهد. تشرّف حکمی، انجام دادن اعمالی است که ارزش و آثار و برکات تشرّف را دارد و مفهومی برگرفته از احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام است. برای مثال، در روایات داریم:

زیارت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به منزله زیارت خداست.[1]

---

۱. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ؛ هر کس مرا در حال حیاتم و یا ←

زیارت رسول اکرم ﷺ بعد از وفات، به منزله زیارت آن حضرت در زمان حیات ایشان است.[۱]

زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به منزله زیارت پیامبر ﷺ است.[۲]

زیارت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا، به منزله زیارت خدا در عرش است[۳] و بیست بار حج خانه خدا به منزله یک زیارت امام حسین علیه‌السلام است.[۴]

← پس از وفاتم زیارت کند، همانا خدای متعال را زیارت کرده است»؛ توحید صدوق، ص۴۶۰.

۱. پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «فَمَنْ زَارَنِي بَعْدَ وَفَاتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي؛ هر کس مرا بعد از وفاتم زیارت کند، گویی که مرا در حال حیاتم زیارت کرده است» بشارة المصطفی، ص۱۳۹؛ رسول خدا ﷺ همچنین می‌فرماید: «مَنْ زَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ هَاجَرَ إِلَيَّ فِي حَيَاتِي؛ کسی که قبر مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مانند کسی است در زمان حیاتم به سوی من مهاجرت کرده باشد»؛ کامل الزیارات، ص۱۴.

۲. حضرت رسول ﷺ می‌فرماید: «مَنْ زَارَ عَلِيّاً فَقَدْ زَارَنِي وَ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي أَبْلِغْ قَوْمَكَ هَذَا عَنِّي وَ مَنْ أَتَاهُ زَائِراً فَقَدْ أَتَانِي وَ أَنَا الْمُجَازِي لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ جَبْرَئِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ؛ هر کس علی علیه‌السلام را زیارت کند، مرا زیارت کرده است و هر که او را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته است و هر کس او را مبغوض دارد، مرا مبغوض داشته است. این پیام را از طرف من به قومت برسان. هر کس برای زیارت پیش او برود، پیش من آمده است و من خود پاداش او را در روز قیامت می‌دهم و جبرئیل و نیکوکار مؤمنان (یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام) نیز پاداش او را می‌دهند»؛ بحار الأنوار، ج۹۷، ص۲۶۳.

۳. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ؛ هر کس قبر حسین بن علی علیه‌السلام را روز عاشورا زیارت کند، در حالی که به حق او معرفت دارد، مانند کسی است که خداوند را در عرشش زیارت کرده است»؛ کامل الزیارات، ص۱۷۴؛ همچنین پیامبر اکرم ﷺ درباره شهادت امام حسین علیه‌السلام و زیارت قبر آن حضرت به ابن عباس فرمود: «مَنْ زَارَهُ عَارِفاً بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَوَابَ أَلْفِ حَجَّةٍ وَ أَلْفِ عُمْرَةٍ أَلَا وَ مَنْ زَارَهُ فَقَدْ زَارَنِي وَ مَنْ زَارَنِي فَكَأَنَّمَا زَارَ اللَّهَ وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَهُ بِالنَّارِ؛ هر کس او را زیارت کند، در حالی که به حق او معرفت دارد، خدای متعال برای او ثواب هزار حج و هزار عمره می‌نویسد. آگاه باشید که هر کس او را زیارت کند، مرا زیارت کرده است و هر کس مرا زیارت کند، گویی خداوند را زیارت کرده و بر خداست که او را با آتش عذاب نکند»؛ وسائل الشیعه، ج۱۰، ص۳۵۲.

۴. «عن شهاب عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: سَأَلَنِي فَقَالَ يَا شِهَابُ كَمْ حَجَجْتَ مِنْ حِجَّةٍ؟ فَقُلْتُ تِسْعَةَ عَشَرَ حِجَّةً. فَقَالَ لِي تَمِّمْهَا عِشْرِينَ حِجَّةً تُحْسَبْ لَكَ بِزِيَارَةِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام؛ شهاب می‌گوید که امام صادق علیه‌السلام از من پرسید: ای شهاب! چند حج به‌جا آورده‌ای؟ گفتم: نوزده حج. حضرت علیه‌السلام فرمود: بیست حج را کامل کن، تا برایت یک زیارت امام حسین علیه‌السلام شمرده شود»؛ کامل الزیارات، ص۱۶۲.

همچنین کسی که با استقامت بر مذهب تشیّع و با انتظار فرج از دنیا برود، به منزله کسی است که در خیمه حضرت بقیة‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و در کنار ایشان باشد و همراه آن حضرت علیه‌السلام جهاد کند و به شهادت برسد.[1]

اگر بخواهیم براساس ظاهر عمل انسان حکم کنیم، کسی که بعد از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به زیارت ایشان می‌رود، تنها ضریح و مقبره مبارک حضرت را زیارت کرده، اما خدای متعال به او که به امتثال فرمانش مبادرت نموده است، آثار حقیقی زیارت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را اعطا می‌کند. از این‌رو، چنین کسی در باطن امر، گویی خود وجود مبارک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را زیارت کرده است، و عمل او همین آثار و برکات را دارد. زیارت و تشرّف به محضر حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز همین‌گونه است، و اعمال و افعالی هست که آثار تشرّف را دارد؛ و از اهمّ آثار تشرّف، حفظ و رشد ایمان انسان و اعتلای رتبه او در قرب الهی است.

یکی از اموری که آیت‌الله بهجت بر آن تأکید داشت، ارزش عبادت خدا و توسل به اهل‌بیت علیهم‌السلام در زمان غیبت است، که گاهی می‌تواند آثار و برکات و فضیلت تشرّف به محضر حضرت بقیة‌الله الأعظم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را داشته باشد. حتی ممکن است اهتمام به آن برای انسان از تشرّف حقیقی هم سودمندتر باشد؛ چرا که می‌توان به واسطه رشد معرفت، بهره مؤمن را حین تشرّف حقیقی بیشتر کند. از سوی دیگر، ممکن است برخی از افراد بعد

---

۱. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى أَمْرِنَا هَذَا فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ ضَرَبَ فُسْطَاطَهُ إِلَى رِوَاقِ الْقَائِمِ علیه‌السلام بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ يَضْرِبُ مَعَهُ بِسَيْفِهِ بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَهُ بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ هر یک از شما که با اعتقاد به امر ما (یعنی امامت) بمیرد، مانند کسی است که خیمه خود را در کنار خیمه قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برپا کرده باشد، بلکه به منزله کسی است که همراه با او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شمشیرزده باشد، بلکه مانند کسی است که همراه او به شهادت رسیده باشد، بلکه همچون کسی است که همراه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شهید شده باشد»؛ محاسن، ج۱، ص۱۷۳.

«قال جد السندی قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام مَا تَقُولُ فِيمَنْ مَاتَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُنْتَظِراً لَهُ قَالَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ هُوَ كَمَنْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ راوی می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: درباره کسی که بر این امر (امامت اهل‌بیت علیهم‌السلام) از دنیا برود در حالی که منتظر آن (ظهور حضرت) است، چه می‌گویید؟ ایشان فرمود: او مانند کسی است که همراه با قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و در خیمه ایشان باشد. سپس حضرت علیه‌السلام بعد از کمی درنگ فرمود: او مانند کسی است که همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است؛ همان.

از انجام اعمال گوناگون برای حصول تشرّف به محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و نگرفتن نتیجه ملموس، در ایمان و اعتقادشان تزلزل حاصل شود. چنین شخصی اگر به جای انجام آن اعمال، در ایمان خود ثابت می‌ماند، حتماً برای او سودمندتر و بیشتر مورد رضای حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود.

همچنین باید توجه داشت که در طول تاریخ، افراد زیادی به محضر نورانی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مشرّف شدند، اما از این حضور جز شقاوت برای خود عایدی کسب نکردند؛ مثل ابوجهل که در جوار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود یا شمر که به محضر قدسی سیّدالشهدا علیه‌السلام رسید، اما تشرّفشان جز کینه‌توزی و قتل امام معصوم علیه‌السلام حاصلی نداشت.

از این‌رو، آیت‌الله بهجت رحمه‌الله که خود بزرگ‌ترین شائق و مشوّق برای رسیدن به تشرّف حقیقی بود و به کمترین مناسبتی آه شوق می‌کشید و با جملاتی ساده، قلوب را منقلب و تشنه زیارت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌کرد و در مواردی متناسب با حالات مخاطب خود می‌فرمود:

> «لازم نیست انسان در پی این باشد که به خدمت حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تشرّف حاصل کند، بلکه شاید خواندن دو رکعت نماز و سپس توسل به ائمه علیهم‌السلام، بهتر از تشرّف باشد؛ زیرا هر کجا که باشیم، آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌بیند و می‌شنود، و عبادت در زمان غیبت، افضل از عبادت در زمان حضور است.»

بنابراین، گاهی ممکن است دو رکعت نماز و سپس توسل به اهل‌بیت علیهم‌السلام برای انسان سودمندتر و انسان به آن محتاج‌تر باشد؛ چرا که وقتی انسان با اعتقاد به امام علیه‌السلام و یقین به دادرسی ایشان، بدون این‌که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیده باشد، چنان به ایشان توسل می‌کند که گویی ایشان را با چشمانش می‌بیند، خدای متعال برای او مراتب عالی ایمان و خیرات در هر دو سرا را مقدر می‌فرماید؛ همچنان‌که در روایات داریم؛ عبادت در زمان غیبت، افضل از عبادت در زمان حضور امام علیه‌السلام است.[1]

---

۱. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «يَا عَمَّارُ الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللَّهِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ وَكَذَلِكَ وَاللَّهِ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ تَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ ←

از این شگفت‌انگیزتر، این است که پیامبر اکرم ﷺ کسانی را که در زمان غیبت به ایشان ایمان آورده‌اند و بر ایمان خود پایدارند، برادران خود توصیف و از خدای متعال ملاقات آن‌ها را طلب می‌کند؛ چنان‌که در روایتی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ذَاتَ يَوْمٍ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ اللَّهُمَّ لَقِّنِي إِخْوَانِي مَرَّتَيْنِ فَقَالَ مَنْ حَوْلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ أَ مَا نَحْنُ إِخْوَانُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: لَا إِنَّكُمْ أَصْحَابِي، وَ إِخْوَانِي قَوْمٌ مِنْ آخِرِ الزَّمَانِ آمَنُوا بِي وَلَمْ يَرَوْنِي لَقَدْ عَرَّفَنِيهِمُ اللَّهُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْرِجَهُمْ مِنْ أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَ أَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ لَأَحَدُهُمْ أَشَدُّ بَقِيَّةً عَلَى دِينِهِ مِنْ خَرْطِ الْقَتَادِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ أَوْ كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الْغَضَا أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى يُنْجِيهِمُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ غَبْرَاءَ مُظْلِمَةٍ» (روزی رسول خدا ﷺ در حضور عده‌ای از یاران خود فرمود: خدایا! مرا به دیدار برادرانم ببر! و این جمله را دو بار تکرار کرد. یارانی که کنار حضرت ﷺ بودند، گفتند: ای رسول خدا! مگر ما برادران شما نیستیم؟ حضرت فرمود: نه، شما یاران من هستید و برادران من کسانی هستند که در آخرالزمان می‌آیند؛ آن‌ها به من ایمان می‌آورند، در حالی که مرا ندیده‌اند. خدای متعال آن‌ها را همراه با اسم پدرانشان به من شناسانده است، قبل از این‌که از پشت پدرانشان و رحم مادرانشان خارج شوند. پایداری و استقامت هریک از آن‌ها بر دین خود، از کشیدن ساقه پرخار در شب تاریک و یا کسی که تکه چوبی شعله‌ور از درخت گزرا در مشت خود گرفته باشد، سخت‌تر است. آن‌ها چراغ‌هایی در تاریکی هستند. خداوند آن‌ها را از هر فتنه غبارآلود تاریکی نجات می‌دهد).[1]

بنابراین، معرفت به امام علیه‌السلام برتر از مشاهده ایشان بدون معرفت یا با معرفت ناقص است. ارزش این معرفت به حدی است که در روایت امام صادق علیه‌السلام آمده است:

← مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَلَيْسَتِ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَالْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ؛ ای عمار! به خدا قسم، صدقه پنهانی با فضیلت‌تر از صدقه آشکار است و به همین صورت به خدا قسم! عبادت شما در پنهانی همراه با امام پنهانتان در دولت باطل و ترس شما از دشمنانتان در دولت باطل و زمان آتش‌بس، برتر از کسی است که خداوند متعال را در زمان ظهور حق عبادت می‌کند و همراه او، امام حق آشکار در دولت حق وجود دارد؛ و عبادت همراه با ترس در دولت باطل با عبادت و آسایش در دولت حق یکسان نیست»؛ کافی، ج۱، ص۳۳۴.

۱. بصائرالدرجات، ج۱، ص۸۴.

«اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِداً فِي عَسْكَرِهِ لَا بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لِوَائِهِ» (امام خود را بشناس که وقتی امام خود را شناختی، دیگر چه این امر پیش و چه به تأخیر بیفتد، به تو ضرری نمی‌رسد. و هر کس امام خود را بشناسد و سپس بمیرد، قبل از این‌که صاحب این امر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قیام کند، همچون کسی است که در لشکر او باشد؛ نه، بلکه مانند کسی است که زیر پرچم او نشسته باشد).[1]

کسی که معرفت به امام علیه‌السلام و مقامات اختصاصی ایشان داشته باشد، او را در همه جا و در همه حال حاضر و ناظر می‌بیند، و اعمال خود را آن‌چنان با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مطابق می‌نماید که گویی در خیمه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و در مقابل ایشان زانو زده است.

حضرت آیت‌الله بهجت مدظله می‌فرمود:

«نظر کردن به جمال مبارک حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خوب است و فضیلت دارد، اما می‌دانیم که عده‌ای در زمان حضور پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا ائمه علیهم‌السلام به جمال آن‌ها نظر می‌کردند، ولی به مقام آن‌ها معرفت نداشتند و از آن‌ها اطاعت نمی‌کردند! بنابراین، قطعاً معرفت آن‌ها و یقین به مقامات و عظمت و جلالت آن‌ها، خیلی بالاتر از نظر به جمال ظاهری آنان است.»

زیارت مشاهد مشرفه

یکی از اعمالی که آیت‌الله بهجت مدظله آن را معادل زیارت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌دانست و همواره بر آن پایبند بود و دیگران را هم به آن توصیه می‌کرد زیارت مشاهد مشرّفه معصومین علیهم‌السلام است، به‌گونه‌ای که انسان در هنگام زیارت آن‌ها، علاوه بر زیارت آن معصوم علیه‌السلام، زیارت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را نیز نیّت کند.

معظّم‌له زیارت هر کدام از معصومین علیهم‌السلام را در حکم زیارت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و تمام معصومین علیهم‌السلام می‌دانست، و در این باره می‌فرمود:

---

۱. کافی، ج۱، ص۳۷۱.

«اگر کسی بخواهد تشنگی و عطش دیدار آن‌ها را در وجود خود تخفیف دهد، زیارت مشاهد مشرّفه به منزله ملاقات آن‌ها و دیدار حضرت غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. آن‌ها در همه‌جا حاضر و ناظرند. هرگاه انسان به یکی از آن‌ها متوجه شود، مانند آن است که به همه متوجه شده و همه را زیارت و دیدار کرده است.»

نظر به آیات قرآن

از راه‌های دیگر تشرّف حکمی به محضر امام زمان علیه‌السلام، که آیت‌الله بهجت رحمه‌الله بر انجام آن مراقبت و ملازمت دائمی داشت، نظر کردن به مصحف است؛ چرا که به حکم حدیث ثقلین، قرآن همسنگ امام علیه‌السلام است. معظّم‌له بر اساس فرمایش‌های معصومین علیهم‌السلام، تأکید می‌کرد که قرآن و عترت هرگز قابل جدا شدن از یکدیگر نیستند و هریک آیینه دیگری است. ایشان جمله‌ای بسیار زیبا دارد که نشانه فهم عمیق از حدیث متواتر ثقلین است:

«باید این حاضر را مرآة (آیینه) غایب قرار داد!»

به عبارت واضح‌تر، باید این ثقل حاضر یعنی قرآن را آیینه‌ای برای تماشای جمال ربوبی ثقل غایب یعنی حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار داد.[1]

ایشان همچنین در این باره می‌فرمود:

«النَّظَرُ فِي الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ»[2] (نگاه کردن به مصحف، عبادت است)؛ مصحف، عدیل خود حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ نظر به مصحف، نظر

---

۱. شایان ذکر است که ایشان تأکید می‌کرد کسی که بخواهد از قرآن چیزی بفهمد و به آثار خاصّ تلاوت قرآن نائل شود، باید قرآن را با آداب و شرایطی که در روایات ذکر شده است، از جمله حضور قلب و بدون کسالت و با ادب و توجه به این‌که خالق با او سخن می‌گوید و... تلاوت و تدبر نماید؛ وگرنه کسی که در عمل بین قرآن و شاهنامه یا مقامات حریری تفاوت قائل نگردد، قطعاً از آثار معنوی فوق‌العاده تلاوت قرآن محروم می‌ماند؛ برخلاف کسی که قرآن را با اعتقاد و مراعات آداب آن تلاوت می‌نماید که مقامات او کم‌کم ترقی می‌کند و قرآن برای او آیینه امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌شود، و به فرموده حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله، قرآن را از آن مصدر اصلی و اوّلی می‌شنود.

۲. کشف الغمة، ج۲، ص۲۶۸.

به امام زمان علیه‌السلام است، عدیل نظر به امام زمان علیه‌السلام است.»

انس با سخنان اهل بیت علیهم‌السلام

از دیگر اموری که در سیره معظّم‌له به منزله حضور در محضر اهل بیت علیهم‌السلام و تشرّف به محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شمرده شده، مطالعه کتب معتبر روایی و انس با احادیث اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص نهج البلاغه و صحیفه سجادیه است. که به فرموده ایشان مثل این است که انسان پای منبر و سخنرانی اهل بیت علیهم‌السلام نشسته باشد.

ایشان می‌فرمود:

«اگر کسی کتب روایی و به‌خصوص نهج‌البلاغه که منبر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و همچنین کتاب «کافی»[1] را در دست بگیرد و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام را مطالعه کند، مانند این است که به محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده باشد.»

حضرت آیت‌الله بهجت می‌فرمود:

«بسیار پیش می‌آید که می‌آیند و به ما می‌گویند: می‌خواهیم خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسیم، چه کار کنیم؟ چه ختمی [انجام دهیم]؟ و این‌گونه امور.»

سپس ایشان می‌فرمود:

«واقعاً راست می‌گویی؟! می‌خواهی خدمتش برسی؟! این‌قدر مشتاقی؟! کاری ندارد! برو منزل، "کافی" را باز کن و در دامنت بگذار، در محضرش [حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف] هستی. چرا؟ [وقتی که] محضرش می‌رسی، مگر غیر از این است که می‌خواهی با تو حرف بزند؟ او مگر حرفی غیر از حرف

---

۱. «الکافی» از منابع حدیثی شیعه و مهم‌ترین و معتبرترین منبع از کتب اربعه است. این کتاب، نوشته محمّد بن یعقوب بن اسحاق مشهور به ثقة‌الاسلام کُلینی است که آن را در مدت ۲۰ سال گردآوری کرده. این کتاب در سه بخش «اصول»، «فروع» و «روضه» تألیف شده است. اصول کافی، مشهورترین بخش آن محسوب می‌شود.

آبائش علیهم‌السلام می‌زند؟ "کافی" حرف آبائش علیهم‌السلام است! می‌خواهی با تو حرف بزند، "کافی" را باز کن. می‌خواهید محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسید، "کافی" را مطالعه کنید!»

به فرموده آیت‌الله بهجت رحمه‌الله، مگر آثاری که برهمین اعمال ساده، ولی پرمغز و معرفت‌افزا مترتّب می‌شود، کمتر از بعضی از اذکار و ختوماتی است که برای تشرّف به محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نقل شده است؟! ایشان نیز همین راه‌ها را طی نمود و به تشرّفات حقیقی و آن مقام از قرب نائل آمد.

ایشان می‌فرمود اگر انسان التزام داشته باشد به قرآن و کتب روایی مراجعه کند، به مصاحبت با ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌رسد و حتی آن‌ها را می‌بیند:

«بله، محرومیّت در اثر عدم درک و حضور معصوم علیه‌السلام زیاد است، اما به گمانم اگر کسی وظیفه رجوع به کتاب و سنت را ـ هرچند با زحمت ـ به جا آورد، خوب است و موجب می‌شود روحیه تسلیم در انسان ایجاد شود، و شاید سبب شود که انسان تفکرات صحیحه پیدا کند و یا به صحبت ائمه علیهم‌السلام نائل گردد؛ زیرا آن‌ها عَینُ اللهِ الناظِرَةُ وَأُذُنُهُ الْواعِیةُ وَرَحْمَتُهُ الْواسِعَة (چشم بینا، و گوش شنوا، و رحمت واسعه خدا) هستند و مراجعه به کتاب و سنت، سبب می‌شود که انسان آن‌ها را ببیند. اگر هیچ‌یک از این امور هم حاصل نشود، حداقل در اثر آن، سَلْوة و تسلّی (آرامش) قلب برای انسان حاصل می‌شود.»

ایشان با این‌که از تشرّفات حقیقی به محروم نبود، اما تا روزهای آخر حیات خویش به‌دقت به همین تشرّفات حکمی ملتزم بود.

برگی از دفتر اسرار مگو...

سر تعظیم به خاک می‌نهیم و هزاران بار خدا را شکر می‌گوییم که در زمان غیبت، بندگانش را از زیارت وجه خویش در بین خلق محروم نساخت و بر خواص اولیائش منّت گذاشت و سُرمه دیدار امام مبین عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را بر چشم اهل یقین کشید. هرچند که ما به سبب اعمال خود در بَندیم و محجوب، اما خدا را گواه می‌گیریم که به تشرّف در محضر قدوسی آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ـ ولو با بضاعت اندک خود ـ بسیار مشتاقیم، و از این‌که توفیق یافته‌ایم تا اشاراتی در باب دلدادگی آیت‌الله بهجت قدس‌سره به امام زمان خود بیان کنیم، خدا را شاکریم.

البته با قرار گرفتن نام عالم ربّانی، آیت‌الله بهجت قدس‌سره ذیل نام مبارک ذخیره خداوند در زمین، حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، انتظار یک فصل مفصلی از ملاقات‌ها می‌رود؛ زیرا سخن از کسی است که اعاظم و اولیا، اعتقاد دارند که ایشان نه‌تنها صاحب تشرّفات متعدد بوده، بلکه شاید باب لقا برای او مفتوح بوده است؛ ایشان می‌فرمودند:

> «کسانی که نه ظالم‌اند و نه رفیق ظالم هستند و نه با ظالمین معاشرند و نه در خانه و نه در محله ظالمین هستند، این‌ها اصلاً از وجود شریفش عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف محجوب نیستند!»

این، یعنی اصلاً برای آن‌ها غیبتی متصور نیست، بلکه همه لحظاتشان همواره حضور و همه وجودشان پیوسته حاضر در محضر دوست عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز هیچ‌گاه از آن‌ها غایب و محجوب نیست.

با این حال؛ انتظار به‌جایی است که خوانندگان محترم تصور کنند که شرح حال تشرفات حضرت آیت‌الله بهجت، می‌بایست بیش از مقداری باشد که در ادامه به آن اشاره می‌شود؛ اما با توجه به کتمان عجیب ایشان در این زمینه و مراقبت شدیدشان در مخفی ماندن ملاقات‌ها و ارتباطشان با حضرت، ارائه مطالب بیشتر میسر نگردید.

درجه کتمان ایشان به‌حدی بود که حتی اگر بر حسب مصلحت و حکمتی، امر خارق‌العاده‌ای از ایشان دیده می‌شد، سعی می‌کرد ذهن‌ها را از انتساب آن به خویش کاملاً منصرف نماید. ایشان از اوایل عمر شریفش همان‌طور که مراتب قرب و کمال را می‌پیمود، به موازات آن، رعایت اشدّ مراتب کتمان را بر خود واجب می‌دانست و هرچه مقاماتش افزون می‌شد، به همان نسبت کتمان ایشان شدت بیشتری پیدا می‌کرد.[1] ایشان نه‌تنها مقامات و کمالات خود را مخفی نگاه می‌داشت، بلکه خود را در مظانّ شناخته شدن هم قرار نمی‌داد و از شُهرت و قرار گرفتن در منظر عموم پرهیز می‌نمود. ایشان با اشاره به جریانی خاص می‌فرمود:

> «[قبل از آن جریان] در حرم حضرت معصومه علیها السلام یکی از رجال‌الغیب حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیدم. او گفت یک قضایایی قرار است اتفاق افتد که هر چه گمنام باشید، برای شما بهتر است!»[2]

این شیوه و روش در کتمان، به نحو شدیدتر در مورد تشرّفات ایشان جاری بود، و چه بسا

---

۱. از صفات اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که باعث می‌شد آن‌ها به آن مقامات و درجات عالی برسند، کتوم بودن آن‌ها ذکر شده است. در روایت است که ابی‌بصیر می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «مِنْ أَيْنَ أَصَابَ أَصْحَابَ عَلِيٍّ مَا أصابوا فِي عِلْمِهِمْ بِمَنَايَاهُمْ وَبَلَايَاهُمْ؟ فَأَجَابَنِي شِبْهَ الْمُغْضَبِ: مِمَّ ذَاكَ إِلَّا مِنْهُم! قَالَ قُلْتُ: فَمَا يَمْنَعُكَ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ؟ قَالَ ذَلِكَ بَابٌ قَدْ أُغْلِقَ إِلَّا أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام فَتَحَ مِنْهُ شَيْئاً يَسِيراً. ثُمَّ قَالَ: أَبَامحمّد إِنَّ أُولَئِكَ كَانَتْ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ أَوْكِيَةٌ؛ چگونه اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در علم به مرگ‌ها و بلاها به آن درجات رسیدند؟ حضرت علیه السلام با حالتی شبیه غضب فرمود: از کجا جز از خودشان؟! گفتم: خداوند مرا فدای شما گرداند، پس چه چیز مانع شما می‌شود [که به ما هم این علم را بدهید]؟ حضرت فرمود: این دری است که بسته شده است؛ جز این‌که امام حسین بن علی علیهما السلام مقدار اندکی از آن را باز کرد. سپس حضرت فرمود: ای ابامحمّد! آن‌ها دهانشان با ریسمان بسته شده بود»؛ بصائرالدرجات، ج۱، ص۲۶۱.

۲. برای مطالعه بیشتر در این باره، مراجعه شود: به بخش ملحقات، مطلب دوم، صفحه ۵۸۰.

به دلیل همین شدت کتمان به آن مقام از قرب رسید؛ همان‌طور که هنگامی که از ابوسهل نوبختی پرسیدند: چگونه امر نیابت به جای تو، به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رسید؟ او در پاسخ، از میان تمام صفات نیکویی که حسین بن روح رضوان‌الله‌علیه داشت، به یک ویژگی خاص او اشاره کرد:

«أَبُوالْقَاسِمِ فَلَوْ كَانَتِ الْحُجَّةُ تَحْتَ ذَيْلِهِ وَ قُرِّضَ بِالْمَقَارِيضِ مَا كَشَفَ الذَّيْلَ عَنْهُ!»[1] (ابوالقاسم طوری است که چنانچه حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف زیر عبایش باشد، حتی اگر با قیچی تکه‌تکه‌اش کنند، باز هم جای ایشان را آشکار نخواهد کرد).

فقیه عظیم‌الشأن شیعه، آیت‌الله بهجت دام‌ظله، حقیقتاً مصداق این مطلب بود و همه افعالش بر حسب وظیفه ظاهری قابل تفسیر بود و هیچ دلالت و اشارتی بر ربط و اتصال با آن ناحیه مقدسه نداشت. ایشان تمام تلاش خویش را به کار می‌بست، تا اذهان را از اتصال خود به غیب یا امور فوق‌العاده دور کند و موفق هم بود. تشرفات علما و صلحا را بسیار نقل می‌کرد، اما ملاقات‌های خویش را کتمان می‌نمود، و حتی از نقل رؤیاهایی که از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دیده بود، هم ابا داشت. مثلاً وقتی از ایشان پرسیده می‌شد که آیا فلان ختم را برای تشرّف انجام داده‌اید، با این‌که پاسخ مثبت به این سؤال، دلالتی بر حصول تشرّف ندارد، اما از پاسخ به این سؤال ابتدایی نیز طفره می‌رفت و می‌فرمود: «نپرسید!» گاهی اگر سؤال کنندگان را شیدا و شیفته امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌دید، می‌فرمود:

«عاشق امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف لااقل ایشان را در خواب می‌بیند!»

نسبت به برخی از خواص در پاسخ به این سوال که آیا به محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده‌اید؟ با زیرکی و هوشمندی می‌فرمود: «در خواب؟ بله!»[2] و بعد هم می‌فرمود «در خواب

---

۱. الغیبة (شیخ طوسی)، ص۳۹۱.

۲. البته ایشان به‌طور کلی از نقل خواب و به‌خصوص خواب‌های خود پرهیز داشت و بنای ایشان بر نقل خواب نبود؛ حتی دیگران را از دل مشغولی به آنچه که در بیداری شهود می‌شد، پرهیز می‌داد، تا چه رسد به خواب. معظّم‌له تأکید داشت که بنده خدا باید مشغول به انجام وظیفه و تکلیف باشد. بنابراین، روش و منش ایشان بر نقل خواب نبود؛ مگر در موارد نادری که مصلحت یا حکمت یا رجحان شرعی اقتضا می‌کرد ←

را که خیلی‌ها ممکن است دیده باشند». در موارد نادری هم برای خاص‌الخواصی که اهلیّت لازم را داشتند و رجحان شرعی از عدم کتمان بود، به تشرّف در بیداری اذعان کرده بودند. اگرچه همین موارد هم نوعی سرپوش نهادن بر تشرفات بالاتر و اساسی‌تر بود.

ایشان با بیان یکی دو تشرّف، اذهان بزرگان را که مرتباً از تشرفات ایشان می‌پرسیدند به همین یکی دو تشرّف مشغول کرده بود. اگر نبودند برخی از علمای برجسته که از احتمال مفتوح بودن باب لقا برای ایشان خبر داده بودند، عوام که جای خود دارد حتی بسیاری از بزرگان هم گمانشان به همان یکی دو تشرّف محدود می‌شد و شاید فکر می‌کردند تمام دلدادگی معظّم‌له به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به یکی دو خواب خلاصه می‌شود!

آری؛ آیت‌الله بهجت قدس‌سره اهل کتمان و استاد کتمان بود. از این‌رو، غیر از یک جریان تشرّف که از خود ایشان در موردی بسیار خاص شنیده شده، سایر وقایع از زبان موثّقین نقل می‌شود.

تشرّفی بی‌نظیر

بعد از گذشت سالیان بسیار، ممکن است الآن کسانی که شوق برای لقاء حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در قلبشان ریشه دوانده و با تقوا و پیروی از آن امام آبیاری شده است، این سؤال را از سر عشق و شوق بپرسند که: کسی مانند حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره چند بار در خواب یا بیداری به محضر مبارک حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شد؟ در پاسخ باید گفت درباره دفعات ملاقات حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در خواب و تشرّف به ساحت قدسی‌اش در عالم رؤیا، تنها یک بار از ایشان شنیده شد که فرمود:

«در خواب که الی ماشاءالله!»

ایشان همچنین فرمود:

← و در این صورت ممکن بود به خوابی اشاره کند. از این‌رو، ایشان نه تنها خواب محور نبود، بلکه آنچه که در بیداری هم شهود می‌شد، محور کار معظّم‌له نبود، و در هر حالی محور کار خود را انجام تکالیف واضح و بندگی مطلق قرار می‌داد.

«یک بار، بنده ایشان را در عالم رؤیا زیارت کردم، به هیأت مردی که بیش از هزار سال عمر کرده: محاسن بلند، قد کشیده ... . بار دیگر ایشان را به هیأت مردی سی ساله دیدم، اما احساس می‌کردم که بیش از هزار سال دارد.»[1]

یک بار نیز این‌گونه تعبیر نمود:

«من العجائب بنده یک جور خوابی دیدم که نشنیدم تا حالا چنین خوابی از کسی، که بارها حضرت را در سن واقعی هزار و خورده‌ای دیدم.»

باید توجه داشت که هرچه مطابقت قول و ذهن و عمل انسان بیشتر باشد و مراتب صدق را از صادق بودن تا صدیق بودن بیشتر بپیماید، رؤیای او نیز در حکایت حقایق عالم، آیینه شفاف‌تری می‌شود و رؤیای او صادق‌تر می‌گردد، و هرچه در مراتب ایمان بیشتر ترقی کند، خواب او به بیداری نزدیک‌تر می‌شود؛ چنان‌که در اوج این قله، خود اهل بیت علیهم‌السلام قرار دارند که فرمودند:

«إِنَّ مَنَامَنَا وَيَقَظَتَنَا وَاحِدَة»[2] (همانا خواب و بیداری ما یکی است).

همان‌گونه که بیان شد، ایشان حتی از بیان خواب‌های مربوط به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز پرهیز می‌کرد و اهل ابراز و اظهار این امور نبود. چه رسد به ملاقات و تشرّف به محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در بیداری. ایشان تنها دو بار در اواخر حیات خویش و به صورت کاملا استثنایی درباره تشرّف در بیداری سخن گفت. این مسأله به قدری غیر منتظره بود که تعجب نزدیک‌ترین اشخاص به ایشان را هم برانگیخت؛ چگونه ایشان بر خلاف روش و منش همیشگی خود ـ که بسیار به آن پایبند بود ـ، به ملاقات در بیداری اذعان کرد؟!

شاید منکران جاهل و گرگ‌های درنده را می‌دید که عقاید حقه مؤمنان را نشانه گرفته‌اند، و می‌دید که آن‌قدر به سفر لقاء الله نزدیک شده است که بیان این مطلب آن هم در جلسه‌ای خصوصی، نه تنها بهانه‌ای برای نااهلان نمی‌شود، بلکه مایه دلگرمی شایستگان خواهد شد؛ البته در همین مورد هم هرچه بود را، نگفت و تنها به قدر ضرورت اکتفا کرد:

---

۱. زمزم عرفان، ص۱۵۳.
۲. قرب الإسناد، ص۳۴۸.

«بیش از چهل، پنجاه بار حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را به همین سن معمول، و چند بار هم به همان سن واقعی زیارت نموده‌ام.»

در جلسه خصوصی دیگری هم در دیدار با یکی از بزرگان با ایشان فرمودند:

«بیش از چهل، پنجاه بار در سن معروف و دو بار در سن واقعی و یک بار هم در یک دیدار در هر دو سن امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ملاقات کرده‌ام. از دور که تشریف می‌آوردند، به همین سن معمول بودند، لکن نزدیک که رسیدند، دیدم نه آقا! فوق‌العاده است! بیش از هزار سال!»[1]

گفتنی است که ایشان رحمه‌الله درباره این مورد آخر افزود:

«خیلی عجیب است که این حالت (دیدن حضرت در دو سن مختلف، آن هم در یک دیدار) از دیگری نقل نشده است.»[2]

در واقع، ایشان بر اثر ایمان عالی و تقوای بی‌نظیر، به مراتب عالی «يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّه» (با نور الهی نظاره می‌کند) رسیده بود و «كَانَ اللَّه بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِه»[3] (خداوند دیده او می‌شود که با آن می‌نگرد) و در نتیجه، امور را کما هو حقه می‌دید.[4]

تشرّف به محضر حضرت و دیدن ایشان در سن سی تا چهل سالگی، کرامتی شریف و افتخاری عظیم است که در عصر غیبت جز با تقوای الهی و قدم گذاشتن جدی در راه خدا حاصل نمی‌شود؛ اما زیارت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در عصر غیبت، آن هم در صورت و سیمای عمر حقیقی، کرامتی کم‌نظیر است؛ چرا که چنین منزلتی تنها با تقوای عادی و ترک معاصی ظاهری حاصل نمی‌شود، بلکه تقوای ظاهری و باطنی در همه ساحت‌های وجودی، اعم از اعتقادات و اعمال جوارحی و جوانحی را می‌طلبد، تا انسان به آن مرتبه برسد که حقایق امور را ببیند و بالاتر از آن، جمع بین این دو است به نحوی که انسان در

---

۱. در ادامه، معظّم‌له به برخی از خصوصیات ظاهری حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در آن تشرّف نیز اشاره نمود. البته چه بسا به تناسب حال و مصالح، ایشان از ذکر بعضی از خصوصیات باطنی مشاهده شده، پرهیز کرده باشد.

۲. زمزم عرفان، ص۱۵۴.

۳. مفاد حدیث قرب نوافل؛ المؤمن، ص۳۲.

۴. برای مطالعه بیشتر در این باره، مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب سوم، صفحه ۵۸۷.

یک تشرّف، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را هم به سن معمول و هم به سن حقیقی زیارت کند، و یعنی نه ظاهر، حجاب او از باطن است و نه باطن، او را از ظاهر منصرف می‌کند.

یک سراز کوی خرابات برندت به بهشت

در این دنیای فسون‌گر که هرروز برای مشتریان خود، طعمه‌های پرزرق و برق جدیدی را تدارک می‌بیند، تا آن‌ها را در دام وابستگی و اسارت خود گرفتار کند، چه بسیار عاشقان آزاده‌ای که بر عهد خود با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پایبند مانده‌اند و با تجدید پیمان با مولایشان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، به هرروز و هر ساعت زندگی خود حیات می‌بخشند؛ اینان در هرجای عالم که باشند، مورد توجه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار می‌گیرند و از ظلمات فراق به نور وصال برده می‌شوند. وقتی دوستان و محبان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، محبت خود را به او ابراز کرده و قدمی کوچک به سوی او حرکت کنند، هیچ چیز نمی‌تواند مانع آن امام رئوف عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شود که صدها قدم به سویشان برود و آن‌ها را به آغوش پرمهر خود بکشاند، بلکه آن‌ها را تکویناً موفق می‌گرداند که ریسمان خود را مستحکم و پیمان خود را ادا کنند. آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف براساس مقتضیات حکمت و مصلحت، گاهی خود و گاهی به واسطه اولیاء و امنائش از آن‌ها دستگیری می‌نماید.

امام صادق علیه‌السلام چه نیکو امنا پیامبران و اوصیا علیهم‌السلام را معرفی می‌فرمایند:

«اَلْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَالَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا؛ فقیهان، امین پیامبران هستند، تا زمانی که داخل دنیا نشوند.»[1]

آیت‌الله بهجت قدس‌سره نیز که محرم آن خیمه و امین آن امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود، پیوسته در خدمت امام خود می‌کوشید و همیشه دستگیر مریدان و طالبان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود و آن‌ها را به کوی حبیب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رهنمون می‌شد؛ بدون این‌که اغیار از کراماتی که نسبت به اهلش اظهار می‌کرد، باخبر شوند.

حجت‌الاسلام ابراهیم قَرَنی که پدرش در نجف اشرف شاگرد و شیفته آیت‌الله

---

۱. کافی، ج۱، ص۴۶.

بهجت ﷺ بود، از گوشه‌ای از همدردی و همدلی معظّم‌له با عاشقان کوی یار، در جوار آستان مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام، پرده برمی‌دارد:

«سال ۱۳۴۹ شمسی روزی در قم اوّل صبح همراه پدرم برای زیارت حرم حضرت معصومه علیهاالسلام حرکت کرده و نزدیک مسجد محمّدیه در خیابان ارم با آیت‌الله بهجت برخورد کردیم. پدرم خیلی به ایشان اظهار ارادت کرد؛ خواست دست ایشان را ببوسد، اما ایشان نگذاشت. پس از مصافحه و معانقه، آیت‌الله بهجت اشاره کرد که ایشان فرزند شماست؟ پدرم عرض کرد: آری. من دست و صورت آیت‌الله بهجت را بوسیدم. ایشان دستش را زیر چانه من گذاشت و سه بار فرمود: «خوب باشید، خوب باشید، خوب باشید!». معلومم نشد که فرمایش ایشان، ارشاد بود یا دعا؛ سخن ایشان را بر دعا حمل کردم که إن‌شاءالله خوب باشم.

چند قدمی که ایشان دور شد، مرحوم پدرم گفت: ایشان را شناختی؟ عرض کردم: نه! با شما آشنایی داشت؟ گفت: بله! ایشان آیت‌الله بهجت است؛ دومی ندارد!

سپس همراه پدرم وارد حرم حضرت معصومه علیهاالسلام شدیم. پس از نشستن در مسجد بالاسر، به پدرم عرض کردم: برخورد ایشان با شما، برخورد آشنا بود؟

پدرم گفت: بله! من و آیت‌الله سیّد مهدی روحانی و آیت‌الله احمد آذری قمی و آقا شیخ حسین توسلی و چند تن از علمای کنونی در نجف در درس «کفایه» ایشان شرکت می‌کردیم؛ آشنایی ما با ایشان از آن زمان است.

در ادامه، پدرم گفت: من مطلبی از ایشان دیده‌ام که نمی‌دانم مجاز به گفتن هستم یا نه؛ ولی با برخورد محبت‌آمیزی که به شما کرد، گویا عنایتی به شما دارد؛ من جریان را برای شما می‌گویم که اگر نگویم، آن را با خود به گور خواهم برد، ولی مشروط به این‌که تا من زنده‌ام و تا آیت‌الله بهجت زنده است، آن را برای کسی بازگو نکنی...

مطلبی که پدرم فرمود، این بود:

در زمانی که در نجف مشغول تحصیل بودم، پدرم، آخوند ملّا ابراهیم، برای

زیارت به نجف آمد. چند روزی در نجف بود و پس از آن با هم به کربلا رفتیم. یک شب در حرم امام حسین علیه‌السلام مشغول زیارت بودم که ناگهان یادم افتاد عهد کرده‌ام چهل شبِ چهارشنبه به مسجد سهله بروم و تا آن وقت، سی و دو شب رفته بودم. متأثر شدم که چرا صبح متوجه این مطلب نشدم تا بتوانم به عهد خود عمل کنم و اکنون باید مجدداً این برنامه را از ابتدا آغاز کنم.

در این فکر بودم که دیدم آیت‌الله بهجت در قسمت بالاسرِ ضریح امام حسین علیه‌السلام نشسته و مشغول زیارت و عبادت است. خدمت ایشان رفتم و سلام کردم. فرمود: آقای قرنی! چیه؟ تو فکری؟ می‌خواهی به مسجد سهله بروی؟ توجه نکردم که ایشان از کجا فهمید که من در فکر مسجد سهله‌ام. عرض کردم: بله! و موضوع عهد خود را توضیح دادم. فرمود: برو پدرت را در مدرسه بگذار و تدارک شام و خوابش را ببین و بیا؛ من اینجا منتظر شما هستم.

پدرم در حرم بود. ایشان را به مدرسه بردم. شام را تدارک دیدم و به پدرم گفتم: شما شام را میل کنید و استراحت کنید؛ گویا استادم با من کاری دارد؛ من مجدداً به حرم امام حسین علیه‌السلام باز می‌گردم. سپس به حرم بازگشتم و خدمت آیت‌الله بهجت رسیدم. ایشان فرمود: می‌خواهی به مسجد سهله بروی؟ گفتم: آری؛ خیلی مایلم. فرمود بلند شو همراه من بیا، و دست مرا در دست خود گرفت. همراه ایشان از حرم امام حسین علیه‌السلام بیرون آمدیم و از شهر خارج شدیم.

ناگاه، به صورت معجزه‌آسا خود را پشت دیوارهای شهر نجف دیدیم. فرمود: از پشت شهر وارد آن می‌شویم. شهر نجف را دور زدیم و وارد مسجد سهله شدیم و نماز تحیّت و نماز امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در معیّت آن بزرگوار خواندم. پس از آن، آیت‌الله بهجت فرمود: می‌خواهی نجف بمانی یا به کربلا برگردی؟ عرض کردم: پدرم کربلاست و او را در مدرسه گذاشته‌ام، باید به کربلا برگردم. فرمود: مانعی ندارد. و مجدداً دست مرا گرفت. دستم در دست آن بزرگوار بود که خود را در بالاسرِ امام حسین علیه‌السلام دیدم.

در پایان این ماجرا، آیت‌الله بهجت فرمود: راضی نیستم که تا زنده‌ام، این جریان را برای کسی بازگو کنی.»[1]

---

۱. زمزم عرفان، صص ۱۴۴-۱۴۷.

آری؛ او با عمل به سخن اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام در زمان غیبت، انسان‌ها را به سوی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرا می‌خواند و همواره در تحکیم دین آن‌ها و پیوند دادن دل آنان به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قدم برمی‌داشت. هر چند خورشید وجود امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در پس ابرهای غیبت است، ولی برای کسی که پرده‌دری نکرده است، هرگز در پرده نیست. و بهجت عارفان چون می‌دید کسی در مسیر عاشقی استقامت دارد و با اخلاص و بی‌هیاهو در پی نشانی از زیباترین نشان خدا می‌گردد، همچون پدری مهربان که با عطوفت دست فرزند خود را گرفته است و با نرمی او را راه می‌برد، دلدادگان به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را به دیار قرب او می‌رساند؛ البته اگر چنین طالب مخلصی را می‌یافت، زیرا مدعیان عاشقی بسیارند، اما تشنگان واقعی یوسف این امّت اندک هستند.

خلیفة الامام الحجه عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

کسی که از ابتدای حیات خود مراقب اعمال و نیّات خود بوده و برای رضای امام زمان خویش از کودکی در کسب معارف و علوم اهل‌بیت علیهم‌السلام جهاد کرده، همه تعلیم و تعلّمش برای خشنودی خداوند و ولیّش عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده، و با دو بال علم و تقوا، عالی‌ترین مراتب کمال را طی نموده است؛ طبیعتاً مورد عنایت خاص امام خود قرار می‌گیرد و به ممتازترین درجات در میان نواب عام حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌رسد.

در همین راستا، مرحوم آیت‌الله محمد محمدی ری شهری[1] نقل می‌کند که در عالم رؤیا

---

۱. گفتنی است که او سبب آشنایی بیشتر خود را با آیت‌الله بهجت رحمه‌الله این‌گونه شرح می‌دهد: «بنده از سال‌های نخست ورودم به حوزه علمیه قم، در نماز جماعت آن بزرگوار شرکت می‌کردم و اجمالا با ایشان آشنا بودم؛ ولی اطلاع چندانی از کمالات و مقامات معنوی ایشان نداشتم. اندکی پیش از آن‌که به نمایندگی رهبری در حج منصوب شوم، در تاریخ ۱۳۶۹/۱۲/۲۸ با مقام معظم رهبری دیدار داشتم. در آن دیدار، پیش از آن‌که من مطلبی بگویم، ایشان به یک بسیجی دزفولی اشاره کرد که نامه‌ای به ایشان نوشته و در آن، ضمن اشاره به دوران اسارتش در جنگ تحمیلی بعث عراق، آورده بود که در آن ایام، در اثر مواظبت و مراقبت فراوان حتی نسبت به خطورات ذهنی خود، مورد عنایاتی از جانب حق‌تعالی قرار گرفته و حالاتی برای او پدید آمده است؛ اما برای رسیدن به مقصد نهایی که معرفت شهودی حق است، نیاز به راهنما دارد و از ایشان ارشاد خواسته و ایشان جواب داده بود که من آن کسی نیستم که شما دنبال او هستی. برای این منظور، سراغ آقای بهجت برو!»

تصویری از آیت‌الله بهجت ﷺ به من ارائه شد و صدایی شنیدم که می‌گفت: «اگر در این زمان کسی با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ارتباط داشته باشد، ایشان است!»

وی همچنین در کتاب خود با عنوان «زمزم عرفان»، واقعه‌ای را تحت عنوان «جانشین امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف» نقل می‌کند[1] که تفصیل آن به نقل مستقیم از آقازاده مکرّم آیت‌الله بهجت ﷺ به صورت ذیل است:

یازده ماه پیش از رحلت پدرم، شخصی به نام «اویسی»، در تماس تلفنی به من گفت: شخصی از دانمارک می‌خواهد خدمت حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ برسد.

گفتم: آقا، دیدار [خصوصی] ندارد!

گفت: می‌خواهد وجوهات خود را بدهد.

گفتم: به دفتر بدهد، یا به حساب مربوط به آقا واریز نماید.

گفت: او می‌خواهد حسابش را خودش به دست آقا بدهد و این قضیه سرّی دارد. و اصرار کرد.

گفتم: آقا که زمانی را برای اخذ وجوه برای خود قرار نداده و امکان انجام این خواسته نیست؛ فقط صبح روز جمعه بعد از مجلس روضه در مسجد، می‌تواند به دست خود آقا بدهد.

یک روز جمعه، آن شخص به قم آمد و طبق قرار قبلی، آقا را هنگام خروج از مجلس روضه در راهروی مسجد، ملاقات کرد و پاکتی را به دست ایشان داد. هنگامی که پدرم از مسجد بازگشت و به اتاق خودش رفت، آن‌ها پیش من آمدند. شخصی که می‌خواست آقا را ببیند، اصالتاً عراقی بود و بین چهل تا پنجاه سال داشت. به زبان عربی صحبت می‌کرد، ولی برادر همسرش که همراه او بود، فارسی بلد بود. طلبه‌ای هم همراه آن‌ها بود.

آن شخص گفت: من چهارده ساعت در هواپیما [و فرودگاه] بودم تا به تهران رسیدم.

به او گفتم: برای پرداخت وجوهات شرعی، آمدن به قم ضرورتی نداشت؛ از طریق

---

۱. زمزم عرفان، ص۲۵۵.

پرداخت اینترنتی هم می‌توانستید این کار را انجام دهید.

آن شخص گفت: من عوام نیستم. چندین فروشگاه بزرگ در دانمارک و سوئد دارم. اداره یکی از آن‌ها در وطن دشوار است؛ چه رسد به اداره چند فروشگاه بزرگ در چند کشور. این دلارها (وجوهات شرعی) را هم با زحمت به دست آورده‌ام. آدمی هم نیستم که کسی بتواند سرم را کلاه بگذارد، و هر سخنی را زود باور نمی‌کنم.

سپس ادامه داد: ماجرای من، این است که روزی متوجه شدم وجوهاتی شرعی بدهکارم، اما نمی‌دانستم باید آن را به چه کسی پرداخت کنم. به خود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف متوسل شدم و از ایشان خواستم که مرا راهنمایی کند.

مدتی گذشت، اما خبری نشد، تا این که عصر جمعه‌ای، از کشوری به کشوری دیگر در راه بودم و به یاد آن حضرت افتادم و این که چند ماه است از ایشان تقاضای راهنمایی کرده‌ام و حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف جوابی نداده‌اند. بغضم ترکید و با چشمانی اشک‌آلود، با صدای بلند خطاب به آن حضرت عرض کردم: «من از شما تقاضای مال ندارم، بلکه مال شما را می‌خواهم به شما بدهم! در این بلاد کفر، مرا رها کرده‌اید و راهنمایی نمی‌کنید؟!» باز صدایش کردم و الله العلیّ العظیم، و الله العلیّ العظیم، به گوش خود شنیدم که با صدای واضح و روشن، جواب آمد: «توصله الی ید الشّیخ البهجة، خلیفتنا؛ به دست شیخ بهجت، جانشین ما برسان». این صدا در آن بیابان از همه طرف می‌آمد.[1]

پس از شنیدن این صدا، نزد شخصی آفریقایی رفتم که در سوئد زندگی می‌کند و اهل امور معنوی است، و ماجرا را برای او باز گفتم. او گفت: اگر امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، جانشینی در زمین داشته باشد، همان آقایی است که نامش را شنیده‌ای!

---

۱. در طول تاریخ غیبت، موارد بسیاری نقل شده است از کسانی که در نحوه پرداخت وجوهات خود به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، متحیّر می‌شدند و از آن ناحیه مقدسه برای آن‌ها جواب می‌آمد که آن را به چه کسی تسلیم کنند. برخی از موارد آن در کتبی مانند الغیبة نعمانی، الغیبة طوسی، النجم الثاقب، العبقری الحسان و... ذکر شده است. همچنین در میان تشرّفات، مواردی بوده است که مانند حکایت فوق، اشخاص تنها صدای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را می‌شنیدند و خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را نمی‌دیدند؛ مانند واقعه‌ای که محدّث نوری رحمه‌الله در کتاب النجم الثاقب، ج۱، ص۴۱۳ نقل کرده است.

گفتم: ایشان کجاست؟ من اصلاً او را نمی‌شناسم و حتی نامش را هم تا به حال نشنیده‌ام!

او گفت: در ایران است و در قم زندگی می‌کند.

گفتم: چگونه می‌توانم به او دسترسی پیدا کنم؟

او به من گفت: دو سه روز مهلت بده تا به تو خبر دهم. بعد از دو سه روز، تلفنِ این شیخ (و اشاره کرد به شیخی که همراه آن‌ها آمده و آن‌ها را به منزل ما راهنمایی کرده بود) را به من داد.

هنگامی که خواستم به ایران بیایم، نزد آن مرد آفریقایی رفتم. به من گفت: «ببین! این شیخ بهجت که نزد او می‌روی، با دیگران فرق دارد. او کسی نیست که اجازه بدهد دستش را ببوسی یا کنارش بایستی و با تلفن همراه، عکس بگیری یا گفت‌وگو کنی. جلوی او می‌نشینی و در چشم‌هایش نگاه می‌کنی. اگر با چشم‌هایش چیزی داد که داد، وگرنه سکوت کن!»

آن شخص، دوباره سخنانش را با این سوگند ادامه داد: و الله العلیّ العظیم، و الله العلیّ العظیم، ایشان همان‌گونه با من برخورد کرد که آن شخص آفریقایی گفته بود! برای همین هم باید این سفرهوایی طولانی را تحمل می‌کردم تا به دستور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عمل کرده و به دست ایشان بسپارم، چون خواب و خیال نبود، امر مولا بود.

نکته قابل توجه در این واقعه، این است که فرد مذکور تا قبل از شنیدن آن صدا، حتی اسم آیت‌الله بهجت ﷺ را هم نشنیده بود؛ چه رسد به این‌که بداند ایشان یکی از مراجع عظام تقلید است. بنابراین احتمال اینکه او خیالاتی شده است، وجود ندارد. و این خود از مهم‌ترین قرائن برای عظمت آن چیزی است که او شنید و دریافت کرد.

خود حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ بارها می‌فرمود کسانی که برای تشخیص مجتهدی که تقلید از او مورد رضای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد، به حضرت متوسل می‌شوند، قطعاً از ناحیه ایشان مورد عنایت و ارشاد قرار می‌گیرند و در این زمینه حکایات مختلفی نیز نقل می‌نمود.[1]

---

۱. شاید یکی از حکمت‌های نقل‌های مکرر معظم‌له در این باره، تشجیع و ترغیب به این مهم بود که ←

از این‌رو، به کرات دیده شده است که برخی در این‌باره به معصومین علیهم‌السلام متوسل می‌شوند و به‌وضوح جواب خود را می‌گیرند. بنابراین، خوب است که مؤمنان ضمن مراعات شرایط فقهی برای اختیار مجتهد جامع‌الشرایط، به خود صاحب‌الأمر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز متوسل شوند و از ایشان طلب هدایت کنند.

مطیعاً لأمرمولاه

خواص علما و اعاظم حوزه که با روش و منش آیت‌الله بهجت رحمه‌الله آشنا بودند، با این‌که ایشان را دارای عالی‌ترین مراتب علمی و از شایسته‌ترین علما برای این مهم می‌دانستند و برخی از آن‌ها صراحتاً به اعلمیّت ایشان شهادت داده بودند، اما با توجه به خصوصیات اخلاقی و زهد و شهرت‌گریزی ایشان، حتی احتمال این را نمی‌دادند که مرجعیّت را بپذیرد، زیرا ایشان همچون سلف صالح بود که تا برای آن‌ها به تعیین واجب نمی‌شد، هرگز زیر بار این مسئولیت سنگین نمی‌رفتند.

نحوی پذیرش مرجعیّت از سوی ایشان نیز، برای افراد مطلع امری شگفت‌انگیز بود؛ چرا که اولاً، ایشان در سن بالای هشتاد سالگی حاضر به پذیرفتن این مسئولیت شد! ثانیاً، به آقازاده خود دستور مؤکد داد که به هیچ‌وجه به کسی رساله ندهد و بگذارد همه بروند مرجع خود را از میان علما انتخاب کنند، و سپس اگر کسی باقی ماند که اصرار داشت فقط از ایشان تقلید کند، آن‌وقت به وی یک نسخه از رساله را بدهند! ثالثاً، به هیچ‌وجه اجازه چاپ شدن اسم خود را بر رساله عملیّه نداد، تا مبادا تبلیغ و ترویجی برای ایشان باشد. به همین دلیل، رساله ایشان چندین مرتبه بدون ذکر هیچ اسمی چاپ شد، تا این‌که اعتراض دیگران را برانگیخت که مگر می‌شود رساله بدون اسم باشد؟ رابعاً، هنگامی که جامعه

← مؤمنین ضمن التزام به قواعد فقهیه متعارفه برای تعیین مجتهد مؤهل برای تقلید، از توسل و التجاء به خود اهل البیت علیهم‌السلام ـ و به طور اخصّ حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ـ که صاحبان این امر و اولی به آن هستند، غافل نشوند. و همچنین یقین به وصول جواب از آن ذوات شریفه داشته باشند. ایشان می‌فرمودند ما از آن‌ها می‌خواهیم به طوری مطلب را آشکار نمایند که هیچ قابل انکار نباشد و درباره مرجعیت متبوع باشد و خدا نیز تفضل می‌نماید. و همچنین ایشان می‌فرمودند این جور تشرّفات و ارشادات و راهنمایی‌ها الی ماشاءالله نقل شده است.

مدرسین حوزه علمیه قم بنا داشت اسم ایشان را به عنوان مرجع اعلام کند، ایشان به رهبر معظم انقلاب(حفظه‌الله تعالی) پیام داده بود که به هیچ‌وجه راضی نیست اسمی از من برده شود.

از این‌رو، مجموع این مطالب و مطالب دیگر، قبول مرجعیّت را از سوی ایشان به امری تقریباً محال مبدل کرده بود. البته از قضیه‌ای که در ادامه نقل می‌گردد، تا حدودی حکمت پذیرفتن مرجعیّت توسط ایشان روشن می‌شود.

علما در سابق بر دو صنف بودند؛ عده‌ای مرجعیّت را می‌پذیرفتند و عده‌ای نمی‌پذیرفتند. اما ایشان با زیرکی خاصی، هم مرجعیّت را پذیرفت و هم نپذیرفت؛ چرا که از طرفی هرگز اموری را که کمترین جنبه ترویجی یا تبلیغی برای مرجعیّت ایشان داشت، نمی‌پذیرفت و مانع آن می‌شد، و به هیچ‌وجه حاضر به توسعه مرجعیّت خود نبود؛ و از طرف دیگر، آنجا که وظیفه قبول مرجعیّت نسبت به کسانی که مصر به تقلید از ایشان بودند، تعیین یافت، به وظیفه شرعی خود عمل نمود؛ اما به اقلّ مراتب ضرورت اکتفا کرد.

البته خداوند به برکت تأیید حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، به مرجعیّت آیت‌الله بهجت چنان برکتی داد که به رغم این‌که حتی یک ریال نه خود صرف کرد و نه اجازه داد که منسوبان برای ترویج مرجعیّت او صرف کنند، ولی رساله عملیّه ایشان فقط در چند سال آخر حیات معظّم‌له بیش از ۱۱۷ نوبت به چاپ رسید.

این، همان روش لقمان حکیم است. لقمان در هنگامی که خلافت به او عرضه شد، گفت: اگر خدا به من دستور دهد، آن را گوش می‌دهم و اطاعت می‌کنم؛ چرا که وقتی این مسئولیت به امر خدا باشد، خود خداوند مرا بر آن یاری می‌کند و راه و روش آن را به من می‌آموزد و مرا از خطرات و لغزش‌ها مصون می‌دارد. اما اگر او مرا مخیّر کند، عافیت را اختیار می‌کنم و آن را نمی‌پذیرم. از این‌رو، او مقام خلافت را با آن‌همه عظمتش به دلیل مشقّتش اختیار ننمود.[1]

بعد از مرجعیّت معظم له، یکی از بزرگان حوزه علمیه به محضر ایشان رفت و عرض

---

۱. تفسیر قمی، ج۲، ص۱۶۳.

کرد: آقا! خودتان بارها می‌فرمودید حضرت آیت‌الله سیّد حسن صدر[1] تا از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به ایشان مأموریّت داده نشد، مسئولیّت مرجعیّت را قبول نکرد. مدتی طولانی در این زمینه فکر کردم و آخر برایم این‌طور مکشوف شد که شما به امر حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رساله داده‌اید.

در اینجا ایشان با ناراحتی فرمود: آقا دست بردارید؛ به کار خودتان بپردازید!

او دوباره با زیرکی گفت: آقا! کاری ندارم؛ فقط می‌خواستم بدانم این کشف درست است یا خیر؟ و دوباره حرف را با لحن دیگری گفت.

ایشان فرمود: عرض کردم، «لاأقول نعم و لاأقول لا؛ نه می‌گویم آری، نه می‌گویم نه!» شما به کار خودتان برسید.

آن آقا که داشت بیرون می‌رفت، به آقازاده آیت‌الله بهجت گفت: دست شما درد نکند؛ جوابم را گرفتم! آقازاده به وی گفت: نه، آقا که چیزی نفرمود! او گفت: عزیزم! «لا» که «لا» است و «نعم» هم که «نعم» است. لا أقول نعم و لا أقول لا یعنی: نعم و لا أقوله(بله! اما نمی‌گویم). [و جز این] معنای دیگری ندارد.

همچنین زمانی ایشان به علت ابتلا به آنفلوانزای شدید در بستر بیماری بود و تعدادی از اطبا برای معالجه ایشان آمده بودند، در آن جلسه ایشان مسائلی را مطرح نمود؛ از جمله جریان ارشاد امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به تقلید از آقای قاضی رحمه‌الله را بیان فرمود. یکی از اطبای حاضر از ایشان سؤال کرد: آیا مسأله مرجعیّت و این‌که شما خودتان را در معرض تقلید قرار داده‌اید، همین‌گونه بوده است؟ ایشان فرمود: لاأقول لا و لاأقول نعم!

ایشان به مناسبت‌های مختلف درباره تشرفات علما می‌فرمودند:

«اوتاد و علمای ربّانی مانند مقدس اردبیلی، سیّد بن طاووس، سیّد بحرالعلوم و امثال ایشان که درباره آن‌ها اصلاً دروغ محتمل نیست و به صدق آن‌ها یقین

---

۱. حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله مکرر نقل می‌فرمود: «آن آقا (سیّد حسن صدر) گفته بود: به من امر شده است که رساله بنویسم!» و در ادامه می‌فرمود: «خوشا به حالش که چنین چیزی به او گفته شده است. این خیلی مقام است که انسان لایق باشد به او چنین امری بشود؛ ولو یک نفر مقلّد داشته باشد!»

داریم، در زمان غیبت خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف می‌شدند. برای این‌که مسائلی برایشان به وجود نیاید، وقتی از آن‌ها پرسیده می‌شد که آیا خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده‌اید، آن‌ها چون بین‌المحذورین بودند و از جواب دادن طفره می‌رفتند، نهایتاً در جواب می‌فرمودند: لاأقول لا و لاأقول نعم».[1]

حواریان امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در جایگاه راستین

حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره در تمام حرکات و سکنات خود، تابع محض امام و مولای خود بود و همچون سلمان، در ظاهر و باطن، تنها پا جای پای مبارک امام زمان خویش می‌گذاشت. از این رو، خداوند متعال نیز چشم‌اندازی از این طاعت مطلق و محض و مقام کم‌نظیر ایشان را به برخی از صلحا نشان داده بود.

فرزند مرحوم حجت‌الاسلام شریف سبزواری نقل می‌کند:

«بنده در اوان طلبگی که در تهران مشغول تحصیل بودم، گاهی برای زیارت به قم مشرّف می‌شدم، و بر اساس سفارش اکید مرحوم پدرم که می‌فرمود هر وقت قم رفتی، نزد آیت‌الله بهجت هم برو، خدمت آقا می‌رسیدم و عرض ادبی می‌نمودم. یک بار پدرم خود پرده از علت این سفارش زیاد برداشت و فرمود: "روزی در مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام چشمانم به جمال دلربای حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف روشن شد. شرم حضور و عظمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مانع از آن شد که مانند عاشقی که پس از مدت‌ها به معشوقش رسیده، با حضرت معاشقه نمایم؛ ولی پس از چند لحظه دیدم درست در همان مکان و نقطه‌ای که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیده بودم، آیت‌الله بهجت نشسته است!"[2] مرحوم ابوی، این دیدار را یکی از دلایل عظمت

---

۱. ر.ک: ختامه مسک، ص۴۴۹.

۲. مشابه این حکایت، در مورد آیت‌الله سیّد ابوالحسن اصفهانی قدس‌سره نیز وارد شده است. در نقل موثّق و معتبر آمده است که مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالنبی اراکی قدس‌سره، پس از انجام اعمالی خاص، خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده و سپس از ایشان جدا می‌شود، اما هنگامی که برای پرسیدن برخی از سؤالاتش، بلافاصله دوباره به سمت محل تشرّف حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌رود، می‌بیند که به جای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، آیت‌الله سیّد ابوالحسن اصفهانی در آن مکان نشسته است و او جواب سؤالش را می‌دهد. گفتنی است ←

آقا و چه بسا مرتبط بودن آن فقیه عظیم‌الشأن با حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌دانست.»

- او همچنین می‌گوید:

«پس از رحلت پدرم، دیدم در وصیّت‌نامه ایشان نوشته شده است: "کتاب‌هایی که خریده‌ام، در اختیار آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف (ولو به واسطه کسی که مستقیماً با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دیدار داشته باشد) قرار گیرد. (شاید) شیخ محمّد تقی بهجت حشرنی الله معه و التمس منه الدعاء". و کلمه "شاید" را در پرانتز نوشته بود. عین دستخط مرحوم ابوی را به آیت‌الله بهجت نشان دادم. ایشان فرمود: خب نوشته "شاید"، ببرید بدهید به کسی که یقین دارید با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دیدار دارد! عرض کردم: حالا اگر پیش شما بیاوریم، قبول می‌کنید؟ در جواب سری تکان داد که حاکی از قبول کردن ایشان بود. این حکایت، چه بسا بر ارتباط ایشان با حضرت ولیّ‌عصر روحی فداه دلالت دارد.»[1]

از سیره مبارک حضرت آیت‌الله بهجت قدس‌سره کاملاً مشهود است که ایشان هرگز حاضر به اذعان به کمترین مقامات برای خود نمی‌شد. از این رو اگر کسی به نحوی از بعضی خصائص یا مقامات فوق‌العاده ایشان مطلع می‌گردید، به طرق مختلفی سعی می‌کرد ذهن او را منصرف نماید. در این واقعه نیز، هرچند معظّم‌له از به دوش کشیدن بار شرعی وصیّت شانه خالی نکرد، اما به هیچ‌وجه حاضر به اذعان به دیدار مستقیم با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نشد؛ یعنی ایشان نه تنها از نقل تشرّفات خود کاملاً ابا و پرهیز داشت، بلکه حتی اگر بعضی از خواص نیز متوجه مطلبی در این‌باره می‌شدند، باز حاضر به اذعان یا حتی اشاره به آن نمی‌گردید و اذهان را منصرف می‌کرد.

← که آیت‌الله شیخ عبدالنبی اراکی، در آن زمان و پیش از این واقعه، به گفته خودش گمان به اعلمیّت و ارجحیّت و یا اهلیّت خود برای تصدی مرجعیّت عامه داشت، اما پس از آن تشرّف، از جایگاه فوق‌العاده و استثنایی آیت‌الله سیّد ابوالحسن اصفهانی در محضر حضرت بقیة‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مطلع شد و ارادت خاصی به ایشان پیدا نمود. آری؛ امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از میان مجتهدان جامع‌الشرایط که نواب عام هستند، کسی را که مرضی و منتخب خود باشد، به طرق گوناگون به شیفتگان خویش معرفی می‌کند.

۱. برگی از دفتر آفتاب، ص۷۶.

میقات عاشقان

یکی از خصوصیاتی که در مورد حضرت بقیة‌الله الأعظم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در احادیث شریفه بیان شده، این است که ایشان در میان مردم گام برمی‌دارد و حتی بر فرش‌هایشان قدم می‌گذارد؛[1] یعنی تا این حد به آن‌ها نزدیک است و حتی عموم مردم ایشان را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند؛ بر خلاف خواص که هم حضرت را می‌بینند و هم به اذن خودش او را می‌شناسند؛ همان گونه که ده برادر حضرت یوسف علیه‌السلام ایشان را دیدند، اما با این‌که برادرشان بود و جمال خاصی نیز داشت، او را نشناختند! و تنها یک برادرش که او از خواص و برگزیده حضرت یوسف علیه‌السلام بود و ایشان ـ به اذن و ارشاد الهی ـ بر او منت گذاشت و خود را به او شناساند، وی را شناخت و تنها او به معرفت حضرت یوسف علیه‌السلام مشرّف شد.

در این امت هم عموم مردم او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را می‌بینند، اما به سبب گناهان و حجاب‌های حاصل از آن، توفیق شناختن ایشان را پیدا نمی‌کنند و تنها خواصی که لیاقت این شناخت را دارند و مقدمات اختیاری آن را یعنی تقوا و اصلاح نفس فراهم کرده‌اند، به اذن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به معرفتش در هر هنگام که او بخواهد، مشرّف می‌شوند.

مادح مجالس روضه هفتگی حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله که در محضر ایشان به ذکر مصیبت و مدح اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌پرداخت، نقل می‌کند: روزی از یکی از همراهان حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله قضیه‌ای شگفت شنیدم؛ اما تصمیم گرفتم از خود معظّم‌له اصل قضیه را بشنوم، تا یقین برایم حاصل شود. به ایشان عرض کردم: اگر اجازه بدهید، می‌خواهم خدمت شما برسم! معظّم‌له به من فرمود: فلان ساعت به منزل بیایید. در وقت مقرر به منزل ایشان رفتم و عرض کردم: من فلان قضیه را از یکی از همراهان شما شنیده‌ام. اگر لطف کنید، میل دارم که صحت آن را از خود شما جویا بشوم و اصل آن را از خود شما بشنوم.

ایشان به من فرمود:

«دوست بنده که مورد اطمینان بنده است، برایم نقل کرد که در مجلسی

---

۱. الغیبة (نعمانی)، ص۸۴.

که در نیمه شعبان [در مسجد] برگزار کرده بودیم،[1] سیّد کنار محراب نشسته بود. هنگامی که شما از خواندن اشعار مدح فارغ شدی و می‌خواستی دعای ختام مجلس را بخوانی، سیّد بلند شد و نعلین خود را برداشت که از مجلس خارج شود. اما نمی‌دانم چه شد که تویک‌دفعه شروع به خواندن مصیبت حضرت زهرا علیها السلام نمودی و روضه خواندی. در آن هنگام، سیّد به احترام روضه مادرش مجدداً به مجلس برگشت و دوباره در مجلس حاضر شد.»

(مادح مجلس می‌گوید) به ایشان عرض کردم: خیلی از سادات در مجلس شما حاضر می‌شوند. آقا فرمود:

«نه، نه، ... امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در مجلس حاضر بودند!»[2]

البته این مسأله که مجالس روضه آیت‌الله بهجت قدس سره مورد عنایت اهل‌بیت علیهم السلام بود، مطلبی است که بسیاری از بزرگان و علما بر آن تأکید داشتند و توصیه اکید به شرکت در این مجالس می‌کردند و کرامات بسیاری از مجالس ایشان برای افراد متعدد حاصل شده است.

گفتنی است در یکی از سال‌ها در نیمه شعبان، حضرت آیت‌الله بهجت قدس سره به‌شدت مریض بود و اهل خانه که نگران سلامت ایشان بودند، به ایشان توصیه کردند که شما امروز به جهت کسالت به مجلس نروید. ایشان در پاسخ فرمود: «بنده به این مجالس برای استشفا می‌روم!»

معظّم‌له بسیار به مجالس اهل‌بیت علیهم السلام اهمیت می‌داد و در سخت‌ترین شرایط به حضور در این مجالس التزام داشت، تا آنجا که ایشان این مجالس را شفاخانه‌ای برای بیماری‌های روحی و جسمی می‌دانست و دیگران را نیز مؤکداً به اقامه یا حضور در مجالس اهل‌بیت علیهم السلام توصیه می‌کرد. علاوه بر این، توگویی او به شوق دیدار مهمانانی خاص ـ که در واقع خود صاحب خانه‌اند ـ آن‌چنان مشتاقانه به این مجالس می‌رفت؛ چرا که کمر همت بستن به اقامه این مجالس در محضر صاحبانش علیهم السلام، چنان لذّتی دارد که هر رنج و سختی را شیرین و آسان می‌کند.

---

۱. مجلس مولودی به مناسبت ولادت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف.
۲. ناصح، ص ۱۰۷.

ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز / وگرنه عاشق و معشوق راز دارانند

مؤمنین بسیاری انتظار ظهور قائم آل محمد عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دارند و در هر زمانی به دنبال کوتاه‌ترین مسیری هستند که آن‌ها را به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و رضایت او نزدیک کند. اما در این میان آن‌ها که فطانت و بصیرت دینی بیشتری دارند می‌دانند که برتری علمای ربانی بر آن‌ها همانند برتری نور خورشید بر سایر ستارگان است. از این‌رو نور و فیض امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را از علمای ربانی حقیقی طلب می‌کنند نه از مدعیان نزدیکی و وصال، که ظاهر نیکویی برای خود دست و پا کرده‌اند اما از درون خالی از ایمان و تقوا هستند. آن‌ها می‌دانند که مسیر بندگی و سیر الی الله رهزنانی دارد که در لباس دینداری خود را پنهان کرده‌اند و قلب مریدان سعادت را به دام می‌اندازند. لذا کمال دقت را به کار می‌گیرند که عالمی که خود گرفتار دنیا شده است را میان خود و امامشان واسطه قرار ندهند، تا آن‌ها را از مسیر محبت و وصالش بازندارد.

در روایتی فقها را حجت خود بر مردم معرفی می‌کند، فقیهی که از پاک‌ترین مردم و بی‌طمع‌ترین آن‌ها باشد، نگهدار نفس خود و مراقب دینش باشد و در راه اطاعت از مولایش، با خواسته خود مخالفت کند. در زمان حاضر نیز بسیاری از مؤمنین رضایت و قرب محبوب خود را با توسل به دامان آیت‌الله بهجت رحمه‌الله طلب می‌کنند که برق قرب به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از وجناتش ساطع می‌شد و آنچه از نور ولایت در زیر عبای تقوا پنهان کرده بود از لا به لای تار و پود آن پرتوافکنی می‌کرد. اعمال صالحش سخنان نیکش را تأیید می‌کرد و علمش همنشین عملش بود و با امام زمان خود در هیچ ساحتی مخالفت نمی‌کرد، نه در رفتار، نه در گفتار و نه در افکار.

به همین دلیل بسیاری از علما و مردم عادی، از پیر و جوان در نماز ایشان شرکت می‌کردند و خود را از او جدا نمی‌ساختند. از شهرهای دور و نزدیک روانه قم می‌شدند و برای درک چند رکعت نماز پشت سر این عالم ربانی با هم دیگر رقابت می‌کردند چرا که دو رکعت نماز یک عالم از هزار رکعت نماز عابد برتر است، چه رسد به کسی که خود از فقیه‌ترین علما و زاهدترین و با تقواترین عابدان باشد!

یکی از کسانی که رضایت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در همراهی با آیت‌الله بهجت رحمه‌الله جستجو

می‌کرد و با زانوزدن در مجلس درس ایشان زمین قلبش را از باران حکمت سیراب می‌کرد و در نماز جماعت ایشان حضور مداوم داشت درباره این چراغ خداوند روی زمین[1] که سال‌ها از او بهره‌گیری کرده است، چنین می‌گوید:

«سیره آیت‌الله بهجت ﷺ این بود که وقتی در تشییع جنازه مؤمنین حاضر می‌شد تا حق برادر دینی خود را ادا کند و رضای خداوند را طلب کند، ملزم بود بعد از آن به مسجد باز گردد تا نماز جماعت را به پا کند چرا که افراد زیادی با شوق و آرزو از شهرهای دور برای درک نماز جماعت ایشان می‌آمدند و صف‌های متراکم نماز را تشکیل می‌دادند. صف‌هایی که تا بیرون مسجد نیز امتداد می‌یافت. یک بار ایشان به تشییع یکی از مراجع بزرگ تقلید رفته بودند، اما با دفعات پیش متفاوت بود. ایشان بر خلاف عادت همیشگی شان پس از پایان تشییع برای اقامه نماز جماعت به مسجد نیامدند. دقایقی را در مسجد منتظر بودم اما این دقایق برای من ساعت‌ها طول کشید زیرا با تمام وجود مشتاق شرکت در نماز ایشان بودم. سپس همراه عده‌ای از افراد حاضر در مسجد به سمت منزل ایشان رفتیم تا دلیل تأخیرشان را جویا شویم و بدانیم آیا برای نماز تشریف می‌آورد یا خیر. وقتی که این سؤال را از فرزند مکرّم ایشان پرسیدیم جواب داد که اگر ایشان می‌خواست برای نماز بیاید، ابتدا مثل همیشه به منزل می‌آمد تا خود را مهیای اقامه نماز جماعت کند، اما امروز هنوز به منزل نیامده‌اند، بلکه نماز ظهر و عصر را در مسجد امام حسن عسکری ﷺ خوانده‌اند. و آن مسجدی است که به دستور امام عسکری ﷺ بنا شده است.

مدتی بعد در محافل خواص این طور مطرح می‌شد که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در آن تشییع حاضر بوده است. این مطلب ذهن مرا بسیار مشغول کرد و حال عجیبی در من ایجاد کرد. در ذهن خود بین دانسته‌هایم ارتباط برقرار کردم و از خود پرسیدم چرا آیت‌الله بهجت ﷺ وقتی در تشییع یکی دیگر از مراجع تقلید که خود ایشان در نماز میت امام بودند، پس از پایان تشییع به مسجد آمدند

---

۱. امیر المؤمنین ﷺ می‌فرمایند: «العالِمُ مِصباحُ اللهِ فِي الأرضِ، فَمَن أرادَ اللهُ بِهِ خَيرًا اقتَبَسَ مِنهُ؛ عالم چراغ خداوند روی زمین است، پس هر کس را خداوند بخواهد خیری دهد، [به او توفیق دهد که] از آن عالم بهره‌گیری کند»؛ شرح نهج البلاغه (ابن أبی الحدید)، ج۲۰، ص۳۲۶.

و نماز را خواندند. اما این بار که امام هم نبودند باز نگشتند و در مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام نماز خود را خواندند؟ آیا این صحیح است که می‌گویند امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در این تشییع شرکت کرده‌اند؟ آیا آیت‌الله بهجت قدس‌سره ایشان را دیده‌اند و به همین خاطر برای نماز به مسجد نیامدند؟

برای یافتن پاسخ این سؤالات راهی نداشتم جز این‌که از خود ایشان بپرسم. در یکی از روزهایی که در محضر ایشان بودم پس از پایان درس ایشان را تا خانه همراهی کردم و چون از بقیه در سؤال کردن جسورتر بودم، نیروی خود را جمع کردم و پرسیدم: شما در روز تشییع فلان مرجع، در مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام نماز خواندید. گفته می‌شود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز در آن مسجد حاضر شده است و در تشییع هم حضور داشته است. آیا شما به محضر ایشان تشرف یافتید؟ ایشان با عادت همیشگی‌اش بر کتمان کرامات خود، با آرامش به مسیر خود ادامه دادند، در حالی که نور محبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چهره ایشان را در بر گرفته بود. در طول مسیر لب به سخن نگشودند و مشغول ذکر خدا بودند تا این‌که به در خانه خود رسیدند. آنجا بود که رو به من کردند و فرمودند: «آن طور که می‌گویند، امام در این قسمت نماز خواند و من در این قسمت». همزمان با دستان خود به دو موضع بسیار نزدیک به هم اشاره کردند. سپس در را باز کردند و سریع به خانه رفتند. شاید ایشان از این‌رو پاسخ خود را تا این زمان به تأخیر انداختند که من دیگر فرصت سؤال جدید و کسب اطلاع بیشتر از این ماجرا نداشته باشم. لذا با فطانت خاصی که داشتند نه پاسخ صریحی دادند و نه اجازه دادند سخنم را ادامه دهم. در عین اینکه اصل مطلب را نفی نکردند، رؤیت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را نیز به خود نسبت ندادند. مثلاً نفرمود که من امام را دیدم یا در محضر ایشان بودم و به ایشان اقتدا کردم بلکه فرمودند: «آن طور که می‌گویند». این‌گونه سخن را به فرد دیگری نسبت دادند و تصریح نکردند اما همین جمله دلم را خنک کرد زیرا یقین کردم که در زمان ادای نماز در محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده است».

آری، اولیای الهی که طینتشان از باقیمانده طینت صاحب عصر و زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پدید آمده است، چنین سیره و مرامی دارند. با ردای کتمان، خود را پوشانده‌اند و فنون آن را از برند. مسیر طاعت و بندگی را به الهام الهی دریافته، حقیقت را در دل خود تثبیت

کرداند. در راه خدا با نفس خود مبارزه و با نیت خالص با خدای خود معامله کرده‌اند و مستحق سبقت گرفتن در رقابت کرامات شده و با همنشینی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به بالاترین درجات رسیده‌اند. شعاع نور او میان بندگان شده‌اند و چون ستاره‌ای نور جمال و کمال او را انعکاس می‌دهند. بدیهی است کسی که به این مرتبه از قرب می‌رسد سزاوار اتصاف به صفت کتمان هم هست. خوشا عالمی که کلامش همه صواب و سکوتش نه از روی ناتوانی از جواب است. آنچه ایشان در پاسخ آن عالم فرمودند قطره‌ای از دریای کرامات است.

بالاتر از تشرّف

ارزش و عظمت تشرّف به محضر نورانی بقیة‌الله الأعظم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را تنها کسی درک می‌کند که به معرفت شخص مورد ملاقات رسیده باشد. بنابراین، کسی که هنوز معرفت به امام معصوم علیه‌السلام پیدا نکرده است، چگونه می‌تواند نسبت به اهمیت و عظمت تشرّف به محضر قدسی ایشان معرفت پیدا کند و بدون درک اصل، فروع آن اصل را بشناسد؟

اینك سخن از منقبتی است که شاید اخص از تشرّف و مستلزم قرب بیشتری به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد، و خود تشرّفاتِ عدیده از مقدمات بلوغ آن است، و وصول به آن، طالب عنایاتی بسیار خاص‌تر و توجهاتی ممتازتر و اتصالی مستمرتر است. شاید همین‌جاست که یکی از اسرار این بیان حضرت آیت‌الله بهجت مدظله آشکار می‌شود که می‌فرمود:

> «آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف الْمحْجوب عَنْ أَعْیُنِ الظّالِمینَ است، [اما] کسانی که نه ظالم‌اند و نه رفیق ظالم هستند و نه با ظالمین معاشرند و نه در خانه و نه در محله ظالمین هستند، این‌ها اصلاً از وجود شریفش محجوب نیستند!»

فرزند مکرّم آیت‌الله بهجت مدظله می‌فرماید:

> زمانی که من کودک بودم، والد معظّم بعدازظهرها از منزل خارج می‌شد و من را هم به همراه خود می‌برد. من هم از ایشان نمی‌پرسیدم کجا می‌خواهید بروید؟ الآن اگر من بخواهم بیرون بروم و به فرزندم بگویم با من بیا، اولین

سؤالی که او از من می‌پرسد، این است که: کجا می‌خواهی بروی؟ ولی در آن زمان ما اصلاً چنین سؤالی نمی‌پرسیدیم. همراه ایشان راه می‌افتادیم. در طول مسیر، آقا کوچه پس‌کوچه‌هایی را طی می‌کرد. کوچه‌های قدیمی آن موقع بسیار باریک بود. کوچه‌های پنج متری و شش متری خیلی کم پیدا می‌شد. کوچه‌ها معمولاً یک یا یک‌ونیم متری و بسیار پیچ درپیچ بودند؛ به‌طوری که اگر یک بار مسیری را در این کوچه‌ها طی می‌کردی و به مقصدی می‌رسیدی، دفعه دوم نمی‌توانستی آن مقصد را پیدا کنی!

ایشان در این کوچه‌های باریک و پیچ‌درپیچ حرکت می‌کرد و ناگهان درِ خانه‌ای را می‌زد. گاهی اوقات برخی از این خانه‌ها، درِ آن چنانی و قفلی هم نداشت و شاید حتی درست بسته نمی‌شد. ایشان درِ چنین خانه‌ای را می‌زد و سپس وارد آن خانه قدیمی و وارد اتاق طاق چشمه‌ای بزرگی می‌شد که فرش سالمی نداشت؛ گاهی هم تمام اتاق فرش نداشت؛ آن فرش هم در واقع یک گلیم پاره و کهنه‌ای بود. به چنین خانه‌ای می‌رفتیم و در چنین اتاقی می‌نشستیم. صاحب خانه هم گاهی یک پیرمرد بود.

مثلاً یادم هست که یکی از آن‌ها پیرمردی بود با لباسی بسیار ساده و ابتدایی و در عین حال تمیز. ظرف میوه‌ای می‌آورد و جلوی پدر می‌گذاشت. میوه‌هایش از آن میوه‌های پلاسیده‌ای بود که میوه‌فروش‌ها در یک جعبه جداگانه می‌گزارند؛ طوری که رغبت به خوردن برای ما که کودک بودیم، حاصل نمی‌شد. البته ما اعیانی‌خور نبودیم و متوسط می‌خوردیم، منتهی این میوه‌ها زیر متوسط بود. تازه آن پیرمرد این میوه‌ها را برای مهمان می‌آورد! این، محیط زندگی آن شخص بود و من که در آن زمان کم‌سن بودم، از آن جلسه این مطلب در ذهنم نقش بسته بود که آنجا چیزی برای خوردن پیدا نمی‌شود.

در آن زمان در عالَم خودم بودم، ولی هر از گاهی که به حرف‌های آن‌ها گوش می‌دادم، می‌دیدم که دارند درباره ملاقات با حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف صحبت می‌کنند. البته وضعیت زندگی همه موارد این‌گونه نبود. بعضی دیگر هم بودند که لباس مرتب‌تری داشتند؛ مثلا برخی از آن‌ها صاحب مِلک بودند و تشخّصی داشتند، اما نه این‌که خیلی تشخّص بالایی داشته باشند.

من تعجب می‌کردم که چرا به منزل این افراد می‌رویم؛ با این‌که آقا به ظاهر اصلاً آن‌ها را نمی‌شناخت! از طرفی هم آقا معمولاً دعوت افراد را نمی‌پذیرفت، اما این خانه‌ها را بدون این‌که دعوتش کنند، می‌رفت! از کجا آدرس خانه را یاد می‌گرفت؟ چطور این خانه‌ها و این افراد را پیدا می‌کرد؟ در حالی که از کسی هم نمی‌پرسید خانه فلانی کجاست! در بسیاری از موارد، اصلاً آن فرد، عنوان و تشخّصی نداشت که بشود بپرسی آدرس خانه فلانی کجاست! علاوه براین‌که کوچه پس‌کوچه‌های آن موقع، نه شماره داشت و نه اسم و رسم. تنها چیزی که برای پیدا کردن آدرس بود، دستِ راست و چپ بود؛ یعنی فقط دائم از بین کوچه پس‌کوچه‌ها دست راست و دست چپ می‌رفتیم تا به منزل مقصود برسیم؛ نه پلاکی بود نه چیز دیگری! چطور این‌ها را پیدا می‌کرد؟ این برای من تعجب‌آور بود! اصلاً چرا سراغ این افراد می‌رویم؟! این، تعجب مرا بیشتر می‌کرد. از این‌گونه اتفاقات زیاد می‌افتاد که از این طرف شهر به آن طرف شهر را می‌پیمود و سراغ این‌طور آدم‌ها می‌رفت؛ بعضی‌هایشان هم شاید روحانی و اغلب هم پیرمرد بودند. مرتب نزد این‌گونه افراد می‌رفت.

آنچه که بعداً برای من جلب توجه کرد، این بود که بین این‌ها یک نخ ارتباط و وجه مشترکی پیدا کنم، تا این‌ها را به هم وصل کنم. به چه مناسبت ایشان به منازل این افراد می‌رود؟ آیا علمای بزرگ هستند؟ آیا صاحب عناوین شهر یا مورد احترام جامعه هستند؟ رجال خاصی هستند؟ دیدم نه! هیچ‌کدام از این‌ها نیستند! آیا می‌خواست به آن‌ها کمک مالی کند؟ من که اصلاً ندیدم به آن‌ها کمکی کند. اگر هم فرضاً می‌خواست به آن‌ها کمکی کند، می‌توانست برای آن‌ها چیزی بفرستد و یا درِ خانه بدهد و برود. بعضی اوقات شده بود که درِ خانه‌ای را می‌زد و پاکتی می‌داد و می‌رفت، اما دیگر داخل نمی‌رفت. اما در این موارد، داخل می‌رفت و آنجا می‌نشست و حرف می‌زد و انس می‌گرفت.

تنها وجه مشترکی که بین این‌ها یافتم، این بود که مدار صحبت در تمام این موارد، ملاقات آن فرد با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود؛ حتی یکی از آن‌ها را که دقیقاً یادم هست، آن فرد می‌گفت: «دیروز عصر که از پل آهنچی عبور می‌کردم و به طرف صحن می‌آمدم، سیّدی را دیدم که دارد می‌آید و خیلی عجیب

و غریب بود. من در حواس خودم و در احوال خودم نبودم. وقتی که داشت می‌آمد و از کنار من رد می‌شد، نگاهی به من کرد و لبخندی زد. این لبخند، یک‌دفعه من را بیدار کرد که نکند این شخص حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود؟ برگشتم؛ دیدم دیگر نیست! به سمت آن طرف پل دویدم و هرچه آن طرف را نگاه کردم، او را نیافتم؛ اصلاً گویی آب شده بود!» آن شخص بسیار شیفته و سرگشته حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و از اعیان و ملّاکان تبریز بود. به آقا گفت: «خدا دیدارش را نصیب کسی نکند تا واله و نا آرام نشود».

در تمام این موارد، دیدم آن افراد از این‌گونه مطالب نقل می‌کردند. کشف کردم که نخ تسبیح تمام این دیدارها و سخنان، همین زیارت حضرت بقیة‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ آن هم به این صورت که مثلاً آن فرد دیروز به ملاقات حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده بود و آقا هم بلافاصله امروز رفته به آنجا تا یادی از دوست و حبیب خود بشنود. سال‌ها گذشت و من به این فکر افتادم که آقا این‌ها را چطوری پیدا می‌کرد؟ از کجا این‌ها را می‌شناخت؟ جواب سؤالم را نمی‌یافتم. خیلی برایم سؤال بود که از کجا با این اشخاص آشنا می‌شد و از کجا آدرس آن‌ها را می‌دانست؟ تا این‌که یکی از شاگردان مورد توجه و مورد اعتماد آقا برایم مطلبی تعریف کرد، و بعد از آن خودم هم به یاد آوردم که ایشان قبلاً آن را فرموده بود، اما من توجهی نکرده بودم. مطلب این بود که ایشان فرموده بود:

«یکی از عنایات خدا به بنده از قدیم و در جوانی این بود که کسانی را که خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تشرّف پیدا کرده‌اند، می‌شناسم؛ ولو یک بار در عمرش باشد!»

از آن مهم‌تر، برایم سؤال بود که آن موقع نه تلفنی بود و نه وسیله ارتباطی و نه چیزی از این دست؛ چه کسی و چگونه به ایشان خبر داده بود که چنین اتفاقی برای فلانی صورت گرفته و او به محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده است؟ این هم مشکل و مشغولیّت فکری بعدی من بود.

در این فکر بودم، تا این‌که به یکی از شاگردان آیت‌الله قاضی رحمه‌الله برخوردم که گفت: وقتی من آمدم قم، دیدم طرف مشرق قم نورانی است. آن شخص در آن موقع هیچ اطلاعی نداشت که قضیه چیست. وی می‌گوید: بعد فهمیدم

که آن طرف قم، مسجد جمکران است! این مطلب را که از این فرد شنیدم و کنار مطالب پیشین گذاشتم، برایم آشکار شد که بعضی افراد یک درک‌هایی دارند که ما با ظاهر خودمان نمی‌توانیم بفهمیم. لذا بدون این‌که کسی به آقا خبر بدهد، او مطلع می‌شد که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به فلان جا یا فلان شخص یا فلان محله عنایتی کرده، یا در فلان قلب حضور پیدا کرده است. نور حضور در آن قلب را می‌دید، ولو در آن طرف شهر باشد. آن شخص نور خاصی دارد و ایشان آن نور را می‌بیند، ولو این‌که آن شخص تنها یک‌دفعه در طول عمرش آن نور را دیده و آن مُهر به او خورده است. این‌ها با آن فرمایش خودش که «اگر کسی خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رسیده باشد، ولو یک مرتبه در عمرش باشد، او را می‌شناسم!» برایم حل شد.

علاوه بر این، یک مطلب دیگر را شنیدم که همین حقیقت را برایم آشکارتر نمود، طلبه‌ای به من گفت:

«من چهل روز توسل کردم که خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برسم. اعمالی را انجام دادم، ولی تشرّف برایم حاصل نشد. خیلی ناراحت شدم. رفتم از والد مکرمتان بپرسم: چرا خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نرسیدم؟ اما جمعیت آن‌قدر زیاد بود که رسیدن من به معظّم‌له و فرصت این را که بخواهم سؤالی بپرسم، غیرممکن می‌نمود. لذا پشت سر آقا و در میان جمعیت گام برمی‌داشتم، تا این‌که نزدیک مسجد رسیدیم. آقا با شتاب راه می‌رفت و جمعیت نیز به‌سرعت دنبال ایشان حرکت می‌کرد. در ذهنم به خودم گفتم: اصلاً چرا بپرسم؟ به فرض حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را هم می‌دیدم، خب که چه شود؟ چه فایده‌ای دارد؟ ملاقات چه تأثیری دارد؟ همان‌طور که شیخین هم کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند و خیلی از چیزها را می‌دیدند. خیلی از خلفا هم با ائمه علیهم‌السلام ملاقات می‌کردند. ملاقات اگر استعداد قابلی نباشد، خیلی فایده‌ای ندارد. یک‌دفعه به ذهنم رسید که آقا را رها کنم و از سؤال کردن منصرف شوم. به محض این‌که این مطلب به ذهنم خطور کرد، یک‌دفعه دیدم این جمعیتی که این‌طور با شتاب حرکت می‌کرد، به‌طور غیرمترقبه به هم ریخت. آن‌ها همه با شتاب پشت سر آقا می‌رفتند، اما ایشان یک‌دفعه توقف نموده بود و این جمعیت عقب و جلو شد و به هم ریخت؛ به نحوی که من که هفت

یا هشت نفری با آقا فاصله پیدا کرده بودم، یک‌دفعه محاذی و روبه‌روی آقا قرار گرفتم. در این حالت، آقا بدون هیچ سؤالی به من فرمود: «بله، بی‌فایده نیست! افرادی بوده‌اند که سال‌ها قبل خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تشرّف پیدا کرده بودند، بعضی که آن‌ها را می‌دیدند، بلافاصله آن‌ها را می‌شناختند!»

معلوم می‌شود که حتی یک ملاقات هم نوری در آن شخص قرار می‌دهد که اگر کسی با نور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مأنوس باشد، می‌تواند بفهمد آن شخص خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رسیده است. خیلی عجیب است! این یک درک عجیبی می‌خواهد. ایشان دقیقاً تشخیص می‌داد که در فلان‌جا و یا برای فلان شخص ملاقات حاصل شده است. آن کسانی نیز که منزلشان می‌رفتیم، به ایشان فوق‌العاده احترام می‌گذاشتند، با این که آن موقع آقا شهرتی نداشت، بلکه ظاهراً هیبت و جلالت آقا آن‌ها را متأثر می‌نمود!»

آری؛ خدای متعال به حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله عنایتی کرده بود که حتی اگر شخصی را هرگز ندیده و آن شخص ولو یک مرتبه در طول عمرش به ملاقات حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده بود، ایشان آن شخص و مکان او را به‌وضوح می‌دید. آن شخص به واسطه تشرّفش، نور و بها و آثاری در وجودش ایجاد می‌شد که هر جای شهر هم که بود، در بین کوچه پس‌کوچه‌های تنگ و باریک، نورش فائق می‌آمد و برای دیدگانی که نور الهی را می‌بینند، متجلی می‌شد. و آیت‌الله بهجت رحمه‌الله دنبال آن نور در کوچه پس‌کوچه‌ها می‌پیمود، تا او را زیارت کند و با زبان دل به او زیارت قبولی بگوید و سخن و حکایتش را از حبیب بشنود.

ایشان این روایت را به نیکی می‌دانست که: «هر کس به زیارت کسی برود که در زیارت ما اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده است، همان ثواب و رحمتی که در زیارت ما هست، او را نیز در برمی‌گیرد.»[1]

---

۱. «عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ إِذَا انْصَرَفَ الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِكُمْ مِنْ زِيَارَتِنَا أَوْ زِيَارَةِ قُبُورِنَا فَاسْتَقْبِلُوهُ وَسَلِّمُوا عَلَيْهِ وَهَنِّئُوهُ بِمَا وَهَبَ اللَّهُ لَهُ فَإِنَّ لَكُمْ مِثْلَ ثَوَابِهِ وَيَغْشَاكُمْ ثَوَابٌ مِثْلُ ثَوَابِهِ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَإِنَّهُ مَا مِنْ رَجُلٍ يَزُورُنَا أَوْ يَزُورُ قُبُورَنَا إِلَّا غَشِيَتْهُ الرَّحْمَةُ وَغُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ؛ معلی بن خنیس می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: وقتی فردی از برادران دینی شما از زیارت ما یا زیارت مزار ما برمی‌گردد، به استقبالش بروید و بر او سلام کنید و آنچه خداوند به او ارزانی داشته است، به او تهنیت بگویید، که در این صورت، شما نیز همان ثواب او را خواهید برد و ثواب و رحمت الهی که او را در برگرفته بود، شما را نیز در بر ←

او آن‌قدر به نور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف انس داشت که آن نور هیچ جا بر او پنهان نمی‌ماند. خود او می‌فرمود:

«حضرت خضر علیه‌السلام هرجا برود، آنجا سرسبز می‌شود.[1] حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز هرجا برود، آنجا سبز و خرم به نور ایمان می‌شود.»

او هر جایی را که به نور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آباد و خرم شده بود، به‌وضوح می‌دید، ولو به ظاهر بیابانی خشک و خرابه‌ای تاریک باشد. او حتی قلبی را که به ذکر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خرم و باطراوت شده بود، می‌دید و صاحب آن دل را مورد تفقّد قرار می‌داد. او می‌گفت «جزیره خضراء، قلب مؤمن است». قلبی که یاد حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد، آنجا جزیره خضراء حضرت است. او باطن قلوب را با فراست ایمانی‌اش می‌دید؛ هرچند شاید درک این مطلب، معرفت و فهمی درخور عظمتش را می‌طلبد و به‌راحتی نمی‌توان درک کرد که ایشان در چه مقام عظیمی بوده که چنین اِشرافی بر تشرّفات داشته و خود این از اسرار است.

البته آن‌ها که با عشق حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مأنوس شده‌اند و تمام وجودشان و جزء جزء پیکرشان وقف خدمت به ایشان است و آنی و حتی کمتر از آنی از حضرت و رضای او دست برنمی‌دارند و چشم نمی‌بندند، اصلاً دیگر غیر از نور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را نمی‌بینند. اگر از عشق سخن بگوییم و توانایی‌هایی که عشق حقیقی در وجود انسان ایجاد می‌کند، همه این مطالب سهل و قابل هضم می‌شود. مگر می‌شود که عاشق، اثر معشوق را نبیند و

← خواهد گرفت. همانا هر کس ما را یا مزار ما را زیارت کند، رحمت الهی او را فرا می‌گیرد و گناهانش آمرزیده می‌شوند»؛ بحار الأنوار، ج۹۹، ص۳۰۲.

۱. «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ محمّد علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْخَضِرَ كَانَ نَبِيّاً مُرْسَلًا بَعَثَهُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى قَوْمِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِهِ وَ الْإِقْرَارِ بِأَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ كُتُبِهِ وَ كَانَتْ آيَتُهُ أَنَّهُ كَانَ لَايَجْلِسُ عَلَى خَشَبَةٍ يَابِسَةٍ وَ لَا أَرْضٍ بَيْضَاءَ إِلَّا أَزْهَرَتْ خُضْراً وَ إِنَّمَا سُمِّيَ خَضِراً لِذَلِك؛ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: حضرت خضر علیه‌السلام پیامبر و فرستاده خداوند بود که خدای تبارک و تعالی او را به سوی قومش برانگیخت و او نیز آن‌ها را به توحید و اقرار به پیامبران و رسولان خدا و کتاب‌های خدا دعوت کرد و نشانه او این بود که بر هیچ چوب خشک و زمین بایری نمی‌نشست، مگر آن‌که شکوفه سبز از آن می‌رویید و به همین دلیل او خضر نامیده شد»؛ علل الشرائع، ج۱، ص۶۰.

بوی او را نشناسد؟! اگر غیر از این باشد، که عشق نیست.

عشق و دلدادگی آیت‌الله بهجت ﷺ به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، در آسمان‌ها معروف‌تر از زمین است و تا نباشد کشش معشوق و اراده او، این عاشق به آن دلدادگی نمی‌رسد. در روایات، مطلب بسیار مهمی ذکر شده است که کسی حتی مقام مؤمن واقعی را نمی‌تواند درک کند؛ چه رسد به مقامات اهل بیت علیهم‌السلام.[1]

آری؛ در اعصار و قرون و دهور، علما و صلحای بسیاری توفیق یافتند و خداوند بر آن‌ها منت گذاشت که به محضر قدسی حضرت بقیة‌الله الأعظم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شوند، و این منزلت و منقبت عظیمی برای آن‌هاست که نصیب هر کس نمی‌شود، و گرچه طالبان زیادی دارد، اما واصلان آن اندک هستند. بزرگانی همچون سیّد بن طاوس را در تاریخ داریم که طبق نقل، باب لقا برایش مفتوح بود و این چه عظمت و چه موهبتی است که در دوران غیبت نصیب کسی شود! و یا سیّدِ بحرالعلوم که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف او را در آغوش کشید و سینه خود را به سینه او چسباند و آن علوم در سینه او جای گرفت و او به حق بحرالعلوم شد.[2]

آن‌ها عاشق و شیدای واقعی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بودند و دیگر همّ آنان تنها ملاقات نبود، بلکه آن‌ها فراتر از تشرّف، معاشقه حقیقی را در دلدادگی و شیفتگی به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌دیدند. آن‌ها گوش خود را از هر صوت لهو و طربی پاک نگاه داشته بودند و تنها آهنگی که در دل و جانشان نواخته شده بود، ضربان قلب حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و صدای تلاوت قرآن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود:

---

۱. «عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: فَكَمَا لَاتَقْدِرُ الْخَلَائِقُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَكَذَلِكَ لَاتَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ كَمَا لَاتَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ الرَّسُولِ صلی‌الله‌علیه‌وآله كَذَلِكَ لَاتَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ الْإِمَامِ وَ كَمَا لَاتَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ الْإِمَامِ كَذَلِكَ لَايَقْدِرُونَ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ الْمُؤْمِنِ؛ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: همان‌گونه که بندگان بر شناخت کنه و حقیقت اوصاف خدای عزوجل قادر نیستند، به همین صورت قادر به شناخت کنه صفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیستند؛ و همان‌گونه که قادر به شناخت کنه صفت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیستند، به همین صورت قادر به شناخت کنه صفت امام علیه‌السلام نیستند؛ و همان‌گونه که قادر به شناخت کنه صفت امام علیه‌السلام نیستند، قادر به شناخت کنه صفت مؤمن هم نیستند»؛ المؤمن، ص۳۱.

۲. برای مطالعه بیشتر در این باره، مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب چهارم، صفحه ۵۹۱.

چه خوش است صوت قرآن، ز تو دلبرا شنیدن　　به رخت نظاره کردن، سخن خدا شنیدن[1]

طبق احادیث شریف، مؤمنی که در خانه خود با ثقل حاضر ارتباط برقرار می‌کند و قرآن می‌خواند، برای اهل آسمان چون ستاره‌ای می‌درخشد.[2] پس چه جای شگفت است آن کسی هم که به محضر ثقل غایب یعنی حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف می‌شود، برای اهل آسمان چون ستاره‌ای بدرخشد؛ حال آن‌که هر مؤمنی برای اهل آسمان می‌درخشد، چه رسد به مؤمنی که به نور امام زمانش منور شده است.[3]

آری؛ آیت‌الله بهجت رحمه‌الله اهل آسمان و افلاکی خاک‌نشین بود. خودش می‌فرمود:

«آخر مگر می‌شود انسان از کنار کوه ایمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رد شود و در او تأثیر نگذارد؟!»

اگر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از کنار کسی عبور کند، حتی اگر آن شخص اصلاً ایشان را نشناخته باشد، همین صرف عبور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از کنار او و یا نگاه کردن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به آن

---

۱. محدث نوری در ذیل حکایت ۵۴ کتاب جنة المأوی، را نقل می‌کند:
میرزا حسین لاهیجی که در نجف اشرف ساکن بود و از افراد صالح و باتقوا و مورد اطمینان علما بود، می‌گوید: عالم بزرگوار سلماسی رحمه‌الله می‌گوید: روزی سیّد بزرگوار بحرالعلوم رحمه‌الله وارد حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شد و شروع به خواندن این مصرع کرد:
چه خوش است صوت قرآن، ز تو دلربا شنیدن / [به رخت نظاره کردن، سخن خدا شنیدن]
از او درباره دلیل خواندن این مصرع سؤال کردند. ایشان فرمود: وقتی وارد حرم مطهر شدم، دیدم حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در بالاسر نشسته و با صدای بلند قرآن می‌خواند. هنگامی که صدای ایشان را شنیدم، این مصرع را خواندم، و وقتی من وارد حرم شدم، حضرت قرائت قرآن را رها نمود و از حرم شریف خارج شد.»؛ جنة المأوی، ص۱۳۷.

۲. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَيُذْكَرُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَتَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَيُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: خانه‌ای که در آن قرآن خوانده و خدای عزو جل در آن یاد می‌شود، برکتش زیاد و ملائکه در آنجا حاضر می‌شوند و شیاطین آنجا را ترک می‌کنند و برای اهل آسمان می‌درخشد؛ همان گونه که ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند»؛ کافی، ج۲، ص۶۱۰.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَزْهَرُ نُورُهُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تَزْهَرُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ؛ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: نور انسان مؤمن برای اهل آسمان می‌درخشد؛ همان گونه که نور ستارگان آسمان برای اهل زمین می‌درخشد»؛ المؤمن، ص۲۹.

فرد، چنان او را منقلب می‌نماید که حال خوش و اقبال و انبساط روحی پیدا می‌کند؛ چرا که از کنار کوه ایمان و چشم بینای خدای رحمان عبور کرده است. پس چگونه است حال کسی که به محضر امامی مشرّف شود که همه محضرش نور است و وجه الله روی زمین و تأویل «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود) است.[1]

بنابراین، در او نوری ایجاد می‌شود که برای اهلش چون ستاره‌ای در تاریکی شب می‌درخشد. آیت‌الله بهجت ﷺ با چشمی مسلح به تقوا و نور الهی، نور حبیب خود را می‌دید و بوی حضرت را به نیکویی می‌شناخت؛ چرا که بوی پیراهن یوسف بنی‌اسرائیل، زیباتر و نافذتر از بوی پیراهن یوسف این امت نیست، و عاشقان حقیقی او نیز که اولیا و علمای ربّانی حقیقی هستند، کم‌سوز و گدازتر از حضرت یعقوب ﷺ نیستند. و چه نغز و پرمعنا گفت رسول صدق ﷺ که:

«عُلَمَاءُ أُمَّتِي أَفضَل مِن أَنبِيَاءِ بَنِي‌إِسرَائِيل»[2] (علمای امت من، برتر از پیامبران بنی‌اسرائیل هستند).

محرم اسرار دل ...

یکی از خواص و مقربین نقل می‌کرد که روزی حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ به‌طور خصوصی به بنده فرمود:

«یکی از عنایاتی که به بنده شده، این است که اگر برای کسی تشرّفی حاصل شده، ولو یک بار در عمرش باشد، او را می‌شناسم.»

سپس ایشان لبخندی زد و فرمود:

«حتی یک بار در کاظمین مشرّف بودم؛ بعد از زیارت که می‌خواستم از حرم

---

۱. «عن الإمام الصادق ﷺ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ اسْتَغْنَى الْعِبَادُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ ذَهَبَتِ الظُّلْمَةُ؛ امام صادق ﷺ می‌فرماید: وقتی قائم ما اهل بیت قیام کند، زمین با نور خداوند نورانی و تابناک می‌شود و بندگان خدا از درخشش خورشید و نور ماه بی‌نیاز می‌شوند و تاریکی از بین می‌رود»؛ تفسیر صافی، ج۴، ص۳۳۱.

۲. تحریر الأحکام، ج۱، ص۳۸.

خارج شوم، به طرف ایوان برگشتم که سلام بدهم، دیدم سیّدی که از اهل علم بود، به سمت ضریح و پشت به من نشسته و مشغول نماز است. از پشت سر که نگاه کردم، دیدم که ایشان از آن‌هایی است که این مطلب برایش حاصل شده است. می‌خواستم از حرم خارج شوم، اما دلم نیامد. به خود گفتم: بروم با او صحبت کنم و ببینم قضیه تشرّفش چه بوده است. استخاره گرفتم که بروم با ایشان صحبت کنم؛ استخاره خوب و ترک آن بد آمد، ولی برایم سخت بود که سؤال کنم. هر طوری که ترک آن را استخاره گرفتم، بد آمد. بالأخره نمازش که تمام شد، جلو رفتم و کنار او نشستم؛ دیدم که مکفوف (نابینا) است، لذا از خجالت من کاسته شد. آن مطلب را از او پرسیدم، اما او اقرار نکرد. بار دوم پرسیدم، باز هم اقرار نکرد. بار سوم با یک نشانه پرسیدم و او اقرار کرد و گفت: بله، در مشهد مقدس تشرّف برایم حاصل شده است. بعد احوال نجف و آقا سیّد ابوالحسن ﷺ و ... را از بنده پرسید.»[1]

---

۱. رؤیت امام، متوقف بر چشم ظاهری حسی نیست و چه بسا کسی چشم باطنش نافذ و بصیر، اما چشم ظاهرش نابینا باشد. چگونه ممکن است کسی که مثلاً از بدو خلقت ـ و نه به جهت ارتکاب معاصی ـ نابینا خلق شده است، از رؤیت اعظم آیات الهی محروم باشد؟ مگر خداوند نفرموده است که در زمین سیر کنید و با چشم دل، آیات الهی را ببینید:

«أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لاتَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتي فِي الصُّدُورِ؛ آیا در زمین گردش نکرده‌اند، تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت، چشم‌ها کور نیست؛ ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور است.» (حج، ۴۶)

از این رو، امام زین‌العابدین ﷺ مشاهده غیب و امور مربوط به آخرت را مستند به چشم دل می‌نماید و می‌فرماید:

«أَلا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ أَعْيُنٍ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ فَإِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْغَيْبَ وَ أَمْرَ آخِرَتِهِ وَ إِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ؛ آگاه باشید که هر بنده‌ای چهار چشم دارد که با دو چشم از آن‌ها امور دین و دنیای خود را می‌بیند و با دو چشم، امر آخرت خود را می‌بیند. پس هرگاه خداوند برای بنده‌اش خیر بخواهد، دو چشمی را که در قلب اوست، باز می‌کند، تا با آن‌ها غیب و امر آخرت را ببیند و اگر خداوند جز این بخواهد، قلب او را به حال خود رها خواهد کرد.» (التوحید، ص۳۶۷).

به همین دلیل، رؤیت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که در احادیث، مصداق «الغیب» معرفی گردیده، با چشم دل سزاوارتر از چشم سَر است. حکایت زیبایی از ابی بصیر در این زمینه روایت شده است که جای تأمل دارد: ←

واقعه مذکور، ظرایفی دارد که بر اهلش پوشیده نیست. این واقعه مربوط به دوران جوانی معظّم‌له است؛ پس نشان می‌دهد که تشرّفات حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ تنها مختص به دوران کهنسالی و بعد از عمری ترک معصیت و انجام واجبات و اقبال به عبادات نبود، زیرا کسی که به چنین منزلتی رسیده باشد که نورانور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در چهره فائزین به تشرّف شناسایی کند، خود به طریق اولی به تشرّف نائل شده و آن نور را به وضوح دیده است و به خوبی می‌شناسد.

معظّم‌له از جوانی روح و جان خود را در محضر شریف حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار داد و لحظه‌ای از مراقبت بر آن حضور و مواظبت بر طهارت و فطرت و حفظ قلب و کفّ نفس غافل نشد؛ از این رو، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز طعم شیرین لقاء را به قلب پاکش چشاند، و چشمانش که از کودکی همواره مراقب آلوده نشدن به گناه بود، به نور حقیقی روشن شد.[1]

← «دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام وَ النَّاسُ يَدْخُلُونَ وَ يَخْرُجُونَ فَقَالَ لِي سَلِ النَّاسَ هَلْ يَرَوْنَنِي؟ فَكُلُّ مَنْ لَقِيتُهُ قُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ أَبَاجَعْفَرٍ؟ فَيَقُولُ لَا وَ هُوَ عليه‌السلام وَاقِفٌ! حَتَّى دَخَلَ أَبُو هَارُونَ الْمَكْفُوفُ، فَقَالَ سَلْ هَذَا، فَقُلْتُ هَلْ رَأَيْتَ أَبَاجَعْفَرٍ؟ فَقَالَ: أَلَيْسَ هُوَ وَاقِفاً؟ قُلْتُ وَ مَا عِلْمُكَ؟ قَالَ وَ كَيْفَ لَا أَعْلَمُ وَ هُوَ نُورٌ سَاطِعٌ!؛ با امام باقر عليه‌السلام وارد مسجد شدم؛ در حالی که برخی از مردم داخل و برخی خارج می‌شدند. حضرت عليه‌السلام فرمود: از مردم بپرس آیا مرا دیده‌اند؟ هر که را دیدم، از او پرسیدم: آیا امام باقر عليه‌السلام را دیده‌ای؟ همه آن‌ها می‌گفتند: نه؛ در حالی که حضرت آنجا ایستاده بود! تا این‌که ابوهارون نابینا وارد شد. حضرت عليه‌السلام فرمود: همین سؤال را از او بپرس. از او پرسیدم: آیا امام باقر عليه‌السلام را دیده‌ای؟ او گفت: مگر او اینجا نایستاده؟! گفتم: تو از کجا می‌دانی؟ گفت: چگونه ندانم در حالی که او نور تابان است!» (الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۵۹۵).

علاوه بر این مطلب مهم، حضور در محضر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و تشرّف به ساحت قدسی ایشان و گفت‌وگو با حضرت، به شرط رؤیت نیست؛ همچنان‌که در حضور انسان‌های عادی بودن و با آن‌ها صحبت کردن، متوقف بر دیدن مخاطب نیست.

۱. از جمله حکایاتی که بر طهارت حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ از عنفوان نوجوانی، و حفظ اعضا و جوارح از معصیت از همان مطلع عمر دلالت دارد، قضیه‌ای است که خود ایشان برای بیان توجه به جمال حقیقی و عدم اعتنا به جمال‌های دون نقل می‌فرمود، و هر دفعه نیز استفاده‌های زیبا و نابی از آن می‌نمود.

ایشان می‌فرمود:

«استاد ما حضرت آیت‌الله شیخ محمّد حسین اصفهانی ﷺ مریض شد و ایشان را برای علاج به بغداد منتقل کردند. ما که عده‌ای از شاگردان ایشان بودیم، برای عیادت ایشان به بیمارستان بغداد رفتیم. عده‌ای طلبه بودیم که وارد اتاق شدیم. استاد ما روی تخت بود. ما آن‌وقت در فکر چیزی نبودیم؛ احوال‌پرسی کردیم و چند دقیقه‌ای خدمت استاد ←

← بودیم و بیرون آمدیم. تنها چیزی که دیدیم، این بود که غیراز استاد، قاعدتاً فرد دیگری هم در اتاق بود. همین اندازه متوجه شدیم که در اتاق دو تا تخت هست، اما بقیه‌اش را اصلاً توجه نکردیم.

بعد که استاد ما خوب شد و آمد نجف، مطلبی را تعریف کرد؛ فرمود:

وقتی شما به عیادت من آمدید، در اتاق بیمارستان دو تخت بود. یکی از آن‌ها من بودم و دیگری جوانی بود بغدادی و نصرانی. شما آمدید و رفتید. بعد از این‌که دو نفری تنها شدیم، این جوان مسیحی رو کرد به من و گفت: آقا! من از شما یک سؤال دارم! ما مسیحی هستیم و شما مسلمان. من از شما به عنوان یک عالم مسلمان سؤالی دارم. گفتم: خب بفرمایید. گفت: چرا شما مسلمان‌ها از جمال بدتان می‌آید؟! گفتم: مگر چطور شده است؟ چرا می‌گویی ما از جمال بدمان می‌آید؟

گفت: وقتی که شاگردان شما به ملاقات و عیادتتان آمده بودند، من توجه تام داشتم. این آقایانی که به عیادت شما آمدند، همه در عنفوان جوانی بودند. من هم که مسیحی هستم و کسانی که به عیادت من آمده بودند، همه خانم‌هایی جوان و زیبارو بودند و پوشش آن‌ها باز بود و بدنشان نیمه برهنه. آن‌ها به رسم و پوشش خودمان لباس پوشیده بودند؛ خیلی هم جوان و زیبا بودند. من از اول تا آخر دقیق مترصد بودم و نگاه می‌کردم؛ حتی یک نفر از این آقایانی که کنار شما بودند، یک نگاه کوچک هم به این خانم‌ها نکرد. چرا شما از جمال بدتان می‌آید؟

استاد ما می‌فرمود: خب، من چه باید به او می‌گفتم؟! به او گفتم: ما از جمال بدمان نمی‌آید، بلکه از جمال‌های پایین‌تر چشم‌پوشی می‌کنیم، برای جمال بالاتر! آن جوان دیگر ساکت شد.»

آری؛ کسی که آن‌چنان بر پاکی چشمان خود مراقبت دائمی دارد که اصلاً متوجه حضور و رفت‌وآمد دخترانی جوان و زیبا چهره نمی‌شود، که بخواهد از نظر کردن به آن‌ها کفّ نفس نماید، چنین است که نه‌تنها از نظر حرام و یا لغو، بلکه از مباحات غیرضروری نیز چشم و ذهن خود را پوشانده بود؛ به نحوی که حتی متوجه رفت‌وآمد دیگران در اتاق نشد؛ چه رسد به این‌که متوجه شود آن‌ها دخترانی جوان و زیبارو هستند. پس بدیهی است چنین چشمی که همه‌جانبه خود را از غیرضروریات و لغو، تا چه رسد به حرام، حفظ نموده است، این اهلیّت را می‌یابد که انوار الهی را ببیند و آن‌ها را بشناسد و برای او چون خورشید در آسمان آشکار و نمایان باشند.

البته ما که شاید حتی مواظبت بر دوری از حرام نمی‌کنیم، اصلاً نمی‌توانیم درک نماییم که چنین مرتبه‌ای وجود داشته باشد و یا باور کنیم که می‌شود کسی به چنان مقامی برسد که هر جا حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف تشریف ببرد و نزول اجلال نماید، نور و آثار آن تشریف‌فرمایی را ببیند. از این رو، برای ما که تصوری از چنین مراتب تقوایی نداریم، تصدیق چنین مطالبی آسان نیست.

بنابراین، جسم و جان پاکش که وقف در رضای خداوند متعال شده بود، از جوانی در محضروجه‌الله بود.

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن　　منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن

رسیدن به چنین منقبتی در آن سن جوانی، نشان از پیوند عمیق آیت‌الله بهجت ﷺ از عنفوان جوانی با امام عصر، حضرت بقیة‌الله ﷺ دارد که منزلتی کم‌نظیر در علمای ربّانی دهراست، و طبیعتاً این پیوند در طول عمر مبارک ایشان که همواره در قوس صعود و طی درجات قرب و کمالات الهی بود، در مسیر تحکیم قرار داشت و روز به روز فزونی می‌یافت.

بنابراین، ایشان از همان جوانی چنین منزلت عظیمی نزد امام زمان خویش داشت[1] و محرم اسرار گشته بود؛ به نحوی که نور وجود مقدس امام عصر ﷺ را به هر جا که می‌تابید، می‌دید و آن نور برای او چنان تابان و آشکار بود که هیچ در دیده خود تردید نمی‌کرد؛ همچنان که وقتی دید آن عالم، نابینا و نیز منکر حصول تشرّف است و تمام ظواهر قضیه، کاملاً دلالت بر خلاف ادراک او داشت، باز هم از یقین ایشان چیزی کاسته نشد، و هرچه او بیشتر انکار می‌کرد، ایشان بیشتر اصرار می‌نمود؛ چرا که نور حضرت ﷺ را به وضوح در وجود او می‌دید و نمی‌توانست آن نور را که از نور خورشید برای او تابان‌تر بود، منکر شود! از این‌رو، ایشان نه‌تنها سؤالش را تکرار می‌کند، بلکه نشانه‌هایی را هم به او می‌گوید که احاطه‌اش را به تشرّفات نیز نشان می‌دهد، تا این‌که آن شخص، پس از انکارهای متعدد،

---

۱. این‌که کسی در سن جوانی به این مقامات عالی برسد، بعید نیست، زیرا در میان اصحاب ائمه ﷺ هم بوده‌اند افراد متعددی که به‌رغم سن بسیار کم به مقامات بسیار عالی رسیده بودند. برای نمونه، هشام‌بن‌حکم که از شاگردان طراز اول و بزرگ امام صادق ﷺ بود، از جمله آنان است و از امام صادق و امام کاظم ﷺ مدایح و فضایلی برای او نقل شده است. او که مقیم شهر کوفه بود، یك بار در منا بر امام ﷺ وارد شد؛ در حالی که هنوز نوجوان بود. در کنار امام ﷺ، شیوخ و بزرگان شیعه مثل حمران بن اعین، قیس‌الماصر، یونس بن یعقوب، ابی‌جعفرالأحول و دیگران حضور داشتند. امام ﷺ که او را بسیار احترام کرد و بالای دست خویش نشاند، احساس نمود که تجلیل از او برای بزرگسالان محفل گران آمد، لذا فرمود: «هذَا ناصِرُنَا بِقَلبِه وَلِسانِه وَيَدِه؛ این شخص، با قلب و زبان و دستش یاور ماست»؛ الفصول المختارة، ص۵۲.

اقرار می‌کند و قضیه تشرّف خود را با محرم اسرار دل باز می‌گوید.

نکته دیگر احاطه ایشان به تشرفات است. از این جمله که: «بار سوم با یک نشانه پرسیدم و او اقرار کرد» به دست می‌آید که ایشان نه تنها از اصل تشرفات باخبر بوده بلکه از کیفیت آن‌ها نیز اطلاع داشته است.

جای پای دوست ...

عاشق را ملامتی نیست که در عشق خود افراط کند، اگر معشوق او حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد؛ و این است وصف بهجت عاشقان که در بیابان‌های شوره‌زار غیبت، به دنبال سبزه‌زارهای قدمگاه معشوق می‌گشت. او در عاشقی و در دلدادگی همتایی نداشت، اما چون به ارزش الهی نفس نفیس خود پی برده بود، تنها حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را به حریم حرم قلب خود وارد کرد و عقل و عشق را وقف جمال ربوبی او نمود، و از آنجا که معشوق دلنوازش عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در عاشق پروری بی‌تا بود و بی‌تابی‌های صادقانه و خالصانه او را می‌دید، هیچ‌گاه خود و خواستگاه و خاستگاه خود را از او نمی‌پوشاند و جلوت‌های خود را برای او متجلی می‌نمود.

حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی پور[1] که یکی از روحانیون و وعاظ معروف لاهیجان بود، نقل می‌نمود:

> «رفیقی از اهل علم داشتم که سیّد بود و فامیلی ایشان فاطمی بود، و در مقابل حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام، در وسط کوچه‌ای بسیار تنگ از

---

۱. ایشان سبب آشنایی خود را با حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله این‌گونه بیان می‌کند: «من و عده‌ای از طلاب، برای معمّم شدن در مدرسه خان به محضر حضرت آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله مشرّف شدیم. ایشان از ما پرسید: اهل کجا هستید؟ عرض کردم: ما اهل گیلان هستیم. ایشان بلافاصله فرمود: گیلان؟! آقای بهجت! و فوراً با دستش به سمت شخصی اشاره کرد و فرمود: بروید پیش آقای بهجت، تا ایشان شما را معمّم کند. آن موقع، ما حتی اسم آقای بهجت هم را نشنیده بودیم، ولی به سمتی که آقای بروجردی اشاره کرده بود، رفتیم و دیدیم که آقایی بسیار موقّر، آرام و با جلالت در گوشه‌ای نشسته است و تسبیحی نیز در دست دارد و دائم در حال ذکر گفتن است. خدمت ایشان رسیدیم و عرض کردیم که آقای بروجردی فرمود که شما ما را معمّم کنید. و ایشان عمامه را بر سر ما گذاشت و این مقدمه دوستی ما با ایشان شد.

فرعیات کوچه حرم‌نما، سکونت داشت. آن کوچه آن‌قدر باریک بود که یک نفر به‌سختی می‌توانست از آن عبور کند. درِ خانه ایشان وقتی باز می‌شد، یک اتاق بود که هم بیرونی و هم کتابخانه‌اش محسوب می‌شد. سپس اتاق دیگری بود که اندرونی ایشان بود و خانواده‌اش آنجا ساکن بودند. او یک وقتی درباره مسائل معنوی با من درد دل کرد و من به ایشان گفتم: شما به جمکران مشرّف شوید؛ مثلاً یک چهل شبی به جمکران بروید. او هم چهل شب چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران مشرّف شد. سحرها می‌رفت برنامه‌اش را انجام می‌داد و طلوع آفتاب برمی‌گشت. چهل شب به نیّت تشرّف به محضر مبارک حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به جمکران رفت، اما نتیجه‌ای نگرفت.

او برایم نقل کرد:

«شب چهلم که تمام شد، من خیلی ناراحت شدم. به خانه برگشتم و در را باز کردم و مستقیم به کتابخانه‌ام رفتم و لباسم را درآوردم و با همین زیرپیراهن، دراز کشیدم که بخوابم. اعصابم بسیار آشفته و پریشان بود. به خودم گفتم: آقا عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ما را آدم حساب نکردند. چهل شب رفتم، اما حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نه در خواب و نه در بیداری مرا نپذیرفت؛ حتی خوابی هم ندیدم! همین که چشمم گرم شد که بخوابم، دیدم در خانه را می‌زنند. گفتم: کیست در می‌زند؟ آمدم بیرون و دیدم آقایی جلوی در است. از آنجا که حال خوبی نداشتم و غمگین بودم، با تندی به او گفتم: بله؟! رو کرد به من و گفت: سلامی! علیکی! بله چیست؟ با تندی گفتم: آقا! اگر کاری داری، بگو و اگر کاری نداری، وقت مرا نگیر! او گفت: شما با ما کار دارید؛ ما که با شما کار نداشتیم! من عصبانی شدم و در را محکم کوبیدم و بستم. با خودم گفتم: من الان اعصابم آشفته است و این آقا هم این‌طوری صحبت می‌کند! اما در را که بستم، یک‌دفعه به یاد آوردم که او به من گفت: شما با ما کار دارید؛ من با شما کار ندارم! با خودم گفتم: یعنی چه؟! در را باز کردم، اما دیدم هیچ‌کس در کوچه نیست! به این طرف و آن طرف کوچه دویدم، دیدم هیچ خبری از هیچ احدی نیست!

ایشان برای من نقل کرد که چنین جریانی برای من پیش آمد و من بسیار به هم ریختم.

بعد از چند روز به من گفت: می‌خواهم آیت‌الله بهجت را برای ناهار به منزل دعوت کنم؛ ایشان دعوتم را می‌پذیرد؟ گفتم: بله، اگر دعوت کنید، ایشان دعوت شما را اجابت می‌کند. او هم رفت و آقا را برای ناهار دعوت کرد و آقا نیز پذیرفت. من خدمت آقا رفتم و به ایشان عرض کردم: بنده به نماز شما می‌آیم که بعد از نماز با هم به سمت منزل حاج آقا سیّد فاطمی برویم؛ چرا که به حسب ظاهر حضرت آقای بهجت منزل ایشان را نمی‌دانست و من به‌زعم خود می‌خواستم ایشان را تا منزل او همراهی کنم.

طبق قرار، ظهر به مسجد رفتم و نماز را پشت سر آقا خواندم. سپس به همراه آقا به سمت منزل حاج آقای فاطمی رهسپار شدیم. در طول مسیر آقا صحبت می‌کرد، تا این‌که به دم در خانه حاج آقا سیّد فاطمی رسیدیم. به محض این‌که به جلوی در خانه رسیدیم، آقا یک‌دفعه حرف را کاملاً عوض کرد و رو به من لبخندی زد و فرمود: "مثل این‌که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تا اینجا تشریف آورده‌اند!" در طول مسیر، موضوع سخن به‌طور کلی چیز دیگری بود، اما به در منزل که رسیدیم، بدون این‌که من یا حاج آقا سیّد فاطمی آن قضیه را به معظّم‌له گفته باشیم، ایشان با لبخند آن جمله را فرمود و سپس در زدیم و وارد منزل شدیم!»

آری؛ هرجا که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف گام نهد، آنجا سبز و خرّم و یکپارچه نور می‌شود. این‌ها هیچ‌کدام عجیب نیست و حداقل آثار قدم مبارک امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. آیا نمی‌بینید که قدمگاه ائمه علیهم‌السلام چگونه در جای جای بلاد، پناهگاه درماندگان و حاجتمندان شده است؟[1] این چه قرابت و اتصالی بین عبد و مولا، بین عاشق و معشوق، و بین مأموم و امام

---

۱. قدمگاه ائمه معصومین علیهم‌السلام آثار و برکات خاصی دارد؛ همان‌گونه که جایگاه نزول جبرئیل نیز تکوینا آثاری دارد و خاکی که زیر پای مَرکب جبرئیل باشد، با سایر خاک‌ها متفاوت است و می‌تواند جماد را چون حیّ کند و این اثر چنان نافذ و مؤثر است که حتی سامری با آن خباثت و رذالت نیز به آثار و خواص آن یقین داشت: «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا؛ پس گرفتم مشتی از رد پای فرستاده خدا، آن را [در قالب گوساله] ریختم.» (طه، ۹۶). ←

است که نه تنها کسانی را که با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ولو یک بار در عمرشان دیدار کرده باشند، می‌شناسد، بلکه هرجایی را نیز که به قدم‌های مولایش متبرّک شده باشد، می‌شناسد، و تا این حد مواضع قدم امامش برای او آشکار است که دقیقاً می‌داند حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تا کدام

← بنابراین، چگونه محل قدوم ائمه معصومین علیهم‌السلام دارای آثار تکوینی نبوده و با سایر اماکن یکسان باشد؟ به دلیل همین آثار ظاهری و باطنی است که تبرک جستن به اماکن و اشیاء منسوب به اهل‌بیت علیهم‌السلام از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مورد تأیید و تشویق معصومین علیهم‌السلام واقع شده و در سیره اصحاب و متشرعه رایج بوده است؛ به‌طوری که برای طلب شفای امراض روحی و جسمی، به آن آثار متوسل می‌شدند. نقل است که وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وضو می‌گرفت، امیرالمؤمنین علیه‌السلام با آب آن وضو، صورت خود را می‌شست و مورد عنایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار می‌گرفت. (فضائل امیرالمؤمنین، ص۲۰)

عروة بن مسعود در توصیف اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید: وقتی او وضو می‌گیرد، نزدیک است که آن‌ها بر سر آب وضویش با هم مقاتله کنند! (الدر النظیم فی مناقب الأئمة، ص۱۷۲؛ بحار الأنوار، ج۲۰، ص۳۳۲)

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

«لولَا أَنْ تَقُولَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ قَوْلًا لَاتَمُرُّ بِمَلَإٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا مِنْ تُرَابِ رِجْلَيْكَ وَفَضْلِ طَهُورِكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ؛ اگر نبود بیم آن‌که گروه‌هایی از امت همان چیزی را بگویند که نصارا در مورد حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام گفتند، درباره تو مطلبی را می‌گفتم که بر هیچ گروهی از مسلمانان عبور نکنی، مگر این‌که از خاک قدمت و باقیمانده وضویت برای استشفا و تبرک بردارند.» (المسترشد فی إمامة علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص۶۳۴؛ شرح الأخبار، ج۲، ص۳۸۱؛ أمالی صدوق، ص۶۱۱؛ أعلام الوری، ص۱۸۶)

امام صادق علیه‌السلام در توصیف قومی که هرگز گناه نکرده و ابلیس را ندیده‌اند، می‌فرماید:

«إِذَا رَأَوْا مِنَّا وَاحِداً... اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ وَأَخَذُوا مِنْ أَثَرِهِ إِلَى الْأَرْضِ يَتَبَرَّكُونَ بِهِ؛ اگر یکی از ما اهل‌بیت را ببینند، دور او جمع می‌شوند و از رد پایش روی زمین، برای تبرک برمی‌دارند.» (بصائر الدرجات، ج۱، ص۴۹۱)

همچنین منقول است که امام رضا علیه‌السلام به عیادت یکی از اصحاب به نام علی بن عبیدالله رفته بود. وقتی امام رضا علیه‌السلام از آن خانه خارج شد، همسر علی بن عبیدالله که پشت پرده بود، خود را بر مکانی که حضرت علیه‌السلام در آنجا نشسته بود، انداخت و آن مکان را می‌بوسید و بر آن دست می‌کشید. وقتی که کار او را برای امام رضا علیه‌السلام نقل کردند، ایشان او را از اهل بهشت شمرد. (بحار الأنوار، ج۴۹، ص۲۲۳)

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز چنین حالی دارند؛ در توصیف برخی از یاران ایشان آمده است:

«رِجَالٌ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبَرُ الْحَدِيدِ لَايَشُوبُهَا شَكٌّ فِي ذَاتِ اللهِ أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ لَوْ حَمَلُوا عَلَى الْجِبَالِ لَأَزَالُوهَا ... يَتَمَسَّحُونَ بِسَرْجِ الْإِمَامِ علیه‌السلام يَطْلُبُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَةَ؛ مردانی که گویی دل‌هایشان پاره‌های آهن است که به هیچ شکی در ذات خدا آمیخته نشود، سخت‌تر از سنگ هستند و اگر بر کوه‌ها هجوم برند، آن‌ها را از جای برکنند ... به زین مرکب امام علیه‌السلام تبرک می‌جویند.» (بحار الأنوار، ج۵۲، ص۳۰۸)

موضع آمده است! کسی که تنها در مواضع قدم‌های سادات و موالی خود گام گذاشته و نه در اعتقاد و نه در عمل، اندکی از صراط مستقیم آن‌ها علیهم‌السلام منحرف نشده، سزاوار است که این‌گونه قدمگاه مبارک حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را بشناسد، و با چشم دل، نورانیّت و سرسبزی آن را ببیند.

دلت به وصلِ گل ای بلبل صبا خوش باد!

جوانی، بسیار شیدای تشرّف به محضر حضرت بقیة‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود و برای این خواسته، به توسلات بسیاری پرداخته و بارها به حرم مطهر سیّدالشهدا علیه‌السلام مشرّف شده و برآورده شدن حاجتش را از امام حسین علیه‌السلام خواسته بود، چون یقین داشت که دعای زیرآن گنبد مطهر قطعاً مستجاب است. حاجت او، تشرّف به محضر قدسی سیّد عالَم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود.

آن جوان می‌گوید:

«در یکی از تشرّفاتم به حرم مطهر، در حالی که زیر گنبد و در کنج یکی از شش گوشه ضریح مطهر، به آن چسبیده بودم، یک‌دفعه به ذهنم خطور کرد که من بارها و بارها به زیارت مشرّف شده و حاجتم را زیر گنبد ـ که یقیناً در آنجا دعا مستجاب است ـ طلب نموده‌ام، اما هیچ تشرّف خاصی در بیداری به آن محضر قدسی برایم حاصل نشده است! ناگهان برآشفته و به‌شدت ناراحت و عصبانی شدم و به حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف عتاب و خطاب نمودم که: آقا! قبول، من ناپاکم و چشمانم لیاقت زیارت جمال الهی شما را ندارد؛ اصلاً من بدترین آدم‌ها! اما این جدّ شماست و شما عاشق جدّتان هستید؛ هرچقدر هم من بد باشم، عشق و ارادت و لطف شما به جدّتان بزرگ‌تر از گناهان من است. تازه، من زیر گنبد حاجت خواستم و خود شما اهل‌بیت علیهم‌السلام به ما آموختید که دعا زیر این گنبد مستجاب است؛ پس چه شد؟ آیا گناهان من بزرگ‌تر از عظمت و منزلت گنبد جدّتان نزد شماست؟ هرگز چنین نیست!

همین‌طور که با عصبانیت و غضب عتاب می‌کردم، ناگهان چشمم به سیّدی در هیأت اهل علم افتاد که مقابل ضریح نشسته و یکی از زانوان خود را بغل کرده بود و با غصه و اندوه شدید، فقط به ضریح و زوار نگاه می‌کرد. بسیار باوقار بود و جمال دلربایی داشت و از محاسن به‌شدتْ سیاهش

نور مشعشع بود. آن‌قدر جذاب و دلکش بود که اصلاً چند لحظه از خود بی‌خود شدم و فقط به چهره او نگاه می‌کردم، اما یک‌دفعه یادم آمد که من حاجت مهمی دارم و در حال گلایه هستم. از این‌رو، باز متوجه ضریح مطهر شدم و همان حرف‌ها را تکرار کردم، ولی از آنجا که آن سیّد به‌شدت دلم را جذب جمال خود کرده بود، به خودم گفتم یک بار دیگر به او نگاه کنم و بی‌اراده باز به او نگاه کردم، ولی چون از عدم اجابت دعایم در تمام آن مدت به‌شدت معترض و ناراحت بودم، به آن سیّد هم در دلم اعتراض کردم که آخر خدا این‌همه به تو هیبت و جلوه و جمال و جلال و وقار داده و معلوم است که عالِم و بزرگوار هستی، پس به جای این‌که بنشینی و فقط به ضریح و زوار آن نگاه کنی ـ در حالی که در بهترین جای عالَم نشسته‌ای ـ بلند شو و یک زیارتی بخوان؛ یک نمازی بخوان! و دوباره مشغول ابراز گلایه به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شدم که چرا مرا نمی‌پذیرید؟ اما باز دلم به سمت آن سیّد به‌شدت موقّر پر کشید و دوباره گفتم حرکات موقّرانه او را زیر نظر بگیرم که از دیدنش لذت ببرم؛ ولی چون باز دیدم اصلاً مشغول زیارت نمی‌شود و فقط به ضریح و زوار نگاه می‌کند، مشغول کار خود شدم و این بار سیّدالشهدا علیه‌السلام را مورد اعتراض قرار دادم که آخر شما چیزی به فرزندتان بگویید که ایشان راضی شوند خدمتشان برسم.

در این حال بودم که یک لحظه به خود آمدم و گفتم: نکند خودش بود؟! نکند همان حاجت من بود؟! نکند حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود؟!

سراسیمه به همان مکانی که آن سیّد موقر نشسته بود، نگاه کردم، اما هیچ‌کس را ندیدم؛ اصلاً انگار در همان چند ثانیه غیب شده بود. سپس با شتاب رفتم تمام رواق‌های اطراف و صحن را به دنبال او گشتم؛ چرا که به صورت عادی خروجش از حرم حداقل چند دقیقه وقت می‌برد، ولی هیچ اثری از او ندیدم.

تقریباً مطمئن شدم که همان، امام من و سیّد عالَم بوده است؛ اما نمی‌خواستم بی‌جهت برای خود قائل به تشرّف شوم و از طرفی هم معتقد بودم که اگر تشرّفی حاصل شود، حتماً آیت‌الله بهجت از آن مطلع می‌گردد ـ چون معتقد بودم ایشان از نزدیک‌ترین اشخاص به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است ـ با خود گفتم: وقتی به قم برگشتم و خدمت ایشان رسیدم، اگر ایشان چیزی

گفت، معلوم است که آقای خود و محبوب خود را زیارت کرده‌ام. وقتی به قم برگشتم، در نماز آیت‌الله بهجت شرکت کردم. ایشان بعد از تمام شدن نماز و خروج از محراب، به محض این‌که به مقابل من رسید، نگاهی کرد و بدون این‌که یک کلمه حرفی به ایشان بزنم، ابتدا به ساکن به بنده فرمود: "تشرّفتم!" متوجه نشدم که آیا معظّم‌له اِخبار فرمود یا سؤال کرد، اما از قرینه این‌که بعد از بیان این جمله، اصلاً منتظر جواب نماند و سریع از مقابل بنده عبور کرد، فهمیدم که اِخبار بوده است؛ چرا که اگر سؤال بود، باید منتظر می‌ماند تا حداقل یک کلمه جواب سؤال ایشان را بدهم!»

آری؛ اولیاءالله، به فرموده خود معصومین علیهم‌السلام، مصابیح‌الدجی[1] و شاخص‌هایی برای تشخیص عیار مشاهدات و مکاشفات مؤمنان هستند. خدای متعال به ولی و عبد صالح خود چنان منزلتی عطا می‌کند که بدون این‌که آن جوان سخنی بگوید، متوجه می‌شود که چشمان او به دیدار امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف روشن شده است، و نیز درمی‌یابد که این روشنی چشم، تازه است. بدون این‌که آن جوان تقاضایش را بیان کند، حال استرشاد را در او می‌بیند و با جمله‌ای مختصر پاسخش را می‌دهد، و بدون این‌که اطرافیان متوجه شوند، به شیوه خاص خود، مهر تأییدی بر سرّ او می‌زند.

---

۱. از امام باقر علیه‌السلام منقول است: «قَالَ رَسُولُ اللَّه ذَاتَ يَوْمٍ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ اللَّهُمَّ لَقِّنِي إِخْوَانِي مَرَّتَيْنِ فَقَالَ مَنْ حَوْلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ أَمَا نَحْنُ إِخْوَانُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: لَا إِنَّكُمْ أَصْحَابِي، وَإِخْوَانِي قَوْمٌ مِنْ آخِرِ الزَّمَانِ آمَنُوا بِي وَلَمْ يَرَوْنِي لَقَدْ عَرَّفَنِيهِمُ اللَّه بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْرِجَهُمْ مِنْ أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَأَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ لَأَحَدُهُمْ أَشَدُّ بَقِيَّةً عَلَى دِينِهِ مِنْ خَرْطِ الْقَتَادِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ أَوْ كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الْغَضَا أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى يُنْجِيهِمُ اللَّه مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ غَبْرَاءَ مُظْلِمَة؛ روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حضور عده‌ای از یارانش فرمود: خدایا! مرا به دیدار برادرانم برسان! حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله این جمله را دو بار فرمود. یارانی که کنار حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند، گفتند: ای رسول خدا! مگر ما برادران شما نیستیم؟ حضرت فرمود: نه، شما یاران من هستید و برادران من کسانی هستند که در آخرالزمان می‌آیند. آن‌ها به من ایمان آورده‌اند، در حالی که مرا ندیده‌اند. خدای متعال آن‌ها را همراه با اسم پدرانشان به من شناسانده است؛ قبل از این‌که از پشت پدرانشان و رحم مادرانشان خارج شوند. پایداری و استقامت هریک از آن‌ها بر دین خود، از کشیدن ساقه پرخار در شب تاریک و یا کسی که تکه چوبی شعله‌ور از درخت گزرا در مشت خود گرفته باشد، سخت‌تر است. آن‌ها چراغان تاریکی‌ها هستند. خداوند آن‌ها را از هر فتنه غبارآلود تاریکی نجات می‌دهد»؛ بصائر الدرجات، ج۱، ص۸۴.

جوشش عشق

وقایع پیشین، اندکی از بسیار بود و تنها مقدار کمی از وقایع آشکار شده و قابل ذکر بیان شد و چه بسیار وقایع که برای همیشه مکتوم و مخفی ماند و چه بسیار حقایقی که بیان آن، آشکار کردن سرّ است.

اما همین مقدارِ اندک، برای مخاطب کافی است، تا شدت انس و قرابت کم‌نظیر میان حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دریابد و به معرفت اولیاءالله نزدیک شود، تا در معرفت به امام و دلدادگی به او، از آن‌ها که اولیاء و حواری او هستند، الگو بگیرد، و با دوستِ دوست خدا دوستی کند تا دوست خدا باشد؛ چنان‌که مولای متقیان علیه‌السلام فرمود: «**هر کس به دوستانش سنجیده می‌شود.**»[1]

خواندن این سطور و شناختن این مقامات، شوق انسان عاقل را در تحکیم رابطه با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چندین برابر می‌کند، زیرا او می‌بیند که شخصی مثل حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ توانسته است به توفیق الهی به چنین قرب و اتصالی با امام زمان خویش برسد؛ در حالی که هر آنچه او اختیار کرد و هر عملی که باعث رسیدن او به این منزلت شد، برای همگان ممکن و میسور است و تنها تفاوتش با دیگران در اراده کردن و استقامت در این اراده است. از این رو، مرور این وقایع، برولع و طمع و امید هر عاقلی می‌افزاید، تا با انگیزه و تلاش بیشتری، خود را به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نزدیک و نزدیک‌تر کند.

این مرتبه عالی از انس روحی و قلبی و قرابت عملی و عقیدتی به مولا و سرور خویش، آن چنان در وجود نازنین بهجت خوبان به کمال رسیده بود که به رغم اوج کتمان و اخفایش، گاهی کلامی از لبان مبارکش لبریز می‌شد، و اگر شیدایی بی‌تاب و عاشقی دلباخته می‌دید، جرعه‌ای در خور آن شخص به او می‌چشاند.

برای مثال، یکی از مقربان و خواص نقل می‌کند که ایشان یک‌دفعه در یک جلسه کاملاً خصوصی که با ایشان داشتیم، به مناسبتی فرمود: حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چند وقت قبل تشریف

---

۱. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «اَلْمَرْءُ یُوزَنُ بِخَلِیلِهِ؛ هر کس با دوستش سنجیده می‌شود»؛ غرر الحکم، ص۱۱۳.

آورده بود قم. خارج قم چادر زد و داخل شهر نیز آمد. وارد گذر خان هم شد؛ در گذر خان تردد هم نمود، تا مسجد هم آمد.

آن شخص ناقل می‌گوید: فوراً به ذهنم خطور کرد و با خود گفتم حتماً به منزل ایشان نیز تشریف آورده است و توقع داشتم در ادامه، ایشان به این مطلب اذعان نماید، ولی یک دفعه ایشان کلام را به‌کلی عوض نمود!

البته تحقق این قضیه هیچ جای شگفت ندارد؛ چرا که سکونت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در بیابان‌ها و خارج از شهر، توصیه امام حسن عسکری علیه‌السلام به فرزند بزرگوارش امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده است.[1] از سوی دیگر، سرزدن به دیار مختلف و بلاد مؤمنان نیز از سوی امامی که حجت خداست و همچون جدش «طبیبٌ دَوّارٌ بطِبّه» (طبیبی که به دنبال بیماران می‌گردد) است، جای شگفت ندارد؛ خصوصاً در شهر و دیاری که حرم اهل‌بیت علیهم‌السلام معرفی شده و طبعاً مورد عنایت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، بلکه در عین دوری ما از او، او به ما نزدیک‌تر از آن چیزی است که فکر می‌کنیم.

البته این مسأله که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به یکی از بازارهای مسلمین تشریف بیاورد، هیچ جای شگفت نیست؛ چرا که در روایتی امام صادق علیه‌السلام به ما خبر داده است:

«يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ» (او در بین مردم قدم برمی‌دارد و حتی در بازارهای آن‌ها راه می‌رود)؛

همچنان که جد ایشان که از ایشان اعظم و اشرف است، در بازارها راه می‌رفت، بلکه در روایات، تعبیر بسیار عجیب‌تر و مهم‌تری نیز آمده است:

---

۱. در تشرّف علی بن مهزیار، حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به او فرمود: «إِنَّ أَبِي عليه‌السلام عَهِدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُوَطِّنَ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَخْفَاهَا وَأَقْصَاهَا إِسْرَاراً لِأَمْرِي وَتَحْصِيناً لِمَحَلِّي لِمَكَايِدِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَالْمَرَدَةِ مِنْ أَحْدَاثِ الْأُمَمِ الضَّوَالِّ فَنَبَذَنِي إِلَى عَالِيَةِ الرِّمَالِ وَجُبُبِ صَرَائِمِ الْأَرْضِ يُنْظِرُنِي الْغَايَاتِ الَّتِي عِنْدَهَا يَحُلُّ الْأَمْرُ وَيَنْجَلِي الْهَلَعُ؛ پدرم علیه‌السلام از من پیمان گرفته که جز در مخفی‌ترین و دورترین نقاط زمین زندگی نکنم، تا امر من مخفی و محل من از نیرنگ‌های گمراهان و برتافتگان از دین از امت‌های گمراه نوظهور محفوظ و مصون بماند، و پدرم مرا به ریگزارهای مرتفع فرستاد و در بیابان‌ها سیر می‌کنم و منتظر غایتی هستم که در آن هنگام، خداوند به من اجازه دهد و نگرانی و وحشت برطرف شود»؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص۴۴۷.

«وَيَطَأُ فُرُشَهُمْ وَلَايعرِفُونَه»[1] (و بر فرش‌های آن‌ها قدم می‌گذارد؛ در حالی که او را نمی‌شناسند).

این روایت، به‌صراحت عمق و کثرت حضور ایشان در جامعه و قرب ایشان به افراد جامعه را نشان می‌دهد و بیان می‌کند و حتی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این‌باره قسم یاد کرده است که:

«فَوَرَبِّ عَلِيٍّ إِنَّ حُجَّتَهَا عَلَيْهَا قَائِمَةٌ مَاشِيَةٌ فِي طُرُقِهَا دَاخِلَةٌ فِي دُورِهَا وَ قُصُورِهَا جَوَّالَةٌ فِي شَرْقِ هَذِهِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا تَسْمَعُ الْكَلَامَ وَتُسَلِّمَ عَلَى الْجَمَاعَة»[2] (سوگند به پروردگار علی، [در زمان غیبت] حجت خدا بر زمین استوار است و در راه‌های زمین راه می‌رود و در محله‌ها و کاخ‌های آن وارد می‌شود و در شرق و غرب زمین می‌گردد؛ سخن را می‌شنود و بر جماعت‌ها سلام می‌کند).

پس مطلب فوق، گرچه بسیار عظیم و شریف و گرانبها است، اما بر اساس معارفی که از قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام در اختیار داریم، هیچ عجیب نیست؛ آنچه عجیب و درخور تأمل و درنگ برای اولی‌الألباب است، خلوص قلب این عبد خدا است. قلب وقتی از ماسوا فارغ شود، حرم الله می‌گردد. وقتی که حرم الله شد، حرم ولی‌الله هم می‌شود و به گفته خود آیت‌الله بهجت رحمه‌الله:

«قلب مؤمن جزیره خضراست؛ هرجا باشد، حضرت در آنجا پا می‌گذارد.»

قلب آیت‌الله بهجت رحمه‌الله آن‌قدر و آن‌گونه از غیر خدا تهی بود که قدمگاه امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شده بود و قیام و قعود او را چون آیینه‌ای صاف و صیقل‌یافته در خود نشان می‌داد. البته با این‌که قلب ایشان به چنین شفافیت و پاکی و خلوصی رسیده بود، هرگز آن را ابراز نمی‌نمود و با کتمان شدید، از آشکار شدن این مسأله که سینه او خزانه «اسرار مگو» شده و نیز از ابراز حقایقی که در آن متجلی گردیده بود، جلوگیری می‌کرد.

امثال این نقل قول‌ها جز در موارد اندک آن هم در حالاتی بسیار ویژه و با ملاحظاتی معین و به افرادی خاص از معظم‌له صادر نشد. در همین موارد بسیار نادر نیز به این نکته تصریح

---

۱. الغیبة (نعمانی)، ص۱۶۴.

۲. همان، ص۱۴۴.

نمی‌کردند که مطلبی را خود مستقیماً از حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دریافت کرده‌اند، بلکه صرفاً یک نقل قول را بیان می‌کردند. این از شگردهای ایشان در کتمان مسائل مربوط به خود بود، و در حالات خاص هم که ضرورتی گفتن آن را اقتضا می‌کرد. تنها به قدر ضرورت و اقتصار بر اصل ماجرا اکتفا می‌نمود. نه خود به حواشی آن می‌پرداخت و نه اگر کسی می‌خواست درباره حواشی از ایشان سوال کند، با او همراهی می‌کرد، بلکه او را متذکر به اصل و از غیر آن منصرف می‌نمود.

آیت‌الله بهجت ﷺ، بسیاری از مطالب را که تنها رساندن اصل مطلب در آن کافی و وافی به غرض بود، در ضمن بیانات و تذکرات خود و بدون هیچ‌گونه استناد مستقیمی به ناحیه شریفه بیان می‌کرد؛ به نحوی که مخاطب آن را از خود ایشان و برگرفته از روایات و منابع در اختیار، به شمار می‌آورد. البته خود ایشان هم مکرراً می‌فرمود: مگر کلام حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف غیر از همین روایات و بیانات اجداد طاهرینش علیهم‌السلام است!

و هیچ شگفت نیست کسی که تمام اقوالش مطابق اعمالش، برگرفته از همین روایات شریف است و تمام امرش به همان اوامر شریعت و تمام نهیش همان مناهی شریعت است، لسان قولی و فعلی امام زمانش شده باشد، ولو آن‌که ایشان به دلیل کمال پرهیز از تشریفات این مقامات و تعارفات این کمالات، آن‌ها را در پرده کتمان مستور می‌کرد و بلکه بالاتر، آن‌ها را در خاک سرد مدفون می‌نمود و این خصلت کسانی است که در خیمه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستند. آری؛ او نه کیمیای کمیاب، بلکه خُلّص نایاب بود.

البته و صد البته که سخن گفتن یا نوشتن از حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اشرف اذکار است، اما مگر می‌شود از امیرالمؤمنین علیه‌السلام سخن بگویی، ولی سلمان را یاد نکنی؟ یا مگر می‌شود از سیّدالشهدا علیه‌السلام سخن بگویی، اما از حبیب و زهیر یاد نکنی؟ بنابراین غرض از بیان مناقب این عبد صالح خدا در این نوشتار، نشان دادن خود او نیست، بلکه تعرّف و تحبّب و تقرّب به سیّد اوست که «باب الله الّذی یتوجّه به الاولیاء» است.

در خانه اگر کس است، یک حرف بس است ...

بسیار می‌شد که افرادی از تشرّفات حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ می‌پرسیدند. در این

میان، بزرگانی از علمای ربّانی و صلحای صمدانی بودند که از شدت عشق بسیار و شوق تشرّف، با اصرار از ایشان می‌خواستند که درباره تشرّفات خود نکاتی بفرماید. اما همان‌طور که گفته شد، معظّم‌له نوعاً در مقام انصراف برمی‌آمد و به ظرایف و طرایفی از عهده جواب خارج می‌شد. مثلًا یکی از بزرگانی که معمولًا هرگاه خدمت حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ می‌آمد، از ایشان درخواست می‌کرد که از تشرّفات خود صحبت نماید. اما معظّم‌له معمولاً در پاسخ به سؤال ایشان فقط می‌فرمود: «نپرسید!» یا با این‌که سؤال او از تشرّفات خود ایشان بود، این‌گونه به او پاسخ می‌داد: «شاید همه دیده باشند؛ در خواب یا بیداری!» و با امثال این‌گونه بیانات، آن عالم را از سؤال منصرف می‌نمود.

در سال آخر حیات مبارک آیت‌الله بهجت ﷺ در جلسه‌ای، آن عالم فرصت را مغتنم شمرد تا از فضای معنوی و خصوصی آن جلسه بهره گیرد و شاید بتواند جوابِ سؤال خود را که بارها از ایشان پرسیده بود، در آن حال و هوای معنوی پیدا کند. او به زعم خود با زیرکی، این بار نحوه طرح سؤال خود را تغییر داد و به یک باره از حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ پرسید: حضرت‌عالی در ملاقات‌ها با حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، چه سؤالاتی را مطرح می‌کنید؟ معظّم‌له ناگهان به او نگاهی کرد و فرمود: بله؟! او دوباره سؤال خود را با احتیاط و تأنی بیشتری تکرار نمود؛ گویی متوجه شده بود که ایشان تغیّر کرده است.

حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ در پاسخ به ایشان، به مطلب بسیار شگرف و مهمی اشاره نمود و فرمود:

> «مگر آنجا جای سؤال است؟ بنده همین جا از همین اساتید که خدمتشان می‌رسیدیم، به عمرم سؤال نکردم! بله، آقای ... دائماً در تمام جلسه سؤال می‌کرد، و سؤال را ادامه می‌داد؛ حتی بالاتر، باز هم دست برنمی‌داشت، شاید هم گاهی استاد[1] تند می‌شد. ولی بنده به عمرم از ایشان سؤالی نکردم، ولی در تمام این مدت سؤالی به ذهنم نیامد، الّا این‌که استاد جوابش را گفت![2] حتی

۱. حضرت آیت‌الله سیّد علی قاضی ﷺ.

۲. شاگردان آقای قاضی در معرفت مقام استاد خود و همچنین در زمان رسیدن به این معرفت با هم متفاوت بوده‌اند. مثلًا یکی از شاگردان آقای قاضی ـ که بسیار پیش‌تر از آیت‌الله بهجت در مجلس درس ایشان حاضر بود ـ و حضور طولانی مدت و مکرر آیت‌الله قاضی در وادی‌السلام برایش سؤال برانگیز بوده است. بعد از مدت‌ها شاگردی نزد ایشان تصمیم می‌گیرد به ایران باز گردد. یک شب که در اتاقش در حال ←

یادم آمد که در چند مرتبه اسم [بنده را] برد و فرمود: «و اما سؤال فلانی!» چند مرتبه‌اش هم شب و تاریک بود و چراغی نبود. این آقایی که کنار من نشسته بود ـ الآن یادم نیست چه کسی بود ـ از بنده پرسید: ایشان چه می‌گوید؟ تو که سؤالی مطرح نکردی؟! به او هم چیزی عرض نکردم! یکی دو بار این قضیه اتفاق افتاد که کناری من از من پرسید. آن‌وقت کسی که خدمت ولی الله المطلق بخواهد برسد، برود بنشیند از قبل سؤال‌ها را مطرح کند که من این سؤال را بپرسم؟! او سؤال را می‌داند! جواب را می‌داند! اگر صلاح بود، می‌فرماید. اگر نفرمود، صلاح نبوده است؛ صلاح نمی‌دانسته است!»[1]

ایشان بدون این‌که به تشرّفات خود به محضر قدسی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اذعان کند، مطالب مهمی را متذکر شد. اینکه همان‌گونه که در زمان حضور معصومین علیهم‌السلام مردم نسبت به معرفت امام علیه‌السلام مراتب متفاوتی داشتند؛ برخی چون سلمان آن‌قدر در معرفت اهل‌بیت علیهم‌السلام فانی و ذوب شده بود که به مقام «منّا اهل‌البیت» رسیده بود؛ و یا چون هارون

← استراحت و خواب بوده است، می‌بیند کتاب‌های علمی و دینی روی طاقچه پایین پای او قرار دارند. با خود فکر می‌کند آیا لازم است از جای خود برخیزد و جای خوابش را تغییر دهد یا لازم نیست، چون کتاب‌ها درست مقابل پای او نیستند، بلکه بالاترند و این هتک حرمت به آن کتاب‌ها محسوب نمی‌شود. صبح که به محضر استاد می‌رود و سلام می‌کند، استاد بعد از جواب سلام می‌گوید: صلاح نیست شما به ایران بروید. پا دراز کردن به‌سوی کتاب‌ها هم هتک حرمت است. شاگرد با تعجب می‌پرسد: آقا شما از کجا فهمیده‌اید؟ ایشان می‌فرمایند: از وادی‌السلام فهمیده‌ام! اینجاست که شاگرد تازه متوجه می‌شود آقای قاضی از ما فی الضمیر او آگاهی داشته است.

اما آیت‌الله بهجت از ابتدای حضور در محضر آیت‌الله قاضی، یعنی در حدود هجده سالگی، متوجه اشرافات درونی استاد و اینکه ایشان از ضمیر افراد مطلع است آگاه بوده است.

۱. گفتنی است که خود معظّم‌له می‌فرمود: کسی که خدمت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌رسد، تنها به زیارت ایشان قانع نشود، بلکه از ایشان دو مطلب را بخواهد. یکی این‌که آیا ظهور و فرج نزدیک است یا دور. دوم این‌که اگر دور است، از ایشان تقاضا داشته باشیم که راهی را به ما عنایت نماید تا در ابتلائات عمومی و خصوصی، آن بی‌سیم و ارتباط شخصی را داشته باشیم، تا راه و چاه از ناحیه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به ما برسد و گمراه نشویم. اما این مطلب با آنچه در مطالب فوق ذکر شد که آنجا این‌گونه نیست که انسان از قبل سؤال آماده کند و یا بخواهد در آن محضر عالی به سخنوری بپردازد، منافاتی ندارد؛ زیرا مقصود معظّم‌له این است که انسان حال وجودی‌اش به نحوی باشد که سراپا خواهان ارشاد و دستگیری آن به آن از ناحیه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد و اگر واقعاً چنین حالی داشت، هنگامی که موفق به تشرّف به محضر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌شود، در واقع حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که از تمام احوال و اعمال او آگاه است، پاسخی را که مناسب او باشد، به او عنایت می‌نماید.

مکی وقتی به او امر شد وارد تنور شود، با درجات عالی یقین و خرسندی کامل وارد تنور گردید. و برخی دیگر که فاقد کمترین مراتب معرفت به مقامات خلیفة الله و امام معصوم علیه‌السلام بودند، با عقل کوته و کج‌اندیش خود، به فعل یا قول امام علیه‌السلام اعتراض می‌کردند.

در زمان حاضر نیز همین تفاوت در مراتب وجود دارد، در زیارت مشاهد مشرفه برخی مثل آیت‌الله بهجت رحمه‌الله در اوج قله‌های معرفت قرار دارد و به گونه‌ای معصوم علیه‌السلام را زیارت می‌کند که گویا ایشان را حاضر می‌بیند؛[1] چنان‌که می‌فرمود:

---

۱. حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله از آیت‌الله سیّد حسین قمی رحمه‌الله نقل می‌نمود که وقتی ایشان به حرم مشرّف می‌شد، دیگر همه‌چیز را فراموش می‌کرد؛ حتی اگر مثلاً در منزل غذا نداشتند و به حرم آمده بود تا توسل کند که مثلاً من امروز ظهر شکم خودم و خانواده‌ام گرسنه است، به محض این‌که وارد حرم می‌شد، اصلاً این مطلب را به‌کلی فراموش می‌کرد؛ خانه و گرسنگی و همه‌چیز از یادش می‌رفت. وقتی هم که ضریح را می‌گرفت، دیگر نمی‌خواست جدا شود. اصلاً قدرت نداشت؛ کأنّه قدرت از او سلب می‌شد که از ضریح جدا شود و از حرم بیرون برود؛ و مثل ماهی که در آب است، وقتی وارد حرم می‌شد، احساس می‌کرد که داخل آب است و بیرون رفتن از حرم برای او چون بیرون رفتن ماهی از آب است.

همچنین معظّم‌له نقل می‌فرمود که شخصی برای او نقل کرده است: زمانی در کربلا زلزله شد، حاج آقا حسین قمی رحمه‌الله وقت زلزله در حرم حضرت سیّدالشهدا علیه‌السلام بود. البته ایشان زیاد در حرم می‌ماند و کبوتر حرم بود، با این‌که افراد تحت تکفّل و عائله‌اش خیلی بودند، از دختر و پسر و عروس و داماد و...، حتی شنیده‌ام که برخی اوقات شش ساعت در حرم می‌ماند، در حرم می‌نشست و عمامه‌اش را روی زمین می‌گذاشت و از جواب دادن به مردم در اثنای دعا و زیارت هم خودداری نمی‌کرد.

در هر حال، آن آقا می‌گفت: مرحوم حاج آقا حسین قمی در هنگام زلزله در حرم مطهر حضرت امام حسین علیه‌السلام مشرّف بود. وقتی مردم فهمیدند که زلزله شده است، شروع به فرار از حرم نمودند و حتی از بالای شانه‌ی ایشان عبور می‌کردند، ولی ایشان به هیچ‌وجه مضطرب و ناراحت نشد؛ نه از خود زلزله و نه از ابتلائاتی که مردم برسر او می‌آوردند! کأنّه خبری نشده است!

همچنین نقل می‌کرد که وقتی از ایشان پرسیده می‌شد که شما این‌همه ساعات در حرم می‌مانید، آیا خسته نمی‌شوید؟ ایشان می‌فرمود: «چه کنم! خود را در بهشت می‌بینم، چگونه از بهشت خارج شوم؟!»

این دقیقاً احوال خود آیت‌الله بهجت رحمه‌الله نیز بود. خود ایشان زیارت‌های عاشقانه طولانی‌مدت داشت و هرگاه که به زیارت مشرّف می‌شد، یک نشاط و شعف عجیبی در ایشان به‌وضوح قابل مشاهده بود. و یا هنگامی که ضریح مطهر را استلام می‌کرد، آن‌چنان آن را می‌بویید و می‌بوسید و لب بر آن می‌کشید، همچون طفلی که به سینه مادر خود انس دارد.

در اینجا، ذکر یک خاطره خالی از لطف نیست. یکی از جوانانی که سعی می‌کرد معظّم‌له را در زیارت ←

«از آداب زیارت این است که بدانیم فرقی بین حیات و ممات
معصومین علیهم‌السلام نیست»

اما برخی دیگر از تشرّف به حرم‌های مطهر جز نگاه کردن به در و دیوار و آجر و آهن، متوجه چیز دیگری نمی‌شوند.

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله در پاسخ به آن عالم، با اشاره به استاد اخلاق خود و مقامات ایشان که قطعاً با امام معصوم علیه‌السلام قابل مقایسه نیست، به آن عالم متذکر شد که ایشان به عنوان شاگردی از مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام، صاحب چنین مقامی بود و آنچه را در اذهان خطور می‌کرد، به اذن الهی می‌دانست و به آن پاسخ می‌داد[1]؛ چه رسد به امام زمان علیه‌السلام که «عین

→ همراهی نماید، نقل می‌کرد:

وقتی که ایشان به حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام مشرّف می‌شد، دو ساعت تمام با فرط پیری و درد زانو تکیه بر عصا زده، عاشقانه با چشمان بسته به صورت ایستاده به زیارت و دعا مشغول بود و بعد از آن می‌نشست و ادامه اعمال و عبادات را انجام می‌داد. روزی بعد از زیارت، از ایشان پرسیدم: آقا! ما با این‌که جوان و تنومند و نیرومند هستیم، وقتی چند دقیقه برای زیارت می‌ایستیم، خسته می‌شویم و وقتی شما ایستاده مشغول زیارت هستید، ما بارها می‌نشینیم و می‌ایستیم، تا اندکی از خستگی ما کاسته شود. آیا شما با این سن بالا و پیری، خسته نمی‌شوید؟

ایشان آن لحظه به من جوابی نداد، اما وقتی می‌خواست از حرم خارج شود و صحن‌ها را یکی پس از دیگری طی می‌کرد و برای علمای مدفون در آنجا فاتحه می‌خواند، به صحن آخر که رسید، نگاهی به من کرد و دست در جیبش نمود و پولی را به من داد و فرمود: «به عطاری بروید و داروی "عین‌شین‌قاف" را تهیه کنید تا خسته نشوید!»؛ خود ایشان با کیمیای «عشق» به زیارت می‌رفت و تمام وجودش متوجه تام و غرق در زیارت می‌شد.

۱. آیت‌الله نجفی ـ یکی از شاگردان آیت‌الله قاضی رحمه‌الله ـ، نقل می‌کند: «هرگاه استاد از وقت حضور در جلسه درس تأخیر می‌نمود، شاگردان حکایتی از مواهب الهی را نقل می‌کردند که برای آن‌ها در نتیجه تهذیب نفس حاصل شده بود. یک روز نوبت آیت‌الله شیخ محمّد تقی بهجت شد، ولی ایشان از مواهب الهیه و کراماتی که برای ایشان حاصل شده است، چیزی نفرمود، بلکه شروع نمود به بیان احوال استاد و آنچه که ایشان در آن لحظات انجام می‌داد، و فرمود: ایشان الان در کوفه وارد نهر آب شد. الان مشغول غسل نمودن شد. الان از غسل فارغ شد. هم اکنون از نهر خارج شد. اینک لباس‌هایش را پوشید. الان در مسیرش به سمت اینجا است. حالا یکی از سادات ایشان را در راه نگاه داشته است و از ایشان سؤالی می‌پرسد. هم اکنون به سمت اینجا حرکت نمود. الان ایشان پشت در رسید. آیت‌الله نجفی می‌گوید: در همان لحظه حضرت آیت‌الله قاضی وارد شد و نگاهی به حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله نمود و فرمود: گل کاشتی!»؛ الناصح، ص۵۱.

الله النّاظره و أذنه السامعه» است و هیچ چیز از محضر نورانی ایشان مخفی نیست.

علاوه بر این، بیان فوق، نشان دهنده احوالات باطنی آیت الله بهجت نیز هست: ایشان نه تنها اعتقاد دارد امام زمان «عین الله النّاظره و أذنه الواعیه» است، خود را همواره در محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می بیند و غیبت و حضور امام برای ایشان تفاوتی ندارد.

از همین رو، ایشان با معرفت و ادب و سکوت در محضر ائمه معصومین علیهم السلام در مراقد مطهر دیده می شد.[1] و چه منظره‌ای از این زیباتر که عبد مطیع، بهجت حجّت در محضر امامی است که چشمه جوشان حیات و بهار دل‌های مردمان است.

آری؛ او حقیقتاً محبّ خداوند و متأدّب به آیات کتاب شریف او بود که می فرماید:

«إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»[2] (اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد).

همچنین رهرو و تابع ثقل غایب، با عمل به ثقل حاضر شد؛ چنان که می فرماید:

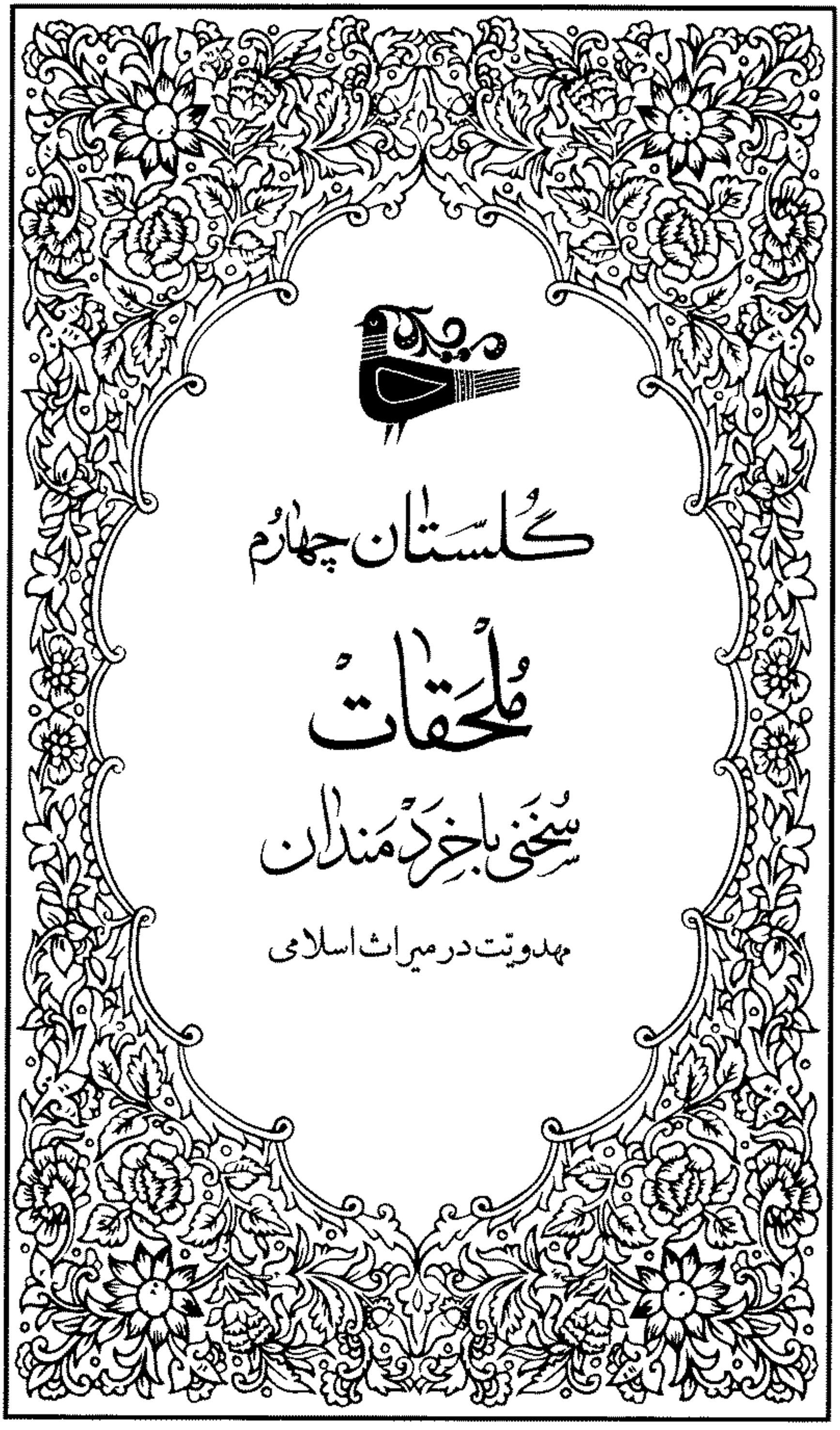
«فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً»[3] (اگر دنبال من آمدی، از هیچ چیز از من مپرس تا خودم درباره [حقیقتِ] آن با تو آغاز سخن کنم).

---

۱. ایشان از عنفوان جوانی در زیارت مراقد شریف معصومین علیهم السلام، با نهایت ادب و معرفت و انقطاع تام حضور پیدا می‌کرد با تمام وجود متوجه حضور در محضر آن معصوم علیه السلام بود. آیت‌الله سیّد عباس کاشانی، صاحب «مصابیح الجنان» در این باره می فرماید: روزی به حرم مطهر حضرت سیدالموحدین امیرالمؤمنین (علیه افضل صلوات المصلین) مشرّف شدم، و با یکی از استادان جلیل القدرم، عالم عامل و پرهیزکار آیت‌الله سیّد احمد اشکوری رحمه الله برخورد کردم. پس از عرض تحیّت و سلام به آن جناب، ناگهان آیت‌الله بهجت وارد حرم شد، و با حالت رقت و انکسار و توجه خاص که در آن حال به هیچ‌کس التفات نداشت، به زیارت آن امام همام علیه السلام مشغول شد. استاد مذکور ما فرمود: «من از دیدار این آقا بسیار لذت می‌برم و به حال ایشان غبطه می‌خورم. حقا جوانی است عالم و فاضل، و زاهدی ورع و تقی. و مجدانه به تحصیل علوم آل‌محمّد علیهم السلام اشتغال دارد. امید است خداوند متعال افراد مانند این شخصیت جلیل القدر را در حوزه بیشتر کند.» و افزود: «شخص سیّد [ابوالحسن اصفهانی]، خیلی ایشان را دوست دارد و از ایشان تعریف و تمجید می‌نماید.»

۲. آل عمران، ۳۱.

۳. کهف، ۷۰.



گلستان چهارم

ملحقات

سخنی با خردمندان

مهدویت در میراث اسلامی

سخن گفتن درباره امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، بدون پاسخ دادن به شبهات مطرح‌شده در این زمینه ممکن نیست. متأسفانه دشمنان دین برای تضعیف ایمان مؤمنان و تسلط بر آن‌ها، همواره برای نشر این‌گونه شبهات در بلاد اسلامی به‌شدت تلاش می‌کنند. براساس روایات بسیاری که از معصومین علیهم‌السلام نقل شده است، در آخرالزمان فتنه‌هایی ظاهر می‌گردد و این فتنه‌ها به حدی شدید و گمراه‌کننده است که افراد زیادی از دین خارج می‌شوند. برای مثال، یکی از این روایات، فتنه‌های آخرالزمان را آن‌چنان گمراه‌کننده توصیف می‌نماید که شخصی که صبح بر ایمان و هدایت است، در شب همان روز بر اثر این فتنه‌ها، گمراه می‌شود، و یا کسی که شب را با ایمان به سر برده است، روز بعد را با کفر و گمراهی آغاز می‌کند.

امام باقر علیه‌السلام در این‌باره می‌فرماید:

«لَتُمَحَّصُنَّ يَا شِيعَةَ آلِ‌محمّد تَمْحِيصَ الْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ وَإِنَّ صَاحِبَ الْعَيْنِ يَدْرِي مَتَى يَقَعُ الْكُحْلُ فِي عَيْنِهِ وَلا يَعْلَمُ مَتَى يَخْرُجُ مِنْهَا وَكَذَلِكَ يُصْبِحُ الرَّجُلُ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَيُمْسِي وَقَدْ خَرَجَ مِنْهَا وَيُمْسِي عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَيُصْبِحُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا» (ای شیعیان آل‌محمّد! بدانید که همچون سرمه‌ای که از چشم زدوده می‌گردد، آزمایش و پالایش خواهید شد. همانا کسی که سرمه به چشمش گذاشته می‌شود، کشیده شدن سرمه را بر چشمش می‌فهمد، اما زدوده شدن آن را نمی‌فهمد. به همین صورت، (در زمان غیبت) شخص

> باایمان به امر ما صبحش را آغاز می‌کند و وارد شب می‌شود؛ در حالی که از ایمان خارج شده است و یا شبش را با ایمان به امر ما آغاز می‌کند و صبح می‌کند؛ در حالی که از ایمان خارج گردیده است).[1]

ائمه اطهار علیهم‌السلام همواره شیعیان و به‌خصوص جوانان را به تحصیل علوم دینی ترغیب می‌کردند، تا بتوانند خود را از خطر انحراف از حق مصون بدارند. در روایتی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که حضرت فرمود:

> «لَوْأُتِيتُ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشِّيعَةِ لَايَتَفَقَّهُ لَأَدَّبْتُهُ» (اگر جوانی از جوانان شیعه را نزد من بیاورند که تفقّه در دین نمی‌کند، او را تأدیب می‌کردم).[2]

این مطلب، بیانگر اهمیت فوق‌العاده‌ای است که اهل‌بیت علیهم‌السلام برای دانش و فراگیری آن و به‌خصوص تحصیل علوم دینی و عقاید اسلامی و استحکام‌بخشی به باورهای دینی قائل بوده‌اند. به همین دلیل، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله این بود که مؤمنان ـ و به‌خصوص نوجوانان و جوانان که هدف اصلی اغواگری‌ها و شبهه‌پراکنی‌های دشمنان دین هستند ـ برای استحکام عقاید حق خود تلاش کنند، تا بتوانند از مهم‌ترین نعمت خداوند یعنی اعتقاد به ولایت، در مقابل شبهات دفاع نمایند و یا حتی در جهت دستگیری و هدایت دیگران اقدام کنند.

از این‌رو، وقتی از ایشان درخواست نصیحتی می‌شد، می‌فرمود:

> «روزی یک ساعت به تحصیل علوم دینی بپردازید.»

پس باید توجه داشت که شیاطین و دشمنان گرگ‌صفت، همواره در صدد دریدن دین و عقاید حق مردم هستند و هر انسان عاقلی، نه‌تنها باید برای حفظ دین خود تلاش کند؛ همچنان‌که برای حفظ مال و ثروت خود می‌کوشد، بلکه بدیهی است که حفظ دین، شایسته تلاش و کوشش بیشتری است؛ چرا که ثروت حقیقی انسان در واقع همان عقیده و ایمان است که بدون آن، اموال دنیوی هیچ سودی برای او نخواهد داشت.

---

۱. الغیبة (نعمانی)، ص۲۰۷.

۲. المحاسن، ج۱، ص۲۲۸.

از این‌رو، در این فصل به تبعیّت از رهنمودهای اهل‌بیت علیهم‌السلام و توصیه‌های آیت‌الله بهجت ﷺ، به چندین پرسش که از مهم‌ترین شبهات درباره مهدویّت است، به صورت مختصر و با شیوه‌ای روان پاسخ داده می‌شود. شایان ذکر است که پاسخ‌ها برگرفته از بیانات و پاسخ‌های حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ است و از آن‌رو که بهترین شیوه احتجاج با مخالفان، استناد به کتب خودشان بوده، مطالب این فصل مستدل به اخباری است که خود عامّه نقل کرده و به آن اذعان نموده‌اند.

آیا اعتقاد به مهدویّت از باورهای اختصاصی شیعیان است؟

آیا اعتقاد به مهدویّت از باورهای اختصاصی شیعه است؟ آیا روایات مربوط به مهدویّت، فقط در کتب شیعه نقل شده است؟ اگر این روایات در منابع اهل‌سنت نیز وجود دارد، آیا نقل آن‌ها به حد تواتر می‌رسد؛ به نحوی که اهل‌سنت ملزم به پذیرش آن شده، و در نتیجه منکران چنین عقیده‌ای کافر و روی‌گردان از حقیقت تلقی شوند؟ و با توجه به این‌که عقاید مسلمانان بر اساس منابع متواتر و قطعی از کتاب و سنت تشکیل شده است، آیا یک فرد سنی مذهب می‌تواند اندیشه مهدویّت را از باورهای اسلامی خارج کند و معتقد باشد که اعتقاد به ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ضروری دین نیست؟

جالب است که یکی از شاخص‌ترین علمای سلفی معاصر، متکفل پاسخ‌گویی به این پرسش شده و شبهات سست و بی‌پایه برخی دیگر از علمای اهل‌سنت را جواب داده است. این اشکالات در واقع، در دوران اخیر توسط علمایی مطرح شده است که در فن حدیث‌شناسی در موضوع مهدویّت تخصص ندارند. این علما، ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را از جمله امور غیبیه می‌شمارند و به همین دلیل، معتقدند که باور به چنین امری مستلزم اثبات آن با اخبار متواتر و قطعی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. اینجاست که شیخ ناصرالدین البانی (متوفی ۱۴۲۰ هـ‌ق) در کتاب خود «معجم الالبانی فی العقیدة»، آن‌ها را جاهل در علم حدیث معرفی کرده و با تأکید و تکرار فراوان، خاطرنشان می‌کند که احادیث ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به صورت متواتر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است. البته

او در ادامه برای این‌که به تشیّع نزدیک نشده باشد و از تفکر اهل‌سنت فاصله نگیرد، بین مهدی اهل‌سنت و مهدی شیعه تفاوت قائل می‌شود!! اما جالب این‌که او مطلب خود را با عبارتی کوتاه که بسیار شبیه ادبیات شیعه است، تمام می‌کند و می‌نویسد:

«و خلاصه کلام این‌که باور به خروج مهدی، عقیده‌ای است ثابت‌شده و متواتر از رسول خدا ﷺ که ایمان به آن ضروری و واجب است، زیرا از امور غیبی بوده که ایمان به آن از صفات متقین شمرده شده؛ چنان‌که خدای متعال فرموده است: «الم ذَلِكَ الكِتابُ لاَرَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»[1] (الم. این کتابی است که تردیدی در آن راه ندارد و هدایتی برای متقین است؛ کسانی که به غیب ایمان می‌آورند) و در حقیقت چنین عقیده‌ای را جز شخص جاهل یا مجادله‌گرِ لجوج، انکار نمی‌کند. از خدای متعال طلب می‌کنم مرگم را بر ایمان به این عقیده و به هر آنچه که در قرآن و سنت صحیح شمرده شده است، رقم بزند.»[2]

او در ابتدای کلامش تصریح می‌کند که منکر ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، کافر است.

بحث‌های او درباره ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و آنچه مربوط به آن است، حدود ۸۰ صفحه از کتابش را در باب «اشراط الساعة الکبری» (نشانه‌های قیامت) در بر گرفته است. او می‌نویسد:

«برای هر فرد آگاه به علم حدیث، آشکار شد که روایات نزول عیسی و خروج حضرت مهدی، روایاتی صحیح است که انکار آن جایز نیست و چنین انکاری فرد انکار کننده را در ورطه دو مفسده قرار می‌دهد، که با هیچ عسلی شیرین نمی‌شود: ورطه اوّل کفر است، زیرا چنین کسی آنچه را که از سوی پیامبر ﷺ به تواتر ثابت شده، آگاهانه انکار کرده است؛ ورطه دوم فسق است، زیرا چنین کسی با وجود عالم بودن و داشتن توانایی بحث و تحقیق در این زمینه، از این امر واجب دست کشیده است.»[3]

---

۱. بقره، ۱-۳.

۲. موسوعة الألبانی فی العقیدة، ج۹، ص۲۷۶؛ جامع الموسوعة شادی آل نعمان نقله عن مقالات الألبانی، صص ۱۰۵-۱۱۰، لجامعها نور الدین طالب.

۳. موسوعة الألبانی فی العقیدة، ج۹، ص۲۳۳.

شیخ ناصرالدین البانی از بزرگان علمای سلفی در فن حدیث است، که در سال ۱۴۱۹هـ ق به دلیل تلاش‌های علمی که در زمینه بررسی، تحقیق و تخریج احادیث نبوی انجام داده بود، جایزه جهانی ملک فیصل از سوی دولت سعودی به او اعطا شد. وی کسی نیست که به کلامش اعتنا نشود و بتوان به‌سادگی از کنار آن گذر کرد.

با توجه به خبرویّت و مهارتی که وی در حدیث‌شناسی دارد، تواتر احادیث مهدویّت برای او آشکار و واضح شده است و می‌داند که اگر این احادیث متواتر را از ترس رواج تشیّع انکار کند، همانا کافر و گمراه شده و دیگران را نیز گمراه کرده است. پس به حقیقت اعتراف می‌کند، اما همچون بسیاری از اهل‌سنت، ولادت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را انکار می‌نماید و مهدی شیعه را نعوذ بالله موهوم می‌شمارد و او را به سیمرغ تشبیه می‌کند. البته شاید خداوند متعال این تعبیر را برزبان او جاری کرده که مهدی شیعیان همچون «الخل الوفی»[1] (دوست وفادار و دلسوزتر از خود) است و البته درست گفته است؛ چرا که دوست وفادار و دلسوزتر از خود، کسی جز حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیست!

در میان علمای ابرار ما نیز، «شیخ مفید» قرن‌ها پیش در رساله مختصری در باب غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، جواب این سؤال را داده و فرموده است که برای تواتر، ملاکی واضح و عمومی وجود دارد که همه انسان‌ها آن را می‌شناسند و بین مسلمان و کافر و شیعه و سنی در تشخیص آن فرقی نیست و آن، این است که خبردهندگان از یک واقعه، به‌گونه‌ای باشند که تبانی آن‌ها بر دروغگویی محال باشد. بر این اساس، وقتی از شیخ پرسیده می‌شود که با توجه به اختلاف آشکاری که انسان‌ها در این موضوع دارند، چه دلیلی بر وجود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هست، ایشان پاسخ می‌دهد:

> «دلیل بر این مطلب این است که می‌بینیم شیعیان امامی در شرق و غرب زمین پراکنده هستند و نظرات و اغراض متفاوتی دارند و شهرهایشان از همدیگر دور است و همدیگر را نمی‌شناسند و همگی کذب را حرام می‌دانند و به زشتی و قبح دروغگویی آگاه‌اند و با این حال، به نقل متواتر از امامان خود از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کنند که امام دوازدهم به غیبتی خواهد رفت

---

۱. شخصیتی اسطوره‌ای در ادبیات عرب.

که اهل باطل در آن به شک خواهند افتاد و نقل می‌کنند که غیبت آن‌گونه که هست، واقع خواهد شد. این اخبار نقل‌شده از دو حال خارج نیست؛ یا صادق است که درستی سخن ما را نشان می‌دهد و یا دروغ است که این محال است، زیرا اگر ممکن باشد که همه شیعیان امامیه با این وضعیتی که شرح دادیم، دروغ بگویند، چنین احتمالی باید درباره سایر مسلمانان هم در نقل معجزات پیامبر ﷺ و امثال آن مطرح شود، بلکه در این صورت باید این احتمال در مورد سایر امت‌ها و مذاهب نیز مطرح گردد و در نتیجه، هیچ خبری در دنیا صحتش قابل احراز نخواهد بود و این به معنای بطلان همه شریعت‌هااست.»[1]

آیا کسی ـ اعم از این‌که مسلمان باشد یا کافر، سنی باشد یا شیعه ـ می‌تواند این حقیقت را انکار کند که متوکل عباسی، امام دهم علیه‌السلام را از مدینه به شهر سامرّا تبعید کرد؟ شهری که احمد بن حنبل در آن زمان از آن تعبیر به زندان می‌کند! محقّق کتاب مسند احمد می‌گوید:

«سپس متوکل تصمیمش تغییر کرد و خواست احمد بن حنبل را به سامرّا بازگرداند. ... احمد بن حنبل مجبور شد به آنجا برود، اما برای او آشکار شد که او در سامرّا در نوع جدیدی از زندان خواهد بود و لذا بسیار غمگین شد... احمد بن حنبل گفت: تنها می‌خواهند که من حدیث بگویم و این شهر، زندان من باشد!»[2]

سبحان الله! وقتی ابن‌حنبل از کل شهر به عنوان زندان تعبیر می‌کند، درباره محله «عسکر» در این زندان چه باید گفت؟! حال سؤال این است که چرا متوکل، امام هادی علیه‌السلام را از مدینه و شهر جد بزرگوارش ﷺ به این زندان می‌آورد؟ و چرا همین کار را با فرزند ایشان، امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز انجام دادند؟ و چرا آن‌چنان‌که ده‌ها تن از علمای اهل‌سنت گفته‌اند، تقسیم ارث آن امام را هفت سال متوقّف کردند و در این مدت به دنبال یافتن فرزندش عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌گشتند؟ آیا این اقدامات، جز برای این بود که براساس احادیث دال بر

---

۱. رسائل فی الغیبة (شیخ مفید)، رساله دوم، ج۲، ص۱۱.
۲. مقدمه کتاب مسند احمد، ج۱، ص۴۴.

امامان دوازده‌گانه، که پیامبرﷺ از آن خبر داده بودند، برآن‌ها آشکار شده بود که اکنون در مواجهه با امام دهم از امامان دوازده‌گانه‌ای قرار دارند که در سلسله‌ای نورانی و معجزه‌وار، جانشین پدران مطهر و معصوم خود می‌شود و عالم و جاهل اعتراف دارند که همه این امامان از خلیفه زمان خود برای خلافت سزاوارتر بوده‌اند؟!

ازاین‌رو، دیگر هیچ جای شکی برای متوکل باقی نمانده بود که ولادت امام دوازدهم علیه‌السلام که پیامبرﷺ خبر داده بود، بسیار نزدیک است؛ خصوصاً که خبر شعرسرایی دعبل خزاعی نیز منتشر شده بود؛ همو که در قصیده مشهورش در محضر امام رضا علیه‌السلام و در حالی که مأمون عباسی حضور داشت، شعر معروف خود را درباره قیام امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سرود. این خبر، قطعاً به متوکل عباسی هم رسیده و شنیده بود که دعبل خبر از امامی می‌دهد که لاجرم قیام خواهد کرد. ازاین‌رو، متوکل چاره‌ای ندید جزاین‌که امام علیه‌السلام را به عسکر سامرّا بیاورد، تا تمام کارهای ریز و درشت ایشان و فرزندش امام حسن عسکری علیه‌السلام را تحت کنترل و زیر نظر داشته باشد.

در ادامه سخن و برای تکمیل جواب و مستحکم کردن آن، شایسته است توجه داشته باشیم که عقاید شیعه اثناعشری، درواقع به مثابه مجموعه‌ای نظام‌مند است که در خلال آن، سلسله معارف کتاب و سنت در کنار هم قرار می‌گیرند و بین آن‌ها پیوند برقرار می‌شود و آنچه به صورت پراکنده و جدا از هم در عقاید اهل‌سنت بیان شده است و از نظر آن‌ها مطالبی جدا افتاده و بی‌ربط به هم هستند، در این نظامِ منسجم فکری، به صورت زنجیری با حلقه‌های متصل به هم درمی‌آید، که هر جزء این معارف در جای مناسب خود در جدولی هماهنگ قرار می‌گیرد.

برای مثال، آیا اهل‌سنت بین حدیث خلفای دوازده‌گانه پیامبرﷺ و احادیث دال بر مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ارتباطی برقرار می‌کنند؟ آیا حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را یکی از این امامان دوازده‌گانه می‌دانند؟ آیا این خلفای دوازده‌گانه را از فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌شمارند؟ آن‌ها هیچ ارتباطی بین خلفای دوازده‌گانه و سرور بانوان عالم، حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام قائل نیستند، بلکه عجیب‌تر آن‌که آنان حتی بین خود خلفای دوازده‌گانه پیامبرﷺ هم نتوانسته‌اند ارتباطی برقرار کنند! همچنین آیا نزد آن‌ها ارتباطی میان حدیث

ثقلین «**کتاب الله و عترتی**» و حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و خلفای دوازده‌گانه وجود دارد؟ و آیا نزد آن‌ها ارتباطی میان روزی که حدیث ثقلین در آن روز صادر شده، که به نقل صحیح مسلم و ده‌ها فرد دیگر از محدثان، روز غدیر خم بوده است، با حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و آن خلفای دوازده‌گانه وجود ندارد؟

به طور خلاصه، جواب سؤال مطرح شده این است که اعتقاد به ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، عقیده‌ای اسلامی است که برای اهل‌سنت به خودی خود، اعتقاد به آن لازم و ضروری است، بلکه نزد آن‌ها عقاید دیگری نیز وجود دارد که برخی آشکارا و برخی به صورت پنهانی با مسأله ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ارتباط دارد؛ به‌گونه‌ای که این عقاید در کنار هم به منزله اعضای مختلفی برای یک بدن هستند، اما اعضای این بدن نزد اهل‌سنت پراکنده و تکه‌تکه شده است و به صورت پازلی منسجم در نیامده و این اعضا در کنار هم قرار نگرفته‌اند، تا بدنی دارای روح تشکیل دهند که اعضایش همدیگر را یاری می‌کنند و یک موجود زنده واحد و پویا را به وجود بیاورند. اما نزد شیعه که همواره ملازم با ثقلین بوده و عقاید خود را از عترت پاک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گرفته‌اند، این عقاید به هم پیوسته و متصل شده‌اند و بین آن‌ها کمال ارتباط برقرار شده و در واقع، این نظام منسجمی است که اهل‌بیت علیهم‌السلام که به معارف قرآن و سنت آگاه‌ترند، به شیعیان آموخته‌اند. و پرواضح است که عقیده واحد و تک و جدا از سایر عقاید ـ ولو همان‌طور که البانی تصریح کرده است، متواتر هم باشد ـ در میزان استحکام، قابل قیاس با عقیده‌ای نیست که در کنار عقاید دیگری قرار می‌گیرد که شاهد و مؤید آن می‌شوند، زیرا عقاید متواتر و متصل به هم که تار و پودشان در همدیگر گره خورده، بسیار مستحکم‌تر است. و الله الهادی.

مطلب دوم

آیا مسأله غیبت و ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مستحدث است؟

با صرف نظر کردن از روایات، آیا ادله‌ای عقلی و یا شواهدی دیگر وجود دارد که افراد را در تحقیق تاریخی و پژوهش آزاد درباره موضوع یاری کند؛ به‌نحوی که نه‌تنها مسلمانان، بلکه کافران هم اطمینان یابند که صحابه و تابعین و کسانی که در قرن اوّل و دوم هجری می‌زیستند، عقیده مهدویّت را می‌شناختند و حتی برخی از خصوصیات حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای آن‌ها به صورت دقیق معلوم بود؟ به عبارت دیگر، آیا این ادعا صحیح است که مسأله ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و غیبت ایشان، مسأله‌ای مستحدث و نوپا است که شیعیان در سال ۲۶۰ هجری، هنگامی که دیدند امام حسن عسکری علیه‌السلام به شهادت رسیده است و فرزندی ظاهر در میان مردم ندارد، به‌ناچار چنین تفکری را ابداع کردند و مجبور شدند عقیده غیبت و ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را برای خود بسازند؟!

در جواب این سؤال باید گفت: در اینجا پدیده‌ای تاریخی وجود دارد که شگفتی‌ها را برمی‌انگیزد و عقل‌ها را مبهوت می‌سازد و هیچ شک و تردیدی برای مسلمان و غیرمسلمان باقی نمی‌گذارد که عقیده به غیبت امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در همان قرن اوّل وجود داشته است، نه این‌که از امور نوپدیدی باشد که در قرن سوم و هنگام شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام در سال ۲۶۰ هجری، به دلیل نبودن فرزندی آشکار در میان مردم، از روی اضطرار پدید آمده باشد.

هرگز چنین نبوده است. عقیده غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و ظهور او بعد از غیبتش، حتی در اشعاری که در قرن‌های قبل از ولادت مبارک ایشان سروده شده بود، تجلی پیدا کرده است. در اینجا به ذکر سه شاهد واضح و آشکار از سه شاعری که سال‌ها قبل از ولادت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بودند، اکتفا می‌کنیم.

نخستین آن‌ها، شاعر مشهور «کُثَیِّر عزَّة» است که در سال ۱۰۵ یا ۱۰۷ هـ‌ق وفات کرده است و او را به کیسانیه منتسب کرده‌اند. با این حال، شواهد قوی وجود دارد که نشان می‌دهد او از شاعران اهل‌بیت علیهم‌السلام و قائل به امامت امامان دوازده‌گانه بوده است. ابن‌شهر آشوب، صاحب مناقب، در کتاب خود «معالم‌العلماء» می‌گوید که این شاعر از اصحاب امام محمد باقر علیه‌السلام بوده است: «فصلی در ذکر متقین: از شاعران باتقوا کثیّر عزّه است که وقتی وفات کرد، امام باقر علیه‌السلام پیکر او را بر دوش کشید؛ در حالی که عرق از سر و روی ایشان جاری شده بود. او از اصحاب امام باقر علیه‌السلام بود.»[1]

به هر حال، حتی اگر او را از کیسانیه بشماریم، به مطلبی که ما در صدد بیان آن هستیم، یعنی وجود عقیده غیبت امامی از آل‌محمّد علیهم‌السلام در قرن اوّل هجری، لطمه‌ای نمی‌زند؛ زیرا شعر او که متضمّن عقیده غیبت است، در کتب شیعه و سنی به تواتر نقل شده، تا جایی که شخصی مانند «ابن‌تیمیه» هم آن را در کتاب معروفش «منهاج السنة» ذکر کرده[2] و همچنین «ابوالحسن اشعری» آن را در کتاب «مقالات الإسلاميين» آورده است:[3]

أَلاَ إِنَّ اَلْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ	وُلاَةُ اَلْحَقِّ أَرْبَعَةٌ سَوَاءٌ
بدان که امامان از قریش / چهار والی حق هستند	
عَلِيٌّ وَ اَلثَّلاَثَةُ مِنْ بَنِيهِ	هُمُ اَلْأَسْبَاطُ لَيْسَ بِهِمْ خَفَاءٌ
علی و سه تا از فرزندانش / آن‌ها نوه‌های دختری پیامبرند و این پوشیده نیست	
فَسِبْطٌ سِبْطِ إِيمَانٍ وَ بِرٍّ	وَ سِبْطٌ غَيْبَتِهِ كَرْبَلاَءُ
یک نوه، زاده ایمان و نیکی است / نوه دیگر را کربلا در برگرفته	

۱. معالم العلماء، ص۱۵۲.
۲. منهاج السنّة، ج۳، ص۴۷۵.
۳. مقالات الإسلاميين، ص۱۹.

وَ سِبْطٌ لَایَذُوقُ الْمَوْتَ حَتّی　　یَقُودُ اَلْخَیْلَ یَقْدُمُهَا اللِّوَاءُ

نوه دیگرمرگ را نچشد تا این‌که/ سپاهیان را رهبری کند و در پیشاهنگ آن‌ها پرچم را برافراشته

تَغِیبُ لَایُرَی فِیهِمْ زَمَاناً　　بِرَضْوَی عِنْدَهُ عَسَلٌ وَ مَاءٌ

غایب شود و زمانه‌ای در بین مردم دیده نشود/ در رضوا است و نزد اوست عسل و آب

این شعر را اغلب به کثیّر عزّة، وعده‌ای به سیّد حمیری (متوفای ۱۷۳ هـ‌ق) نسبت داده‌اند؛ شاعر دومی که در ادامه به او اشاره خواهیم کرد. چه بسا نسبت دادن این شعر به حمیری به اشتباه صورت گرفته باشد، زیرا مشهور است که او نیز قائل به کیسانیه بوده و سپس از این قول برگشته و شاید به همین جهت سهواً این شعر به او نسبت داده شده است.

غرض این‌که کثیّر عزّة، شعری برای ما باقی گذاشته که در طول قرن‌ها ماندگار شده است و عقیده غیبت امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را به صورت جاودانه بیان می‌کند. او آن امام غایب را «سبط» می‌خواند و بدون شک مقصودش، چنان‌که گمان کرده‌اند، نمی‌تواند ابن‌حنفیه باشد، زیرا بدون تردید ابن‌حنفیه سبط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست؛ گرچه فرزند امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد، اما چون فرزند حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام نیست، نوه دختری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به حساب نمی‌آید و بر او اطلاق سبط نمی‌شود، بلکه او اصلاً نوه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست.

برای آگاهی بیشتر از شخصیت کثیّر عزّه و اطلاعاتی درباره شیعه بودن او و کیسانی نبودنش، به کتاب «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة» نوشته سیّد علی خان مدنی مراجعه کنید.[1]

شاعر دومی که شهرت عقیده به غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ده‌ها سال قبل از ولادت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، با شعرهایش برای همیشه در تاریخ ثبت کرد، ابوهاشم اسماعیل بن محمّد، معروف به «سیّد حمیری» است، که در سال ۱۷۳ هـ‌ق وفات نمود. اشعار او بین مردم منتشر شده و نقل آن هم از شیعه و هم از اهل‌سنت به تواتر رسیده است، تا جایی که برخی از بزرگان علمای اهل‌سنت، دیوان اشعار او را حفظ بوده و این حقیقت را در کتب رجالی خود ذکر کرده‌اند.

---

۱. الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، ص۵۸۱.

برای مثال، ابوالحسن دارقطنی (متوفای ۳۸۵ هـ‌ق) که از عالمان بزرگ اهل‌سنت است، دیوان او را حفظ بوده است. ذهبی در کتاب «معرفة القراء الکبار» درباره «دارقطنی» می‌گوید: «یکی از ویژگی‌های او، آشنایی با ادبیات و شعر است؛ چنان‌که گفته‌اند دیوان‌های شعر عده‌ای را حفظ بود، و به دلیل حفظ بودن دیوان سیّد حمیری، او را شیعه خوانده‌اند، اما من می‌گویم او از شیعه بودن مبرا است.»[1]

توجه کنید که «دارقطنی» با این‌که احتمال شیعه بودن هم درباره او نمی‌رود، چگونه دیوان سیّد حمیری شیعه را حفظ بوده است. از همین جا معلوم می‌شود که اشعار او در بین مردم بسیار انتشار یافته و مشهور شده و نقل آن‌ها در طول این دو قرن تا زمان دارقطنی به حد تواتر رسیده بود. بر همین اساس، شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ‌ق) در کتاب «ارشاد» بعد از ذکر شعر سیّد حمیری می‌گوید: «این شعر دلیلی است بر این‌که در ایّام امام صادق علیه‌السلام، شیعه آشکارا ادعای امامت ایشان را داشته و اعتقاد به غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و این‌که غیبت یکی از نشانه‌ها و خصوصیات حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، در همان زمان به صورت آشکار از سوی شیعه مطرح بوده و این دقیقاً همان اعتقاد امامیه اثناعشریه است.»

شیخ مفید به نکته بسیار مهمی اشاره کرده؛ چرا که تواتر، پدیده‌ای منطقی و دارای مراتب مختلف در میزان شدت است و شعر نیز یک پدیده اجتماعی است که تواتر در آن به‌سرعت شکل می‌گیرد و به درجه بالایی از رواج اجتماعی و تواتر نقلی می‌رسد، زیرا نظم ساختاری شعر باعث می‌گردد که محتوای آن در حافظه‌ها و اذهان ماندگار شود و معنا و مضمون آن در دل تاریخ نفوذ کند و نسل به نسل به آیندگان انتقال یابد. از این‌رو، ما با این‌که در قرن پانزدهم هجری هستیم، وقتی می‌بینیم که اشعار حمیری در طول قرون متوالی بین شیعه و اهل‌سنت متداول بوده است، هیچ شکی نمی‌کنیم که عقیده غیبت امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در زمان این شاعر وجود داشته است.

حکایت او و این‌که ابتدا معتقد به عقیده کیسانیه بود و سپس از این عقیده دست کشید، بین عوام و خواص معروف است؛ همچنان‌که ذهبی در کتاب «سیر أعلام النبلاء» درباره او می‌گوید: «او در ابتدا معتقد به نظر کیسانیه بود... ولی گفته می‌شود که او با جعفر

---

۱. معرفة القرّاء الکبار، ص ۱۹۷.

صادق علیه‌السلام ملاقات کرد و او گمراهی حمیری را برایش آشکار نمود و در نتیجه، حمیری از عقیده سابق خود توبه کرد.»[1]

سخن ذهبی در واقع اشاره به اشعار معروفی است که حمیری سروده است، مانند:

تَجَعْفَرْتُ بِاسْمِ اَللهِ وَ اَللهُ اَكْبَر وَ أَيْقَنْتُ أَنَّ اَللهَ يَعْفُو وَ يَغْفِرُ

با نام خدا جعفری شدم و الله اکبر/ و یقین کردم که خدا می‌بخشد و می‌آمرزد

البته این شعر را حمیری در ابتدای زمانی که از عقیده خود برگشته بود، سروده است، اما هنگامی که او به دیار خود بازگشت، قصیده دیگری سرود و آن را برای امام صادق علیه‌السلام فرستاد که همان قصیده مشهور و زیبا و تحسین برانگیز اوست. وی در این قصیده، جزئیات حکایت خود را ذکر می‌کند و به وجود روایتی دال بر غیبت امام مهدی از آل‌محمّد علیهم‌السلام تصریح می‌کند و می‌گوید او به سبب وجود چنین روایتی به اشتباه افتاده و گمان کرده بود که آن مهدی که غایب می‌شود، ابن حنفیه است. این شعر را بسیاری در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند و به راحتی قابل دسترسی است؛ آغاز شعر با این بیت است:

أَيَا رَاكِباً نَحْوَ اَلْمَدِينَةِ جَسْرَةً عُذَافِرَةً يُطْوَى بِهَا كُلُّ سَبْسَبِ

ای سوار برناقه تنومند که به سوی مدینه رهسپاری/ شتران تندرویی که بیابان‌های دور و دراز را با آن‌ها در می‌نوردند

این شعر، بسیار شگفت‌انگیز و دلنشین است و علاقه‌مندان می‌توانند به تفصیل این شعر مراجعه کنند، اما آنچه در این نوشتار در صدد بیان آن هستیم، ابیاتی است که صراحتاً وجود روایت دال بر غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را آشکار می‌سازد:

وَ لَكِنْ رُوِّينَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ وَ مَا كَانَ فِيمَا قَالَ بِالْمُتَكَذِّبِ

و اما از وصیّ حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ما روایت شده است/ و او در آنچه می‌گفت، دروغگو نبود

بِأَنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ يُفْقِدُ لَا يُرَى سَتِيراً كَفِعْلِ اَلْخَائِفِ اَلْمُتَرَقِّبِ

که ولیّ امر غایب می‌گردد و دیده نمی‌شود/ در حالی که مخفی است؛ همچون سیره حضرت موسی علیه‌السلام که خائف مترقّب بود

فَيُقْسِمُ أَمْوَالَ اَلْفَقِيدِ كَأَنَّمَا تُغَيِّبُهُ بَيْنَ اَلصَّفِيحِ اَلْمُنْصَبِ

ولذا اموال آن امام غایب، تقسیم می‌شود؛ گویی / او مرده است و زیر خروارها خاک پنهان شده است

---

۱. سیر أعلام النبلاء، ج۸، ص ۴۵.

...

لَـهُ غَيْبَةٌ لاَ بُدَّ مِـنْ أَنْ يَغِيبَهَا فَصَلَّى عَلَيْـهِ اَللّٰهُ مِنْ مُتَغَيَّبِ

برای او غیبتی است و چاره‌ای نیست جز این‌که غایب شود/ پس درود خداوند برچنین غایب‌شونده‌ای باد.

بنابراین، سیّد حمیری با این شعر متواترش، باعث شده است که روایت دال بر لزوم غیبت امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به صورت گسترده منتشر شود و هر انسان عاقلی اعم از مسلمان و کافر را ملزم کرده است که به وجود عقیده غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قبل از ولادت ایشان در سال ۲۵۵ هـ‌ق مطمئن شود. سیّد حمیری این قصیده را در زمان حیات امام صادق علیه‌السلام سرود. تاریخ شهادت آن حضرت سال ۱۴۷ هـ‌ق و تاریخ وفات سیّد حمیری سال ۱۷۳ هـ‌ق است.

با این اوصاف، آیا انسان عاقل، بعد از آگاه شدن از وجود چنین قصیده‌ای که بین شیعه و سنی متواتر است، در این‌که عقیده غیبت در آن زمان بین مردم رواج داشته است، به خود تردیدی راه می‌دهد؟! هرگز چنین تردیدی به خود راه نمی‌دهد؛ جز شخص مجادله‌گر لجوجی که خود را به خواب می‌زند و نمی‌خواهد بیدار شود. به خدا پناه می‌بریم از شقاوت و گمراهی.

سومین شاعری که نفوذ شعرش در دل تاریخ، به خوبی نمایانگر محیط فکری است که نسل‌های متقدم داشته‌اند، شاعر بلندمرتبه «دعبل خزاعی» (متوفای ۲۴۶ هـ‌ق) است. قصیده او از این جهت ممتاز و یگانه است که او با خود پیمان بسته بود که قبل از تشرّف به محضر امام رضا علیه‌السلام، آن را نزد هیچ‌کسی نخواند. مجلسی که دعبل در محضر امام هشتم علیه‌السلام، شعرش را می‌خواند، از باشکوه‌ترین و پرشورترین مجالس بوده است. با نظر به نقل‌های بسیار از شیعه و سنی، تواتر این شعر برای همگان آشکار می‌شود و تأیید شعر توسط امام رضا علیه‌السلام و گریستن آن حضرت و هدیه دادن ایشان به دعبل و آنچه بعد از آن روی داد، برای شیعه و اهل‌سنت آشکار است و هر دو آن را نقل کرده‌اند.

علاقه‌مندان برای آگاهی از تفصیل آن، می‌توانند به کتاب «أعیان الشیعه» نوشته سیّد محسن امین رحمه‌الله مراجعه کنند. از میان اهل‌سنت، علمای زیادی این شعر را نقل کرده‌اند که می‌توان به این افراد اشاره کرد: مقدسی (متوفّای ۳۵۵ هـ‌ق) در کتاب البدء و التاریخ،

یاقوت حموی (متوفّای ۶۲۶ هـ ق) در کتاب معجم الأدباء، ابن العدیم (متوفّای ۶۶۰ هـ ق) در کتاب بغیة الطلب فی تاریخ حلب، یوسف مزی (متوفّای ۷۴۲ هـ ق) در کتاب تهذیب الکمال، العصامی (متوفای ۱۱۱۱ هـ ق) در کتاب سمط النجوم العوالی و...

یاقوت حموی در کتاب «إرشاد الأریب الی معرفة الأدیب»، این قصیده را از بهترین شعرها و برترین ثناها می‌شمارد و می‌گوید:

«دعبل بن علی بن رزین بن سلیمان، از مشاهیر شیعه بوده و قصیده تائیه او در وصف اهل بیت علیهم‌السلام از نیکوترین شعرها و برترین ثناهاست. او با این شعر به سوی علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در خراسان رفت. آن حضرت نیز ده‌هزار درهم به او عطا کرد و یکی از لباس‌های خود را به او خلعتی داد. پس از آن، اهل قم سی‌هزار درهم به دعبل دادند تا آن لباس را از او بخرند، اما او حاضر به فروش نشد. سپس در طول راه، اهل قم مسیر او را بستند، تا آن لباس را از او بگیرند. دعبل به آن‌ها گفت: این لباس تنها برای خدا خواستنی است، اما خداوند این لباس را بر شما حرام کرده است. در اینجا اهل قم به او سی‌هزار درهم دادند، اما دعبل قسم خورد که حاضر به فروش این لباس نیست؛ مگر این‌که مقداری از آن را به او بدهند تا آن را در کفن خود قرار دهد. آن‌گاه اهل قم یک آستین از آن را به او دادند که بعداً در کفن او قرار گرفت. گفته می‌شود او قصیده خود را بر روی پارچه‌ای نگاشت و با آن احرام بست و وصیّت کرد که همان پارچه کفنش شود.»

یاقوت حموی به سخن خود ادامه می‌دهد و سپس جمله‌ای می‌گوید که آنچه را ما در صدد بیان آن هستیم، یعنی وجود عقیده مهدویّت قبل از ولادت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، تقویت و تحکیم می‌کند:

«نسخه‌های این قصیده مختلف هستند که برخی از آن‌ها زیاداتی دارند که احتمالاً ساختگی باشد و عده‌ای از شیعیان آن‌ها را به شعر اضافه کرده‌اند، ولی ما اکنون صحیح‌ترین این نسخه‌ها را نقل می‌کنیم.»

او سپس این ابیات را نقل می‌کند:

مدارسُ آیاتٍ خَلَتْ من تلاوةٍ و منـزل وحـيٍ مقفـرُ العَرَصاتِ

محل تدریس آیات قرآن که از تلاوت خالی شده/ و عرصه‌های خانه وحی که خالی و خاموش شده

...

خـروجُ إمـامٍ لا محالـة خـارجٌ يقـوم علـى اسـم الله و البركاتِ

قیام امامی که لاجرم قیام خواهد کرد/ براسم خدا و برکات او، قیام می‌کند

يميّـز فينـا كلَّ حقٍّ و باطـلٍ ويَجزي على النَّعماء والنَّقِماتِ[1]

در میان ما، هرحق و باطلی را تمییز می‌دهد/ و بر نعمت‌ها و نقمت‌ها جزا می‌دهد.

پس انسان عاقل و منصف، باید به دقت به این جمله حموی نظر کند که می‌گوید: «ما در اینجا آن نسخه‌ای را که انتساب آن صحیح است، نقل می‌کنیم». این نشان می‌دهد که خبر دادن دعبل از قیام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ده‌ها سال قبل از ولادت آن حضرت (حدود پنجاه سال)، آن‌قدر صحیح و بی‌اشکال بوده است که حموی حتی احتمال نمی‌دهد که این ابیات ساخته‌شده شیعیان باشد، بلکه هیچ عاقلی چنین احتمالی نمی‌دهد.

سیّد محسن امین رحمه‌الله در جواب سخن حموی می‌گوید:

> «چه بسا گمان او بر این‌که زیادات ساختگی است، به این جهت باشد که در آن ابیات مضامینی یافته است که برای او قابل پذیرش نیست. او چهل‌وپنج بیت را نقل می‌کند.»[2]

با این حال، وقتی می‌بینیم حموی ابیات قصیده را از هم گسسته و برخی را آورده و برخی را حذف کرده، اما دو بیت «خروجُ إمامٍ لا محالة خارجٌ...» را از قلم نینداخته است، مطلبی که ما درصدد بیان آن هستیم، بیشتر تقویت می‌شود؛ یعنی یقین می‌کنیم که دعبل مسأله ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در محضر امام رضا علیه‌السلام و بیش از پنجاه سال قبل از ولادت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سروده، زیرا گرچه وفات دعبل در سال ۲۴۶ هـ‌ق است، اما

---

۱. معجم الأدباء، ج۳، ص۱۲۸۴.
۲. أعیان الشیعة، ج۶، ص۴۱۸.

سرودن این شعر تقریباً در سال ۲۰۰ هـ‌ق و ولادت پربرکت خاتم اوصیاء عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ‌ق بود.

از جمله اموری که دل شیعیان به آن انس و الفت می‌گیرد و با آن به اطمینان می‌رسد، قول و فعل امام رضا علیه‌السلام در هنگام شنیدن برخیِ از ابیات قصیده دعبل است؛ همچنان‌که محدثان نقل کرده‌اند: وقتی دعبل به عبارت «أری فَیئَهُم في غیرهم متقسِّماً؛ می‌بینم که فیء و اموال آن‌ها در میان دیگران تقسیم شده است» رسید، حضرت گریست و فرمود: «صدقت یا خزاعی؛ راست گفتی ای خزاعی». وقتی دعبل به جمله «أکُفًّا عن الأوتار منقبضات؛ دست‌هایی که از خونخواهی خون‌های به‌ناحق ریخته آن‌ها بسته شده است» رسید، امام رضا علیه‌السلام در حالی که دستان خود را با اندوه حرکت می‌داد، فرمود: «أجل و الله منقبضات؛ آری، به خدا دست‌های ما بسته است». وقتی دعبل به این مصراع رسید: «و إنّی لأرجُو الأمنَ بعد وفاتی؛ من امیدوارم بعد از وفاتم در آسایش باشم»، امام علیه‌السلام به او فرمود: «آمنك الله یوم الفزع الأکبر؛ خداوند تو را در روز ترس بزرگ، به آسایش می‌رساند». وقتی دعبل به عبارت «و قبرٌ ببغداد؛ و قبری در بغداد» رسید، حضرت علیه‌السلام فرمود: «أفلا أُلحِقُ لك بهذا الموضع بیتین بِهِمَا تمامُ قصیدتِكَ؛ آیا برای تو در این قسمت از شعر، دو بیت اضافه نکنم که قصیده‌ات را کامل کند؟» دعبل گفت: آری، ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! سپس حضرت علیه‌السلام دو بیت را به آن اضافه فرمود: «و قبرٌ بطوس...».

وقتی دعبل به مصراع «خروج إمام لا محالة خارج» رسید، امام رضا علیه‌السلام به‌شدت گریست و سپس سر مبارک خود را بلند کرد و فرمود: «یا خزاعی نطق روح القدس علی لسانك بهذین البیتین فهل تدری من هذا الإمام و متی یقوم؟؛ ای خزاعی! همانا روح القدس با این دو بیت بر زبان تو سخن گفته است. حال آیا می‌دانی این امام کیست و کی قیام می‌کند؟»

دعبل گفت: نه ای سرورم! جز این‌که شنیده‌ام امامی از شما قیام خواهد کرد که زمین را از فساد پاک و آن را پر از عدالت خواهد کرد؛ همان‌گونه که پر از ستم شده است.

حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام فرمود:

«یا دعبل الإمام بعدي محمّد ابني، و بعد محمّد ابنه عليّ، و بعد عليّ ابنه الحسن، و بعد الحسن ابنه الحجّة القائم، المنتظر في غیبته المُطاع في ظهوره، لو لم یبقَ من الدنیا إلّا یومٌ واحدٌ لطوّل الله عزّ و جلّ ذلك الیوم حتّی یخرج فیملأ

الأرض عدلًا كما ملئت جوراً، و أمّا متى فإخبارٌ عن الوقت، فقد حدّثني أبي عن أبيه عن آبائه عليهم السلام أنّ النبيّ صلى الله عليه و آله قيل له يا رسول الله متى يخرج القائم من ذرّيتك؟ فقال صلى الله عليه و آله: مثله مثل السّاعة الّتي لايجليها لوقتها إلّا هو ثقلت في السّموات و الأرض لاتأتيكم إلّا بغتة؛ ای دعبل! امام بعد از من فرزندم محمّد است و بعد از محمّد، فرزندش علی است و بعد از علی، فرزندش حسن است. و بعد از حسن، فرزندش حجت قائم است که در زمان غیبتش مورد انتظار است و در زمان ظهورش مورد اطاعت است. و اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد، تا این‌که او قیام کند و زمین را پر از عدالت نماید؛ همان‌طور که پر از ستم شده است. اما این‌که او کی قیام خواهد کرد، سخن گفتن از زمان است که پدرم از پدرش از پدرانش نقل می‌کند که از پیامبر صلى الله عليه و آله پرسیدند که ای رسول خدا! قائم از فرزندان شما کی قیام خواهد کرد؟ ایشان فرمود: مَثَل او مثَل قیامت است که در وقتش، جز خدا آن را آشکار نخواهد کرد. بر آسمان‌ها و زمین سنگین است و جز ناگهانی به سراغتان نمی‌آید.»[1]

از جمله نکات جالبی که در این جلسه رخ داد، این بود که امام رضا علیه السلام هنگام شنیدن شعر دعبل، عملی انجام داد که برای همیشه در رفتار شیعه بازتاب یافت و شیعیان در طول قرون، بدون این‌که به وجه و منشأ آن متوجه باشند، این رفتار بینشان عادت شده است. آقا بزرگ طهرانی رحمه الله نقل می‌کند که وقتی دعبل خزاعی به این بیت شعر رسید:

إلى الحشر حتّى يبعث الله قائماً يفرّج عنّا الهمّ و الكربات

[آتش مصیبت شعله می‌زند تا روز محشر]، تا روزی که خداوند قائمی را برانگیزد/که غم و اندوه را از ما بردارد

رخسار امام رضا علیه السلام شکفت و ایشان نگاه مبارک خود را به زمین انداخت و دستانش را گشود و سپس نگاه خود را به آسمان گره زد و فرمود:

«اللّهمّ عجّل فرجه و سهّل مخرجه و انصرنا به و أهلك عدوّه» (خداوندا! فرج او را نزدیک بگردان و خروج او را آسان کن و ما را به وسیله او یاری رسان و دشمنش را هلاک کن) تا این‌که فرمود: «يا دعبل هو قائمنا» (ای دعبل! او قائم ما اهل‌بیت است).

---

۱. کمال الدین، ج۲، ص۳۷۲؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۲، ص۲۶۶.

اباصلت می‌گوید که وقتی دعبل به این بیت رسید:

خروج إمـامٍ لا محالة خارج　　یقوم علی اسم الله و البرکات

امام علیه‌السلام از جای برخاست و دست راست خود را بر سر گذاشت و سر خویش را به سمت زمین خم کرد و فرمود:

«اللّهمَ عجّل فرجه و سهّل مخرجه و انصرنا به نصراً عزیزاً»[1] (خدایا! فرج او را نزدیک بگردان و خروج او را آسان کن و ما را به وسیله او عزتمندانه یاری کن).

خلاصه این‌که آنچه در جواب این سؤال بیان شد، مطلب بسیار مهم و دلنشینی است و هر انسان منصفی که از نقش شعر در پاسداری از محتوا و مضمونش و تثبیت آن در طول تاریخ آگاه باشد، به آن اعتراف می‌کند و دلش آرام می‌گیرد و به اطمینان می‌رسد.

و البته دور از ذهن نیست که بگوییم علت اصلی این قضیه که مأمون دخترش را به ازدواج امام جواد علیه‌السلام درآورد، این بود که در مجلسی که دعبل قصیده خود را سرود، حضور داشت و دید امام رضا علیه‌السلام چگونه او را تشویق و محتوای شعرش را تأیید نمود. گویی مأمون از این مجلس، چنین احساس کرد که ولادت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نزدیک است و لذا خواست که خودش را از اجداد مادری حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار دهد، اما نمی‌دانست که مشیت خدا بر چه چیزی است! همین مطلب در مورد اقدام متوکل نیز وجود دارد که امام هادی علیه‌السلام را از مدینه منوره به سامرا آورد. این اقدام گرچه متأثر از شنیده‌های او پیرامون احادیث بسیاری بود که خبر از امامت دوازده امام می‌داد، اما ظاهراً آنچه بیش از هر چیز دیگری بر وی تأثیر گذاشت قضیه شعرخوانی دعبل و واکنش امام رضا علیه‌السلام در آن مجلس بود که در بیت الخلافه عباسی بسیار مشهور گشت. طبیعتاً متوکل از کودکی این قضیه را شنیده بود و لذا تلاش کرد امام هادی علیه‌السلام را به سامرا بیاورد و او را در محله عسکر قرار دهد تا ولادت آن کسی که دعبل با تعبیر «خروج امام لا محالة خارج» به آن اشاره کرده بود، بر او پوشیده نماند.

---

۱. الذریعة، ج۲۳، ص۲۴۷، کتاب مؤجّج الأحزان.

مطلب سوم

آیا آیات قرآن می‌تواند سرآغاز و سرمنشأ عقیده مهدویّت نزد مسلمانان محسوب شود؟

شیعه براساس بسیاری از روایات، اعتقاد دارد که تعدادی از آیات شریف قرآن به موضوع حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مربوط است. حال آیا نزد اهل‌سنت نیز ادله‌ای وجود دارد که نشان دهد آیات قرآن دلالت یا اشاره به مسأله ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کرده است؟ آیا مفسران متقدم اهل‌سنت، چنین امری را قبول دارند؟ به عبارت دیگر، آیا آیات قرآن می‌تواند سرآغاز و سرمنشأ عقیده مهدویّت نزد شیعه و اهل‌سنت محسوب شود؟

تحقیق در این مسأله جایگاه مهمی دارد و نقش ویژه قرآن کریم را در دلالت بر عقاید راستین نشان می‌دهد. قرآن، کتابی است که خداوند با علم بی‌پایان خود آن را نازل کرده و آن را آشکار کننده همه امور قرار داده است. نزد شیعه روایات زیادی ذیل بسیاری از آیات قرآن وجود دارد که دال بر ارتباط داشتن آن آیات با امر ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. البته هر انسان عاقلی که به عقیده شیعه درباره مسأله مهدویّت آگاه باشد، با شنیدن این آیات شریف قرآن و تفکر در سیاق آن‌ها، بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای ذهنش به سوی بشارت به برتری یافتن و آشکار شدن دین حق و اسلام در آینده کشانده می‌شود.

چه کسی ـ اعم از مسلمان و کافر ـ است که در این زمان، آیه‌ی: «هُوَ الَّذي اَرسَلَ

رَسُولَهُ بِالهُدي وَ دِينِ الحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»[1] (اوست کسی که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد، تا آن را بر هر چه دین است، پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان خوش نداشته باشند) را بخواند، اما ذهنش به آینده منتقل نشود و با توجیهات بعضی از مفسران مبنی بر این‌که برتری یافتن دین اسلام بر همه ادیان، مربوط به زمان گذشته یا زمان حاضر است، قانع نشود و نفهمد که این توجیهات تنها می‌تواند از کسی صادر شود که خود را مجبور کرده است عقیده مهدویّت را به فراموشی بسپارد و به آن پشت کند؛ چرا که دلالت آیه بر اشاره به پدیده‌ای مربوط به آینده، نزد عرف عام ـ اعم از مسلمان و کافر ـ آشکار است.

همین وضعیت درباره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوفَ يَأتِي اللهُ بِقَومٍ»[2] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از دین خود برگردد، در آینده خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که...) ـ که در سوره مائده، آخرین سوره نازل‌شده بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده ـ نیز صادق است. هر کس این آیه را بخواند، می‌بیند که خداوند متعال در ماه‌های پایانی قبل از پایان یافتن وحی، مؤمنان را خطاب قرار می‌دهد و به آن‌ها می‌گوید: هر کس از شما که از دین خدا روی گرداند، خداوند در آینده قومی را می‌آورد که به دین پایبند باشند.

آیا در حالت طبیعی، مناسب‌تر نبود که مثلاً خداوند بفرماید هر کسی از دین روی گرداند، خداوند او را عذاب خواهد کرد؟ آیا تفاوتی بین «سوف» (در آینده) و «سین» (به‌زودی) نیست؟ آیا تفاوتی ندارد که خداوند بفرماید «فسیأتی الله بقوم» (به‌زودی خدا قومی را می‌آورد)، به جای آن‌که بفرماید «فسوف یأتی الله» (در آینده خدا قومی را می‌آورد)؟ و اگر آن قومی که خواهد آمد، به سوی همین گروه مرتدّین و روی‌گردانندگان از دین بیایند، آیا مقتضای تکلم عرفی این نبود که مثلاً بفرماید «فسیأتی الله بقوم منکم یقتلونکم» (به‌زودی قومی از شما می‌آیند و شما را به قتل می‌رسانند)؟ اما می‌بینیم که خداوند در این آیه، کلام خود را از این اشخاص مرتد شده و عذاب نمودن و انتقام گرفتن از آن‌ها، به سمت بشارت به آوردن قومی در آینده دور ـ که از کلمه «سوف» به دست می‌آید ـ منصرف می‌کند.

---

۱. صف، ۹.

۲. مائده، ۵۴.

اکنون باید ببینیم حرف فاء در عبارت «فسوف» چه چیزی را می‌رساند؟ شاید برای اشاره به این باشد که بشارت ذکر شده در این آیه، گرچه برای قتل این افراد مرتد نبوده است، با این حال آثار برجای مانده از آن‌ها را از بین می‌برد و آنچه را بر اثر این ارتداد، از دست رفته است، جبران می‌کند. از همین جا معلوم می‌شود که این ارتداد، آثار فجیعی به بار می‌آورد که در آینده با آمدن آن قوم برطرف می‌شود. و چه زیبا و جالب است که بلافاصله بعد از این آیه، آیه «ولایت» و آیه «تولی» آمده و در نهایت با این عبارت به پایان رسیده است: «فَإِنَّ حِزْبَ اَللَّهِ هُمُ اَلْغَالِبُونَ»[1] (همانا حزب خدا، همان پیروزمندان هستند).

همچنین آیات دیگری که به این موضوع اشاره می‌کنند، همین‌گونه است. کسی که به این آیات نظر کند، در آن‌ها اشاراتی به وضعیت آینده اسلام و مؤمنان می‌بیند؛ مانند این آیه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»[2] (و در حقیقت، در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد)، و این آیه «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»[3] (و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند، منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم).

آیا هنگامی که این آیه قرآن «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»[4] (و از اهلِ کتاب، کسی نیست مگر آن‌که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد) را بشنویم و سپس ببینیم که در صحیح بخاری[5] و صحیح مسلم[6] با استشهاد به همین آیه، بابی با عنوان نزول حضرت عیسی علیه‌السلام آمده است، شگفت‌زده نمی‌شویم؟ و یا اگر آیه «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ»[7] (و همانا آن، نشانه‌ای برای [فهم] رستاخیز است، پس

---

۱. مائده، ۵۶.
۲. انبیاء، ۱۰۵.
۳. قصص، ۵.
۴. نساء، ۱۵۹.
۵. صحیح بخاری، ج۴، ص۱۶۸.
۶. صحیح مسلم، ج۱، ص۱۳۶.
۷. زخرف، ۶۱.

زنهار در آن تردید نکن، و از من پیروی کنید) را قرائت کنیم و سپس ببینیم در قدیمی‌ترین تفسیری که بین مسلمانان هست، یعنی تفسیر مجاهد (متوفای سال ۱۰۴ هـ‌ق) ذیل این آیه آمده است: «يعني نزول عيسى بن مريم قبل يوم القيامة» (مقصود، فرود آمدن حضرت عیسی علیه‌السلام قبل از روز قیامت است)، آیا دل‌ها مطمئن نمی‌شود که برای نزول حضرت عیسی علیه‌السلام، نه تنها شاهد روایی، بلکه شاهد قرآنی هم داریم؟

سپس اگر در همین دو باب مذکور در صحیح بخاری و صحیح مسلم دقت کنیم و این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را ببینیم: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُم» (شما را چه حالی است، وقتی فرزند مریم در میان شما فرود آید و امامتان از خودتان باشد؟)، آیا نباید از خودمان بپرسیم که این امام کیست؟ آیا او همان مهدی موعود علیه‌السلام در این امّت است؟ آری؛ او همان حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و نزد اهل‌سنت در این مطلب شک و تردیدی نیست، زیرا در ده‌ها کتاب حدیثی از اهل‌سنت می‌بینیم که می‌گویند:

«المهديّ عليه‌السلام مِن هذه الأمّة و هو الّذي يؤمّ عيسى بن مريم»[1] (حضرت مهدی علیه‌السلام از این امت است و اوست که بر عیسی بن مریم امامت می‌کند).

بسیار جالب است که می‌بینیم محدث معاصر بزرگ اهل‌سنت، ناصر البانی، قاطعانه حکم به جعلی و دروغ بودن روایتی می‌دهد که می‌گوید امامی که عیسی به او اقتدا می‌کند، از بنی‌عباس است و سپس کلامش را با این جمله به پایان می‌رساند:

«وأمّا صلاة المهديّ بعيسى عليه‌السلام فصحيحٌ ثابتٌ في أحاديثٍ كثيرة»[2] (اما اقتدا کردن عیسی علیه‌السلام به مهدی علیه‌السلام صحیح و در احادیث بسیاری ثابت شده است).

اگر باز هم بخواهیم آیه دیگری را در این زمینه ملاحظه کنیم، می‌توانیم به این آیه توجه کنیم:

---

۱. مصنف ابن ابی‌شیبة، ج۷، ص۵۱۳، عن ابن سیرین؛ فتن نعیم بن حماد عن عبدالله بن عمرو و ابن سیرین.

۲. السلسلة الضعیفة، ج۱، ص۱۸۳.

«وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»[1] (و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده‌اند؛ [آنجا که راهِ] گریزی نمانده است و از جایی نزدیك گرفتار آمده‌اند).

پیش‌تر در پاسخ سؤال نخست، به این نکته مهم اشاره شد که در عقیده مهدویّت، بین تفکر شیعه و تفکر اهل‌سنت یک تفاوت اساسی و ماهوی وجود دارد و آن این‌که این عقاید مانند مرواریدهایی است که در یک نخ کنار هم سلسله‌وار قرار گرفته‌اند که هریک از آن‌ها به خودی خود نزد اهل‌سنت معتبر و عقیده به آن ضروری است، ولی ارتباط بین این حلقه‌ها در اهل‌سنت ایجاد نشده است؛ اما شیعه این عقاید را در یک نظام منسجم وارد می‌کند و با کنار هم قرار دادن این اعضا، آن را چون بدنی یکپارچه می‌بیند که روح آن، فهم عمیق حدیث ثقلین است. از این‌رو، پیوندی قوی میان این امور مشاهده می‌کند: شب قدر در هر سال و نازل شدن ملائکه در این شب، کنار هم قرار گرفتن قرآن کریم با عترت پاک پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین، خلفای دوازده‌گانه که هریک پس از دیگری سلسله‌وار می‌آیند، نزول حضرت عیسی علیه‌السلام و قیام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، برتری یافتن دین اسلام بر تمام ادیان و سایر عقایدی که بین شیعه و اهل‌سنت مشترک بوده و برآمده از کتاب خدا و سنت شریف پیامبر ﷺ و روایات مورد پذیرش فریقین است.

بنابراین، عقیده شیعه در مجموع یک نظام واحد را شکل می‌دهد که آیات قرآن، شاهد و گواه آن هستند. یکی از این آیات، همان آیه‌ای است که به آن اشاره شد: «وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا».

براساس کتب اهل‌سنت، از صحیح بخاری و صحیح مسلم تا ده‌ها کتاب حدیثی دیگر، پدیده شکافتن زمین و فرورفتن سپاهی از مکه در آن، امری ثابت و انکارناپذیر است.

در صحیح بخاری این روایت آمده است: «یغزو جیش الکعبة، فإذا کانوا ببیداء من الأرض یخسف بأوّلهم وآخرهم»[2] (لشکری در کعبه نبرد خواهد کرد، پس چون به سرزمین بیداء درآیند، زمین همه آن‌ها را در خود فرو می‌برد). در صحیح مسلم نیز بابی به نام «باب

---

۱. سبأ، ۵۱.
۲. صحیح بخاری، ج۳، ص۶۶.

الخسف بالجيش الّذي يؤمّ البيت» آمده و در آن چهار حدیث ذکر شده است که به خسف بیداء تصریح می‌کند.[1] همچنین حاکم نیشابوری در مستدرک خود، حدیثی را ذکر کرده و آن را صحیح با شرط شیخین می‌خواند.[2] ذهبی نیز در تعلیقه خود تصریح می‌کند که این حدیث صحیح با شرط بخاری و مسلم است.

این روایت هم به صراحت به خسف بیداء اشاره می‌نماید و از آن مهم‌تر این‌که به‌وضوح نشان می‌دهد که آن لشکری که در زمین بلعیده می‌شود، لشکر سفیانی است:

> «قال رسول‌الله ﷺ: يخرج رجل يقال له السّفياني في عمق دمشق... حتّى إذا صار ببيداء من الأرض خسف بهم» (رسول خدا ﷺ می‌فرماید: فردی از دل دمشق خروج می‌کند که به او سفیانی می‌گویند... تا این‌که به بیداء می‌رسد و در آنجا زمین آن‌ها را فرو می‌برد).

اکنون وقتی به کتابی مراجعه می‌کنیم که از همه این کتب قدمت بیشتری دارد، یعنی تفسیر مقاتل بن سلیمان (متوفای ۱۵۰ هـ‌ق)، می‌بینیم که به ما می‌گوید آیه ۵۱ سوره سبأ «وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» درباره سفیانی نازل شده است که وقتی به بیداء می‌رسند، زمین آن‌ها را فرو می‌برد: «نزلت في السّفياني... فإذا انتهوا إلى البيداء خسف بهم.»[3]

آیا فرد آگاه و منصف، وقتی به این امور نظر می‌کند، مطمئن نمی‌شود که قرآن به خروج سفیانی اشاره می‌نماید، که خود یکی از علامات ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؟ ضمیمه کنید قرائن و شواهدی را از هزاران کتاب و رساله و روایت که یک به یک به هم پیوند می‌خورند و دست به دست هم می‌دهند و نسل به نسل بین مسلمانان نقل می‌شوند و فتنه خونین خروج سفیانی و فرو رفتن لشکر او را در بیداء تبدیل به عنصری قرآنی می‌کند، که مفسران شیعه و سنی به آن پرداخته و درباره آن بحث کرده‌اند.

برای مثال، طبری (متوفای ۳۱۰ هـ‌ق) که از قدمای مفسران است، اقوال مطرح در این آیه شریف را ذکر می‌کند و می‌گوید:

---

۱. صحیح مسلم، ج۴، ص۲۲۰۸.
۲. المستدرك، ج۴، ص۶۶۶.
۳. تفسیر مقاتل، ج۳، ص۶۸۳.

«و قال آخرون عنّی بذلك جیش یخسف بهم ببیداء من الأرض»[1] (عده‌ای دیگر گفته‌اند که مقصود این آیه، لشکری است که در سرزمین بیداء فرو برده می‌شوند).

او سپس روایت مرفوعه‌ای را که دربردارنده ذکر سفیانی است، از حذیفه نقل می‌کند و در پایان آن می‌گوید:

«فذلك قوله في سورة سبأ: وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ» (این است سخن خداوند در سوره سبأ که می‌فرماید: و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده‌اند، [آنجا که راهِ] گریزی نمانده است).

سمعانی (متوفای ۴۸۹ هـ ق) نیز در تفسیرش،[2] همچون تفسیر طبری، از سعید بن جبیر که از تابعین است و در سال ۹۵ هـ ق به شهادت رسیده است، درباره این آیه نقل می‌کند که «هذه الآیة نزلت في جیش السّفیاني...» (این آیه درباره لشکر سفیانی نازل شده است). همچنین سایر مفسران مانند قرطبی و ابوحیّان و... در قرون متمادی، این روایات و این اقوال را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند. شوکانی در تفسیر فتح القدیر خود، ذیل این آیه از هشت تن از صحابه پیامبر ﷺ، قضیه فرورفتن لشکری در زمین را نقل می‌کند.[3] آن هشت صحابه عبارتند از: ابن عباس، ابن مسعود، حذیفه، حفصه، امّ سلمه، عایشه، صفیه، و ابوهریره.

بنابراین، کسی که به این منابع مراجعه کند، می‌فهمد که قضیه سفیانی و خسف بیداء، امری مشهور بین صحابه و تابعین بوده است. نقل هشت تن از صحابه به ما رسیده، و قطعاً آنچه نقل نشده و به ما نرسیده، بیشتر است. آنچه از تفسیر مجاهد و مقاتل و همچنین از سعید بن جبیر به نقل از تفسیر طبری و سمعانی مشاهده کردیم، به‌خوبی نشان‌دهنده شهرت این حکایت بین تابعین در قرن اوّل و اوایل قرن دوم است و همچنین آشکار می‌کند که اشاره قرآن کریم به خروج سفیانی، مطلب مشهوری در آن عصر بوده است.

---

۱. تفسیر طبری، ج۲۰، ص۴۲۲.
۲. تفسیر سمعانی، ج۴، ص۳۸۴.
۳. فتح القدیر، ج٤، ص۳۸۶.

با این حال در زمانه حاضر، مدیریت فرهنگی اهل‌سنت به‌گونه‌ای رقم خورده است که کمتر شخص سنی خبر سفیانی یا خسف بیداء را شنیده باشد؛ حال آن‌که در نقطه مقابل، کمتر شیعه‌ای یافت می‌شود که این مطلب را نشنیده باشد، بلکه شیعیان بارها و بارها مسأله خروج سفیانی را می‌شنوند. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که: چرا یک فرد سنی چنین مطلبی را هرگز نمی‌شنود؛ در حالی که این مطلب همواره جلوی چشمان یک شیعه است؟ جواب این است که این مطلب نزد اهل‌سنت، تبدیل به یک عنصر روایی منفرد و جدا افتاده شده که احیاناً ممکن است در گوشه‌ای از یک کتاب، صفحه یا صفحاتی را دربر بگیرد، اما در میان شیعیان به برکت روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام، این مطلب تبدیل به یک عنصر اعتقادی شده است که ارتباط تامّی با مسأله ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و با عناصر سازنده یک نظام اعتقادیِ کامل دارد، و هریک از اجزای این نظام عقیدتی، به حفظ و استحکام دیگری کمک می‌کند.

این مسأله، مثل این است که می‌گوییم هر مسلمانی قطعاً با مفهوم دینی منافق و کافر آشناست. دلیل این آشنایی کامل، این است که اسلام و ایمان همراه با کفر و نفاق، یک نظام اعتقادی منسجم را تشکیل می‌دهد. به همین صورت، فرد معتقد و منتظر ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، براساس نظام فکری مهدویّت که با کنار هم قرار گرفتن و دست به دست هم دادن روایات بسیار شکل گرفته، طبعاً منتظر نشانه‌های ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و امور مربوط به ایشان است. از این‌رو شیعه‌ای یافت نمی‌شود که مسأله سفیانی و مسائل مرتبط با این اعتقاد را نشنیده باشد؛ در حالی که وقتی به یک سنی گفته می‌شود فرو رفتن لشکر سفیانی در زمین، شاهد قرآنی دارد، تعجب می‌کند.

مطلب چهارم

آیا پذیرش امامت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در کودکی، امری معقول و قابل اثبات است؟

با توجه به جایگاه عظیم مقام امامت، آیا امامت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در پنج سالگی امری معقول است؟ آیا سپردن زمام جامعه به دست کودکی که هنوز تا سن بلوغ فاصله زیادی دارد درست است؟ آیا چنین امری در تاریخ امامت و نبوت سابقه و پیشینه دارد؟

این سؤال یا بلکه به نوعی اشکال، از امتیاز خاصی برخوردار است، چون وقتی انسان بر جواب آن مطلع می‌شود می‌بیند این اعتقاد شیعه خود نوعی اعجاز برای شیعه است که نشان می‌دهد دستگاه عظیم معارف و عقائد شیعه متصل و هماهنگ با آموزه‌های وحیانی و آیات قرآن کریم است. در راستای رسیدن به پاسخ این سؤال محورهای زیر باید مورد مطالعه قرار گیرد:

۱. تحقق نبوت در کودکی براساس آیات و روایات

خدای سبحان در قرآن کریم در سوره مبارکه مریم در دو آیه آشکارا مقام نبوت را برای کودک و خردسال اثبات می‌فرماید:

• ابتدا در آیه ۱۲ این سوره می‌فرماید: «یا یحیی خذ الکتاب بقوه و آتیناه الحکم صبیا» (ای یحیی این کتاب آسمانی را به نیرومندی بگیر و ما حکم را در کودکی به او دادیم). کسی که

با آیات قرآن انس داشته باشد می‌فهمد که خطاب مستقیم به حضرت یحیی علیه‌السلام در این آیه و تعبیر به «اخذ کتاب» و «اتیان حکم از سوی خداوند» اشاره به چه مقام بالایی دارد، چنان‌که در آیات متعدد قرآن اتیان کتاب و حکم قرین نبوت شده است، مثلاً در آیه ۸۹ سوره انعام پس از نام بردن از پیامبرانی مانند حضرت زکریا، یحیی، عیسی و الیاس علیهم‌السلام و ... می‌فرماید: «اولئک الذین آتیناهم الکتاب و الحکم و النبوه» (آن‌ها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت را به آن‌ها دادیم). همچنین است آیات ۷۹ سوره آل عمران و ۱۶ سوره جاثیه که اتیان کتاب و حکم را هم عرض نبوت قرار داده است. از این‌رو بسیاری از مفسرین اهل‌سنت تعبیر مذکور در آیه را به معنای نبوت آن حضرت علیه‌السلام گرفته‌اند و یا خطاب «یا یحیی» را خطاب خداوند به حضرت یحیی علیه‌السلام از طریق ملک دانسته‌اند.[1] گفتنی است طبق تفاسیر و روایات اهل‌سنت حضرت یحیی علیه‌السلام در آن هنگام دو، سه یا هفت سال داشته‌اند.[2]

• آیه ۲۹ همین سوره حقیقت شگفت‌تری را بیان می‌کند و مقام نبوت را برای «طفل تازه متولد شده» که در گهواره است اثبات می‌کند. در این آیه حضرت مریم علیهاالسلام که مأمور به سکوت است به فرزندش عیسی علیه‌السلام اشاره می‌کند و از قوم خود می‌خواهد از او سؤال کنند و آنگاه نوزادی که در گهواره است لب باز می‌کند و خود را پیامبر خدا معرفی می‌کند: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (پس حضرت مریم علیهاالسلام به او اشاره کرد [که از او بپرسید]. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟ نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی‌تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است).

علاوه بر این دو آیه، طبق آیه ۱۵ سوره یوسف، زمانی که حضرت یوسف علیه‌السلام در چاه بوده است، خدای متعال به او وحی کرده است: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ

---

۱. مفاتیح الغیب، ج۲۱، ص۵۱۶ و ۵۱۷؛ کشف الأسرار، ج۶، ص۱۳؛ معالم التنزیل، ج۳، ص۲۲۷؛ المحرر الوجیز، ج۴، ص۸؛ تفسیر الوسیط (الزحیلی)، ج۲، ص۱۴۶۵؛ روح المعانی، ج۸، ص۳۹۱؛ البحر المحیط، ج۷، ص۲۴۵.

۲. ر.ک: الدر المنثور، ج۴، ص۲۶۰ و ۲۶۱؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج۳، ص۱۲۲؛ روح المعانی، ج۸، ص۳۹۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ج۱۱، ص۸۷؛ البحر المحیط، ج۷، ص۲۴۵.

لَا يَشْعُرُونَ» (و به او وحی کردیم که آن‌ها را به این کارشان آگاه خواهی ساخت در حالی که آن‌ها نمی‌فهمند). بدیهی است در آن برهه، حضرت یوسف علیه‌السلام در سنین کودکی بوده‌اند، چنان‌که برادران او هنگامی که خواستند او را با خود ببرند چنین تعبیر کردند: «أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ»[1] (فردا او را با ما بفرست تا بگردد و بازی کند و ما از او محافظت می‌کنیم) که نشان می‌دهد آن حضرت علیه‌السلام در سن بازی گوشی کودکانه و سن نیاز به مراقبت بزرگ‌ترها بودند و لذا کاروانیانی که او را پیدا می‌کنند، از او تعبیر به پسربچه می‌کنند: «يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ»[2] (مژده! این پسری نورس است). همچنین در روایت است که ایشان در آن موقع هفت سال داشته‌اند.[3]

۲. مبنای امکان نبوت در کودکی

آنچه از تحلیل آیات فوق در رابطه با تحقق نبوت در کودکی استفاده می‌شود این است که مقام نبوت یک مقام قدسی ملکوتی است که ورای عالم زمان و مکان است، و در گرو سن و سال نیست. خداوند متعال این مقام را به هر کسِ از بندگان صالح خود بخواهد اعطاء می‌فرماید: «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ»[4] (خدایی که دارای درجات بلند و صاحب عرش است و روح را [که فرشته وحی است] به فرمانش به هر کس از بندگانش بخواهد القا می‌کند تا مردم را از روز دیدار بیم دهد)، و لذا وقتی حضرت عیسی علیه‌السلام در گهواره سخن می‌گویند، این سخن از بدن دنیوی و رشدی که در طول زمان به دست می‌آورد ناشی نشده است، بلکه از روح قدسی او است، همچنان که اگر چنین طفلی با دست خود یک صخره بزرگ را از جای بکند، واضح است که این قدرت برخاسته از بدن دنیوی آن کودک نیست بلکه از عالم دیگری نشأت می‌گیرد. به همین صورت وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قلعه خیبر را کندند فرمودند آن را به قوت بدنی و جسدانی نکندم بلکه به نیروی الهی و ربانی کندم. در تفسیر کبیر فخر رازی آمده است:

---

۱. یوسف، ۱۲.
۲. یوسف، ۱۹.
۳. تفسیر عیاشی، ج۲، ص۱۷۰. همچنین ر.ک: الصوارم المهرقة، ص۳۱۲.
۴. غافر، ۱۵.

«ولهذا المعنى نرى أن كل من كان أكثر علمًا بأحوال عالم الغيب كان أقوى قلبًا وأقل ضعفًا و لهذا قال علي بن أبي طالب كرم الله وجهه: «وَ اللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةٍ جَسَدانِيَّةٍ وَ لكِن بِقُوَّةٍ رَبَانِيَّةٍ». و ذلك لأن علياً كرم الله وجهه في ذلك الوقت انقطع نظره عن عالم الأجساد و أشرقت الملائكة بأنوار عالم الكبرياء فتقوى روحه و تشبه بجواهر الأرواح الملكية و تلألأت فيه أضواء عالم القدس و العظمة فلا جرم حصل له من القدرة ما قدر بها على ما لم يقدر عليه غيره».[1] (از این رو می بینیم که هر کس به احوال عالم غیب بیشتر آگاه باشد، قلبی استوارتر و ضعف کمتری دارد و به همین خاطر علی بن ابی طالب (خداوند روی او را مکرّم بنماید) فرمود: به خدا قسم در قلعه خیبر را به نیروی بدنی نکندم بلکه به نیروی خدایی کندم. این به این جهت است که علی (خداوند روی او را مکرّم بنماید) در آن زمان نگاه خود را از عالم دنیا قطع کرد و ملائکه با نور عالم کبریاء او را روشنایی بخشیدند و لذا روح او قوت یافت و به ارواح ملائکه شباهت پیدا کرد و نور عالم قدس و عظمت در او پرتوافکنی کرد و لذا قدرت برکاری پیدا کرد که هیچ کس دیگری بر آن قادر نبود).

بر همین اساس امکان نبوت در کودکی مکرراً در کتب تفسیر مطرح شده است چرا که اگر توجه شود که نبوت مربوط به بعد روحانی انسان است و خداوند می‌تواند این کمال روحانی را در هر کسی با هر شرایط جسمانی که داشته باشد، ایجاد کند، نباید در امکان تحقق نبوت در کودکی شکی داشت. در ادامه به برخی از عبارات اهل سنت که چنین مطلبی را به صراحت بیان کرده‌اند به عنوان نمونه ذکر می‌شود:

- علاء الدین بغدادی در تفسیر لباب التأویل ذیل آیه ۱۲ سوره مریم می‌گوید:

«قال ابن عباس: يعني النبوة صَبِيًّا وهو ابن ثلاث سنين وذلك أن الله تعالى أحكم عقله و أوحى إليه، فإن قلت كيف يصح حصول العقل و الفطنة و النبوة حال الصبا؟ قلت: لأن أصل النبوة مبني على خرق العادات، إذا ثبت هذا فلا تمنع صيرورة الصبي نبيًّا».[2] (ابن عباس می‌گوید مقصود [از اتیان حکم در آیه]،

---

۱. تفسير الرازي (مفاتيح الغيب أو التفسير الكبير)، ج۲۱، ص۴۳۶.

۲. تفسير الخازن (لباب التأويل في معاني التنزيل) المؤلف: علاء الدين علي بن محمد بن إبراهيم بن عمر

دادن مقام نبوت در کودکی [به حضرت یحیی علیه‌السلام] است، در حالی که او سه ساله بوده است و این به این جهت است که خداوند عقل او را استحکام بخشید و به او وحی کرد. اگر بگویی چگونه ممکن است عقل و زیرکی و نبوت در کودکی حاصل شود، می‌گویم: به این دلیل که اصل نبوت بر خرق عادات و اعجاز مبتنی است، پس وقتی این ثابت شد دیگر مانعی در پیامبر شدن کودک نیست).

- فخررازی در مفاتیح الغیب می‌گوید:

«فإن قيل كيف يعقل حصول العقل و الفطنة و النبوة حال الصبا؟ قلنا: هذا السائل، إما أن يمنع من خرق العادة أو لا يمنع منه، فإن منع منه فقد سد باب النبوات لأن بناء الأمر فيها على المعجزات و لا معنى لها إلّا خرق العادات، وإن لم يمنع فقد زال هذا الاستبعاد فإنّه ليس استبعاد صيرورة الصبي عاقلًا أشد من استبعاد انشقاق القمر و انفلاق البحر».[1] (اگر گفته شود چگونه ممکن است عقل و زیرکی و نبوت در کودکی حاصل شود می‌گوییم: کسی که این پرسش را مطرح می‌کند یا خرق عادت و معجزه را قبول دارد یا ندارد. اگر آن را قبول ندارد پس به طور کلی باب نبوت را بسته است چرا که اساس نبوت بر اعجاز است و اعجاز بدون خرق عادت معنایی ندارد و اگر قبول دارد، پس دیگر استبعادی باقی نمی‌ماند چرا که استبعاد عاقل شدن کودک بیشتر از استبعاد دو شق شدن ماه و شکافته شدن دریا نیست).

- ابن عجیبه در البحر المدید می‌گوید:

«وآتيناه الحكم صبيًّا»، قال ابن عباس: «الحكم هنا النبوة، المُتنبأه و هو ابن ثلاث سنين»، قلت: كون الصبي نبيًّا جائز عقلًا، واقع عند الجمهور، وأما بعثه رسولًا فجائز عقلًا، و ظاهر كلام الفخر هنا أنّه واقع، و أن يحيى و عيسى بعثا صغيرين»[2] (و ما حکم را در کودکی به او دادیم: ابن‌عباس می‌گوید حکم

الشيحي أبو الحسن، المعروف بالخازن (المتوفى: ۷۴۱ هـ)، ج۳، ص۱۸۳.

۱. مفاتيح الغيب، ج۲۱، ص۵۱۷.

۲. البحر المديد في تفسير القرآن المجيد (مؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن المهدي بن عجيبة الحسني الأنجري الفاسي الصوفي (متوفى: ۱۲۲۴هـ ق)، ج۳، ص۳۲۳.

در این آیه همان نبوت است. خداوند او را در سه سالگی پیامبر ساخت. می‌گویم این‌که کودک پیامبر بشود هم عقلاً ممکن است و هم نزد مشهور علما واقع شده است. اما این‌که کودک به سوی مردم مبعوث شود، عقلاً ممکن است و ظاهر سخن فخررازی این است که واقع شده است و یحیی و عیسی علیهما‌السلام در کودکی مبعوث شده‌اند).

براساس مبانی فوق علمای اهل‌سنت امکان نبوت در کودکی را می‌پذیرند و لذا حتی در مورد ابراهیم فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز احتمال نبوت را مطرح کرده‌اند. هرچند نبوت ابراهیم، از جنبه‌های دیگری قابل بحث و مناقشه است، اما آنچه در بحث حاضر باید توجه شود این است که اشکالی در ممکن بودن نبوت او از حیث نوزاد بودنش وجود ندارد. از مواضع جالب در این زمینه سخن ابن‌حجر هیتمی است. او صاحب کتاب معروف الصواعق المحرقة در رد بر شیعه است. وی در کتاب الفتاوی الحدیثیة در مقام پاسخ به نووی، پس از نقل کلام صاحب إصابة می‌گوید:

«ولا بعد في إثبات النبوة له مع صغره لأنه كعيسى القائل يوم ولد: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»[1] وكيحيى الذي قال تعالى فيه «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»[2] قال المفسرون: نبيء وعمره ثلاث سنين واحتمال نزول جبريل بوحي لعيسى أو يحيى يجري في إبراهيم، ويرجحه أنه صلی‌الله‌علیه‌وآله صومه يوم عاشوراء وعمره ثمانية أشهر. وذكر السبكي .... وبه يعلم تحقيق نبوة سيدنا إبراهيم في حال صغره»[3] (استبعادی در اثبات نبوت برای ابراهیم فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با وجود خردسالی‌اش نیست چرا که او همچون حضرت عیسی علیه‌السلام است که روز به دنیا آمدنش گفت: «من بنده خدا هستم. او به من کتاب را عطا کرده و

---

۱. مریم، ۳۰.

۲. مریم، ۱۲.

۳. الفتاوی الحدیثیة (ابن حجر الهیتمی)، ص۱۲۵. در عبارت الفتاوی الحدیثیه در نقل آیه اشتباهی رخ داده است و لذا عبارت صحیح کتاب را از نقل عجلونی از او در کشف الخفاء آورده‌ایم: کشف الخفاء، ج۲، ص۱۸۴؛ البته نقل این کلام از کتاب فوق به معنای تأیید تمام گزاره‌های نقل شده نیست بلکه به جهت بیان این مطلب است که حتی علمای عامه نیز اعتراف می‌کنند که یک کودک یا نوزاد نیز ـ فارغ از مصداق آن ـ می‌تواند به خواست خدا به مقام نبوت برسد.

مرا پیامبر قرار داده است» و مانند یحیی علیه‌السلام است که خداوند درباره‌اش می‌گوید: «ما حکم را در کودکی به او عطا کردیم». مفسرین گفته‌اند در سه سالگی به نبوت رسیده است. همان احتمال نزول وحی از سوی جبرئیل بر عیسی و یحیی علیهماالسلام در ابراهیم هم جاری می‌شود. مرجح این احتمال این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را در روز عاشورا روزه داد در حالی که تنها هشت ماه داشت. سبگی گفته است ... و از اینجا آشکار می‌شود که سرور ما ابراهیم در کودکی پیامبر بوده است).

۳. ملازمه میان امکان نبوت و امکان امامت در کودکی

واضح است که مقام امامت و وصایت بعد از نبوت است، و اگر طفل بتواند پیامبر شود، به طریق اولی می‌تواند وصی پیامبر و امام شود. امامت نیز همچون نبوت منصبی الهی است و همانگونه که خداوند متعال انبیاء علیهم‌السلام را معین میفرماید اوصیاء آنها علیهم‌السلام وائمه دین و دنیا و آخرت را نیز خود خداوند متعال تعیین میفرماید و این طبق میثاقی است که از آن‌ها گرفته است. لذا اعتقاد به امامت امام علیه‌السلام نزد شیعه رکن دین و جزء مکمّل اعتقادات مسلمانان است چنان‌که آیه شریفه می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»[1] (امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما پذیرفتم) و نزد خداوند قادر متعال اعطاء مقام امامت به خردسال و کهن سال برابر است. معجزه نزد ما معجزه است ولی نزد خداوند معجزه و غیر معجزه در قدرت او یکسان است.

جالب است که همان طور که امامت طفل نظیر و پیشینه تاریخی دارد و دنباله نبوت طفل است، انکار امامت طفل نیز همین نظیر و پیشینه را دارد. وقتی به آیات قرآن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم قوم حضرت عیسی علیه‌السلام نیز منکر این بودند که بتوان با یک نوزاد در گهواره سخن گفت، چه رسد به این‌که او را به پیامبری قبول کرد. آن‌ها وقتی حضرت مریم علیهاالسلام به حضرت عیسی علیه‌السلام اشاره کرد، جواب دادند: «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ

---

۱. مائده، ۳.

صَبِیًّا»[1] (چگونه با نوزادی سخن بگوییم که در گهواره است). مشکل آن‌ها این بود که منکر این بودند که خداوند متعال نبوت و رهبری جامعه را به طفلی در گهواره اعطا بنماید و توقع داشتند حتما برای رسیدن به مقام پیغمبری باید همچون حضرت نوح علیه‌السلام چند صد ساله یا لااقل چون دیگر پیامبران چند ده ساله بود. آن‌ها باور نداشتند که طفل در گهواره به اذن خداوند متعال می‌تواند سخن بگوید و اخبار از نبوت خودش کند. آن‌ها امر نبوت را که امری الهی و مبتنی بر خوارق است را با قدرت‌های محدود جسمانی یک انسانی عادی مقایسه می‌نمودند. و کسانی که منکر ظهور قدرت الهی و قدسی در طفل برای امامت به اذن خدای متعال می‌باشند و آن را منکر می‌شوند دقیقا به همان قصور معرفتی کسانی مبتلا شده‌اند که نبوت کودک را منکر می‌شوند! آری، منکرین امامت طفل ـ مثل امامت امام جواد و امام هادی و امام زمان علیهم‌السلام ـ هم می‌گویند چگونه ممکن است که یک طفل امام جامعه شود؟ در پاسخ می‌گوییم مگر شما نمی‌دانید که اساس نبوت و امامت بر اعجاز است؟ این اعجاز در هر پیامبری به شکلی ظهور می‌کند. مثلاً در مورد پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله، اعجاز در قالب امّی و درس ناخوانده بودن ایشان رخ داده است. اگر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خواندن و نوشتن می‌دانستند می‌گفتند چون درس آموخته است توانسته است کتابی به فصاحت و ارزشمندی قرآن بیاورد. البته فصاحت و امتیازات اعجازی قرآن فراتر از آن است که درس آموختگان نیز بتوانند مانندش را بیاورند، اما وقتی پیامبر امی است، وجه اعجاز قرآن آشکارتر می‌شود و دیگر کسی نمی‌تواند اعجاز نبوت او را انکار کند، اما در مورد حضرت عیسی علیه‌السلام اعجاز در خردسال بودن ایشان رخ داده است و اعجاز بودن سخن گفتن حضرت عیسی علیه‌السلام در گهواره را هیچ کس نمی‌تواند انکار کند. نبوتی که در کودکی برای یک پیامبر رخ دهد نه‌تنها موجب اشکال نیست بلکه نقطه قوتی است که اعجاز بودن آن نبوت را بیشتر آشکار می‌کند و در جهت اثبات مقام نبوت بهتر و رساتر خواهد بود، و به همین صورت تحقق مقام امامت برای امامانی که طفل بودند، نقطه قوتی است چرا که نمایش اعجاز مستقیم الهی در آن آشکارتر است و جای هیچ گونه تردید

---

۱. مریم، ۲۹.

در حقانیت امامت آنها علیهم‌السلام را باقی نمی‌گذارد. به عبارت دیگر انسان وقتی نشانه‌های آشکار را در امام ببیند، مثل اطلاع او از احوال و نیات و کارهای پنهانی بندگان و سخنان پرحکمتی که جز از حجت خدا صادر نمی‌شود و سپس توجه کند به این‌که این رفتار و گفتار از فرد خردسالی صادر شده است، این نشانه‌های الهی برایش روشنی و وضوح بیشتری پیدا می‌کنند و جای هیچ تردیدی را باقی نمی‌گذارند. و اتفاقا این مؤیدات و خوارق عادات و معجزات در همان خردسالی از سه امام بزرگواری که در کودکی به مقام امامت رسیدند ظهور و بروز نمود تا چون امر حضرت عیسی علیه‌السلام جای هیچ تردیدی را باقی نگذارد و حجت را تمام نماید.

۴. امکان ولایت خردسال بر بزرگسال

گاه گفته می‌شود که اتفاق و اجماع علما بر این است که در شریعت اسلام، طفل خودش محتاج به ولی است و تا قبل از بلوغ حتی تصرفاتش در اموال خودش هم مستقلاً دارای اعتبار نیست و ولی شرعی او مانند پدرش باید در مورد تصرفات او تصمیم بگیرد و آن‌ها را تأیید یا رد کند. در این صورت چطور ممکن است طفلی که خود محتاج ولی است بر مردم ولایت داشته باشد؟!

در جواب گفته می‌شود این اجماع صحیح است و شیعه هم با این اجماع موافق است و لذا گفته شده است که این مطلب مورد اتفاق شیعه و سنی است، اما باید توجه داشت که این اجماع ناظر چیست. معقد این اجماع ولایت بر طفل در احکام فرعی شرعی است نه در اعظم مقامات الهیه و شرعیه که امامت است و این مقام تخصصاً از معقد اجماع خارج است. به عبارت دیگر این اجماع ناظر به یک قاعده حاکم بر مکلفین است نه اولیاء دین، مثل این‌که گفته شود اجماع داریم که ازدواج با بیش از چهار زن دائم جایز نیست یا اجماع داریم که نماز شب واجب نیست. بدیهی است پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از معقد این اجماع خارج است و کسی نمی‌تواند بر اساس این اجماعات بر سیره پیامبر اشکال بگیرد. لذا امامت که مقامی از سنخ مقام نبوت است و به نصب الهی است نه اختیار مکلفین، اساساً از معقد اجماع فوق خارج است. بنابراین باید گفت ولایت امام از سنخ ولایت الهی

وتکوینی است که حاکم برسایرانواع ولایت است و از باب «أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُم» (آیا من به شما از خود شما اولی و سزاوارتر نیستم) است و نباید آن را با بحث ولایت شرعی ولی طفل خلط کرد.[1]

۵. تحقق امامت طفل پیش از امام زمان علیه‌السلام

چنان‌که گفتیم پیشینه امامت طفل، نبوت طفل است که قرآن به صراحت بر آن دلالت می‌کند، اما نکته مهم دیگر این است که امامت طفل نیز منحصر در امام زمان علیه‌السلام نیست و در سابقه تاریخی شیعه دارای پیشینه است. از نظر تاریخی اولین باری که شیعه با مسأله امامت طفل مواجه شد، زمان امام جواد علیه‌السلام بود. شیعه، غائله مصیبت بار واقفیه را با دلائل و بینات حضرت امام رضا علیه‌السلام پشت سر گذاشت اما حضرت فرزندی که جانشین امام شود نداشتند، و وقتی که از ایشان میپرسیدند که حجت پس از شما کیست؟ با قاطعیت جواب میدادند: پسرم![2] با تولد دیر هنگام حضرت جواد علیه‌السلام مسأله سن کم امام علیه‌السلام در وقت شهادت پدر و رسیدن به مقام عظمای امامت مطرح شد. هرچند شیعه قبل از آن با اهل سنت بر سر مسأله اسلام آوردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سن ۱۰ سالگی و قبل از بلوغ، مناظراتی داشتند، اما قبول اسلام طفل کجا، و رسیدن او به مقام امامت جمیع خلق کجا؟! ولی همواره سنت خداوند متعال بر این است که اتمام حجت می‌کند و آن هم به نحو اکمل و اتّم. لذا مجموعه‌ای از امور، مثل دلالت آیات بیّنات قرآن کریم، اقدامات عملی بزرگانی از بنی هاشم مثل علی بن جعفر و عبدالعظیم حسنی، و ظهور کرامات قولی

---

۱. باید توجه داشت که در بحث حاضر لفظ ولایت دارای دو معنی است که باید از خلط میان این دو پرهیز کرد. ولایت پدر بر فرزند یک ولایت اعتباری است و معنایش این نیست که پدر از ناحیه خداوند یک مقام والای قدسی دریافت کرده است به طوری که پدر اگر خودش هم اعتراف کند که از خدا دور است باز شرعاً ولی طفل است، اما ولایت امام که خداوند به اعجاز به طفل می‌دهد از سنخ ولایت الهی و تکوینی است و کاشف از یک مقام والای قدسی و ملکوتی است و همه مردم و کسانی که در سن و سال کمال و یا پیری هستند همگی تحت ولایت الهیه او قرار دارند. بنابراین ولایت امام با ولایت پدر تفاوت سنخی دارد همان طور که امام جماعت با امام معصوم متفاوت است و اولی یک جایگاه اعتباری شرعی است اما دومی یک جایگاه الهی و قدسی است.

۲. کافی، ج۱، ص۳۲۰.

و عملی از امام خردسال و استشهاد به آیات قرآن از ناحیه ایشان، مسأله امکان امامت طفل و وقوع آن در سه امام شیعه یعنی امام جواد و امام هادی و امام عصر علیهم‌السلام را مثل خورشید وسط آسمان، روشن ساخت.

در روایات معصومین علیهم‌السلام امامت طفل مطرح و برای اثبات امکان آن استشهاد به قرآن کریم ذکر شده است. جناب ثقة الاسلام کلینی رحمه‌الله یک باب مستقل با هشت روایت در اصول کافی با عنوان: «باب حالات ائمة علیهم‌السلام فی السّن»[1] قرار داده است. این ۸ روایت مشتمل بر اشارات و نکات و لطائف جالبی است، لذا در ادامه مروری اجمالی از آن‌ها ارائه می‌شود:

• در روایت هفتم ابن اسباط نقل می‌کند که وقتی امام جواد علیه‌السلام را در آن سن دیدم: «جَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَإِلَى رَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ لِأَصِفَ قَامَتَهُ بِمِصْرَ» (داشتم به او و سر و پایش نگاه می‌کردم تا قد و بالایش را در مصر توصیف کنم)، وچون امام علیه‌السلام حال من را دیدند، فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ فِي النُّبُوَّةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا...» (خداوند در امامت به همان چیزی احتجاج می‌کند که در نبوت به آن احتجاج کرده است. خدای متعال می‌فرماید: و ما حکم را در کودکی به او دادیم).

• در روایت دوم و ششم، امام رضا علیه‌السلام برای امامت فرزندشان امام جواد علیه‌السلام به سن حضرت عیسی علیه‌السلام استشهاد می‌کنند.

• نکته جالب این است که امام جواد علیه‌السلام در وقت امامت در سن ۹ سالگی بودند، و امام بعدی امام هادی علیه‌السلام دو سال زودتر و در سن ۷ سالگی به امامت رسیدند. در روایت پنجم ابن بزیع از امام جواد علیه‌السلام می‌پرسد امام می‌تواند کمتر از ۷ سال داشته باشد؟ شاید ابن بزیع اشاره به سن امام هادی علیه‌السلام دارد که در زمان پرسیده شدن سؤال هفت سال داشته است و در فرض شهادت پدرشان امام خواهد شد. امام جواد علیه‌السلام در پاسخ می‌فرمایند: «نَعَمْ وَأَقَلَّ مِنْ خَمْسِ سِنِينَ» (بله، و کمتر از پنج سال)، خیلی جواب جالب است، چون هم اشاره به سن امام هادی علیه‌السلام در وقت امامت دارد و هم اشاره به سن حضرت بقیة الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که در وقت رسیدن به امامت کوچک‌تر از امام هادی علیه‌السلام بودند.

---

۱. کافی، ج۱، ص۳۸۲.

• اشاره به سن پنج سالگی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سال‌ها قبل از ولادت ایشان در روایت چهارم آمده‌است. ابوبصیر می‌گوید برامام صادق علیه‌السلام وارد شدم در حالی که طفلی پنج ساله همراه من بود. درآن هنگام حضرت علیه‌السلام فرمودند: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا احْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ أَوْ قَالَ سَيَلِي عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ» (چگونه رفتار خواهید کرد وقتی خداوند به وسیله کسی هم سن اوبرشما احتجاج کند ویا فرمودند به زودی کسی ولی شما می‌شود که هم سن اوست).

• اگر کسی در روایات این باب تدبر کند، برایش آشکار می‌شود که اهل‌بیت علیهم‌السلام به نیکی تبیین کرده‌اند که همان‌گونه که امرنبوت به دست خداست و از سنخ اعجاز است، امامت هم به دست خداست و مشتمل براعجاز است، و خداوند می‌تواند حجت خود را در این سن قرار دهد.

۶. راه‌گشایی اقدام بزرگان شیعه

بزرگان شیعه به ویژه از بنی‌هاشم و سادات اهل‌بیت علیهم‌السلام و ذریه طاهره در مواجهه با امامت امامان خردسال اقدامات عملی مهمی انجام دادند که هم نشان از رسوخ مبانی اعتقادی اهل‌بیت علیهم‌السلام در قلب آن‌ها دارد و هم راه‌گشای شیعیان در زمان خود بوده است و این‌گونه خداوند متعال نشانه‌های خود را برای عموم مردم کامل می‌کند و از این طریق به دل شیعیان وسعت می‌دهد تا امامت طفل را بپذیرند و در مراتب ایمان ترقی کنند که خود شبیه به اعجاز است. مثلاً جناب علی بن جعفرعریضی رضی‌الله‌عنه در سن پیری چنان رفتاری با امام جواد علیه‌السلام در سن طفولیت می‌کرد که همگان را متعجب می‌ساخت. او عموی خود امام جواد علیه‌السلام نبود بلکه عموی پدر حضرت علیهم‌السلام بود و دو خصوصیت را در خود جمع کرده بود، یکی بحرعلم و کمال بود واز افراد عادی نبود، و دوم این‌که به سن پیری رسیده و از بزرگان و سادات بنی‌هاشم و فرزند بلاواسطه امام صادق علیه‌السلام بود. بنابراین‌که تولد ایشان در سال ۱۳۸هـ‌ق باشد وقتی امام جواد علیه‌السلام متولد شدند (سال ۱۹۵هـ‌ق) ایشان نزدیک شصت سال داشتند و در زمان امامت حضرت (سال ۲۰۳هـ‌ق) ایشان ۶۵ ساله بود. در روایت کافی آمده که علی بن جعفردر مسجد مدینه مشغول تعلیم بود و امام جواد علیه‌السلام وارد شدند، که ناگهان علی بن جعفربدون کفش و رداء برخواسته و دست او را بوسیدند و او را بسیار احترام کردند. «فَوَثَبَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بِلَا حِذَاءٍ وَ لَا رِدَاءٍ فَقَبَّلَ يَدَهُ

وَعَظَّمَهُ» (علی‌بن‌جعفر ناگهان پا برهنه و بدون عبا برخاست و دست او را بوسید و او را بسیار احترام کرد)، و وقتی اطرافیان به او گفتند: شما عموی پدر او هستید چرا این چنین با او رفتار می‌کنید؟ دست بر ریش سپید خود گرفت و فرمود چه کنم که خداوند عزوجل این ریش سپید را اهل ندانسته اما این نوجوان را اهل دانسته است و او را در جایگاهی نشانده که من عبد او هستم.[1] واضح است که چنین رفتار عملی از چنین بزرگمردی که تجسّم ایمان است از نقل ده‌ها حدیث، بازتاب بسیار بیشتری در عموم مردم حتی غیر شیعیان دارد. در تعبیر رجال کشی آمده که گفت: «فَمَا حِيلَتِي إِنْ كَانَ اللَّهُ رَآهُ أَهْلًا لِهَذَا وَلَمْ يَرَ هَذِهِ الشَّيْبَةَ لِهَذَا أَهْلًا»[2] (چه حیله‌ای به کار گیرم وقتی خداوند او را شایسته دیده و این ریش سفید را برای این کار شایسته ندیده است). چه تعبیر لطیفی که کاشف از عمق ایمان اوست و خلاف آن را، حیله کردن در قبال خداوند متعال می‌داند، یعنی مقام امامت را منصب الهی می‌داند که به خواست و تصمیم بندگان تغییر نمی‌کند. بزرگ دیگر بنی هاشم که رفتاری شبیه علی‌بن‌جعفر دارد، جناب عبدالعظیم حسنی رضی‌الله‌عنه است. وی وقتی خدمت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خودش که حجت خداست می‌رسد، درخواست می‌کند که دین و اعتقادش را به امام عرضه کند و سپس امامت تک تک معصومین علیهم‌السلام را جزء دین خودش ذکر می‌کند. وی از امام هادی علیه‌السلام بزرگ‌تر است. بنا بر قولی تولد ایشان در سال ۱۷۳هـ‌ق بوده است، بنابراین ایشان در زمان امامت امام هادی علیه‌السلام (سال ۲۲۰هـ‌ق) نزدیک پنجاه سال داشته است، درحالی که امام علیه‌السلام در سن ۷ سالگی بودند. وی هم از سادات بنی الحسن علیه‌السلام است و هم عالم بزرگی است و از حیث سن خیلی بزرگتر از امام علیه‌السلام است، امّا خودش نقل می‌کند که محضر امام هادی علیه‌السلام مشرّف شدم و عرض کردم: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيّاً أَثْبُتُ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ»[3] (ای فرزند رسول خدا، من می‌خواهم دینم را بر شما عرضه کنم، اگر مورد رضایت بود تا روزی که خداوند عزوجل را ملاقات می‌کنم بر آن ثابت بمانم)، آیا این رفتار به قدر و قیمت در می‌آید؟ این رفتار با ملاحظه شرائطی که محفوف به آن هاست کاشف از

---

۱. کافی، ج۱، ص۳۲۲.
۲. اختیار معرفة الرجال، ج۲، ص۷۲۸.
۳. کفایة الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر علیهم‌السلام، ص۲۸۷.

متانت و رصانت عقائد شیعه و رسوخ محکمات معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام در قلوب شیعیان آن‌هاست، و لذا در همین روایت امام هادی علیه‌السلام به جناب عبدالعظیم می‌فرمایند: «مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا» (مرحبا به تو ای اباالقاسم. تو دوست حقیقی ما هستی)، خوشا به حال علی بن جعفر و عبدالعظیم که «آتیناه الحکم صبیًّا» را با تمام وجود احساس کردند، و این چنین شیعیان با اقتدا به بزرگان خود، به آنچه با ادله عقلی و نقلی پذیرفته بودند، با تمام وجود ایمان می‌آورند.

با ملاحظه آنچه گذشت می‌توان گفت جمله‌ای که از حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله شنیده شده: «امامت کودک در پنج سالگی از معجزات شیعه است» دو معنا می‌تواند داشته باشد:

نخست این‌که امامت کودک در پنج سالگی از جمله معجزاتی است که شیعه به آن عقیده دارند، مثل این‌که می‌گوییم شق القمر از معجزات مسلمین است، یعنی از معجزاتی است که مسلمین به آن عقیده دارند. اما معنای دیگری که از این جمله فهمیده می‌شود و از ظرافت و لطافت بیشتری برخوردار است این است که نفس اعتقاد شیعیان به امامت کودک در پنج سالگی و مراجعات و توسلاتی که به این امام می‌کنند و جواب هم می‌گیرند، از جمله معجزاتی است که شیعه در هماهنگی کامل با منظومه معارف دین و آیات قرآن، به سایر مردم عرضه می‌کند، مثل این‌که می‌گوییم از معجزات مسلمین است که به «قرآن کریم» مراجعه می‌کنند که جن و انس نمی‌توانند مثل آن را بیاورند.

با توجه به آنچه گفته شد، آشکار می‌شود که عقلًا و نقلًا مانعی در امامت طفل نیست، بلکه در صورت وقوع مشتمل بر نشانه‌هایی الهی است که امامت او را آشکارتر می‌کند، لذا در این مبحث پاسخ اشکال مذکور به وضوح بیان شد، اما ناگفته نماند که وقتی امام یا امامان پیشین که عصمت و امامت‌شان ثابت شده است، امام بعد از خود را به صراحت تعیین می‌کنند، کسی که به آن امامان ایمان داشته باشد جایی برای تردید در امام لاحق را ندارد، حال آن امام خردسال باشد یا سالخورده. ولی کسی که امامت امامان سابق را منکر است، به هیچ وجه به امام لاحق نیز ایمان نمی‌آورد حتی اگر صد ساله باشد!

مطلب پنجم

آیا ممکن است یک انسان، به اندازه امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، عمرطولانی داشته باشد؟

یکی از مسائلی که در موضوع مهدویّت مطرح می‌شود، بحث طول عمر است. می‌گویند چگونه ممکن است شخصی در زندگی دنیوی و با بدنی مادی، صدها سال زنده باشد؟ و چگونه امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که در سال ۲۵۵ هـ‌ق متولد شده، بیش از هزار سال زندگی کرده است؟ آیا ممکن است عمر یک انسان به این حد برسد؟ البته شاید مدت غیبت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باز هم سال‌ها ادامه داشته باشد و در نتیجه عمر ایشان بیشتر و بیشتر شود.

در جواب باید گفت: مسأله طول عمر و بقای بدن دنیوی در طول قرن‌ها، مسأله مشهوری است که افراد مختلف درباره آن بحث و گفت‌وگو کرده‌اند، اما به معنای دقیق کلمه، اصلًا نمی‌توان نام آن را یک شبهه در عقیده مهدویّت دانست، زیرا مردم در این زمینه سه دسته‌اند:

- کسانی که اعتقاد به وجود شخص معینی دارند که حجت خداست.
- کسانی که معتقد به نبود چنین شخصی هستند و او را از اساس انکار می‌کنند.
- کسانی که در حال بحث و تحقیق در این زمینه هستند و هنوز موضع خاصی نگرفته‌اند.

اکنون به تحلیل نظر هر دسته می‌پردازیم. کسی که منکر وجود حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، اساساً برای او مسأله طول عمر مطرح نیست؛ جز این‌که به این وسیله بخواهد در مخالفان خود تشکیک ایجاد کند، زیرا او پیش‌تر فارغ از بحث طول عمر، وجود چنین کسی را انکار کرده است و انکار او به این دلیل نیست که عمر طولانی برای یک فرد استثنایی در تاریخ خلقت امکان ندارد.

کسی که در حال بحث و تحقیق است، ابتدا این سؤال برایش پیش می‌آید که: آیا اصلاً شخص الهی وجود دارد یا نه؟ برای همگان واضح است که طولانی شدن عمر یک انسان، غیرممکن نیست؛ به‌گونه‌ای که عقل آن را محال بداند، بلکه نهایتاً اتفاق دور از ذهنی است که بیشتر مردم آن را امری بعید می‌شمارند. اما خود مردم وقتی به وجود شخصی (خداوند) دقت کنند که در کل آفرینش دنیا از ابتدا تا انتهایش یگانه است و سپس عظمت بشارت الهی به ظهور موعودی را ببینند که پیامبران و اوصیای متعدد و ادیان و آیین‌های الهی در طول قرون بیان کرده‌اند، چنین پدیده‌ای را به امور عادی روزمرّه خود ملحق نمی‌کنند و رخ دادن رویدادی خارق‌العاده در مثل چنین امری را، بعد از آن‌که دلایل قانع‌کننده بر آن یافتند، مانع از اعتقاد به آن نمی‌دانند.

اما کسی که اعتقاد به حضور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در زمان حاضر و با همین بدن دنیوی و در همین دنیا دارد، اساساً مسأله طول عمر برایش یک شبهه قابل اعتنا نخواهد بود، زیرا او می‌داند که وجود مبارک آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، از پیش از تولد ایشان و بعد از آن تا حال حاضر، سراسر مملو از پدیده‌های شگفت‌آور و خارق‌العاده و معجزات بوده است. بنابراین، کسی که امر آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را یک امر خاص الهی می‌داند که خداوند با عنایت خاص خود آن را اراده کرده است، چگونه طول عمر آن حضرت برایش بعید باشد؟ آیا در قدرت خداوند بعید است که به یک بنده بسیار ویژه در میان بندگان ویژه‌اش، چنین طول عمری بدهد؟

آری؛ فرد معتقد به حضور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، سخن خدا را شنیده است که درباره حضرت یونس علیه‌السلام می‌فرماید:

«فَلَوْلاَ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»[1] (و اگر او از زمره تسبیح‌کنندگان نبود، قطعاً تا روزی که برانگیخته می‌شوند، در شکم آن [ماهی] می‌ماند).

خداوند متعال در این آیه، درباره پدیده‌ای که هرگز قابل قیاس با مسأله برتری یافتن اسلام بر تمام ادیان نیست، می‌فرماید که اگر یونس علیه‌السلام از تسبیح‌کنندگان نبود، خداوند عمر او را در دل ماهی تا روز قیامت طولانی می‌کرد. اکنون چگونه است وضع پدیده‌ای که از بزرگ‌ترین وعده‌های الهی و بالاترین غایت‌های دینی است؟

همچنین خداوند متعال درباره بخشی از عمر حضرت نوح علیه‌السلام پیش از طوفان می‌فرماید:

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ»[2] (و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد، تا طوفان آن‌ها را فراگرفت؛ در حالی که ستمکار بودند).

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نیز آمده است که حضرت نوح علیه‌السلام دو هزار و پانصد سال عمر کرد[3] و جزئیات عمر شریف آن حضرت در این روایت ذکر شده است. علاوه بر این،

---

۱. صافات، ۱۴۳ـ۱۴۴.

۲. عنکبوت، ۱۴.

۳. عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ محمّد علیه‌السلام قَالَ: «عَاشَ نُوحٌ أَلْفَيْ سَنَةٍ وَ خَمْسَمِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا ثَمانُمِائَةٍ وَ خَمْسُونَ سَنَةً قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ وَ أَلْفُ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً وَ هُوَ فِي قَوْمِهِ يَدْعُوهُمْ وَ مِائَتَا سَنَةٍ فِي عَمَلِ السَّفِينَةِ وَ خَمْسُمِائَةِ عَامٍ بَعْدَ مَا نَزَلَ مِنَ السَّفِينَةِ وَ نَضَبَ الْمَاءُ فَمَصَّرَ الْأَمْصَارَ وَ أَسْكَنَ وُلْدَهُ الْبُلْدَانَ ثُمَّ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ جَاءَهُ وَ هُوَ فِي الشَّمْسِ فَقَالَ السَّلام عَلَيْكَ فَرَدَّ عَلَيْهِ نُوحٌ وَ قَالَ لَهُ مَا جَاءَ بِكَ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ فَقَالَ جِئْتُ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ فَقَالَ لَهُ تَدَعُنِي أَدْخُلُ مِنَ الشَّمْسِ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ فَتَحَوَّلَ نُوحٌ ثُمَّ قَالَ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ فَكَأَنَّ مَا مَرَّ بِي فِي الدُّنْيَا مِثْلُ تَحَوُّلِي مِنَ الشَّمْسِ إِلَى الظِّلِّ فَامْضِ لِمَا أُمِرْتَ بِهِ قَالَ فَقَبَضَ رُوحَهُ؛ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: حضرت نوح دوهزار و پانصد سال زندگی کرد. هشتصد و پنجاه سال آن قبل از بعثت ایشان بود و نهصد و پنجاه سال آن را در قوم خود مشغول دعوت آن‌ها بود. دویست سال در حال ساخت کشتی بود و پانصد سال مربوط به بعد از پیاده شدن از کشتی و فروکش کردن آب می‌شود. شهرهای مختلف را آباد کرد و فرزندان خود را در شهرها سکونت داد. سپس وقتی ملک‌الموت نزد او آمد، او زیر نور خورشید بود. ←

خدای سبحان درباره اصحاب کهف که زنده و البته خوابیده بودند، می‌فرماید:

«وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعاً»[1] (و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نُه سال [نیز بر آن] افزودند).

از جمله نکات جالب قرآنی در این باره، توجه به نسبت عمر خوردنی‌ها با عمر انسان در آیه «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ» (پس خداوند، او را [به مدت] صد سال میراند؛ آن‌گاه او را برانگیخت) است که در ادامه می‌فرماید: «فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ»[2] (به خوراك و نوشیدنیِ خود بنگر، که [طعم و رنگِ آن] تغییر نکرده است). اگر فرض کنیم عمر طبیعی برای خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها سه روز باشد، خدای متعال در طول صد سال، در واقع عمر آن‌ها را بیش از ده‌هزار برابر کرده است. حال اگر خداوند همین کار را با عمر طبیعی انسان بکند، عمر انسان تا یک میلیون سال افزایش می‌یابد و چنین کاری برای خداوند آسان است.

جای تعجب است! اهل سنت در حالی درباره طول عمر حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مدام اشکال می‌کنند، که کتاب‌های خودشان ـ با وجود تمام اختلاف‌هایی که با هم دارند ـ مملو از این است که حضرت خضر علیه‌السلام تا زمان حاضر زنده است. «نووی» که از علمای بزرگ و مورد احترام اهل سنت است، در شرحش بر صحیح مسلم می‌گوید:

«جمهور العلماء على أنه [أي الخضر علیه‌السلام] حيٌّ موجودٌ بين أظهرنا»[3] (قاطبه علما بر این باورند که خضر علیه‌السلام زنده و در میان ماست).

او همچنین بعد از نقل کلام «ابواسحاق بن سفیان» که حدیثی را بر حضرت خضر علیه‌السلام

← ملک‌الموت به او گفت: السّلام علیک. نوح نیز جواب سلام او را داد و گفت: چه شده که نزد ما آمده‌ای، ملک‌الموت؟ گفت: آمده‌ام روحت را قبض کنم. گفت: بگذار از زیر نور خورشید به سایه بروم. گفت: باشد. نوح از زیر آفتاب به سایه رفت و سپس گفت: ای ملک‌الموت! گویی همه آنچه در دنیا بر من گذشته، مانند همین حرکتم از آفتاب به سایه بوده است. پس آنچه را به تو امر شده است، انجام بده. سپس ملک‌الموت روح او را قبض کرد»؛ الأمالی (صدوق)، ص۶۱۲.

۱. کهف، ۲۵.

۲. بقره، ۲۵۹.

۳. شرح نووی، ج۱۶، ص۱۳۶.

تطبیق داده است، می‌گوید:

«وكذا قال معمر (المتوفّى ۱۵۳) في جامعه وهذا تصريح منه بحياة الخضر عليه السلام و هو الصّحيح» (معمر نیز در کتاب جامع خود همین را گفته و این تصریحی از جانب اوست بر زنده بودن حضرت خضر علیه السلام و صحیح هم همین است).

«ابن الصلاح» معروف به صاحب المقدمه، که از علمای اهل سنت است، در فتاوای خود می‌گوید:

«وأمّا الخضر عليه السلام فهو من الأحياء عند جماهير الخاصّة من العلماء والصّالحين و العامّة معهم في ذلك، وإنّما شذّ بإنكار ذلك بعض أهل الحديث»[1] (اما خضر علیه السلام نزد قاطبه خواص علما و صالحان زنده است و عموم علما هم با آن‌ها هم نظرند. تنها تعداد اندکی از اهل حدیث این نظر را انکار کرده‌اند).

پس باید توجه داشت که دو عالم بسیار بزرگ از قاطبه علمای اهل سنت، نقل می‌کنند که حضرت خضر علیه السلام در حال حاضر زنده و در میان ماست. ابن الصلاح اشاره می‌کند که برخی از محدّثان این مطلب را انکار کرده‌اند، اما انکار آن‌ها به دلیل مسأله طول عمر نیست، بلکه به سبب حدیثی است که برای آن حضرت عمر صد سال را ذکر می‌کند و در نتیجه، گمان کرده‌اند که بین این دو تنافی وجود دارد. اما «قرطبی» در تفسیر خود، این اشکالات را جواب داده است و در نهایت می‌گوید:

«قلت: قد ذكرنا هذا الحديث و الكلام عليه و بيّنّا حياة الخضر إلى الآن و الله أعلم»[2] (می‌گویم: این حدیث و سخنان پیرامون آن را پیش‌تر بیان کردیم و نشان دادیم که خضر علیه السلام تا الآن زنده است؛ و الله اعلم).

شگفت آن‌که ابن حجر در کتاب مشهور خود «الإصابة في تمييز الصحابة»، به تفصیل شرح حال حضرت خضر علیه السلام را به عنوان این‌که او یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ذکر می‌کند و می‌گوید:

---

۱. فتاوی ابن الصلاح، ج۱، ص۱۸۶.
۲. تفسیر قرطبی، ج۱۱، ص۶۴.

«فهو داخلٌ في تعريف الصّحابي على أحد الأقوال، و لم أرَ من ذكره فيهم من القدماء مع ذهاب الأكثر إلى الأخذ بما ورد من أخباره في تعميره و بقائه»[1] (پس طبق یک قول، او داخل در تعریف صحابی است و البته من ندیده‌ام کسی از قدما او را در صحابه ذکر کند؛ با این‌که اکثر آن‌ها روایات دال بر عمر طولانی ایشان را قبول کرده‌اند).

او بعداً آنچه را در این کتاب به صورت تفصیلی درباره حضرت خضر علیه‌السلام نوشت، در کتاب مستقلی به نگارش درآورد و نام آن را «الزهر النضر في حال الخضر علیه‌السلام» نهاد.

سیوطی در تفسیر روایی معروفش، «الدر المنثور» می‌گوید:

«و أخرج ابن‌شاهين عن خصيف قال: أربعة من الأنبياء أحياء: اثنان في السّماء عيسى و إدريس، و اثنان في الأرض الخضر و إلياس، فأمّا الخضر فإنّه في البحر و أمّا صاحبه فإنّه في البرّ»[2] (ابن‌شاهین از خصیف نقل می‌کند که چهار تن از پیامبران زنده هستند. دو نفر در آسمان: عیسی و ادریس علیهما‌السلام و دو نفر در زمین: خضر و الیاس علیهما‌السلام. خضر در دریاست و الیاس در خشکی است).

همین حدیث را ابن‌حجر در «فتح الباری» به نقل از مکحول از کعب الاحبار ذکر کرده است.[3] در این دو کتاب (فتح الباری و الدر المنثور) آمده است که حضرت خضر و الیاس علیهما‌السلام هرسال در موسم حج با همدیگر دیدار می‌کنند. البته درباره ملاقات کردن این دو ولیّ خدا در موسم حج، روایات متعددی در کتب شیعه و اهل‌سنت وجود دارد.

خلاصه این‌که مسأله طول عمر، اصلاً یک شبهه علمی در اعتقادات شیعه محسوب نمی‌شود، بلکه با توجه به توضیحات پیش‌گفته، حتی در حد ایجاد استبعاد هم نیست. در دوران معاصر، کتاب‌ها و مقالات متعددی برمبنای دستاوردهای جدید علوم تجربی و علم زیست‌شناسی نگاشته شده و در آن‌ها تصریح کرده‌اند که طولانی شدن عمر زیستی در حیوانات و انسان‌ها، امری ممکن و حتی واقع شده است. البته به شکرانه خدا، این

---

۱. الإصابة فی تمییز الصحابة، ج۲، ص۲۴۶.
۲. الدر المنثور، ج۶، ص۴۳۲.
۳. فتح الباری، ج۴، ص۴۳۴.

مسأله آن‌قدر واضح و آشکار است که نیازی به ذکر این تصنیفات نیست؛ چرا که بنیان عقیده مهدویّت برپایه ایمان به غیب و خرق عادت و معجزات، و نیز ایمان به وعده‌های نیکوی الهی است و خداوند هرگز خلف وعده نمی‌کند.

اکنون شایسته است که کلام خود را با سخن زیبا و مثال لطیف سیّد بن طاوس ﷺ متبرک نماییم و جواب خود را به این سخن ختم کنیم تا ختامی مسک بر این کلام باشد. سیّد بزرگوار در کتاب «کشف المحجة» می‌گوید:

«در یک مجلسی با برخی از مخالفان به تنهایی نشسته بودم. به آن‌ها گفتم: شما چه اشکالی به امامیه دارید؟ بدون هیچ ملاحظه‌ای به من بگویید، تا آنچه درباره آن می‌دانم، به شما بگویم. درهای آن اتاق را بستیم. آن‌ها گفتند: ... قضیه مهدی و این‌که او با وجود طولانی شدن زمان غیبتش، همچنان زنده است، اشکال دیگر ماست. ... به آن‌ها گفتم اما این ایرادی که به طولانی شدن غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌گیرید، به شما می‌گویم خودتان بهتر می‌دانید که اگر کسی بیاید و بگوید من در بغداد بر روی آب راه می‌روم، همه برای مشاهده صحت این ادعا، آنجا جمع می‌شوند. وقتی او بر روی آب راه رفت و همه تعجب کردند، اگر فرد دیگری بیاید و قبل از متفرق شدن جمعیت، بگوید من هم روی آب راه می‌روم، مردم نسبت به گفته او تعجب کمتری می‌کنند. وقتی او هم بر روی آب راه رفت، ممکن است بعضی از حاضران بروند و تعجبشان کمتر شود. حال اگر باز هم فرد سومی بیاید و بگوید من هم روی آب راه می‌روم، چه بسا دیگر برای دیدن آن، جز عده اندکی توقّف نکنند. وقتی او هم بر روی آب راه رفت، دیگر شگفتی این کار به‌کلی از بین می‌رود و وقتی فرد چهارمی همین ادعا را بکند، دیگر کسی برای دیدن آن توقّف نمی‌نماید و کسی از گفته او تعجب نمی‌کند.

قضیه حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم به همین صورت است، زیرا خود شما روایت کرده‌اید که حضرت ادریس علیه‌السلام از زمان ولادتش تا کنون زنده و در آسمان است؛ و روایت می‌کنید که حضرت خضر علیه‌السلام از زمان حضرت موسی علیه‌السلام و بلکه قبل از آن، تا الآن زنده است؛ و روایت می‌کنید که حضرت عیسی علیه‌السلام زنده و در آسمان است و با حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به زمین باز می‌گردد. این‌ها سه نفر از انسان‌ها هستند که عمرشان طولانی شده و تعجب از طول عمر

آن‌ها از بین رفته است. پس چرا در حضرت محمّد بن عبدالله ﷺ نمونه‌ای از یکی از آن‌ها نباشد؛ به این صورت که در عترت ایشان، آیت و نشانه‌ای الهی باشد و یکی از فرزندان ایشان دارای عمر طولانی باشد؟

شما خود روایت می‌کنید که حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ بعد از آن‌که پر از ظلم و جور شده است. اگر فکر کنید، می‌فهمید که آنچه تصدیق می‌نمایید و بر آن گواهی می‌دهید که او شرق و غرب زمین و دور و نزدیک آن را پر از عدالت می‌کند، شگفت‌آورتر از طول عمر ایشان است و سزاوارتر است که به عنوان کرامت الهی بر اولیای خودش ملاحظه شود. همچنین شما برای او گواهی می‌دهید که حضرت عیسی علیه‌السلام، آن پیامبر عظیم‌الشأن، در نماز به او اقتدا کرده و از او تبعیّت می‌کند و در جنگ‌ها و غزوات ایشان را یاری می‌نماید؛ چنین مطالبی مقام بسیار بالاتری است نسبت به طول عمری که شما آن را مستبعد شمرده‌اید. پس آن جمع سنی حرف مرا پذیرفتند.»[1]

---

۱. کشف المحجة لثمرة المهجة، ص۱۰۵ـ۱۰۷.

مطلب ششم

مردم چگونه از امامی که غایب است و او را نمی‌بینند، بهره‌مند می‌شوند؟

مردم چگونه از امامی که غایب است و او را نمی‌بینند، بهره‌مند می‌شوند؟ اگر هدف از وجود امام علیه‌السلام این است که برای امت امامت کند و مردم از او تبعیّت کنند، آیا این هدف به وسیله امامی که از چشم‌ها غایب است، قابل تحقّق است؟ به‌طور کلی وجود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و غیبت ایشان چه منافع و بهره‌هایی در بردارد؟ وقتی آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف غایب و در خفا است و با مردم ارتباط دیداری و شنیداری ندارد و محل رجوع سؤالات مردم نیست، وجه نیاز به وجود ایشان چیست؟ به عبارت دیگر، فلسفه غیبت چیست؟

مسأله غیبت، از مهم‌ترین اسرار الهی است و قرار نیست لزوماً حقیقت و حکمت اسرار الهی برای بندگان فاش شود و ما نمی‌توانیم تمام زوایای این مسأله را کشف کنیم. ما کجا و فهمیدن سرّ غیبت کجا! اهل زمین چگونه می‌توانند از اسرار آسمان باخبر شوند؟ از این رو، هنگامی که عبدالله بن فضل هاشمی از امام صادق علیه‌السلام درباره سرّ غیبت می‌پرسد، ایشان می‌فرماید:

«لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُم»[1] (به ما اجازه داده نشده است که سرّ آن را برای شما آشکار کنیم).

---

۱. کمال الدین، ج۲، ص۴۸۲.

سبحان الله! این چه امر عظیمی است که خداوند سبحان به اولیای مکرّم خود اجازه نمی‌دهد که سرّ آن را برای ما بازگو کنند؟ عجیب‌تر آن‌که آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به ما وعده می‌دهد که حقیقت امر برای ما آشکار خواهد شد، اما این آشکارسازی تنها بعد از ظهور خواهد بود: «لایَنْکَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ» (کشف نمی‌شود، جز بعد از ظهور ایشان). گویی به دلیل نبود ظرفیت تحمل آن، قبل از ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف امکان بیان آن نیست.

پیش‌تر به حدیث امام رضا علیه‌السلام خطاب به دعبل اشاره کردیم که می‌فرماید:

«أَنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قِيلَ لَهُ يَا رسول‌الله مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ قَالَ مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ «لايُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ» اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «ثَقُلَتْ فِي السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ لاتَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً»»[1] (به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته شد ای رسول خدا! فرزند قائم شما کی خروج می‌کند؟ حضرت فرمود: مَثَل او همانند قیامت است که جز در وقتش، از سوی خداوند آشکار نشود. بر آسمان‌ها و زمین گران است. جز ناگهانی به سراغتان نیاید).

بنابراین، امر غیبت همانند امور آخرت است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره آن‌ها می‌فرماید:

«كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ»[2] (هر چیزی از آخرت، دیدنش بزرگ‌تر از شنیدنش است).

پس ما کی به معرفت سرّ غیبت و حقیقت و حکمت آن ره توانیم برد؟

امام صادق علیه‌السلام در پایان کلام خود در جواب عبدالله بن فضل هاشمی، به نکته‌ای اشاره می‌فرماید که حکایت از حقیقتی عظیم دارد. اینک تمام این روایت شریف را مرور می‌کنیم:

«عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ فَقُلْتُ وَلِمَ جُعِلْتُ

---

۱. همان، ص۳۷۲.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۱٤.

فِدَاكَ قَالَ لِأَمْرٍ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ قُلْتُ فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ قَالَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ مِنْ خَرْقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْغُلَامِ وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمٌ صَدَّقْنَا بِأَنَّ أَفْعَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهُهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ»[1] (از عبدالله بن فضل هاشمی نقل شده است که شنیدم امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: صاحب این امر را غیبتی است که چاره‌ای از آن نیست و هر باطل‌جویی در این غیبت، به تردید خواهد افتاد. پس گفتم: فدایتان بشوم، چرا؟ فرمود: به دلیل امری که اجازه آشکار کردن آن به ما داده نشده است. گفتم: پس وجه حکمت در غیبت ایشان چیست؟ فرمود: وجه حکمت در غیبت او، همان وجه حکمت در غیبت سایر حجت‌های الهی پیش از اوست. همانا وجه حکمت غیبت او، تنها پس از ظهورش آشکار می‌شود؛ همان‌گونه که وجه حکمت کارهایی که حضرت خضر علیه‌السلام انجام داد ـ و کشتی را سوراخ کرد و نوجوان را کشت و دیوار را برپا کرد ـ، برای حضرت موسی علیه‌السلام کشف نشد، تا این‌که زمان جدایی آنان فرا رسید. ای ابن‌فضل! این مسأله، امری از امرهای خدا و سرّی از اسرار خدا و غیبی از غیب‌های خداست. هنگامی که دانستیم خدای عز و جل حکیم است، تصدیق می‌کنیم که افعال او جملگی حکمت است؛ هرچند وجه آن برای ما آشکار نباشد).

پس بنگرید در این جمله حضرت علیه‌السلام که غیبت را سرّی از اسرار خدا و غیبی از غیب‌های خداوند می‌شمارد. ما را چه به غواصی در ژرفای این دریای عمیق، بلکه ما را چه به نزدیک شدن به آن؟! بنابراین، بر ماست که منتظر وعده الهی باشیم که خداوند هرگز خلف وعده نمی‌نماید.

با این حال ما می‌توانیم معارفی کلی و آموزه‌هایی آشکار درباره این واقعه بزرگ بدست بیاوریم. در این باره در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام مثالی مطرح شده که بسیار دقیق است و

---

۱. کمال الدین، ج۲، ص۴۸۲.

ظرافت‌های فراوانی دارد و کلید فهم پاسخ این سؤال است و چه بسا بهترین و روشنگرترین مثال در پاسخ به این پرسش باشد. در روایت، مسأله بهره‌مندی مردم از امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در زمان غیبت به بهره‌مند شدن از خورشیدی تشبیه گردیده که در پس ابرها مخفی شده است.

آن‌گاه که جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره اولی‌الامر سؤال می‌کند، حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله در پایان به ذکر امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌پردازد و می‌فرماید:

«ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ» (او کسی است که خداوند متعال به دست او شرق و غرب زمین را می‌گشاید. او کسی است که از شیعیان و دوستان خود غایب می‌شود. در این غیبت، جز کسانی که خداوند قلب آن‌ها را برای ایمان امتحان کرده است، کسی بر قول به امامت او باقی نمی‌ماند).

در اینجا جابر می‌گوید: ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! آیا شیعیان از غیبت او نفعی هم می‌برند؟

حضرت در پاسخ می‌فرماید:

«إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِهِ فَاكْتُمْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ»[1] (آری؛ قسم به خدایی که مرا به نبوت مبعوث کرد، آن‌ها به نور وجود او نورانی می‌گردند و از ولایت او در زمان غیبتش بهره می‌برند؛ آن‌چنان که مردم از خورشید بهره‌مند می‌شوند، حتی اگر ابر آن را پوشانده باشد. ای جابر! این از اسرار مخفی خداوند و از گنجینه علم اوست، پس آن را جز از اهلش، کتمان کن).

در روایت دیگری نیز چنین آمده است:

«قَالَ سُلَيْمَانُ فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ عليه‌السلام فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمَسْتُورِ

---

۱. کمال الدین، ج۱، ص۲۵۳.

قَالَ كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ»[1](سلیمان گفت از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم که مردم چگونه از حجت غایب و پوشیده بهره‌مند می‌شوند؟ حضرت فرمود: همان‌طور که از خورشید، وقتی که ابرآن را پوشانده است، بهره می‌برند).

در این مثال، جهات حکمت متعددی وجود دارد و رمزهایی در آن نهفته است که انسان‌ها جزبه‌تدریج و مرحله به مرحله، به آن واقف نمی‌شوند. اوّلین چیزی که ذهن‌ها از مثال خورشیدِ پوشانده‌شده با ابر می‌فهمند، این است که مقداری از نور خورشید با وجود ابر، همچنان باقی مانده؛ یعنی ابرگرچه خورشید را پوشانده است، اما روز را تبدیل به شب نمی‌نماید و مردم همچنان احساس می‌کنند که در روز هستند. نکته بعدی که ذهن متوجه آن می‌شود، بهره بردن انسان از حرارت خورشید در طول روز و نیز تفاوت دمای روز و شب است، که همه آن را حس می‌کنند. سپس انسان به آثار مخفی‌تر خورشید پشت ابر پی می‌برد؛ مانند رشد گیاهان، بقای حیات آن‌ها، بقای حیوانات و... . در نهایت، انسان متوجه ارتباط عمیق‌تر زمین و خورشید می‌شود، زیرا اساساً زمین بدون خورشید، یک لحظه هم باقی نخواهد ماند؛ پس حتی اگر فرض کنیم ابرهای سیاه و متراکم چنان جلوی خورشید را بگیرند که روز را تبدیل به شب کنند، باز هم آنچه کره زمین را در مدار خود نگه می‌دارد، خورشید است.

بنابراین، با همین مثال ساده اما شگفت‌انگیز، می‌توانیم سایر روایاتی را نیز که درباره شأن امام معصوم و حجت خداوند بر روی زمین وجود دارد، بفهمیم. در روایات بسیاری از اهل‌بیت علیهم‌السلام که تمام شیعیان آن‌ها را شنیده‌اند، آمده است که حجت خداوند، قوام زمین است و اگر زمین بدون امام باشد، تمام اهلش را در خود فرو می‌برد.

محدثان شیعه در کتب حدیثی خود، باب ویژه‌ای به این عقیده شیعی و معرفت استوار اختصاص داده‌اند. از این‌رو، در کتاب‌های کافی، بصائر، الإمامة، الغیبة، کمال‌الدین، علل‌الشرائع و الدلائل و مانند آن‌ها، باب‌هایی با عنوان «باب أنّ الأرض لاتخلومن حجّةٍ» (باب این‌که زمین خالی از حجت نمی‌شود) یا «باب أنّ الأرض لوبقیت بغیرإمامٍ لساخت»

---

۱. الأمالی (للصدوق)، ص ۱۸۶.

(باب این‌که اگر زمین بدون امام بماند، اهلش را فرو می‌برد) مشاهده می‌شود. در روایت پیش‌گفته از سلیمان اعمش نیز که در آن تشبیه امام علیه‌السلام به خورشید مطرح شده بود، می‌بینیم که امام صادق علیه‌السلام تعابیری عالی در اشاره به این مطلب ذکر می‌کند و می‌فرماید:

«لَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا» (اگر از ما کسی در زمین نبود، زمین اهل خود را فرو می‌برد).

همچنین در روایت نعمانی نیز آمده است:

«وَ لَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ»[1]

(اگر زمین یک لحظه از حجت خدا خالی شود، اهل خود را فرو می‌بلعد. با این حال، حجت خدا مردم را می‌شناسد، اما مردم او را نمی‌شناسند؛ همان‌طور که یوسف علیه‌السلام مردم را می‌شناخت، ولی آن‌ها او را نمی‌شناختند).

چنان‌که پیش‌تر گفتیم، شیعه گزاره‌های عقیدتی پراکنده در میان مسلمانان را در یک چهارچوب و نظام مشخص قرار می‌دهد، که اجزای آن همگی با هم مرتبط هستند. از این‌رو، یک شیعه تنها به وجود شب قدر و نزول هر ساله ملائکه در این شب، بدون این‌که بفهمد این نزول ملائکه بر چه کسی است، قانع نمی‌شود. حدیث ثقلین، شب قدر را همچون حلقه وصلی میان قرآن و عترت علیهم‌السلام قرار می‌دهد؛ تا جایی که وقتی در روایت سؤال می‌شود که آیا شب قدر تنها در گذشته بود یا این‌که هر سال تکرار می‌شود، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«لَوْ رُفِعَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَرُفِعَ الْقُرْآنُ»[2] (اگر شب قدر برداشته شود، قرآن برداشته می‌شود).

بنابراین، کم‌کم متوجه می‌شویم که وجود امام علیه‌السلام برای حفظ نظام هستی ضروری است؛ به نحوی که این ارتباط ضروری از ارتباطات ظاهری اجتماعی بین مردم بسیار

---

۱. الغیبة (نعمانی)، ص۱۴۱.
۲. الکافی، ج۴، ص۱۵۸.

بلندمرتبه‌تر و عمیق‌تر است. جایگاه تکوینی که امام علیه‌السلام در عالم هستی دارد، به نحوی است که انسان‌ها و بلکه تمام مخلوقات، در هستیِ خود وابسته به او هستند و این امری نیست که منوط به ظهور یا غیبت امام باشد. پس کسی که معرفت به امام علیه‌السلام داشته باشد و بداند که او واسطه فیض الهی و سبب اتصال مُلک به ملکوت است، اصلاً چنین سؤالی برایش پیش نمی‌آید؛ و این مطلبی است که در روایات متعدد به آن اشاره کرده‌اند. آری، امام علیه‌السلام سبب اتصال زمین و عالم مُلک به آسمان و عالم ملکوت است: «السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ».

به عبارت دیگر، فلسفه وجود امام، مشتمل بر یک قدر متیقّنی است که نه غیبتی آن را از بین می‌برد و نه ظهوری آن را تقویت می‌کند، و آن این است که وجود مبارک امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سبب حفظ نظام هستی است و فواید دیگر که برای وجود امام ذکر می‌شود، اموری است که موجب کامل شدن بهره انسان‌ها از امام می‌گردد، نه این‌که حکمت وجود امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و فواید امامت در آن‌ها منحصر باشد. با این حال، ما در این نوشتار به بیان اجمالی از این حقیقت عظیم اکتفا می‌کنیم و به سراغ فایده و یا فواید ملموس‌تری می‌رویم که هر کسی می‌تواند آن را در درون و پیرامون خود حس کند، تا زیبایی و لطافت مثالی که امام معصوم علیه‌السلام فرمود و امام غایب از چشم‌ها را به خورشید غایب‌شده پشت ابر تشبیه کرد، بیشتر آشکار شود.

واضح‌ترین چیزی که هر انسانی از این مثال درمی‌یابد، تفاوت حال دو شخص است: یکی از آن‌ها همچون گمشده‌ای است که برای خود پدری نمی‌شناسد و یا یتیمی که می‌داند پدرش مرده است؛ و دیگری شخصی که می‌داند پدرش زنده است و او را بدون ابهام می‌شناسد و نیز می‌داند که پدرش هیچ کوتاهی و اهمالی در محافظت از وی نمی‌کند و از حالش باخبر است، اما ارتباط دیداری با او برایش ممکن نیست. آیا این دو شخص در سبک زندگی و حالاتی که دارند، یکسان هستند؟

این را می‌توان با نظر به یک شخص سنی فهمید که اعتقاد دارد مهدی این امت، قطعاً در آینده ظهور خواهد کرد، اما اکنون زنده و موجود نیست. چنین کسی نسبت به حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چه حالی دارد و آیا این شخص اساساً توانسته است پیوندی روحی

با آن حضرت برقرار کند؟ این را مقایسه کنید با حال شخص شیعه که هر صبح و شب برای حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دعا نموده و با او مناجات می‌نماید و به کمترین مناسبت و با دیدن هر گونه علامتی، انتظار قیام آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دارد و در سختی و رفاه، سلامت و بیماری، عافیت و بلا، به وسیله آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به خداوند متوسل می‌شود. چنین کسی وقتی از امام خود می‌شنود که ما شما را فراموش نمی‌کنیم، چگونه می‌تواند امامش را از یاد ببرد؟ حال چنین کسی قابل توصیف نیست؛ وقتی به یاد توقیعات شریف حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌افتد که می‌فرماید:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُم»[1] (ما در مراقبت از شما کوتاهی نکرده و یاد شما را فراموش نمی‌کنیم)؛

«وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَ لَا نُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ»[2] (اگر شیعیان ما ـ که خداوند در طاعت خود موفقشان بدارد ـ در وفای به پیمانشان یکدل می‌شدند، مبارکی زیارت ما برایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما با معرفت حقیقی و راستین، برایشان پیشی می‌گرفت؛ پس آنان را از ما محروم نمی‌کند، مگر آنچه از ایشان به ما می‌رسد و آن را ناپسند می‌دانیم و ما توقع انجام این کارها را از آنان نداریم).

چنین شخصی هرگز خود را گمشده و بدون سرپرست نمی‌بیند، و اعتقاد دارد که هیچ پدیده‌ای در اسلام نیست؛ مگر این‌که در ارتباط با حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. بنابراین، شیعه حال روحی خاصی دارد وقتی به حج خانه خدا می‌رود و در مواقف حج وقوف می‌نماید و در عرفات دعا می‌کند و به مشاهد مشرّفه می‌رود؛ همچنین هنگامی که شب قدر را احیا می‌گیرد، قرآن قرائت می‌کند و در فهم معانی و تفاسیر آن می‌کوشد؛ و نیز در هزاران عمل دینی دیگری که انجام می‌دهد و می‌داند که نه تنها امامش بر تمام اعمال او

---

۱. الاحتجاج، ج۲، ص۴۹۷.
۲. همان، ص۴۹۹.

واقف است، بلکه در بسیاری از این مواقف حاضر است!

اگر کسی به شیعیان بگوید که چرا امام تو ظاهر نمی‌شود و به مردم پاسخ نمی‌دهد و آن‌ها را رهبری نمی‌کند، با این‌که خداوند او را برای این کار قرار داده است، جواب می‌دهد که آیا فرقی بین ظالم و مظلوم نیست؟ او در همین مخفی بودن و در غیبت داشتنش مظلوم است و خداوند به وسیله پدران معصومش علیهم‌السلام حجت را بر مردم تمام کرد؛ چرا که آن‌ها همواره در میان بسیاری از مردم مطرود و مظلوم بودند و سرانجام کشته شدند. پس اگر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم ظهور نماید، تا زمانی که حال مردم تغییر نکند، همان وضعیّت پدران معصوم خود را خواهد داشت؛ چرا که خداوند می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِم»[1] (خداوند وضعیّت قومی را تغییر نمی‌دهد، تا این‌که آن‌ها خود وضعیّتشان را تغییر دهند).

عالم بزرگوار خواجه نصیرالدین طوسی، چه زیبا و مختصر این مطلب را فرموده است:

«وجوده لطفٌ، و تصرّفه [لطفٌ] آخرُ، و عدمه منّا» (وجود او لطف است و تصرف کردن او لطفی دیگر، و فقدان او، از ناحیه ماست).

علامه حلّی در شرح این سخن می‌فرماید:

«تحقیق این است که بگوییم لطف امامت با برخی امور کامل می‌شود؛ از جمله آن‌ها، چیزی است که بر عهده خداست و آن خلق کردن امام علیه‌السلام و متمکّن کردن او از طریق قدرت و علم دادن به او و تصریح و تنصیص بر نام و نسب اوست، و این کارها را خداوند متعال انجام داده است. و از جمله آن‌ها، اموری است که بر عهده امام علیه‌السلام است و آن تحمل امامت و پذیرفتن آن است که امام علیه‌السلام آن را انجام می‌دهد. و از جمله آن‌ها اموری است که بر عهده مردم است و آن مساعدت و یاری امام علیه‌السلام و پذیرفتن دستورات و امتثال سخنان اوست، اما مردم این را انجام ندادند. از این‌رو، آنچه مانع تحقّق لطف کامل شده، از ناحیه خود مردم است؛ نه از ناحیه خداوند متعال و نه از ناحیه امام.»[2]

---

۱. رعد، ۱۱.

۲. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۳.

در این صورت، باید پرسید: به چه‌دلیل مردم او را عتاب می‌کنند که چرا ظهور نمی‌کنی؟ اما آن‌گاه که ظهور کند، می‌گویند ما به فرمانروایی سزاوارتر از او هستیم! مردم چرا چنین می‌کنند؟ زیرا هنوز از ظلم خود و پدرانشان توبه نکرده و پشیمان نشده و اعتراف نکرده‌اند که ما نیاز به امام معصومی داریم که خداوند او را برای ما نصب نموده و عصمت و هدایتگری او را برای ما تضمین کرده باشد، بلکه همچنان قدرت اقامه عدالت و قدرت گسترش قسط و عدل را برای خود می‌بینند؛ پس چگونه امر امام علیه‌السلام را از صمیم قلب و اعماق وجود خود اطاعت خواهند کرد؟[1]

امام صادق علیه‌السلام این مطلب را به نیکی بیان کرده است:

«مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَ قَدْ وُلُّوا عَلَى النَّاسِ حَتَّى لَا يَقُولَ قَائِلٌ إِنَّا لَوْ وُلِّينَا لَعَدَلْنَا ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَ الْعَدْلِ»[2] (این امر محقّق

---

۱. همچنین باید توجه داشت که نه‌تنها هیچ دلیلی وجود ندارد که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در زمان غیبت شئون امامت را انجام نمی‌دهند، بلکه ادله بسیار عقلی و نقلی و وقایعی که در طول قرون متمادی رخ داده است به وضوح نشان می‌دهد که همان نقش امامتی را که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در حال حضور انجام می‌دهند، در زمان غیبت هم انجام می‌دهند با این تفاوت که آن هدایت و عنایت ویژه امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مختص کسانی است که با ایمان و اخلاص به ایشان متوسل شوند. همچنین در زمان امامان سابق، بهره‌مندی از آن‌ها روش‌های مختلف و مراتب متفاوتی داشته است، مثلاً برخی با امام ارتباط مستقیم داشته‌اند، برخی با نامه‌نگاری یا با واسطه افراد دیگر با امام ارتباط داشته‌اند و برخی نیز به خاطر کم همتی و سستی، خود را از این نعمت الهی محروم کرده بودند. اکنون نیز همین وضعیت وجود دارد. یعنی کسی که تلاش مخلصانه داشته باشد و در اعمال خود رضای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ملاک قرار دهد و از همه مهمتر به حاضر و ناظر بودن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف معتقد و همواره متنبه باشد، قطعاً در گرفتاری‌ها از مدد ایشان و در تحیرها از هدایت‌گری ایشان بهره‌مند می‌شود.

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله نیز بارها بر این مطلب تأکید می‌کردند که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف گرچه از چشم‌ها غائب است، اما دست بسته نیست و از هدایت بندگان و دستگیری آن‌ها کناره نگرفته است. چه بسیار کسانی که با توسل به آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف راه حق را در زندگی خود یافته‌اند و یا به میزان شایستگی و ظرفیت خود به سعادتِ فرجِ شخصی نائل شده‌اند و چه بسیار کسانی که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نور حقیقت را بر دل آن‌ها تابانده است بدون این‌که آن‌ها بفهمند که این نور از کجا به آن‌ها رسیده است، همان‌طور که در زمان قحطی، روزیِ فرزندان یعقوب علیه‌السلام را کسی جز حضرت یوسف علیه‌السلام تأمین نکرد، هرچند آن‌ها نفهمیدند آن کس که این لطف را به آن‌ها کرده است، یوسف علیه‌السلام است.

۲. الغیبة (نعمانی)، ص ۲۷٤.

نمی‌شود، تا این‌که هیچ صنفی از مردم باقی نمانده باشد، جز این‌که سرپرست مردم شده باشد، تا هیچ‌کس دیگر نگوید اگر ما سرپرست می‌شدیم، عدالت می‌ورزیدیم. آن‌گاه قائم به حق و عدالت قیام خواهد کرد).[1]

---

۱. در پاسخ به پرسش‌های پیشین، به وضوح نشان داده شد که حتی براساس منابع خود اهل سنت وجود مبارک امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه امری مسلّم است. اما علاوه بر مطالبی که ذکر شد، مطلب دیگری جالب توجه است که اکنون بیان می‌شود و آن این‌که حتی براساس منابع خود اهل سنت می‌توان اثبات کرد که زمین هیچ‌گاه از وجود حجت خدا خالی نمی‌شود و انسان‌ها همواره نیاز به وجود حجت خدا دارند و این طور نیست که در زمانی حجت خدا روی زمین نباشد و در آینده به وجود بیاید. یکی از ظریف‌ترین احادیث باقی مانده از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بیان وجه لزوم وجود امام علیه‌السلام، که نزد تمام مسلمین، اعم از شیعه و سنی، باقی مانده است، کلام مشهور ایشان «لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُه؛ تا حجت‌های خدا و بیّنات او باطل نگردند» می‌باشد. چه بسا لازم باشد که هر مسلمانی هر روز این حدیث را به خود یادآوری کند، حتی جماعت سلفی‌هایی که پیرو ابن‌تیمیّه هستند، زیرا او نیز این حدیث را در سخن خود ذکر کرده است: «بلکه در دوره فترت و نبود دعوت کنندگان، کسانی باقی خواهند ماند که حجت خدا به آن‌ها برپا شود... همان‌گونه که علی بن ابی طالب رضی‌الله عنه در حدیث کمیل بن زیاد می‌گوید: «لن تخلو الأرض من قائمٍ لله بحجّة، لئلّا تبطل حجج الله و بيّناته، أولئك الأقلّون عددًا و الأعظمون عند الله قدرًا؛ زمین از کسی که برای خدا حجتی را به پا کند خالی نمی‌شود، تا حجت‌های خدا و بینات او باطل نگردند. آنهایند اندک شماران و بزرگ منزلتان نزد خداوند» (جامع المسائل لابن تيمية، ج۵، ص۵۳؛ الفتاوى الكبرى، ج۵، ص۵٤).

جالب‌تر این‌که شاگرد او، ابن قیّم نیز این حدیث را در کتاب خود مفتاح دار السعادة، به صورت کاملاً مبسوط شرح داده است به طوری که به هشتاد صفحه می‌رسد. به هر مسلمانی توصیه می‌شود بارها و بارها به این حدیث رجوع کند چرا که به اعتراف علمای اهل سنت، در عالم اسلام حدیثی مانند این حدیث در سند و محتوا وجود ندارد. اما از حیث سند، ابن‌کثیر در البداية و النهاية می‌گوید: «همانا جماعت کثیری از تابعین از کمیل بن زیاد روایت کرده‌اند و آن حدیث مشهور که از علی بن ابی طالب نقل می‌کند از اوست که ابتدای آن این جمله است: القلوب أوعيةٌ فخيرها أوعاها، و این حدیثی طولانی است که تعدادی از حافظین مورد اعتماد آن را روایت کرده‌اند و در آن اندرزها و سخنان نیکویی است. خداوند گوینده این سخن را مورد رضایت خود قرار دهد» (ج۹، ص۵۷). شنقیطی هم در تفسیر خود، أضواء البيان، می‌گوید: «علی بن ابی طالب رضی‌الله عنه به کمیل بن زیاد نخعی حدیثی فرمود که نزد اهل علم مشهور است که به خاطر شهرتش نزد اهل علم، مستغنی و بی‌نیاز از ذکر سند است» (ج۷، ص۳۱۱). و اما از حیث معنی و محتوی، کافی است که به کلام خطیب بغدادی پیرامون این حدیث توجه کنیم که علمای اهل سنت نیز آن را پذیرفته‌اند و بارها آن را در کتب خود نقل کرده‌اند. او در کتاب خود، الفقيه و المتفقّه می‌گوید: «این حدیث از نیکوترین حدیث‌ها از حیث معنی و شریف‌ترین آن‌ها از حیث لفظ است و در ابتدای ←

← این حدیث، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، مردم را به چند دسته تقسیم می‌کند که این تقسیم بندی در غایت صحت و نهایت استواری است» (الفقیه و المتفقّه، ج۱، ص۱۸۲). در این حدیث اشاره آشکار و بلکه ذکر صریحی از امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه وجود دارد، آنجا که حضرت علیه‌السلام می‌فرمایند: «اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً وَإِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُه؛ آری زمین از کسی که برای خدا به حجتی به پا خیزد، خالی نیست، حال یا ظاهر و آشکار است و یا در خطر و مخفی است. تا حجت‌های خدا و بیّنات او باطل نگردد» (نهج‌البلاغه، الحکمة ۱۴۷). از آنجا که این حدیث مشهور است، امکان حذف آن از کتب احادیث وجود نداشته است. اما می‌بینیم که در حدود قرن پنجم، برخی از کتب حدیث، عبارت «إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً وَإِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً» را از آن انداخته‌اند و این در زمان انتشار عقیده شیعه اثنا عشری و سیطره دولت آل بویه می‌باشد، زیرا هر کس این حدیث را می‌خواند، ذهنش به سوی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه منصرف می‌شد. اولین کتاب مشهوری که این عبارت در آن نیامده است کتاب حلیة الأولیاء أبي نعیم أصفهانی متوفای ۴۳۰ هـ‌ق می‌باشد (ج۱، ص۷۹). همچنین این عبارت در کتاب فوائد أبي بکر الأبهری متوفّای ۳۷۵ هـ‌ق نیز دیده نمی‌شود (ص۳۲). و احتمال این‌که سقط در این کتاب، بعد از تألیف رخ داده باشد بسیار قوی است، زیرا محدثین پیش از او و همچنین معاصرین او این جمله را در کتب خود ذکر کرده‌اند، برای مثال ابو جعفر اسکافی که متوفای ۲۲۰ هـ‌ق ـ یعنی بیش از سی سال قبل از ولادت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه ـ می‌باشد، این حدیث را در کتاب المعیار و الموازنة آورده است (ص۷۹) و همچنین این حدیث را با همین عبارت، إبراهیم بن محمد ثقفی متوفّای ۲۸۳ هـ‌ق در کتاب الغارات (ج۱، ص۱۴۹)، یعقوبی متوفّای ۲۸۴ هـ‌ق در کتاب تاریخش (ج۲، ص۲۰۶)، ابن عبد ربّه اندلسی متوفّای ۳۲۸ هـ‌ق در کتاب العقد الفرید (ج۲، ص۸۲)، أبوطالب مکّی متوفّای ۳۸۶ هـ‌ق در کتاب قوت القلوب (ج۱، ص۲۳۲)، أبوالفرج نهروانی متوفّای ۳۹۰ هـ‌ق در کتاب الجلیس الصالح (ص۶۹۶)، أبوهلال عسکریّ متوفّای ۳۹۵ هـ‌ق در کتاب دیوان المعاني (ج۱، ص۱۴۶) ذکر کرده‌اند و همین عبارت «إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً وَإِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً» یا مضمون آن را نقل کرده‌اند و تمام این مصنفین قبل از ابونعیم بوده‌اند که متوفای ۴۳۰ هـ‌ق می‌باشد. با این وصف آیا انسان عاقل می‌پذیرد که این عبارت را شیعیان در این حدیث اضافه کرده اباشند؟ علاوه بر این، باید توجه داشت که این عبارت در کتب محدثین بسیار ماهر اهل‌سنت ذکر شده است. برای مثال در کتاب دستور معالم الحکم القضاعی متوفّای ۴۵۴ هـ‌ق (ص۸۵)، کتاب إحیاء العلوم غزالی متوفّای ۵۰۵ هـ‌ق (ج۱ ، ص۷۱)، کتاب مجموع اللّفیف أبوجعفر أفطسيّ متوفّای ۵۱۵ هـ‌ق (ص۳۴)، کتاب التذکرة الحمدونیّة ابن حمدون متوفّای ۵۲۴ هـ‌ق (ج۱، ص۶۸)، کتاب تاریخ دمشق ابن عساکر متوفّای ۵۷۱ هـ‌ق (ج۵۰، ص۲۵۵)، کتاب الجوهرة في نسب النبيّ و أصحابه العشرة تلمسانی متوفّای ۶۴۵ هـ‌ق (ج۲، ص۲۴۸)، کتاب کنز العمال (ج۱۰، ص۲۶۲)، و جامع الأحادیث این حدیث با این تعبیر ذکر شده است. و البته در کتب حدیثی شیعه این حدیث به صورت بی‌شماری ذکر شده است.

بنابراین خواننده مکرّم باید آگاه باشد که با این حال برخی از علمای اهل‌سنت این فقره از حدیث را از ←

مطلب هفتم

آیا امکان تشرف و ملاقات امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، در زمان غیبت کبری وجود دارد؟

آیا از نظر شیعیان اثناعشری، امکان دارد کسی در زمان غیبت کبری مفتخر به زیارت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شود و ایشان او را مشرّف به ملاقات خود نماید؛ اعم از این‌که آن فرد، امام را حین ملاقات بشناسد یا نشناسد؟ اگر جواب مثبت است، این مطلب چگونه با عبارت معروف آخرین توقیع آن حضرت به علی بن محمّد سمری رحمه‌الله قابل جمع است؟

در جواب این سؤال، بهتر است ابتدا نگاهی به توقیع شریف داشته باشیم و به نکات پیرامون آن توجه کنیم. شیخ صدوق[1] از استاد خود نقل می‌کند که قبل از وفات علی بن محمّد سمری، نایب چهارم آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، در بغداد نزد او حاضر شده و مشاهده کرده که او توقیعی را برای مردم آشکار ساخته است. شیخ طوسی[2] نیز همین روایت را از شیخ

← اضافات شیعه شمرده‌اند. ابن‌قیم در مفتاح دار السعادة می‌گوید: «و دروغگویان در حدیث علی این عبارت را اضافه کرده‌اند «إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً وَ إِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً» (مفتاح دار السعادة، ج۱، ص۴۰۵) و گمان کرده‌اند که این دلیلی است بر قول به امام منتظر» و اینک به شکر خداوند، معلوم شد که چه کسی دروغگوست و از جمله کرامت‌های خداوند بر امام منتظر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف این است که همین ابن‌قیم در تفسیر قول حضرت علیه‌السلام که می‌فرمایند «أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِه؛ آن‌ها جانشین‌های خداوند روی زمین هستند» در حیص بیص و حیرت و تنگنای عجیبی گرفتار می‌شود و جمله ابوبکر را نقل می‌کند که او انکار می‌کند که خلیفه خدا باشد. پس رجوع کنید و استفاده کنید.

۱. کمال الدین، ج۲، ص۵۱۶.

۲. الغیبة (طوسی)، ص۳۹۵.

صدوق با این عبارت «**أخبرنا جماعة عن أبی جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه...**» نقل می‌کند، که نشانه مشهور بودن این حکایت بین مشایخ و علمای شیعه به نقل از شیخ صدوق ﷺ و پذیرفته بودن آن است. عبارت این توقیع در این نسخه چنین است:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم یا عليّ بن محمّد السّمري أعظم اللّه أجر إخوانك فيك، فإنّك ميّت ما بينك وبين ستّة أيّام فاجمع أمرك ولا توصَّ إلى أحدٍ فيقوم مقامك بعد وفاتك، فقد وقعت الغيبة التّامّة فلا ظهور إلّا بعد إذن اللّه عزّ وجلّ وذلك بعد طول الأمد وقسوة القلوب وامتلاء الأرض جوراً وسيأتي شيعتي من يدّعي المشاهدة ألا فمن ادّعى المشاهدة قبل خروج السفياني والصّيحة فهو كذّابٌ مفترٍ، ولا حول ولا قوة إلّا باللّه العليّ العظيم» (بسم الله الرحمن الرحیم. ای علی بن محمّد سمری! خداوند اجر برادرانت را در مصیبت وفات تو بزرگ گرداند. بدان که تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت، پس خود را آماده کن و به هیچ‌کس بعد از خودت وصیّت نکن که بخواهد بعد از وفاتت در جایگاه تو قرار گیرد. همانا غیبت تامّه رخ داده است و دیگر ظهوری نخواهد بود؛ مگر بعد از اذن خدای عزوجل، و این رخصت، بعد از طولانی شدن مدت و سخت شدن دل‌ها و پر شدن زمین از ظلم خواهد بود. و کسانی سراغ شیعیان من خواهند آمد که مدعی مشاهده هستند. بدانید که هر کس مدعی مشاهده قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی باشد، دروغگو و دروغ‌باف است. هیچ بازدارندگی و نیرویی نیست، مگر به خواست خدای بزرگ و بلند مرتبه).

در این توقیع، باید به کلمه «المشاهدة» به دقت نظر شود که به جای این‌که حضرت بفرماید «مشاهدتي» (مشاهده من) یا «رؤيتي» (دیدن من)، این کلمه را همراه با الف و لام آورده است. این الف و لام ـ همان‌طور که اهل ادبیات می‌گویند ـ الف و لام عهد است و مراد از آن مشاهده معهود، که این الف و لام به آن اشاره دارد، بسیار واضح است، زیرا عبارت «ولا توصّ إلى أحد يقوم مقامك» به خوبی نشان می‌دهد مقصود از مشاهده معهود، چه مشاهده‌ای است. به عبارت دیگر، مقصود از این جمله، این است که ای علی بن محمّد سمری! جایگاه و منصب تو اقتضا می‌کند که به نحو خاصی بتوانی مرا مشاهده کنی، که این از زمان آغاز غیبت صغری برای شیعیان آشنا و آشکار بوده است. اکنون دیگر

این جایگاه نیابت و در نتیجه، آن سنخ مشاهده معهودی که مختص نوّاب اربعه بود، به پایان رسیده است، پس دیگر به کسی وصیّت نکن که در جایگاه تو قرار گیرد و برای او آن‌گونه مشاهده‌ای که برای تو بود، در کار باشد.

در نسخه قدیمی این توقیع شریف[1] این‌گونه آمده است: «و سيأتي شيعتي من يدّعي المشاهدة». این عبارت، به شیعیان هشدار می‌دهد که امکان دارد افراد مدعی مشاهده به سراغشان بیایند و آن‌ها را گمراه کنند. مقصود از «مدعی» در این عبارت، کسی است که ادعا نماید همان مقام نایب چهارم را دارد و مشاهده لازمه آن منصب، برای او هم حاصل است. شایان ذکر است که این عبارت در برخی از نسخه‌ها به صورت دیگری وجود دارد؛ چنان‌که در احتجاج طبرسی «و سيأتي إلى شيعتي» و در کشف الغمّة «و سيأتي من شيعتي» آمده است. کلمه «إلى» به لحاظ معنایی با آنچه در نسخه اصلی این توقیع هست، تناسب دارد، اما کلمه «من» به صورت نامحسوس معنی این عبارت را تغییر می‌دهد. البته متأسفانه عبارت مشتمل بر کلمه «من»، در قرون بعدی شهرت بیشتری یافت. بر همین اساس، عبارتی که در واقع برای نفی نیابت خاصّه بوده است، اکنون نافی ادعای مشاهده شمرده می‌شود.

آیا فرق بین این دو عبارت برای همگان آشکار نیست که گفته شود: «سيأتي إلى شيعتي من يدّعي مقام السّمريّ و المشاهدة الّتي كانت له» (به سوی شیعیان من کسی می‌آید که مقام سمری و مشاهده‌ای را که برای او بوده است، ادعا می‌کند)، یا این‌که گفته شود: «سيأتي من شيعتي من يدّعي أنّه رآني» (از میان شیعیان من کسی می‌آید که ادعا می‌کند مرا دیده است)؟ آیا تفاوت ندارد که کلمه «شیعتی» به منزله مفعول فعل «سیأتی» باشد، یا به منزله فاعل آن؟ کلمه «شیعتی» در توقیع شریف، در واقع مفعول «سیأتی» بوده، اما با اضافه شدن کلمه «من»، به جایگاه فاعلی منتقل شده و این همان تفاوت ظریفی است که به آن اشاره کردیم.

در گام بعدی، انسان باید توجه کند که دو مطلب در شیعه اثناعشری از واضحات آشکار بوده است. نخست: توقیع شریف و شهرت آن از ابتدای غیبت کبری بین شیعیان و

---

۱. کمال الدین، ج۲، ص۵۱۶؛ الغیبة (للطوسي)، ص۳۹۵.

علمای شیعه (چنان‌که عبارت شیخ طوسی که فرمود «أخبرَنا جماعة» هم این را می‌رساند)؛ دوم: حصول تشرّف به محضر شریف آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و متداول بودن و شهرت آن بین شیعیان، و این‌که هیچ یک از علمای شیعه و یا عوام مردم، در ابتدای غیبت کبری این تشرّفات را انکار و رد نکردند.

اجتماع این دو واقعیت نزد شیعه در ابتدای عصر غیبت کبری، بهترین دلیل است بر این‌که آن‌ها از توقیع شریف، عدم امکان رؤیت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را برداشت نکردند و این دو پدیده از مهم‌ترین عناصر فرهنگی اعتقادات شیعه است. بدیهی است که تحقق یک عنصر فرهنگی در یک طایفه، محتاج اجتماع شرایط متعددی است و این‌گونه نیست که به دست این فرد و آن فرد باشد.

اگر رؤیت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بعد از پایان غیبت صغری ممنوع و ممتنع بود، این مطلب بین شیعه کاملاً مشهور می‌شد و در این صورت، اگر یکی از علمای شیعه ادعای رؤیت آن حضرت را می‌کرد، یا فتوا به امکان یا وقوع آن می‌داد، سایر علما علیه او موضع می‌گرفتند و خطا بودن سخن او را برملا می‌نمود؛ همچنان که این‌گونه برخورد در بسیاری از مسائل کلامی و فقهی و... از سوی علمای شیعه دیده شده است که به‌سرعت سخنان خطا را رد می‌کردند و مجالی باقی نمی‌گذاشتند که هر کس خواست، بتواند هر ادعایی بکند. اما با وجود این روحیه و مسلک در علمای شیعه، می‌بینیم که این دو پدیده هر دو با هم از عناصر فرهنگی عقیده شیعه شده است؛ به‌طوری که آن‌ها به عدم امکان نیابت خاصّه اعتقاد دارند و در عین حال، با این امید زندگی می‌کنند که خداوند متعال، لحظه‌ای رؤیت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را روزی آن‌ها گرداند.

آیا این برای شیعیان کافی نیست که خود امامان معصوم علیهم‌السلام تصریح کرده‌اند که امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دو غیبت دارد و دوستان خاصّ آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در غیبت کبری، امکان رؤیت او را دارند؟[1] وقتی دوستان خاصّ آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مکان ایشان را هم بدانند، به طریق اولی آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌تواند خود را به برخی از شیعیان نشان دهد؛ بدون این‌که مکان ایشان آشکار شود.

---

۱. الکافی، ج۱، ص۳۴۰؛ الغیبة (نعمانی)، ص۱۷۰.

آنچه اکنون بیان می‌گردد، از جمله شواهدی است که نشان می‌دهد شیعیان در ابتدای غیبت کبری، مقصود از توقیع شریف را می‌دانستند و برایشان آشکار بود که این توقیع نمی‌خواهد امکان رؤیت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را نفی نماید، بلکه صرفاً نیابت خاصّه را نفی می‌کند. شیخ صدوق از علمای مشهور در ابتدای غیبت کبری است و بیش از بیست سال از غیبت صغری را نیز درک کرد. او در سال ۳۰۶ هـ‌ق به دنیا آمد و غیبت صغری در سال ۳۲۹ هـ‌ق به پایان رسید. شیخ صدوق همان کسی است که توقیع شریف را در کتاب «کمال‌الدین»[1] نقل کرده است. با این حال، خود او در ابتدای کتابش تصریح می‌کند که امکان سؤال پرسیدن از آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و دریافت جواب از سوی ایشان، برای کسی که به طلب حقیقت آمده باشد، ممکن است. او می‌گوید:

> «فأمّا إجابته إیّاکم عن معالم الدّین، فإن جئتموه مسترشدین متعلّمین عارفین بموضعه مقرّین بإمامته، عرّفکم و علّمکم، وإن جئتموه أعداءً له...»[2] (اما درباره این‌که ایشان در امور مهم دینی جواب شما را بدهد، می‌گویم اگر به قصد هدایت شدن و آموزش دیدن و با معرفت به جایگاه ایشان و اقرار به امامت ایشان، نزد ایشان بیاید، به شما یاد می‌دهد و می‌آموزد؛ و اگر با دشمنی سراغ ایشان بروید...).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، این محدث بزرگ در قدیمی‌ترین کتابی که بعد از وقوع غیبت صغری می‌شناسیم، محیط فکری را که شیعیان قمی در آن بودند، به‌خوبی برای ما ترسیم می‌کند و نشان می‌دهد که آن‌ها رؤیت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ممکن می‌دانستند و آن را در تعارض با توقیع شریف نمی‌دیدند. معروف است که حسن بن محمّد قمی که معاصر شیخ صدوق است، در کتاب «تاریخ قم»، از کتاب «مؤنس الحزین فی معرفة الحقّ الیقین» شیخ صدوق، حکایت حسن بن مثله جمکرانی و تشرّف او در سال ۳۷۳ هـ‌ق را نقل می‌کند. این در حالی است که از هیچ‌یک از علمای متقدّم، رد این حکایت به بهانه منافات داشتن آن با توقیع شریف، نقل نشده است.

---

۱. کمال الدین، ج۲، ص۵۱۶.
۲. همان، ج۱، ص۴۸.

این دیدگاه شیعیان قمی بود. اما شیعیان بغدادی نیز همین وضعیت را داشتند و آن‌ها نیز مانعی از رؤیت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در زمان غیبت کبری نمی‌دیدند و این را منافی توقیع شریف نمی‌یافتند. برای نمونه، سیّد شریف مرتضی رحمه‌الله و نیز شاگرد او شیخ الطائفه طوسی رحمه‌الله به امکان رؤیت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تصریح می‌کنند. سیّد در کتاب «تنزیه الأنبیاء» می‌گوید:

«إنّا غیر قاطعین علی أنّ الإمام لایصل إلیه أحد و لایلقاه بشر...»[1] (ما یقین نداریم که هیچ‌کس به امام دسترسی ندارد و هیچ بشری او را ملاقات نمی‌کند).

او همچنین می‌گوید:

«و قلنا أیضاً إنّه غیر ممتنع أن یکون الإمام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یظهر لبعض أولیائه ممّن لایخشی من جهته... و إنّما یعلم کلّ واحد من شیعته حال نفسه و لا سبیل له إلی العلم بحال غیره»[2] (می‌گوییم محال نیست که امام علیه‌السلام برای برخی از دوستان خود که از ناحیه آن‌ها خطری در کار نباشد، ظاهر شود... و هریک از شیعیان، تنها حال خود را می‌داند و راهی ندارد که از حال دیگران باخبر شود).

شیخ طوسی رحمه‌الله نیز در کتاب «الغیبة» خود می‌گوید:

«إنّا أوّلاً لانقطع علی استتاره عن جمیع أولیائه بل یجوز أن یظهر لأکثرهم و لایعلم کلّ إنسان إلّا حال نفسه فإن کان ظاهراً له فعلّته مُزاحة وإن لم یکن ظاهراً له علم أنّه لم یظهر له لأمر یرجع إلیه...»[3] (اولاً ما قطع نداریم که ایشان از همه دوستان خود مخفی شده‌اند، بلکه ممکن است برای بیشتر آن‌ها ظاهر شده باشند. هر انسانی تنها حال خود را می‌داند، پس اگر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای او ظاهر باشد، دیگر مشکل او برطرف شده است؛ و اگر ایشان برایش ظاهر نباشد، می‌داند که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، به سبب چیزی که به خود آن فرد برمی‌گردد، برای او ظاهر نشده است).

---

۱. تنزیه الأنبیاء، ص۱۸۲.
۲. همان، ص۱۸۴.
۳. الغیبة (طوسی)، ص۹۹.

جالب توجه است که علمای شیعه قمی و علمای بغدادی که در بسیاری از مسائل، دارای نظرات مختلفی بودند، چگونه در این مطلب اختلاف نداشتند که مراد از توقیع شریف، نفی امکان رؤیت امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در غیبت کبری نیست و همین دیدگاه در سایر علما نسل به نسل وجود داشته است. در عبارت شیخ که می‌فرماید «دیگر مشکل او بر طرف شده است» دقت کنید و توقیع شریف حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به شیخ مفید را به یاد بیاورید که در کتاب «الاحتجاج» نقل شده است:

«وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَ لَانُؤْثِرُهُ مِنْهُم»[1] (اگر شیعیان ما ـ که خداوند آنان را در طاعت خود موفق بدارد ـ در وفای به پیمانشان یکدل می‌شدند، میمنت زیارت ما برایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما با معرفت حقیقی و راستین، بر آنان پیشی می‌گرفت؛ پس ایشان را از ما محروم نمی‌کند، مگر آنچه از آن‌ها به ما می‌رسد و آن را ناپسند می‌دانیم و ما توقع انجام این کارها را از آنان نداریم).

مطالب فوق درباره کسی است که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را هنگام تشرّف بشناسد، اما کسی که مشمول عنایت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بشود و تنها پس از پایان تشرّف یا در لحظه پایان آن، حضرتش را بشناسد، این از فضیلت‌های الهی است که خداوند به هر که بخواهد می‌دهد؛ چنان‌که شیخ صدوق در همین راستا در «کمال‌الدین» از لغوی مشهور، «ابن‌فارس»، صاحب «مقاییس اللغة» حکایتی خواندنی را درباره علت شیعه شدن «بنی‌راشد» از اهل همدان نقل می‌کند.[2]

به‌طور کلی، اگر شخص منصف اعم از مسلمان و کافر، به آنچه شیعیان در طول قرون درباره تشرّفاتشان نقل کرده‌اند، نظر کند، هیچ شکی نخواهد کرد که این نقلیات به حد تواتر منطقی می‌رسند، زیرا این همه افرادی که در مکان‌ها و زمان‌های دور از هم و در شرایط متفاوت از هم بوده‌اند، محال است که همگی تبانی و تصمیم مشترک بر دروغگویی داشته

---

۱. الاحتجاج، ج۲، ص۴۹۹.
۲. کمال الدین، ج۲، ص۴۵۳.

باشند و این برای هر عاقلی آشکار است. در این صورت، وقتی ببینند که برخی از شیعیان امکان رؤیت را نفی می‌کنند، می‌فهمد که آنچه باعث این خطا در او شده، سوء برداشت از مقصود توقیع شریف بوده که در صدد نفی نیابت خاصّه در زمان غیبت کبری است.

آیا این امر ساده‌ای است که می‌بینیم بزرگان علمای شیعه در کتاب‌های علمی خود از اجماعی سخن گفته‌اند که برخی از علما ادعا کرده‌اند این اجماع تشرّفی بوده و ملاک حجّیّت اجماع را که قطع به قول معصوم علیه‌السلام است، دارد؟!

نکته مهم‌تر، این‌که در طول زمان و نسل به نسل، شیعیان برخی از علما را به صورت ویژه تعظیم و تکریم می‌کردند؛ به این دلیل که در مورد او احتمال می‌دادند که سعادت لقاء حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را پیدا کرده و به عنایت خاص ایشان تکریم شده باشد. آیا این جز از یک پدیده فرهنگی ریشه‌دار در میان خواص و عوام شیعه خبر می‌دهد؟ آنچه دیده می‌شود، ریشه‌دار بودن این مسأله از زمان غیبت کبری تا الآن است. برای نمونه، شیخ مفید رحمه‌الله که هفت سال بعد از پایان غیبت صغری متولد شد (۳۳۶ هـ‌ق)، توقیعات متعددی را با واسطه دریافت نموده و آنچه مهم است، این‌که همه شیعیان این توقیعات را تلقی به قبول کرده‌اند. آیا تعبیر بزرگ‌تر و با عظمت‌تر از «کافّة الشّیعة» و اجماع شیعه هم وجود دارد؟

محدث نوری در «مستدرك» می‌گوید:

> «قد ذکر المحقّق النقّاد ابن‌بطریق الحلّی (المتوفّی ۶۰۰ هـ‌ق) فی رسالة نهج‌العلوم کما فی اللؤلؤة و غیرها: إنّه ترویه کافّة الشّیعة و تتلقّاه بالقبول»[1] (محقّق نقاد، ابن‌بطریق حلّی (متوفای ۶۰۰ هـ‌ق) در رساله نهج‌العلوم و همچنین در کتاب اللؤلؤة و... نقل می‌کند: همه شیعیان، آن [توقیع شیخ مفید] را روایت می‌کنند و آن را تلقی به قبول کرده‌اند).

ابن‌بطریق حلّی که در قرن ششم می‌زیست، در سال ۶۰۰ هـ‌ق وفات کرد؛ در حالی که وفات شیخ مفید در قرن پنجم و در سال ۴۱۳ هـ‌ق بود. ولادت ابن‌بطریق حدوداً صدوده

---

۱. خاتمة مستدرك الوسائل، ج۳، ص۲۲۴.

سال بعد از وفات شیخ مفید بود؛ بنابراین، گفته ابن بطریق نشان‌دهنده وضعیت شیعه در صدوپنجاه سال بعد از وفات شیخ مفید است.

پس باید به سخن این عالم خبیر و صاحب کتاب معروف «العمدة» که نزد تمام شیعیان مقبول است، توجه کافی داشت. همچنین باید به کلام شیخ طبرسی، صاحب «الاحتجاج»، که توقیعات مذکور را در کتابش نقل کرده است، دقت نمود. او در ابتدای کتابش می‌نویسد:

«ولاناتي في أكثر ما نورده من الأخبار بإسناده إمّا لوجود الإجماع عليه او موافقته لما دلت العقول إليه، او لاشتهاره في السّير و الكتب بين المخالف و المؤالف» (در بیشتر اخباری که نقل می‌کنیم، سندش را ذکر نمی‌کنیم؛ یا به دلیل اجماعی بودن آن، یا به علت موافقت آن با ادله عقلی و یا به سبب مشهور بودن آن در کتاب‌های سیره و سایر کتب مشهور نزد مخالفان و هم‌کیشان ما).

صاحب «الاحتجاج» دوازده سال قبل از ابن بطریق و در سال ۵۸۸ هـ‌ق وفات کرده بود و این دو عالم بزرگوار، در واقع انعکاس‌دهنده ذهنیّت شیعه در آن زمان هستند.

به همین منوال، در طول قرن‌ها از هیچ یک از علمای شیعه، انکار و استبعادی درباره این توقیعات مطرح نشده است، تا این‌که سیّد بحرالعلوم ﷺ در قرن سیزدهم آمد و با بیان اشکالات مربوط به آن‌ها و پاسخ‌های قانع‌کننده به آن‌ها، استحکام و اتقان این توقیعات را فزونی بخشید.[1]

همچنین شاگرد او، شیخ اسدالله تستری ﷺ که جامع تتبّع و تحقیق و صاحب کتاب معروف «مقابس الانوار» است، کار را به نهایت آن رساند و تعبیر اجماع امامیه را به کار برد:

«و منها المفيد... صاحب التّوقيعات المعروفة المهدويّة المنقول عليها إجماع الإماميّة و المخصوص بما فيها من المزايا و الفضائل السنيّة»[2] (از جمله آن‌ها شیخ مفید است... که صاحب توقیعات معروف مهدوی است، که نسبت

---

۱. الفوائد الرجالية، ج۳، ص۳۲۰.
۲. مقابس الأنوار، ص۵.

به آن‌ها نقل اجماع امامیه شده است و در آن‌ها مزیّت‌ها و فضیلت‌های عالی و ویژه‌ای وجود دارد).

شاید او «نقل اجماع» را از تعبیر «کافّة الشّیعة» ابن‌بطریق استفاده نموده و در کتابش آورده است. صاحب «مستدرک» نیز در به کاربردن این تعبیر از او تبعیّت کرده است.[1]

این وضعیت شیخ مفید و توقیعات او است، اما مطلب منحصر به این نمی‌شود، بلکه در طی قرون متوالی، همواره وقتی از شیعیان درباره امکان تشرّف سؤال می‌شد، احتمال تشرّف برای برخی از علما در اذهان شیعه مطرح بوده و به‌سرعت نام علمای بزرگی همچون سیّد بن طاوس و علامه حلّی و مقدس اردبیلی و سیّد بحرالعلوم ﷺ به ذهن آن‌ها خطور می‌کرده است. آیا این تداعی‌های سریع، امر ساده‌ای است که از حرف این و آن به دست آمده باشد؟ سخن در اشخاصی است که از بزرگان علمای شیعه بوده‌اند، نه از عوام آن‌ها. در این صورت، آیا شهرت یافتن انتساب این امر عظیم به علمای شیعه، آن هم به نحوی که در برابر دیدگان همهی شیعیان از عوام و خواص قرار دارد، بر اثر تسامح و تساهل بزرگان علمای شیعه و سکوت حافظان شرع و ایمان رخ داده است؟!

بنابراین، علما نه تنها در مقابل این ذهنیّت شیعیان سکوت نکرده، بلکه دائماً و مکرراً اعتقادشان در مورد این علمای عظیم‌الشأن را بیان نموده‌اند. آیا این امر ساده‌ای است که از علمایی همچون آیت‌الله بهجت ﷺ که در سخن و در نقل‌های خود گزافه نمی‌گویند، بشنویم که بارها می‌فرمود از کلمات سیّد بن طاوس برمی‌آید که باب لقاء برای او مفتوح بوده است؟ آیا این جزتأییدی مستمر بر امکان حصول تشرّف است؟

محدث نوری در مستدرک می‌گوید:

«و یظهر من مواضع من کتبه خصوصاً کتاب کشف المحجّة أنّ باب لقائه إیاه (صلوات‌الله‌علیه) کان له مفتوحاً»[2] (از مواضعی از کتاب‌های سیّد بن طاوس و خصوصاً کتاب کشف المحجّة او برمی‌آید که باب لقاء امام زمان ﷺ برای او باز بوده است).

---

۱. خاتمة مستدرك الوسائل، ج۳، ص۲۲۱.
۲. همان، ج۲، ص۴۴۱.

او در کتاب «جنّة المأوی» در حکایت پنجاه‌وپنجم می‌گوید که سیّد، دعای امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را سحرگاهان در سرداب مقدس شنیده است.[1] سپس می‌افزاید:

«بل له في كتاب كشف المحجّة كلمات تنبئ عن أمرٍ عظيمٍ و مقامٍ كريم، منها قوله...» (بلکه او در کتاب کشف المحجّة سخنانی گفته است که خبر از یک امر عظیم و مقام کریم می‌دهد؛ از جمله آن‌ها این‌که...).

سپس محدث نوری پنج مورد از سخنان سیّد را در کتابش نقل می‌کند و می‌گوید:

«وعليك بالتأمّل في هذه الكلمات الّتي تفتح لك أبواباً من الخير و السّعادات و يظهر منها عدم استبعاد كلّ ما ينسب إليه من هذا الباب» (برتو باد که در این کلمات تأمل کنی که درهای خیر و سعادت را برتو خواهد گشود و برای تو آشکار می‌کند که هیچ استبعادی در هرآنچه در این زمینه به او نسبت داده می‌شود، نیست).

یکی از جملاتی که محدث نوری از کتاب کشف المحجّة سیّد نقل می‌کند، این است که او خطاب به فرزندش می‌گوید:

«فإن أباك عرفه أبلغ من معرفة ضياء شمس السّماء» (همانا پدر تو، او عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را واضح‌تر از نور خورشید در آسمان شناخت).

این وضعیّت سیّد در قرن هفتم (متوفّای ۶۶۴ هـ‌ق) است و بعد از او علامه حلّی رحمه‌الله در قرن هشتم (۷۲۶ هـ‌ق) همین شرایط را داشت. اندکی بعد از او نیز سیّد بهاءالدین نیلی، شاگرد فرزند علامه حلّی، کتابی با نام «السلطان المفرّج عن أهل الإيمان في من رأى صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف» تألیف کرد که در میان شاگردانش بسیار مقبول افتاد و از این‌رو، حسن بن سلیمان آن را در «مختصر البصائر» نقل نمود، تا این‌که این کتاب مشهور شد و به یکی از مصادر و منابع «بحار الانوار» مبدل گشت. همچنین صاحب «وسائل» نیز در کتاب «إثبات الهداة» از آن نقل کرد.

او بعد از آن‌که در پایان کتابش رؤیاهای خود و آنچه را از معجزات دیده است، بیان می‌کند، می‌گوید:

---

۱. بحار الأنوار، ج۵۳، ص۳۰۴.

«و قد أخبرني جماعة من ثقات الأصحاب أنّهم رأوا صاحب الأمر عليه السلام في اليقظة و شاهدوا منه معجزات متعدّدات و أخبرهم بعدّة مغيّبات و دعا لهم بدعواتٍ صارت مستجابات و أنجاهم من أخطار مهلكات تضيق عن تفاصيلها الكلمات، و كلّها من أوضح المعجزات فليضف ذلك إلى ما تقدّم من الحكايات و الرّوايات المتواترات، المشتملة على الآيات البيّنات و البراهين الواضحات أن في ذلك لآيات و الله أعلم»[1] (تعدادی از اصحاب مورد اعتماد برای من نقل کرده‌اند که حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را در بیداری دیده و معجزات عدیده‌ای از او مشاهده کرده‌اند و آن حضرت برایشان از برخی امور غیبی خبر داده و برایشان دعاهایی کرده که همگی مستجاب شده و آن‌ها را از خطرهای مهلک نجات داده است. اما سخن از بیان تفاصیل این حکایات در مضیقه است و هر یک از آن‌ها از آشکارترین معجزات است. این را اضافه کنید به حکایات و روایات متواتری که مشتمل بر آیات واضح و برهان‌های آشکار است بر این‌که در این‌ها نشانه‌هایی وجود دارد؛ و خداوند آگاه‌تر است).

پس باید در کلام محقّق بزرگ محمّد بن حسن حرّ عاملی رحمه الله صاحب «وسائل» دقت شود که او کلمه «المتواترات» را به کار برده است. او در قرن یازدهم می‌زیست و متوفای ۱۱۰۴ هـ‌ق است. این تعبیر به وقایع متعدد و نقلیات بسیاری باز می‌گردد که از قرون متمادی به او رسیده بود. مثلاً در قرن بعد از تألیف کتاب «السلطان المفرّج»، مقدس اردبیلی (متوفّای ۹۹۳ هـ‌ق) است که تشرّفاتی را نقل می‌کند که بین شیعیان مشهور شده است. پس جای تعجب نیست که صاحب وسائل تعبیر «المتواترات» را یک قرن بعد از آن به کار می‌برد، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند خود را فریب دهد و چشم بر واقعیت‌ها ببندد.

به همین صورت، بعد از صاحب وسائل، در قرون بعدی تا به امروز امثال سیّد مهدی بحرالعلوم رحمه الله آمده‌اند که هرگاه موضوع تشرّفات مطرح می‌گردد، اشاره به او می‌شود. کافی است که به کتاب‌های معاصر مانند «النجم الثاقب» و «جنّة المأوی» و «العبقریّ الحسان» و کتاب‌های بعد از این‌ها نظری بیندازیم، تا صحت این مطلب آشکار شود. آیا ممکن است این‌همه جریانات مستمر در طول قرون، جز برخاسته از امری حقیقی و متواتر نزد عوام و خواص شیعه باشد؟!

---

۱. إثبات الهداة، ج۵، ص۳۴۱.

مطلب هشتم

تعیین وقت ظهور[1]

یکی از دغدغه‌های منتظران در عصر غیبت، زمان ظهور است، این‌که ظهور چه زمانی اتفاق می‌افتد؟ دور است یا نزدیک؟ و آیا می‌توان زمان مشخصی برای آن تعیین نمود یا خیر؟

این موضوعات را می‌توان از جنبه‌های گوناگونی مورد مطالعه قرار داد، اما در این نوشتار به دو مبحث «توقیت» و «تقریب» و مسائل مربوط به آن‌ها پرداخته می‌شود. مطالب این بخش هم جنبه نظری دارد یعنی بر اساس آموزه‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام نگرش منسجمی را برای خواننده به ارمغان می‌آورد و هم جنبه عملی داشته و سلوک اعتقادی و عملی انسان را در مورد «زمان ظهور» سامان می‌بخشد.

الف: توقیت

توقیت از نظر لغوی به معنای تعیین کردن است. «وَقَّتَ» یعنی حدود دقیق چیزی را تعیین کرد. بنابراین توقیت در مورد زمان ظهور به معنای تعیین دقیق زمان آن است که لازمه چنین تعیینی، قطعی و بدون تردید بودن تحقق ظهور در آن زمان است، مثل این‌که کسی بگوید در فلان روز و فلان وقت و فلان ساعت، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور می‌نماید.

---

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۸۲.

۱. نهی از توقیت

در طول دوران غیبت، همواره این سؤال پرسیده شده است که: آیا راهی برای کشف زمان ظهور حضرت بقیة‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وجود دارد؟ افراد مختلفی از راه‌های گوناگونی در صدد تعیین زمان ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده‌اند؛ گاهی با استفاده از علوم غریبه یا اعتماد به مکاشفات، و گاهی با تطبیق دادن وقایع و رویدادهای اجتماعی زمانه بر نشانه‌های ظهور که در روایات ذکر شده است. اما آیا می‌توان به این امور اعتماد کرد؟ و آیا اساساً امکان تعیین زمان ظهور وجود دارد؟ سیرهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام در این باره چیست؟

اهل‌بیت علیهم‌السلام از تعیین زمان ظهور برای دیگران پرهیز می‌کردند. ایشان مصلحت و حکمت را در تعیین زمان ظهور نمی‌دیدند و از همین‌رو آن را مجمل قرار می‌دادند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نُوَقِّت»[1] (ما اهل‌بیت وقت [ظهور] را تعیین نمی‌کنیم).

امامان ما دیگران را نیز از توقیت نهی نموده و می‌فرمودند ظهور ناگهانی است، مگر زمانی که چند نشانه اصلی متصل به ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یعنی همان علائم حتمی[2] رخ دهد.

امام صادق علیه‌السلام در حدیثی شیعیان را نسبت به زمان ظهور به سه گروه تقسیم می‌کنند:

«كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، و هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ، و نَجَا الْمُسَلِّمُون»[3] (تعیین‌کنندگان وقت دروغ گفتند، آن‌ها که عجله نمودند هلاک شدند، و آن‌ها که تسلیم شدند نجات یافتند).

علمای ابرار که تابع سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند نیز از توقیت به معنایی که پیشتر ذکر شد به‌شدت پرهیز می‌نمودند. آنچه از روش آن‌ها در طول تاریخ غیبت مشاهده می‌شود این است که نه‌تنها اهل توقیت نبودند، بلکه اگر از عوام جملاتی دال بر توقیت و تعیین وقت صادر می‌شد آن را به جد تخطئه می‌نمودند. زمانی که می‌خواستند امید به

---

۱. بحار الأنوار، ج۵۲، ص۱۱۹.
۲. از جمله خروج سفیانی.
۳. کافی، ج۱، ص۳۶۸.

تعجیل فرج را در مردم زنده کنند، بیاناتشان از حد تبشیر تجاوز نمی‌کرد و بر حدسیات و ظنیات به هیچ روی اتکاء نمی‌کردند؛ اگر هم در این زمینه مکاشفه‌ای داشتند آن را آشکار نمی‌کردند.

با توجه به مطالبی که گفته شد به دو نکته مهم باید توجه داشت:

• بر اساس معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام حق نداریم برای ظهور زمانی را تعیین کنیم، اگر دیگری نیز وقت دقیق ظهور را ـ چه صادقانه و چه از روی کذب ـ تعیین کند، نسبت به آن تکلیف و وظیفه‌ای نداریم و نباید از او متابعت کنیم.

• نهی از توقیت امری قطعی و مسلم است، اما باید توجه داشت که پیش از آنکه انسان بخواهد کسی را متهم به توقیت کند و بر این اساس به تکذیب او بپردازد، شایسته است به معنای دقیق توقیت در روایات توجه کند تا ببیند آیا اساساً سخن مورد نظر واقعاً مصداق توقیت هست یا خیر، نه این‌که با دست‌آویز کردن «کَذَبَ الْوَقَّاتُونَ»، بزرگان را متهم به توقیت نماید. بنابراین اگر با جمله‌ای منقول از علما مواجه شویم که به ظاهر شباهت به توقیت دارد، با توجه به سیره علما در نفی توقیت، حتماً معنای دیگری مقصود بوده است.

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله با شناختی که از بزرگان و اساتید خود داشتند سخنانی که در ظاهر به نظر عوام شباهت به توقیت داشت را حمل بر تبشیر می‌نمودند. ایشان می‌فرمودند:

> «از هر کس درباره وقت ظهور سؤال شده، پاسخ داده که ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نزدیک است. البته نزدیکی وسعت دارد؛ لذا قیامت و ساعت هم قریب شمرده شده[1] و نیز فرموده شده است: «کُلُّ آتٍ قَرِیبٌ»[2] (هرچه آمدنی است نزدیک است). لذا اگر بزرگان فرموده‌اند: «فلان سال» محمول بر مجاز یا توریه می‌شود لِمَصلحةٍ (برای مصلحتی)؛ زیرا شیعه طاقت طول مدت غیبت را ندارد!».

---

۱. احزاب، ۶۳.
۲. عیون الحکم، ص۳۷۶؛ بحار الأنوار، ج۱۰۰، ص۲۷.

۲. مبانی نهی از توقیت

چنان‌که بیان شد نهی از توقیت از آموزه‌های مسلّم دینی است. نگاهی ژرف‌تر به این آموزه مهم، آشکار می‌سازد که مبانی خاصی پشتوانه این نهی هستند که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

• سرّبودن زمان ظهور

در احادیث متعددی مسأله قیام حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به مسأله قیامت تشبیه شده است. بسیاری از آیاتی که معنای ظاهری آن‌ها درباره مواطن قیامت است، طبق تفسیر اهل‌بیت علیهم‌السلام باطن آن‌ها درباره ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و وقایع بعد از آن است. بنابراین باید توجه داشت که یکی از پرسش‌هایی که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار متداول بوده زمان تحقق قیامت است. اما خدای متعال در پاسخ به این سؤالات تعابیری همچون «لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ»[1] (در زمانش، تنها خود او آن را آشکار خواهد کرد)، «لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً»[2] (تنها به صورت ناگهانی به سراغ شما خواهد آمد) و امثال آن را ذکر نموده است. لذا یکی از خصوصیات ظهور حضرت حجت علیه‌السلام همین است که قرار نیست زمان آن برملا و برای عموم آشکار شود.

• امکان حصول بداء در زمان ظهور

یکی از مسائل مهم درباره زمان تحقّق ظهور امکان تحقّق «بداء» در آن است. حقیقت بداء به این معناست که خداوند متعال با تغییر اسباب، مسبّبات (نتایج) را ـ برخلاف آنچه مورد انتظار بندگان است ـ تغییر دهد. در بداء خداوند آنچه مورد انتظار بوده محو می‌کند و چیزی جدیدی را ایجاد می‌کند، در حالی که به هر دو آگاه است. بداء، یکی از معارف مهم قرآنی است که اهل‌بیت علیهم‌السلام به شیعیان تعلیم داده‌اند و سنتی الهی است که تمام انبیا به آن معتقد بوده‌اند. در روایات آمده است:

---

۱. اعراف، ۱۸۷.

۲. همان.

«مَا عُبِدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِشَيْءٍ مِثْلِ الْبَدَاءِ» (خدای متعال به چیزی همچون بداء عبادت نشده است).[1]

در مورد زمان ظهور نیز بداء ممکن است روی دهد. این بداء، دوسویه است و تعجیل و تأخیر را در بر می‌گیرد؛ یعنی ممکن است بر اثر اعمال صالح بندگان و دعا و تضرّع آن‌ها و اجتماع سایر شرایط، زمان ظهور نزدیک شود، یا بر اثر گناه و معصیت و عدم توبه و انابه، زمان آن به تأخیر افتد.

امام صادق علیه‌السلام در روایت مهمی به حصول بداء در تحقّق ظهور اشاره می‌فرماید:

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ سَيُولَدُ لَكَ، فَقَالَ لِسَارَةَ. فَقَالَتْ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ؟! فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّهَا سَتَلِدُ وَيُعَذَّبُ أَوْلَادُهَا أَرْبَعَمِائَةِ سَنَةٍ بِرَدِّهَا الْكَلَامَ عَلَيَّ. قَالَ فَلَمَّا طَالَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابُ ضَجُّوا وَبَكَوْا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى وَهَارُونَ عَلَيْهِمَا السَّلام يُخَلِّصُهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ فَحَطَّ عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَمِائَةَ سَنَةٍ» ثمّ قال: «هَكَذَا أَنْتُمْ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَّجَ اللَّهُ عَنَّا. فَأَمَّا إِذْ لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَى مُنْتَهَاهُ» (خداوند به ابراهیم علیه‌السلام وحی کرد که به‌زودی برای تو فرزندی به دنیا خواهد آمد. ابراهیم علیه‌السلام این را به ساره گفت. او گفت: چگونه من بچه‌دار شوم؛ در حالی که پیرزنی نازا هستم. خداوند به ابراهیم علیه‌السلام وحی کرد که ساره به‌زودی بچه‌دار خواهد شد و فرزندان او تا چهارصد سال عذاب خواهند شد؛ به دلیل تردیدی که در کلام من کرد. وقتی که عذاب بر بنی‌اسرائیل طولانی شد، آن‌ها ناله نمودند و چهل روز به درگاه الهی گریه و زاری کردند تا این‌که خداوند به موسی و هارون علیهماالسلام وحی کرد که آن‌ها را از دست فرعون نجات خواهد داد؛ سپس صدوهفتاد سال از آن عذاب از آنان برداشته شد. سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود: شما هم همین‌طور هستید. اگر همین کار را بکنید، خداوند برای شما فرج و گشایش می‌آورد، اما اگر چنین نکنید (به درگاه الهی گریه و زاری نکنید)، امر غیبت تا نهایت خود به طول خواهد انجامید).[2]

همچنان‌که در حدیث فوق مشهود است، اعمال صالح بندگان و تضرّع آن‌ها به درگاه

---

۱. توحید صدوق رحمه‌الله، ص۳۳۲.
۲. تفسیر عیاشی، ج۲، ص۱۵۴.

الهی، می‌تواند منشأ بداء و تعجیل در فرج شود؛ و از سوی دیگر، در روایات تأکید شده است که اعمال ناشایست انسان‌ها نیز می‌تواند منشا بداء و تأخیر در فرج گردد.[1]

حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دراین‌باره می‌فرماید:

«وَ لَوْ أَنَّ أَشْياعَنَا وَفَّقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْيمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكرَهُهُ وَ لَا نُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ» (اگر خداوند به شیعیان ما توفیق دهد و آن‌ها با اجتماع دل‌هایشان بروفای به عهدی که بردوششان است، برطاعت خداوند مجتمع شوند، شرفیاب شدن آنان به دیدار ما به تأخیر نمی‌افتد و سعادت مشاهده ما با معرفت شایسته و راستین زودتر رخ می‌دهد. پس تنها چیزی که آن‌ها را از دیدار ما محروم کرده، کارهایی است که از ناحیه آنان به ما می‌رسد و ما را

---

۱. در روایت است که امام باقر علیه‌السلام به ابوحمزه ثمالی فرمود: «يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّتْرِ وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا وَيَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ قَالَ أَبُوحَمْزَةَ فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَاعَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام فَقَالَ قَدْ كَانَ كَذَلِكَ؛ ای ثابت! همانا خدای تبارک و تعالی زمان این امر (فرج) را در سال هفتاد قرار داده بود، اما هنگامی که امام حسین، که صلوات خدا براو باد، کشته شد، خشم خدای متعال براهل زمین شدت گرفت و از این‌رو، امر فرج را تا سال صدوچهل به تأخیر انداخت. سپس ما برای شما حدیث گفتیم و شما حدیث را افشا کردید و پرده را کنار زدید و خداوند بعد از آن دیگر وقتی نزد ما قرار نداد و خداوند هر چه را بخواهد، محو یا اثبات می‌کند و ام‌الکتاب نزد اوست. ابوحمزه می‌گوید این حدیث را برای امام صادق علیه‌السلام بازگو کردم. ایشان فرمود: همین‌طور بوده است»؛ کافی، ج۱، ص۳۶۸؛ بحار الأنوار، ج۵۲، ص۱۰۵.

همچنین از جمله اموری که ممکن است موجب تأخیر فرج شود، فاش کردن سرّ اهل‌بیت علیهم‌السلام است. در روایتی از اسحاق بن عمار صیرفی نقل شده است: «سمعت أباعبدالله علیه‌السلام يقول: قَدْ كَانَ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتٌ وَ كَانَ فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْتُمْ بِهِ وَ أَذَعْتُمُوهُ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ برای این امر (فرج) زمانی بود و آن سال صدوچهل بود، اما شما از آن سخن گفتید و افشایش کردید، پس خداوند متعال آن را به تأخیر انداخت»؛ غیبة نعمانی، ص۲۹۲؛ در روایت دیگری نیز چنین آمده است: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا لِهَذَا الْأَمْرِ أَمَدٌ يُنْتَهَى إِلَيْهِ وَ يُرِيحُ أَبْدَانَنَا قَالَ بَلَى وَ لَكِنَّكُمْ أَذَعْتُمْ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ؛ ابی‌بصیر می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا برای این امر (فرج) سرآمدی هست که به پایان برسد و ما راحت شویم؟ حضرت فرمود: بله هست، ولی شما افشا کردید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت»؛ غیبة نعمانی، ص۲۸۸.

ناراحت می‌کند و ما آن کارها را از آن‌ها نمی‌پسندیم).[1]

آیت‌الله بهجت می‌فرمود:

«سبب غیبت امام زمان خود ما هستیم والّا او غیبت ندارد».

معظّم‌له همیشه دو بال خوف و رجاء را متوازن و متقارن سیر می‌داد و بر قضیه حصول بداء در تحقّق ظهور، چه در جهت تعجیلی و چه تأجیلی، تأکید بسیار داشت. بداء تعجیلی را مایه امید می‌دانست و می‌فرمود:

«علائمی اعم از حتمیه و غیرحتمیه برای ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ذکر کرده‌اند، ولی اگر خبر دهند حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فردا ظهور می‌کند، هیچ استبعاد ندارد. لازمه این مطلب آن است که در بعضی از علائم بَداء صورت می‌گیرد، و بعضی دیگر از علائم حتمی هم مقارن با ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اتفاق می‌افتد.»

و از بداء تأجیلی برحذر می‌داشت و می‌فرمود:

«آیا نباید در فکر این باشیم که از کسی که خداوند [او را] برای اصلاح جامعه قرار داده، بخواهیم که بیاید؟! خود او در مسجد سهله و جمکران، در خواب و بیداری، در گوش افرادی از دوستانش بدون این‌که او را ببینند، فرموده است: فرج من نزدیک است، دعا کنید! یا به نقلی فرموده: فرجم نزدیک شده، دعا کنید بَداء (تغییر) حاصل نشود!»

در واقع تحقق ظهور منوط به اجتماع مجموعه‌ای از شرایط و وقایع است نه منوط به گذشت یک زمان مشخص. آن شرایط و زمینه‌ها در هر زمان که محقق شود، ظهور محقق می‌شود چه امروز و چه هزار سال دیگر. براساس این مبنا آیت‌الله بهجت رحمه‌الله تعیین زمان برای ظهور را کار درستی نمی‌دانستند ـ حتی اگر نهی از آن وارد نشده باشد ـ زیرا اساساً آن را منوط به زمان خاصی نمی‌دیدند. از همین روست که آیت‌الله بهجت می‌فرمودند:

«فرج به زمانیات، موقّت است، نه به نفس زمان!».

---

۱. احتجاج، ج۲، ص۴۹۹؛ الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۹۰۳.

۳. تبیین روایات توقیت

یکی از مباحث پیرامون مسأله توقیت، روایاتی است که از اهل‌بیت علیهم‌السلام صادر شده است و دربردارنده نوعی تعیین وقت است. از طرفی می‌دانیم از اعتقادات واضح شیعه اثنا عشری لزوم تکذیب توقیت کننده است، و این‌که شتاب زدگی در امر فرج موجب هلاکت است. روایات نهی از توقیت آن‌چنان در فرهنگ شیعی رسوخ پیدا کرده است که تعابیر مذکور در آن‌ها مانند «كَذَبَ الوَقَّاتُونَ، وَ هَلَكَ المُسْتَعْجِلُونَ، وَ نَجَا المُسَلِّمُونَ» (تعیین کنندگان وقت دروغ می‌گویند، شتاب زدگان هلاک شوند و تسلیم شدگان نجات یابند)، «كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوَقِّتُ» (تعیین کنندگان وقت دروغ می‌گویند، ما اهل‌بیت علیهم‌السلام زمانی را تعیین نمی‌کنیم) و «أَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُخَالِفَ وَقْتَ الْمُوَقِّتِينَ» (خداوند همواره با وقت هایی که تعیین کنندگان وقت تعیین می‌کنند مخالفت می‌کند) همچون ضرب المثل در میان مردم مشهور و معروف است. در کتاب کافی که از مهم‌ترین کتب حدیثی شیعه است یک باب با هفت روایت به این موضوع اختصاص دارد.[1] این روایات تصریح دارد که نه تنها شیعیان نباید توقیت کنند، بلکه خود اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز چنین کاری نمی‌کنند.

اما از سوی دیگر برخی روایات به گونه‌ای دربردارنده نوعی تعیین زمان ظهور است.[2] مثلًا در روایات آمده است که «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ قَدْ أُخِّرَ مَرَّتَيْنِ»[3] (این امر (فرج) دو بار به تأخیر افتاده است). ظاهر این روایت این است که دو بار زمان ظهور تعیین شده است اما ظهور در آن واقع نشده است. مؤید این مطلب روایت دیگری است که در آن ابوحمزه ثمالی به امام باقر علیه‌السلام عرض می‌کند که: «وَ قَدْ مَضَتِ السَّبْعُونَ وَ لَمْ نَرَ رَخَاءً!» (سال هفتاد هم گذشت و ما آسایشی ندیدیم!) حضرت علیه‌السلام نیز در پاسخ می‌فرماید: «يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةِ سَنَةٍ، فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ وَ كَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّتْرِ، فَأَخَّرَهُ اللَّهُ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ بَعْدَ

---

۱. کافی، ج۱، ص۳۶۸.
۲. برای مطالعه بیشتر در این باره، مراجعه شود به: بخش ملحقات، مطلب چهاردهم.
۳. الغیبة (نعمانی)، ص۲۹۳.

ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنا وَيَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ»[1] (ای ثابت، خداوند زمان این امر (فرج) را سال هفتاد تعیین کرده بود، اما وقتی که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید، خشم خداوند بر اهل زمین شدت یافت و لذا آن را تا سال ۱۴۰ به تأخیر انداخت. سپس ما این را به شما گفتیم و شما این حدیث را پخش و برملا کردید و پوشش پرده را کنار زدید و لذا خداوند آن را تأخیر انداخت و دیگر برای آن زمانی را نزد ما تعیین نکرد و خداوند هر چه بخواهد محو یا اثبات می‌کند و نزد اوست ام الکتاب). ظاهر این روایت این است که در ابتدا سال هفتاد به عنوان سال ظهور تعیین شده است به طوری که ابوحمزه هم از آن با خبر بوده، اما با گذر زمان، ظهور در این سال اتفاق نیفتاده است. همچنین امام باقر علیه‌السلام در این حدیث بار دیگر سال صد و چهل را به عنوان زمان ظهور ذکر می‌کنند و می‌فرمایند این زمان نیز به تأخیر افتاد و سپس حضرت علیه‌السلام به آیه بداء اشاره می‌کنند. باید توجه داشت که زمان صدور این روایت دست کم بیست و شش سال قبل از سال صد و چهل بوده است، زیرا امام باقر علیه‌السلام در سال ۱۱۴ هجری قمری به شهادت رسیده‌اند.

روایت دیگر در این زمینه روایت ابولبید است که امام باقر علیه‌السلام زمان ظهور را بر اساس حروف مقطعه قرآن تعیین می‌کنند. نکته قابل توجه این است که آیت‌الله بهجت رحمه‌الله در مجلس درسشان به این روایت اشاره و پیرامون زمانی که بر اساس این روایت می‌توان بدست آورد جملاتی فرموده‌اند. بر همین اساس یکی از شایعاتی که در زمان حیات معظم‌له انتشار گسترده‌ای یافت این بود که ایشان فرموده‌اند که «سال ۱۴۱۴ هـ‌ق» سال ظهور است. متأسفانه غرض‌ورزان که در صدد بازی با دین مردم و تضعیف عقیده شیعه و تخریب وجهه علمای ربانی بودند، این شایعه را آگاهانه و عامدانه تا می‌توانستند نشر دادند.

بنابراین در اینجا چند مسأله باید بررسی شود:

نخست این‌که چگونه می‌توان بین روایات تعیین کننده زمان ظهور و روایات مسلّم و صریح نفی توقیت جمع کرد؟ دوم این‌که شایعه مذکور آیا با واقعیت تطابق دارد و آیا اساساً این سخن صحیح است که آیت‌الله بهجت رحمه‌الله برای ظهور، زمان و تاریخی را تعیین نموده است؟

---

۱. الغیبة (طوسی)، ص۴۲۸؛ بحار الأنوار، ج۵۲، ص۱۰۵.

باید به چند نکته توجه داشت:

نخست: نفی توقیت در روایات متعددی ذکر شده است که از جمله مهم‌ترین آن‌ها حدیث امام رضا علیه‌السلام برای دعبل است که فرموده‌اند: «وَ أَمَّا مَتَى فَإِخْبَارٌ عَنِ اَلْوَقْتِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه‌السلام أَنَّ اَلنَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اَللَّهِ، مَتَى يَخْرُجُ اَلْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَثَلُهُ مَثَلُ اَلسَّاعَةِ لاٰ يُجَلِّيهٰا لِوَقْتِهٰا إِلاّٰ هُوَ ثَقُلَتْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ لاٰ تَأْتِيكُمْ إِلاّٰ بَغْتَةً»[1] (و اما «چه زمانی؟» سخن گفتن از وقت است. همانا پدرم از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کنند که به ایشان گفته شد: ای رسول خدا، چه زمانی قائم از فرزندان شما قیام می‌کند؟ حضرت فرمودند: مثال او مثال قیامت است. وقتش که برسد، جز خودش چیزی آشکارش نمی‌کند. بر آسمان‌ها و زمین گران می‌آید و جز ناگهانی به سراغتان نمی‌آید). این روایت به صورت آشکار توقیت را نفی می‌کند و می‌گوید همان طور که برای روز قیامت نمی‌توان زمانی را تعیین کرد برای ظهور نیز نمی‌توان وقتی را مشخص ساخت. این‌که این روایت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است، و امام رضا علیه‌السلام نیز این حدیث را از پدران معصومش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کنند نشان دهنده عنایت اهل‌بیت علیهم‌السلام به این روایت است. این حدیث از احادیث بسیار مهم در فهم سخنان اهل‌بیت علیهم‌السلام است و نقشی کلیدی در جمع بین سخنان آن‌ها دارد. آیت‌الله بهجت رحمه‌الله نیز در بحث افتراق بین اموری که حدوث آن‌ها منوط به زمان است و اموری که حدوث آن‌ها منوط به زمانیات (یعنی وقوع رخدادهای معیّن) است، به این حدیث اشاره می‌نمایند.

دوم: ذکر نشانه‌های ظهور، ارتباطی با توقیت ندارد. مقصود از توقیت تعیین زمان است، مقصود از نشانه، حوادث و اتفاقاتی است که قبل از ظهور یا همزمان با آن به وقوع می‌پیوندند. مثل قیامت که نشانه‌های متعددی برای آن در قرآن آمده، بدون آنکه زمان آن بیان شده باشد. بنابراین روایات در بردارنده نشانه‌های ظهور، محل بحث نیست.

سوم: علمای شیعه اعم از قدما و متأخرین، با وجود علم و اعتراف به این‌که در مذهب شیعه توقیت منفی و منهی است، روایات مشتمل بر توقیت را ذکر کرده‌اند، و آن‌ها را در کتب خود ثبت و تدوین کرده‌اند، و در فهم و شرح و حل آن سخن گفته‌اند. بنابراین وجه

---

۱. کمال الدین، ج۲، ص۳۷۳.

جمعی نزد آن‌ها وجود داشته است که مسوغ ذکر و نگارش این روایات بوده است.

چهارم: در جمع بین روایات، علماء احتمالات مختلفی را مطرح کرده‌اند. چه بسا مرحوم کلینی ﷺ که دو بار روایات توقیت را ذکر کرده و باب مربوطه را به جای این‌که «حرمة التوقیت» نام گذاری کند، باب «کراهیة التوقیت» نام نهاده است، اشاره به وجه جمع این روایات با ادله نهی از توقیت داشته است. علامه مجلسی ﷺ نیز در باب بیست و یکم جلد ۵۲ بحار الأنوار دو بار درباره جمع این روایات سخن می‌گوید. وی ابتدا بحثی طولانی ذیل حدیث ابولبید که پیش‌تر به آن اشاره شد، مطرح می‌کند[1] و بار دیگر در پایان باب، وجوه جمع را ذکر می‌کند. آنچه وی در پایان بحث می‌گوید این است:

«ثمّ إنّ هذه التوقيتات على تقدير صحّة أخبارها لا ينافي النهي عن التوقيت، إذ المراد بها النهي عن التوقيت على الحتم لا على وجه يحتمل البداء كما صرّح في الأخبار السالفة، أو عن التصريح به فلا ينافي الرمز و البيان على وجه يحتمل الوجوه الكثيرة أو يخصّص بغير المعصوم ﷺ، و ينافي الأخير بعض الأخبار و الأوّل أظهر. و غرضُنا من ذكر تلك الوجوه إبداء احتمال لا ينافي ما مرّ من هذا الزمان، فإن مرّ هذا الزمان و لم يظهر الفرج و العياذ بالله كان ذلك من سوء فهمنا و الله المستعان. مع أنّ احتمال البداء قائمٌ في كلٍّ من محتملاتها كما مرّت الإشارة إليه في خبر ابن يقطين و الثماليّ و غيرهما، فاحذَر من وساوس شياطين الإنس و الجان و على الله التكلان» (این توقیت‌ها به فرض صحت اخبارشان، منافاتی با نهی از توقیت ندارند، زیرا مراد از آن نهی از توقیت به صورت حتمی است نه به صورتی که همراه با احتمال بداء باشد همان‌طور که در اخبار پیشین به آن تصریح شد، و یا این‌که مقصود توقیت همراه با بیان صریح و آشکار است و لذا منافاتی با رمزگویی و سخن گفتن به گونه‌ای که قابل حمل بر وجوه متعدد باشد ندارد. همچنین ممکن است نهی از توقیت مختص غیر معصوم ﷺ باشد. این وجه اخیر با برخی روایات منافات دارد و وجه اول با ظاهر روایت سازگارتر است. غرض ما نیز از ذکر این وجوه (درباره زمان ظهور)، مطرح کردن احتمالی است که با گذشتن از آن زمان منافاتی نداشته باشد، چه این‌که اگر آن زمان گذشت و العیاذ بالله فرج

---

۱. بحار الأنوار، ج۵۲، ص۱۰۷.

آشکار نشد، معلوم می‌شود که این از برداشت اشتباه ما بوده است و خداوند یاری رسان است. علاوه بر این‌که احتمال بداء در هریک از این محتملات وجود دارد همان طور که در خبر ابن یقطین و ثمالی و... به آن اشاره شد. پس از وساوس شیاطین انس و جن بپرهیز، و تکیه‌گاه خداست».[1]

پنجم: وجه اخیری که مرحوم مجلسی ﷺ مطرح می‌کند یعنی اختصاص داشتن جواز توقیت به امام معصوم علیه‌السلام ـ به فرموده خود ایشان ـ با برخی روایات منافات دارد. در توضیح و تأیید سخن مرحوم مجلسی ﷺ به دو نکته اساسی باید توجه داشت:

تأمل در احادیث نشان می‌دهد که باب فهم چنین اموری برای غیر معصوم علیه‌السلام کاملاً بسته نیست. در برخی روایات امام علیه‌السلام مستقیماً زمان ظهور را تعیین نمی‌کنند، بلکه باب فهمی را باز و راهی را معرفی می‌کنند، که انسان می‌تواند با پیگیری آن به سرچشمه‌های کشف این حقیقت، یعنی قرآن کریم دسترسی پیدا کند که «تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (آشکارکننده هر چیز) است. مثلاً در حدیث ابولبید که پیشتر به آن اشاره شد، حضرت علیه‌السلام مخاطب را به فهم حروف مقطعه قرآن ارجاع می‌دهند و می‌فرمایند: «يَا أَبَا لَبِيدٍ، إِنَّ فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ الْمُقَطَّعَةِ لَعِلْمًا جَمًّا» (ای ابولبید، همانا در حروف مقطعه قرآن علمی انبوه است). سپس حضرت علیه‌السلام به این هم اکتفا نمی‌کنند و به نحوه فهم حروف مقطعه نیز اشاره‌ای می‌کنند و می‌فرمایند: «وَتِبْيَانُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي الْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ إِذَا عَدَدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكْرَارٍ» (توضیح آن در کتاب خدا در حروف مقطعه است، وقتی آن‌ها را بدون تکرار بشماری). در پایان نیز حضرت می‌فرمایند: «فَافْهَمْ ذَلِكَ وَعِهْ وَاكْتُمْهُ» (این را بفهم و دریاب و کتمان کن). اینگونه حضرت علیه‌السلام ابولبید را به فهمیدن و دریافتن آنچه برایش شرح داده است، ترغیب و تحریک می‌کند. بدیهی است اگر دانش این امور مختص به امام معصوم علیه‌السلام می‌بود، حضرت علیه‌السلام تنها به بیان نتیجه حاصل از این علم اکتفا می‌نمود و او را بر فهمیدن و دریافتن ترغیب نمی‌نمود. بنابراین برای غیرمعصوم علیه‌السلام نیز باب فهم این مطلب باز است، گرچه شاید عده بسیار اندکی به این توفیق و کمال دست یابند.

باید توجه داشت که طبق احادیث، حروف مقطعه چکیده قرآن است که کل قرآن از آن

---

۱. بحار الأنوار، ج۵۲، ص۱۲۱.

استخراج می‌شود. ابوفاخته که از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه‌السلام است ذیل آیه شریفه «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ»[1] (پاره‌ای از آن آیات محکم [صریح] است، آن‌ها اساس کتابند) نقل می‌کند که «أُمُّ الْكِتَابِ فَوَاتِحُ السُّوَرِ مِنْهَا يُسْتَخْرَجُ الْقُرْآنُ «الم ذَلِكَ الْكِتَابُ» مِنْهَا اسْتُخْرِجَتِ الْبَقَرَةُ، وَ «الم اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» مِنْهَا اسْتُخْرِجَتْ آلُ عِمْرَانَ»[2] (ام الکتاب آغاز سوره‌ها (حروف مقطعه) است که قرآن از آن استخراج می‌شود. از «الم ذَلِكَ الْكِتَابُ» سوره بقره استخراج می‌شود و از «الم اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» سوره آل عمران». بنابراین حروف مقطعه گنجینه‌های علم الهی است و از سنخ علم مخلوقات نیست. خدای متعال که به همه چیز آگاه است و علم قیام و قیامت نزد اوست، قرآن را نازل کرده و اسرار خود را در آن قرار داده است. و لذا کسی که به ام الکتاب آگاهی بیابد در واقع به کل کتاب که تبیاناً لکلّ شیء است آگاهی یافته است. و به همین دلیل است که امام علیه‌السلام تمام علم غیب خود را برگرفته از کتاب خدا معرفی می‌کند. چنان‌که در روایت حماد لحام امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «نَحْنُ وَاللَّهِ نَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا فِي الْجَنَّةِ وَمَا فِي النَّارِ وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ»[3] (به خدا سوگند ما از آنچه در آسمان‌ها و در زمین است و آنچه در بهشت و در جهنم است و آنچه میان این‌هاست آگاهیم). حماد می‌گوید با شنیدن این سخن بهت‌زده به حضرت علیه‌السلام نگاه می‌کردم که حضرت علیه‌السلام سه بار فرمودند: «يَا حَمَّادُ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» (ای حماد این دانش از کتاب خداست). در روایت عبد الاعلی بن اعین نیز آمده است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَأَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ وَفِيهِ بَدْءُ الْخَلْقِ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَفِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَخَبَرُ الْأَرْضِ وَخَبَرُ الْجَنَّةِ وَخَبَرُ النَّارِ وَخَبَرُ مَا كَانَ وَخَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ، أَعْلَمُ ذَلِكَ كَأَنَّمَا أَنْظُرُ إِلَى كَفِّي، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ»[4] (رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا به دنیا آورد درحالی‌که از کتاب خدا آگاهی داشتم که در آن آغاز آفرینش و آنچه تا روز قیامت روی می‌دهد و خبر آسمان و زمین و خبر بهشت و جهنم و خبر آنچه روی داده و روی خواهد داد موجود است. این‌ها را می‌دانم چنان‌که به کف دست

---

۱. آل عمران، ۷.
۲. تفسیر طبری، ج۶، ص۱۸۴.
۳. بصائر الدرجات، ج۱، ص۱۲۸.
۴. کافی، ج۱، ص۶۱.

خود نگاه می‌کنم. خداوند متعال می‌فرماید: در قرآن روشن کننده همه چیز وجود دارد).

حال اگر با این دید به امثال روایت ابولبید نگاه کنیم و با در نظر گرفتن این‌که قرآن کریم چون شب و روز در جریان است[1] و در هر زمان تأویلاتی دارد که اهلش از آن با خبرند، مشخص می‌شود که اگر کسی حقیقت آنچه حضرت علیه‌السلام فرموده است را به نیکی در یابد ـ چنان‌که خود حضرت علیه‌السلام نیز به چنین فهمی ترغیب می‌کند ـ می‌تواند جزئیاتی از امور مربوط به دین و ایمان در سطح فردی و اجتماعی و آنچه مرتبط با زندگانی مؤمنین و فرج خصوصی یا عمومی آن‌هاست و بشارتی برای منتظران محسوب می‌شود را از قرآن کریم و حروف مقطعه آن در یابد. و چه بسا از سخن و سلوک حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله چنین برداشت شود که ایشان از کسانی است که خداوند متعال چنین علمی را به او روزی داده است که ما از آن محرومیم. و لذا تمییز امور برای او آشکار بود، و اخبار حتمی را با بداء خلط نمی‌کرد، و فهم و ایمان به آن دو را با هم جمع نموده بود.

مقصود از امر به کتمان در پایان روایت ابولبید، به قرائن متعدد کتمان از نااهلان است. دست کم سه دسته قرینه برای چنین تقییدی وجود دارد که هریک به تنهایی برای اطمینان یافتن به صحت چنین تقییدی کافی است:

قرینه نخست در درون خود روایت است، زیرا اگر امر حضرت علیه‌السلام به کتمان، یک دستور مطلق بود لازمه‌اش لزوم کتمان حتی نسبت به افراد دارای ظرفیت و اهل فهم و رازدار می‌باشد. در این صورت خود راوی با نقل چنین روایتی از امام علیه‌السلام از دستور امام تخلف کرده است! آن‌گاه چرا بزرگان علمای شیعه از گذشته تا کنون به روایت چنین شخصی اعتنا نموده‌اند و به او اعتراض نکرده‌اند که با سرپیچی از دستور حضرت علیه‌السلام از عدالت و وثوق خارج شده است؟! این نشان می‌دهد روایت یک مخصص لبّی به همراه دارد که هر فرد آگاه به سخنان اهل بیت علیهم‌السلام آن را می‌فهمد.

قرینه دوم، یک قرینه بیرونی و کلی است و آن روایات متعددی است که بر جواز و بلکه وجوب تعلیم علم و حکمت به اهل آن و ممنوعیت کتمان آن از افراد دارای اهلیت دلالت دارد. در کتاب بحار الأنوار بابی در این خصوص تنظیم شده است که بیش از

---

۱. ر.ک: بحار الأنوار، ج۳۵، ص۴۰۳ حدیث ۲۱.

هشتاد روایت را در بر دارد. از جمله مشهورترین این روایات، حدیث منقول از پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام از حضرت عیسی علیه‌السلام است که در ده‌ها کتاب روایی مانند کافی، فقیه، امالی و ... با اینِ عبارت آمده است: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، لَا تُحَدِّثُوا بِالْحِكْمَةِ الْجُهَّالَ فَتَظْلِمُوهَا، وَلَا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا فَتَظْلِمُوهُمْ»[1] (ای بنی اسرائیل، به نادانان حکمت را نگویید که در این صورت به حکمت ظلم کرده‌اید و آن را از اهلش دریغ نکنید که در این صورت به اهلش ظلم کرده‌اید). بسیاری از روایات عبارات آشکاری در این راستا دارند مانند حدیث چهل و هشتم همین باب: «أَمَّا مَا حَدَّثْتَ بِهِ أَصْحَابَكَ فَلَا بَأْسَ، إِنَّمَا الْإِذَاعَةُ أَنْ تُحَدِّثَ بِهِ غَيْرَ أَصْحَابِكَ»[2] (حدیثی که به اصحابت می‌گویی، اشکالی ندارد [و افشای سر محسوب نمی‌شود] افشای سر این است که آن را به غیر یارانت بگویی).

قرینه سوم نیز قرینه‌ای بیرونی و خاص است و آن این‌که در موارد مشابهی امام افراد دارای اهلیت را از امر به لزوم کتمان خارج کرده‌اند. از آشکارترین آن‌ها حدیث یونس بن ظبیان است که یونس در پایان می‌گوید: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَعْدٍ دَخَلَ عَلَيْكَ بِالْأَمْسِ، فَسَأَلَكَ عَمَّا سَأَلْتُكَ، فَأَجَبْتَهُ بِخِلَافِ هَذَا؟!» (ای فرزند رسول خدا، دیروز عبد الله بن سعد نزد شما آمد و همین سؤال مرا از شما پرسید ولی شما پاسخی مغایر حرف کنونی تان به او فرمودید). حضرت علیه‌السلام در پاسخ او فرمودند: «يَا يُونُسُ، كُلُّ امْرِئٍ وَمَا يَحْتَمِلُهُ، وَلِكُلِّ وَقْتٍ حَدِيثُهُ، وَإِنَّكَ لَأَهْلٌ لِمَا سَأَلْتَ، فَاكْتُمْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ، وَالسَّلَامُ»[3] (ای یونس، هر کسی ظرفیتی دارد و هر سخن جایی دارد. تو اهلیت پاسخ آن سؤال را داری، پس آن را جز از اهلش کتمان کن و السلام). این روایت به نیکی نشان می‌دهد که امر به کتمان ناظر به نااهلان است. در روایات بسیار دیگری نیز در مواردی ویژه تعابیری مانند: «فَصُنْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ»[4] (آن را جز از اهلش صیانت کن)، و «فَاكْتُمْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ»[5] (آن را جز از اهلش کتمان کن) آمده است که می‌توان از آن‌ها قانون کلی استنباط کرد.

---

۱. کافی، ج۱، ص۴۲.
۲. محاسن، ج۱، ص۲۵۸.
۳. بحار الأنوار، ج۳۶، ص۴۰۵.
۴. کافی، ج۱، ص۵۲۸.
۵. بحار الأنوار، ج۳۶، ص۲۵۰.

چه بسا به دلیل وجود چنین قرائنی و با توجه به قاعده عامه لزوم ابلاغ حکمت به افراد دارای اهلیت و لزوم کتمان آن از نااهلان که مأخوذ از روایات است، با این‌که در روایت ابولبید امر کتمان به صورت «وَ اکْتُمْهُ» و بدون قید معهود ذکر شده است، حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ در هنگام نقل این حدیث ارتکازاً یا التفاتاً عبارت «وَ اکْتُمْهُ إِلاَّ عَنْ أَهْلِهِ» را ذکر کرده‌اند که در واقع جمع روایاتی است که پیشتر ذکر شد.

بنابراین در جمع بین روایات نهی از توقیت و ادله مشتمل بر توقیت باید گفت، توقیت منهی، تعیین زمانی است که از حیث دلالت صریح باشد و از حیث مدلول به صورت اِخبار قطعی و حتمی و غیرقابل بداء مطرح شده باشد.

۴. آمادگی برای ظهور

اگر کسی واقعاً منتظر ظهور امام و محبوب خود است، باید در زمان غیبت تمام تلاش خود را برای خرسند کردن او انجام دهد و خود را برای ظهور، آماده سازد. رعایت تقوا و اخلاق، از لوازم این آمادگی است. امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظِرٌ فَإِنْ مَاتَ وَ قَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ فَجِدُّوا وَانْتَظِرُوا هَنِيئاً لَكُمْ أَيَّتُهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ»؛ (هر کس دوست دارد که از اصحاب حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد، پس انتظار بکشد و ورع و تقوا و اخلاق نیکو را در حالی که منتظر است، رعایت کند. در این صورت، اگر وفات کرد و بعد از آن حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قیام نمود، اجر و ثواب او همچون اجر کسی است که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را درک کرده باشد. پس بسیار تلاش کنید و منتظر باشید. گوارایتان باد [این ظهور] ای گروه رحمت شده!).[1]

چنین فردی، اگر فرج را درک نمود که خوشا به حالش، و اگر درک نکرد، باز خوشا به حالش؛ چرا که به وظایف خود به نیکی عمل کرده است و در زمره اصحاب حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شمرده می‌شود.

---

۱. غیبة نعمانی، ص۲۰۰.

ازاین‌رو، کسی که معرفت به امام داشته باشد، مقدّم یا مؤخّرشدن فرج هیچ ضرری به او نمی‌رساند؛ زیرا او همچون کسی است که همراه با حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در خیمه ایشان نشسته است:

«مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ قَائِمٌ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ» (هر که بمیرد، در حالی که امامی ندارد، مرگ او مرگ جاهلی است؛ و هر که بمیرد، در حالی که امام خود را می‌شناسد، دیگر برای او ضرری ندارد که این امر (فرج) پیش یا به تأخیر افتد. و هر کس با معرفت به امام خود بمیرد، مانند کسی است که همراه حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در خیمه او ایستاده باشد).[1]

براساس روایات، انتظار فرج، خود مرتبه‌ای از فرج و گشایش است. در روایتی ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد:

«جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى الْفَرَجُ؟ فَقَالَ: يَا أَبَابَصِيرٍ وَ أَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا؟! مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ بِانْتِظَارِهِ» (فدای شما بشوم! فرج چه زمانی خواهد بود؟ حضرت فرمود: ای ابابصیر! مگر تو دنیا را می‌خواهی؟! کسی که این امر (امامت) را شناخته باشد، با همین انتظارش فرجش حاصل شده است).[2]

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله تأکید می‌کردند به جای آنکه به دنبال پیدا کردن زمان ظهور باشیم همواره باید خود را برای این امر، آماده و مهیا کنیم. این آمادگی با توبه و اصلاح نفس تحصیل می‌شود و زمینه‌ساز فرج شخصی خواهد بود. ایشان می‌فرمایند:

«چرا به این اهمیت نمی‌دهیم که چگونه با آن حضرت ارتباط برقرار کنیم و از این مطلب غافل هستیم، ولی به ظهور و دیدار عمومی آن حضرت اهمیت می‌دهیم؟ و حال این‌که اگر برای فرج شخصی به اصلاح خود نپردازیم، بیم آن است که در ظهور آن حضرت از او فرار کنیم، چون راهی که می‌رویم، راه کسانی است که اَهَمّ و مهمّی قائل نیستند!»

---

۱. همان، ص۳۳۰.
۲. همان.

بنابراین مؤمن همیشه باید مترصد تحقق شرائط ظهور باشد، از نظر آیت‌الله بهجت ﷺ اصلاح نفس و منطبق نمودن خود با اراده امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بهترین و مهم‌ترین راه برای زمینه‌سازی ظهور است.[1] چرا که اگر آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تعداد اندکی یار حقیقی و خالص

---

۱. مرحوم علامه شیخ علی‌اکبر نهاوندی ﷺ از عالم ربانی مرحوم حجت‌الاسلام آقا سیدعلی‌اکبر موسوی خویی ﷺ (پدر مکرم آیت‌الله خویی) نقل می‌کند:

«وقتی از نجف اشرف جهت انجام مطلبی که در نظر بود به حلّه سیفیّه رفتم. در اثنای عبور از بازار آن بلد، نظرم به قبّه مسجد مانندی افتاد که برسر در آن زیارت مختصری از حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نوشته بود و آن نوشته این بود: «هذا مقام صاحب الزمان». مردمان آن سامان از دور و نزدیک در آن مکان جنّت نشان، به زیارت می‌رفته، به ساحت قدس باری دعا، تضرّع، زاری و توسّل می‌جستند. از اهالی حلّه وجه تسمیه آن مقام به مقام صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را سؤال نمودم، متّفق الکلمه گفتند: این مکان، خانه یکی از اهل علم این جاست که آقا شیخ علی نام داشت و مردی بسیار زاهد، عابد، متّقی و همیشه منتظر ظهور حضرت مهدی ﷺ بود و همیشه مشغول خطاب و عتاب با آن جناب است که این غیبت شما در این ازمنه و اعصار موقعیّتی ندارد، چرا که مخلصین جنابت در اقطار و امصار به اندازه برگ درختان و قطرات باران است. در همین بلده بیش از هزار نفرند. پس چرا ظهور نمی‌کنی تا دنیا را پر از قسط و عدل نمایی؟ تا آن که وقتی اتّفاق افتاد که به بیابانی رفته، همین عتاب و خطاب‌ها را به آن بزرگوار می‌نمود. ناگاه دید عربی بدوی نزد او حاضر شده، به ایشان فرمود: جناب شیخ! به چه کسی این همه عتاب و خطاب می‌نمایی؟ عرض کرد: خطابم به حجّت وقت و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است که مخلصین صمیمی‌ای در این عصر دارد که فقط بیش از هزار نفر آن‌ها در حلّه است و با ظلم و جوری که عالم را فراگرفته، چرا ظهور نمی‌کند؟ آن مرد عرب فرمود: یا شیخ! من صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستم، با من این همه خطاب و عتاب مکن! مطلب چنین نیست که تو فهمیدی. اگر سی صد و سیزده نفر اصحاب من موجود بودند، هر آینه ظاهر می‌شدم. و در بلد حلّه که می‌گویی متجاوز از هزار نفر مخلص واقعی دارم، جز تو و فلان شخص قصّاب، کسی که اخلاص بر کیش من داشته باشد نیست. اگر می‌خواهی واقع امر بر تو مکشوف شود، شب جمعه، مخلصین مرا که می‌شناسی دعوت کن و در صحن حیاط خود، برای‌شان مجلسی آماده نما و فلان قصّاب را هم دعوت کن. دو بزغاله بر بام خانه‌ات بگذار و در پشت بام خود منتظر ورود من باش، تا من حاضر شده، واقع امر را به تو بفهمانم و تو را ملتفت کنم که اشتباه نموده‌ای. چون این مکالمات را با آقا شیخ علی به پایان رساند از نظرش غایب شد.

شیخ مذکور با کمال فرح و سرور به حلّه برگشته، ماجرا را به آن مرد قصّاب گفت و به تصویب یکدیگر از میان بیش از هزار نفر ـ که همه آن‌ها را از اخیار و ابرار و منتظران حقیقی غایب از انظار می‌دانستند ـ چهل نفر را انتخاب نمودند. و شیخ علی از آن‌ها دعوت نمود که شب جمعه به منزل او بیایند تا به شرف لقای امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شوند. چون شب موعود رسید، مرد قصاب با آن چهل نفر در صحن حیاط خانه شیخ علی اجتماع نمودند و همه با طهارت و مواجه قبله، مشغول ذکر و صلوات و دعا و منتظر من الیه الالتجاء بودند. ←

داشته باشد حتماً ظهور خواهد نمود.[1]

← او طبق دستور آن سرور، از قبل دو بزغاله بالای پشت بام برده بود. چون برهه‌ای از شب گذشت، دیدند نور عظیم درخشانی در جوّ هوا ظاهر شد که تمام آفاق را پر کرده و از آفتاب و ماه بسیار درخشنده‌تر است. آن نور به سمت خانه شیخ متوجّه گردیده، آمد تا بر بالای پشت بام خانه شیخ قرار گرفت. قدری نگذشت که صدایی از پشت بام بلند شد و آن مرد قصّاب را برای رفتن به پشت بام خواند. قصّاب حسب الامر به پشت بام رفت. بعد از لحظاتی آن سرور به او امر فرمود یکی از دو بزغاله را نزدیک ناودان بام برده، سر ببرد، طوری که خون آن تماماً از ناودان، میان صحن خانه ریخته شود. قصّاب به فرموده آن بزرگوار عمل نمود. چون آن چهل نفر خون‌ها را دیدند گمان قوی پیدا کردند که آن بزرگوار سر قصّاب را از بدن جدا نموده و این خون او است که از ناودان جاری شده. سپس صدایی از پشت بام بلند شده، شیخ علی صاحب خانه را امر فرمود به سطح بام بالا رود. شیخ علی بالای پشت بام رفت؛ دید مرد قصّاب صحیح و سالم بالای پشت بام است. یکی از دو بزغاله را سر بریده و خونی که از ناودان به صحن خانه ریخته، خون بزغاله است. آن بزرگوار به مرد قصّاب امر فرمود بزغاله دیگر را به همان کیفیّت ذبح کند. قصّاب هم حسب الامر بزغاله دیگر را نزدیک ناودان برده، ذبح کرد. چون خون آن میان صحن خانه ریخت، چهل نفری که در صحن خانه بودند، مطمئن شدند که آن سرور شیخ علی مزبور را نیز به قتل رسانده و به‌زودی نوبت به هریک از آن‌ها خواهد رسید. لذا همه از حیاط خانه بیرون آمده، رو به فرار نهادند. سپس آن بزرگوار به شیخ علی فرمود: حالا به حیاط خانه برو و به این جماعت بگو به بام آمده، مرا دیدار نمایند.

وقتی شیخ به حیاط خانه آمد، احدی از آن چهل نفر را ندید. به بام برگشته، فرار آن جماعت را به عرض آن سرور رساند. آن بزرگوار فرمود: یا شیخ! دیگر این قدر با من عتاب و خطاب مکن، این بلد حلّه بود که می‌گفتی متجاوز از هزار نفر از مخلصین ما آن جاست؛ چه شد که از میان آن منتخبین، کسی جز تو و این مرد قصّاب نماند؟ جای‌های دیگر را هم به همین نحو قیاس کن! این را فرمود و از نظر شیخ و مرد قصّاب ناپدید شد.

آن گاه، شیخ آن بقعه را مرمّت نموده، به مقام صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه نام گذاشت و از آن وقت تاکنون آن مقام شریف مطاف انام و مزار خاصّ و عام است»؛ العبقري الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان عليه‌السلام، ج ۵، ص ۳۱۷ ـ ۳۲۰.

۱. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «قسم به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر من روزی که با برادر قبیله تیم (ابوبکر) بیعت شد ـ که تو اکنون مرا به خاطر داخل شدن در بیعت او سرزنش می‌کنی ـ چهل مرد می‌یافتم که همگی همان بصیرت آن چهار نفری که یافتم را می‌داشتند، کوتاهی نمی‌کردم و در مقابل آن‌ها قیام می‌نمودم، اما شخص پنجمی را پیدا نکردم و لذا خویشتن داری کردم!»؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۶۶۸.

همچنین حضرت علیه‌السلام در جای دیگری می‌فرمایند:

«به خدا سوگند، اگر به تعداد اصحاب طالوت یا به تعداد اهل بدر ـ که آن‌ها دشمنان شما هستند ـ یارانی ←

ضرورت آمادگی برای ظهور، از روایاتی که در مبحث توقیت ذکر شد هم قابل استفاده است. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، و هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ، و نَجَا الْمُسَلِّمُون»[1]. «نَجَا الْمُسَلِّمُون» یعنی تنها کسانی که تسلیم خواست الهی‌اند، اهل نجات‌اند. مؤمنانی که همواره با اعمال صالح منتظر و مترقب ظهوراند، و اعمال خود را با رضای قلبی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هماهنگ می‌کنند و به وظایف دینی خود پایبندند. اگر ظهور نزدیک باشد، خود را آماده خدمت و یاری حضرت بقیة‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌کنند، و اگر دور باشد به وظیفه خود عمل نموده‌اند. چنین افرادی حتی اگر ظهور عام را درک نکنند، فرج شخصی برای‌شان حاصل می‌شود. و در هر دو صورت اهل نجات‌اند.

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله بر تسلیم بودن نسبت به زمان ظهور تأکید بسیار داشت و توصیه می‌کرد که انسان باید تصمیم بر بندگی و عبودیّت داشته باشد و به وظایف بندگی خود عمل کند؛ چه وقت ظهور نزدیک باشد و چه دور. معظّم‌له می‌فرمود:

> «با کمال دوستی ما نسبت به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ظهور او نه به حرف بنده است و نه به حرف شما!»

همچنین ایشان می‌فرمود انسان در هر فعل و ترکی باید رضای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ملاک قرار دهد؛ چه وقت ظهور نزدیک باشد، چه دور:

← می‌داشتم، با شمشیر خود با شما مبارزه می‌کردم تا به حق باز گردید و به سوی صداقت انابه کنید»؛ کافی، ج۸، ص۳۲.

امام صادق علیه‌السلام نیز به یکی از اصحاب خود فرمودند:

«ای سدیر به خدا سوگند اگر به تعداد این گوسفندان شیعیانی داشتم، دیگر حق نشستن (و ترک قیام) نداشتم. سدیر می‌گوید: آنجا توقف کردیم و آن‌ها را شمردم، دیدم هفده عدد هستند!»؛ کافی، ج۲، ص۲۴۳.

روایاتی از این دست دربارهٔ سایر ائمه علیهم‌السلام نیز وجود دارد، بر اساس روایات اگر حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تنها به تعداد اصحاب بدر یعنی ۳۱۳ نفر یار راستین داشته باشد، خداوند امر به ظهور ایشان می‌فرماید. مسأله قیام در صورت وجود اصحاب راستین اختصاص به امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ندارد و درباره سایر امامان نیز صادق است. لذا بهترین راه برای یاری رساندن به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اصلاح نفس و ایجاد آمادگی برای ظهور است.

۱. کافی، ج۱، ص۳۶۸.

«از خدا بخواهیم برساند صاحب کار عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را، با او باشیم؛ حالا اگر نرساند که رساند، اگر نرساند، از او دور نرویم، از رضای او دور نرویم.»

ب: تقریب

در بحث پیشین بیان شد که «توقیت» در روایات اهل بیت علیهم‌السلام مورد نهی و تحذیر واقع شده است، اما توجه به این نکته لازم است که نباید «توقیت» با «تقریب» اشتباه گرفته شود. «تقریب» نه تنها مورد نهی نیست بلکه به آن توصیه شده و راه نجات شیعیان معرفی شده است. امام صادق علیه‌السلام می فرمایند: «هَلَکَتِ الْمَحَاضِیرُ... وَنَجَا الْمُقَرِّبُونَ» (اسب های چموش (شتاب کنندگان) هلاک شدند ... و نزدیک شمارندگان نجات یافتند). در روایت دیگری داشتیم «هَلَکَ الْمُسْتَعجِلُونَ وَنَجَا الْمُسَلِّمُونَ». از مجموع این دو روایت به دست می آید، تسلیم باید همراه با تقریب باشد تا به نجات بیانجامد. یعنی شیعیان ضمن تسلیم در برابر خواست الهی و پایبندی به دستورات، همواره باید ظهور را نزدیک بدانند، تا از اهل نجات شوند. بنابراین تقریب در انتظار فرج اهمیت فراوانی دارد و از همین رو در این قسمت به ذکر نکاتی درباره آن پرداخته می شود.

۱. تفاوت تقریب با توقیت

توقیت در زمینه ظهور به معنای «تعیین قطعی زمان ظهور» است، اما تقریب یعنی «نزدیک دانستن زمان ظهور». بنابراین «صرف بشارت دادن به نزدیکی ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف»، چه از حیث لغوی و چه از حیث حدیثی و فقهی توقیت محسوب نمی شود. در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام ده ها بلکه صدها روایت در باب علائم و نشانه های ظهور وجود دارد بدون آن که وقت معینی برای ظهور بیان کند. «قیامت» در قرآن کریم نیز همین گونه است. یعنی در عین حال که نزدیک است و درباره آن گفته شده «وَنَرَاهُ قَرِیبًا» (آن را نزدیک می بینیم) زمان تحقّق آن پوشیده است و درباره آن آمده «أَکَادُ أُخْفِیهَا» (نزدیک است که آن را مخفی کنم). اساساً «تقریب» ماهیتی متفاوت با «توقیت» دارد و از سنخ امید است، اما نه یک امید واهی بلکه امید به تحقق وعده حتمی الهی. در مقابل تبعید یعنی دور از انتظار دانستن که نتیجه آن یأس و ناامیدی است.

۲. امیدواری در عین دوراندیشی

اهل‌بیت علیهم‌السلام هیچ‌گاه زمان ظهور و قیام حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را یک زمان بسیار دور ترسیم نمی‌نمودند و مؤمنین را همواره امیدوار و مترصد قیام حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار می‌دادند و زمان آن را نزدیک می‌شمردند. از این‌رو علما و بزرگان نیز همیشه نزدیکی ظهور را بشارت می‌دادند و آن را وظیفه تربیتی خود می‌دانستند.

البته گفتنی است با این‌که علمای ربانی برآموزه تقریب تأکید داشتند و آن را در سیره خود اظهار می‌کردند، اما دیدگاه‌شان نسبت به تقریب نوعاً بردو گونه بوده است. برخی از آنان با اعتقاد قلبی به نزدیکی ظهور و فرج، آن را بشارت می‌دادند و به این قضیه ایمان و باور راسخ داشتند.[1] برخی دیگر بر این باور بودند که غیبت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف طولانی خواهد بود اما در عین حال به دلیل توصیه‌های صریح اهل‌بیت علیهم‌السلام، به نزدیکی فرج و تحقق برخی از علائم ظهور بشارت می‌دادند.[2] این بشارت‌ها اغراء به جهل نبود و حکمت‌ها و اغراضی داشت. یکی از آن‌ها زنده نگه داشتن امید در دل‌های شیعیان بود، از باب «الشّيعَةُ تُرَبَّى بِالأَمَانِي»[3]، آن‌ها می‌دانستند در این زمینه امکان بداء وجود دارد و خداوند متعال می‌تواند

---

۱. البته بدیهی است که مقصود این نیست که اعتقاد فقهاء به نزدیکی یا دوری وقت ظهور تنها دلیل آن‌ها برای تعیین استلام کننده خمس و یا مصارف آن است، بلکه مقصود این است که این موضوع وقت ظهور و دیدگاه فقیه نسبت به دوری یا نزدیکی آن از امور مؤثر حتی بر احکام فقهی می‌باشد و به عنوان یکی از شواهد آراء فقهی قابل طرح است.

۲. گفتنی است علائم ظهور خود تدریجی و نسبی هستند، چنان‌که ظهور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز در کتب ادیان سابق به عنوان علائم آخرالزمان و اشراط الساعة ذکر شده است؛ لذا ظهور ایشان صلی‌الله‌علیه‌وآله به طریق اولی می‌تواند از علائم ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز محسوب شود.

۳. در کتاب کافی آمده است که علی بن یقطین گفت که امام موسی بن جعفر علیهماالسلام به من فرمود: «الشِّيعَةُ تُرَبَّى بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مِائَتَيْ سَنَةً؛ دویست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می‌شود». یقطین به پسرش علی گفت: چرا آنچه درباره ما (حکومت عباسی) می‌گویند می‌شود و آنچه درباره شما می‌گویند نمی‌شود؟ علی بن یقطین در جواب گفت: آنچه درباره ما و شما گفته شده از یک منبع است، جز اینکه امر شما وقتش رسیده بود، خالصش به شما داده شد، و مطابق آنچه به شما گفته بودند واقع گشت، ولی امر ما وقتش نرسیده است؛ لذا با آرزوها دلگرم گشته‌ایم. اگر به ما می‌گفتند: این امر (ظهور دولت حق) تا دویست یا سیصد سال دیگر واقع نمی‌شود، دل‌ها سخت می‌شد و بیشتر مردم از اسلام برمی‌گشتند، ولی گفتند: چقدر زود و به شتاب می‌آید، برای این‌که دل‌ها گرم و فرج نزدیک [پنداشته] شود؛ کافی، ج۱، ص۳۶۹.

برخلاف تمام اسباب و مسببات عادی امرفرج را به یک باره محقق کند، چنانکه در اثر ۴۰ روز تضرع و انابه به درگاه الهی ۱۷۰ سال از وعده عذاب ۴۰۰ ساله بنی‌اسرائیل بخشوده شد.

اما آیت‌الله بهجت ﷺ به روش سومی اعتقاد داشتند، که امر بین الامرین بود. ایشان تأکید داشتند که مؤمن هم باید احتمال نزدیکی ظهور را در نظر بگیرد و هم احتمال دور بودن آن را. معظم له می‌فرمودند:

«اگر خبر دهند حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فردا ظهور می‌کند، هیچ استبعاد ندارد. لازمه این مطلب آن است که در بعضی از علائم بَداء صورت می‌گیرد، و بعضی دیگر از علائم حتمی هم مقارن با ظهور آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف اتفاق می‌افتد.»

براین اساس انسان همواره و در هر لحظه باید امیدوار و آماده ظهور حضرت باشد. چراکه با توجه به روایات، ممکن است تمام امرفرج و مقدمات آن حتی در یک روز محقق شود.

در روایتی حضرت رسول ﷺ قسم یاد می‌کنند که حتی اگر یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خدای متعال در همان یک روز تمام امور مقدّر برای حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را عملی خواهد نمود:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِيَ الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَ تُشْرِقَ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَيَبْلُغَ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ» (قسم به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرد، اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آن‌قدر طولانی خواهد کرد که فرزندم مهدی ﷺ در آن روز قیام کند و روح خدا، عیسی بن مریم ﷺ فرود آید و پشت سر او نماز بخواند، و زمین به نور او روشن شود و حکومت او شرق و غرب را در بر گیرد.)[1]

و در روایت دیگری از ایشان ﷺ نقل شده است:

«الْمَهْدِيُّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُصْلِحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ» (مهدی ﷺ از ما اهل بیت

---

۱. کمال الدین، ج۱، ص۲۸۰.

است؛ خداوند کار او را در یک شب اصلاح می‌کند.)[۱]

در روایتی دیگر، امام صادق علیه‌السلام به صراحت امر نموده است که هر صبح و شب توقع ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را داشته باشی:

«تَوَقَّعْ أَمْرَ صَاحِبِكَ لَيْلَكَ وَ نَهَارَكَ فَإِنَّ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ لَايَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْن» (شب و روز منتظر [ظهور] صاحب خویش عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باش که همانا خداوند هر روز در کاری است و هیچ کاری او را از کار دیگر منصرف نمی‌کند.)[۲]

همچنین حضرت علیه‌السلام می‌فرماید:

«إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ يَوْماً لاتَرَى فِيهِ إِمَاماً مِنْ آلِ‌محمّد فَأَخْبِبْ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَ أَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ وَ وَالِ مَنْ كُنْتَ تُوَالِي وَ انْتَظِرِ الْفَرَجَ صَبَاحاً وَ مَسَاء» (اگر روزی صبح کردی یا شبی بر تو گذشت و امامی از آل‌محمّد را ندیدی، پس به هر کس پیش از این محبت داشته‌ای، همچنان محبت داشته باش و هر کس را پیش از این مبغوض داشته‌ای، مبغوض بدار و با هر کس دوست بوده‌ای، دوست باش و صبح و شام منتظر فرج باش).[۳]

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله در عین حال که نزدیک بودن فرج را تا این حد محتمل می‌دانست، تأکید می‌کرد که انسان باید احتمال دور بودن ظهور را هم بدهد. از این رو می‌فرمود:

«خصوصاً با آن چیزی که به ما فرموده‌اند که «حَتَّى يَرْجِعَ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِه» (تا این‌که اکثر قائلین به امامت او، [از عقیده خود] باز می‌گردند).[۴]
خدا می‌داند [که ظهور] فرداست یا چقدر آن طرف تر است!»

ایشان می‌فرمود: «مشایخ نجف دو دسته بودند؛ بعضی‌ها مبعِّد بودند، و بعضی‌ها مقرِّب بودند.» سپس نظر خود را این‌گونه بیان می‌کرد:

---

۱. کمال الدین، ج۱، ص۱۵۲.
۲. اقبال الأعمال، ج۱، ص۳۶۸.
۳. غیبة نعمانی، ص۱۵۸.
۴. کمال الدین، ج۲، ص۳۸۵.

«بنده گمان می‌کنم خیلی نزدیک است. به چه دلیل؟ [سپس اشاره می‌کرد به در و دیوار و می‌فرمود:] به دلیل این‌که در و دیوار می‌گوید حالا دیگر باید بیاید؛ «مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً» (مملو از ظلم و ستم) شده است. اما خود ملئت یک درجه‌ای دارد، آن درجه امتلاء را ما نمی‌دانیم!»

و نیز می‌فرمود:

«در زمان ما مثلًا همین فردا را ما یقیناً احتمال می‌دهیم [که ظهور محقّق شود]؛ همین فردا خروج سفیانی هم بشود، بعد از چند ساعتی معلوم بشود امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم ظهور کرده و این‌ها باید با هم بجنگند. همین فردا را احتمال می‌دهیم؛ اما پس‌فردا را هم احتمال می‌دهیم، ماه دیگر را هم احتمال می‌دهیم، سال دیگر را هم احتمال می‌دهیم، سال بعد از آن را هم احتمال می‌دهیم و...».

تاکید توأمان بر نزدیک بودن ظهور و ندانستن زمان دقیق ظهور، بیانگر نقطه تعادل در دیدگاه معظم‌له است. این همان مرز خوف و رجا است که در دو حدیث «هَلَکَتِ الْمَحَاضِیرُ وَنَجَا الْمُقَرَّبُونَ»[1] (شتابزدگان هلاک شدند و نزدیک شمارندگان نجات یافتند) و «کَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، وَهَلَکَ الْمُسْتَعْجِلُونَ، وَنَجَا الْمُسَلِّمُونَ» (تعیین کنندگان وقت دروغ گفتند و شتابزدگان هلاک شدند و اهل تسلیم نجات یافتند) به خوبی بیان شده است.

این دو روایت، ضمن بیان تمایز میان اهل توقیت، اهل شتاب، و اهل تقریب و تسلیم نشان می‌دهد شتابزدگی در امر فرج به انحراف می‌انجامد و بذر ناامیدی و شک را در دل

---

۱. «عَنْ أَبِي الْمُرْهِفِ قَالَ: قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام هَلَکَتِ الْمَحَاضِیرُ! قَالَ قُلْتُ وَمَا الْمَحَاضِیرُ؟ قَالَ: الْمُسْتَعْجِلُونَ، وَ نَجَا الْمُقَرَّبُونَ وَثَبَتَ الْحِصْنُ عَلَى أَوْتَادِهَا کُونُوا أَحْلَاسَ بُیُوتِکُمْ فَإِنَّ الْغَبَرَةَ عَلَى مَنْ أَثَارَهَا وَإِنَّهُمْ لَایُرِیدُونَکُمْ بِجَائِحَةٍ إِلَّا أَتَاهُمُ اللَّهُ بِشَاغِلٍ إِلَّا مَنْ تَعَرَّضَ لَهُمْ؛ ابی‌مرهف می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: محاضیر (اسب‌های چموش) هلاک شدند. عرض کردم: محاضیر چه کسانی هستند؟ حضرت علیه‌السلام فرمود: شتاب‌زدگان. سپس ادامه داد: و نزدیک‌شمارندگان نجات یافتند. قلعه برمیخ‌هایش استوار می‌ماند. چون فرش‌های خانه‌هایتان باشید؛ چرا که غبار بر کسی می‌نشیند که آن را برانگیخته است. هرگاه آن‌ها بخواهند به شما آسیبی برسانند، خداوند مشغولیّتی برای آن‌ها پیش می‌آورد؛ مگر کسی که متعرّض آن‌ها بشود»؛ الغیبة (نعمانی)، ص۱۹۶.

مؤمن می‌کارد. این شتابزدگی رابطه وثیقی با توقیت هم دارد، گاهی موجب باور سخنان کذب اهل توقیت می‌شود و گاهی هم ممکن است انسان را به وادی توقیت بکشاند.

در مقابل، تقریب و تسلیم امری سازنده است و به اصلاح نفس و افزایش ایمان می‌انجامد. مؤمن باید از یک سو تمام تلاش خود را برای اصلاح نفس به کارگیرد، و از سوی دیگر ظهور را نزدیک بشمارد تا هر زمان محقق شد به امام خود بپیوندد، و این دو مایه رشد ایمان است.

انسان باید آن قدر منتظر فرج باشد و آن را قریب الوقوع بداند که هر روز و هر صبح و شب در توقع ظهور، به سر برد. این، دقیقاً همان لحن و لهجه قرآن است که به صراحت می‌فرماید:

«إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرِيهُ قَرِيباً»[1] (آن‌ها آن را دور می‌بینند و ما آن را نزدیک می‌بینیم).

از این رو، کسانی که از فرهنگ و لهجه قرآن تبعیّت کنند، طبیعی است که همیشه مقرّب باشند، امید به فرج داشته باشند و از رحمت خدا مأیوس نباشند.

چنانچه از مجموع مطالب پیشین به دست می‌آید و در سیره عملی آیت‌الله بهجت ﷺ هم مشاهده می‌کنیم، روش ایشان در امر فرج بر نزدیک شمردن بدون تعیین وقت بود و هیچ‌گاه سخنی را بیان نمی‌کردند که موجب غلبه خوف بر رجاء یا ترجیح رجاء بر خوف در مخاطبین گردد.

۳. معانی نزدیک بودن فرج و بشارت‌دهی بزرگان

علما و بزرگان در طول تاریخ غیبت، همیشه از نزدیک بودن فرج یاد کرده‌اند. آیت‌الله بهجت می‌فرمودند:

«از هرکس دربارهٔ وقت ظهور سؤال شده، پاسخ داده که ظهور آن حضرت نزدیک است».

این نزدیکی به چه معنا است؟ اگر زمان ظهور مخفی است خبر دادن از نزدیکی ظهور چه توجیهی دارد؟ فلسفه این بشارت‌ها چیست؟

---

۱. معارج، ۶-۷.

براساس آموزه تقریب، نزدیک دانستن زمان ظهور، یکی از وظایفی است که بر عهده شیعیان قرارداده شده است. برهمین اساس علما همیشه ظهور را نزدیک می‌دانستند، و دیگران را هم به آن بشارت می‌دادند. فلسفه این بشارت، امیدبخشی، صبر در دین و حفظ حیات جامعه اسلامی است. علی‌بن‌یقطین در روایتی از امام کاظم علیه‌السلام نقل می‌کند: «الشِّيعَةُ تُرَبَّى بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مِائَتَيْ سَنَة؛ دویست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می‌شود.» همین انتظار فرج و قریب‌الوقوع دانستن آن است که بقای شیعیان را تضمین نموده است، در غیراین‌صورت مردم از دین برمی‌گشتند.

علی‌بن‌یقطین در پاسخ به سوال پدرش که پرسید: چرا آنچه درباره ما (حکومت عباسی) می‌گویند، می‌شود و آنچه درباره شما می‌گویند، نمی‌شود؟ فرمود: آنچه درباره ما و شما گفته شده، از یک منبع است، جزاین‌که امر شما وقتش رسیده بود، خالصش به شما داده شد، و مطابق آنچه به شما گفته بودند، واقع گشت، ولی امر ما وقتش نرسیده است؛ لذا با آرزوها دلگرم شده‌ایم. اگر به ما می‌گفتند: این امر (ظهور دولت حق) تا دویست یا سیصد سال دیگر واقع نمی‌شود، دل‌ها سخت می‌شد و بیشتر مردم از اسلام برمی‌گشتند، ولی گفتند: چقدر زود و به‌شتاب می‌آید، برای این‌که دل‌ها گرم و فرج نزدیک [پنداشته] شود.

نزدیک بودن ظهور، در بیانات بزرگان و مرتبطین با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف معانی متفاوتی دارد.

۱. گاهی وقتی گفته می‌شود ظهور نزدیک است، مفهوم نسبی «نزدیکی» مد نظر گوینده است. زمان باقی‌مانده تا ظهور اگر با مجموع زمان خلقت در نظر گرفته شود، زمان نزدیکی است. چنانکه قیامت در قرآن نزدیک شمرده شده است. یا آنکه پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمودند:

«بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةِ كَهاتَيْنِ»[1] (مبعوث شدم؛ درحالی‌که من و قیامت مانند این دو [انگشت] به هم نزدیک هستیم).

آیت‌الله بهجت می‌فرمود:

---

۱. بحار الأنوار، ج۱۶، ص۲۵۶.

«از هر کس درباره وقت ظهور سؤال شده، پاسخ داده که ظهور آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف نزدیک است. البته نزدیکی وسعت دارد؛ لذا قیامت و ساعت هم قریب[1] شمرده شده و نیز فرموده است: "کُلَّ آتٍ قَرِیبٌ"[2] (هر آینده[ای]، نزدیک است).»

همچنین می‌فرمود:

«خصوصاً با آن چیزی که به ما فرموده‌اند که "حَتّی یَرجَعَ أکثَرُ القائِلِینَ بِإمامَتِهِ"[3] (ظهور زمانی است که بیشتر قائلین به امامت او [از اعتقاد خود] باز می‌گردند). خدا می‌داند [که ظهور] فرداست یا چقدر آن طرف‌تر است! فردی که در جفر و این‌ها اطلاعاتی داشت، از کسی که می‌دانست در جفر و این‌ها خیلی اطلاعات دارد، نقل می‌کرده است که او وقتی را می‌گوید که اگر ما به شما بگوییم، همه شما پا می‌شوید و داد و بی‌داد [راه می‌اندازید] که وای! این‌قدر؟! این قدر طول می‌کشد؟! طاقت ندارید که بشنوید و لذا برای این‌که ما طاقت نداریم، می‌فرماید: قریب است؛ خب، [دروغ هم نمی‌گویند] روز قیامت هم قریب است. [رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:] «بُعِثْتُ أنَا وَ السّاعَةِ کَهاتَیْنِ».[4] می‌گویند: [ظهور] قریب است، دعا کنید.»

۲. ظهور مراتب دارد. بالاترین مرتبه آن، همان ظهور عمومی است که وعده حتمی الهی است و وقوع آن در آینده حتمی است. مرتبه پایین‌تر آن، تشرف به محضر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است[5]، اگرچه هنگام مرگ و در حال احتضار باشد[6].

---

۱. اشاره به آیه «اقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت»؛ قمر، ۱.

۲. عیون الحکم، ص۳۷۶؛ بحار الأنوار، ج۱۰۰، ص۲۷.

۳. کمال الدین، ج۲، ص۳۸۵.

۴. «مبعوث شدم؛ در حالی که من و قیامت مانند این دو [انگشت] به هم نزدیک هستیم»؛ بحار الأنوار، ج۱۶، ص۲۵۶.

۵. براساس مطالب نقل شده، برای آیت‌الله خوئی رحمه الله این اتفاق افتاد و با این‌که طبق نقل مذکور، زمان ظهور به تأخیر افتاده بود، اما برای شخص آیت‌الله خوئی، ظهور و فرج شخصی قبل از وفات حاصل شد.

۶. همان‌گونه که از مفاد روایات استفاده می‌شود، مؤمنان واقعی در حال احتضار، ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام را زیارت می‌کنند. حضرت آیت‌الله بهجت رحمه الله نیز نقل می‌کرد: «شخص طبیبی در نزدیکی وفاتش، به همه انوار معصومین علیهم السلام سلام کرد و تعظیم نمود، ولی هیچ‌کدام از حضار کسی را نمی‌دیدند!»

گاهی منظور از نزدیک بودن ظهور، بشارت افراد به فرج شخصی است. معظم‌له می‌فرمودند:

«... یا این‌که در جواب توریه بکنند. «الشّیعَةُ تُرَبَّی بِالأمَانِي».[1] توریه بکنند؛ [مثلاً بگویند:] فلان وقت می‌بینی. مقصودش این است که فلان وقت اجل تو می‌رسد و همان نزدیک اجلت، جمال مبارکش را مشاهده می‌کنی. بالأخره خدا می‌داند چه وقت [محقّق] می‌شود.»

۳. همان‌طور که گذشت، در ظهور، امکان بداء وجود دارد و ممکن است ظهور در اثر اعمال بندگان به تاخیر افتد. بنابراین وقتی از نزدیک بودن ظهور سخن به میان می‌آید، مقصود این است که نزدیک است اگر به تاخیر نیافتد. آیت‌الله بهجت می‌فرمودند:

«خود او(امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) در مسجد سهله و جمکران، در خواب و بیداری در گوش افرادی از دوستانش بدون اینکه او را ببینند، فرموده است: فرج من نزدیک است، دعا کنید! یا به نقلی فرموده، فرجم نزدیک شده، دعا کنید بداء(تأخیر) حاصل نشود.»

---

۱. کافی، ج۱، ص۳۶۹.

مطلب نهم

گمنامی بهتر است![1]

کتمان تشرّفات و اخفاء سِرّ؛ یکی از مهم‌ترین خصلت‌های کسانی است که تشرف به محضر قدسی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را درک کرده و توفیق ملاقات حضرت برایشان حاصل شده است. آیت‌الله بهجت قدس‌سره نیز درباره تشرّفات خود، بسیار کتوم بودند و هرگاه دراین‌باره از ایشان سؤال می‌شد، تنها به پایین‌ترین حد از تشرّفات خویش، اشاره می‌نمودند.

درجه کتمان آیت‌الله بهجت قدس‌سره به‌حدی بود که حتی اگر بر حسب مصلحت و حکمتی، امر خارق‌العاده‌ای از ایشان دیده می‌شد، سعی می‌کرد ذهن‌ها را از انتساب آن به خویش کاملاً منصرف نماید. هرچه مقاماتشان افزون می‌شد، به همان نسبت کتمان ایشان شدت بیشتری پیدا می‌کرد، و حتی خود را در مظانّ شناخته شدن هم قرار نمی‌داد و از شُهرت و قرار گرفتن در منظر عموم پرهیز می‌نمود. ایشان با اشاره به جریانی خاص می‌فرمود:

> «[قبل از آن جریان] در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام یکی از رجال‌الغیب حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیدم. او گفت یک قضایایی قرار است اتفاق افتد که هر چه گمنام باشید، برای شما بهتر است!».

امثال این توصیه‌ای که به صورت خاص به آیت‌الله بهجت قدس‌سره شده، قبلاً نیز در شرایط

---

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۴۲۲.

خاص از سوی ائمه اطهار علیهم‌السلام به اصحاب صادر شده است. برای مثال، امام حسن عسکری علیه‌السلام قبل از وقوع برخی از فتنه‌های خلفای بنی‌عباس، در نامه‌ها و توقیعاتی به خواص اصحاب خود هشدار دادند که تا می‌توانند، از خانه خود خارج نشوند و در دید مردم قرار نگیرند.[1] در روایات، حتی در شرایط عادی نیز دوری از شهرت و مدح گمنام بودن بسیار مورد تأکید قرار گرفته است و به عنوان یک قاعده عام، تا جایی که مخل به انجام وظایف دینی (مثل تفقّه در دین و احیای امر اهل بیت علیهم‌السلام) نباشد، ارجح است.[2]

برخلاف آنچه که در جامعه رواج یافته است، حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گمنامی را نه تنها از صفات مؤمن، بلکه از ویژگی‌های اولیاء الله ذکر می‌فرمود:

«إِنَّ أَغْبَطَ أَوْلِيَاءِ اللهِ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَفِيفُ الْحَاذِ ذُو حَظٍّ مِنَ الصَّلَاةِ أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ وَأَطَاعَهُ فِي السِّرِّ وَكَانَ غَامِضاً فِي النَّاسِ لَا يُشَارُ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ نَقَرَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِيَدِهِ فَقَالَ وَعُجِّلَتْ مَنِيَّتُهُ وَقَلَّ تُرَاثُهُ وَقَلَّتْ بَوَاكِيهِ؛ همانا مورد غبطه‌ترین اولیای خدا، بنده مؤمن سبک‌دوش و سبک‌حالی است که بهره‌مند از نماز باشد و به نیکی پروردگارش را عبادت کند و در نهان از او اطاعت نماید و مورد توجه مردم نباشد و مورد اشاره انگشتان قرار نگیرد. پس چه کسی بر این حالت صبر کند؟ در این لحظه، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دست خود را به نشانه پرسش تکان داد و فرمود: در حالی که مرگش به زودی فرا رسد، میراثش اندک باشد و گریه‌کنندگان بر او انگشت شمار باشند.»[3]

همچنین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْأَتْقِيَاءَ الْأَبْرِيَاءَ الْأَخْفِيَاءَ الَّذِينَ إِذَا حَضَرُوا لَمْ يُعْرَفُوا، وَإِذَا غَابُوا لَمْ يُفْتَقَدُوا، قُلُوبُهُمْ مَصَابِيحُ الْهُدَى، يُنْجَوْنَ مِنْ كُلِّ غَبْرَاءَ مُظْلِمَةٍ؛ خداوند پرهیزکاران بی‌گناه ناپیدا را دوست دارد؛ آن‌هایی که وقتی حضور پیدا

---

۱. ر.ک: کافی، ج۱، ص۵۰۶؛ کشف الغمة، ج۲، ص۴۱۷؛ الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج۲، ص۳۲۵؛ دلائل الإمامة، ص۴۲۸.
۲. کافی، ج۲، ص۲۳۷ و ج۱، ص۳۱.
۳. مجموعه ورام، ج۱، ص۱۸۲.

می‌کنند، شناخته نمی‌شوند و وقتی غایب می‌شوند، کسی سراغشان را نمی‌گیرد. دل‌هایشان چراغ‌های هدایت است و از هر[فتنه] غبارآلود تاریکی نجات می‌یابند.»[1]

توجه به این نکته مهم است که پرهیز از مورد اشاره و توجه بودن، هم امور دنیایی و هم امور دینی را شامل می‌شود؛ چنان‌که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«كَفَى بِالرَّجُلِ بَلَاءً أَنْ يُشَارَ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا؛ برای دچار بلا شدن، همین بس که انسان مورد اشاره انگشتان باشد؛ چه در امری دینی، چه در امری دنیوی.»[2]

همچنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

«أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَأَكَلَ كِسْرَتَهُ وَبَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغُلٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ؛ای مردم! خوشا به حال کسی که ملازم خانه‌اش باشد و تکه نان خود را بخورد و بر گناه خود بگرید و مشغول [اصلاح] نفس خود باشد و مردم از دست او در آسایش باشند.»[3]

در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صراحتاً به گمنامی و دوری از شهرت امر شده است:

«تَبَذَّلْ وَلَا تُشْهَرْ وَأَخْفِ شَخْصَكَ لِئَلَّا تُذْكَرَ وَتَعَلَّمْ وَاكْتُمْ وَاصْمُتْ تَسْلَمْ؛ متواضع و بی‌آلایش باش و خود را مشهور نکن و خویشتن را مخفی بدار، تا کسی از تو یاد نکند. بیاموز و پنهان کن و سکوت کن، تا در سلامت و امنیت بمانی.»[4]

در روایتی یکی از اسباب سعادت انسان، گمنامی وی ذکر شده است:

---

۱. تنزهه الناظر و تنبیه الخاطر، ص۱۵؛ شرح نهج‌البلاغه (ابن ابی‌الحدید)، ج۲، ص۱۸۳؛ التحصین فی صفات العارفین، ص۱۸.
۲. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص۳۲۰.
۳. تفسیر قمی، ج۲، ص۷۱.
۴. امالی مفید، ص۲۰۹.

«السَّعیدُ مَن خَمَلَ صِیتُه؛ سعادتمند، کسی است که ذکرش مخفی باشد.»[1]

همچنین از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است:

«إِنْ قَدَرْتُمْ أَنْ لَاتُعْرَفُوا فَافْعَلُوا وَمَا عَلَيْكَ إِنْ لَمْ يُثْنِ النَّاسُ عَلَيْكَ؛ اگر می‌توانید شناخته نشوید، کاری کنید که شناخته نشوید. اگر مردم شما را مدح نکنند، چه ضرری به شما می‌رسد؟!»[2]

ایشان همچنین آن را از نعمت‌های مورد سؤال در روز قیامت برشمرده است:

«إِنَّ مِمَّا يَحْتَجُّ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهِ عَلَى عَبْدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَقُولَ أَ لَمْ أُخْمِلْ ذِكْرَكَ؛ از جمله اموری که خداوند متعال در روز قیامت با آن بر بنده‌اش احتجاج می‌کند، این است که می‌فرماید: آیا تو را گمنام نکردم؟»[3]

هنگامی که معروف کرخی از امام صادق علیه‌السلام درخواست نصیحت نمود، حضرت به او فرمود: «أَقْلِلْ مَعَارِفَكَ؛ آشنایانت را کم کن» و هنگامی که باز درخواست نصیحت دیگری کرد، فرمود: «أَنْكِرْ مَنْ عَرَفْتَ مِنْهُمْ؛ آن‌ها را هم که می‌شناسی، نشناس!» وقتی برای بار سوم درخواست نصیحت نمود، حضرت به او فرمود: «حَسْبُكَ؛ برای تو کافی است.»[4]

این بدین معنی است که حضرت علیه‌السلام این نصیحت را برای او جامع و کافی از باقی توصیه‌ها دانسته است.

در روایت، تنهایی، حصن تقوا و سبب انس با خداوند و حفظ دین ذکر شده است:

«الْعُزْلَةُ حِصْنُ التَّقْوَى؛ کناره‌گیری، قلعه پرهیزکاری است.»[5]

«مَنِ انْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ أَنِسَ بِاللَّهِ؛ کسی که تنها باشد، با خدا انس پیدا می‌کند.»[6]

---

۱. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج۲، ص۱۸۳.
۲. کافی، ج۸، ص۱۲۸.
۳. التحصین، ص۱۱.
۴. التحصین، ص۱۱
۵. عیون الحکم و المواعظ، ص۴۴.
۶. عیون الحکم، ص۴۴۰.

«مَنِ انْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ صَانَ دِينَهُ؛ کسی که تنها باشد، دین خود را حفظ کرده است.»[1]

البته نکته بسیار عجیب و قابل تأمل در این روایات، این است که در عین این‌که از صفات اولیاءالله «أحلاس البیوت» بودن ذکر شده، با این حال از آن‌ها تعبیر به «مصابیح الهدی» نیز گردیده؛ چنان‌که در حدیث نبوی در توصیه به اهل علم آمده است:

«كُونُوا يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مَصَابِيحَ الْهُدَى أَحْلَاسَ الْبُيُوتِ سُرُجَ اللَّيْلِ جُدُدَ الْقُلُوبِ خُلْقَانَ الثِّيَابِ تُعْرَفُونَ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ تُخْفَوْنَ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ؛ چشمه‌های حکمت و چراغ‌های هدایت باشید. فرش‌های خانه‌هایتان و چراغ‌های شب باشید، با دل‌های تازه و لباس‌های کهنه. در میان اهل آسمان شناخته شوید و در میان زمینیان پنهان باشید.»[2]

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است:

«طُوبَى لِكُلِّ عَبْدٍ نُومَةٍ لَايُؤْبَهُ لَهُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَايَعْرِفُهُ النَّاسُ يَعْرِفُهُ اللهُ مِنْهُ بِرِضْوَانٍ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى يَنْجَلِي عَنْهُمْ كُلُّ فِتْنَةٍ مُظْلِمَةٍ وَ يُفْتَحُ لَهُمْ بَابُ كُلِّ رَحْمَةٍ لَيْسُوا بِالْبُذُرِ الْمَذَايِيعِ وَ لَا الْجُفَاةِ الْمُرَاءِينَ؛ خوشا به حال بنده گمنامی که به او اعتنا نمی‌شود. مردم را می‌شناسد، اما مردم او را نمی‌شناسند. خدا او را به رضایت خویش می‌شناسد. آن‌ها چراغ‌های هدایت هستند. هر فتنه تاریکی از آن‌ها برداشته و درِ هر رحمتی برای آن‌ها باز می‌شود. نه پرگو و خبرپخش‌کن هستند و نه بدرفتار و ریاکار.»[3]

از این‌رو، ولیّ الله در همان حال که حداکثر تلاش خود را در گمنام ماندن و در معرض شهرت قرار نگرفتن به کار می‌گیرد، خداوند متعال او را در همان حین چراغ هدایت برای دیگران و چشمه حکمت قرار می‌دهد؛ خود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز که هادی تمام مهتدین و منجی تمام مؤمنین است، قبل از بعثت مبارکش، به عنوان «گمنام‌ترین اشخاص قریش»

---

۱. عیون الحکم، ص۴۴۶

۲. منیة المرید، ص۱۳۵

۳. کافی، ج۲، ص۲۲۵.

توصیف شده است:

«وَاللهِ مَا فِي قُرَيْشٍ أَخْمَلُ ذِكْراً مِنْهُ؛ در میان قریش، گمنام‌تر از او نبود.»[1]

این احادیث نشان می‌دهد که پرهیز علمای دینی از شهرت و شناخته شدن، نه تنها مانع هدایت و ارشاد مردم نمی‌شود، بلکه زمینه را برای وسیع‌ترین و دقیق‌ترین هدایت‌ها فراهم می‌کند. گفتنی است که قاعده مذکور به‌طور خاص در زمان غیبت و مترقب بودن فتنه‌های مظلمه عمیاء، بیشتر مورد تأکید اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار گرفته است. مثلاً عبدالله بن عمرو نقل می‌کند:

«بَيْنَا نَحْنُ حَوْلَ رَسُولِ اللهِ إِذْ ذَكَرَ الْفِتْنَةَ أَوْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ الْفِتْنَةُ قَالَ فَقَالَ إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ (مَرِجَتْ عُهُودُهُمْ وَ خُفِّرَتْ أَمَانَتُهُمْ) وَ كَانُوا هَكَذَا وَ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ قَالَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ كَيْفَ أَفْعَلُ عِنْدَ ذَلِكَ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ قَالَ الْزَمْ بَيْتَكَ وَ أَمْسِكْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ وَ خُذْ مَا تَعْرِفُ وَ ذَرْ مَا تُنْكِرُ وَ عَلَيْكَ بِأَمْرِ خَاصَّةِ نَفْسِكَ وَ ذَرْ عَنْكَ أَمْرَ الْعَامَّةِ؛ اطراف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودیم که ایشان یا کس دیگری حرف از فتنه زد. در این هنگام، ایشان فرمود: وقتی که دیدی پیمان‌های مردم نابسامان گردید و امانت‌هایشان کم‌ارزش شمرده شد و این‌گونه شدند ـ حضرت انگشتان دو دست مبارکش را در هم فرو کرد ـ [هنگام فتنه است]. من ایستادم و گفتم: در چنین شرایطی چه باید بکنم؛ خدا مرا فدای شما گرداند؟ حضرت فرمود: در خانه‌ات بمان و زبانت را نگه دار و آنچه را پسندیده و آشناست، بگیر و آنچه را نامأنوس و ناپسند است، رها کن. به اصلاح امور شخصی خود بپرداز و در کار عموم مردم دخالت نکن.»[2]

همچنین در روایتی عجیب از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَكُونُ الْعَافِيَةُ فِيهِ عَشَرَةَ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي اعْتِزَالِ النَّاسِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الصَّمْتِ؛ زمانه‌ای برای مردم فراخواهد رسید که اگر عافیت ده جزء باشد، نه جزء آن در کناره‌گیری از مردم و یک جزء آن در سکوت است.»[3]

---

۱. کمال‌الدین، ج۱، ص۱۹۰.
۲. التحصین، ص۱۰.
۳. التحصین، ص۱۸.

و نیز از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است:

«إنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام يَقُولُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَكُونُ فِيهِ أَحْسَنُهُمْ حَالًا مَنْ كَانَ جَالِساً فِي بَيْتِهِ؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید زمانه‌ای برای مردم خواهد آمد که نیکوترین وضعیت را کسی خواهد داشت که در خانه‌اش بنشیند.»[1]

و در روایتی از امام صادق علیه‌السلام در مورد آخرالزمان صراحتاً امر شده است که:

«الْزَمْ بَيْتَكَ وَكُنْ حِلْساً مِنْ أَحْلَاسِهِ وَاسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا ولو عَلَى رِجْلِكَ؛ در خانه‌ات بمان و زیراندازی از زیراندازهای آن باش و تا شب و روز ساکن است، تو نیز ساکن باش؛ اما هرگاه به تو خبر رسید که سفیانی قیام کرده است، به سوی ما کوچ کن، ولو با پای پیاده.»[2]

با مطالعه و تأمل در این روایات، حکمت پرهیز شدیدی که ولیّ صالح خدا، حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله، از شهرت داشت و از قرار گرفتن در معرض شناخته و معروف شدن دوری می‌کرد، معلوم می‌گردد. اما از آنجا که اراده خداوند متعال بر این است که اولیای خود را که احلاس البیوت هستند، مصابیح الهدی برای عالم قرار دهد، حکمت اقبال عمومی و محبت مردم به معظّم‌له، در عین مکتوم ماندن بسیاری از مقامات الهی ایشان و دوری کامل از رسانه‌های جمعی، آشکار می‌شود.

---

۱. همان.

۲. کافی، ج۸، ص۲۶۵.

مطلب دهم

انوار إلاهی[1]

ائمه اطهار علیهم‌السلام که حقایق و بواطن امور را می‌دیدند و از ما فی‌الضمیر انسان‌ها خبر دارند، با اشاره به آیه ۷۵ سوره حجر «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِين» (همانا در این آیات، برای اشارت فهمان و تیزبینان نشانه‌هایی روشن است)، منشأ این معرفت عمیق را نوعی فراست الهی شمرده‌اند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اشاره به آیه مذکور می‌فرماید:

«كَانَ رَسُولُ اللهِ يَعْرِفُ الْخَلْقَ بِسِيمَاهُمْ وَ أَنَا بَعْدَهُ الْمُتَوَسِّمُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمُتَوَسِّمُونَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مردم را با چهره‌هایشان می‌شناخت و بعد از ایشان، نشانه شناس و تیزبین من هستم و امامان از ذریه من، نشانه شناس و تیزبین تا روز قیامت هستند.»[2]

اما نکته حائز اهمیت در اینجا این است که منشأ این توسّم و فراست الهی، نیز درجات عالی ایمان است و لذا در روایات متعددی، ائمه معصومین علیهم‌السلام در تفسیر آیه فوق، به حدیث شریف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره می‌کنند که:

«اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ؛ از هوشمندی مؤمن برحذر باشید.»[3]

---

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۴۲۶.

۲. بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۴۷

۳. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۱ و ج ۶۵، ص ۳۵۵؛ و منابع متعدد دیگر.

مثلاً امام باقر علیه السلام در تفسیر متوسّمین می‌فرماید:

«هُمُ الْأَئِمَّةُ علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللّه اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ؛ آن‌ها (هوشمندان اشارت‌بین) همان امامان علیهم السلام هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: از هوشمندی مؤمن برحذر باشید؛ چرا که او با نور خدای متعال می‌بیند.»[1]

محمّد بن حرب الهلالی نقل می‌کند که:

«سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ محمّد علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّه فِي نَفْسِي مَسْأَلَةٌ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهَا فَقَالَ إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِمَسْأَلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي وَ إِنْ شِئْتَ فَسَلْ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّه وَ بِأَيِّ شَيْءٍ تَعْرِفُ مَا فِي نَفْسِي قَبْلَ سُؤَالِي عَنْهُ قَالَ بِالتَّوَسُّمِ وَ التَّفَرُّسِ. أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» وَ قَوْلَ رَسُولِ اللّه ص اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ ... ؛ از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! درون من پرسشی است که می‌خواهم از شما بپرسم. حضرت فرمود: اگر خواستی قبل از این‌که بپرسی، من به تو بگویم چه سؤالی داری و اگر نخواستی، خودت بپرس. گفتم: چگونه قبل از آن‌که بپرسم، آنچه را در نفس من است، می‌شناسی؟ حضرت فرمود: با نشانه‌شناسی و هوشمندی. آیا کلام خداوند را نشنیده‌ای که «همانا در این آیات، نشانه‌هایی برای تیزبینان و اشارت‌فهمان هست» و آیا این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیده‌ای که از هوشمندی مؤمن برحذر باشید که او با نور خداوند می‌بیند؟»[2]

امام رضا علیه السلام نیز در روایتی دیگر این قاعده را به‌صراحت بیان می‌فرماید. حسن بن جهم می‌گوید:

«حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ يَوْماً وَ عِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام وَ قَدِ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَ أَهْلُ الْكَلَامِ مِنَ الْفِرَقِ الْمُخْتَلِفَةِ، فَسَأَلَهُ بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّه بِأَيِّ شَيْءٍ تَصِحُّ الْإِمَامَةُ لِمُدَّعِيهَا؟ قَالَ: بِالنَّصِّ وَ الدَّلِيلِ. قَالَ لَهُ: فَدَلَالَةُ الْإِمَامِ

---

۱. کافی، ج۱، ص۲۱۸.
۲. معانی الأخبار، ص۳۵۰

فِيمَا هِيَ؟ قَالَ: فِي الْعِلْمِ وَاسْتِجَابَةِ الدَّعْوَةِ. قَالَ: فَمَا وَجْهُ إِخْبَارِكُمْ بِمَا يَكُونُ؟ قَالَ: ذَلِكَ بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: فَمَا وَجْهُ إِخْبَارِكُمْ بِمَا فِي قُلُوبِ النَّاسِ؟ قَالَ لَهُ: أَمَا بَلَغَكَ قَوْلُ الرَّسُولِ اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَهُ فِرَاسَةٌ يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِ وَمَبْلَغِ اسْتِبْصَارِهِ وَعِلْمِهِ وَقَدْ جَمَعَ اللهُ لِلْأَئِمَّةِ مِنَّا مَا فَرَّقَهُ فِي جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» فَأَوَّلُ الْمُتَوَسِّمِينَ رَسُولُ اللهِ ثُمَّ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ روزی در مجلس مأمون حاضر شدم. امام رضا علیه‌السلام هم آنجا بود و فقها و متکلمین از فرقه‌های مختلف آنجا جمع شده بودند. یکی از آن‌ها از امام رضا علیه‌السلام پرسید: ای فرزند رسول خدا! چگونه امامت کسی که ادعای آن را کرده است، درست می‌شود؟ حضرت فرمود: با نص و با نشانه امامت. آن فرد گفت: نشانه امام چیست؟ حضرت فرمود: در علم و مستجاب‌الدعوه بودن اوست. آن فرد گفت: پس این‌که از آینده خبر می‌دهید، وجهش چیست؟ حضرت فرمود: این پیمانی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما رسیده است. آن فرد گفت: چگونه از آنچه در دل مردم است، خبر می‌دهید؟ حضرت فرمود: آیا این کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نشنیده‌ای که «از هوشمندی مؤمن برحذر باشید که او با نور خدا می‌بیند»؟ گفت: بله، شنیده‌ام. حضرت فرمود: هر مؤمنی یک هوشمندی دارد و به مقدار ایمان و به اندازه بصیرت و علمش، با نور خدا می‌بیند و خداوند آن هوشمندی را که در همه مؤمنان پراکنده است، در ما امامان جمع کرده و در کتاب استوارش فرموده است: «در این آیات، نشانه‌هایی برای هوشمندان هست». اولین هوشمند تیزبین، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، بعد از او امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سپس امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و سپس امامانی که فرزند امام حسین علیه‌السلام هستند تا روز قیامت.»[1]

از این روایات و امثال آن، می‌توان این مطلب را به‌دست آورد که ویژگی فوق از خصوصیات ائمه اطهار علیهم‌السلام است، ولی در غیر ایشان نیز محال نیست. از تصریح این روایت شریف، این قاعده کلی حاصل می‌شود که مؤمنان حقیقی به تناسب درجات

---

۱. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج۲، ص۲۰۰.

ایمان خود، از این فراست و توسم بهره‌مند می‌شوند و با نور الهی به امور عالم نظر می‌کنند و می‌توانند حقایق و بواطن امور را ببینند. البته هرچه انسان به قله ایمان نزدیک‌تر شود، بهره بیشتری نیز از فراست الهی خواهد داشت و ائمه معصومین علیهم‌السلام که در اوج این قله و در غایت فراست و توسم و بهره‌مندی از نور الهی هستند، باطن و حقیقت امور، هیچ مخفیگاهی از دید آن‌ها ندارد. این ایمان عالی در مؤمن، بر اثر ادای واجبات و التزام به مستحبات حاصل می‌شود که همواره او را نزد خداوند مقرب‌تر و محبوب‌تر می‌گرداند، تا جایی که خداوند او را به نور الهی خود تأیید می‌کند و اگر حدیث قدسی قرب نوافل نبود، کسی جرأت به کار بردن این تعبیر را نداشت که خداوند چشم و گوش و دست و پای او می‌شود. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ فَقَالَ يَا محمّد إِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ: مَنْ أَهَانَ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنَ فَقَدِ اسْتَقْبَلَنِي بِالْمُحَارَبَةِ، وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنُ بِمِثْلِ أَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَ إِنَّهُ لَيَتَنَفَّلُ لِي حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا؛ جبرئیل بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد و گفت: ای محمّد! پروردگارت می‌گوید: هر کس به عبد مؤمن من اهانت کند، با من به جنگ درآمده است، و عبد مؤمن من با چیزی بهتر از انجام دادن واجبات به من تقرب پیدا نمی‌کند. و همچنین او مستحبات را برای من انجام می‌دهد، تا این‌که او را دوست بدارم. وقتی او را دوست داشتم، گوشش می‌شوم که با آن بشنود و چشمش می‌شوم که با آن ببیند و دستش می‌شوم که با آن ضربه زند و پایش می‌شوم که با آن راه برود.»[1]

---

۱. المؤمن، ص۳۲.

مطلب یازدهم

در محضر حجت[1]

از جمله اموری که از زندگی علامه بحرالعلوم ﷺ نقل می‌شود، ملاقات‌های ایشان با امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است که در کتب علمای عظام نیز به آن اشاره شده است. برای مثال، یکی از قصصی که در کتاب «جنة‌المأوی» محدث نوری (که موضوع آن، قصص اشخاصی است که به محضر شریف حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشرّف شده‌اند) آمده و در تتمه جلد ۵۳ بحار الأنوار چاپ شده، این واقعه در ذیل حکایت نهم است:

«قال العالم البدل الورع التقيّ صاحب الكرامات و المقامات العاليات، المولى زين‌العابدين ابن العالم الجليل المولى محمّد السلماسي رحمه‌الله تلميذ آيت‌الله السيّد السند و العالم المسدّد، فخر الشيعة و زينة الشريعة، العلّامة الطباطبائي السيّد محمّد مهديّ المدعوّ ببحرالعلوم أعلى الله درجته، و كان المولى المذكور من خاصّته في السرّ و العلانية: «كنت حاضراً في مجلس السيّد في المشهد الغرويّ إذ دخل عليه لزيارته المحقّق القمّيّ ـصاحب القوانينـ في السّنة الّتي رجع من العجم إلى العراق زائراً لقبور الأئمة عليهم‌السلام و حاجّاً لبيت‌الله الحرام، فتفرّق من كان في المجلس و حضر للاستفادة منه، و كانوا أزيد من مائة، و بقي ثلاثة من أصحابه أرباب الورع و السّداد البالغين إلى رتبة الاجتهاد. فتوجّه المحقّق الأيّد إلى جناب السيّد

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۴۵۱.

و قال: إنّكم فزتم و حُزتم مرتبة الولادة الروحانيّة و الجسمانيّة. و قرب المكان الظاهريّ و الباطنيّ. فتصدّقوا علينا بذكر مائدةٍ من موائد تلك الخوان، و ثمرةٍ من الثّمار الّتي جنيتم من تلك الجنان، كي ينشرح به الصّدور، و يطمئنّ به القلوب.

فأجاب السيّد من غير تأمّل، و قال: إنّي كنت في الليلة الماضية قبل ليلتين أو أقلّ ـ و التّرديد من الرّاوي ـ في المسجد الأعظم بالكوفة. لأداء نافلة الليل عازماً على الرجوع إلى النّجف في أوّل الصّبح، لئلّا يتعطّل أمر البحث و المذاكرة ـ و هكذا كان دأبه في سنين عديدة ـ فلمّا خرجت من المسجد أُلقيَ في روعي الشوق إلى مسجد السهلة، فصرفت خيالي عنه خوفاً من عدم الوصول إلى البلد قبل الصّبح، فيفوت البحث في اليوم، و لكن كان الشوق يزيد في كلّ آنٍ، و يميل القلب إلى ذلك المكان، فبينا أُقدّم رِجلًا و أؤخّر أخرى، إذا بريحٍ فيها غبارٌ كثير، فهاجت بي و أمالتني عن الطّريق فكأنّها التوفيق الّذي هو خير رفيق، إلى أن ألقتني إلى باب المسجد. فدخلت فإذا به خالياً من العبّاد و الزوّار، إلاّ شخصاً جليلًا مشغولًا بالمناجاة مع الجبّار، بكلماتٍ ترقّ لها القلوب القاسية، و تسحّ الدموع من العيون الجامدة، فطار بالي، و تغيّرت حالي، و رجفت ركبتي، و هملت دمعتي من استماع تلك الكلمات الّتي لم تسمعها أذني، و لم ترها عيني، ممّا وصلتُ إليه من الأدعية المأثورة، و عرفت أنّ الناجي ينشئها في الحال، لا أنّه ينشد ما أودعه في البال، فوقفت في مكاني مستمعاً متلذّذاً إلى أن فرغ من مناجاته، فالتفت إليّ و صاح بلسان العجم: «مهدي بيا!» أي هلمّ يا مهدي! فتقدّمت إليه بخطواتٍ فوقفت، فأمرني بالتقدّم فمشيت قليلًا ثمّ وقفت، فأمرني بالتقدّم و قال: إنّ الأدب في الامتثال، فتقدّمت إليه بحيث تصل يدي إليه، و يده الشّريفة إليّ و تكلّم بكلمة.

قال المولى السلماسي رحمه الله: و لمّا بلغ كلام السيّد السند إلى هنا أضرب عنه صفحاً و طوى عنه كشحاً و شرح في الجواب عمّا سأله المحقّق المذكور قبل ذلك عن سرّ قلّة تصانيفه مع طول باعه في العلوم، فذكر له وجوهاً فعاد

المحقّق القمّي فسأل عن هذا الكلام الخفيّ فأشار بيده شبه المنكر بأنّ هذا سرّ لايذكر!؛

عالم بزرگوار و با تقوا و صاحب کرامات و مقامات عالی، زین‌العابدین فرزند عالم جلیل‌القدر محمّد سلماسی، شاگرد آیت‌الله علامه بحرالعلوم ﷺ، که از خواص و افراد مورد اعتماد ایشان بود، نقل می‌کند: در نجف اشرف، در مجلس سیّد حاضر بودم که ناگاه محقق قمی -صاحب قوانین- وارد شد و این در آن سالی بود که از ایران به عراق برای زیارت مشاهد مشرّفه ائمه ﷺ و همچنین برای تشرّف به بیت‌الله‌الحرام و ادای مناسک حج آمده بود. وقتی ایشان وارد شد، افراد دیگری که دور سیّد بحرالعلوم و برای استفاده از ایشان جمع شده بودند، پراکنده شدند و رفتند و آن‌ها بیش از صد نفر بودند، و تنها سه نفر از کسانی که اهل تقوا و نیز مجتهد بودند، باقی ماندند. محقق قمی رو به سیّد بحرالعلوم کرد و گفت: شما رستگار شدید به تولّد روحانی و جسمانی، و هم قرب ظاهری و هم قرب باطنی به اهل‌بیت ﷺ پیدا کرده‌اید. پس، از مائده‌های آسمانی این سفره و از میوه‌هایی که از این باغ‌ها چیده‌اید، چیزی به ما مرحمت کنید، تا سینه ما فراخ شود و قلب ما طمأنینه بیابد.

در اینجا بود که سیّد بی‌درنگ گفت: شب گذشته یا دو شب پیش -تردید از راوی است- برای ادای نافله شب به مسجد اعظم کوفه رفته بودم و قصد داشتم که اول صبح به نجف بازگردم تا بحث و مذاکره علمی تعطیل نشود. دأب ایشان در سال‌های متمادی این‌چنین بود. وقتی که از مسجد خارج شدم، در دلم اشتیاق به مسجد سهله افتاد، اما ذهن و خیال خود را از آن منصرف کردم که مبادا نتوانم پیش از صبح به شهر بازگردم و بحث آن روز از دست برود. اما لحظه به لحظه بر شوق من افزوده می‌شد و دل من به آن مکان شریف گرایش پیدا می‌کرد. در حالی که مردد بودم، ناگهان بادی آمد که پر از گرد و غبار بود. وزش این باد، مرا از جاده منحرف کرد و تو گویی این همان توفیقی بود که بهترین همراه انسان است، تا این‌که مرا به کنار در مسجد سهله برد. داخل مسجد شدم؛ در حالی که هیچ‌کس آنجا نبود، جز یک شخص بزرگوار که مشغول راز و نیاز با پروردگار خویش بود؛ آن هم با واژگانی

که دل‌های سخت را نرم می‌کرد و چشم‌های خشک را اشک‌بار می‌ساخت. با شنیدن این جملات که هرگز نشنیده بودم و در ادعیه مأثوره‌ای که به دست ما رسیده است، ندیده بودم، دلم از جا کنده شد و حالم دگرگون و زانوانم سست و اشک‌هایم سرازیر گردید. فهمیدم که آن بزرگوار که مناجات می‌نمود، این دعا را در همان لحظه انشاء می‌کرد، نه این‌که آنچه را از قبل در ذهن خود حفظ نموده است، بازگو کند. در جای خود ایستادم و با لذت به صدای او گوش می‌دادم، تا این‌که مناجاتش به پایان رسید و به من رو کرد و به زبان فارسی صدا زد: "مهدی بیا!" پس چند گامی پیش رفتم و توقف نمودم. باز مرا امر نمود که پیش آی. اندکی دیگر پیش رفتم و توقف کردم. باز مرا امر نمود که پیش آی و فرمود: ادب در امتثال امر است. پس پیش رفتم تا جایی که دستم به او می‌رسید و دست شریف او نیز به من می‌رسید و سپس جمله‌ای فرمود.

مرحوم سلماسی می‌گوید: وقتی سیّد بحرالعلوم به اینجا رسید، از ادامه سخن پرهیز نمود و موضوع کلام را تغییر داد. اما محقق قمی دوباره به این مطلب بازگشت و پرسید: آن کلام مخفی که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فرمود، چه بود؟ ایشان با حالت انکار فرمود: این رازی است که گفتنی نیست!»

همچنین محدث نوری در حکایت دهم نقل می‌کند:

«حدّثني الأخ الصفيّ المذكور عن المولى السلماسي رحمه الله تعالى، قال: كنت حاضراً في محفل إفادته، فسأله رجلٌ عن إمكان رؤية الطّلعة الغرّاء في الغيبة الكبرى، وكان بيده الآلة المعروفة لشرب الدخان المسمّى عند العجم بغليان، فسكت عن جوابه وطأطأ رأسه، وخاطب نفسه بكلامٍ خفيٍّ أسمعه فقال ما معناه: «ما أقول في جوابه؟ وقد ضمّني صلوات الله عليه إلى صدره، وورد أيضاً في الخبر تكذيب مدّعيّ الرّؤية في أيّام الغيبة»، فكرّر هذا الكلام، ثمّ قال في جواب السائل: إنّه قد ورد في أخبار أهل العصمة تكذيب من ادعى رؤية الحجّة عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، واقتصر في جوابه عليه من غير إشارة إلى ما أشار إليه؛

آقای سلماسی رحمه‌الله می‌گوید: روزی در مجلس علامه بحرالعلوم حاضر بودم که فردی از امکان رؤیت چهره دلبر حضرت بقیةالله در زمان غیبت کبری پرسید. سیّد ـ در حالی که قلیانی به دست داشت ـ سکوت نمود و سرش

را تکان داد و با خود سخنی آهسته گفت؛ به گونه‌ای که من شنیدم: "در پاسخش چه بگویم، حال آن‌که حضرت علیه‌السلام مرا به آغوش کشید و به سینه خود چسباند و از سوی دیگر در روایت آمده است که ادعا کننده رؤیت در زمان غیبت را تکذیب کنید!" او این کلام را تکرار کرد و سپس در جواب آن فرد پرسشگر فرمود: در اخبار اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام آمده است که مدعی رؤیت حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را تکذیب کنید؛ و دیگر به آنچه آهسته گفته بود، اشاره‌ای نکرد.»

مطلب دوازدهم

احتجاج به ثقلین[1]

علمای شیعه از دیرباز برای اقامه برهان بر وجود مبارک حضرت بقیة‌الله ارواحنا فداه در اعصار متأخر و زمان غیبت کبری، که مربوط به زمان بعد از حضور ظاهری معصومین علیهم‌السلام در بین مردم است، به حدیث شریف و متواتر ثقلین استدلال کرده‌اند. در این زمینه، می‌توان به کتاب «الشافی» علم‌الهدی سیّد شریف مرتضی رحمه‌الله و «تلخیص الشافی» شیخ الطائفه طوسی رحمه‌الله اشاره کرد.[2] همین مطلب در سایر کتب کلامی نیز از سابق تا کنون مطرح شده است. در میان کتب معاصر، می‌توان به کتاب معروف «المراجعات» اشاره کرد.[3]

حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله نیز برای اثبات این مطلب به حدیث ثقلین استدلال می‌نماید و در این باره می‌فرماید: «[حدیث ثقلین] دلیل قطعی است بر این‌که امام زمان علیه‌السلام حیّ موجود [است] إلی زمان ظهوره، نه این‌که بعد موجود و متولد می‌شود.»

اما نکته جالب توجه این است که ایشان در ابتدای سخن می‌فرماید: «مثل این‌که جایی دیده نشده که کسی این مطلب را بگوید». حال با توجه به این‌که استدلال به حدیث ثقلین به وفور در کتب کلامی شیعه مطرح شده است، مقصود ایشان که می‌فرماید: «شاید کسی نگفته باشد»، چیست؟

---

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۹۲.
۲. الشافی، ج۳، ص۱۲۲؛ تلخیص الشافی، ج۲، ص۲۴۵.
۳. المراجعات، ص۴۰۸.

در توضیح ابتدا باید گفت که حدیث ثقلین از احادیث متواتر نزد شیعه و اهل‌سنت است که در واقع کتب حدیثی مختلف با الفاظ بسیار نزدیک به هم نقل شده است، اما در یک نگاه کلی می‌توان گفت این حدیث عموماً به دو شکل روایت گردیده است. نخست: «إِنِّي تارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَينَ، كتابَ اللهِ وَعِتْرَتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حتّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض؛ من در میان شما دو شیء گرانبها گذاشتم، کتاب خدا و عترتم و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا این‌که در حوض بر من وارد شوند» و دوم: «أُوصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِي، فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا حتَّى يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَعْطَانِي ذَلِك؛ شما را به کتاب خدا و اهل‌بیتم وصیت می‌کنم، چرا که من از خدای عزوجل خواسته ام که میان این دو تا روزی که آن دو را در حوض بر من وارد می‌کند، جدایی نیندازد و خداوند این خواسته را به من عطا کرد». آنچه محل اصلی استدلال در این حدیث است، دنباله و ضمیمه این حدیث تتمه آن است که پیامبرﷺ درباره قرآن و عترتش می‌فرماید: «وَأَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض». این دو از هم جدا نمی‌شوند. پس در واقع علما به این عدم افتراق استدلال نمودند نموده‌اند که هر زمان قرآن کریم در بین مردم باشد، طبق این ضمیمه تتمه این حدیث، باید عترت هم در بین مردم موجود باشد. پس استدلال به حدیث ثقلین، به این ضمیمه تتمه نیاز دارد، و لذا آیت الله بهجت ﷺ هم در استدلالشان تأکید بر ضمیمه تتمه می‌کنند. اما نکته‌ای که در استدلال ایشان هست تأکید بر ضمیمه به عنوان دعاء استنقلی است که تتمه آن به صورت دوم آمده باشد یعنی به صورت اخبار از درخواست پیامبرﷺ از خداوند، چنان‌که در عبارت ایشان گذشت: «این روایت با ضمیمه سَأَلْتُ رَبِّي ...». شاید مقصود ایشان از این‌که کسی این استدلال را مطرح نکرده همین نکته دعاء بودن این ضمیمه باشد. که کسی به حدیث ثقلین از نوع دوم استدلال نکرده است. در بسیاری از کتب شیعه و سنی که ضمیمه آمده است، عبارت که استدلال به حدیث ثقلین مطرح شده، به نوع اول این روایت استناد داده شده است که به صورت دعاء بیان نشده است، بلکه به صورت خبر دادن وارد شده‌ها خباری است: و می‌گوید «این دو هرگز از همدیگر جدا نمی‌شوند»؛ اما در نقلی که معظم‌له به آن اشاره می‌کنند آمده: «از خداوند درخواست کردم که بین آن دو جدایی نیندازد و خداوند دعایم را مستجاب فرمود». در نقل‌هایی که ضمیمه حدیث به صورت خبر دادن «أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا» بیان شده است، ممکن است کسی بگوید

مقصود عدم افتراق در واقعیت است، یعنی آن دو در واقع و ثبوتاً از هم جدا نمی‌شوند، نه عدم افتراق در میان مردم و در ارتباط با جامعه و اثباتاً. مثل این‌که می‌گوییم: «قرآن کریم و أنبیاء علیهم‌السلام جدایی ناپذیر هستند». البته این برداشت از روایت صحیح نیست و ظاهر روایت عدم افتراق اثباتی و در طول زمان است. اما وقتی نقل ضمیمه به صورت دعائی را در نظر بگیریم و به آن استدلال کنیم، همان طور که آیت‌الله بهجت رحمه‌الله مطرح فرمودند و به این حدیث: «فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَعْطَانِي ذَلِك» (الکافی، ج۱، ص۲۸۷) و به آن استدلال کنیم، ـ همان طور که آیت‌الله بهجت رحمه‌الله مطرح فرمودند ـ این مطلب آشکارتر می‌شود و اصلاً جای چنین برداشت غلطی از روایت نمی‌رود، علاوه بر این‌که ضمیمه به صورت اخباری هم نتیجه آن می‌شود. ماند، چرا که اصلاً معنی ندارد که حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله برای یک امر ثبوتی و ضروری دعا کنند. دعا تنها در وقت نیاز و احتیاج است. آیا کسی دعا می‌کند که دو به اضافه دو چهار شود؟! آیا می‌توان دعا کرد که مثلاً قرآن و معارف حقه از یکدیگر جدا نشوند؟! واقعیاتِ ثابتِ نفس الأمری که دعاء نمی‌خواهد. دعا برای وقتی است که می‌خواهیم امری که ممکن است محقق نشود ولی مورد احتیاج است، واقع شود. بنابراین می‌توان گفت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای جدا نشدن این دو در مقام اثبات و در میان جامعه دعا کرده‌اند چرا که دعا برای جدا نشدن این دو در مقام ثبوت تحصیل حاصل است. بر این اساس مفاد حدیث این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از خدا می‌خواهند هر زمان قرآن وجود دارد، علاوه بر این‌که عترت ثبوتاً از آن جدای پذیر نیست، اثباتا هم کنار آن باشد.

از این رو، ضمیمه حدیث ثقلین که به صورت دعا است، نکته مهمی در بر دارد، که آیت‌الله بهجت رحمه‌الله در ادامه سخن خود آن را توضیح داد، و آن این‌که هر چند واقعیت قرآن کریم و عترت طاهر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله از هم جدایی ناپذیر هستند، ولی آنچه مردم و اجتماع و امت اسلامی به آن نیاز دارند، جهت مفسّریت و شارحیّت عترت برای قرآن در مقام اثبات و برای مردم است. مسأله «احتیاج امت به وجود مفسّر برای قرآن در هر زمان» است که می‌تواند مورد دعای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای امت خود باشد؛ یعنی حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید وقتی احتیاج امت خودم را به وجود مفسّر برای قرآن دیدم، دعا کردم که خدایا! هر زمان که امت من هستند و قرآن در بین آن‌ها هست، پس از عترت من هم بین آن‌ها قرار بده، تا بتوانند

در تفسیر قرآن به او مراجعه کنند، و سپس فرمود که خداوند این دعای مرا مستجاب کرد و در نتیجه برای نجات امت، قرآن و و شارح و مفسّر آن که عترت علیهم‌السلام است، همواره با هم هستند و هرگز از هم جدا نمی‌شوند.

در گام بعدی، حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله توضیح می‌دهد که عدم دسترسی عمومی به عترت در زمان غیبت کبری، با این استجابت دعا منافات ندارد، زیرا حدّ نصاب تبیین این‌که چه کسانی محل مراجعه در فهم قرآن هستند، تا پایان غیبت صغری محقق شد، و اهل‌بیت علیهم‌السلام پس از ابتلای امت اسلامی به آثار کارهای کارگزاران سقیفه، حدّ ضرورت تبیین قرآن را در طی سه قرن منتشر کردند، و برای کسانی که واقعاً سراغ عترت بروند و آن‌ها را ملجأ و مرجع و پناه خود بدانند، راه فرج خصوصی در دستیابی به مراتب بالاتر تفسیر قرآن را باز گذاشتند، و همچنین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای آن گروه از امت که نمی‌خواهند طبق حدیث ثقلین رفتار کنند، اتمام حجت کرد و فرمود: «إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَداً». در فصول قبلی کتاب، عبارات علمای بزرگ شیعه از شیخ صدوق و سیّد مرتضی و شیخ طوسی رحمهم‌الله نقل شد که تصریح می‌کنند راه فرج خصوصی برای کسانی که در مراجعه به عترت علیهم‌السلام صادق هستند، در هر زمان گشوده است.

معظّم‌له در ادامه به نکته‌ای اشاره می‌نماید که مطلب را به سوی فهم لایه‌ای عمیق‌تر از حدیث ثقلین رهنمون می‌کند؛ یعنی رمز دعای حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله چه بود؟ اگر امت به مفسّر قرآن نیاز دارند، چرا حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله دعا کرد که این مفسّر، عترت علیهم‌السلام باشند؟ اینجاست که حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله در واقع به حدیث «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ»[1] اشاره می‌نماید. طبق این حدیث، مفسِّر باید تناسب تام با مفسَّر (قرآن) داشته باشد و این مطلب در واقعیت امر، به یگانگی آن دو منجر می‌شود.

این مطلب را می‌توان با طرح سؤالی ساده واضح‌تر کرد: آیا این‌که حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود ثقلین از یکدیگر جدا نمی‌گردند تا آن‌که نزد حوض بر من وارد شوند، معنایش این است که بعد از این‌که بر من وارد شدند، از یکدیگر جدا خواهند شد؟! آیا کسی توهّم می‌کند که در آنجا ثقلین از یکدیگر جدا گردند؟! پس رمز این عبارت که حضرت تعیین فرمود، چیست؟

---

۱. الکافی، ج۸، ص۳۱۲.

با کمی تأمل، معلوم می‌شود می‌خواهد بفرماید آنجا که حقایق بر همه خلایق آشکار می‌شود، همگان می‌فهمند که رمزسفارش من که به ثقلین تمسّک کنید، چه بود. سرّآن در حقیقت این بود که این دو در واقع یگانگی داشته و دارند و دو روی یک سکه هستند، و در نتیجه در دنیا می‌توانستند مفسّر قولی و عملی قرآن باشند و مصداق «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ» بودند. از این رو، من به عنوان پیامبر دلسوز امت، دعا کردم که خداوند متعال امت مرا در همه زمان‌ها از برکت وجود هر دو روی سکه هدایت و سعادت که قرآن و مفسّر قرآن است، محروم نفرماید. البته باید توجه داشت که دعای پیامبران از پشتوانه سرّالقدر برخوردار است؛ همچون دعای حضرت ﷺ برای إذهاب رجس در واقعه «حدیث کساء» که بعد از آن، آیه مبارکه تطهیر نازل شد.

با توضیحی که گذشت، دعای حضرت رسول ﷺ به احتیاج امت اسلامی به مفسّر قرآن باز می‌گردد. بنابراین، استجابت این دعا ـ یعنی عدم افتراق ثقلین ـ نیز باید به مردم و اجتماع مربوط شود. در نتیجه، تا هر زمان که مسلمان و قرآن هست و نیاز به فهم و تفسیر قرآن هست، همراه آن، امامی معصوم هم که جوهره وجودش با جوهره قرآن کریم یگانگی دارد، موجود است، و با ملاحظه این نکته، وجه ضمیمه دیگر که در حدیث ثقلین نقل شده است، معلوم می‌شود و آن این‌که یکی از ثقلین اکبر و بزرگ‌تر از دیگری است. ثقلین، در واقع یگانگی دارند و برای تمسّک مسلمین به آن‌ها و ملجأ هدایت امت هستند. اکنون با این اختلاف عظیمی که بین مسلمین پدید آمده است، می‌بینیم امت اسلامی در قرآن کریم و لزوم تمسّک به آن اختلافی ندارند، پس قرآن است که می‌تواند محور وحدت مسلمین باشد؛ برخلاف عترت که مسائل سیاسی و اجتماعی و فتنه‌هایی که منافقین در اسلام پدید آورده‌اند، نتیجه‌اش آن شده است که مسلمین در مراجعه به عترت ﷺ یکسان نباشند و در آن اختلاف کنند، و از این لحاظ با وضعیتی که اجتماع مسلمین در آن قرار دارد، تنها قرآن است که هر مسلمان وظیفه دارد به آن تمسّک کند و از آن جدا نشود.

پس این‌که قرآن، ثقل اکبر است، به این معنی است که از حیث محور وحدت و سبیل هدایت بودن و لزوم تمسّک به آن اختلافی نیست، اما واضح است که مسلمین در مواضعی از قرآن اختلاف می‌کنند و هر گروهی آن را به گونه‌ای تفسیر می‌نمایند، و با فرض

اختلاف مسلمین در تفسیر یک آیه، حال باید چه کنند؟

قرآن که خود محور وحدت و اشتراک بود، در فهم خودِ آن اختلاف کردند. اکنون حدیث ثقلین به هر مسلمان دستور می‌دهد که در تفسیر قرآن که در آن اختلاف کردند، به ثقل دیگر که عترت هستند، مراجعه کنند، و در اینجاست که عترت تنها مرجع مسلمین خواهد بود، چون در فرض مذکور، در فهم قرآن اختلاف کرده‌اند و این عترت است که می‌تواند اختلاف آن‌ها را حل کند. پس در این مقام، عترت محور وحدت و حل‌کننده اختلاف خواهد بود، و در هر مقامی هر کدام از ثقلین که نقش محوریّت دارد و محل مراجعه و رفع اختلاف است، در آن مقام اکبر هم اوست، و این بحمدالله مطلبی کاملاً واضح است و نکته اکبربودنِ یکی از ثقلین را تبیین می‌کند.

اما زمانی که اصلاً حتی معنای ظاهری آیه را نمی‌فهمند و نمی‌دانند، تا چه رسد که نوبت به اختلاف کردن بر سر معنای آیه برسد، دیگر بسیار آشکارتر است که باید به سراغ مفسّر قرآن بروند؛ یعنی در اینجا همه می‌فهمند که باید سراغ کسی بروند که قرآن را می‌داند. از این رو، آیت‌الله بهجت ﷺ در ادامه موردی را مثال می‌زند که از خلیفه اول پرسیدند در آیه شریفه «وَ فاكِهَةً وَ أَبّاً»[1] معنای کلمه «أبّ» چیست؟ و خلیفه اول اظهار نادانی کرد، و معلوم شد که با وجود عرب بودنش، حتی معنای واژه‌های قرآن را هم نمی‌داند، تا چه رسد به تفسیر معانی و فهم مرادات و اشارات و بطون این کتاب آسمانی را. اکنون مخالفان باید به این سؤال پاسخ دهند که در هنگام جهل، آیا راهی جز مراجعه به عالم و مفسّر الهی هست؟

---

۱. عبس، ۳۱.

مطلب سیزدهم

از واضحات شیعه[1]

یکی از اشکالاتی که از سوی مخالفان مطرح می‌شود تشکیک در وجود امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. شبهه این است که آیا می‌توان در یک مسأله اعتقادی با این درجه از اهمیت به گزارش یک نفر (جناب حکیمه خاتون علیها السلام) بسنده کرد و آن را پایه همه اعتقادات مربوط به مهدویت قرار داد؟ آیا در وقایع تاریخی مثل تولد امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌توان براساس یک گزارش به یقین یا اطمینان رسید؟ آیا پاسخ برهانی در این زمینه امکان‌پذیر است؟ آیت‌الله بهجت به این اشکال پنج پاسخ داده‌اند. ابتدا این پاسخ‌ها را به اختصار بیان نموده، سپس به توضیح آن‌ها می‌پردازیم.

اول آنکه پیش از آغاز غیبت افراد متعددی ایشان را دیده‌اند، و دیدار ایشان اختصاص به حکیمه خاتون علیها السلام ندارد. دوم آنکه همه امامان علیهم السلام نوید آمدن امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را داده‌اند و امام حسن عسگری علیه السلام خبر از تولد ایشان داده است. سوم آنکه شیعیان در طول تاریخ غیبت به صورت متواتر از تشرف به محضر نورانی ایشان و دستگیری حضرت از آن‌ها خبر داده‌اند. چهارم آنکه تنها راه اطمینان از وجود ایشان دیدن با چشم نیست. گاهی به واسطه شنیدن صدای ایشان و خبر دادن از ضمیر پنهان و اموری که از دیگران مخفی است، این اطمینان به دست می‌آید. پنجم آنکه بسیاری از علمای راستین که دروغ در ساحتشان راه ندارد، ایشان را با چشم هم دیده‌اند و با ایشان در ارتباط بوده‌اند.

---

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۹۴.

پاسخ ایشان، پاسخ جامعی است و هر انسان آزاد اندیشی را نسبت به اینکه حضرت بقیة الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در سامرا متولد شده و اکنون حجت خدا بر خلق است به یقین می‌رساند. آنچه پیشتر درباره احادیث دال بر امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام در منابع فریقین مطرح شد، نقش مهمی در این بیان دارد و رویکرد پژوهشگر را از یک نگاه تاریخی صرف، به نگاهی تاریخی-کلامی تغییر می‌دهد. آن احادیث نشان می‌دهد تولد امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در ارتباط تام با امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام و از وعده‌های حتمی الهی است. اتفاق مبارکی که بشارت به آن در زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام داده شده، در تورات بازتاب یافته و در طی سه قرن در صدر اسلام مستقر گردیده و روز به روز بر وضوح و حقانیت آن‌ها در طول تاریخ افزوده شده است.

بنابراین، به جای این‌که بپرسیم: «آیا در سال ۲۵۵ هـ فرزندی در خانه امام عسکری علیه‌السلام در سامرا متولد شده است؟» می‌پرسیم: «آیا دوازدهمین امام علیه‌السلام در خانه یازدهمین امام علیه‌السلام متولد شده است یا خیر؟» و تفاوت این دو سؤال از زمین تا آسمان است، چرا که کشف حقایق و وقایع مربوط به یک شخص خاص، با کشف آن‌ها نسبت به شخصی که حلقه پایانی زنجیره امامت و ولایت و موعود همه ادیان است، بسیار متفاوت است.

همین نکته به‌طور ناخودآگاه در کلام یک عالم بزرگ اهل‌سنّت یعنی «حافظ ذهبی» جلوه‌گر شده است، و در کتاب معروفش «سیر أعلام النبلاء» وقتی به نام نامی و اسم گرامی و شرح حال امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌رسد، به منظور تشکیک در ولادت حضرت علیه‌السلام مقدمه‌ای بیان می‌کند که خود این مقدمه، جواب حرف او را می‌دهد!! و این از کرامات الهی در حق حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به حساب می‌آید، تا همگان توجه کنند که با یک فرد منفرد روبه‌رو نیستند، بلکه با سلسله‌ای هماهنگ و مرتبط سروکار دارند.

«ذهبی» از ابتدا شروع می‌کند و خلاصه کلامش این است که نه‌تنها تمام آباء گرامی حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سزاوار خلافت بودند، بلکه تصریح می‌کند که از خلیفه زمان خودشان به خلافت سزاوارتر بودند! ذهبی به اولویّت خلافت برای امام صادق و امام کاظم علیهما‌السلام نسبت به خلیفه مهم اهل‌سنّت تصریح می‌کند:

«جَعْفَرٌ الصَّادِقُ: كَبِيْرُ الشَّأْنِ، مِنْ أَئِمَّةِ العِلْمِ، كَانَ أَوْلَى بِالأَمْرِ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ المَنْصُوْرِ. وَ كَانَ وَلَدُهُ مُوْسَى، كَبِيْرَ القَدْرِ، جَيِّدَ العِلْمِ، أَوْلَى بِالخِلاَفَةِ مِنْ هَارُوْنَ؛ جعفر صادق، دارای

منزلتی عظیم است و از سران علم و دانش است و از ابی‌جعفر منصور به خلافت سزاوارتر بود. و فرزند او موسی، شأنی عظیم دارد و عالم است و از هارون به خلافت سزاوارتر بود.»[1]

همین‌جا باید از ذهبی پرسید: آیا این‌که دوازده نفر مترتّب بر هم و نسل به نسل سزاوار برای خلافت باشند، خود امر ساده‌ای است؟ آیا چنین امری اتفاقی رخ داده است؟ آیا پیامبر ﷺ از وجود دوازده امام از نسل او که سزاوار خلافتش هستند، خبر نداد؟

در اینجا در درجه نخست باید توجه کرد که قضیه ولادت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تنها از سوی حکیمه خاتون علیها السلام نقل نشده است، بلکه چندین روایت از کنیزان متعددی که در منزل حاضر بودند، وارد گردیده است و همچنین یکی از همسایگان امام حسن عسکری علیه السلام که بر مذهب شیعه هم نبود، در لحظه ولادت، به دعوت خود امام علیه السلام برای کمک رساندن حاضر و شاهد آن بود و آن خبر را حتی برای مخالفان نقل کرده است. در آن شرایط خفقان شدیدی که برای خانواده امام حسن عسکری علیه السلام وجود داشت و آن‌ها ملزم به رعایت اشد کتمان بودند، همین مقدار از نقل و انتشار این خبر، خود از تدبیر آن حضرت علیه السلام است.

همچنین از همه مهم‌تر، شهادت خود امام حسن عسکری علیه السلام است که حتی عامه و از جمله ذهبی با تمام تعصب و عنادی که دارد، او را انسانی شریف و جلیل‌القدر خوانده است و آن‌همه عقیقه‌هایی که به دست یاران و اصحاب ایشان انجام شد و نامه‌هایی که حضرت علیه السلام برای اصحاب خود نوشت و این خبر را به آن‌ها داد و دعوت اصحاب برای دیدن نوزاد تازه متولد شده و گواهی دادن آن اصحاب، همگی از شواهد ولادت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف محسوب می‌شوند.

اما نکته جالب توجه این است که حضرت آیت‌الله بهجت دام‌ظله در این برهان می‌فرماید حتی اگر بخواهیم تمام این اخبار را نادیده بگیریم و در مقام بحث، با پیش‌فرض شخص مخالف ـ ولو اساساً پیش‌فرضش هم غلط است! ـ همراه شویم و فرض بگیریم ولادت آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را ـ چنان‌که ذهبی فرض می‌گیرد ـ تنها یک زن خبر داده است، به لحاظ روش‌شناسی تحقیق، باید نگاه به واقعه تولد امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تغییر کند؛ یعنی باید از یک دیدگاه تنگ و چشم دوختن به خبر دادن یک زن از آن، به سوی یک دیدگاه وسیع

---

۱. سیر أعلام النبلاء، ج۱۳، ص۱۱۹.

و جامع‌نگر برود. از این رو، معظّم‌له سؤال می‌کند: مگر وقتی کسی متولد شد، تنها منبع اطلاع یافتن از وجودش، فرد خبردهنده از وقت تولد اوست؟ کدام عاقلی یافت می‌شود که وقتی با شخصی سخن می‌گوید، از خود بپرسد چه کسی به من خبر داده است که این شخص که با او سخن می‌گویم، متولد شده است؟! پس ابتدا باید یقین کنم که متولد شده است و سپس با او سخن بگویم!! مگر یقین به وجود شخص، منحصر در خبردهنده وقت ولادت اوست؟ حتی اگر شخص را ندیده باشیم، برای یقین به وجود او به دنبال هزاران شاهد مختلف می‌رویم، نه این‌که تنها سراغ کسی برویم که در هنگام ولادت او حاضر بوده و از آن خبر داده است. کدام عاقلی در وجود خودش شک می‌کند، به بهانه این‌که وقت تولد خودش را به خاطر نمی‌آورد و کسی هم به او در این‌باره خبر نداده است؟! پس آیت‌الله بهجت ﷺ در طلیعه جواب می‌فرماید: «این‌همه مدت هیچ‌کس از اصحاب، او را ندید و نفهمید؟»

ده‌ها نفر در زمان امام عسکری علیه‌السلام، حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را دیدند؛ مانند احمد بن اسحاق قمی که این جمله لطیف را حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به او فرمود: «فَلاتَطلُب أثَراً بَعدَ عینٍ یا أحمَدَ بنِ إسحاق» (ای احمد بن اسحاق بعد از آنکه حقیقت را با چشم خود دیدی، به دنبال نشانه نباش!).[1]

بر همین اساس، معظّم‌له در فقره دوم از جواب خود می‌فرماید: «خود حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام و همه ائمه علیهم‌السلام خبر دادند». یعنی چرا مطلب را منحصر در خبر دادن یک زن می‌کنید؛ در حالی که تمام معصومین علیهم‌السلام از تولد ایشان خبر داده‌اند؟ مگر دستور امام عسکری علیه‌السلام به چند نفر برای عقیقه کردن، خبر دادن از تولد نیست؟

اساساً در طول تاریخ که اهل‌بیت علیهم‌السلام درباره خصوصیات حضرت بقیة‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بیاناتی داشتند، واضحات و مسلّماتی از سوی اهل‌بیت علیهم‌السلام شکل گرفته که کاشف از استقرار فرهنگ اعتقادی شیعه توسط اهل‌بیت علیهم‌السلام است. از جمله این خصوصیات واضح و مسلّم که از ابتدا در فرهنگ اعتقادی شیعه مستقر بوده، مخفی بودن ولادت ایشان است که از همان ابتدا در بیانات اهل‌بیت علیهم‌السلام ذکر می‌شد، نه این‌که ناگهان در

---

۱. کمال‌الدین، ج۲، ص۳۸۴.

سال دویست و پنجاه و پنج، این مطلب رایج شده باشد؛ همچنان‌که در روایات متعدد آمده است که: «تُخفَي وِلادَتُه».[1]

همچنین فرموده که علت این غیبت و مخفی ماندن ولادت ایشان، این است که همه اهل‌بیت علیهم‌السلام با طاغی زمان خود بیعت می‌کنند، مگر آخرین امام که: «لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَة؛ برگردن او بیعت با هیچ‌کسی نیست»[2] و تمام اهل‌بیت علیهم‌السلام یک به یک بر این فرهنگ شیعی تأکید داشتند؛ همان‌طور که در جریان صلح امام مجتبی علیه‌السلام با معاویه، وقتی در این‌باره به ایشان اعتراض شد، حضرت علیه‌السلام فوراً به نظام فکری شیعه اشاره فرمود:

«أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه‌السلام خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَ يُغَيِّبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ آیا نمی‌دانید که هیچ یك از ما ائمه نیست، جز آن‌که بیعت سرکش زمانش برگردن اوست؛ مگر قائمی که روح‌الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند؟ خداوند ولادت او را مخفی می‌سازد و شخص او را پنهان می‌نماید، برای این‌که هرگاه خروج کند، بیعت احدی برگردن او نباشد. او نهمین فرد از فرزندان برادرم حسین علیه‌السلام است و فرزند سرور کنیزان است. خداوند عمر او را در دوران غیبتش طولانی می‌گرداند، سپس با قدرت خود او را در صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد، ظاهر می‌سازد، تا بدانند که خداوند بر هر کاری توانا است.»[3]

همچنین وقتی به امام صادق علیه‌السلام در جریان قیام ابومسلم خراسانی پیشنهاد قبول خلافت دادند، حضرت فرمود:

«أُفٍّ أُفٍّ مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السُّفْيَانِيَّ؛ اف بر این‌ها! اف بر این‌ها!

---

۱. کمال‌الدین، ج۱، ص۳۰۳.
۲. الغیبة نعمانی، ص۱۹۱.
۳. کمال‌الدین، ج۱، ص۳۱۶.

من امام این‌ها نیستم. آیا نمی‌دانند که قائم همانا کسی است که سفیانی را می‌کشد؟»[1]

مقصود حضرت علیه‌السلام این است که فرهنگ شیعه بر دوازده امام بنا شده است، نه بر شش امام؛ آیا این‌ها که آرزوی خلافت مرا دارند، این واضحات اعتقادات شیعه را نمی‌دانند؟ مگر اصحاب امام صادق علیه‌السلام نمی‌دیدند که ایشان با چشم گریان و اشک‌های جاری با امام دوازدهم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف این‌گونه نجوا می‌کردند:

«سَيِّدِي غَيْبَتُكَ نَفَتْ رُقَادِي وَ ضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَ ابْتَزَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي؛ آقای من! غیبت تو خواب از چشمم ربوده و زمین فراخ را بر من تنگ نموده و آسایش قلب مرا از من گرفته است.»[2]

در فقرات بعدی، معظّم‌له به شواهد غیر قابل انکار دیگری اشاره می‌نماید که هر منصفی با نظر به آن‌ها، یقین به حقانیت این مطلب پیدا می‌کند. این‌همه کرامات که متوسلین به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در طول قرن‌ها از ایشان دیده‌اند و می‌بینند که بسیاری از این افراد حتی شیعه هم نیستند و حاجات و گرفتاری‌هایی که از آن‌ها برآورده شده است، از طرق عادی و طبیعی به هیچ‌وجه قابل حل نبوده و این دلیلی واضح است بر این‌که فردی متّصل به غیب حاجاتشان را برآورده کرده است و این افراد یقین کرده‌اند که خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به آن‌ها عنایت کرده و در بسیاری از موارد حتی آن فرد، قبل از آن شناختی نسبت به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نداشته، تا این‌که حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشکلی را حل کرده و خود را به او شناسانده است. همچنین بسیاری از بزرگان علما و افراد صالح که صداقت فعلی و فاعلی آن‌ها برای ما محرز است، ادعا کرده‌اند که ایشان را دیده‌اند و ما نمی‌توانیم بگوییم همه این‌ها دروغگو بوده‌اند. بنابراین، هر انسان منصفی وقتی به این‌همه نقلیات متواتر از افراد مطمئن که از مقدسین علما و یا اتقیا و صلحا بوده‌اند، نظر کند، اطمینان می‌یابد که دست‌کم بسیاری از آن‌ها صحیح هستند؛ اگر نگوییم همه آن تشرّفات.

علاوه بر این، برای حصول یقین به وجود یک شخص، اصلاً دیدن او با چشم موضوعیتی ندارد، و تمام عقلای عالم به این موضوع اذعان دارند که دیدن با چشم، تنها یکی از راه‌های

---

۱. کافی، ج۸، ص۳۳۱.
۲. کمال‌الدین، ج۲، ص۳۵۳

تحصیل یقین است. برای مثال، اگر کسی از پشت پرده صدای فردی را بشنود، می‌تواند یقین کند که آنجا شخصی هست، ولواو را ندیده است. به همین صورت، ممکن است کسی از راه‌هایی غیراز دیدن، مثل این‌که صدای حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را بشنود، و یا وجود برخی از قرائن دیگر، یقین کند که او همان حجت خداوند است و یا این‌که آن حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از امور غیبی و یا امور شخصی که هیچ‌کس جزآن فرد از آن خبرندارد، مطالبی به او بگوید که آن فرد یقین کند حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با او سخن گفته است. و چه بسیار کسانی که تشرّف سمعی برایشان حاصل شده و یا به طرق دیگری از ناحیه حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به آن‌ها عنایاتی صورت گرفته است.

مجموعه مقالات و اشعار به مناسبت نیمه شعبان سالروز میلاد حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

مطلب چهاردهم

حروف مقطعه[1]

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ با توجه به دعای حضرت رسول ﷺ در حدیث ثقلین، نیاز امت اسلامی به مفسّر قرآن کریم را تبیین نمود. حال ایشان یک مصداق صغروی از آن را ذکر می‌کند که هیچ‌کس را یارای انکار آن نیست، و آن مسأله، «فواتح سور و حروف مقطعه» در قرآن کریم است. این مسأله، نزد کوچک و بزرگ از مسلمین واضح است و همه اعتراف دارند که چیزی از آن نمی‌دانند. حال که همه اذعان به ندانستن آن دارند، پس چرا خداوند متعال آن را نازل فرموده و در کتاب آسمانی مسلمانان قرار داده و دستور داده است که مرتب آن را تلاوت کنند؟! این‌که همگان جهل نسبت به معانی حروف مقطعه قرآن را در خود می‌یابند، یک اعتراف عمومی به این مسأله است که برای فهم معانی آن‌ها، نیاز به کسی دارند که خداوند متعال او را تعیین نموده است.

همچنین باید توجه داشت که فهم حروف مقطعه در فهم قرآن و معانی آن بسیار اهمیت دارد، نه این‌که تنها بخش کوچک و کم‌اهمیتی از قرآن حساب شود. در مورد اهمیت آن، همین بس که شیعه و سنّی از امیرالمؤمنین ﷺ نقل کرده‌اند:

«لِكُلِّ كِتابٍ صفوةٌ و صفوةُ القُرآن حُرُوفُ التَّهجي؛ هر کتابی گزیده‌ای دارد و گزیده قرآن، حروف مقطعه آن است.»[2]

---

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۱۰۰.

۲. بحارالأنوار، ج۸۸، ص۱۱؛ تفسیر الثعلبی، ج۱، ص۱۳۶.

«صفوة»، خلاصه و عصاره یک چیزاست که مهم‌ترین نقش را در آن شیء دارد. آیا مسلمین محتاج به دانستن صفوه و عصاره قرآن کریم نیستند؟ انبیای پیشین علیهم‌السلام، حروف مقطعه را به عنوان خصوصیّت خاص کتابی که بر پیامبر خاتم‌النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل خواهد شد قرآن، ذکر می‌کردند و می‌فرمودند:

«يَأْتِي بِكِتَابٍ بِالْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَة؛ [پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله] با کتابی خواهد آمد که حروف مقطعه دارد.»[1]

با این حال، آیا ممکن است که وجود این آیات در قرآن، امری ساده یا لغو باشد و یا بگوییم امت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، محتاج به فهم معارف و معانی آن نیست؟

از اینجا نکته‌ای جلوه‌گر می‌شود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روایتی آن را تذکر داده است:

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ لِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ رَأْفَتِهِ بِخَلْقِهِ وَ عِلْمِهِ بِمَا يُحْدِثُهُ الْمُبَدِّلُونَ مِنْ تَغْيِيرِ كِتَابِهِ قَسَمَ كَلَامَهُ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ فَجَعَلَ قِسْماً مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعَالِمُ وَ الْجَاهِلُ وَ قِسْماً لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ صَفَا ذِهْنُهُ وَ لَطُفَ حِسُّهُ وَ صَحَّ تَمْيِيزُهُ مِمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ قِسْماً لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ أُمَنَاؤُهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ إِنَّمَا فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لِئَلَّا يَدَّعِيَ أَهْلُ الْبَاطِلِ مِنَ الْمُسْتَوْلِينَ عَلَى مِيرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ مَا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُمْ وَ لِيَقُودَهُمُ الِاضْطِرَارُ إِلَى الِايتِمَارِ لِمَنْ وَلَّاهُ أَمْرَهُمْ؛ همانا خداوند متعال برای گسترش رحمت و رأفت خود در میان خلقش و به سبب آگاهی‌اش از آنچه تبدیل‌کنندگان و تغییردهندگان کتابش انجام خواهند داد، کلام خود را بر سه قسم قرار داد. یک قسم را به گونه‌ای قرار داده است که عالم و جاهل آن را بشناسند؛ قسم دیگر را چنان قرار داد که تنها کسی آن را بشناسد که ذهنش صفا پیدا کرده و حسش لطیف شده و امور را به نیکی از هم تمییز می‌دهد، و آن‌ها کسانی هستند که خداوند سینه‌شان را برای پذیرش اسلام فراخ گردانیده است؛ و قسم دیگر کلامش را به گونه‌ای قرار داد که جز خداوند و امین‌های او و راسخان در علم آن را نمی‌شناسند. همانا خداوند چنین کرده است، تا اهل باطل که بر میراث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله استیلا یافته‌اند، در آگاهی از کتاب خدا ادعایی نکنند که خداوند برای آن‌ها قرار نداده است، و در نتیجه، اضطرار آن‌ها را مجبور

---

۱. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام، ص۶۲.

به پرسیدن و گوش دادن به کسی کند که خداوند سرپرستی آن‌ها را به او سپرده است.»[1]

کسانی که معانی قرآن را نمی‌دانند، چاره‌ای ندارند جز این‌که به کسانی مراجعه کنند که خداوند این معانی را به آن‌ها تعلیم داده است. در روایت است که پیامبر ﷺ و امام علیه‌السلام این حروف مقطعه را طوری کنار هم قرار می‌دهند که اسم اعظم الهی از آن حاصل می‌شود و با آن دعا می‌کنند. آیا عالم به کیفیت تألیف و چینش حروف مقطعه، با جاهل به این مطلب برابر است؟

جالب این‌که این نکات زیبا، یعنی اختصاص فهم قرآن کریم به امام علیه‌السلام در مهم‌ترین کتب اهل سنّت مثل صحیح بخاری بازتاب پیدا کرده و با عبارات مختلف آمده است که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام سؤال کردند: «هَلْ عِنْدَكُمْ مَا لَيْسَ عِنْدَ النَّاس؟؛ آیا نزد شما چیزی هست که نزد مردم نباشد؟» یعنی در واقع از ایشان پرسیدند که آیا چیز اختصاصی نزد امام علیه‌السلام هست که نزد مردم نباشد، و امام در جواب فرمود: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا عِنْدَنَا الاَّ مَا فِي الْقُرْآنِ الاَّ فَهماً يُعْطِي رَجُلٌ فِي كِتابِهِ؛ قسم به کسی که دانه را شکافت و جان‌ها را آفرید، نزد ما چیزی نیست جز آنچه در قرآن است، جز فهمی که به شخصی در مورد کتاب خداوند داده می‌شود»[2]. یعنی اگر چیزی نزد ما هست که نزد مردم نیست، همانا فهم قرآن کریم است.

اگر علم امام علیه‌السلام نباشد، جاهل به قرآن چگونه می‌تواند استهزاء زندیق‌ها و ملحدین را دفع کند و اشکالشان را جواب دهد؟ در روایت آمده است که مردی زندیق از بنی‌امیّه، نزد امام صادق علیه‌السلام رفت و گفت:

«قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ «المص» أَيَّ شَيْءٍ أَرَادَ بِهَذَا وَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ أَيُّ شَيْءٍ فِيهِ مِمَّا يَنْتَفِعُ بِهِ النَّاسُ؛ این سخن خداوند متعال که در کتابش می‌گوید "المص"، چه مقصودی دارد و چه حلال و حرامی را مشخص می‌کند و چه چیزی در آن هست که برای مردم فایده داشته باشد؟»

---

۱. الاحتجاج، ج۱، ص۲۵۲
۲. صحیح بخاری، ج۹، ص۱۲.

در اینجا امام صادق علیه‌السلام از این سخن برآشفته شد و فرمود:

«أَمْسِكْ وَيْحَكَ! الْأَلِفُ وَاحِدٌ، وَ اللَّامُ ثَلَاثُونَ، وَ الْمِيمُ أَرْبَعُونَ، وَ الصَّادُ تِسْعُونَ، كَمْ مَعَكَ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ أَحَدٌ وَ ثَلَاثُونَ وَ مِائَةٌ: مِائَة وإحدَى وستُّون. فَقَالَ لَهُ جَعْفَرُ بْنُ محمّد علیهما‌السلام: إِذَا انْقَضَتْ سَنَةُ إِحْدَى وَ ثَلَاثِينَسَتِّين وَ مِائَةٍ انْقَضَيَنْقَضِي مُلْكُ أَصْحَابِكَ، قَالَ: فَنَظَرْنَا، فَلَمَّا انْقَضَتْ سَنَةُ إِحْدَى وَ ثَلَاثِينَسَتُّون وَ مِائَةٍ يَوْمَ عَاشُورَاءَ دَخَلَ الْمُسَوِّدَةُ الْكُوفَةَ وَ ذَهَبَ مُلْكُهُم؛ سخن برگیر! وای بر تو! الف، یک است و لام سی است و میم چهل و صاد نود است، حال چقدر داری؟ آن مرد گفت: صد و سی و یک. امام صادق علیه‌السلام سپس فرمودند: چون سال صد و سی و یک تمام شود، فرمانروایی دوستان تو به پایان می‌رسد. راوی می‌گوید ما بعد از این سخن منتظر تحقق این مطلب ماندیم، وقتی روز عاشورای سال صد و سی و یک، تمام شد عباسیان وارد کوفه شدند و مُلک بنی امیه از بین رفت.»[1] امام علیه‌السلام از استهزاء او به قرآن غضبناک شد و با محاسبه همین حروف مبارک «المص» پایان دوران حکومت بنی‌امیّه را به او تذکر داد.

جالب‌ترین و مهم‌ترین سخنی که در باب عظمت حروف مقطعه و نقش آن‌ها در قرآن کریم نقل شده، کلام «سعید بن علاقه ابوفاخته» از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.[2]

طبری در تفسیر معروف جامع البیان، ذیل آیه شریفه «مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ؛ برخی از آن آیه‌های محکم هستند که آن‌ها مادر و اساس کتاب‌اند، و برخی دیگر آیه‌های متشابه است»[3]، با اسناد خود از ابوفاخته نقل کرده است که: «أُمُّ الكِتابِ فَواتِحُ السُّوَرِ مِنها يُستَخرَجُ القُرآنُ. "الم ذلک الکتاب"، مِنها استَخرَجَت البقرة و "الم الله لااله الّاهو" مِنها استَخرَجَت آلُ عِمران؛ مادر کتاب، همان آغازهای سوره‌هاست که قرآن از آن‌ها استخراج می‌شود. از الم ذلک الکتاب، سوره بقره استخراج شده و از الم الله

---

۱. تفسیر عیاشی، ج۲، ص۲.
۲. اختصاص مفید، ص۴.
۳. آل‌عمران، ۷.

لااله الّاهو، سوره آل‌عمران استخراج گردیده است.»[1]

ملاحظه کنید که حروف مقطعه را أمّ‌الکتاب می‌داند؛ به‌طوری که از آن‌ها تمام قرآن کریم استخراج می‌شود. ابتدا کل قرآن را می‌گوید و سپس به‌صراحت، دو سوره بقره و آل‌عمران را مثال می‌زند. و چقدر این حرف او مناسب و همسو با روایتی است که گذشت، دال بر این‌که این حروف، صفوه و عصاره قرآن است. آیا یک مسلمان نیازی بالاتر از دستیابی به امّ‌الکتابِ قرآن کریم دارد؟ اگر امّ الکتاب و معارف آن را نداند، آیا متشابهات را می‌داند؟! پس چاره‌ای ندارد جز این‌که سراغ کسی برود که خود این «ابوفاخته» سراغ او رفته و از اصحاب خاص حضرت علیه‌السلام بوده است. چه کسی می‌تواند با علم الهی خود، تمام قرآن را از حروف مقطعه استخراج کند؟ آیا چنین کاری، برای کسی جزثقل دیگر مقدور است؟

اینجاست که مفسّر حقیقی قرآن و کسی که عالم به حقیقت حروف مقطعه است، باید به نحوه دلالت این حروف بر مدلول آن‌ها نیز آگاهی داشته باشد؛ و این همان چیزی است که حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله فرمود: «فرض کنید فلان کس روایت کرده که معنایش چنین است، یعنی چه؟! به چه مناسبتی "الله الرؤوف" را برداشته و به جایش "الر" را جایگزین کرده است؟!»

بنابراین، تنها مفسّر الهی و حقیقی قرآن است که این مناسبت را می‌فهمد و قدرت بر «استخراج» حقایق قرآن از دل حروف مقطعه دارد.

روایتی جالب در کتاب «بصائر الدرجات» آمده است که ابان بن تغلب از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند و در آن همین تعبیر استخراج مطرح شده است. در این روایت، حضرت علیه‌السلام می‌فرماید که امیرالمؤمنین علیه‌السلام صحیفه کوچکی را به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام داد که بخوانند: «فَقَرَأَ الْحَسَنُ الْأَلِفَ وَ الْبَاءَ وَ السِّينَ وَ اللَّامَ وَ حَرْفاً بَعْدَ حَرْفٍ؛ پس امام حسن علیه‌السلام این‌گونه خواند: الف و باء و سین و لام و همین‌طور حرف به حرف خواند». این دو امام معصوم علیهماالسلام آن صحیفه را به حروفِ مقطعه خواندند. سپس حضرت همان صحیفه را به محمّد حنفیه داد و فرمود: «اقْرَأْ؛ بخوان»، اما محمّد حنفیه «فَلَمْ

---

۱. تفسیر طبری، تحقیق شاکر، ج۶، ص۱۸۳.

یَسْتَخْرِجُ مِنها شَیْئاً؛ نتوانست از آن چیزی استخراج کند.»[۱]

پس معلوم می‌شود که قدرت استخراج، چیزی است که از طرف خداوند متعال به امام معصوم علیه‌السلام داده شده است، و تمام امت محتاج به علم او هستند. و در روایت ابولبید که در تفسیر عیاشی نقل شده است، امام باقر علیه‌السلام به این مطلب و علوّ جایگاه حروف مقطعه در قرآن کریم تصریح فرمود:

«یَا اَبَا لَبِیدٍ إِنَّ فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ الْمُقَطَّعَةِ لَعِلْماً جَمّاً؛ ای ابالبید! در حروف مقطعه قرآن علم بسیار بسیار زیادی است.»[۲]

همین تعبیر «عِلْماً جَمّاً» را اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام مکرر از ایشان شنیده بودند:

«إِنَّ هَاهُنَا ـ وَأَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی صَدْرِهِ ـ لَعِلْماً جَمّاً لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً؛ همانا اینجا ـ حضرت با دست خویش به سینه مبارکش اشاره کرد ـ علم بسیار زیادی هست، کاش حاملانی برای آن می‌یافتم.»[۳]

آری؛ وقتی حروف مقطعه مشتمل بر علم کثیر است، مفسّر حقیقی قرآن هم باید سینه شریفش مالامال از علم بوده و سنخیت بین این دو برقرار باشد.

در پایان، برای بیان عظمت حروف مقطعه، ذکر روایتی از امام باقر علیه‌السلام کافی است:

«عِلْمُ کُلِّ شَیْءٍ فِي «عسق»؛ دانش هر چیزی در عسق است.»[۴]

---

۱. بصائرالدرجات، ج۱، ص۳۰۷.
۲. تفسیر عیاشی، ج۲، صص۳ و۲۰۲.
۳. کمال‌الدین، ج۱، ص۲۹۱.
۴. تفسیر قمی، ج۲، ص۲۶۸.

مطلب پانزدهم

دوازده نور[1]

مسأله امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام نزد شیعه و سنّی به تواتر نقل شده، بلکه سابقه آن از این هم فراتر می‌رود و در کتب آسمانی پیشین مثل تورات هم مطرح گردیده است. به‌طور کلی وقتی مطلبی حقیقت داشته و صدق و راستی در آن باشد، هرچه زمان بگذرد، زوایای آن و شواهد صدق آن نزد عموم واضح‌تر می‌شود و در باور مردم استقرار پیدا می‌کند؛ درست بر خلاف مطلب کذب که متزلزل و متذبذب است و هرچه زمان بگذرد، عدم حقانیت آن آشکار می‌گردد.

شواهد صدقی که برای یک مطلب می‌تواند اقامه شود، به سه دسته قابل تقسیم است: امور سابق بر آن مطلب، امور مقارن و هم‌زمان با آن، و امور لاحقی که بعد از آن محقق می‌شود.

وقتی یک مسأله حقانیت داشته باشد، دیده می‌شود که شواهد سابق و مقارن و لاحق آن، همگی با آن مسأله توافق دارند و هماهنگ هستند. البته این هماهنگی امور سابق و مقارن و لاحق، فقط نزد باورمندان به آن امر نیست، بلکه موافق و مخالف و بی‌طرف در فهم و اعتراف به آن متفق هستند.

مسأله وصایت دوازده خلیفه و امام علیهم‌السلام بعد از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله از این قبیل است،

---

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۱۰۱.

چون عدد، مفهوم بسیار واضح و بدون تردیدی دارد. در تحقق یک امر مترتّب و سلسله‌وار تاریخی، عدد دوازده عدد بزرگی است، و اگر ادعا شود که این امر سلسله‌وار به صورت اتفاقی رخ داده است، اغلب مردم نمی‌پذیرند؛ به‌خصوص اگر سابقه قابل فهمی برای همگان داشته باشد؛ همچنان که مسأله دوازده امام علیهم‌السلام همین گونه است و سابقه الهی دارد.

ابن‌تیمیه یکی از سرسخت‌ترین مخالفان شیعه و مخالف اعتقاد آن‌ها به دوازده امام از اهل‌بیت علیهم‌السلام به حساب می‌آید. اعتراف شخصی مانند او در کتاب «منهاج السنة» درباره امامان دوازده‌گانه، می‌تواند سابقه ریشه‌دار این مسأله را نزد هر انسان منصفی آشکار کند. ابن‌کثیر دمشقی نیز که شاگرد معروف اوست، هم کتابی در تفسیر با نام «تفسیر القرآن العظیم» دارد که نزد اهل سنّت و تمام سلفی‌ها از اعتبار و اشتهار برخوردار است و هم کتابی معروف در تاریخ به نام «البدایة و النهایة» دارد. جالب این است که او، در هر دو کتابش به مناسبتی از استادش نقل می‌کند که بسیاری از اهل کتاب و یهود، مدتی پس از مسلمان شدن، شیعه می‌شوند، چون از سابق، بشارت تورات به دوازده عظیم در امت اسلامی را شنیده بودند و انطباق آن بر ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام را واضح می‌بینند که چگونه با گذشت قرن‌ها قلوب را تسخیر کرده‌اند و هر چه می‌گذرد، صدق و حقانیت آن‌ها بیشتر آشکار می‌شود، و چون ذهن آن‌ها، بر خلاف سنّی‌ها از ابتدا با جریان سقیفه و توجیه عملکرد کارگزاران آن، انس نگرفته است، می‌توانند به‌سرعت بفهمند که دوازده امام که بشارت تورات است و نیز تمام مسلمین از شیعه و سنّی هم از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند، چه کسانی هستند.

ابن‌تیمیه در کتاب «منهاج السنة» پس از ذکر بشارت حدیث رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، می‌گوید این دوازده خلیفه همان‌ها هستند که بشارت به آن‌ها در تورات آمده است: «وَهؤلاء الاثنی عَشَر خَلِیفَةً هُمُ الْمَذْکُورُونَ فِی التَّوْرَاةِ حَیْثُ قَالَ فِی بِشَارَتِهِ باسمَاعِیلَ وَ سیلِدُ اِثْنَی عَشَرَ عَظِیماً؛ و این خلفای دوازده‌گانه، همان‌هایی هستند که در تورات ذکر شده‌اند؛ چنان‌که در بشارت به اسماعیل می‌گوید: و او دوازده عظیم را به دنیا خواهد آورد.»[1]

---

۱. منهاج السنة، ج۸، ص۲۳۷.

او پس از چند سطر اعتراف می‌کند: «وَ كَثِيرٌ مِنَ الْيَهُودِ اذا أَسْلَمَ يَتَشَيَّعُ لِأَنَّهُ رَآيَ فِي التَّوراة ذَكَرَ الِاثْنَى عَشَرَ فَظَنَّ أَنَّ هَوَلاءَ هُمْ أُولَئِكَ؛ بسیاری از یهودیان پس از مسلمان شدن شیعه می‌شوند، زیرا می‌بینند که در تورات به دوازده تن اشاره شده است و لذا این‌ها گمان می‌کنند که این دوازده نفر همان‌ها هستند.»

ابن‌تیمیه انتظار دارد یهودیِ مسلمان شده هم مثل او یزید را جزء این بشارت عظیم تورات به حساب آورد: «فَكَانَ اَلْخُلَفَاءُ ابوبكر وَ عُمَر وَ عُثْمَان وَ عَلِيٌّ ثُمَّ تُوَلِّي مَنِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَ صَارَ لَهُ عِزٌّ وَ مَنَعَةٌ: مُعَاوِيَةَ وَ ابْنه يَزِيدَ ثُمَّ عَبْدالْمَلِكَ وَ أَوْلادَهُ الأَرْبَعَة؛ پس خلفا ابوبکر و عمر و عثمان و علی هستند و بعد از او کسی که همه مردم بروی اجتماع کنند و این برای او عزت و قدرت شود، تولی امور را به دست گرفت: معاویه و پسرش یزید، سپس عبدالملک و چهار فرزندش.»

به هر حال، این اتفاق نظر شیعه و سنّی بر عدد دوازده، با پشتوانه بشارت تورات، هر کنجکاو عاقلی را برمی‌انگیزد تا بفهمد آن‌ها کیستند.

ابن‌کثیر که شاگرد ابن‌تیمیه بود، هم در کتاب تفسیرش و هم در کتاب تاریخش همین اعتراف استاد خود را نقل و تأیید می‌کند: «وَ بَعْضُ الْجُمْلَةِ مِمَّنْ أَسْلَمَ مِنَ الْيَهُودِ إِذَا اقْتَرَنَ بِهِمْ بَعْضُ الشِّيعَةِ يُوهِمُونَهُمْ أَنَّهُمُ الِاثْنَى عَشَرُ فَيَتَشَيَّعُ كَثِيرٌ مِنْهُم؛ بعضی از یهودیانی که مسلمان می‌شوند، وقتی شیعیان به آن‌ها نزدیک می‌گردند، این مطلب را به ایشان القا می‌کنند که آنان (دوازده امام شیعه) همان دوازده فرد مذکور در تورات هستند و در نتیجه بسیاری از آن‌ها شیعه می‌شوند»[1]؛ «وَغَلَطَ كَثِيرٌ مِمَّنْ تَشَرَّفَ بِالإِسْلامِ فَظَنُّوا أَنَّهُمُ الَّذِينَ تَدْعُو إِلَيْهِمْ فِرْقَةُ الرَّافِضَةُ فَاتَّبِعُوهُمْ؛ بسیاری از کسانی که مشرّف به دین اسلام می‌گردند، اشتباه می‌نمایند و گمان می‌کنند آن دوازده امام، همان‌هایی هستند که فرقه رافضه مردم را به سوی آن‌ها فرا می‌خواند، و لذا تابع آن‌ها می‌شوند.»[2]

ابن‌کثیر می‌گوید که این‌ها جاهل‌اند و باید به عالم مراجعه کنند، تا بدانند این دوازده نفر چه کسانی هستند! اما نمی‌گوید خود او در همین کتابش سرگردان است، و جالب

---

۱. تفسیر القرآن العظیم، ج۲، ص۳۳.
۲. البدایة و النهایة، ج۶، ص۲۵۰.

است که در نقد قول بیهقی می‌گوید: «فَهَذَا الَّذِي سَلَكَهُ عَلَيَّ هَذَا التَّقْدِيرُ يَدْخُلُ فِي الِاثْنَى عَشَرِ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةِ وَ يَخْرُجُ مِنْهُمْ عمربن عَبْدِالْعَزِيزِ الَّذِي أَطْبَقَ الائمَّةَ عَلي ... عَده مِنَ اَلخُلَفَاء الرَّاشِدِينَ؛ طبق این شیوه و فریضه‌ای که او اتخاذ کرده است، یزید بن معاویه داخل در دوازده امام می‌شود و عمربن عبدالعزیز که همه پیشوایان، او را از خلفای راشدین حساب کرده‌اند، از آن خارج می‌شود.»[1]

اگر کسی در سخن علمای عامه بنگرد، می‌بیند که در تعیین مصداق امامان دوازده‌گانه، به چه اختلافات و تناقض‌گویی‌هایی دچار شده‌اند و این خود نشان‌دهنده این است که وجود دوازده امام، حتی نزد عامه که در انکار یقینیات و خدشه در مسلّمات تاریخی تبحر دارند، نمی‌توانند روایات متواتر را که از پیامبر ﷺ نقل شده و دال بر وجود دوازده امام است، در کتب حدیثی متعددشان انکار کنند، و با این حال با هیچ معیار منطقی و معقولی نمی‌توانند از میان خلفای خود، این دوازده امام را گزینش نمایند؛ به‌طوری که هریک از علمای آن‌ها که دست به چنین گزینشی زده، با اشکالات متعدد از سوی سایر علمای خود آن‌ها مواجه شده است.

در این میان، برخی همچون عبدالله بن عمر، پس از ذکر نام چند خلیفه، از خلفایی با نام‌های ناآشنایی مانند «جابر» و «سلام» و «امیرالعصب» نام برده‌اند که به حسب تاریخی اصلًا وجود خارجی ندارند! و یا اصلًا عدالت و دوری از ظلم را که حداقل شرط عقلی و نقلی برای خلفای دوازده‌گانه است، در آن رعایت نکرده‌اند و کسانی همچون یزید و سفاح و منصور را که حتی بین خود عامه مشهور به ظلم و فساد هستند، داخل در این امامان دوازده‌گانه نموده‌اند و در عین حال کسانی همچون عمربن عبدالعزیز را که نزد آن‌ها به صلاح و عدالت معروف است، از این گروه خارج کرده‌اند.[2]

اما جلال‌الدین سیوطی که سعی می‌کند از میان خلفایی که به‌زعم خود، آن‌ها را عادل می‌شمارد، کسانی را انتخاب کند، نمی‌تواند عدد خلفای عادل را به دوازده برساند و مجبور می‌شود در کنار ذکر مهدی که از اهل‌بیت حضرت محمّد ﷺ است، خلیفه

---

۱. البداية والنهاية، ج۶، ص۲۴۹.

۲. تاریخ الخلفاء، صص۱۰-۱۲

دیگری را بتراشد که هیچ نام و نشانی ندارد[1]. ابن حجر عسقلانی نیز که ظاهراً علاقه خاصی به خلفای اموی داشته، سعی در گلچین کردن خلفای ظالم اموی دارد و در این میان نیز یزید بن معاویه را با تمام ظلم‌ها و فسادهایی که کرده است، از قلم نمی‌اندازد و سخنی از عمربن عبدالعزیز به میان نمی‌آورد.[2] سفیان ثوری نیز که همچون سیوطی به دنبال خلفای عادل گشته، نتوانسته است بیش از پنج خلیفه پیدا کند که به زعم او بتوانند شایستگی خلافت رسول خدا ﷺ را داشته باشند!.[3]

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، یک یهودی که تازه مسلمان شده است، برایش کاملاً واضح و آشکار می‌شود که آنچه می‌تواند مصداق دوازده امام باشد، که در کتاب تورات به عنوان نشانه ذکر شده است، دوازده امام شیعه هستند که از ابتدا نامشان در روایات پیامبر ﷺ معلوم بوده و امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آخرینِ این دوازده امام است، اما علمای عامه چشم خود را بر این حقیقت آشکار می‌بندند!

به هر حال سابقه دوازده امام علیهم‌السلام در پیش از اسلام، بحث گسترده‌ای دارد و نکات دقیقی در آن است که تفصیل بیشتری می‌طلبد، اما شواهدی که مقارن حیات دنیوی این انوار مقدسه است، به‌طور متواتر در دسترس تمام مسلمین است. از صدر اول از زبان پیامبر خدا ﷺ گرفته، تا پایان غیبت صغری از زبان هرکدام از معصومین علیهم‌السلام، این مطلب آن‌قدر نقل شده که از حالت روایت به درایت رسیده، و بازه زمانی قریب سیصد سال فرصت کافی را فراهم کرده است تا این امر بر احدی مخفی نماند. آنچه که آیت‌الله بهجت رحمه‌الله اشاره می‌فرماید که در ایام اقامت در نجف اشرف، بیست روایت با این مضمون جمع‌آوری کرده بود، از لوازم و آثار همین فرهنگ‌سازی اهل‌بیت علیهم‌السلام، در طول قرن‌ها است. همچنین کتاب معروف «کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر علیهم‌السلام»، شاهدی گویا بر این امر است. و مهم‌تر از این، نقش شعر است که از موضوع تخصصی حدیث و روایت فراتر می‌رود و افراد در بدنه اجتماع آن را تکرار می‌کنند و برای آیندگان باقی می‌گذارند.

---

۱. همان.
۲. فتح الباری، ج۱۳، ص۲۱۴
۳. سنن ابی داوود، ج۴، کتاب السنّة، باب۷.

مجموع این مسائل است که سبب واکنش عملی دستگاه خلافت می‌شد. آیا نمی‌توان حدس زد سبب این‌که مأمون دختر خود را به ازدواج امام جواد علیه‌السلام درآورد، این بود که می‌خواست موعود منتظَر، از نسل او باشد؟ او این مطلب را آشکارا از قصیده معروف دعبل خزاعی در محضر مبارک امام رضا علیه‌السلام دریافت کرد؛ هرچند شاید قبلاً مکرّر به گوش او خورده بود، اما به‌خوبی آگاه بود که تأیید امام علیه‌السلام بر این شعر، اعتبار مضاعفی به آن می‌بخشد. آیا رفتار عملی دستگاه حکومت که امام هادی علیه‌السلام را به محله عسکر در سامرّا آورد تا کاملاً تحت نظر باشد، می‌تواند دلیلی جز اطلاع بر نزدیک شدن و کامل شدن عدد دوازده داشته باشد؟

در کتب اهل‌سنّت آمده است که خلیفه هفت سال تقسیم ارث امام عسکری علیه‌السلام را تأخیر انداخت، تا بفهمد که وضعیت فرزند ایشان چگونه است. این‌که امام علیه‌السلام به «عسکری» ملقب شد، خود از الطاف الهی و اتمام حجتی بر خلق است. از این‌رو، وقتی احمد بن حنبل شهر سامرّا را زندان می‌نامد، هر منصفی می‌فهمد که محله عسکر در این شهر، یک سلول نظامی در این شهر نظامی است.

به هر حال تا سال ۲۶۰ هـ.ق که شهادت امام عسکری علیه‌السلام است و سپس جریان غیبت صغری تا سال ۳۲۹ هـ.ق، قضیه دوازده امام علیهم‌السلام مستقر گردید، و با وفات نایب چهارم (علی بن محمّد سمری رضی‌الله‌عنه) ارتباط رسمی مردم با بیت عصمت علیهم‌السلام قطع شد، و دیگر کسی نبود که در بین مردم حضور فیزیکی داشته باشد و از بیت امام عسکری علیه‌السلام دفاع کند، و آنچه مانده بود، تراث عظیم فرهنگی به جای مانده از این ۳۰۰ سال بود.

از این زمان، مرحله سوم بحث ما که امور لاحق بر امامت دوازده امام علیهم‌السلام است، شروع می‌شود؛ یعنی هرچه به‌تدریج زمان از پایان غیبت صغری می‌گذشت، نخبگان فهم و فکر کم‌کم متوجه حقانیت ائمه شیعه علیهم‌السلام می‌شدند، و هر کدام از خواص و عوام که مطلب برای خودش واضح می‌گردید، پرچم دفاع از ائمه علیهم‌السلام و ترویج امر آن‌ها را به دوش می‌کشید، و آنچه را خود به‌وضوح دریافته بود، در معرض دید سایرین قرار می‌داد، تا آن‌ها هم مثل او رفتار کنند و مدافع عقیده اثناعشریه شوند. مسأله دوازده امام علیهم‌السلام، هرچند بر خلفای عباسی مخفی نبود، اما هرچه می‌گذشت، بر اطمینان آن‌ها افزوده می‌شد.

آنچه علاوه بر این امر، آنچه باعث آشکار شدن حقانیت مذهب شیعه شد، سیطره آل‌بویه بر بغداد بود که آن‌ها به نوبه خود در محیطی آزاد و بی‌طرف به حقانیت شیعه پی بردند و وقتی قدرت حکومتی پیدا کردند، به بهترین وجهی عقاید برحق شیعه را ترویج کردند؛ به‌طوری که در سال ۳۵۲ هـ.ق کلان شهر بغداد دو روز تعطیل عمومی را برای اولین بار تجربه کرد، اولی عید غدیر در هجدهم ذی‌الحجه و دومی روز عاشورا بود. این امور حتی بر اندرونی بیت خلافت عباسی تأثیر گذاشت و هر خلیفه عباسی که از فطانت برخوردار بود، به حقانیت اثناعشریه پی می‌برد، تا این‌که نوبت به یکی از مقتدرترین خلفای عباسی رسید؛ یعنی ناصرالدین بالله عباسی (متوفای ۶۲۲ هـ.ق) که همه مسلمین اعم از شیعه و سنّی گرایش او به عقیده دوازده امام علیهم‌السلام و حیات امام دوازدهم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را اعتراف کردند، و تعمیرات او برای سرداب مقدس سامرّا تا قرن‌ها در منظر دید زوار و مراجعه‌کنندگان بود.

آیا جالب نیست که خلیفه عباسی که دارای طولانی‌ترین دوره خلافت (قریب ۵۰ سال) بود، با وجود اقتداری که در حکومتش داشت و نزد مردم به ظهور کرامات معروف بود، معتقد به وجود امام معصوم علیه‌السلام از اهل‌بیت عصمت و طهارت باشد؟ و جالب‌تر این‌که در نقل سیّد یوسف صنعانی (متوفای ۱۱۲۱ هـ.ق) در کتاب «نسمة السحر فیمن تشیّع» و شعر به نقل از ذهبی (متوفای ۷۴۸ هـ.ق) آمده است که این خلیفه عباسی خودش را نایب امام دوازدهم منتظر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌دانست: «وَمِنَ الْعَجَائِبِ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الشِّيعَةِ الإمامِيَّةِ فِي الْإِمَامَةِ وَالمعتقِد وَكَانَ يُرِي نَفْسَهُ نَائِباً لِلْإِمَامِ الْمُنْتَظَرْ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وَبِذَلِكَ ذَكَرَهُ الذَّهَبِيُّ وَعَجِبَ مِنْهُ؛ و از عجایب است که او در بحث امامت و اعتقادات از شیعیان امامی بود و خود را نایب امام منتظر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌دانست. ذهبی نیز او را با همین خصوصیت ذکر نموده و از او تعجب کرده است.»[1]

در کتاب «أعیان الشیعه» هم آمده است: «وَالْإِمَامُ النَّاصِرُ هُوَ الَّذِي بَنِيَ سرداب الْغَيْبَةَ فِي سَامَرَّاءَ وَجَعَلَ فِيهِ شُبَاكاً مِنَ الْأَبْنُوسِ الفاخر او السَّاجِ كَتَبَ عَلِيٌّ دَائِرُهُ اِسْمُهُ وَتَارِيخُ عَمَلِهِ وَهُوَ باقٍ لِهَذَا الْوَقْتِ وَكَأَنَّمَا فَرَغَ مِنْهُ الصّناع الآن؛ و امام ناصر، همان کسی است که سرداب غیبت را در سامرّا بنا کرد و در آن ضریحی از چوب آبنوس فاخر یا چوب ساج ساخت و دور

---

۱. نسمة السحر، ج۱، ص۲۵۳.

آن نام خود و تاریخ بنایش را نگاشت و آن تا زمان حاضر باقی است؛ گویی که همین الآن از آن فارغ شده است.»[1]

- همچنین ابن المظفر (متوفای ۶۱۷ هـ ق) که معاصر خلیفه ناصر است، در کتابش «مضمار الحقائق»، در بیان وقایع سال ۵۸۰ هـ ق می گوید: «وَفِي هَذَا السَّنَةِ سَأَلَتْ أُمّ الْخَلِيفَةَ أَنْ يُؤْذَنَ لَهَا فِي زِيَارَةِ مَشْهَدِ سُرّ مَنْ رَأَى ... وَخَرَجَ الْخَلِيفَةُ وَأُمُّهُ إِلَى الزِّيَارَةِ وَالْعَسْكَرُ فِي خِدْمَتِه؛ در همین سال، مادر خلیفه اجازه خواست که به زیارت حرم سامرّا برود ... خلیفه و مادرش به زیارت رفتند و سپاهش در خدمتش بودند.»

او سپس تفصیل قضیه را ذکر می کند تا این که می گوید: «وَكَانَ الْخَلِيفَهُ قَدْ تَقَدَّمَ إِلَى أُسْتَاذُ الدَّارِ أَنْ يُعْمُرَ مشهد سُرّ مَنْ رَأَي وَأَنْ يُشِيدَهُ وَيُنْفِذَ إِلَيْهِ فَرْشاً وَبَسْطاً وَجَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْه؛ خلیفه از استاد معمار خواست که حرم سامرّا را تعمیر کند و آن را محکم سازد و فرش ها و زیراندازها و هر چیزی را که به آن نیاز دارد، به سوی او بفرستد.»[2]

اکنون باید به دقت ملاحظه شود که بیت مظلوم امام هادی و عسکری علیهما السلام که توسط متوکل و خلیفه دیگر پس از او، در کمال غربت در شهر نظامی سامرّا محبوس و مهجور بود، چگونه پس از سه قرن توسط خود دستگاه خلافت عباسی تجلیل می شود و دارای حرم عظیمی می گردد. آیا غیر از این است که هرچه می گذرد، حقانیت ائمه اثناعشر علیهم السلام بر همگان آشکارتر می شود؟ حتی به آنجا می رسد که امروزه در مهد وهّابیّت و سلفیّت در مدینه منوّره و مسجد مطهّر نبوی صلی الله علیه و آله، نمی توانند بنای تاریخی و أسماء مطهّر امامان معصوم علیهم السلام را که در منظر دید تمام مشرّف شدگان به مسجد شریف است، از بین ببرند! عجبا! امام منتظر علیه السلام که شیعه عقیده به او و حیات او دارند، با این که زعمای حرمین شریفین به شدت بر ضد او و عقیده به حیات ایشان هستند، و وجود مبارکش را موهوم می دانند، چگونه نام مبارک او و آباء گرامی اش علیهم السلام را در منظر دید ناظران در حرم مطهر نبوی صلی الله علیه و آله قرار داده اند؟ آیا نام شخصی موهوم را در حرم مطهر می نویسند؟! یا این که برای همیشه نمی توان حق و حقیقت را پنهان کرد؟

---

۱. أعیان الشیعه، ج۲، ص۵۰۷.
۲. مضمار الحقائق و سرّ الخلائق، ص۱۷۷.

مطلب شانزدهم

انتظار فرج[1]

برخی از عامه معتقدند هر فردی که بر مسلمانان سلطه پیدا کند، ولو این‌که فاسق و زانی و شراب‌خوار باشد، قهراً حاکم مسلمین خواهد شد و مصداق آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا و اولیاء امرتان اطاعت کنید»[2] می‌شود، و اطاعت او بر جمیع مسلمین واجب است؛[3] در حالی که شیعه اعتقاد دارد مقصود از اولی‌الامر دوازده امام معصوم علیهم‌السلام هستند، که خدای متعال دستور به اطاعت از آنان داده و آن‌ها را از هر گناه و اشتباهی مصون داشته است.

در روایتی خود عامه نقل کرده‌اند که انتظار فرج، برترین اعمال است. این انتظار فرج برای شیعه، به معنای ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خواهد بود که ولیّ امر غایب است، و با ظهورش دنیا را پر از عدل و قسط می‌نماید و گشایش و فرج برای همگان رخ خواهد داد. اما عامه که همه سلاطین را مصداق ولیّ امر می‌دانند و این همه فرج برای آن‌ها حاصل است، دیگر انتظار فرج برای آن‌ها چه معنایی دارد؟!

نکته مهم در این حدیث، این است که انتظار فرج را برترین و بالاترین عبادت می‌شمارد. از تناسب حکم و موضوع، می‌فهمیم این فرجی که انتظار آن کشیده می‌شود، از امور عادی نخواهد بود؛ حتی اگر ظالم‌ترین سلطان بر سر کار بوده و همه مردم دچار و مبتلا به ظلم او باشند، باز نمی‌توان گفت انتظار رفع ظلم او بالاترین عبادت است، چون نمی‌دانیم سلطان پس از او کیست و چه بسا سلطان بعدی ظالم‌تر از او یا مثل او باشد! اما اگر مقصود

---

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۱۰۳.

۲. نساء، ۵۹.

۳. نک: التفسیر الکبیر (فخر رازی)، ج۱۰، ص۱۱۳؛ روح المعانی (آلوسی)، ج۳، ص۶۳.

از انتظار فرج، انتظار وعده الهی به ریشه‌کن شدن ظلم باشد و انتظار تحقق بشارت قرآن کریم به: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ؛ تا دین راستین را بر همه ادیان غالب گرداند»[1] باشد، هر عاقل منصفی تصدیق می‌کند که انتظار این امر عظیم، می‌تواند بالاترین عبادت باشد.

نکته دیگر این‌که هنگامی «انتظار»، یک امر واقعی خواهد بود که از وضع موجود راضی نباشیم، اما اگر کسی حاکم موجود را اولی‌الامر مذکور در قرآن بداند که قرآن در کنار خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به متابعت از او دستور می‌دهد، آیا منتظر است فردی که خدا برای او به عنوان ولیّ امر و مطاع تعیین کرده است، از بین برود؟! چگونه مرگ کسی را انتظار می‌کشد که خداوند درباره او می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؟! اما اگر مقصود از انتظار فرج، انتظار ظهور موعود الهی باشد، هر کسی در هر زمانی می‌تواند منتظر آن باشد و بالاترین عبادت را با این انتظار الهی انجام دهد. از این رو، بالاترین افراد در انتظار فرج، خود معصومین علیهم‌السلام بوده‌اند. پس از آن‌ها نیز بزرگان شیعه دائماً منتظر و مترقّب فرج بودند؛ حتی قبل از تولد حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سلاح خود را برای یاری ایشان آماده کرده بودند.

یکی از آن‌ها راوی احادیث امامان دوازده‌گانه است؛ یعنی ابوسعید عبّاد بن یعقوب منصوری رواجنی که حتی اهل سنّت، او را بیش از شیعه می‌شناسند، چون در میان آن‌ها زندگی می‌کرد و پنج سال قبل از تولد حضرت بقیة‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از دنیا رفت (۲۵۰ هـ.ق). ذهبی از قاسم مطرز نقل می‌کند:

«دَخَلتُ إلى عَبَّادِ بنِ يَعقوبَ وَكانَ مَكفُوفاً وَرَأيتُ فى دارِهِ سَيفاً مُعَلَّقاً وحَجَفَةً. فقُلتُ أيُّها الشَّيخُ لِمَن هَذَا السَّيفُ؟ فَقال لي: أعدَدتُه لِأُقاتِلَ بِه مَعَ المَهدِي؛ نزد عبّاد بن یعقوب رفتم و او شخصی نابینا بود. در خانه‌اش شمشیر و سپری آویزان دیدم. گفتم: ای پیرمرد! این شمشیر برای چیست؟ گفت: آن را آماده کرده‌ام تا با آن همراه با مهدی جهاد کنم.»[2]

ببینید چگونه یک سنّی با دیدن شمشیر نزد پیرمردی که نابینا است، تعجب می‌کند، اما جواب می‌شنود که من این را آماده کرده‌ام تا امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را یاری نمایم؛ و این است فرهنگ شیعه که تنها گزینه تبیین این مسأله است که انتظار فرج، برترین اعمال و عبادت‌ها است.

---

۱. توبه، ۳۳.

۲. المنتظم، ج۱۲، ص۴۱.

مطلب هفدهم

تنها انتظار فرج کافی نیست![1]

بدیهی است که شیعیان باید همواره مترصّد ظهور حضرت بقیةالله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشند و خود را برای سربازی در رکاب ایشان آماده کنند و شرایط تحقق این امر عظیم را فراهم نمایند؛ تا جایی که در روایت از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

«لَيُعِدَّنَ أَحَدُكُمْ لِخُرُوجِ الْقَائِمِ وَ لَوْ سَهْماً فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ نِيَّتِهِ رَجَوْتُ لِأَنْ يُنْسِئَ فِي عُمُرِهِ حَتَّى يُدْرِكَهُ فَيَكُونَ مِنْ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ؛ هر یک از شما برای قیام امام قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چیزی را مهیا کند، ولو یک تیر باشد، زیرا خدای متعال وقتی نیت او را بداند، من امیدوارم که خداوند عمر او را طولانی نماید تا امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را درک کند و از یاران و کمک‌کاران او شود.»[2]

همچنین دستور صریح خدای متعال در قرآن کریم بر این است که مؤمنان همواره خود را مسلح و آماده برای دفاع و مبارزه با دشمنان اسلام کنند، تا رعب و وحشت در دل کفار بیفتد:

«وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ»[3] و آنچه در توان دارید، از نیرو و اسبانِ آماده، در برابر آنان فراهم سازید که بدان دشمن خداوند و

---

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۱۸۶.
۲. الغیبة نعمانی، ص۳۲۰.
۳. انفال، ۶۰.

دشمن خود را به هراس می‌افکنید.

البته باید توجه داشت که اصلی‌ترین عاملی که باعث زمینه‌سازی برای ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌شود و انسان را آماده یاری‌رسانی به ایشان می‌کند، آماده‌سازی روح و مقاوم‌سازی نفس آدمی در مقابل هواهای نفسانی و پاک‌سازی جان از رذایل اخلاقی است؛ یعنی همان عبودیّت و بندگی خداوند متعال. اگر مؤمن بخواهد در پی رضای اهل‌بیت علیهم‌السلام و خشنودی امام زمان خویش باشد، باید همان راهی را بپیماید که خود ایشان ترسیم کرده است.

با تأمل و تدبر در روایات، می‌فهمیم که تقرب به امام و تحصیل فرج و زمینه‌سازی ظهور و آماده شدن برای جانبازی در رکاب آن حضرت، تنها و تنها از راه تقوا و خودسازی و ترک معصیت و تهذیب نفس حاصل می‌شود، نه این‌که انسان بدون آماده کردن روح خود و با غفلت از جهاد اکبر، تنها توجهش به جهاد اصغر باشد و به سراغ ورزیده کردن عضلات بدن خود برود و گمان کند که تنها با کسب مهارت‌های نظامی، توانسته است خود را برای یاری رساندن به حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آماده نماید.

علاوه بر این، حتی در جهاد اصغر نیز آنچه موجب پیروزی لشکر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بر دشمنان می‌شود، همان قوت ایمان یاران حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و تسلیم محض بودن آن‌ها در قبال اوامر و دستورات حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و در حقیقت، آن‌ها قلوبی دارند که مانند تکه‌های آهن سخت و قدرتمند است و بر اثر عنایت خاص امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، آن‌ها قدرت چهل مرد را پیدا می‌کنند:

«قَالَ عَلِيُّ بْنُ اَلْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَاالسَّلاَمُ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اَللَّهُ عَنْ شِيعَتِنَا اَلْعَاهَةَ وَ جَعَلَ قُلُوبَهُمْ كَزُبَرِ اَلْحَدِيدِ وَ جَعَلَ قُوَّةَ اَلرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلاً وَ يَكُونُونَ حُكَّامَ اَلْأَرْضِ وَ سَنَامَهَا؛ امام سجاد علیه‌السلام فرمود: آن‌گاه که قائم ما قیام کند، خداوند متعال همه بیماری‌ها را از شیعیان ما برمی‌دارد و دل‌های آن‌ها را همچون پاره‌های آهن قرار داده و به هر کدام از آن‌ها نیروی چهل مرد را می‌دهد و آنان فرمانروایان زمین و بزرگان آن خواهند بود.»[1]

---

۱. الخصال، ج۲، ص۵۴۱.

این بدین معنی است که آنان پیش از این عنایت، دارای چنین قدرتی نبودند و اشاره به قدرت قلبی و معنوی آن‌ها دارد، که حاصل از عبودیّت خداوند متعال در طول عمرشان است. همچنین نشان می‌دهد که منشأ قدرت این افراد، همان شدت ایمان و طاعت آن‌ها از امامشان است و آنچه این افراد را آماده این طاعت و گوش‌سپاری به اوامر امام و سیر در مسیر ایشان کرده، همانا مراقبت بر طاعت ایشان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و سیر در مسیر رضای ایشان در زمان غیبتش بوده است و آن‌ها قبل از ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، خود را با تهذیب نفس و عبودیّت خداوند متعال تقویت نموده‌اند.

از این‌رو، در توصیف یاران حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، بر عبادت‌های طولانی شبانه و تسلیم مطلق بودن آنان در مقابل اوامر حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تأکید شده و همین مناجات‌های شبانه و اوصاف معنویشان است که آن‌ها را در روز همچون شیران غرنده قرار داده است:

«فِيهِمْ رِجَالٌ لايَنَامُونَ اللَّيْلَ لَهُمْ دَوِيٌّ فِي صَلَاتِهِمْ كَدَوِيِّ النَّحْلِ يَبِيتُونَ قِيَاماً عَلَى أَطْرَافِهِمْ وَ يُصْبِحُونَ عَلَى خُيُولِهِمْ رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لُيُوثٌ بِالنَّهارِ هُمْ أَطْوَعُ لَهُ مِنَ الْأَمَةِ لِسَيِّدِهَا كَالْمَصَابِيحِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمُ الْقَنَادِيلُ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ مُشْفِقُون؛ در میان آن‌ها مردانی هستند که شب را نمی‌خوابند. در نمازشان صدایی همچون صدای زنبور دارند. شب را ایستاده بر پاهایشان به سر می‌برند و در حالی که بر روی اسب‌هایشان هستند، صبح را آغاز می‌کنند. پارسایان شب و شیران روزند. آنان برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، فرمان‌بردارتر از کنیز برای سرورش هستند. آن‌ها مانند چراغ هستند؛ گویی قلبشان فانوس است و آنان از خشیت خدا هراسانند.»[1]

عجیب‌تر از روایات فوق، نقلی است که در کتاب «الغیبة» شیخ طوسی رحمه‌الله آمده است که: آن‌ها نه تنها بدن‌هایی عضلانی و قوی ندارند، بلکه آن‌قدر در ظاهر ضعیف و نحیف هستند که مردم از ترس مغلوب شدن آن‌ها در مواجهه با لشکریان تنومند دشمن، بر آن‌ها گریه می‌کنند:

«فَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْعَثُ اللَّهُ قَائِمَ آلِ محمّد فِي عَصَبَةٍ لَهُمْ أَدَقُّ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ مِنَ الْكُحْلِ إِذَا خَرَجُوا بَكَى لَهُمُ النَّاسُ لايَرَوْنَ إِلَّا أَنَّهُمْ يَخْتَطِفُونَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا أَلَا وَ هُمُ

---

۱. بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۰۸.

الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً أَلَا إِنَّ خَيْرَ الْجِهَادِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ؛ در آن هنگام، خداوند قائم آل محمّد عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را همراه با گروهی برمی‌انگیزد که در چشم مردم از سرمه ظریف‌ترند. وقتی که قیام می‌کنند، مردم برآن‌ها می‌گریند و دیدشان نسبت به آن‌ها این است که ربوده خواهند شد! خداوند برای آن‌ها شرق و غرب زمین را فتح می‌کند. بدانید که آن‌ها مؤمنان حقیقی هستند. بدانید که برترین جهاد در آخرالزمان است.»[1]

از این‌رو، این که در روایات می‌فرمایند آنان قدرت چهل نفر را پیدا می‌کنند، به سبب عنایتی است که بعد از ظهور، حضرت به آن‌ها برای یاری دین خدا موهبت می‌نماید، نه این‌که خود پیش از ظهور چنین قدرتی داشته و غافل از جهاد اکبر تنها به تقویت قوای جسمانی خود پرداخته باشند. البته بدیهی است که تقویت بدن به نحوی که فرد بتواند به آسانی به عبادت خداوند متعال بپردازد و وظایف دینی‌اش را به نیکی انجام دهد و از کیان خود و مؤمنان دفاع نماید، امری نیکو و مورد توصیه و تأکید است. اما نباید فراموش کنیم که که مؤلفه اصلی آماده شدن برای نصرت و یاری حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، تقویت ایمان و اعتقاد و طاعت و عبودیّت است.

اگر این حاصل شد، در وقت نیاز، حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آن قدرت ظاهری مورد نیاز و بلکه بیشتر از قدرت متعارف یک انسان را به انسان موهبت می‌نماید؛ یعنی به او قدرت چهل مرد توانمند را می‌دهد که اگر بر کوه‌ها گذر کنند، کوه‌ها چون پنبه رشته می‌شوند، و تمام این قدرت فوق‌العاده ظاهری از قدرت ایمان قلبی آن‌ها نشأت می‌گیرد:

«فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُعْطَى قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلاً وَإِنَّ قَلْبَهُ لَأَشَدُّ مِنْ زُبَرِ الْحَدِيدِ وَلَوْ مَرُّوا بِجِبَالِ الْحَدِيدِ لَقَطَعُوهَا لَا يَكُفُّونَ سُيُوفَهُمْ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؛ به هر یک مرد از آن‌ها قدرت چهل مرد داده می‌شود و قلب او از پاره‌های آهن سخت‌تر می‌گردد. اگر بر کوه‌های آهن گذر کنند، آن‌ها را می‌بُرند. تا خداوند از آن‌ها راضی نشود، شمشیر را به نیام نبرند.»[2]

همچنین سیّد بن طاوس در کتاب «الملاحم و الفتن» از ابن‌رزین غافقی نقل می‌کند که از حضرت علی علیه‌السلام شنیدم:

---

۱. الغیبة طوسی، ص۴۶۵.
۲. بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۲۷.

«وَرِجَالٌ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبَرُ الْحَدِيدِ لايَشُوبُهَا شَكٌّ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ لَوْ حَمَلُوا عَلَى الْجِبَالِ لَأَزَالُوهَا؛ مردانی که گویی دل‌هایشان پاره‌های آهن است. دل آن‌ها به هیچ شکی در راه خدا آغشته نمی‌شود. از سنگ سخت‌تر هستند و اگر بر کوه‌ها هجوم برند، آن‌ها را از جای برکنند.»[1]

از این روایت معلوم می‌شود که این افراد آن‌چنان در عقیده خود راسخ و ثابت هستند که هرگز ذره‌ای شک به آن‌ها راه نمی‌یابد، و این مهم حاصل نمی‌شود، مگر این‌که انسان معارف و علوم دین خود را به نیکویی فرا گرفته و با عمل به علم خود، به درجات عالی یقین رسیده باشد.

از این‌رو، سرّ توصیه مؤکدی که حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ به زعیم مقاومت لبنان کرد، آشکار می‌شود؛ مبنی بر این‌که همان‌گونه که به نیروهای خود فنون و تعالیم نظامی را آموزش می‌دهند، حتماً احکام فقهی و عقاید صحیح دین و مذهب را تعلیم نمایند؛ به نحوی که متمکن باشند از عمل صحیح طبق شرع و دفاع از عقاید حقه اهل‌بیت علیهم‌السلام.

به‌طور کلی آنچه باعث نیرومندی مؤمن می‌شود، قدرت ایمان اوست. در روایت است که قدرت مؤمن در قلب او قرار دارد؛ گرچه ممکن است به لحاظ جسمانی ضعیف و نحیف به نظر برسد:

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ محمّد عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ‌السَّلَامُ عن رسول‌الله ﷺ: إِنَّ قُوَّةَ اَلْمُؤْمِنِ فِي قَلْبِهِ أَلاتَرَوْنَ أَنَّهُ قَدْ تَجِدُونَهُ ضَعِيفَ اَلْبَدَنِ نَحِيفَ اَلْجِسْمِ وَ هُوَ يَقُومُ اَللَّيْلَ وَ يَصُومُ اَلنهارَ وَ قَالَ: اَلْمُؤْمِنُ أَشَدُّ فِي دِينِهِ مِنَ اَلْجِبَالِ اَلرَّاسِيَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اَلْجَبَلَ قَدْ يُنْحَتُ مِنْهُ وَ اَلْمُؤْمِنُ لايَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى أَنْ يَنْحَتَ مِنْ دِينِهِ شَيْئاً وَ ذَلِكَ لِضَنِّهِ بِدِينِهِ وَ شُحِّهِ عَلَيْهِ؛ امام صادق علیه‌السلام از پدرش از پیامبر ﷺ نقل می‌نماید که ایشان فرمود: قدرت مؤمن در قلب اوست. آیا نمی‌بینید که گاهی او را با بدنی ضعیف و جسمی نحیف می‌یابید و با این حال شب را به عبادت قیام می‌کند و روز را روزه می‌دارد. همچنین فرمود: مؤمن در دین خود سخت‌تر از کوه‌های شامخ است، زیرا گاهی از کوه چیزی تراشیده می‌شود، اما هیچ‌کس نمی‌تواند از دین مؤمن چیزی

---

۱. بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۰۸.

بتراشد؛ چرا که او بر دین خود حریص و بر آن بخیل است.»[1]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در غزوات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کلیدی‌ترین نقش را در پیروزی سپاه اسلام داشت و رشادت‌های ایشان به حدی شگفت‌انگیز بود که مجاهدت‌های سایر اصحاب در مقایسه با آن کوچک و حقیر شمرده می‌شد، درباره کندن در قلعه خیبر می‌فرماید که من این کار را با نیروی جسمانی انجام ندادم، بلکه با نیروی الهی انجام دادم:

«وَاعْلَمْ أَنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْهِ يَسُدُّ فَوْرَةَ جُوعِهِ بِقُرْصَيْهِ لَايَطْعَمُ الْفِلْذَةَ فِي حَوْلَيْهِ إِلَّا فِي سَنَةِ أُضْحِيَّةٍ وَلَنْ تَقْدِرُوا عَلَى ذَلِكَ فَأَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَكَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ إِذَا كَانَ قُوتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ هَذَا قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ مُبَارَزَةِ الْأَقْرَانِ وَمُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ وَ اللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةٍ جَسَدَانِيَّةٍ وَلَا بِحَرَكَةٍ غَذَائِيَّةٍ لَكِنِّي أُيِّدْتُ بِقُوَّةٍ مَلَكِيَّةٍ وَنَفْسٍ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِيَّةٍ؛ بدان که امام شما از دنیایش به دو جامه کهنه اکتفا کرده و شدت گرسنگی خود را با دو قرص نان برطرف نموده است و در طول سال، گوشت نمی‌خورد؛ مگر در عید قربان. و شما هرگز نمی‌توانید این کار را بکنید، پس مرا با ورع و تقوا و تلاش و کوشش یاری رسانید. گویی می‌شنوم که گوینده‌ای از شما می‌گوید: اگر غذای فرزند ابوطالب این‌گونه است، بنا بر این از شدّت ضعف، باید در مبارزه با پهلوانان و شجاعان فرو بماند! به خدا سوگند! من دروازه خیبر را با قدرت جسمانی و تحرک غذایی (انرژی حاصل از غذا) از جای نکندم، بلکه به نیروی ملکوتی و روحی که به نور پروردگارش روشن است، تأیید و حمایت شدم.»[2]

در این حدیث شریف، حضرت علیه‌السلام ابتدا اشاره می‌کند که زهد و کم‌خوراکی ایشان به حدی است که مردم می‌گویند ضعف بدنی، قدرت مبارزه با دشمنان تنومند را از او می‌گیرد. سپس ایشان متذکر می‌شود که آنچه به ایشان قدرت مبارزه با این افراد را می‌دهد، اصلاً قدرت جسمانی نیست، بلکه قدرت الهی و آسمانی است که بر اثر شدت ایمان و تقوا به دست آمده است. چنین قدرتی است که توانایی از جا کندن در قلعه خیبر را به ایشان می‌دهد؛ در حالی که به نقل ابن‌حجر عسقلانی، عالم اهل‌سنّت در کتاب «الاصابه»،

---

۱. بحارالأنوار، ج ۶۴، ص ۲۹۹.
۲. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۴۲.

هفتاد نفر با هم به سختی توانستند آن در را به جای اول خود بازگردانند.[1]

پس پیروان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم باید همواره در مسیر تهذیب نفس و تقویت ایمان و عقیده خویش باشند، تا به تناسب میزان عبودیّتشان، به آن قدرت الهی متصل شوند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روایتی طاعت و بندگی و پرهیز از گناهان و مواظبت بر عبادات را مؤلفه های اصلی شیعیان حقیقی خود معرفی می‌نماید؛ در حالی که آن‌ها به حسب ظاهری ممکن است به دلیل کثرت روزه و زهد در دنیا، آن‌قدر نحیف باشند که شکمشان فرورفته باشد:

«رُوِّينَا عَنْ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّ قَوْماً أَتَوْهُ فِي أَمْرٍ مِنْ أُمُورِ اَلدُّنْيَا يَسْأَلُونَهُ فَتَوَسَّلُوا إِلَيْهِ فِيهِ بِأَنْ قَالُوا نَحْنُ مِنْ شِيعَتِكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ طَوِيلاً ثُمَّ قَالَ مَا أَعْرِفُكُمْ وَ لاَأَرَى عَلَيْكُمْ أَثَراً مِمَّا تَقُولُونَ إِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ عَمِلَ بِطَاعَتِهِ وَ اِجْتَنَبَ مَعَاصِيَهُ وَ أَطَاعَنَا فِيمَا أَمَرْنَا بِهِ وَ دَعَوْنَا إِلَيْهِ شِيعَتُنَا رُعَاةَ اَلشَّمْسِ وَ اَلْقَمَرِ وَ اَلنُّجُومِ يَعْنِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِلْوُقُوفِ عَلَى مَوَاقِيتِ اَلصَّلاَةِ شِيعَتُنَا ذُبُلٌ شِفَاهُهُمْ خُمُصٌ بُطُونُهُمْ تُعْرَفُ اَلرَّهْبَانِيَّةُ فِي وُجُوهِهِمْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ أَخَذَ غَيْرَ حَقِّهِ وَ لاَ مَنْ ظَلَمَ اَلنَّاسَ وَ لاَ مَنْ تَنَاوَلَ مَا لَيْسَ لَهُ؛ روایت شده است که عده‌ای نزد حضرت علیه‌السلام رفتند تا درباره امری از امور دنیوی از ایشان درخواستی کنند. آن‌ها برای این‌که درخواستشان برآورده شود، گفتند: ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام! ما از شیعیان شما هستیم. حضرت علیه‌السلام نگاهی طولانی به آن‌ها کرد و سپس فرمود: شما را نمی‌شناسم و نشانه‌ای از آنچه گفتید، در شما نمی‌بینم. شیعیان ما تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده باشند و در طاعت او بکوشند و از معصیت او بپرهیزند و به دستورات ما و آنچه آن‌ها را بدان فراخوانیم، عمل کنند. آن‌ها کسانی هستند که مراعات خورشید و ماه و ستارگان را می‌کنند. (مقصود حضرت این بود که آن‌ها مراقب اوقات نماز هستند) شیعیان ما، لب‌هایشان پژمرده و شکم‌هایشان فرورفته است. پارسایی در چهره‌هایشان دیده می‌شود. کسی که حق دیگری را بستاند و یا به مردم

---

۱. الإصابة، ج۲، ص۵۰۲.

ستم کند یا به حق دیگران دست‌درازی نماید، از شیعیان ما نیست.»[1]

بنابراین، تنها تنومند بودن و ورزیده کردن بدن، غافل از ورزیده کردن و پرورش دادن عقیده و روح، انسان را در مسیر صحیح آمادگی برای ظهور قرار نمی‌دهد. کسی که سلاح و جنگ‌افزار خود را برای جهاد اصغر آماده کرده، اما توجهی به جهاد اکبر ـ که محوریّت اصلی برای فرج امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با آن است ـ نداشته باشد، نه تنها موفق به یاری امام عصر خویش نمی‌شود، بلکه تا قبل از ظهور و یا مقارن آن از ایمان خود نیز برخواهد گشت، زیرا ملاک ثابت ماندن در اعتقاد به امامت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در آخرالزمان، پیروزی قلب در آزمون ایمان است:

«لایَثْبُتُ فِیهَا عَلَی الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَان؛ در آن زمان کسی بر اعتقاد به امامت او ثابت‌قدم باقی نمی‌ماند، مگر کسی که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده است.»[2]

در غیر این صورت، در وقتش ندا می‌آید که: «ردّوه فإنّه رجل صابونی».

از این رو، حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله همواره تأکید می‌کرد: «ما نباید فقط برای ظهور دعا کنیم، بلکه باید دعا کنیم برای ظهور مع العافیة [ظهور همراه با سلامت]، وگرنه ممکن است تنها یک هفته تا ظهور مانده [باشد] ولی ما نعوذ بالله تعالی در این هفته فرار کنیم!»

پس بر ما لازم است که بیشترین اهتمام خود را برای سیر در همان مسیری بگذاریم که خود امام زمان علیه‌السلام در توقیع شریفش برای ما ترسیم نموده است:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْیَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَی اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَیْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْیُمْنُ بِلِقَائِنَا وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَی حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا یَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا یَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ؛ اگر خداوند به شیعیان ما توفیق دهد و آن‌ها با اجتماع دل‌هایشان بر وفا به عهدی که بر دوششان است، بر طاعت خداوند مجتمع شوند، شرفیاب شدنشان به دیدار ما به تأخیر نمی‌افتد و سعادت مشاهده

---

۱. دعائم الإسلام، ج۱، ص۵۶.
۲. کمال‌الدین، ج۱، ص۲۵۳.

ما با معرفت شایسته و راستین زودتر رخ می‌دهد. پس تنها چیزی که آن‌ها را از دیدار ما محروم کرده، آن کارهایی است که از ناحیه آن‌ها به ما می‌رسد و ما را ناراحت می‌کند و ما آن را نمی‌پسندیم.»[1]

همچنین با صراحت ما را به آنچه موجب تقرب و تحصیل محبت ایشان می‌شود ـ یعنی همان طاعت پروردگار متعال ـ امر فرموده است و بر اجتناب از آنچه موجب نزدیک شدن انسان به ناخرسندی ایشان می‌شود ـ یعنی گناهان ـ تأکید کرده است:

«فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَيَتَجَنَّبُ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كَرَاهَتِنَا وَ سَخَطِنَا؛ پس هریک از شما آن عملی را انجام دهد که او را به محبت و دوستی ما نزدیک نماید و از کاری که او را به ناراحتی و خشم ما نزدیک می‌کند، بپرهیزد.»[2]

حال کسی که همت اصلی خود را بر طاعت و بندگی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار دهد و با تهذیب نفس، خود را آماده ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کند، قطعاً فراهم کردن مقدمات جهاد اصغر نیز بر آمادگی او می‌افزاید و کمال آن است؛ چنان‌که در حالات «عبّاد بن یعقوب» که در زمان امامین عسکریین علیهما‌السلام زندگی می‌کرده و از محدثان بوده، آمده است؛ او با این‌که پیرمرد و نابینا بود، اما شمشیر و سپری را در خانه‌اش آویخته بود و هنگامی که از او پرسیده شد این شمشیر برای چیست، پاسخ داد: این را آماده کرده‌ام تا به همراه حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و برای نصرت ایشان قتال نمایم. «يَقولُ قَاسِمُ بن زَكَرِيّا المُطَرِّز: دَخَلتُ إلى عَبَّادِ بنِ يَعقوبَ وَكانَ مَكفُوفاً وَرَأيتُ فى دارِهِ سَيفاً مُعَلَّقاً وحَجَفَةً. فقُلتُ أيّها الشَّيخُ لِمَن هذا السَّيفُ؟ فقال لي: أعدَدتُه لِأقاتِلَ بِه مَعَ المَهدِي».[3] آری؛ منتظر واقعی، پس از تهذیب نفس و مواظبت بر طاعت و بندگی خداوند متعال و تحصیل رضای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، از سایر جهات نیز آمادگی خود را به کمال می‌رساند.

---

۱. الإحتجاج، ج۲، ص۴۹۹.
۲. همان، ص۴۹۸.
۳. المنتظم، ج۱۲، ص۴۱

مطلب هجدهم

علائم و نشانه‌های ظهور[1]

به‌طور کلی علائم و نشانه‌های ظهور به دو دسته حتمی و غیرحتمی تقسیم می‌شوند. با ملاحظه مجموع روایات، معلوم می‌گردد که علائم حتمی، آن نشانه‌هایی هستند که احتمال وقوع بداء و عدم تحقق آن‌ها بسیار ضعیف و نزدیک به صفر است؛ به نحوی که مورد اعتنا واقع نمی‌شود و از این‌رو آن‌ها را علائم حتمی می‌نامند. اما در نشانه‌های غیر حتمی، حصول بداء احتمال بالایی دارد و در نتیجه معتنی‌به است. امام صادق علیه‌السلام در روایت زیربه تقسیم علائم به حتمی و غیرحتمی اشاره می‌فرماید: «مِنَ اَلْأَمْرِ مَحْتُومٌ وَمِنْهُ مَا لَيْسَ بِمَحْتُومٍ وَ مِنَ اَلْمَحْتُومِ خُرُوجُ اَلسُّفْيَانِيِّ فِي رَجَب».[2]

همچنین در روایات، برخی از مصادیق علائم حتمی ذکر شده است؛ مانند ندای آسمانی، خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیّه.

امام صادق علیه‌السلام در روایتی به ذکر مصادیق علائم حتمی می‌پردازد و می‌فرماید: «اَلنِّدَاءُ مِنَ اَلْمَحْتُومِ وَ السُّفْيَانِيُّ مِنَ اَلْمَحْتُومِ وَ قَتْلُ اَلنَّفْسِ اَلزَّكِيَّةِ مِنَ اَلْمَحْتُومِ وَ كَفٌّ يَطْلُعُ مِنَ اَلسَّمَاءِ مِنَ اَلْمَحْتُومِ قَالَ عَلَيْهِ‌السَّلَامُ وَ فَزْعَةٌ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تُوقِظُ اَلنَّائِمَ وَ تُفْزِعُ اَلْيَقْظَانَ وَ تُخْرِجُ اَلْفَتَاةَ مِنْ خِدْرِهَا؛ ندای آسمانی از حتمیّات است. سفیانی از حتمیّات است. کشته شدن نفس زکیّه از حتمیّات است. دستی که از آسمان ظاهر می‌گردد، از

---

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۲۱۵.
۲. الغیبة نعمانی، ص۳۰۰.

حتمیّات است. سپس حضرت فرمود: و همچنین است صیحه در ماه رمضان که خواب را بیدار کند و بیدار را هراسان نماید و دختران پرده‌نشین را از اندرون بیرون کند.»[1]

در روایات و از بین مصادیق فوق، بر حتمی بودن خروج سفیانی تأکید زیادی شده است. فضل کاتب نقل می‌کند:

«كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عَلَيْهِ‌السَّلَامُ فَأَتَاهُ كِتَابُ أَبِي مُسْلِمٍ. فَقَالَ لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ أُخْرُجْ عَنَّا إِلَى أَنْ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ، وَ لَإِزَالَةُ جَبَلٍ عَنْ مَوْضِعِهِ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ مُلْكٍ لَمْ يَنْقَضِ أَجَلُهُ إِلَى أَنْ قَالَ: قُلْتُ فَمَا الْعَلَامَةُ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ لَا تَبْرَحِ الْأَرْضَ يَا فَضْلُ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ، فَإِذَا خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَأَجِيبُوا إِلَيْنَا يَقُولُهَا ثَلَاثاً وَ هُوَ مِنَ الْمَحْتُومِ؛ نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که نامه‌ای از ابومسلم برای حضرت علیه‌السلام رسید. ایشان (به نامه‌رسان) فرمود: برای نامه تو جوابی نیست؛ از پیش ما بیرون رو. سپس حضرت فرمود: خداوند به دلیل شتاب‌زدگی بندگان، عجله نمی‌کند. و همانا کنده شدن یک کوه از جای خود، آسان‌تر از نابودی حکومتی است که سرآمد آن نرسیده است. فضل کاتب می‌گوید که در ادامه پرسیدم: پس چه علامتی بین ما و شما هست، فدایت شوم؟ ایشان فرمود: ای فضل! از زمین تکان نخور تا این‌که سفیانی خارج شود. هرگاه سفیانی خارج شد، ما را اجابت نمایید. حضرت علیه‌السلام این جمله را سه بار فرمود: و خروج سفیانی از حتمیّات است.»[2]

در روایت دیگری حمران بن اعین نزد امام باقر علیه‌السلام، آرزو می‌کند که سفیانی از علائم غیر حتمی باشد و می‌گوید: «إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ أَجَلُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْمَوْقُوفِ»، اما امام باقر علیه‌السلام بلافاصله در پاسخ او با تأکید و سوگند می‌فرماید: «لا وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْمَحتُومِ» نه به خدا قسم! همانا سفیانی از حتمیّات است.

بر اساس همین روایات، حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله همواره نگران ابتلائات زمان سفیانی بود و با توجه به عطوفت شدیدی که ایشان نسبت به مردم و ابتلائاتشان داشت؛

---

۱. همان، ص۲۵۲.
۲. وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۵۲.

به نحوی که حتی اگر مثلا در بغداد انفجاری رخ می‌داد، ایشان کاملاً منقلب می‌شد و این مسأله بر کارهای روزانه معظّم‌له تأثیر می‌گذاشت؛ کراراً دیده می‌شد که ایشان دو دست خود را برهم می‌زد و با حالی پریشان می‌فرمود: «چه باید کرد؟ چه باید کرد؟ خدایا! رحم کن! سفیانی از حتمیّات است. [اگر] در همه علائم ظهور بداء حاصل شود، اما سفیانی بداء ندارد! این را چگونه باید تحمل کنیم؟ او به اسم می‌کشد؛ [مثلا کسی که] اسمش علی است، اسمش حسن است، اسمش حسین، اسمش فاطمه است را می‌کشد! با این باید چه کار کنیم؟! این‌قدر این مسأله وحشتناک است که طاقت نداریم! نمی‌دانیم و مردیم دعا کنیم بمانیم تا زمان ظهور؟!»

آری؛ مسأله سفیانی از حتمیّات است و چنان‌که از روایات به دست می‌آید، علائم حتمی مثل خروج سفیانی، احتمال وقوعشان به‌قدری بالاست که قطعی و یقینی محسوب شده و احتمال بداء در آن‌ها نادیده گرفته می‌شود. با این حال، طبق برخی از احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام، حتی در علائم حتمی نیز احتمال بداء راه دارد و یقینی مطلق نیستند؛ یعنی با این‌که عرفاً و عقلاً یقینی محسوب می‌شوند، ولی عقلاً و منطقاً احتمال بداء در آن‌ها منتفی نیست.

البته باید توجه داشت که علائم حتمی غیر از میعادها و وعده‌های الهی است. در وعده‌های الهی به هیچ وجه احتمال بداء راه ندارد، زیرا خدای متعال از وعده‌های خود تخلف نمی‌کند؛ چنان‌که در آیه نهم سوره آل‌عمران آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»[1] (زیرا خداوند، از وعده خود، تخلف نمی‌کند).

در حدیث شریفی از امام جواد علیه‌السلام ایشان به تفاوت علائم حتمی و وعده‌های الهی اشاره می‌کند و می‌فرماید: بداء در علائم حتمی منطقاً احتمال دارد، اما در وعده‌های الهی احتمال ندارد. طبق این حدیث، سفیانی از علائم حتمی است، اما خود ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از وعده‌های الهی است:

«عن أَبُوهَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ اَلْقَاسِمِ اَلْجَعْفَرِيُّ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي‌جَعْفَرٍ محمّد بْنِ عَلِيٍّ اَلرِّضَا

---

۱. آل عمران، ۹.

عَلَيْهِما السَّلامُ فَجَرَى ذِكْرُ السُّفْيانِيِّ وَما جاءَ فِي الرِّوايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمَحْتُومِ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ هَلْ يَبْدُو لِلَّهِ فِي الْمَحْتُومِ قالَ نَعَمْ قُلْنا لَهُ فَنَخافُ أَنْ يَبْدُوَ لِلَّهِ فِي الْقائِمِ فَقالَ إِنَّ الْقائِمَ مِنَ الْمِيعادِ وَاللَّهُ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ» (از ابوهاشم، داود بن قاسم جعفری نقل شده: نزد امام جواد فرزند امام رضا علیهما السلام بودیم که بحث از سفیانی و اینکه [خروجش] از نشانه‌های قطعی است به میان آمد. به امام جواد عرضه داشتم: آیا در این نشانه قطعی بَدا [و تغییر] از طرف خدا راه دارد؟ فرمود: بله. عرضه داشتیم: می‌ترسیم در خود قائم (امام عصر) هم بدای الهی رخ دهد! فرمود: قائم از وعده‌های الهی است و خداوند خلف وعده نمی‌کند).[1]

---

۱. الغیبة نعمانی، ص۳۰۲.

مطلب نوزدهم

علم امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به زمان ظهور[1]

در بسیاری از احادیث شریفه تأکید می‌شود که امامان معصوم علیهم‌السلام به اذن الهی، عالم به گذشته و حال و آینده و جمیع امور عالَم هستند، زیرا آنان علم‌الکتاب را دارند، و قرآن کتابی است که خدای متعال همه حقایق هستی را در آن تدوین کرده، و «ما کان و یکون الی یوم القیامه» نزد اهل‌بیت علیهم‌السلام حاضر است، و آن‌ها محیط به زمان و مکان هستند، بلکه طبق روایات، امامی که خبر آسمان از او پوشیده باشد، اصلاً شایستگی امامت را ندارد؛ چنان‌که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«اللَّهُ أَكْرَمُ وَأَرْأَفُ بِالْعِبَادِ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ عَلَيْهِ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ خَبَرَ السَّمَاءِ صَبَاحاً وَمَسَاءً؛ خداوند نسبت به بندگانش کریم‌تر و مهربان‌تر از آن است که اطاعت بنده‌ای را بر آن‌ها واجب کند که خبر آسمان، صبح یا شب، از او پوشیده باشد.»[2]

در روایات متعددی تصریح شده که امام معصوم علیه‌السلام به تمام وقایعی که در گذشته روی داده است و تمام وقایعی که در آینده تا روز قیامت روی می‌دهد، آگاه است. برای نمونه، امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

«سُئِلَ عَلِيٌّ علیه‌السلام عَنْ عِلْمِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله. فَقَالَ: عَلِمَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله عِلْمَ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَعِلْمَ مَا كَانَ وَعِلْمَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ. ثُمَّ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ عِلْمَ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ

---

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۲۷۹.

۲. بصائر الدرجات، ج۱، ص۱۲۴؛ الغیبة نعمانی، ص۳۲۶.

عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ قِيَامِ السَّاعَةِ؛ از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره علم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیده شد. ایشان فرمود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علم همه پیامبران را دارد و نیز علم آنچه در گذشته واقع شده است و آنچه در آینده تا روز قیامت به وقوع خواهد پیوست. سپس حضرت علیه‌السلام فرمود: قسم به خدایی که جان من در دست اوست، من نیز به علم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آگاه هستم و آنچه را در گذشته اتفاق افتاده و آنچه را از این به بعد تا روز قیامت رخ خواهد داد، می‌دانم.»[1]

امام صادق علیه‌السلام هم در این باره می‌فرماید:

«وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا فِي الْجَنَّةِ وَمَا فِي النَّارِ وَمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ ثُمَّ قَالَ أَعْلَمُهُ مِنْ كِتَابِ [اللَّهِ] أَنْظُرُ إِلَيْهِ هَكَذَا ثُمَّ بَسَطَ كَفَّيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ به خدا قسم! من به آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و آنچه در بهشت و آنچه در جهنم است و به آنچه بوده است و آنچه تا روز قیامت خواهد آمد، آگاهم. سپس فرمود: من این را از کتاب خدا می‌فهمم. این‌گونه به آن نگاه می‌کنم (حضرت دست مبارک خود را باز کرد و به آن نگریست)؛ سپس فرمود که خداوند می‌فرماید: ما کتاب را بر تو نازل کردیم که در آن تبیین همه چیز وجود دارد.» [البته به حسب ظاهر روای آیه را نقل به معنی نموده است][2]

براساس این روایات و بسیاری از اخبار دیگر، امام علیه‌السلام نه تنها به وقایع آینده دنیا و تمام عوالمی که در آسمان‌ها و زمین وجود دارد، بلکه به وقایع عالم آخرت نیز آگاه است؛ چرا که آن‌ها عالم به کتاب خدا هستند که در آن تمام وقایع عالم ثبت شده است. همچنین طبق روایات، بین خدای متعال و امام علیه‌السلام، عمودی از نور هست که هرگاه امام بخواهد به امری آگاه شود، به آن نور نگاه می‌کند و آن را می‌فهمد:

«إِنَّ اللَّهَ ... جَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْإِمَامِ عَمُوداً مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْإِمَامِ وَيَنْظُرُ الْإِمَامُ [بِهِ إِلَيْهِ] إِذَا أَرَادَ عِلْمَ شَيْءٍ نَظَرَ فِي ذَلِكَ النُّورِ فَعَرَفَهُ؛ خداوند بین خود و امام علیه‌السلام، عمودی از نور قرار داده است که خداوند با آن به امام نظر می‌کند و امام با آن به خداوند نگرد. هرگاه امام علیه‌السلام

---

۱. بصائرالدرجات، ج۱، ص۱۲۷.
۲. همان.

بخواهد چیزی را بداند، به آن نور نگاه می‌کند و آن را می‌فهمد.»[1]

همچنین امام کاظم علیه‌السلام درباره منزلت و جایگاه امام می‌فرماید:

«إِنَّمَا مَنْزِلَةُ الْإِمَامِ فِي الْأَرْضِ بِمَنْزِلَةِ الْقَمَرِ فِي السَّمَاءِ وَفِي مَوْضِعِهِ هُوَ مُطَّلِعٌ عَلَى جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا؛ همانا منزلت امام علیه‌السلام در زمین مانند ماه در آسمان است. او در جایگاه خودش است و در عین حال بر همه اشیا کاملا مطلع است.»[2]

علاوه بر این، امامان معصوم علیهم‌السلام کتاب‌هایی مانند کتاب جفر و جامعه، مصحف حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام، صحف ابراهیم علیه‌السلام، الواح موسی علیه‌السلام و... را دارند که هریک از این کتاب‌ها علوم خاصی را دربردارد؛ گرچه این کتاب‌ها در مقابل علم لدنی امام علیه‌السلام، علم به حساب نمی‌آیند، بلکه «اثر» نامیده می‌شوند.[3] یکی از این کتاب‌ها، کتاب جفر است که دربردارنده همه وقایع اجتماعی است که تا روز قیامت اتفاق می‌افتد.

سدیر صیرفی در این باره می‌گوید:

«دَخَلْتُ أَنَا وَالْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَأَبُوبَصِيرٍ وَأَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِاللَّهِ الصَّادِقِ علیه‌السلام ... قَالَ وَيْلَكُمْ نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَهُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا وَالرَّزَايَا وَعِلْمِ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله وَالْأَئِمَّةَ علیهم‌السلام مِنْ بَعْدِهِ وَتَأَمَّلْتُ مِنْهُ مَوْلِدَ قَائِمِنَا عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وَغِيبَتَهُ وَإِبْطَاءَهُ وَطُولَ عُمُرِهِ وَبَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ...؛ من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدیم ... ایشان فرمود: امروز صبح به کتاب جفر نظر کردم و آن کتابی است که علم مرگ‌ها و بلاها و مصیبت‌ها در آن است، و علم آنچه رخ داده و آنچه تا روز قیامت رخ خواهد داد، در آن هست، و خدای متعال این کتاب را مختص به حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان علیهم‌السلام بعد از ایشان کرده است. در این کتاب نظر کردم و ولادت حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و غیبت او و طول کشیدن غیبتش و طول عمرش و بلاهایی که بر مؤمنان در این زمان وارد می‌شود و... را دیدم.»[4]

---

۱. بصائر الدرجات، ج۱، ص۴۴۰؛ بحار الأنوار، ج۲۶، ص۱۳۴.
۲. بصائر الدرجات، ج۱، ص۴۴۳؛ بحار الأنوار، ج۲۶، ص۱۳۶.
۳. نک: بصائر الدرجات، ج۱، ص۱۳۵.
۴. کمال الدین، ج۲، ص۳۵۳.

همچنین از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که:

«عِنْدَنَا الْجَفْرُ وَهُوَ أَدِيمٌ عُكَاظِيٌّ قَدْ كُتِبَ فِيهِ حَتَّى مُلِئَتْ أَكَارِعُهُ فِيهِ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ کتاب جفر نزد ماست و آن پوستی عکاظی است که آن‌قدر در آن نوشته شده که تمام گوشه‌هایش پرشده است. علم آنچه رخ داده و آنچه تا روز قیامت روی خواهد داد، در آن وجود دارد.»[1]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در این باره می‌فرماید:

«وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَاتَسْأَلُونِّي مِنْ فِئَةٍ تَبْلُغُ ثَلَاثَمِائَةٍ فَمَا فَوْقَهَا فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ قِيَامِ السَّاعَةِ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِسَائِقِهَا وَقَائِدِهَا وَنَاعِقِهَا وَبِخَرَابِ الْعَرَصَاتِ مَتَى تَخْرُبُ وَمَتَى تَعْمُرُ بَعْدَ خَرَابِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ قسم به خدایی که دانه را شکافت و جان‌ها را پدید آورد، درباره هر گروه سیصد نفری یا بیشتر که از الآن تا روز قیامت شکل می‌گیرد، از من بپرسید؛ به شما خبر خواهم داد که سوق‌دهنده آن و رهبر آن و راننده آن کیست و خبر خواهم داد زمین‌هایی که خراب می‌شوند، کی خراب می‌شوند و در چه زمانی بعد از آن‌که خراب شدند، دوباره آباد می‌شوند تا روز قیامت.»[2]

حضرت علی علیه‌السلام در روایتی دیگر نیز این چنین می‌فرماید:

«سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَ اللَّهِ لَاتَسْأَلُونِي عَنْ فِئَةٍ تُضِلُّ مِائَةً أَوْ تَهْدِي مِائَةً إِلَّا نَبَّأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وسائِقِهَا وَلَوْ شِئْتُ لَأَخْبَرْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَدْخَلِهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ؛ قبل از این‌که مرا از دست بدهید، از من بپرسید پس به خدا سوگند! از هر گروهی بپرسید که صد نفر را گمراه یا صد نفر را هدایت می‌کنند، به شما خبر خواهم داد که راهبر و کشاننده آن کیست و اگر بخواهم، درباره هریک از شما خبر خواهم داد که از کجا خارج می‌شود و به کجا وارد می‌شود و به همه شئون او خبر خواهم داد.»[3]

بنابراین، چنین کتابی که زمان و مکان و خصوصیات هر جنبش اجتماعی کوچکی را

---

۱. بصائر الدرجات، ج۱، ص۱۶۰.
۲. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص۷۱۳؛ بحارالأنوار، ج۳۴، ص۲۵.
۳. بحارالأنوار، ج۴۰، ص۱۹۲.

تا روز قیامت دربردارد، آیا امکان دارد که زمان و مکان و خصوصیات بزرگ‌ترین و مهم‌ترین قیام جهان یعنی قیام حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در برنداشته باشد؟ و این اضافه بر علم لدنی امام علیه‌السلام است که روایات آن گذشت.

با وجود آیات و روایات متعدد، ادله واضح و صریح و شواهدی قطعی که گستره علم امام علیه‌السلام را نشان می‌دهد، شاید باز عده‌ای با تردید بپرسند: آیا امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از وقت ظهور خود خبر دارد؟ و در این راستا ممکن است به وجوهی استناد نمایند.

در ادامه، به این وجوه می‌پردازیم و سپس جواب هریک از این وجوه را به اختصار بیان می‌کنیم.

۱. وقت ظهور مربوط به آینده است و علم به آن از مصادیق علم غیب محسوب می‌شود و علم غیب نیز اختصاص به خداوند متعال دارد؛ چرا که در آیه شریفه آمده است:

«لایَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ؛ در آسمان‌ها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی‌داند.»[1]

۲. در روایات، وقت ظهور از اسرار الهی شمرده شده و امر ظهور به قیامت تشبیه گردیده است. بنابراین، همان گونه که جز خداوند متعال، کسی اطلاع از وقت برپا شدن قیامت و وقوع الساعه ندارد، همچنین علم به ظهور حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و اطلاع از وقت خاص آن نیز مختص به خداوند است. در حدیث معروف دعبل، وقتی او از امام رضا علیه‌السلام پرسید: حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کی ظهور می‌کند؟ حضرت علیه‌السلام با ذکر تشابه امر ظهور و امر قیامت، به آیاتی درباره قیامت اشاره فرمود که نشان می‌دهد کسی جز خداوند متعال از زمان قیامت مطلع نیست:

«قَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم‌السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ قَالَ: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛ همانا پدرم از پدرانش علیهم‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرد که به ایشان گفته شد: حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از فرزندان شما کی قیام می‌کند؟ حضرت فرمود: مَثَل او مانند قیامت

---

۱. نمل، ۶۵.

است که تنها خداوند متعال آن را در زمانش آشکار خواهد کرد. بر آسمان‌ها و زمین گران آمد. و تنها ناگهانی به سراغ شما خواهد آمد.»[1]

به این صورت، معلوم شد که زمان ظهور هم برای کسی جز خدای متعال آشکار نمی‌شود.

۳. در روایات، تعابیری در نهی از توقیت آمده که دال بر این است که اهل‌بیت علیهم‌السلام وقت ظهور را نمی‌دانند. مثلاً فرموده‌اند:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوَقِّتُ؛ ما اهل‌بیت، تعیین وقت نمی‌کنیم.»[2]

این روایت می‌تواند به این معنا باشد که چون خداوند علم به وقت ظهور را به ما نداده است، ما نیز نمی‌توانیم وقت ظهور را تعیین کنیم.

۴. با توجه به احتمال حصول بداء در امر ظهور، وقت موعود به صورت قطعی قابل کشف نیست، چون وقتی ممکن است در آن بداء حاصل شود، علم قطعی به آن هم ممکن نیست.

۵. خود حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از شیعیان درخواست دعا برای فرج فرمود:

«أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُم؛ برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که فرج و گشایش شما در آن است.»[3]

پس دعا کردن شیعیان برای فرج، سبب تعجیل آن می‌شود و چون حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف وقت آن را نمی‌داند، از شیعیان می‌خواهد که دعا کنند.

این پنج وجهی بود که ممکن است مورد استدلال و باعث تردید برخی از افراد نسبت به علم امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به وقت ظهور خویش باشد. البته اگر کسی از شیعیان به یکی از وجوه فوق معتقد باشد، ضرری به ایمان و تشیّع او نمی‌زند، به این معنی که او حد نصاب از عقاید

---

۱. کفایة الأثر، ص۲۷۷.
۲. کافی، ج۱، ص۳۶۸.
۳. کمال‌الدین، ج۲، ص۴۸۵.

«رُوحُ الْقُدُسِ لایَنَامُ وَ لایَغْفُلُ وَ لایَلْهُو وَ لایَسْهُو ... رُوحُ الْقُدُسِ ثَابِتٌ یَرَی بِهِ مَا فی شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا؛ روح‌القدس نمی‌خوابد و غفلت نمی‌کند و دچار لهو و فراموشی و خطا نمی‌شود ... روح‌القدس ثابت است و امام علیه‌السلام با او، آنچه را در شرق و غرب زمین و آنچه را در بیابان‌ها و دریاهای زمین است، می‌بیند.»[1]

با این مقدمه، معلوم می‌شود که علم امام علیه‌السلام از ناحیه روح‌القدس است که عالَم و بلکه عوالم مستقل را در وجود مبارک امام علیه‌السلام پدید می‌آورد. همچنین باید توجه داشت که علم حاصل از روح‌القدس، از ناحیه خداست و خود امام علیه‌السلام نقشی در آن ندارد؛ حتی اگر بخواهند آن علم را از خود دور کنند، ممکن نیست.

بررسی اشکالات و اثبات بطلان آن‌ها

پس از بیان این مقدمه، پنج وجهی را که به عنوان اشکال مطرح شده بود، بررسی و ضعف و بطلان آن‌ها را بیان می‌کنیم.

۱. تمام عقلا می‌دانند و بدیهی است که آیات قرآن کریم را باید با همدیگر ملاحظه کرد؛ چون اگر قرار باشد تنها به یک آیه توجه شود و به سایر آیات قرآن و مفسِّر بودن بعضی از آیات بر بعضی دیگر توجه نگردد، ممکن است که حتی ـ نستجیر بالله ـ کسی در علم خدا هم تشکیک کند! چرا که ممکن است ظاهر برخی از تعبیرهای قرآن کریم در نگاه اوّل برای او نفی علم از خداوند بکند؛ مانند این آیه شریفه:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِینَ جَاهَدُوا مِنْکُمْ وَ یَعْلَمَ الصَّابِرِینَ؛ آیا گمان می‌کنید که وارد بهشت می‌شوید؛ در حالی که هنوز خداوند از میان شما آنان را که مجاهدت می‌کنند و آن‌ها را که صبر می‌کنند، معلوم نکرده است»؛[2]

و یا این آیه شریفه:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللَّهُ بِشَیْءٍ مِنَ الصَّیْدِ تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ وَرِمَاحُکُمْ لِیَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ

---

۱. بصائرالدرجات، ج۱، ص۴۵۴.
۲. آل‌عمران، ۱۴۲.

یَخافُهُ بِالْغَیْبِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه‌های شما باشد، خواهد آزمود، تا معلوم دارد چه کسی در نهان از او می‌ترسد.»[1]

البته آیات دیگری نیز مانند این آیات وجود دارد که مجموعاً ۱۲ مورد می‌شود؛ در حالی که شک نداریم خداوند به همه امور عالِم است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست:

«إِنَّ اللَّهَ لایَخْفَی عَلَیْهِ شَیْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلا فِي السَّمَاءِ؛ همانا چیزی در آسمان و زمین از خدا پوشیده نیست.»[2]

بنابراین، در بحث علم امام علیه‌السلام نیز باید تمام آیات قرآن با هم دیده شوند. آیا فقط در قرآن کریم آمده است:

«لایَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ؛ در آسمان‌ها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی‌داند»؟![3]

در آیات متعدد بیان شده است که خداوند علم غیب را به اولیاء خودش می‌دهد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُسُلِهِ مَن يَشَاءُ؛ و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند، ولی خدا هر کس را از میان فرستادگانش بخواهد، برمی‌گزیند»؛[4]

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً؛ دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که برای او از پیش رو و از پشت سرش نگهبانانی خواهد گماشت.»[5]

حضرت خضر علیه‌السلام غیبی را می‌دانست که حضرت موسی علیه‌السلام نمی‌دانست و قرآن می‌فرماید: «عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً؛ از نزد خود علمی به او آموختیم.»[6] آصف بن برخیا که طبق

---

۱. مائده، ۹۴.
۲. آل‌عمران، ۵.
۳. نمل، ۶۵.
۴. آل‌عمران، ۱۷۹.
۵. جن، ۲۶ـ۲۷.
۶. کهف، ۶۵.

آیه شریفه «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتاب؛ نزد او علمی از کتاب بود»[1] دارای علم الکتاب بود، آیا ممکن است بدون اطلاع از تخت بلقیس در سرزمین دیگر، آن را حاضر کند؟

بنابراین، آنجا که می‌فرماید علم غیب به خداوند اختصاص دارد، منظور این است که علم غیب استقلالی که از آن خودش بوده و دیگری به او نداده باشد، فقط و فقط برای خداوند متعال وجود دارد. علاوه بر این، در ذیل آیه شریفه «قُل لایَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ؛ در آسمان‌ها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی‌داند»[2] اشاره‌ای است که این احتمال را تقویت می‌کند که منظور از «الْغَيْبَ» علم غیب معهود (با الف و لام عهد) باشد؛ در ادامه این عبارت آمده است: «وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ؛ و نمی‌دانند چه هنگام برانگیخته می‌شوند»؛[3] یعنی علم غیبی که کسی را به آن راه نیست، همانا علم بعث و نشور و قیامت است، نه مطلق علم غیب. در این صورت، این آیه مربوط به همان مطلبی می‌شود که در وجه دوم از وجوه پنجگانه فوق مطرح شد و در ادامه، آیات آن را بررسی می‌کنیم.

۲. در آیات زیادی آمده است که علم به برپایی قیامت، اختصاص به ذات باری‌تعالی دارد، و در ضمن این آیات و سایر آیات مربوط به قیامت، اشارات ظریف و دقیقی به رمز این مطلب شده است که چرا نمی‌شود علم به ساعت و قیامت نصیب کسی گردد. برای نمونه، با توجه به آیه «إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ مُحيط؛ از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم»،[4] می‌فهمیم که قیامت بر این عالم احاطه دارد. وقتی دانستیم که قیامت احاطه به گذشته و آینده دارد، طبعاً راهیابی به عالم محیط و آگاهی بر آن برای فردی که محاط به آن شده است، امکان ندارد و این بسیار واضح است. برای توضیح این احاطه، تعبیری زیباتر از تعبیر قرآن کریم نمی‌توان یافت که می‌فرماید: «ثَقُلَتْ فِي السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ؛ بر آسمان‌ها و زمین گران آمد.»[5] آسمان‌ها و زمین با همه عظمتی که دارند، اما عالمی که بر آن‌ها محیط

---

۱. نمل، ۴۰.
۲. نمل، ۶۵.
۳. نمل، ۶۵.
۴. هود، ۸۴.
۵. اعراف، ۱۸۷

است، برآن‌ها سنگینی می‌کند و آسمان‌ها و زمین تاب و تحمل ظهور او را در خود ندارند.

از سوی دیگر، همه می‌دانیم که جنات عدن در دار قرار و اقامت، پس از قیام قیامت است؛ در نتیجه کسانی که وارد جنات عدن می‌شوند، قیامت را پشت سر گذاشته و وارد عالم احاطه شده‌اند و وعده‌های قیامت برای آن‌ها محقق شده است و به تعبیر نهج البلاغه: «حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا؛ قیامت وعده‌های خود را برای آن‌ها محقق کرده است.»[1]

پس اهل بهشت که وارد عالم احاطه شده‌اند، می‌توانند به قیامت علم پیدا کنند، و از اینجا می‌فهمیم که وقتی گفته می‌شود علم به قیامت مختص خدای سبحان است، این مطلب ناظر به کسانی است که در عوالم قبل از قیامت هستند، نه کسانی که در عوالم بعد از قیامت قرار دارند.

از این‌رو، در همین آیه شریفه که فرمود: «ثَقُلَتْ فِي السَّمواتِ وَالْأَرْضِ»، وعده داده شده است که ناگهان برای شما می‌آید: «لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛ تنها ناگهانی به سراغ شما خواهد آمد»[2] و وعده فرمود: «لايُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ؛ تنها خداوند متعال آن را در زمانش آشکار خواهد کرد»؛[3] یعنی خداوند متعال که محیط بر همه عوالم (از دنیا و برزخ گرفته تا قیامت و جنت و نار در عالم خلود) است، همان قیامت و ساعت را که کسی غیر او علم به آن نداشت، برای خلق خود آشکار می‌کند؛ به این معنا که آن‌ها را وارد صحنه عالم احاطه می‌نماید و به آن‌ها آگاهی فوق‌العاده می‌دهد.

در نتیجه، در وصف افرادی که وارد قیامت شده‌اند، می‌فرماید که این‌ها در این روز عجب آگاهی و تیزبینی شگرفی دارند: «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا؛ چه شنوا و بینا هستند در روزی که به سوی ما می‌آیند»[4] و کسانی که قیامت را پشت سر گذاشتند و به توفیق الهی وارد جنات عدن و خلود شدند، در عالمی قرار می‌گیرند که بر عالم قیامت محیط است؛ یعنی خداوند متعال آن‌ها را در جایگاهی قرار داده است که حتی بر احوال قیامت مطلع

---

۱. نهج البلاغه، ص۳۴۳.
۲. اعراف، ۱۸۷.
۳. اعراف، ۱۸۷.
۴. مریم، ۳۸.

هستند، و به‌وضوح می‌یابند که حشر و نشر و قیامت، محیط بر گناهکاران است و راه فراری از آن برایشان ممکن نیست، و حقیقت این آیه را می‌بینند که: «يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ؛ و از تو عذاب را به شتاب می‌خواهند، و حال آن‌که جهنّم قطعاً بر کافران احاطه دارد»؛[1] «بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ؛ بله، کسی که مرتکب گناه شود و گناهش سراسر وجود او را دربرگیرد.»[2]

مطلب بسیار مهم در اینجا این است که اولیای خدا می‌توانند به مقامی برسند که در همین دنیا به عالم احاطه بروند و مراتب قیامت را درنوردند؛ و همچنان که در نهج‌البلاغه در توصیف احوال اولیای خدا آمده است:

«أَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا؛ قیامت از چهره خود پرده برداشته است.»[3]

از سوی دیگر، از مطالب مهم و واضحی که در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام به آن تصریح شده، این است که اکنون نیز بهشت و جهنم و جنت و نار، موجود و مخلوق هستند، بلکه در روایت توحید صدوق رحمه‌الله، امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید کسی که قائل نباشد که جنت و نار امروز موجود و مخلوق هستند، از ما نیست و ما از او بریء هستیم. سپس حضرت علیه‌السلام استشهاد فرمود به این‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در معراج به بهشت وارد شد و از سیب آن تناول فرمود که زمینه نزول نور مبارک حضرت صدیقه علیهاالسلام فراهم گردید، و در سوره مبارکه نجم به‌وضوح این مطلب بیان شده است:

«وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى؛ و بی‌تردید یك بار دیگر هم او را دیده، نزد سدرةالمنتهی، در آنجا که جنةالمأوی است.»[4] ملاحظه نمایید که جنةالمأوی نزد سدرةالمنتهی است و کسی که خداوند متعال او را به جنةالمأوی رسانده، چقدر از عوالم را درنوردیده است؟! بلکه آیه شریفه اشاره به تکرار آن و تمکین در آن مقام برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد.

---

۱. عنکبوت، ۵۴.
۲. بقره، ۸۱.
۳. نهج‌البلاغه، ص۱۵۶.
۴. نجم، ۱۳ـ۱۵.

در فقره‌ای از روایت معراج، تعبیر بسیار مهمی آمده است:

«قَدْ صَارَتِ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةُ عِنْدَهُمْ وَاحِدَةً؛ دنیا و آخرت نزد آن‌ها یکی شده است.»[1]

مقصود از این تعبیر، این نیست که دنیای آن‌ها از دنیا بودن خارج شده است، بلکه چون به عالم آخرت پرکشیدند و به عالم احاطه پیوستند، دنیا را از آن منظر احاطی ملاحظه می‌کنند؛ همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جواب جاثلیق رومی جمله‌ای فرمود که کلید فهم تمام مسائل و معضلات معارف معاد است.

جاثلیق پرسید: «أَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ هَلْ فِي الدُّنْيَا هِيَ أَمْ فِي الآخِرَةِ؛ درباره بهشت برایم بگو که آیا در دنیا است یا در آخرت؟» حضرت علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ وَ الآخِرَةُ مُحِيطَةٌ بِالدُّنْيَا؛ دنیا در آخرت است و آخرت محیط به دنیا است.» سپس افزود: «وَ الدُّنْيَا رَسْمُ الآخِرَةِ وَ الآخِرَةُ رَسْمُ الدُّنْيَا وَ لَيْسَ الدُّنْيَا الآخِرَةَ وَ لا الآخِرَةُ الدُّنْيَا؛ و دنیا تصویر آخرت است و آخرت تصویر دنیا، ولی نه دنیا آخرت است و نه آخرت دنیاست.»[2]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ادامه فرمود: «وَ الرَّسْمُ لِمَنْ عَقَلَ مَوْجُودٌ وَاضِحٌ؛ و تصویر برای آن‌که تعقل کند، به‌وضوح موجود است»، و استشهاد فرمود به این آیه شریفه: «لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ؛ اگر علم‌الیقین داشتید، به یقین دوزخ را می‌دیدید.»[3] همچنین در روایت دیگر آمده که غفلت از یاد خداست که توانایی شنیدن را از انسان می‌گیرد:

«وَ لَوْ عَلِمَ الْإِنْسَانُ مَا هُوَ فِيهِ مَاتَ خَوْفاً مِنَ الْمَوْتِ وَ مَنْ نَجَا فَبِفَضْلِ الْيَقِينِ؛ و اگر انسان از آنچه در آن است، آگاهی می‌داشت، از ترس مرگ می‌مرد و هر که نجات یافت، به سبب فضیلت یقین است.»[4]

با در نظر گرفتن آنچه در اینجا ذکر شد و نیز مقدمه‌ای که در ابتدا بیان گردید که در انبیا و اوصیا علیهم‌السلام پنج روح موجود است و وجود مبارک آن‌ها یک عالَم نیست، بلکه عوالم عدیده است که هر کدام حکم خود را دارد و مستقل از یکدیگر است، اکنون می‌گوییم آیات

---

۱. ارشاد القلوب، ج۱، ص۲۰۲.
۲. ارشاد القلوب، ج۲، ص۳۱۰.
۳. تکاثر، ۵ـ۶.
۴. ارشاد القلوب، ج۲، ص۳۱۰.

متعددی به‌صراحت علم غیب را از پیامبران علیهم‌السلام نفی می‌کنند و آیاتی دیگر آن را برای آن‌ها اثبات می‌نمایند. در آیه‌ای می‌فرماید:

«قُلْ لاأَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَ لا ضَراً إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ؛ بگو: جز آنچه خدا بخواهد، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم، و اگر غیب می‌دانستم، قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید.»[1]

اما در آیه دیگر می‌فرماید:

«وَ أُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ؛ و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم.»[2]

در جمع‌بندی این آیات، باید توجه داشت آن علم غیبی که بخواهد تقدیرات الهی را بر هم بزند و برای عالِم به آن غیب، خوبی را جلب کند و همه سختی‌ها و بدی‌ها را از او دور نماید، پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارند؛ این علم غیب مطلوب کاهنان است که می‌خواهند جریان امور را به نفع خود در دست بگیرند و از این علم غیب در جهت جلب منافع و دفع مضار خود استفاده کنند.

علم غیبی که پیامبران علیهم‌السلام دارند، علمی است که خداوند به آن‌ها داده و از طریق بالا بردن آن‌ها در منظر عالم محیط بر عوالم ما دون حاصل شده است؛ یعنی با وارد کردن آن نفوس قدسی در بزم عرشیان، از طریق وقوف بر عالم محیط، آن‌ها را به سرالقدر آگاه کرده است؛ به‌طوری که مقدرات الهی را می‌دانند، نه این‌که گمان کنند می‌توانند با علم جزئی، روند خوبی و بدی و منافع و مضارّ دنیوی خود را سامان دهند، بلکه از دنیا رسته‌اند:

«بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَزُخْرُفِهَا وَزِبْرِجِهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَعَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ؛ بعد از آن‌که با آن‌ها شرط کردی که نسبت به درجات این دنیای پست و زیبایی و آراستگی آن زهد داشته باشند و آن‌ها نیز این شرط را

---

۱. اعراف، ۱۸۸.
۲. آل‌عمران، ۴۹.

پذیرفتند و تودانستی که به این عهد وفا خواهند کرد و لذا آنان را پذیرفتی و به خود نزدیک کردی»[1]

البته چون ذره‌ای توجه به دنیا در آن‌ها نمانده است، از عالم ما فوق دنیا و محیط بر دنیا، امور دنیا را به علم الهی نظاره می‌کنند و این‌گونه نظاره و علم، همان است که کاهن از آن گریزان است و علم غیبی که کاهن به دنبال آن است، انبیا و اوصیا علیهم‌السلام از آن بریء هستند، چون این علم می‌خواهد احکام خود را در عالَم دنیا جاری کند و حال آن‌که عوالم موجود در وجود انبیا و اوصیا علیهم‌السلام هر کدام حکم خود را دارد، و حکم عالم احاطه، هرگز به عالم محدود و محاط سرایت نمی‌کند.

هر کسی می‌خواهد فرق این دو نحو علم غیب را دریابد، پس تأمل در حال کاهن کند. شخص کاهن یک عالم دارد و یک انسان دنیوی است، پس هنگامی که بر علمی پوشیده مطلع می‌شود، این علم جزء وجود او و عالم واحد او می‌گردد و منتسب به اوست و از این رو، در صدد برمی‌آید که با استفاده از این علم، منافعی دنیوی را کسب کرده و ضررهایی دنیوی را از خود و منظورینش دفع کند.

اما وقتی روح پیامبر الهی از افق اعلی و عالم محیط، علمی را که اختصاص به خدای متعال دارد، به احاطه‌ای که خداوند به روح او داده است، تلقی می‌کند، این علم در همان عالم احاطه استقرار دارد و نمی‌تواند در دار دنیا و شأن بشری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هبوط کند؛ یعنی جزء عالم دنیای ایشان نمی‌شود، بلکه چون از عالم احاطه است، اساساً نمی‌تواند جزء دنیا شود. و از اینجا دقیقاً می‌توان گفت: این علم هنوز هم علم خداوند محیط بر جمیع عوالم است؛ یعنی علم، علم خداوند است، نه علم مخلوق. علم مخلوق برای او احکام و آثاری دارد، اما علم خالق تنها به دست اوست و احکام آن را خود او به تناسب هر عالَمی مترتّب می‌کند.

بنابراین، پیامبران و اوصیا علیهم‌السلام که علم خدا را دارند، جز به امر خدا حکمی را مترتّب نمی‌کنند و رمز این مطلب، فرق گذاشتن بین عالَم واحد با عوالم متعدد است که قدسیان بارگاه الهی پنج روح دارند. بدن آن‌ها در دار دنیا «مرخی علیه الستر» است، اما روح القدس

---

۱. اقبال الأعمال، ج۱، ص۲۹۵.

عالَمی مستقل و محیط بر همه مکان‌ها و زمان‌ها به آنان می‌دهد.

حال در می‌یابیم که چگونه است که پیامبران و اوصیای آن‌ها، از قیامت مطلع نیستند، زیرا همان‌طور که گذشت، سنخ علم به قیامت، چون سنخ احاطه است، نمی‌تواند در شأن دنیوی آنان به عنوان علم مستند به آن‌ها ظهور کند، بلکه همیشه علم به قیامت، علم خداوند متعال خواهد بود: «لایُجَلِّیهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ؛ در وقتش تنها خود او آشکارش خواهد کرد»[1] و اطلاع بر آن، جز با صعود در عوالم طولی وجود و سپس تلقی آن با حفظ این‌که بر علم خالق متعال بودن باقی می‌ماند، میسر نیست؛ پس هر گاه صحبت از علم ایشان است، اصلاً علمی ندارند، اما هر گاه صحبت از علم خداوند است، آیینه بودن نفوس قدسی آنان برای ظهور علم خداوند مطرح می‌شود، پس مظهر علم خداوند هستند، و می‌دانیم که آیینه، هیچ از خود ندارد؛ اگر آیینه تمام نور خورشید را در ظلمات بتاباند، باز نور خورشید است، نه نور آیینه.

این نکته به‌خوبی در نهج‌البلاغه بیان شده است؛ آنجا که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از غیب خبر داد و وقتی به ایشان گفته شد: «لَقَدْ أُعْطِیتَ یَا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ عِلْمَ الْغَیْب؛ ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شما به‌طور حتم علم غیب عطا شده است»، حضرت علیه‌السلام لبخند زد و فرمود: «لَیْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَیْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ؛ این علم غیب نیست، بلکه تنها یادگیری از صاحب علم است»[2] و به دنبال آن، علم به ساعت و علم به مذکورات در آیه را از خود و انبیا علیهم‌السلام نفی کرد.

برای بیان این‌که اجرای احکام علم غیب در تقدیرات امور دنیوی امکان ندارد، عبارتی رساتر از این جواب امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیست. وقتی ایشان خبر داد که ابن‌ملجم لعنت‌الله‌علیه ایشان را شهید می‌کند، گفتند: ای امیرالمؤمنین! آیا او را نمی‌کشید؟ در جواب فرمود: «فَمَنْ یَقْتُلُنِي إِذاً؟؛ در این صورت چه کسی مرا بکشد؟»[3] یعنی علم الهی به این‌که قاتل من، این فرد شقی است، علمی نیست که بتوان بر اساس آن او را کشت و مسیر امور را تغییر داد.

---

۱. اعراف، ۱۸۷.
۲. نهج‌البلاغه، ص۱۸۶.
۳. کشف الغمة، ج۱، ص۴۳۵.

پس حاصل جواب از وجه دومی که ذکر گردید، این است که علم به قیام قیامت و وقوع ساعت، مختص به خدای متعال است و نفوس قدسی انبیا و اوصیا علیهم‌السلام مثل سایر علومی که مشتعل به نور علم به آن‌ها می‌گردند، نمی‌توانند واجد علم به قیامت شوند؛ یعنی نمی‌توانند علمی داشته باشند که مستند به خود آن‌ها باشد؛ مانند مشعلی که وقتی نزدیک به معدن نور شود، آن هم مشتعل می‌گردد. بنابراین، نفوس قدسی آن‌ها مشتعل به علم به قیامت نمی‌شود، بلکه علم آن‌ها به قیامت، دقیقاً مثل آیینه است که نور را منعکس می‌کند، اما مشتعل به آن نور نخواهد شد. مشعل خودش نور می‌دهد، هرچند روشنایی‌اش را از دیگری گرفته باشد، اما آیینه از خودش نور نمی‌دهد و دقیقاً نور دیگری را بازتاب می‌کند. با این بیان، دقایق عبارات قرآن و سنّت با هم جمع و واضح می‌گردد؛ ان‌شاءالله تعالی.

۳. جواب وجه سوم که اهل‌بیت علیهم‌السلام خود فرموده‌اند: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لانُوَقِّتُ؛ ما اهل‌بیتی هستیم که تعیین وقت نمی‌کنیم»[1]، در نکته کلیدی که امام رضا علیه‌السلام برای دعبل فرمود، نهفته است:

«وَأَمَّا مَتَى فَإِخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتِي لايُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمواتِ وَالْأَرْضِ لاتَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛ اما این‌که بگوییم حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کی ظهور می‌کند، این خبر دادن از وقت است. همانا پدرم از پدرانش علیهم‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرد که به ایشان گفته شد: حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از فرزندان شما کی قیام می‌نماید؟ حضرت فرمود: مَثَل او مانند قیامت است که تنها خداوند متعال آن را در زمانش آشکار خواهد کرد. بر آسمان‌ها و زمین گران آمد. و تنها ناگهانی به سراغ شما خواهد آمد.»[2]

بنابراین، بحث‌ها و نکات و معارفی که خود اهل‌بیت علیهم‌السلام درباره قیام ساعت فرموده‌اند، در اینجا هم نظیرش جاری است و بیانی که در جواب وجه سابق مطرح شد، اینجا هم به همان نحو مطرح می‌شود.

---

۱. کافی، ج۱، ص۳۶۸.
۲. کمال‌الدین، ج۲، ص۳۷۳.

۴. مسأله بداء در قله معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام است و در روایت آمده است:

«مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِثْلِ الْبَدَاءِ؛ خداوند به چیزی همچون بداء عبادت نشده است.»[1]

اما باید توجه داشت که مسأله بداء ناظر به لوح محو و اثبات است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

«لَوْ لا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ بِمَا يَكُونُ وَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ هَذِهِ الْآيَةُ "يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ"؛ اگر نبود آیه‌ای در کتاب خدای عزوجل، به شما خبر می‌دادم از آنچه بوده است و آنچه الآن هست و آنچه تا روز قیامت پدید خواهد آمد و آن آیه این است: خداوند هرچه را بخواهد، محو و یا تثبیت می‌کند و امّ‌الکتاب نزد اوست[2]».[3]

لوح محو و اثبات، شامل اسباب و مقتضیات و اگرها و اماها است. اما در لوح محفوظ، بداء راه نمی‌یابد. در همین آیه شریفه به امّ‌الکتاب اشاره شده که ناظر به لوح محفوظ است. در روایت است که خداوند متعال دو نوع علم دارد: علمی که به انبیا و اوصیا علیهم‌السلام داده و علمی که از آن‌ها مخفی کرده، و بداء از این علم دوم است و آنچه از علم اول داده است، طوری نیست که خودش را تکذیب کند.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که: اگر بداء ثابت بوده، چگونه علم قطعی امام علیه‌السلام به ظهور ممکن است؟

در جواب باید گفت:

اولًا اگر خدای متعال علم به وقت ظهور را به صاحب امر ظهور عطا فرماید، آن ولیّ خدا بهتر از هر کس دیگر به مسأله بداء آگاهی دارد و خداوند متعال معرفت به عظمت امر بداء را بهتر از همه به او داده، پس با سایر علومی که خدا به امام علیه‌السلام عطا کرده است، چه فرقی می‌کند؟ به عبارت دیگر، اگر بداء باعث غیرقطعی شدن علم امام علیه‌السلام به وقت ظهور بشود،

---

۱. کافی، ج۱، ص۱۴۶.
۲. رعد، ۳۹.
۳. أمالی صدوق، ص۳۴۲.

قهراً همین حکم در علم امام علیه‌السلام به سایر علوم نیز تسری می‌یابد و اعتبار علم امام علیه‌السلام به‌طور کلی مخدوش می‌شود؛ در حالی که عقلاً و نقلاً التزام به چنین مطلبی ممکن نیست.

ثانیاً نکته مهمی که باید به عنوان کلید این بحث در نظر گرفت، همان چیزی است که در مقدمه ذکر شد که در وجود مبارک انبیا و اوصیا علیهم‌السلام عوالم عدیده است و هر عالم حکم خود را دارد. برای مثال، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روایت دیگر، برخلاف روایت فوق، بدون قید فرمود:

«وَلَوْ شِئْتُ لَأَخْبَرْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَدْخَلِهِ وَجَمِيعُ شَأْنِهِ؛ و اگر بخواهم درباره هریک از شما خبر خواهم داد که از کجا خارج می‌شود و به کجا وارد می‌شود و به همه شئون او خبر خواهم داد.»[1]

همچنین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اسماء دوازده امام علیهم‌السلام را مکرر ذکر فرمود و در روایات متعدد آمده، اما معروف است که در امر امامت امام هفتم و یازدهم علیهماالسلام بداء رخ داده است. معلوم می‌شود رخ دادن بداء و احکام آن نسبت به عالمی از عوالم و لوحی از الواح الهی، منافاتی با معلوم بودن آن در عالمی بالاتر و لوحی مکنون ندارد. از این رو، معصومین علیهم‌السلام در روایات گوناگون، انواع مختلف علوم را برای خود ثابت فرمودند که بعضاً در یک عالم قابل جمع شدن نیست، اما در وجود آن‌ها عوالم متعدد تحقق یافته است و هر عالم، نوع علم خاص به خود را دارد. ازدیاد علم در شب جمعه که در روایت است: «إِنَّهُ إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَافَى رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله الْعَرْشَ وَوَافَى الْأَئِمَّةُ مَعَهُ وَوَافَيْنَا مَعَهُمْ فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا إِلَى أَبْدَانِنَا إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَنَفِدَ مَا عِنْدَنَا؛ شب جمعه که می‌شود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به عرش می‌رود و امامان علیهم‌السلام همراه او به عرش می‌روند و ما هم با آن‌ها می‌رویم و روح ما به بدنمان باز نمی‌گردد، مگر همراه با علم به دست آورده‌ای؛ و اگر این نبود، آنچه نزد ماست، از بین می‌رفت»[2] و عرضه اعمال در ایام خاص، علمی منوط به خواست امام علیه‌السلام است؛ چنان‌که در روایت آمده است که: «إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئاً، أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذلِكَ؛ وقتی امام بخواهد

---

۱. بحارالأنوار، ج۴۰، ص۱۹۲.
۲. بصائرالدرجات، ج۱، ج۱۳۰.

چیزی را بفهمد، خداوند آن را به او می‌فهماند»[1] و امثال این‌ها، کاشف از انواع مختلف علم است؛ همچنان که خود تقسیم به دو لوح محو و اثبات و لوح محفوظ، تقسیم کلی است؛ وگرنه هریک به نوبه خود مراتب و شئوناتی دارد و درجات انبیا و اوصیا علیهم‌السلام در اطلاع بر مراتب هریک، متفاوت است:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ؛ از آن فرستادگان، برخی را بر برخی برتری بخشیدیم.»[2]

نکته مهم دیگری که بر این بحث مترتّب می‌شود، این است که انبیا و اوصیا علیهم‌السلام دو نوع آگاهی و علم دارند و هر نوعی طبق عالَم خود، احکام خود را دارد. یک نوع علم، علمی است که خداوند متعال بر نفوس قدسی آن‌ها افاضه می‌نماید و نفوس آن‌ها مالک و واجد آن علم می‌شود و مستند به خود آن‌هاست؛ یعنی به نوعی به انشاء نفوس آن‌ها و اضافه اشراقی به نفوس آن‌ها باز می‌گردد. اما نوع دیگری از علم را نیز دارند که فوق نفوس آن‌هاست و به مقام نورانیت آن‌ها مربوط می‌شود و در آن مقام، تنها و تنها نقش آیینه علمِ خداوند را دارند. علم، مستند به خداوند است و نه آن‌ها، و فوق نفس آن‌هاست، نه انشاء نفس، چون نحوه کار آیینه، فقط بازتاب نور دیگری است و خودش چیزی ندارد و فانی محض است، و در چنین علمی بداء رخ نمی‌دهد.

از این‌رو، سنخ بداء و علم به آن، مختص خداوند متعال است، و نفوس اولیای الهی «واجد» آن نیست و امکان ندارد که حکم عالم نفوس آن‌ها بر خلاف مقتضیات آن عالَم اجرا شود؛ یعنی از آن جهت که واجد علم هستند، نمی‌توانند در مقام آیینه محض قرار گیرند؛ هرچند بالاترین مقام آن‌ها، همانا مقام مرآتیّت آن‌هاست و هرچه در عوالم ما دون دارند، مترتّب و متفرّع بر آن است، چون عبودیّت مطلقه، رمز معرفت به این است که آیینه هیچ از خود ندارد.

۵. با توضیحاتی که گذشت، جواب از وجه پنجم روشن می‌شود. درخواست حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از شیعیان برای دعای فرج، منافاتی با علم حضرت ندارد، چون حضرت

---

۱. کافی، ج۱، ص۲۵۸.
۲. بقره، ۲۵۳.

می‌داند که در نظام اسباب و مسببات الهی، دعای انسان‌ها نقش ایفا می‌کند، مثلاً در لیلة‌القدر، تقدیر امور سال می‌شود، اما احدی از متدینین و متمسّکین به معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام، نمی‌گوید که از فردای لیلة‌القدر، دیگر صدقه ندهید، صله رحم نکنید، چون امور سال مقدر شده است، پس دیگر نیازی به صدقه دادن برای دفع بلا نیست! خیر، مراتب تقدیرات الهی که در روایات آمده است، و از شب نیمه شعبان آغاز می‌شود و مرحله بعد شب ۱۹ و مرحله بعد شب ۲۱ و مرحله آخر شب ۲۳ ماه مبارک رمضان است، منافاتی با حصول بداء و نیاز به صدقه دادن و توسل در جمیع امور ندارد؛ و همان‌طور که ذکر شد، این‌ها مراحلی است که کاشف از مراتب خفیه الواح محو و اثبات و شئونات لوح محفوظ است. و الله العالم.

مطلب بیستم

«من رآنی فقد رآنی»[1]

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام آمده است: «مَنْ رَآنِي فِي المَنامِ كَمَن رآني في اليَقظَةِ فَإِنَّ الشَيْطَانَ لا يَتَمَثَّلُ بِي» (کسی که من را در خواب ببیند، همچون کسی است که مرا [در بیداری] دیده است، چون شیطان در خواب به تمثل من در نمی‌آید). این حدیث اختصاص به افرادی که پیامبر را در زمان حیاتشان دیده‌اند ندارد، و شامل مردمان عصر غیبت نیز می‌شود. آیت‌الله بهجت در این زمینه فرمودند:

> «باید در بیداری دیده باشد؟! [نه، لازم نیست.] علم به این‌که این خود حضرت ﷺ است، در خواب هم حاصل می‌شود؛ مثل بیداری. مگر در بیداری نمی‌شود یک کسی صورت‌سازی کرده و خودش را مثل صورت حضرت رسول ﷺ کرده باشد؟! ممکن است دیگر. پس علم است که تخصیص می‌دهد (و تعیین می‌کند) که آنچه دیده شده، فقط صورت نیست؛ [بلکه] واقعیتش اینجاست».

مقصود، این است که آنچه باعث علم و معرفت می‌شود، مجموع صورت و واقع است و صرف دیدن صورت، حتی در بیداری هم برای معرفت شخص کفایت نمی‌کند، زیرا در بیداری هم ممکن است کسی خود را شبیه شخصی دیگری دربیاورد. پس آنچه موجب معرفت به شخص می‌شود، در واقع ظهور و بروز هویّت شخص در صورت و سیمای

---

۱. توضیحات تکمیلی مربوط به صفحه ۳۶۷.

اوست، و در حقیقت، این باطن و سیرت شخص است که خود را در ضمن صورت و ظاهرنشان می‌دهد. کسی هم که در خواب، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امامان علیهم‌السلام را می‌بیند، به همین نحواز آنچه که می‌بیند، به اطمینان می‌رسد که این هویّت و حقیقت و خود آن بزرگواران هستند که در صورت معهود خود می‌باشند؛ یعنی در واقع می‌بیند که آن روح الهی و صفای باطنی این معصومین علیهم‌السلام، خود را در این ظاهر و کالبد نمایان کرده است، نه این‌که از صرف وجود یک سری ویژگی‌های ظاهری، مثل عمامه و محاسن و شمائل صورت، به چنین اطمینانی برسد.

به عبارت دیگر، هویّت نورانی معصومین علیهم‌السلام، آن‌چنان متمایز و ممتاز است که هر کس صادقانه با آن‌ها مواجه شود، بی‌وقفه منتقل به آن حقیقت نورانی می‌گردد و صفای باطنی آن‌ها را می‌بیند و به علم می‌رسد. از این‌رو، بارها تکرار شده است که حضرات معصومین علیهم‌السلام در جماعتی در کنار افراد دیگر بوده و لباس و ظاهری مشابه سایر افراد داشته‌اند، اما به محض این‌که فرد غریبه‌ای که هرگز امام علیه‌السلام را ندیده بود، وارد این جمع می‌شد، سریعاً می‌فهمید که این انسان، هویّت و هیبتی متمایز از دیگران دارد و مطمئن می‌شد که او امام علیه‌السلام است.

برای مثال، می‌توان به حکایت مردم اهل یمن اشاره کرد که خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتند و از ایشان درخواست کردند که وصیّ خود را به آن‌ها معرفی کند. اما پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بدون این‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به آن‌ها نشان دهد، به آن‌ها گفت که به میان اهل مسجد بروند تا خودشان او را بیابند، و به آنان فرمود:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ الْمُتَوَسِّمِينَ فَإِنْ نَظَرْتُمْ إِلَيْهِ نَظَرَ مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ وَصِيِّي كَمَا عَرَفْتُمْ أَنِّي نَبِيُّكُمْ فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَتَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ فَمَنْ أَهْوَتْ إِلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِنَّهُ هُوَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِم»[1] أَيْ إِلَيْهِ وَإِلَى ذُرِّيَّتِه؛ او کسی است که خداوند او را نشانه‌ای برای مؤمنان اشارت فهم قرار داده است. پس اگر به او همچون کسی که دل هوشیاری دارد و یا با توجه

---

۱. ابراهیم، ۳۷.

کامل گوش فرا می‌دهد، نظر کنید، می‌فهمید که او وصیّ و جانشین من است؛ همان‌طور که فهمیدید من پیامبر شما هستم. پس به میان صف‌ها بروید و با چهره‌ها رو در رو شوید و آن‌کس که دل‌هایتان به سوی او گرایش یافت، همانا او وصیّ من است، زیرا خداوند عز و جل در کتابش (از زبان حضرت ابراهیم علیه‌السلام) می‌فرماید: "چنان کن که دل‌های مردم به سوی آن‌ها گرایش یابد"؛ یعنی به سوی وصیّ من و فرزندان او».

این افراد وقتی به مسجد رفتند و در میان صفوف نگاه کردند، وقتی نگاهشان به امیرالمؤمنین علیه‌السلام افتاد، ناگهان خضوع و خشوع خاصی در قلب خود نسبت به آن حضرت علیه‌السلام احساس نمودند که نسبت به هیچ شخص دیگری چنین احساسی نداشتند، و یقین کردند که او وصیّ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. هنگامی که نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگشتند، حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن‌ها پرسید که چگونه فهمیدند که او وصیّ پیامبر خداست؟ در آن هنگام، صدای آن‌ها به گریه بلند شد و گفتند:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ نَظَرْنَا إِلَى الْقَوْمِ فَلَمْ تَحِنَّ لَهُمْ قُلُوبُنَا وَلَمَّا رَأَيْنَاهُ رَجَفَتْ قُلُوبُنَا ثُمَّ اطْمَأَنَّتْ نُفُوسُنَا وَانْجَاشَتْ أَكْبَادُنَا وَهَمَلَتْ أَعْيُنُنَا وَانْثَلَجَتْ صُدُورُنَا حَتَّى كَأَنَّهُ لَنَا أَبٌ وَنَحْنُ لَهُ بَنُونَ؛ ای رسول خدا! ما به این قوم نگاه کردیم، ولی دل‌هایمان به سوی آن‌ها متمایل نشد. اما وقتی او را دیدیم، دل‌هایمان لرزید و سپس جان‌هایمان آرام گرفت و جگرهایمان به خروش افتاد و اشک چشم‌هایمان جاری شد و سینه‌هایمان خنک شد؛ تا آنجا که گویا او پدر ما است و ما فرزندان او هستیم».[1]

---

۱. الغیبة نعمانی، صص۴۰-۴۱.

کتاب‌نامه

» **قرآن کریم**

» **نهج‌البلاغه**؛ شریف الرضی، محمّدبن‌حسین؛ به‌تحقیق صبحی صالح؛ چاپ اول، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.

» **اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات**؛ شیخ حر عاملی، محمّدبن‌حسن؛ چاپ اول، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۵ق.

» **اثبات‌الوصیة**؛ مسعودی، علی‌بن‌حسین؛ چاپ سوم، قم: انصاریان، ۱۳۸۴ش.

» **الاحتجاج علی أهل اللجاج**؛ طبرسی، احمدبن‌علی؛ مشهد: انتشارات مرتضی، ۱۴۰۳ق.

» **أخبار مکة في قدیم الدهر و حدیثه**؛ محمّد بن إسحاق الفاکهی؛ دار خضر، ۱۴۱۴ق.

» **الاختصاص**؛ شیخ مفید، محمّدبن محمّد؛ چاپ اول، قم: المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.

» **اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)**؛ طوسی، محمّدبن‌الحسن؛ چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، ۱۴۰۴ق.

» **ارشاد القلوب إلی الصواب**؛ دیلمی، حسن‌بن‌محمّد؛ چاپ اول، قم: منشورات الشریف الرضی؛ ۱۴۱۲ق.

» **الارشاد في معرفة حجج الله علی العباد**؛ شیخ مفید، محمّدبن‌محمّد؛ چاپ اول، قم: کنگرهٔ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

» **الاستبصار فیما اختلف من الأخبار**؛ طوسی، محمّدبن‌الحسن؛ چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.

» **اعلام الدین فی صفات المؤمنین**؛ دیلمی، حسن‌بن محمّد؛ چاپ اول، قم: مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۸ق.

» **اعلام الوری باعلام الهدی**؛ طبرسی، فضل‌بن‌حسن؛ چاپ سوم، تهران: انتشارات اسلامیه، ۱۳۹۰ق.

» **الاقبال بالاعمال الحسنة (اقبال‌الاعمال)**؛ ابن‌طاووس، علی‌بن‌موسی؛ چاپ دوم، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۹ق.

» **امالی**؛ ابن‌بابویه، محمّدبن‌علی (شیخ صدوق)؛ چاپ ششم، تهران: انتشارات کتابچی، ۱۳۷۶ش.

» **امالی**؛ شیخ مفید، محمّدبن محمّد؛ قم: کنگرهٔ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

» **امالی**؛ طوسی، محمّدبن حسن؛ چاپ اول، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.

» **الامامة والتبصرة من الحیرة**؛ ابن بابویه، علی بن حسین؛ چاپ اول، قم: مدرسة الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۴ق.

» **الأنباء في تاریخ الخلفاء**؛ ابن عمرانی، محمّد بن علی، قاهره: دارالآفاق العربیه، ۱۴۲۱.

» **الأنوار النعمانیة**؛ جزائری، سید نعمت الله؛ چاپ اول، بیروت: دارالقارئ و دارالکوفة، ۱۴۲۹هـ.ق.

» **بحار الانوار**؛ مجلسی، محمّدباقر؛ چاپ دوم، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

» **بدایة المجتهد و نهایة المقتصد**؛ ابن رشد قرطبی، محمّدبن أحمد؛ قاهره: دار الحدیث، ۱۴۲۵ق./ ۲۰۰۴م.

» **البدایة و النهایة**؛ ابن کثیر؛ چاپ اول، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.

» **البرهان فی تفسیر القرآن**؛ بحرانی، سید هاشم بن سلیمان؛ چاپ اول، قم: مؤسسة البعثة، ۱۳۷۴ش.

» **بشارة المصطفی لشیعة المرتضی**؛ طبری آملی، عمادالدین محمّدبن ابی‌القاسم؛ چاپ دوم، نجف: المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۳ق.

» **بصائرالدرجات فی فضائل آل محمّد**؛ صفار، محمّدبن حسن؛ چاپ دوم، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

» **البلد الامین و الدرع الحصین**؛ کفعمی، ابراهیم‌بن‌علی عاملی؛ بیروت: موسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق.

» **تاریخ ایران؛** سایکس، پرسی؛ ترجمه سید محمّد تقی فخرداعی گیلانی؛ تهران: افسون، ۱۳۸۰.

» **تاریخ بغداد؛** خطیب بغدادی، احمد بن علی؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.

» **تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة؛** استرآبادی، علی؛ چاپ اول، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.

» **التحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین؛** ابن طاووس، علي بن موسی، الطبعة الأولی، قم: مؤسسة دار الکتاب، ۱۴۱۳ق.

» **تحف العقول؛** ابن شعبه حرانی، حسن بن علی؛ چاپ دوم، قم: جامعهٔ مدرسین، ۱۴۰۴ق.

» **تحفة الاحوذی؛** المبارکفوری، محمّد عبدالرحمان بن عبدالرحیم ابوالعلا؛ چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق.

» **تسلیة المُجالس وزینة المَجالس بمقتل الحسین؛** موسوی حسینی، محمّدبن ابی طالب؛ چاپ اول، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۸ق.

» **التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری؛** امام حسن عسکری علیه‌السلام؛ چاپ اول، قم: مدرسة الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۹ق.

» **تفسیرعیاشی؛** عیاشی، محمّدبن مسعود؛ چاپ اول، تهران: المطبعة العلمیة، ۱۳۸۰ق.

» **تفسیرفرات کوفی؛** کوفی، فرات بن ابراهیم؛ چاپ اول، تهران: مؤسسة الطبع و النشر فی وزارة الارشاد الاسلامی؛ ۱۴۱۰ق.

» **تفسیرقمی؛** قمی، علی بن ابراهیم؛ چاپ سوم، قم: دار الکتاب، ۱۴۰۴ق.

» **تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب؛** قمی مشهدی، محمّدبن محمّدرضا؛ چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۸ش.

» **تفسیر نور الثقلین؛** العروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعة؛ چاپ چهارم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

» **تقریب المعارف؛** ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم؛ چاپ اول، قم: الهادی، ۱۴۰۴ق.

» **التمحیص؛** اسکافی، محمّدبن همام؛ چاپ اول، قم: مدرسة الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۴ق.

» **التوحید؛** ابن بابویه، محمّدبن علی (شیخ صدوق)؛ چاپ اول، قم: جامعهٔ مدرسین، ۱۳۹۸ق.

» **تهذیب الاحکام؛** طوسی، محمّدبن حسن؛ چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.

» **ثواب الاعمال و عقاب الاعمال**؛ ابن بابویه، محمّدبن علی(شیخ صدوق)؛ قم: دار الشریف الرضی، ۱۴۰۶ ق.

» **جامع الاخبار**؛ شعیری، محمّدبن محمّد؛ چاپ اول، نجف: مطبعة الحیدریة، بی تا.

» **الجامع الصغیر**؛ سیوطی، جلال الدین؛ چاپ اول، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۱ق.

» **جلیس الحاضر و أنیس المسافر (الکشکول)**؛ بحرانی، یوسف بن احمد؛ چاپ اول، بیروت: دار و مکتبة الهلال، ۱۹۹۸م.

» **جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع**؛ ابن طاووس، علی بن موسی؛ چاپ اول، قم: دارالرضی، ۱۳۳۰ق.

» الحاشیه علی مدارک الاحکام؛ بهبهانی، محمّد باقر، چاپ اول، قم: موسسه آل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۹ق.

» **الحدائق الناضرة في أحکام العترة الطاهرة**؛ بحرانی، یوسف بن احمد؛ چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ق.

» **حدیقة الشیعة**؛ مقدس اردبیلی، احم؛ قم: انصاریان، ۱۴۱۹ق.

» **حلیة الابرار فی احوال محمّد و آله الاطهار علیهم‌السلام**؛ بحرانی، سید هاشم بن سلیمان؛ چاپ اول، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.

» **الخرائج والجرائح**؛ راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله؛ چاپ اول، قم: مؤسسة امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۹ق.

» **الخصال**؛ ابن بابویه، محمّدبن علی(شیخ صدوق)؛ چاپ اول، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۳۶۲ش.

» **خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام**؛ نسائی، ابوعبدالرحمن احمد؛ مکتبة نینوی الحدیثة، بی تا.

» **خصائص الأئمة علیهم‌السلام (خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام)**؛ شریف الرضی، محمّدبن حسین؛ چاپ اول، مشهد: استان قدس رضوی، ۱۴۰۶ق.

» **دارالسلام**؛ میثمی عراقی، محمود؛ چاپ پنجم، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۹۳ش.

» **الدر النظیم فی مناقب الائمة اللهامیم**؛ شامی، یوسف بن حاتم؛ چاپ اول، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ق.

» **الدعاء**؛ طبرانی، حافظ ابوالقاسم؛ چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۳ق.

» **دعائم الاسلام**؛ ابن حیون، نعمان بن محمّد مغربی؛ به تحقیق آصف فیضی؛ چاپ دوم، قم: مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، ۱۳۸۵ق.

» **الدعوات**؛ قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله؛ چاپ اول، قم: انتشارات مدرسه امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۷ق.

» **دلائل الامامة**؛ طبری آملی، محمّد بن جریر بن رستم؛ چاپ اول، قم: بعثت، ۱۴۱۳ق.

» **الذریعة الی تصانیف الشیعة**؛ آقابزرگ تهرانی، محمّدمحسن؛ قم: اسماعیلیان و کتابخانه اسلامیه تهران، ۱۴۰۸ق.

» **روضة الواعظین و بصیرة المتعظین**؛ فتال نیشابوری، محمّد بن احمد؛ چاپ اول، قم: انتشارات رضی، ۱۳۷۵ش.

» **ریاض الابرار فی مناقب الائمة الاطهار**؛ جزائری، نعمة الله بن عبدالله؛ چاپ اول، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۲۷ق.

» **زاد المعاد**؛ مجلسی، محمّد باقر؛ چاپ اول، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۳ق.

» **الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف**؛ یزدی حائری، علی؛ چاپ اول، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۲۲ق.

» **الزهد**؛ کوفی اهوازی، حسین بن سعید؛ چاپ دوم، قم: المطبعة العلمیة، ۱۴۰۲ق.

» **سفینة البحار**؛ قمی، شیخ عباس؛ چاپ اول، قم: اسوه، ۱۴۱۴ق.

» السلطان المفرج؛ نیلی نجفی، علی بن عبد الکریم، چاپ اول، قم: دلیل ما، ۱۴۲۶ق.

» **سنن أبي داود**؛ ابوداود، سلیمان بن اشعث؛ چاپ اول، قاهره: دار الحدیث۱۴۲۰ق.

» **سنن الترمذی**؛ ترمذی، محمّد بن عیسی؛ چاپ اول، مصر: دارالحدیث، ۱۴۱۹ق.

» **السنن الکبری**؛ بیهقی، احمد بن حسین؛ مکه: مکتبة دار الباز، ۱۴۱۴ق.

» **شرح الاخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم‌السلام**؛ ابن حیون مغربی، نعمان بن محمّد؛ چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.

» **شرح نهج البلاغه**؛ ابن ابی الحدید؛ چاپ اول، قم: مکتبة آیة الله المرعشی، ۱۴۰۴ق.

» **شواهدالتنزیل**؛ حسکانی، عبیدالله بن عبدالله؛ چاپ اول، تهران: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۱ق.

» **صافی**؛ فیض کاشانی، محسن؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات مکتبة الصدر، ۱۴۱۵ق.

» **صحیح بخاری**؛ بخاری، محمّدبن اسماعیل؛ چاپ دوم، مصر، قاهره، وزارة الأوقاف. المجلس الأعلی للشئون الإسلامیة. لجنة إحیاء کتب السنة، ۱۴۱۰ق.

» **صحیح مسلم**؛ نیشابوری، مسلم بن حجاج؛ چاپ اول، مصر: دار الحدیث، ۱۴۱۲ق.

» **الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم**؛ عاملی نباطی، علی بن محمّد؛ چاپ اول، نجف: المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۴ق.

» **صفات الشیعة**؛ ابن بابویه، محمّدبن علی (شیخ صدوق)؛ چاپ اول، تهران: اعلمی، ۱۳۶۲ش.

» **طب النبی صلی الله علیه وآله**؛ مستغفری، جعفربن محمّد؛ چاپ اول، نجف: مکتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ق.

» **الطبقات الکبری**؛ محمّدبن سعد؛ چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق.

» **الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف**؛ ابن طاووس، علی بن موسی؛ چاپ اول، قم: خیام، ۱۴۰۰ق.

» **العبقری الحسان**؛ نهاوندی، علی اکبر؛ چاپ دوم، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۸.

» **عدة الداعی و نجاح الساعی**؛ ابن فهد حلی، احمدبن محمّد؛ چاپ اول، قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۰۷ق.

» **عقد الدرر فی أخبار المنتظر**؛ المقدسی الشافعی، یوسف بن یحیی؛ چاپ اول، قاهره: مکتبة عالم الفکر، ۱۳۹۹ق.

» **علل الشرایع**؛ ابن بابویه، محمّدبن علی (شیخ صدوق)؛ چاپ اول، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ش.

» **عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال**؛ بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله؛ چاپ اول، قم: مؤسسة الإمام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۱۳ق.

» **عوالی اللآلیء العزیزیة فی الاحادیث الدینیة**؛ ابن ابی جمهور، محمّدبن زین الدین؛ چاپ اول، قم: دار سیدالشهداء، ۱۴۰۵ق.

» **عیون اخبار الرضا**؛ ابن بابویه، محمّدبن علی (شیخ صدوق)؛ چاپ اول، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.

» **عیون الحکم و المواعظ**؛ لیثی واسطی، علی بن محمّد؛ چاپ اول، قم: دار الحدیث، ۱۳۷۶ش.

» **عیون المعجزات**؛ ابن عبدالوهاب، حسین؛ چاپ اول، قم: مکتبة الداوری، بی تا.

» **الغارات**؛ ثقفی، ابراهیم بن محمّد؛ چاپ اول، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ق.

» **الغدیر**؛ امینی، عبدالحسین؛ چاپ اول، قم: مرکز الغدیر، ۱۴۱۶ق.

» **غرر الحکم و درر الکلم**؛ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمّد؛ چاپ اول، قم: دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.

» **الغیبة**؛ طوسی، محمّد بن الحسن؛ چاپ اول، قم: دار المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.

» **الغیبة**؛ النعماني، ابن أبي زینب محمّد بن ابراهیم؛ الطبعة الأولی، طهران: منشورات الصدوق، ۱۳۹۷ق.

» **الفتوح**؛ کوفی، احمد بن اعثم؛ بیروت: دار الاضواء، ۱۴۱۱ق.

» **الفصول المختارة**؛ شیخ مفید، محمّد بن محمّد؛ چاپ اول، قم: کنگرهٔ جهانی هزارهٔ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

» **فضائل الأشهر الثلاثة**؛ ابن بابویه، محمّد بن علی؛ چاپ اول، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۹۶ق.

» **فلاح السائل و نجاح المسائل**؛ ابن طاووس، علی بن موسی؛ چاپ اول، قم: بوستان کتاب، ۱۴۰۶ق.

» **الفوائد الرجالیة**؛ بحر العلوم، سید مهدی، چاپ اول، تهران: مکتبه الصادق، ۱۴۰۵ق.

» **کافی**؛ کلینی، محمّد بن یعقوب؛ چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.

» **کامل الزیارات**؛ ابن قولویه، جعفر بن محمّد؛ چاپ اول، نجف: دار المرتضویة، ۱۳۵۶ش.

» **الکامل فی التاریخ**؛ ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرم؛ بیروت: دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۵ق.

» **کتاب المزار (مناسک المزار)**؛ شیخ مفید، محمّد بن محمّد؛ چاپ اول، قم: کنگرهٔ جهانی هزارهٔ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

» **کتاب سلیم بن قیس هلالی**؛ هلالی، سلیم بن قیس؛ چاپ اول، قم: الهادی، ۱۴۰۵ق.

» **کرامات صالحین**؛ شریف رازی، محمّد؛ چاپ سوم، قم: نشر حاذق، ۱۳۸۰ش.

» **کشف الظنون**، حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

» **کشف الغمة فی معرفة الائمة**؛ اربلی، علی بن عیسی؛ چاپ اول، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.

» **کشف القناع عن وجوه حجیة الاجماع**؛ تستری، اسد الله، چاپ اول، تهران: احمد الشیرازی.

» **کشف المحجة لثمرة المهجة**؛ ابن طاووس، علی بن موسی؛ چاپ دوم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۵ش.

» **کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین** ﷺ؛ حلی، حسن بن یوسف؛ چاپ اول، تهران: وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ق.

» **کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر**؛ خزاز رازی، علی بن محمّد؛ قم: بیدار، ۱۴۰۱.

» **کفایة المهتدی فی معرفة المهدی**؛ میرلوحی، چاپ اول، قم: دار التفسیر، ۱۴۲۶ق.

» **کمال الدین و تمام النعمة**؛ ابن بابویه، محمّدبن علی (شیخ صدوق)؛ چاپ دوم، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ق.

» **کنز العمال**؛ متقی هندی، علی بن حسام؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق.

» **مجالس المؤمنین**؛ شوشتری، نورالله بن شریف الدین، چاپ چهارم، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۷ هـ ش.

» **مجمع البحرین**؛ طریحی، فخرالدین بن محمّد؛ چاپ سوم، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ش.

» **مجمع الزوائد**؛ هیثمی، حافظ نورالدین علی بن ابی بکر؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.

» **مجموعة وزام (تنبیه الخواطر و نزهة النواظر)**؛ ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی؛ چاپ اول، قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ق.

» **مجموعه رسائل خطی فارسی (دفتر دهم)**؛ گروه تصحیح متون معارف اسلامی، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس، ۱۳۹۲ش.

» **المحجة البیضاء فی تهذیب الإحیاء**؛ فیض کاشانی، محمّدبن شاه مرتضی؛ چاپ چهارم، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة و مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ق.

» **مختصر البصائر**؛ حلی، حسن بن سلیمان بن محمّد؛ چاپ اول، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۱ق.

» **مدینة معاجز الائمة الاثنی عشر**؛ بحرانی، سید هاشم بن سلیمان؛ چاپ اول، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.

» **المزار الکبیر**؛ ابن مشهدی، محمّدبن جعفر؛ چاپ اول، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.

» **المزار**؛ عاملی، محمّدبن مکی (شهید اول)؛ چاپ اول، قم: مدرسهٔ امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۱۰ق.

» **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**؛ نوری، حسین‌بن‌محمّدتقی؛ چاپ اول، قم: مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۸ق.

» **المستدرک علی الصحیحین**؛ محمّد الحاکم النیسابوری؛ چاپ اول، بیروت؛ دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق.

» **المسترشد فی امامة علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام**؛ طبری آملی، محمّدبن‌جریر؛ چاپ اول، قم: کوشانپور، ۱۴۱۵ق.

» **مستند الشیعة**؛ نراقی، مولی احمد بن محمّد، چاپ اول، قم: موسسه آل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۵ق.

» **مسند ابن جعد**؛ جوهری، علی‌بن جعد؛ چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.

» **مسند ابی یعلی**؛ موصلی، ابویعلی؛ دار المامون للتراث، بی‌تا.

» **مسند احمد**؛ ابن حنبل، احمدبن محمّد؛ چاپ اول، قاهره: مطبعه المیمنیه، ۱۳۱۳ق.

» **مشکاة الانوار فی غرر الاخبار**؛ طبرسی، علی‌بن‌حسن؛ چاپ دوم، نجف: المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ق.

» **المصباح (جنة الامان الواقیة)**؛ کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی؛ چاپ دوم، قم: دار الرضی (زاهدی)، ۱۴۰۵ق.

» **مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد**؛ طوسی، محمّدبن الحسن؛ چاپ اول، بیروت: مؤسسة فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.

» **معانی الاخبار**؛ ابن بابویه، محمّدبن علی؛ چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزه علمیه قم؛ ۱۴۰۳ق.

» **المعجم الاوسط**؛ طبرانی، حافظ ابوالقاسم؛ قاهرة: دار الحرمین، ۱۴۱۵ق.

» **معجم البلدان**؛ حموی، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله؛ چاپ دوم، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵م.

» **المعجم الصغیر**؛ طبرانی، حافظ ابوالقاسم؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، بی‌تا.

» **المعجم الکبیر**؛ طبرانی، حافظ ابوالقاسم؛ چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

» مقابس الانوار و نفائس الاسرار فی احکام النبی المختار و عترته الاطهار؛ تستری، اسدالله، چاپ اول، قم: موسسه آل البیت علیهم‌السلام.

» **مکاتیب الرسول صلی‌الله علیه وآله**؛ احمدی میانجی، علی؛ چاپ اول، قم: دارالحدیث، ۱۴۱۹ق.

» **مکارم الاخلاق**؛ طبرسی، حسن بن فضل؛ چاپ چهارم، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.

» **من لا یحضره الفقیه**؛ ابن‌بابویه، محمّدبن‌علی (شیخ صدوق)؛ چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.

» **مناقب آل أبی‌طالب** علیهم‌السلام؛ ابن‌شهرآشوب مازندرانی، محمّدبن‌علی؛ چاپ اول، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.

» **منتخب الانوار المضیئة فی ذکر القائم الحجة** علیه‌السلام؛ بهاءالدین نیلی نجفی، علی‌بن‌عبدالکریم؛ چاپ اول، قم: مطبعة الخیام، ۱۳۶۰ق.

» **منتخب مسند عبدبن‌حمید**؛ کسی، عبدبن‌حمیدبن‌نصر؛ چاپ اول، مکتبة النهضة العربیة، ۱۴۰۸ق.

» **المنتظم في تاریخ الأمم و الملوك**؛ أبوالفرج عبد الرحمن بن علی بن محمّد ابن الجوزی؛ چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق.

» **المنخول من تعلیقات الأصول**؛ غزالی، أبوحامد محمّدبن‌محمّد؛ چاپ سوم، بیروت: دار الفکر المعاصر و دمشق: دار الفکر، ۱۴۱۹ق.

» **منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة**؛ هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله؛ چاپ چهارم، تهران: مکتبة الاسلامیة، ۱۴۰۰ق.

» **مهج الدعوات و منهج العبادات**؛ ابن‌طاووس، علی‌بن‌موسی؛ چاپ اول، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.

» **المؤمن**؛ کوفی اهوازی، حسین‌بن‌سعید؛ قم: مؤسسة الامام المهدی علیه‌السلام، ۱۴۰۴ق.

» **النجم الثاقب**؛ نوری طبرسی، میرزا حسین؛ چاپ هفدهم، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۹۵ش.

» **نوادر الاخبار فیما یتعلق باصول الدین**؛ فیض کاشانی، محسن؛ چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱ش.

» **النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین**؛ جزائری، نعمة الله بن عبدالله؛ چاپ اول، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

» **نهج الحق و کشف الصدق**؛ علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر؛ چاپ اول، بیروت: دار الکتاب اللبنانی، ۱۹۸۲م.

» **وافی**؛ فیض کاشانی، محسن؛ چاپ اول، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، ۱۴۰۶ق.

» **وسائل الشیعة**؛ شیخ حرعاملی، محمّدبن حسن؛ چاپ اول، قم: موسسة آل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۹ق.

» **وقعة الطف**؛ ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.

وقعة صفین؛ منقری، نصربن مزاحم؛ چاپ دوم، قم: مکتبة آیة‌الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

» **هدایة الأمة إلی أحکام الأئمة علیهم‌السلام**؛ حرعاملی، محمّدبن حسن؛ چاپ اول، مشهد: آستانة الرضویة المقدسة، مجمع البحوث الإسلامیة، ۱۴۱۴ق.

» **ینابیع المودة لذوی القربی**؛ قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم؛ چاپ اول، دار الاسوة للطباعة و النشر، ۱۴۱۶ق.

نمایه‌ها

معصومین علیهم‌السلام

■ حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ۲۹، ۴۱، ۵۰، ۶۰، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۰، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۵، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۰۲، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۵۴، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۷۳، ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۹، ۶۵۲، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۵۹، ۶۶۰

■ امام علی علیه‌السلام ۴۶، ۷۳، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۵، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۹۱، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۳۲، ۴۵۲، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۸۲، ۴۸۸، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۴، ۵۲۸، ۵۳۸، ۵۶۳، ۵۶۹، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۹، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۹، ۶۴۱، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۵۶، ۶۶۰

■ حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام ۴۱، ۱۱۷، ۱۳۸، ۲۱۳، ۳۳۴، ۳۸۴، ۴۴۰، ۴۸۴، ۴۸۸، ۶۴۹

■ امام حسن علیه‌السلام ۴۱، ۱۰۰، ۱۲۱، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۳۵، ۵۸۹، ۶۰۶، ۶۱۳

■ امام حسین علیه‌السلام ۴۱، ۴۶، ۶۰، ۸۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۲، ۳۰۵، ۳۲۵، ۳۵۴، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۸، ۵۵۹، ۵۸۹، ۶۰۶، ۶۱۳

■ امام سجاد علیه‌السلام ۴۱، ۴۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۶۸، ۳۲۵، ۴۵۴، ۵۹۳، ۶۲۶

■ امام محمد باقر علیه‌السلام ۴۱، ۵۰، ۶۰، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۱۳۵، ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۷۲، ۲۸۲، ۴۱۶، ۴۵۵، ۴۶۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۷، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۸۶، ۵۸۸، ۶۱۴، ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۴۱

■ امام جعفر صادق علیه‌السلام ۳۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۹، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۱۶، ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۳، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۵، ۶۲۹، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰

■ امام کاظم علیه‌السلام ۴۰، ۴۱، ۱۰۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۷، ۳۲۶، ۳۳۷، ۴۵۷، ۵۷۲، ۵۷۷، ۶۰۳، ۶۴۰

■ امام رضا علیه‌السلام ۲۹، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۷۰، ۲۹۶، ۳۴۵، ۳۴۷، ۴۰۲، ۴۶۱، ۴۸۴، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۸، ۵۶۰، ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۲۰، ۶۴۲، ۶۴۹، ۶۵۴

■ امام جواد ﷺ ۲۲۸، ۲۶۲، ۲۸۵، ۴۹۶، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۶۲۰، ۶۳۶

■ امام هادی ﷺ ۳۰، ۸۰، ۹۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۶، ۴۸۳، ۴۹۶، ۵۱۲، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۸، ۶۲۰، ۶۲۲

■ امام حسن عسکری ﷺ ۴۹، ۸۸، ۹۳، ۹۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۹۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۷، ۲۶۲، ۳۲۳، ۳۵۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۶۶، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶، ۵۸۱، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۲۰، ۶۲۲

■ امام زمان ﷺ ← در بیشتر صفحات

نام افراد

■ آخوند خراسانی (صاحب کفایه) ۱۶۵، ۱۸۶، ۳۲۵، ۳۲۹

■ آخوند ملّا ابراهیم ۴۲۸

■ آخوند ملا فتحعلی ۲۱۲

■ آصف بن برخیا ۶۴۶

■ آقا بزرگ طهرانی ﷺ ۱۸۶، ۲۰۰، ۳۷۸، ۴۹۵

■ آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی ﷺ ۶۳، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۴، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۵۴

■ آقا سیّد محسن جبل عاملی ۳۳۴، ۳۳۵

■ آقا سید مرتضی کشمیری ۴۲، ۱۱۹، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۶۰

■ آقا شیخ ابوالفضل زاهد ۲۱۷، ۲۴۴

■ آقا شیخ حسنعلی نخودکی ۳۰۱، ۳۰۲

■ آقا شیخ حسین توسلی ۴۲۸

■ آقا شیخ محمّدرضا عربستانی ﷺ ۱۵۰

■ آقا شیخ مرتضی زاهد ۱۴۷، ۱۴۸، ۳۳۳

■ آقا محمد علی کرمانشاهی ۳۷۷

■ آقای اشراقی ۲۰۷

■ آقای قرنی ۴۲۹

■ آیت‌الله احمد آذری قمی ۴۲۸

■ آیت‌الله بهاءالدینی ﷺ ۳۱

■ آیت‌الله بهجت ﷺ ← در بیشتر صفحات

■ آیت‌الله حاج شیخ اسحاق رشتی ۳۳۵

■ آیت‌الله خامنه‌ای (مقام معظم رهبری ﷺ) ۴۳۰، ۴۳۵

■ آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۵۶۸، ۵۷۸

■ آیت‌الله سیّد احمد اشکوری ﷺ ۴۷۳

■ آیت‌الله سیّد حسن صدر ۱۶۵، ۴۳۶

■ آیت‌الله سیّد حسین طباطبایی بروجردی ﷺ ۹۵، ۳۳۱، ۴۵۸

■ آیت‌الله سیّد حسین قمی ﷺ ۲۰۱، ۴۷۱

■ آیت‌الله سید علی قاضی ﷺ ۳۱، ۱۶۵، ۲۵۰، ۳۵۱، ۳۷۳، ۳۸۹، ۴۳۶، ۴۴۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲

■ آیت‌الله سیّد محمّدحسن شیرازی ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۸۲، ۳۰۸، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۹

■ آیت‌الله سیّد مهدی روحانی ۴۲۸

■ آیت‌الله شیخ عبدالنبی اراکی ﷺ ۴۳۷، ۴۳۸

■ آیت‌الله شیخ محمّد حسین اصفهانی ﷺ ۴۵۵

■ آیت‌الله شیخ میرزا حسین نوری ﷺ ۳۱۸

■ آیت‌الله محمد محمدی ری‌شهری ۴۳۰

■ آیت‌الله معزی ۱۴۷

■ آیت‌الله میرزا ابوالقاسم قمی (محقق قمی) ۵۹۳

■ آیت‌الله میرزا رضی تبریزی ۳۰۵

■ آیت‌الله نجفی ۴۷۲

■ ابان بن تغلب ۱۲۷، ۶۴۰

■ ابراهیم بن عَبدَة نیشابوری ۱۵۳

■ إبراهیم بن محمد ثقفی ۵۳۸

■ ابراهیم بن مهزیار ۱۲۴، ۱۲۵

■ ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ ۵۱۰

■ ابن أبی الحدید ۱۷۵

■ ابن اسباط ۵۱۵

■ ابن الصلاح ۵۲۳

■ ابن العدیم ۴۹۲

■ ابن المظفر ۶۲۲

■ ابن بزیع ۵۱۵

■ ابن بطریق حلّی ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸

■ ابن تیمیه ۱۰۳، ۴۸۷، ۵۳۷، ۶۱۶، ۶۱۷

■ ابن حجرعسقلانی ۱۳۸، ۵۲۳، ۵۲۴، ۶۱۹، ۶۳۰

- ابن‌حمدون ۵۳۸
- ابن‌حنبل ۱۰۱، ۴۸۳، ۶۲۰
- ابن‌حنفیه ۴۸۸، ۴۹۰
- ابن‌رزین غافقی ۶۲۸
- ابن‌رشد ۹۵
- ابن‌سیرین ۵۰۰
- ابن‌شاهین ۵۲۴
- ابن‌شبیب ۲۷۰
- ابن‌شهرآشوب(صاحب مناقب) ۴۸۷
- ابن‌عباس ۱۲۲، ۱۳۸، ۴۱۳، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۰۹
- ابن‌عبد ربّه اندلسی ۵۳۸
- ابن‌عجیبه ۵۰۹
- ابن‌عربی ۱۰۲
- ابن‌عساکر ۵۳۸
- ابن‌فارس ۵۴۵
- ابن‌فضل ۵۲۹
- ابن‌قیم ۵۳۷، ۵۳۹
- ابن‌کثیردمشقی ۵۳۷، ۶۱۶، ۶۱۷
- ابن‌مسعود ۵۰۳
- ابن‌مشهدی ۳۸۶
- ابن‌ملجم مرادی ۶۵۳
- ابواسحاق بن سفیان ۵۲۲
- ابواسحاق سبیعی ۱۷۴
- ابوالحسن اشعری ۴۸۷
- ابوالحسن اصفهانی ۴۷۳
- ابوالحسن دارقطنی ۴۸۹
- ابوالحسن محمّد بن حیدر ۲۹۶
- ابوالعباس سقاح ۲۰۹، ۶۱۸
- أبوالفرج نهروانی ۵۳۸
- ابوالمعالی صدرالدین قونوی ۱۰۲
- ابوبصیر ۴۱، ۴۹، ۱۲۷، ۲۹۳، ۴۲۲، ۴۵۴، ۵۱۶، ۵۶۷، ۶۴۰
- ابوبکر ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۳۸، ۱۵۵، ۱۹۰، ۵۲۹، ۵۶۹، ۶۱۷
- ابوجعفراسکافی ۵۳۸
- أبوجعفرأفطسیّ ۵۳۸
- ابوجهل ۲۵۲، ۴۱۵
- ابوحمزه ثمالی ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۲
- أبوحنیفه ۹۶، ۹۷
- ابوحیّان ۵۰۲
- ابوخالد کابلی ۴۱
- ابوسعید عبّاد بن یعقوب منصوری رواجنی ۶۲۴، ۶۳۳
- ابوسفیان ۲۷۴، ۲۷۶
- ابوسهل نوبختی ۴۰۸، ۴۲۳
- ابوصلت هروی ۱۲۳
- أبوطالب مکّی ۵۳۸
- ابولبید ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶
- ابولهب ۸۷، ۳۵۲
- ابومسلم خراسانی ۱۲۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۹۰، ۶۰۶، ۶۲۵
- ابونصربن مطهربن طاهرمقدسی ۴۹۱
- ابوهارون ۴۵۵
- ابوهاشم جعفری ۸۰
- ابوهریره ۵۰۲
- أبوهلال عسکریّ ۵۳۸
- ابویحیی صنعانی ۱۱۳
- أبی‌الأسود الدؤلی ۱۳۸
- أبي بکرالأبهری ۵۳۸
- ابی‌جعفرالأحول ۴۵۷
- ابی‌جعفرمنصور ۶۰۴
- أبي نعیم أصفهانی ۵۳۸
- احمد بن اسحاق اشعری قمی ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۵۳، ۲۲۷، ۲۲۳، ۶۰۵
- احمد پاشا ۳۲۷
- اسامة بن زید ۲۵۵، ۲۵۶
- اسحاق بن عمارصیرفی ۳۵۱، ۵۵۶
- اسحاق بن یعقوب ۱۵۸، ۱۷۰
- العصامی ۴۹۲
- الفاسي الصوفي ۵۰۹
- المعروف بالخازن ۵۰۹
- امام خمینی ﷺ ۳۱، ۱۴۷
- امّ‌سلمه ۵۰۳

- انوشیروان ۱۹۲، ۲۵۴
- اویس قرنی ۴۱
- بخاری ۵۰۲
- برید بن معاویه عجلی ۴۱، ۴۲
- بزوفری ۳۷۶
- بنی‌راشد ۵۴۵
- بیهقی ۶۱۸
- پرسی سایکس ۱۹۲
- جابربن عبدالله انصاری ﷺ ۵۰، ۲۱۱، ۳۲۱، ۵۳۰
- جابرجعفی ۴۴
- جاثلیق ۶۵۰
- جبرئیل ۱۰۱، ۴۱۳، ۴۶۰، ۵۱۱، ۵۹۰
- جبیربن مطعم ۴۱
- جعفربن سهیل ۱۵۳
- جعفرکاشانی چوپان ۲۹۵، ۲۹۶
- جعفرکذاب ۱۷۰
- جلال‌الدین سیوطی ۵۲۴، ۶۱۸، ۶۱۹
- ثقة الاسلام کلینی ﷺ ۱۰۳، ۴۱۹، ۵۱۵، ۵۶۱
- جهانگیرخان قشقایی ۳۰۱
- حاج آقا حسین قمی ﷺ ۲۰۱، ۴۷۱
- حاج آقا سیّد فاطمی ۴۶۰
- حاج آقا مصطفی خمینی ﷺ ۳۱
- حاج سیّد محمّد تقی مشیری ۳۴۷
- حاج شیخ عبدالکریم حائری ﷺ ۱۴۶، ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۰
- حاج محمّدعلی فشندی ﷺ ۳۵۱
- حاج میرزا علی حیدری تهرانی ۳۳۵
- حاجی ملا باقربهبهانی ۱۱۹
- حاجی نوری ﷺ ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۳، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۷۷، ۴۰۰، ۴۳۲، ۴۵۲، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۹۱، ۵۹۴
- حارث بن مغیره ۱۸۸
- حافظ ذهبی ۶۰۳
- حاکم نیشابوری ۵۰۲
- حبیب بن مظاهر ۴۶، ۴۶۸
- حجت‌الاسلام ابراهیم قَزَنی ۴۲۷
- حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی آقای بهجت ۳۴
- حجت‌الاسلام والمسلمین رخشاد ۳۲
- حجربن زایده ۴۱
- حذیفه بن اسید غفاری ۴۱، ۵۰۳
- حسن بن جهم ۵۸۸
- حسن بن حسن بن علی ۲۴۷
- حسن بن سلیمان ۵۴۹
- حسن بن مثله جمکرانی ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۷۶، ۳۷۷، ۵۴۳
- حسن بن محمّد بن حسن قمی ۲۹۳، ۳۷۷، ۵۴۳
- حسن بن مسلم ۲۹۴، ۲۹۶
- حسنعلی منصور ۲۶۰
- حسین بن روح نوبختی ﷺ ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۹۰، ۴۰۸، ۴۲۳
- حضرت آدم ﷺ ۳۵۴
- حضرت ابراهیم ﷺ ۲۸۳، ۳۵۴، ۵۱۰، ۵۵۵، ۶۰۳، ۶۶۰
- حضرت ابوالفضل ﷺ ۳۲۶
- حضرت ابوذر ﷺ ۴۱، ۴۲، ۱۳۰، ۱۳۳
- حضرت ادریس ﷺ ۱۰۴، ۱۰۵، ۵۲۴، ۵۲۵
- حضرت اسماعیل ﷺ ۶۱۶
- حضرت الیاس ﷺ ۱۰۴، ۱۰۵، ۳۲۹، ۵۰۶، ۵۲۴
- حضرت حجت ﷺ ۷۴
- حضرت حکیمه خاتون ﷺ ۹۳، ۹۴، ۶۰۲، ۶۰۴
- حضرت حمزه ﷺ ۲۷۸، ۳۲۶
- حضرت خضرنبی ﷺ ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۲۹، ۳۴۷، ۳۸۲، ۴۵۰، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۹، ۶۴۶
- حضرت داوود ﷺ ۵۰، ۲۶۸
- حضرت زکریا ﷺ ۵۰۶
- حضرت سلمان ﷺ ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۶۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸، ۲۴۲، ۴۳۷
- حضرت سلیمان بن‌داود ﷺ ۵۳، ۱۲۲، ۲۶۸
- حضرت صالح ﷺ ۱۱۶، ۱۷۱، ۳۰۵
- حضرت عبدالعظیم حسنی ﷺ ۴۲۸، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۱۸
- حضرت عیسی ﷺ ۸۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۶۹، ۲۳۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۹، ۳۵۴، ۴۶۱، ۴۸۱، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶،

۵۶۵، ۵۷۲، ۶۰۶
* حضرت لقمان ﷺ ۴۹
* حضرت مریم ﷺ ۵۰۶، ۵۱۱
* حضرت معصومه ﷺ ۱۲۱
* حضرت موسی ﷺ ۲۹، ۳۵۴، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۵۵، ۶۴۶
* حضرت نوح ﷺ ۲۲۴، ۳۵۴، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۲۲
* حضرت هود ﷺ ۱۱۶، ۳۰۵
* حضرت یحیی ﷺ ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۲، ۲۱۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱
* حضرت یعقوب ﷺ ۳۵۲، ۴۵۲، ۵۳۶
* حضرت یوسف ﷺ ۱۹۶، ۲۴۱، ۳۵۳، ۳۶۲، ۴۳۹، ۴۵۲، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۳۲، ۵۳۶
* حضرت یونس ﷺ ۵۲۰، ۵۲۱
* حفصه ۵۰۲
* حماد لحام ۵۶۳
* حمران بن أعین ۴۱، ۲۱۴، ۴۵۷، ۶۳۵
* حمزة بن قاسم ۳۲۶
* حُمید بن قحطبه ۱۴۱
* خالد بن یزید بن ابی‌سفیان ۲۷۴
* خصیف ۵۲۴
* خطیب بغدادی ۵۳۷
* خلیل بن احمد ۲۰۱
* خواجه نصیرالدین طوسی ۵۲۵
* داعی گیلانی ۱۹۲
* داوود بن فرقد ۱۱۳
* دعبل خزاعی ۲۴۴، ۴۸۴، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۲۸، ۵۶۰، ۶۲۰، ۶۴۲، ۶۵۴
* دقیانوس ۱۷۰
* ذریح محاربی ۳۹۷
* ذهبی ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۲۱، ۶۲۴
* رضاشاه پهلوی ۱۴۷، ۲۵۴، ۲۵۹، ۳۰۲، ۳۲۸
* زرارة بن أعین ۴۱، ۴۲، ۱۳۵، ۱۵۴، ۲۳۶
* زلیخا ۱۹۶
* زهری ۱۲۲
* زهیربن قین ﷺ ۱۳۲، ۴۶۸
* زید بن علی بن حسین ﷺ ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۷۰، ۲۷۱
* سامری ۴۶۰
* سدیرصیرفی ۱۲۷، ۲۴۱، ۳۵۳، ۵۷۰، ۶۴۰
* سعد بن ابی‌وقاص ۱۳۱
* سعد بن عبد الله قمی اشعری ۳۲۳
* سعدی ۲۶۴
* سعید بن جبیر ۵۰۳
* سعید بن عثمان ۱۷۵
* سعید بن علاقه ابوفاخته ۶۱۲، ۶۱۳
* سعید بن مسیّب ۴۱
* سفیان بن ابی‌لیلی همدانی ۴۱
* سفیان ثوری ۶۱۹
* سفیانی ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۹۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۸۶، ۶۰۷، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶
* سلفی ۸۹
* سمعانی ۱۹۲، ۵۰۳
* سهل بن حسن ۵۹
* سیّد بن طاووس ﷺ ۴۳، ۷۷، ۱۲۹، ۱۵۶، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۵۲، ۲۸۵، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۷۶، ۴۰۰، ۴۰۸، ۴۳۶، ۴۵۱، ۵۲۵، ۵۴۸، ۶۲۸
* سیّد بهاءالدین نیلی نجفی ۵۴۹
* سیدجمال الدین بن حسین موسوی گلپایگانی ۳۲۹
* سید حسن نصرالله ﷺ ۸۰، ۸۱
* سیّد حسین بحرالعلوم ۳۴۶
* سیّد حِمیَری ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱
* سیّد حیدر حلی ۲۶۹
* سیّد شرف‌الدین ﷺ ۲۰۵
* سیّد شریف مرتضی ﷺ ۲۰۲، ۵۴۴، ۵۹۶، ۵۹۹
* سیّد عباس کاشانی ۴۷۳
* سیّد علی اشکوری ۳۴۹
* سیدعلی‌اکبرموسوی خویی ﷺ ۵۶۸
* سیّد علی خان مدنی ۴۸۸
* سیّد محسن امین ﷺ ۳۲۵، ۴۹۱، ۴۹۳
* سیّد محمّد باقرقزوینی ۳۲۵
* سیّد محمّد تقی مشیری ﷺ ۳۴۶

- سیّد محمد تقی موسوی اصفهانی ۲۵۰
- سید محمد طباطبایی ۳۲۱
- سیّد محمّد فشارکی ۳۰۸، ۳۰۹
- سید محمد کاظم طباطبایی یزدی ۳۰۱، ۳۲۹
- سیّد مهدی بحرالعلوم ۷۷، ۱۱۶، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۴۶، ۳۷۵، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۳۶، ۴۵۱، ۴۵۲، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۴
- سیّد مهدی قزوینی ۳۲۵
- سید نعمت‌الله جزائری ۳۷۷
- سیّد یوسف صنعانی ۶۲۱
- شریف‌العلماء (ملا محمد شریف مازندرانی) ۳۲۱
- شریف حسین ۳۳۴، ۳۳۵
- شریف علی ۳۳۴، ۳۳۵
- شمربن ذی الجوشن ۳۲۵
- شنقیطی ۵۳۷
- شهربن حوشب ۲۸۴
- شهید اوّل ۳۲۱
- شهید ثانی ۳۲۱
- شوکانی ۵۰۳
- شیخ ابراهیم صاحب‌الزمانی تبریزی ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۴۶، ۳۳۷
- شیخ اسدالله تستری ۵۴۷
- شیخ اعظم انصاری ۱۸۲، ۲۰۲، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۱
- شیخ الشریعة اصفهانی ۳۲۵
- شیخ جعفرکاشف‌الغطاء ۳۲۱
- شیخ حرعاملی(صاحب وسائل) ۵۵۰
- شیخ صدوق ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۹۳، ۳۷۷، ۴۰۱، ۴۱۱، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۹۹
- شیخ طبرسی ۳۷۶، ۵۴۷
- شیخ طه ۳۴۶
- شیخ طوسی ۱۵۱، ۳۲۳، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۹۶، ۵۹۹
- شیخ عباسعلی قزوینی واعظ ۴۰۶
- شیخ عباس قمی ۲۶۴
- شیخ عباس قوچانی ۳۱، ۶۹
- شیخ علی‌اکبرنهاوندی ۲۰۶، ۵۶۸
- شیخ علی زاهد قمی ۱۸۶، ۳۷۸
- شیخ فضل‌الله نوری ۱۴۷، ۲۰۷
- شیخ کفعمی ۴۳، ۱۵۱، ۳۷۶
- شیخ محمدبن حسن مازندرانی ۳۲۱
- شیخ محمدحسن نجفی(صاحب جواهر) ۱۶۳، ۳۲۱
- شیخ محمّد کوفی ۶۳
- شیخ مفید ۷۷، ۱۰۳، ۱۶۴، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۶۸، ۳۷۱، ۴۸۲، ۴۸۹، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸
- شیخ ناصرالدین البانی ۸۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۵، ۵۰۰
- شیخ نجاشی ۳۲۶
- شیطان ۶۵، ۱۳۶، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۲۵، ۳۶۴، ۳۶۶، ۴۰۲
- صالح بن عبدالله ۲۴۷
- صدام ۱۲۱، ۱۴۲
- صفیه ۵۰۲
- صقربن ابی‌دلف ۲۲۸
- صنیع‌الدوله ۳۳۵
- ضباح ۲۷۸
- طالوت ۵۶۹
- طبری ۵۰۲، ۶۱۲
- طلحه ۵۰
- عامربن عبدالله بن جذاعه ۴۱
- عایشه ۱۰۱، ۵۰۳
- عبد الاعلی‌بن‌اعین ۵۶۳
- عبدالله بن ابی‌یعفور ۴۱، ۵۳
- عبد الله بن‌سعد ۵۶۵
- عبدالله بن سنان ۶۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۵
- عبدالله بن شریک عامری ۴۱
- عبدالله بن عمر ۶۱۸
- عبدالله بن عمرو ۵۰۰، ۵۸۵
- عبدالله بن فضل هاشمی ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹
- عبدالله محض ۲۰۹، ۲۷۲
- عبدالملک ۱۲۲، ۱۲۳، ۶۱۷
- عتبة بن ابی‌سفیان ۲۷۴
- عثمان ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۹۰، ۲۵۹، ۲۷۳، ۶۱۷
- عثمان‌بن‌سعید ۱۵۱
- عجلونی ۵۱۰

- عروة بن مسعود ۴۶۱
- علاء الدین بغدادی ۵۰۸
- علامه حلّی ﷺ ۲۳۴، ۵۳۵، ۵۴۸، ۵۴۹
- علامه سید محمدحسین طباطبائی ۲۴۱
- علامه مجلسی ﷺ ۹۱، ۱۱۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۵۶۱، ۵۶۲
- علی بن بابویه ۲۲۶
- علی بن جعفرعریضی ﷺ ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸
- علی بن عبیدالله ۴۶۱
- علی بن محمّد سمُری ﷺ ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۶۵، ۳۱۵، ۳۶۰، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۶۲۰
- علی بن منذر ۲۹۵
- علی بن مهزیار ۴۶۶
- علی بن یقطین ۵۶۲، ۵۷۲، ۵۷۷
- عمار بن یاسر ۱۳۰، ۱۳۱، ۴۱۶
- عمار ساباطی ۱۳۰، ۲۴۵
- عمربن حنظله ۱۶۰
- عمربن خطاب ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۹۰، ۲۳۴، ۲۵۲، ۶۱۷
- عمربن عبدالعزیز ۱۷۵، ۶۱۸، ۶۱۹
- عمروبن حمق خزاعی ۴۱
- عمروعاص ۱۷۵، ۱۸۹
- عیسی بن عبدالله ۵۱
- غزالی ۹۶، ۵۳۸
- فاروق ۱۵۵
- فخررازی ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰
- فضیل بن یسار ۷۲
- فیض کاشانی ۳۲۳
- قاسم مطرز ۶۲۴
- قاضی نورالله ﷺ ۹۳
- قرطبی ۵۰۳، ۵۲۳
- قطب الدین راوندی ۳۷۶
- قیس الماصر ۴۵۷
- کُثَیِّرعزَّة ۴۸۷، ۴۸۸
- کمیل بن زیاد ۵۳۷
- لقمان حکیم ۴۹، ۵۰، ۴۲۵
- لیث بن البختری مرادی ۴۱، ۴۲
- مأمون عباسی ۱۰۵، ۱۳۴، ۱۶۲، ۲۱۰، ۲۱۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۶، ۵۸۹، ۶۲۰
- مجتبی تهرانی ۱۴۶
- محدث کاظمینی ۱۶۵
- محقق سبزواری ۳۲۳
- محمّدباقرمجلسی ﷺ ۱۹۹
- محمّد بن ابی بکر ۴۱
- محمّد بن حرب الهلالی ۵۸۸
- محمّد بن سلیمان ۲۸۹
- محمد بن عبدالکریم شهرستانی ۱۰۶
- محمّدبن عثمان ۱۵۱
- محمّد بن عمروبن حسن ۳۲۵
- محمّد بن مسلم ۴۱، ۴۲
- محمدحسن مامقانی ﷺ ۱۸۲
- محمّد حنفیه ۶۱۳
- محمّد خواجوی ۱۰۲
- محمّد سلماسی ﷺ ۴۵۲، ۵۹۳، ۵۹۴
- محمّد شریف رازی ۳۲۵
- مرحوم حجت‌الاسلام شریف سبزواری ۴۳۷
- مرحوم شعرانی ۱۰۲
- مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی ﷺ ۱۱۶
- مرحوم مدرّسی ۳۷۸
- مرحوم میثمی عراقی ۱۰۴
- مروان ۵۰، ۱۴۴، ۱۷۵
- مزدک ۱۹۲
- مسلم ۵۰۲
- معاویه ۵۰، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۱۷، ۲۷۴، ۶۰۶، ۶۱۷
- معروف کرخی ۵۸۳
- معلی بن خنیس ۴۴۹
- مغیرة بن شعبه ۱۲۲
- مفضل بن عمر ۱۲۷، ۶۴۰
- مقداد ۴۱، ۵۱
- مقدس اردبیلی ﷺ ۷۷، ۲۰۲، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۶۱، ۳۶۲، ۴۰۱، ۴۳۶، ۵۴۸، ۵۵۰
- ملا احمد نراقی ﷺ ۳۲۱
- ملک فیصل ۸۹، ۴۸۲

- منصور دوانیقی ۱۳۵، ۲۶۰، ۳۹۰، ۶۱۸
- میثم تمّار ۴۱، ۲۰۱
- میرزا حبیب الله رشتی ﷺ ۱۸۶، ۴۰۵
- میرزا حسین لاهیجی ۴۵۲
- میرزا عبدالعلی تهرانی ﷺ ۱۴۶، ۱۴۷
- میرزا محمّد اخباری ۲۰۶
- میرزا محمدحسین نائینی ۳۲۹
- میرزا مسیح مسجد جامعی تهرانی ۱۴۶
- ناصرالدین بالله عباسی ۶۲۱
- نعمانی ۵۳۲
- نعیم بن حماد ۵۰۰
- نووی ۵۱۰، ۵۲۲
- هارون الرشید ۱۴۱، ۵۵۵، ۶۰۴
- هارون مکی ۵۹، ۶۰، ۴۷۰
- هشام بن حکم ۴۵۷
- هشام بن سالم ۲۰۴
- وحشی ۲۷۸
- وحید بهبهانی ﷺ ۳۷۷
- ولید ۲۴۷، ۲۴۸
- یاقوت حموی ۴۹۲، ۴۹۳
- یحیی بن امّ طویل ۴۱
- یحیی بن زید ۲۱۰
- یزید بن معاویه ۲۱۷، ۲۷۴، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹
- یوسف مزی ۴۹۲
- یونس بن ظبیان ۵۶۵
- یونس بن یعقوب ۴۵۷

موضوعات

- آخرالزمان ۲۹، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۹۸، ۱۳۳، ۱۴۳، ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۱۶، ۴۶۴، ۴۷۷، ۵۷۲، ۵۸۶، ۶۲۸، ۶۳۲
- آخرت ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۵، ۴۵۴، ۵۱۱، ۵۲۸، ۶۳۹، ۶۵۰
- آل بویه ۵۳۸، ۶۲۱
- ابتلائات ۶۵، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۳۸، ۴۷۰، ۶۳۵
- ابتهال ۲۰۲، ۲۳۱
- ابدال ۴۳
- ابلیس ۳۰، ۱۳۷، ۲۷۳، ۴۶۱
- احتیاط ۱۱۴
- احکام شرعیه ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
- اخباری ۲۰۷
- ادای دین ۲۳۰
- ادیان ابراهیمی ۲۰۶
- ارتکاز ۱۶۱
- ارکان ۴۴
- استغاثه ۵۴، ۶۸، ۱۱۸، ۲۲۹، ۳۵۹
- استغفار ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۴۶، ۳۶۴
- اسم أعظم ۶۸، ۱۱۹، ۱۹۴، ۲۲۹، ۶۱۱
- اشعری‌ها ۱۸۴
- اشک ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۴۲، ۲۷۰، ۳۸۳، ۶۶۱
- اصحاب کهف ۱۱۹، ۱۷۰، ۵۲۲
- اصلاح نفس ۴۰، ۵۴، ۶۱، ۷۳، ۱۹۵، ۲۵۸، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۳۹، ۴۷۲، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۶، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۳۳
- اصنام ۹۰
- اصول دین ۲۰۷
- اصولی ۲۰۷
- اعتکاف ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۷۴، ۲۹۷، ۳۱۳، ۳۳۷، ۳۴۰
- اعجاز ۱۱۵، ۱۳۵، ۲۸۱، ۲۸۴، ۵۰۵، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۶
- أغوا ۱۹۶، ۱۹۷
- الازهر ۱۸۴
- امامت ۴۴، ۷۴، ۹۰، ۹۵، ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۸۶، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۹، ۴۱۴، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷،

۵۱۸، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۴۳، ۵۶۷، ۵۷۴،
۵۷۸، ۵۸۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۲، ۶۳۸، ۶۵۶

* امپراطوری روم ۲۵۵

* امت اسلامی ۲۹، ۹۳، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۳۹،
۱۶۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۸۶،
۳۵۳، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۵۳، ۴۶۱، ۵۰۰، ۵۲۷، ۵۳۳، ۵۹۸، ۵۹۹،
۶۰۰، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۴، ۶۱۶

* امر به معروف و نهی از منکر ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۶۳، ۲۱۰

* امور اجتماعی ۱۱۴، ۱۶۰، ۱۸۶، ۲۲۹، ۲۹۳

* انبیا علیهم‌السلام ۵۲، ۸۷، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۸،
۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۷، ۳۵۴، ۳۶۸، ۳۷۴، ۵۵۴، ۶۴۴،
۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷

* انبیای اولوالعزم علیهم‌السلام ۲۹، ۱۰۹، ۱۳۶

* انتظار فرج ۲۹، ۴۸، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۸۰،
۸۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳،
۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷،
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲،
۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸،
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۱،
۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹،
۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۰،
۳۵۱، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۳، ۳۹۸،
۴۱۴، ۴۲۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۴،
۵۲۹، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸،
۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲،
۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۹۹، ۶۱۲، ۶۱۷،
۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۴۳

* انجام واجبات ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۱۷۶، ۲۴۶، ۳۹۳، ۴۰۴،
۴۰۵، ۴۰۶، ۴۵۵

* انداد ۹۰

* اهل بیت علیهم‌السلام ۳۱، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۲،
۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۳، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴،
۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰،
۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹،
۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۹،
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱،
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۵،
۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴،
۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸،
۳۱۹، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹،
۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۶۸،
۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۱۲،
۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۴۰،
۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۷۰،
۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۲، ۵۰۱،
۵۰۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۵۱،
۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۸،
۵۸۱، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸،
۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۲،
۶۲۴، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۳، ۶۴۹، ۶۵۴، ۶۵۵،
۶۵۶، ۶۵۸، ۶۵۹

* اهل تسنن ۳۲، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰،
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۱۹،
۲۳۰، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۸۶، ۳۱۹، ۳۳۴، ۳۴۹، ۴۷۹، ۴۸۰،
۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۱، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲،
۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۹۷، ۶۰۳، ۶۰۹،
۶۱۱، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۳۰

* اوتاد ۴۲، ۴۳، ۳۱۲، ۴۳۶

* اوصیا علیهم‌السلام ۵۲، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱،
۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۷، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۷۴، ۴۲۷، ۵۱۱، ۶۴۴، ۶۵۰،
۶۵۲، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷

* ایمان ۸۷، ۸۹، ۲۵۷

* بالاسر ضریح امام حسین علیه‌السلام ۱۲۹، ۳۰۴، ۴۲۹

* بت پرست ۲۰۶

* بداء ۲۱۳، ۳۹۰، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۱،
۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۷۳، ۵۷۹، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۴۳، ۶۵۵،
۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸

* بنی اسرائیل ۱۰۱، ۴۵۳، ۵۵۵، ۵۶۵، ۵۷۳

* بنی امیه ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۰، ۲۷۱، ۲۸۷، ۳۹۰، ۶۱۱، ۶۱۲

* بنی عباس ۹۹، ۱۰۵، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۷۰، ۲۱۳، ۲۸۲، ۲۸۷،
۳۹۰، ۵۰۰، ۵۸۱

* بنی هاشم ۱۲۷، ۲۱۱، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۷

* بهشت ۴۰، ۴۱، ۱۳۸، ۱۸۹، ۲۰۲، ۳۴۸، ۴۲۷، ۴۶۱، ۴۷۱،
۵۶۳، ۶۳۹، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰

* بیت المال ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۷۵

* بیعت ۶۹، ۱۰۶، ۱۴۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۷۱،
۳۹۰، ۳۹۳، ۵۶۹، ۶۰۶

* تبلیغ ۷۴، ۷۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۴۳۴

* تحریم تنباکو ۳۰۸

* تخت بلقیس ۶۴۷
* ترک محرّمات ۵۲، ۶۱، ۶۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۴۴، ۲۵۰، ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۹۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۵۵، ۶۲۶
* تسبیح فاطمه زهرا ﷺ ۲۹۴
* تشرف ۳۱، ۴۵، ۵۴، ۵۸، ۶۸، ۷۰، ۱۱۱، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۹۱، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۸۰، ۵۹۳، ۶۰۷، ۶۰۸
* تشرفات ۳۴
* تشهد ۲۸۶
* تضرع ۶۷، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۷، ۵۵۵، ۵۶۸، ۵۷۳
* تطمیع ۱۹۷، ۲۱۷
* تفرقه ۱۸۴، ۲۰۷
* تقریب ۵۵۱، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷
* تقوا ۴۴، ۷۶، ۱۲۹، ۱۵۳، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۲۱، ۳۲۱، ۳۴۶، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۵۳، ۵۶۶، ۵۸۳، ۵۹۳، ۶۲۶، ۶۳۰
* تقیه ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹
* تکفیر ۱۸۴، ۲۰۷
* تکلیف ۵۲، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۳، ۷۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۴۴، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۴۲، ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۸۶، ۳۰۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۳۵، ۵۵۳، ۵۷۲، ۶۰۰
* تلاوت قرآن ۳۴۸، ۴۱۸، ۴۵۱
* تهجّد ۱۷۶، ۲۱۹، ۳۴۸
* تهدید ۱۹۷
* تهذیب ۵۴، ۷۳، ۴۰۴
* تهمت ۱۵۵
* توبه ۶۱، ۶۷، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۸۸، ۴۹۰، ۵۳۶، ۵۵۵، ۵۶۷
* توحید ۴۴، ۴۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۳، ۴۵۰
* توسل ۴۳، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۹۵، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۱، ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۱، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۷۱، ۵۳۶، ۵۶۸، ۶۰۷، ۶۵۸
* توفیق ۴۰، ۴۶، ۵۲، ۵۸، ۷۴، ۹۹، ۱۴۹، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۵۸، ۳۰۸، ۳۲۲، ۳۳۷، ۳۷۷، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۲۱، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۵۱، ۴۶۵، ۵۵۶، ۵۶۲، ۶۳۲، ۶۴۸
* توقیت ۸۲، ۲۸۸، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۶، ۶۴۳
* توقیع(نامه) شریف ۳۰، ۶۳، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۴، ۲۶۵، ۳۱۵، ۳۶۰، ۳۷۶، ۴۰۰، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۶۳۲
* توکّل ۸۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۹۳، ۲۱۳، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۶، ۶۲۲
* ثقلین ۴۸، ۹۳، ۹۷، ۱۰۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۳۴، ۲۴۲، ۳۵۵، ۳۸۳، ۴۱۸، ۴۸۵، ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱
* جامعه توحیدی ۲۱۸
* جزیره برمودا ۳۸۱، ۳۸۲
* جزیره خضرا ۴۶، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۵۰
* جمعه ۶۹
* جنگ ۶۰، ۱۳۲، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۸۶، ۳۱۶، ۴۳۰، ۵۹۰، ۶۳۲
* جنگ بدر ۲۸۴، ۲۸۵، ۵۷۰
* جنگ صفین ۱۳۱
* جنیان ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۴، ۵۱۸، ۵۶۲
* جهاد ۶۶، ۱۶۳، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۷۸، ۴۱۴، ۴۳۰، ۶۲۴، ۶۲۸
* جهاد اصغر ۶۲۶، ۶۳۲، ۶۳۳
* جهاد اکبر ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۳۲
* جهنم ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۸۹، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۷۴، ۵۶۳، ۶۳۹، ۶۴۹
* جیش اسامه ۲۵۵، ۲۵۶
* چهل شب چهارشنبه ۲۷۹، ۳۸۰، ۴۵۹

■ حاجت ۱۲۱، ۱۴۸، ۲۰۰، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۳۰۰، ۳۱۵، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۶۹، ۴۶۲، ۴۶۳
■ حاکم شرع ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲
■ حج ۵۸، ۲۳۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۸، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۹۷، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۳۰، ۴۵۴، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۹۳
■ حدیث ثقلین ۸۸، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۳۵۹، ۴۱۸، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۰۱، ۵۳۲، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۹
■ حدیث کساء ۱۱۷، ۶۰۰
■ حرز ۳۰۱
■ حروف مقطعه ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴
■ حسد ۷۷، ۲۰۱
■ حضور قلب ۲۱۶، ۳۷۲، ۴۱۸
■ حکومت ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۰، ۵۷۳، ۶۱۲، ۶۲۰
■ حکومت بعثی ۲۱۶
■ حکومت حقه ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۸۳، ۲۱۳، ۲۴۵، ۲۸۷، ۴۱۶، ۵۷۲، ۵۷۷
■ حکومت‌های فاسد ۱۷۱، ۲۰۳، ۲۲۶، ۴۱۶
■ حوادث واقعه ۱۵۸
■ حواریون ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۶۵، ۱۱۷
■ حوزه‌های علمیه ۲۰۳، ۴۳۰، ۴۳۵
■ حوض کوثر ۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۷۹، ۳۵۹، ۵۹۷
■ خاتم‌الأنبیاء ﷺ ۸۹
■ ختم ۳۴۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۵، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۲۳
■ خروج ۸۹، ۵۲۸، ۶۰۶
■ خروج سفیانی ۷۹، ۱۴۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۵۵، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۸۷، ۳۹۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۴۰، ۵۵۲، ۵۷۵، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶
■ خسف بیداء ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴
■ خلافت ۵۰، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۵۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۷۲، ۳۳۵، ۳۵۹، ۴۳۵، ۴۸۴، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱
■ خلافت عباسی ۱۰۶، ۵۷۲، ۵۷۷، ۶۱۲، ۶۲۱، ۶۲۲
■ خمس ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۶۳، ۵۷۲
■ دجّال ۳۹۱
■ دروغ ۷۷، ۸۱، ۹۹، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۷۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۶، ۴۰۱، ۴۳۶، ۴۸۳، ۵۰۰، ۵۵۲، ۵۵۸، ۶۰۲
■ دستورالعمل ۶۲، ۷۰، ۱۵۱، ۲۹۳، ۳۵۱، ۳۷۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶
■ دعا ۴۳، ۴۸، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۸۰، ۹۱، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۷۲، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۶، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۲۸، ۴۶۲، ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۳۴، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۸، ۵۷۸، ۵۹۴، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۱۱، ۶۳۲، ۶۳۶، ۶۴۳
■ دعای ابوحمزه ثمالی ۱۱۸، ۳۹۹
■ دعای صباح ۱۹۸
■ دعای غریق ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۵
■ دعای فرج ۳۵، ۴۸، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۹، ۳۳۷، ۳۶۵، ۳۸۵، ۳۸۶، ۵۵۵، ۵۵۶، ۶۴۳، ۶۵۷
■ دعای ندبه ۲۴۸، ۲۹۹، ۳۷۲
■ دوران غیبت ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۵۳، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۹۱، ۹۴، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۹، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۶۷، ۴۷۷، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۱۹، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۷۶، ۵۸۵، ۵۹۵، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۲۱، ۶۴۰
■ دوران غیبت صغری ۴۳، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۰۰، ۳۲۶، ۳۴۹، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۹۹، ۶۱۹، ۶۲۰
■ دوران غیبت کبری ۴۳، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۵۸، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۹

■ دوزخ ۶۵۰

■ دین اسلام ۳۰، ۳۱، ۴۲، ۷۶، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۵۹، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۱، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۳۰، ۴۵۴، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۵۹، ۵۶۴، ۵۷۲، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۴، ۶۰۰، ۶۱۰، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰

■ دین‌داری ۲۵۱، ۳۹۱

■ ذی‌القعده ۲۹۵، ۳۴۷

■ راویان احادیث ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۴۸

■ رؤیای صادقه ۵۴، ۴۰۲، ۴۰۳

■ رساله عملیه ۶۲، ۶۳، ۴۰۵، ۴۰۶

■ رکن ۱۱۵

■ رکوع ۳۴۹

■ روح‌القدس ۱۱۲، ۴۹۴، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۲

■ روز عرفه ۳۲۰

■ روز قیامت ۴۹، ۷۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۱۲۶، ۱۶۱، ۱۸۹، ۲۱۲، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۳۷، ۳۹۱، ۴۱۳، ۴۸۱، ۴۹۵، ۵۰۰، ۵۲۱، ۵۲۸، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۳، ۵۸۷، ۵۸۹، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵

■ روزه ۹۶، ۱۷۹

■ زرتشتیان ۲۰۶، ۲۶۷

■ زکات ۹۰، ۱۶۰، ۱۶۳

■ زمان ظهور ۲۹، ۴۵، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۴۱، ۴۷۰، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۲۰، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۸، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۹

■ زهد ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۸۶، ۲۴۸، ۳۴۶، ۴۳۴، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۵۱

■ زیارات امام عسکری ﷺ ۹۴، ۱۵۲، ۳۱۴

■ زیارة الأبواب ۱۵۱

■ زیارت امام حسین ﷺ ۳۶۱

■ زیارت جامعه کبیره ۴۰، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۴۷، ۳۶۲، ۳۷۲

■ زیارت رجبیه ۶۹

■ زیارت عاشورا ۳۰۶

■ زیارت ناحیه مقدسه ۳۰۷، ۳۸۲

■ زیدی ۲۰۹، ۲۱۰

■ سجده ۲۲۳، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۹۵، ۳۴۹

■ سعودی‌ها ۱۸۴، ۴۸۲

■ سقیفه ۱۴۲، ۱۶۱، ۱۹۴، ۲۳۴، ۲۵۵، ۵۹۹، ۶۱۶

■ سکوت ۸۰، ۲۱۹، ۴۳۳، ۴۷۳، ۵۰۶، ۵۴۸، ۵۸۲، ۵۸۵، ۵۹۴

■ سلفی ۱۸۴، ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۳۷، ۶۲۲

■ سهم امام ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۸۶، ۳۳۱

■ سوره قدر ۹۸

■ سیّد خراسانی ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۱۲

■ سیصد و سیزده ۲۸۵

■ شایعات ۸۱، ۸۲، ۳۸۸، ۵۵۹

■ شب جمعه ۱۱۲، ۳۷۸، ۵۶۸، ۶۵۶

■ شب چهارشنبه ۱۸۶، ۲۹۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۲۹

■ شب قدر ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۹۵، ۵۰۱، ۵۳۲، ۵۳۴، ۶۵۸

■ شبهات ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰

■ شرق ۲۰۱، ۲۶۰، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۵۹، ۳۹۸، ۴۶۷، ۴۸۲، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۷۳، ۶۲۸، ۶۴۵

■ شفا ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۳۷، ۳۴۷، ۳۴۸

* شفاعت ۲۴۶
* شق القمر ۵۱۸
* شهادت ۴۱، ۴۵، ۶۰، ۷۶، ۹۳، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۷۳، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۴، ۴۸۶، ۴۹۱، ۵۰۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۵۹، ۶۰۴، ۶۲۰، ۶۵۳
* شیاطین ۱۸۸، ۱۹۵، ۴۵۲، ۴۷۸، ۵۶۲
* صدق ۶۵۸
* صراط مستقیم ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۳۶، ۴۶۲
* صلحا ۴۲، ۴۳
* صله رحم ۱۷۵، ۶۵۸
* صلوات ۴۳، ۶۸، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۹۵، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۷۳، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۹۴
* صلوات ابوالحسن ضراب اصفهانی ۶۹
* صیحه آسمانی ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۱۰، ۳۱۵، ۵۴۰، ۶۳۴
* طاعت و بندگی ۳۲، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۹۳، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۸۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۳، ۵۳۴، ۵۴۵، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۷۰، ۵۸۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۵۵
* طاغوت ۱۷۱
* طلوع فجر ۱۱۳
* ظلم و جور ۷۷، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۷، ۳۳۴، ۳۸۷، ۵۲۶، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۷۵، ۶۱۸، ۶۲۳، ۶۲۴
* ظهور اصغر ۱۲۵
* عبادات ۷۴
* عدالت ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۸، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۲۶، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۶۴، ۶۱۸
* عدل ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۸۳، ۲۰۴، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۸۰، ۳۱۳، ۳۳۴، ۳۵۵، ۵۲۶، ۵۳۶، ۵۶۸، ۶۲۳
* عدول مؤمنین ۱۶۱، ۱۶۲
* عرش ۱۱۳، ۲۴۸، ۲۸۶، ۴۱۳، ۵۰۷، ۶۵۶
* عریضه ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۳۲، ۳۴۵
* عقیقه ۶۰۵
* علائم ظهور ۱۲۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۵۰۲، ۵۵۷، ۵۷۲، ۵۷۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶
* علما ۵۸، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۲، ۱۵۸، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۴۹، ۳۷۶، ۴۰۳، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۸۰، ۵۳۷، ۵۴۸، ۵۶۸، ۵۸۴
* علم امام ﷺ ۱۱۲، ۶۱۱، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۵۵، ۶۵۶
* علم جفر ۷۹، ۱۲۵، ۲۱۰، ۲۸۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۸۹، ۵۷۸، ۶۴۰، ۶۴۱
* علم حدیث ۸۹، ۴۸۱
* علم رجال ۳۲۶
* علم غیب ۲۱۰، ۲۵۸، ۲۸۱، ۳۴۹، ۳۸۶، ۵۶۳، ۶۴۲، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳
* علم کلام ۱۸۸
* علوم غریبه ۳۴۶، ۵۵۲
* عید غدیر ۴۸۵، ۶۲۱
* عید قربان ۶۳۰
* غرب ۲۰۱، ۲۶۰، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۵۹، ۳۹۸، ۴۶۷، ۴۸۲، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۷۳، ۶۲۸، ۶۴۵
* غرور ۲۴۳
* غفلت ۶۸، ۷۷، ۱۲۶، ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۰، ۳۳۸، ۳۵۵، ۶۲۶، ۶۴۵، ۶۵۰
* فتنه‌های آخرالزمان ۲۹، ۳۰، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۸۶، ۲۱۱، ۲۳۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۱۴، ۳۲۵، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۱۶، ۴۶۴، ۴۷۷، ۵۰۲، ۵۸۵
* فدک ۱۷۵
* فرج شخصی ۶۷، ۷۹، ۲۴۷، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۰۰، ۵۳۶، ۵۶۷، ۵۷۰
* فرج عمومی ۲۰۷، ۲۱۱، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۳، ۳۸۵، ۴۰۰
* فرعون ۵۵۵
* فرقه ضالّه بهائیّت ۱۴۲
* فریقین ۹۱، ۶۰۳
* فسق ۸۹
* فقیه ۴۵، ۷۱، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۳۰۳، ۳۲۵، ۴۳۸، ۵۶۵، ۵۷۲

* قاجاریه ۲۰۷
* قریش ۱۰۱
* قطب ۴۳
* قناعت ۳۳۰، ۳۹۸
* قنوت نماز ۱۴۴، ۳۸۵
* قیاس ۹۵، ۹۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۶۳، ۲۸۱، ۳۴۹، ۳۵۴، ۴۸۵
* قیام ۱۰۷، ۱۲۳، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۵۰، ۳۸۴، ۴۱۷، ۴۵۳، ۴۶۷، ۴۸۴، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۱، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۵۴، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۸۶، ۶۰۶، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۴۲، ۶۴۸، ۶۵۴
* کتمان ۳۴، ۱۷۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۵۳۰، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۸۰، ۶۰۴
* کتوم ۵۸۰
* کفار ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۶، ۲۸۷، ۳۲۸، ۴۸۲، ۴۹۱، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۴، ۵۴۵، ۶۲۵، ۶۴۴
* کفر ۸۹
* کمونیست ها ۲۰۶
* کنگره گروزنی ۱۸۴
* کنیسه ۲۶۷
* کیسانیه ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹
* گناهان اجتماعی ۱۱۴
* لوح محفوظ ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۵۸
* لوح محو و اثبات ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۵۸
* مؤمن ۹۰
* ماه رجب ۶۹، ۱۳۹، ۱۷۹، ۳۰۷، ۳۳۲، ۳۸۷
* ماه رمضان ۱۱۸، ۲۱۴، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۷، ۶۲۵، ۶۵۸
* ماه شعبان ۳۵، ۳۰۷، ۴۹۴
* ماه محرم ۳۰۶، ۳۴۷
* متصوّفه ۱۸۴، ۳۷۳
* مجالس اهل بیت علیهم‌السلام ۱۱۷، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۴۰
* مجوس ۲۰۵، ۲۰۶
* مذهب تشیع ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۵۱، ۵۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۴۹، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۵۷، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۷، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۴۳، ۶۵۷
* مراجع تقلید ۱۵۸، ۱۶۵، ۳۲۹، ۳۴۶، ۴۴۲
* مراقبه ۶۳، ۴۰۵
* مرتد ۲۱۱
* مسلمان ۷۲، ۷۳، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۵۴، ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۹۱، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۱۱، ۵۳۲، ۵۴۵، ۶۰۹، ۶۲۳
* مسیحیّت ۹۹، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۳۳، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۸۷، ۳۵۴، ۳۷۲، ۴۵۶، ۴۶۱
* مشاهد مشرّفه معصومین علیهم‌السلام ۴۱۷
* مشروطه ۲۰۷، ۲۰۸
* معتزلی ها ۱۸۴
* مقام عصمت ۵۲، ۶۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۶۴، ۵۱۸، ۵۳۶، ۶۲۱
* مکاشفه ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۷۳، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۶۴، ۵۵۲
* ملائکه ۴۹، ۵۰، ۹۸، ۱۳۶، ۴۵۲، ۵۰۱، ۵۰۸، ۵۳۲
* مناجات ۲۱۹، ۳۴۸، ۵۳۴، ۵۹۴
* منتظران ۵۵۱
* مهدویت ۳۲، ۳۴، ۳۱۰، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۹۲، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۱۹، ۵۲۵، ۶۰۲
* موت اختیاری ۳۱

- مودت ذی‌القربی ۱۸۹
- ناحیه مقدسه ۶۹، ۱۵۸، ۳۷۰، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۲۳، ۴۳۲
- ناصبی ۲۱۱
- نایب امام ﷺ ۱۶۸
- نایب خاص ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۹۰، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۶۱، ۴۰۰، ۴۰۸
- نایب عام ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۹۰، ۴۰۸، ۴۳۰، ۴۳۸
- نبرد ماریتا ۲۶۰
- نبوت ۸۹، ۹۰، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۷، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۱۱، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۳۰
- نجبا ۴۳، ۴۴
- نذر ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۷
- نشانه‌های ظهور ۵۶۰
- نفس زکیّه ۲۱۴، ۶۳۴
- نقبا ۴۲، ۴۴
- نماز ۵۴، ۶۸، ۶۹، ۷۸، ۸۲، ۹۰، ۹۶، ۱۱۳، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۴۵، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۳۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۰۴، ۴۱۵، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۴، ۴۶۰، ۴۶۴، ۵۲۶، ۵۷۳، ۵۸۱، ۶۰۶، ۶۳۱
- نماز امام زمان ﷺ ۲۹۴، ۳۷۶، ۳۸۱، ۴۲۹
- نماز اول وقت ۳۳۸، ۳۳۹
- نماز تحیّت ۴۲۹
- نماز جماعت ۸۲، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۸۶، ۳۰۵، ۴۳۰، ۴۴۲
- نماز حضرت جعفرطیار ﷺ ۳۸۱
- نماز حضرت زهرا ﷺ ۲۲۳
- نماز شب ۱۳۱، ۵۱۳
- نواب اربعه ۴۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۹۰، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۷۱، ۴۰۷، ۵۴۱
- نیمه شعبان ۳۶۱، ۴۴۰، ۶۵۸
- واقعه عاشورا ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۰۶، ۳۴۷، ۴۱۳، ۵۱۱، ۶۱۲، ۶۲۱
- واقعه معراج ۱۰۹، ۶۴۹، ۶۵۰
- ورع ۶۳، ۷۶، ۱۱۹، ۱۴۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۶، ۴۷۳، ۵۶۶، ۶۳۰
- وصایت ۹۰، ۱۳۷
- ولایت ۷۱، ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۲۳، ۳۱۲، ۴۴۱، ۴۷۸، ۴۹۹، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۳۰
- وهابیت ۱۰۳، ۱۸۴، ۲۵۸، ۶۲۲
- یمانی ۳۷۴، ۳۷۵
- یهود ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۶۷، ۶۱۶

نام کتب

- قرآن کریم ۴۹، ۷۱، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۲۵، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۷۰، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۵۲، ۴۶۷، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۹۳، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۵۴
- نهج‌البلاغه ۷۱، ۷۳، ۹۹، ۱۸۹، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۴۸، ۲۶۱، ۴۱۹، ۵۲۸، ۵۳۸، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۳
- آثار الحجة ۱۴۶
- إثبات الهداة ۱۰۱، ۲۷۵، ۵۴۹، ۵۵۰
- احقاق الحق ۹۳، ۲۰۱
- إحیاء العلوم ۵۳۸
- اختصاص مفید ۴۱، ۶۱۲
- اختیار معرفة الرجال (رجال کشی) ۴۲، ۵۲، ۱۵۲، ۱۵۵، ۳۲۳، ۵۱۷
- إرشاد الأریب الی معرفة الأدیب ۴۹۲
- ارشاد القلوب ۶۵۰
- اصول اربعمائه ۲۰۰
- أضواء البیان ۵۳۷
- أعلام الوری ۴۶۱
- أعیان الشیعة ۱۰۵، ۲۷۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۶۲۱، ۶۲۲
- اقبال الأعمال ۱۱۸، ۱۷۹، ۲۴۲، ۳۲۰، ۳۳۲، ۵۷۴، ۶۵۲

- الاحتجاج على أهل اللّجاج (طبرسی) ۳۰، ۹۸، ۲۱۷، ۲۲۳، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۷۱، ۴۷۹، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۴، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۷، ۶۱۱، ۶۳۳
- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد (شیخ مفید ﷺ) ۹۲، ۹۷، ۲۱۱، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۹۱، ۴۸۹، ۵۸۱
- الاستبصار ۳۲۳
- الاستیعاب ۹۳
- الإصابة فی تمییزالصحابة ۵۲۳، ۵۲۴، ۶۳۰، ۶۳۱
- الإمامة و التبصرة من الحیرة ۵۷، ۸۸، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۹۶، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۳، ۵۳۱
- الامامة و السیاسة ۱۴۴، ۱۷۳، ۱۷۵
- الانباء فی تاریخ الخلفاء ۲۱۰
- الانساب ۱۹۲
- الأنوارالنعمانیة ۲۵۲
- البحرالمحیط ۵۰۶
- البحرالمدید في تفسیرالقرآن المجید ۵۰۹
- البدء و التأریخ ۲۷۴، ۴۹۱
- البدایة و النهایة ۳۲۵، ۵۲۷، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸
- البلد الأمین ۳۶۱، ۳۷۶
- التحصین فی صفات العارفین ۱۳۲، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۵
- التذکرة الحمدونیّة ۵۳۸
- التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن (الملاحم و الفتن) ۲۸۵، ۶۲۸
- التفسیرالکبیر(فخررازی) ۱۰۳، ۵۰۸، ۶۲۳
- التفضیل (کراجکی) ۲۸۶
- التهذیب ۴۳، ۱۵۱، ۲۲۶، ۳۰۳، ۳۸۶
- التوحید شیخ صدوق ۵۷، ۸۸، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۹۶، ۴۱۳، ۴۵۴، ۵۵۵، ۶۴۹
- الثاقب فی المناقب ۱۳۵
- الجامع لاحکام القرآن ۵۰۶
- الجلیس الصالح ۵۳۸
- الجوهرة في نسب النبي و أصحابه العشرة تلمسانی ۵۳۸
- الحدائق الناضرة ۱۴۰
- الخرائج و الجرائح ۵۶، ۶۰، ۱۳۵، ۱۷۰، ۲۲۳، ۳۸۲، ۴۵۵، ۵۵۷، ۶۳۰
- الدرالمنثور ۵۰۶، ۵۲۴
- الدرالنظیم فی مناقب الأئمة ۴۶۱
- الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة ۴۸۸
- الدعوات ۲۷۶
- الذریعة ۲۰۰، ۴۹۶
- إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب ﷺ ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۸۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۵
- السلسلة الضعیفة ۵۰۰
- السلطان المفرّج عن أهل الإیمان فی من رأی صاحب‌الزمان ﷺ ۵۴۹، ۵۵۰
- الشافی ۵۹۶
- الصراط المستقیم ۱۳۵
- الصوارم المهرقة ۵۰۷
- الصواعق المحرقة ۵۱۰
- الطبقات الکبری ۱۳۲، ۱۷۵، ۱۸۹
- الطرائف ۲۵۲
- العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب‌الزمان ﷺ ۲۰۶، ۴۳۲، ۵۵۰، ۵۶۹
- العقد الفرید ۵۳۸
- العمدة ۵۴۷
- الغارات ۱۷۴، ۵۳۸
- الغیبة (شیخ طوسی) ۱۰۹، ۱۵۵، ۲۲۳، ۲۷۴، ۳۰۲، ۳۶۰، ۴۰۸، ۴۲۳، ۴۳۲، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۵۹، ۶۲۷، ۶۲۸
- الغیبة (نعمانی) ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۴۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۱، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۲، ۴۳۲، ۴۳۹، ۴۶۷، ۴۷۸، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۶، ۵۷۴، ۵۷۵، ۶۰۶، ۶۲۵، ۶۳۴، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۶۱
- الفتاوی الحدیثیة (ابن حجرالهیتمی) ۵۱۰
- الفتاوی الکبری ۵۳۷
- الفتن ابن حماد ۲۷۴، ۲۷۵
- الفتوح ۱۷۵
- الفتوحات المکیة ۱۰۲
- الفصول المختارة ۴۵۷
- الفصول المهمة ۹۳، ۱۲۲
- الفقیه ۳۰۳
- الفقیه و المتفقّه ۵۳۷، ۵۳۸
- الفکوک ۱۰۲
- الفوائد الرجالیة ۵۴۷

- الکامل فی التاریخ ۱۹۲
- اللؤلؤة ۵۴۶
- المؤمن ۴۲۶، ۴۵۱، ۴۵۲، ۵۹۰
- المحاسن ۴۹، ۴۱۴، ۴۷۸، ۵۶۵
- المحجة البیضاء ۱۹۶
- المحرر الوجیز ۵۰۶
- المراجعات ۵۹۶
- المزار الکبیر (ابن مشهدی) ۵۷، ۸۸، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۹۶، ۲۹۲، ۳۸۶
- المستدرک علی الصحیحین ۹۲، ۵۰۲
- المسترشد فی إمامة علی بن ابی‌طالب ﷺ ۱۳۲، ۲۰۴، ۴۶۱
- المعجم الصغیر طبرانی ۹۱، ۹۷، ۲۳۰
- المعیار و الموازنة ۵۳۸
- المقنعه ۳۸۶
- الملل و النحل ۱۰۶
- المنتخب طریحی ۱۰۵
- المنتظم ۶۲۴، ۶۳۲
- المنخول ۹۶
- الموائد ۲۸۴
- الناصح ۴۴۰، ۴۷۲
- النجم الثاقب ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۴۶، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۳، ۴۳۲، ۵۵۰
- النهایة فی مجرّد الفقه و الفتاوی ۳۲۳
- الهدایة الکبری ۴۴
- الواح موسی ﷺ ۶۴۰
- أمالی صدوق ۲۳۷، ۲۷۰، ۴۶۱، ۵۲۲، ۵۳۱، ۶۵۵
- أمالی طوسی ۴۵، ۸۷، ۲۵۱، ۲۵۹، ۳۹۱
- أمالی مفید ۲۳۴، ۲۶۹، ۵۸۲
- إمتاع الأسماع ۱۷۳
- انجیل ۱۸۳
- انساب الأشراف ۱۷۳
- بحار الأنوار ۴۴، ۴۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۳۱، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۲، ۴۱۳، ۴۵۰، ۴۶۱، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۷، ۵۹۱، ۶۰۹، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۵۶
- بدایة المجتهد ۹۶
- برگی از دفتر آفتاب ۴۳۸
- بشارة المصطفی ۲۸۶، ۴۱۳
- بصائر الدرجات ۴۹، ۵۷، ۸۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۹۶، ۲۵۲، ۳۹۱، ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۶۱، ۴۶۴، ۵۳۱، ۵۶۳، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۵، ۶۵۶
- بغیة الطلب فی تاریخ حلب ۴۹۲
- تاریخ الاسلام (ذهبی) ۱۰۵
- تاریخ الخلفاء ۶۱۸
- تاریخ ایران ۱۹۲
- تاریخ بغداد ۹۲، ۲۷۷
- تاریخ دمشق ۵۳۸
- تاریخ طبری ۸۷، ۱۰۵، ۱۲۲
- تاریخ قم ۲۹۳، ۳۷۷، ۵۴۳
- تاریخ یعقوبی ۱۸۹
- تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام ۱۶۵
- تحریر الأحکام ۴۵۳
- تحف العقول ۱۳۶
- تحفة الأبرار ۹۳
- تسلیة المجالس و زینة المجالس ۲۳۷
- تفسیر البرهان ۲۸۲، ۲۸۷
- تفسیر الثعلبی ۶۰۹
- تفسیر الخازن (لباب التأویل في معاني التنزیل) ۵۰۸
- تفسیر القرآن العظیم ۶۱۶، ۶۱۷
- تفسیر المیزان ۳۴۱
- تفسیر الوسیط (الزحیلی) ۵۰۶
- تفسیر امام عسکری ﷺ ۶۱۰
- تفسیر سمعانی ۵۰۳
- تفسیر صافی ۲۹۰، ۴۵۳
- تفسیر طبری ۵۰۳، ۵۶۳، ۶۱۳

- تفسیرعیاشی ۲۷۱، ۲۸۲، ۳۰۳، ۵۰۷، ۵۵۵، ۶۱۲، ۶۱۴
- تفسیرفتح القدیر ۵۰۳
- تفسیرفرات کوفی ۱۰۹
- تفسیرقرطبی ۵۲۳
- تفسیرقمی ۴۹، ۵۰، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۰۳، ۳۹۱، ۴۳۵، ۵۸۲، ۶۱۴
- تفسیرمجاهد ۵۰۰، ۵۰۳
- تفسیرمقاتل ۵۰۲، ۵۰۳
- تلخیص الشافی ۵۹۶
- تنزیه الأنبیاء ۵۴۴
- تهذیب الکمال ۴۹۲
- تورات ۶۰۳، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۹
- ثواب الأعمال ۹۸
- جامع الاحادیث سیوطی ۲۶۶، ۵۳۸
- جامع الاخبارشعیری ۶۷، ۱۹۳، ۲۲۴، ۲۶۱، ۳۶۹
- جامع البیان ۶۱۲
- جامع المسائل لابن تیمیّة ۵۳۷
- جمال الأسبوع ۵۷، ۸۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۰، ۱۹۶، ۳۷۶
- جنة المأوی ۱۴۶، ۲۹۳، ۳۱۸، ۴۵۲، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۹۱
- جنگ صفین ۳۰۳
- جواهرالکلام ۲۶۷
- حلیة الأولیاء ۵۳۸
- خاتمة مستدرك الوسائل ۱۵۶، ۳۱۸، ۴۰۰، ۵۴۶، ۵۴۸
- ختامه مسک ۴۳۷
- خصال صدوق ۱۲۶، ۲۱۸، ۶۲۶
- دارالسلام ۱۰۴، ۳۲۷
- دستور معالم الحکم ۵۳۸
- دعائم الإسلام ۶۳۲
- دلائل الامامه ۴۲، ۵۳، ۱۵۳، ۲۸۵، ۳۰۵، ۵۳۱، ۵۸۱
- دمعة الساکبة ۱۱۹
- دیوان المعاني ۵۳۸
- ذخیرة المعاد فی شرح ارشاد الأذهان ۳۲۳
- رجال طوسی ۱۵۳
- رجال نجاشی ۳۲۶
- رسائل فی الغیبة شیخ مفید ۲۰۰، ۳۲۱، ۴۸۳
- رساله تحفه امینیه ۲۰۶
- رساله نهج العلوم ۵۴۶
- روح المعانی آلوسی ۱۰۳، ۵۰۶، ۶۲۳
- روضة الواعظین ۱۳۱، ۳۲۱، ۳۸۴
- زاد المسیرفی علم التفسیر ۵۰۶
- زاد المعاد ۳۲، ۱۱۶
- زمزم عرفان ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۱
- سعد السعود ۸۷
- سفینة البحار ۲۶۴
- سمط النجوم العوالی ۴۹۲
- سنن ابی‌داوود ۳۳۴، ۶۱۹
- سنن ترمذی ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۳۰
- سیرأعلام النبلاء ۱۰۳، ۴۸۹، ۴۹۰، ۶۰۳، ۶۰۴
- شرح الأخبارفی فضائل الأئمة الأطهار علیهم‌السلام ۹۷، ۲۰۴، ۴۶۱
- شرح الاسماء الحسنی ۱۰۲
- شرح لمعه ۳۲۱
- شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۷۵، ۲۳۷، ۲۸۷، ۴۴۲، ۵۸۲، ۵۸۳
- شرح نووی ۵۲۲
- شرف النّبیّ و معجزاته ۲۶۷
- شواهد التنزیل ۹۸
- صحف ابراهیم علیه‌السلام ۶۴۰
- صحیح بخاری ۱۰۱، ۱۹۹، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۸۷، ۳۶۶، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۶۱۱
- صحیح مسلم ۹۱، ۱۰۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۸۷، ۳۶۶، ۴۸۵، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۲۲
- صحیفه سجادیه ۹۹، ۲۰۰، ۴۱۹
- صحیفه علویه ۱۹۸، ۳۱۸
- طب النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۴۸
- عدّة الاصول ۳۲۳
- عدة الداعی ۱۹۵
- عقد الدرر فی أخبار المنتظر ۱۲۳، ۱۴۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹
- علل الشرائع ۲۰۴، ۴۵۰، ۵۳۱
- عوالم العلوم ۱۹۹، ۲۱۰
- عوالی اللئالی ۱۹۵

- عيون أخبار الرضا ﷺ ١٠٩، ١٤١، ٢١٠، ٢٤٤، ٢٧٠، ٢٨١، ٣٩٧، ٤٩٥، ٥٨٩
- عيون الحكم والمواعظ ٥٥٣، ٥٧٨، ٥٨٢، ٥٨٤
- غاية الآمال ١٨٢
- غرر الحكم ٤٦٥
- فتاوى ابن الصلاح ٥٢٣
- فتح الباري ٥٢٤، ٦١٩
- فتح القدير ٥٠٣
- فرائد السمطين ٩٣، ١٠١، ١٣٨
- فرائد فوائد الفكر ١٢٨، ٢٦٩، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٧
- فضائل الأشهر الثلاثة ٢٣٧
- فضائل أمير المؤمنين ٤٦١
- فقه الرضا ﷺ ١٩٩، ٢٠٠
- فهرست نجاشي ٣٢٦
- فوائد ٥٣٨
- قرب الإسناد ٧٣، ٤٢٥
- قصص العلماء ١٦٤
- قوت القلوب ٥٣٨
- كامل الزيارات ٤١٣
- كشف المحجة لثمرة المهجة ١٢٩، ١٥٦، ٢٢٨، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٤٨، ٥٤٩
- كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد ٢٣٤، ٥٣٥
- كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر ﷺ ١٠١، ١٠٩، ٢٥٣، ٢٥٧، ٢٦٣، ٥١٧، ٦١٩، ٦٤٣
- كمال الدين وتمام النعمة ٣٠، ٤٨، ٥٣، ٦٥، ٦٧، ٩٢، ٩٤، ٩٧، ١٠٢، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٩، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٥، ١٢٧، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٩، ١٤١، ١٥٢، ١٦٩، ١٧١، ١٨٨، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٥٣، ٢٥٧، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٨، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٧، ٢٨١، ٢٨٥، ٣٠٣، ٣١١، ٣٢٣، ٣٨٢، ٣٨٥، ٣٩٢، ٤٠١، ٤١١، ٤٦٦، ٤٩٥، ٥٢٧، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٣٩، ٥٤١، ٥٤٣، ٥٤٥، ٥٦٠، ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٨، ٥٨٥، ٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦١٤، ٦٣٢، ٦٤٠، ٦٤٣، ٦٥٤
- كنز العمال ٢٣٠، ٢٦٦، ٢٧٤، ٥٣٨
- كافي ٣٩، ٤٦، ٥٠، ٥١، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٩١، ٩٢، ٩٧، ٩٨، ١٠٨، ١٠٩، ١١١، ١١٣، ١١٧، ١٢٦، ١٣٥، ١٦٠، ١٦١، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦، ٢٠١، ٢٠٤، ٢١٥، ٢٢٧، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٤٨، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٧، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٤، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٣٠٣، ٣١٤، ٣٣١، ٣٤٥، ٣٥٤، ٣٦١، ٣٨٦، ٣٩٧، ٤٠٨، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢٧، ٤٥٢، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٧، ٥٣١، ٥٣٢، ٥٤٢، ٥٥٢، ٥٥٦، ٥٥٨، ٥٦٣، ٥٦٥، ٥٧٠، ٥٧٢، ٥٧٩، ٥٨١، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٦، ٥٨٨، ٥٩٨، ٥٩٩، ٦٠٧، ٦٤٣، ٦٥٤، ٦٥٥، ٦٥٧
- كامل الزيارات ٤١٣
- كامل بهائي ٩٣
- كتاب السنّة ٦١٩
- كتاب «دارالسلام» ١٠٤
- كتاب سليم بن قيس الهلالي ٥٦٩، ٦٤١
- كرامات صالحين ٣٣٥
- كشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار ٢٧٩، ٣١٨
- كشف الأسرار ٥٠٦
- كشف الخفاء ٥١٠
- كشف الظنون ٢١١
- كشف الغمة في معرفة الأئمة ﷺ ٢٦٨، ٣٠٣، ٣٥٥، ٤١٨، ٥٤١، ٥٨١، ٦٥٣
- كفايه ٤٢٨
- كنوز النجاح ٣٧٦
- گنجينه دانشمندان ٢٢١، ٣٣٥
- لسان الميزان ١٣٨
- لمعه ٣٢١
- لهوف ١٩٤
- مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة ﷺ ١٠٩
- مؤجّج الأحزان ٤٩٦
- ماضي النجف وحاضرها ٣٠٥
- مؤنس الحزين في معرفة الحقّ اليقين ٥٤٣
- مجمع الزوائد ٩١، ٩٧
- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ١٠٢
- مجموع اللّفيف ٥٣٨
- مجموعه ورام ١٩٥، ٥٨١
- مختصر البصائر ٢٧٧، ٣٠٢، ٥٤٩
- مسالك الأفهام في شرح شرايع الاسلام ٣٢١
- مستدرک الحاكم ٢٨٦
- مستدرک الوسائل ٦٧، ١٣٣، ١٩٣، ١٩٩، ٣١٨، ٥٠٢، ٥٤٦، ٥٤٨
- مسند أحمد ٩١، ٩٧، ١٠١، ١٧٩، ٣٠٦، ٣٣٤، ٤٨٣

- مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار ۵۸۲
- مصابیح الجنان ۴۷۳
- مصباح الشریعة ۱۱۷
- مصباح کفعمی ۴۳، ۱۵۱، ۱۷۹، ۱۹۶، ۳۷۶، ۳۸۶
- مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۳۴۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۶، ۴۱۸، ۶۴۰
- مصنف ابن ابی شیبة ۵۰۰
- مضمار الحقائق و سرّ الخلائق ۶۲۲
- معالم التنزیل ۵۰۶
- معالم العلماء ۴۸۷
- معانی الأخبار ۲۰۳، ۵۸۸
- معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ۱۰۲
- معجم الأدباء ۴۹۲، ۴۹۳
- معرفة القرّاء الکبار ۴۸۹
- مفاتیح الجنان ۱۱۸، ۱۲۱، ۲۸۷
- مفاتیح الشرائع ۳۲۳
- مفاتیح الغیب ۵۰۶، ۵۰۹
- مفتاح الغیب ۱۰۲
- مفتاح دار السعادة ۵۳۷، ۵۳۹
- مقابس الأنوار ۵۴۷
- مقالات الإسلامیین ۴۸۷
- مقاییس اللغة ۵۴۵
- مقتضب الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر ۱۰۹، ۱۲۳
- مکارم الأخلاق ۶۷، ۳۷۶
- مکاسب محرمه و فرائد الاصول ۳۲۱
- مکیال المکارم ۲۵۰
- مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (ابن شهرآشوب) ۵۹، ۸۷، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۲۰۹، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۷۲، ۳۸۴
- مناقب خوارزمی ۹۳، ۱۳۸
- مناقب علوی ۴۴
- من لایحضره الفقیه ۶۷، ۱۷۴، ۱۷۶، ۳۵۶، ۳۹۷، ۴۰۲
- منهاج السنة ۴۸۷، ۶۱۶
- منهاج الکرامة (علامه حلی) ۱۳۵
- منیة المرید ۷۱، ۵۸۴
- مهج الدعوات و منهج العبادات ۲۱۷، ۲۴۲، ۳۲۰، ۳۷۶
- مواهب الأفهام ۳۲۵
- موسوعة الألبانی فی العقیدة ۸۹، ۴۸۰، ۴۸۱
- مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین ۲۹۳، ۲۷۷
- میزان الاعتدال ۱۰۳
- نزهه الناظر و تنبیه الخاطر ۵۸۲
- نسمة السحر فیمن تشیّع ۶۲۱
- نفس الرحمن فی فضائل سیّدنا سلمان ۳۱۸
- نقد الرجال ۳۷۷
- نهج الحق و کشف الصدق ۲۸۸
- نوادر راوندی ۷۱
- وسائل الشیعه ۶۷، ۹۲، ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۳۴، ۲۷۰، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۱۳، ۵۴۹، ۵۵۰، ۶۲۵
- ینابیع المودة قندوزی حنفی ۹۳، ۹۷، ۱۰۱، ۱۳۸

اسامی اماکن

- آفریقا ۱۴۴، ۴۳۳
- آلمان ۲۶۰، ۳۳۸، ۳۳۹
- آمریکا ۲۱۹، ۲۳۳، ۳۴۵
- اردن ۲۷۷
- اردهال ۲۹۴
- اروپا ۳۴۵
- استرالیا ۳۲۴
- اسرائیل ۲۷۵
- اصفهان ۱۴۴، ۱۹۹، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱
- افغانستان ۲۳۳
- انگلیس ۲۰۷
- ایران ۷۰، ۸۰، ۱۴۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۹۳، ۳۳۹، ۴۳۳، ۴۶۹، ۴۷۰، ۵۹۳
- بحرین ۳۲۴
- بصره ۱۲۵
- بغداد ۱۵۲، ۱۹۰، ۳۲۷، ۴۵۵، ۴۹۴، ۵۲۵، ۵۳۹، ۶۲۱، ۶۳۶
- بقیع ۲۵۹، ۳۴۱، ۳۴۲

- بنگلادش ۱۶۶
- بیت عتیق ۲۸۳
- بیداء ۵۰۲، ۵۰۳
- پاکستان ۱۶۶
- تبریز ۴۴۷
- تهران ۱۴۶، ۱۴۷، ۴۳۱، ۴۳۷
- ثویه ۳۰۵
- جبل عامل ۳۲۵
- حجاز ۲۰۱، ۲۳۸، ۲۷۲، ۳۳۴
- حرم مطهر امامین عسکریین علیهما السلام ۱۱۶، ۲۱۳
- حرم مطهر حضرت امیر علیه السلام ۳۰۵
- حرم مطهر حضرت سیّدالشهدا علیه السلام ۱۰۵، ۲۱۰، ۲۳۶، ۳۰۶، ۴۲۹، ۴۶۲، ۴۷۱
- حرم مطهر کاظمین ۱۴۴
- حرم مطهر امام رضا علیه السلام ۱۲۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۴۱۲، ۴۷۲
- حرم مطهر حضرت عباس علیه السلام ۱۴۷
- حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ۲۹۶، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۵۸، ۵۸۰
- حرم مطهر نبوی صلی الله علیه و آله ۶۲۲
- حرم‌های مطهر اهل بیت علیهم السلام ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۶۷، ۳۰۳، ۴۶۶
- حلّه ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۵۶۸
- حمص ۲۷۷
- خراسان ۵۹، ۱۷۵، ۲۰۹، ۴۹۲
- خیمه‌گاه ۲۹۲
- دانمارک ۴۳۱، ۴۳۲
- دَمام ۲۵۹
- دمشق ۲۷۷، ۵۰۲
- ری ۳۲۶
- سامرا ۱۰۶، ۱۷۰، ۲۲۱، ۲۸۸، ۳۰۸، ۳۲۷، ۳۲۸، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۶، ۶۰۳، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲
- سردابِ مقدس سامرّا ۱۷۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۶۵، ۵۴۹، ۶۲۱
- سوئد ۴۳۲
- شام ۱۲۸، ۲۶۶، ۲۷۷، ۳۳۵
- شوروی ۲۱۹
- عراق ۶۰، ۶۹، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۶۶، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۷۷، ۳۰۷، ۳۳۰، ۳۸۷، ۴۳۰، ۵۹۳
- عرفات ۳۰۷، ۳۳۶، ۳۴۰، ۵۳۴
- عمورا ۶۰
- غارثور ۱۰۶
- غارحراء ۳۲۲
- فلسطین ۲۷۷
- قبرستان وادی السلام نجف ۷۰، ۱۱۶، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۷۸، ۴۶۹، ۴۷۰
- قبرعثمان ۲۵۹
- قبرمالک بن انس (امام مالکی‌ها) ۲۵۸
- قبریسَع نبی علیه السلام ۲۵۹
- قبورزوجات نبی صلی الله علیه و آله ۲۵۸
- قصرسلیمان بن داود ۱۲۲
- قلعه خیبر ۵۰۷، ۵۰۸، ۶۳۰
- قم ۲، ۷۰، ۸۰، ۱۵۰، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۷۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۹۲
- قِنّسرین ۲۷۷
- کربلا ۱۳۹، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۴۲۹، ۴۷۱
- کعبه ۱۰۲، ۱۱۵، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۲۲، ۳۵۶، ۴۱۳، ۵۰۱
- کوفه ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۰، ۴۵۷، ۴۷۲، ۵۹۳، ۶۱۲
- کانادا ۳۲۴
- کتابخانه لندن ۱۹۹
- کوه صفا ۳۳۴، ۳۳۵
- گیلان ۴۵۸
- لاهور ۱۶۶
- لاهیجان ۴۵۸
- لبنان ۱۴۵، ۳۵۰، ۶۲۹
- لکهنو ۱۶۶
- مخیّم ۲۹۲
- مدرسه خان ۴۵۸
- مدینه منوّره ۱۲۸، ۱۷۵، ۲۴۷، ۳۰۳، ۳۳۶، ۳۴۱، ۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۶، ۵۱۶، ۶۲۲
- مزدلفه ۳۰۷

- مسجدالحرام ۲۶۴، ۲۸۴
- مسجد بازار ۱۴۶
- مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه ﷺ ۴۲۷
- مسجد سهله ۶۸، ۶۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۳۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۴۲، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۲۹، ۵۵۷، ۵۷۹، ۵۹۳
- مسجد صعصعه ۳۰۷
- مسجد کوفه ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۴۶، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۳
- مسجد متوکل عباسی ۱۱۶
- مسجد محمّدیه ۴۲۸
- مسجد مطهّرنبوی ﷺ ۶۲۲
- مسجد مقدس جمکران ۶۸، ۷۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۸، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۴۸، ۴۵۹، ۵۵۷، ۵۷۹
- مشهد ۱۲۱، ۱۴۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۶۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۴۵۴، ۶۲۲
- مصر ۳۵۳
- مقام ابراهیم ۱۱۵، ۲۸۴
- مقام امام زمان ﷺ ۷۰، ۱۱۶، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۷۸، ۵۶۸، ۵۶۹
- مقام حضرت صادق ﷺ ۳۰۷
- مکه مکرمه ۱۷۵، ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۹۳، ۵۰۱
- منا ۳۰۷، ۳۲۲، ۳۳۶
- موصل ۳۲۷
- نجف اشرف ۷۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۷۳، ۳۷۸، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۶، ۵۶۸، ۵۷۴، ۵۹۳، ۶۱۹
- نیشابور ۱۵۲
- همدان ۵۴۵
- هندوستان ۱۶۵، ۱۶۶
- یزد ۳۰۰، ۳۴۴
- یمن ۸۲، ۶۶۰
- یونان ۲۶۰

مجموعه بیانات و اشارات آیت‌الله سید یحیی یثربی پیرامون حضرت معصومه علیها السلام